ان الذین یؤذون اللہ و رسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا والآخرۃ

الحمد للہ کہ الفقیر مابیش خادم اہل اللہ فقیر اللہ عفی اللہ عنہ علاؤ الدین کتاب الجواب تحریر

صواعق محرقہ

تصنیف ابن حجر مکی رحمۃ اللہ علیہ مشہور بہ

براہین قاطع

کمال الدین بن فخر الدین جہرمی رحمۃ اللہ علیہ در سنہ ۹ ہجری مقدس ترجمہ نمودہ

در مطبع محمدی واقع لاہور مطبوع گردید



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی فضل وکرم نبینا محمد صلی الله علیه وسلم علی سایر الانبیاء واختار بمحض فضله وعنایته له اصحابا واحباء واختانا وخلفاء فبذلوا جهدهم وطاقتهم فی تقویة دینه المبین فهم علی الکفار اشداء وصرفوا اموالهم واولادهم فی تشیید قواعد بنیان الاسلام فکانوا علی کافة الاسلام رحماء وصار واکثرهم للفوز الی المثوبات الاخرویة فی سبیل الله شهداء وکانوا بدخول الجنة والوصول الی مراتب العالیة البهیة حتما وبتما قال فی شانهم بعدهم اهل البدع والاهواء براء فصل یا رب وسلم علی هذا النبی المبعوث صلوة وسلاما لا انتهاء لهما وعلی آله العظام المتعززین فی ابهار اخلاقه وشمایله بنیات الدرایة والاوراء وصحابه الکرام المقتبسین من مشکاة اقواله وافعاله انوار الهدایة والاهتداء . بعد از سپاس وستایش ملک العلام ودرود نامعدود بر سید انام بر ذوی الافهام مخفی نیست که مکلف را بعد از تصدیق بوحدانیت الٰهی وتصدیق نبوت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم در تکمیل ایمان لابدست از حقیقت امامت وخلافت خلفاء اربعه رضی الله عنهم وفضائل وکمالات ایشان وما یتعلق به از ابطال سخنان مخالفین ومذهب حق وغیر ذلک چنانچه علماء در کتب اصول وکلام این مرقوم کرده اند اما کتابی علیحده که مشتمل جمیع مسایل این مطلب بوده باشد یافته نشد الا آنکه در مکه معظمه زادها الله شرفا وتعظیما افضل المتاخرین واکمل العلماء المتبحرین قدوة ارباب التقی واسوة المشایخ والنقاء البحر الزکی حافظ احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم الشیخ شهاب الملة والدین احمد الشهید بن حجر الهاشمی المکی ادرکه الله بلطفه الجلی کتاب صواعق محرقه فی الرفضة والبدعة تصنیف فرموده بامید هدایت بعضی که از راه راست منحرف شده بودند چنانچه در عذر تصنیف کتاب مذکوره چنین ایراد نموده که مزید مدت قبل ازین

مخفی مطالب تألیف کتابی که مشتمل باشد بر بیان حقیقت خلافت ابوبکر صدیق و عمر بن الخطاب و عثمان و علی
از من بنمود و من بنا بر سرعت در خدمت آن جناب اجابت نموده بوجهی لطیف و منهجی شریف مسایل کثیفه
نوشتم باز در شهر رمضان در سنه خمسین و تسعمائة التماس نمودند که آن تألیف را در اشرف بلاد در مسجد الحرام
نزد خلق بخوانند و بواسطه کثرت شیعه و روافض و مانند ایشان در مکه معظمه که اشرف بلاد اسلام است پس ناسپس
بدبیت بعضی که از راه اسلام برگشته بودند قبول آنچنین نمودم بار بخاطر رسید که آنرا زیاده گردانیده بیان
حقیقت خلافت ائمه اربعه رضی الله تعالی عنهم و فضایل ایشان و آنچه لایق است باوائل راه و اخر نمایم
پس بعد از اتمام کتابی شد خود جامع و مطلا در زیور رصانت و تحقیق ساطع و تسیفی شد بر ولائل مبطلین
و اعیان اشرار مبتدعین گمراه را قاطع بواسطه اشتمال براهین عقلیه و دلائل واضحه منقوله نقلیه که
تعقل نماید آن را عالم متبحر و انکار آن نکند مگر آیات حق تعالی را منکر لیکن چون قادر باشند
در استنباط مسایل ماهر بناء علی ذلک در ایام سلطنت اعلی حضرت خورشید عدالت و ستگاه اعلی
پناه سایه لطف اله مالک الرقاب الامم مرجع صناوید العرب و العجم باسط بساط الامن و الامان ناشر مناشر
الجود و الاحسان ماحی آثار الکفر بجهاده و قاطع رسوم الجور بقوة سیفه و سداده طراز رایت ظفر
آیتش إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا و نقش والای فتح انتمای کشور ستانش يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا
عَزِيزًا مربی السادات و العلماء مظهر اسماء الحسنی و مظهر کلمات الله العلیا المؤید من السماء المظفر
علی الاعداء محمد جنود الشرع المبین مجدد رسوم اعاظم السلاطین المنصور بنصر الله تعالی المؤید من عند
المستعان لخلق المستعین بعنایة الله الموسوم خلیل الله المظفر ابراهیم عادل شاه خلد الله تعالی ظلال جلال
السلطنة و عمم الجرایا من جوده و کرمه و بافته در زمانی رتق و فتق جمیع بلاد و قطع و فصل مهام عباد در قبضه
قدرت عالیحضرت متعالی مرتبت شاهی منقبت آصف صفات ملایک سمات صاحب النفس
القدسی و الریاسة الانسی و ستوده اعاظم انور ملاذ و ملجا افاخم الامراء کهف خواص و عوام المخصوص بعواطف الملک
العلام ذو السیف و القلم مرجع علماء العرب و العجم کاسر جیش الکفرة و حاسم عادات الفجرة قالع اعلام المبتدعة
و الاهواء رافع لوای شریعت احمدی جامع فنون سرمدی مجتهد بساتین عدالت و انعام مشید
قوانین قواعد دین ملت اسلام ناصر جیوش اهل السنة و الجماعة و مقوی قلوب اهل الصلاح و الطاعة معتمد الدولة
المنیعة السلطانیة مقرب الحضرت العلیة الخاقانیة **بیت** ای همه را صورت تمکین تو زینت درگاه
سلاطین ز تو اعنی منظور نظر الهی معز الاسلام و المسلمین **دلاور خان عادل شاهی** مد ظله
العالی ممده و باد برآنچه آنحضرت در تعظیم اوامر و نواهی و اعلاء معالم دین و احیای مراسم شرع
متین و تعمیر بقاع و مساجد و ترتیب سادات و علمای مساعی جمیله مرعی میداشت و همت عالی نهمتش بترویج
مذهب سنت اهل جماعت میگماشت و اکثر اوقات شریفش با وجود کثرت مشاغل امور مملکت صرف صحبت علماء

مطالعه و مباحثه علمے میشد درست جمعین و تشیع بانیه این قلیل البضاعه کمال الدین بن فخر الدین جهرمی با
دور ساخت تا آنکه کتاب مذکور را بزبان فارسی نقل کند تا فائده عام باشد و فارسی زبانان نیز از آن حظی وافر
نصیبی کامل یابند و این ضعیف با وجود تفرقه حال و تشتت احوال و قطع موانع و قلت متاع امتثال امر محرم
اطاعت امر را واجب دانسته بعد از استخاره عنان عزیمت بجانب امور معطوف ساخته دران مشغول شدم
و بلی تغییر و تبدیل در وضع و ترتیب کتاب آن را بفارسی نقل کردم بے آنکه چیزی از اصل کتاب را
نقصان کنم یا زیاده نمایم مگر ترجمه آیات و احادیث و بیان الفاظ مشکلات از روی تفاسیر معتبره و
شروح احادیث ثقات مشهوره استخراج نمودم و احیانا تاسیل تائید و تقویت دلیل از تفسیر کشاف قاضی و
تفسیر کبیر و جامع البیان و صحیح البخاری و مسلم و آنچه مناسب مقام بود درج کردم و این کتاب را بعین
المعه ترجمه صواعق محرقه موسوم گردانیدم تا مردان از مکارم اخلاق اولوالالباب آنکه اگر سهوی یا
خللی اطلاع یابند بنظر اصلاح در آورند والله الموفق للسداد والیه المرجع والمعاد قال الشیخ فی الاصل و
رتبته علی مقدمات وعشرة ابواب وخاتمة یعنی این کتاب را مرتب ساختم بر چند مقدمه و ده باب و خاتمه مقدمه اول
در ذکر احادیثے که در باب اهل بدعت و شیعه و روافض وارد شده مقدمه دوم در بیان وجوب نصب
امام مقدمه سوم در اثبات امامت باب اول در بیان خلافت ابوبکر صدیق رض و استدلال
بر حقیقت آن بدلائل عقلیه و نقلیه و ذکر شبهای شیعه و روافض و جوابها از ان و غیر ذلک از مسائل که بان
تعلق است و دران چند فصل است باب دوم در اخبار اکابر اهل بیت رضوان الله علیهم وارد شده از
بزرگی بنا بر شیخین رضی الله عنهما باب سوم در فضیلت حضرت ابابکر صدیق بر تمام امت با زعم یا بهتان
از حضرت علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنهم اجمعین و در ذکر فضیلت ابوبکر رضی الله عنه آیات و احادیثے
در شان وی وارد شده و دران چند فصل است باب چهارم در خلافت عمر رض و دران چند فصل
است باب پنجم در فضل و فضائل و خصوصیات عمر رض و دران چند فصل است باب ششم در خلافت
عثمان رض باب هفتم در فضل و در خلافت و اثر و بعضی از حالات امیر المومنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه
باب هشتم در حالات حضرت علی رض و بعضے آثر و فضایل وی باب نهم در بیان خلافت
حضرت امام حسن رضی الله عنه و فضائل او و دران چند فصل است باب دهم در فضائل
اهل بیت النبی صلی الله علیه وسلم و دران چند فصل است خاتمه در بیان اعتقاد اهل
سنت و جماعت در شان صحابه رضی الله عنهم و در قتال حضرت معاویه با امیر المومنین کرم الله وجهه
و در بیان اختلاف علمای در کفر یزید پلید و اختلاف در لعن وی و غیر ذلک مقدمه اول در بیان
باعث بر تالیف و بین باب اگرچه قاصر بودم از درک حقائق آنچه در ینمقام است حدیثی بود که
خطیب بغدادی در جامع و غیره از کتب روایت کرده از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود

اذا ظهرت الفتن او قال البدع وشتمت اصحابی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل ذلك
فعلیه لعنة الله والملئكة والناس اجمعین لا یقبل الله له صرفا ولا عدلا یعنی زمانی که ظاهر گردد
فتنهای یا گفت بدعتهای و سب کرده شوند اصحاب من باید که ظاهر سازد عالم علم خود را پس اگر چنین نکند
یعنی علم خود را ظاهر نسازد پس بر وی ست لعنت خدا و فرشتگان و مردمان جمیعا و قبول نکند خدای
تعالی مر او را نه صرفی و نه عدلی و نه توبه از وی قبول کند و نه فدیه و نه نفل از وی قبول کند و نه فریضه او
و بدعت در لغت چیزیست که نیا و نو نهند و پیش ازین نبوده باشد و از بعضی سلف چنین فرموده اند
منقولست که بدعت نزدیک ابلیس دوست ترست از معصیت ظاهره زیرا که از معصیت ظاهره توبه میکنند
و اما از بدعت توبه نمیکنند بواسطه آنکه مبتدع می پندارد که نیک عمل می کند پس فی الحقیقت در اصل شریعت
رخنه انداخته باشد و مضرت به دیگران سرایت می کند و نزدیک بعضی از علمای بدعت دو قسم ست بدعت
حسنه و بدعت سیئه بدعت حسنه آنست که در شریعت نهی ظاهر ازان وارد نشده باشد و در گردان
آن مصلحت مردم خاص یا عام است مثل حضرت عمر رض که مردم را جمع کرده تا نماز تراویح را در مسجد بجماعت
گذارند بعد ازان گفت نعم البدعة هذه یعنی نیکو بدعت ست این و وجه تسمیه این فعل
به بدعت بواسطه آن بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رض نماز تراویح باین طریق که عمر کرد ایشان نکرده بودند
اما فی الحقیقت این بدعت مخالف شریعت نبوده است بدلیل علیکم بسنتی وسنة الخلفاء
الراشدین المهدیین اما آنچه در حدیثی دیگر وارد شده که کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة یعنی هر امری
که محدث ست بدعت ست و هر بدعتی که هست ضلالت ست و گمراهی ست محمول بر چیزیست که مخالف
شریعت باشد و موافقت با سنت نداشته باشد کذا فی نهایة الجزری و بدعت سیئه آنست که در شریعت نهی
ظاهر ازان وارد شده باشد و مراد ازین بدعت درین حدیث و احادیثی که بعد ازان خواهند آمد این قسم دوم
والله تعالی اعلم و حدیثی دیگر که مرویست بروایت حاکم از ابن عباس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
ما ظهر اهل البدعة الا اظهر الله فیهم حجته علی لسان من شاء من خلقه ظاهر نمیشود اهل بدعت
مگر آنکه ظاهر کند خدای تعالی در میان ایشان برهان خود را از زبان کسیکه خواهد از مخلوق خود و دیگر
مرویست از ابونعیم که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم اهل البدع شر الخلق والخلیقة اهل بدع بدترازند
مخلوقات اند بعضی گفته اند که خلق و خلیقه هر دو یکی معنی دارند و بعضی گفته اند مراد از خلق بهائم اند
و مراد از خلیقه انسان کذا فی النهایة و مرویست بروایت ابوحاتم خزاعی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود اصحاب البدع کلاب النار اهل بدعت سگان دوزخ خواهند بود و بروایت رافعی مرویست
که فرمود عمل قلیل فی سنة خیر من عمل کثیر فی بدعة عمل اندک در سنتی از سنت بهترست
از عمل بسیار در بدعتی و طبرانی روایت کرده من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام

[illegible] اهل بدعت [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] و این اهل ما هم روایت کرده که ابی الله ان یقبل عمل صاحب البدعة حتی

یدع بدعته یعنی ابا و امتناع نمود خدا تعالی از آنکه قبول کند عمل صاحب بدعت را تا آنکه بدعت خود را

ترک کند و هم روایت خطیب و دیلمی مرویست که فرمود اذا مات صاحب البدعة فقد فتح

فی الاسلام فتحا یعنی آنگاه که بمیرد یکی از صاحب بدعت پس تحقیق فتحی عظیم در اسلام و ثبت است طبرانی و بیهقی و

روایت کرده اند ان الله تعالی احجر التوبة علی کل صاحب بدعة یعنی بدرستیکه خدا تعالی منع کرده است

توبه را از هر کسی که از اهل بدعت باشد و این حدیث از باب مبالغت در وعید اهل بدعت و همچنین روایت

طبرانی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود ان الاسلام یشیع ثم یکون له فترة فمن کانت

فترته الی غلو و بدعة فاولئک اهل النار یعنی بدرستیکه اسلام شایع و عام خواهد شد و قوت خواهد گرفت و از آن

قوت پس سکونی و ضعیفی خواهد بود پس کسانی را که از راه قوت ایشان بسوی غلو و بدعت باشد ایشان اهل

دوزخ خواهند بود و هم ابن ماجه مرویست که فرمود لا یقبل الله تعالی لصاحب بدعة صلوة

و لا صوما و لا صدقة و لا حجا و لا عمرة و لا صرفا و لا عدلا یخرج من الاسلام کما یخرج الشعرة

من العجین یعنی قبول نمیکند خدا تعالی از صاحب بدعت نماز و روزه و نه صدقه و نه حج و نه عمره و نه نفل و نه فریضه

بیرون رود از اسلام چنانچه موی از خمیر بیرون رود و این اشعار میکند بآنکه مبتدع هست نعوذ بالله منها ابدا آنکه بعد از ین بیان خواهد

آمد درین کتاب چیزیکه تا از آن علم قطعی حاصل آید که شیعه و روافض و امثال آن از اکابر اهل بدعت اند پس وعید نیز

وارد شده از آنجمله حدیثیست که حاکم و طبرانی و حاکم از عویم بن ساعده روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و

سلم فرمود ان الله اختارنی و اختار لی اصحابا فجعل لی منهم وزراء و انصارا و اصهارا فمن سبهم

فعلیه لعنة الله و الملئکة و الناس اجمعین لا یقبل الله تعالی منه صرفا و لا عدلا یعنی تحقیق که

خدایتعالی مرا اختیار فرمود و برگزید و اختیار فرمود از برای من اصحاب و گردانید مر از ایشان وزرا و انصار و

اصهار یعنی پدر زن و داماد و قرابت پس اگر کسی ایشان را سب کند بر وی است لعنت خدایتعالی و غیره

و قبول نخواهد بود از وی هیچ فدیه و نفل و نه فریضه خطیب از انس روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله

علیه و آله و سلم فرمود ان الله تعالی اختارنی و اختار لی منهم اصهارا و انصارا فمن حفظنی فیهم

حفظه الله و من اذانی فیهم اذاه الله بدرستیکه خدایتعالی برگزید مرا و برگزید از برای من اصحاب

مرا و برگزید از ایشان برای من اصهار و انصار را پس هر که برنجاند مرا در باب ایشان برنجاند خدا تعالی او را

عقیلی در ضعفا از انس روایت کرده که حضرت صلوة الله علیه و آله و سلم فرمود ان الله اختارنی و اختار لی

اصحابا و انصارا و سیاتی قوم یسبونهم و ینتقصونهم فلا تجالسوهم و لا تشاربوهم و لا تواکلوهم

و لا تناکحوهم بدرستیکه خدایتعالی مرا اختیار فرمود و اصحاب و انصار را برای من اختیار فرمود و بعد ازین قومی خواهند آمد

و سب و بغض ایشان کنند پس اگر شما آن قوم را دریابید با ایشان مجالست مکنید و میاشامید با ایشان و
مخورید با ایشان و مناکحت مکنید با ایشان و مرویست بروایت بغوی و طبرانی و دیلمی مرفوعاً و ابن عساکر از عیاض
انصاری که نبی صلوات الله وسلامه علیه فرمود احفظونی فی اصحابی و اصهاری فمن حفظنی فیهم حفظه الله
فی الدنیا والآخرة ومن لم یحفظنی فیهم تخلی الله تعالی منه ومن تخلی الله تعالی منه یوشک ان
یاخذه نگهداشتی من کنید در باب یاران من و اصهار من پس هر که در باب ایشان نگهداشتی من کند در باب او
خدا تعالی نگهداشتی کند در دنیا و آخرت و کسیکه نگهداشتی من نکند در حق ایشان خدا تعالی فارغ و بری شود
از وی و کسیکه خدا تعالی از وی بری شود نزدیک جای او را خواهد داد و ابو ذر هروی مانند این حدیث از جابر و امام
حسن بن علی و ابن عمر رضی الله عنهم روایت کرده وایضاً ابو ذر هروی و ذهبی از ابن عباس مرفوعاً روایت
کرده اند که فرمود یکون قوم فی آخر الزمان یسمون الرافضة یرفضون الاسلام پدید آید در میان
امت من قومی در آخر الزمان که نام ایشان رافضی است و رفض کنند اسلام را یعنی ترک اسلام کنند و دار قطنی
از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود سیاتی من بعدی قوم لهم
نبز یقال لهم الرافضة فان ادرکتهم فاقتلوهم فانهم مشرکون قال قلت یا رسول الله
ما العلامة فیهم قال یقرظونک بما لیس فیک ویطعنون علی السلف بعد از من قومی خواهد آمد
مر ایشان را لقبیست یعنی ایشان اندک باشند گفته شود و شان را رافضیه یعنی لقب ایشان رافضیه است پس
اگر ایشان را دریابی مقتول سازان ایشان را زیرا که مشرک اند حضرت علی رضی الله عنه میگوید گفتم یا رسول الله
علامت ایشان چیست گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم نشان ایشان آنست که مدح و وصف کنند
مر ترا بچیزی که در تو نباشد و طعن و سب سلف میکنند و دار قطنی نیز از طریقی دیگر از طرق اسانید
این روایت کرده از علی رضی الله عنه زیاده کرده درین روایت آنکه فرمود ینتحلون حبنا اهل البیت ولیسوا
کذلک وآیة ذلک انهم یسبون ابابکر وعمر رضی الله عنهما یعنی دوستی ما که اهل بیتیم بخود نسبت
میدهند و حال آنکه دوست ما نیستند و علامت بعدم دوستی ما آنست که سب شیخین رضی الله تعالی عنهما میکنند
و در روایت ابو موسی و حافظ فردوسی آنکه حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرمود نشان ایشان چیست رسول
الله صلی الله علیه وسلم فرمود علامت ایشان آنست که جمعه و جماعت را فرض نمیدانند و شتم ابوبکر و عمر
میکنند و دار قطنی نیز از فاطمة الزهرا رضی الله عنها بچند طریق اسناد و از حضرت ام سلمه رضی الله عنها
این حدیث روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من سب اصحابی فعلیه لعنة
الله والملئکة والناس اجمعین هر کس که سب اصحاب من میکند بروی است لعنت خدا تعالی و فرشتگان
و آدمیان جمیع و طبرانی از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر فرمود صلوات الله وسلامه علیه
وعلی آله من سب الانبیاء قتل ومن سب اصحابی جلد کسیکه سب پیغمبران کند حکم او کشتن است و

ولیکن سب اصحاب من کنند حکم او زدن ست و تفصیل حکم این حدیث که درین مقدمه مذکورست موافق اصحاب
مذاهب او در خاتمه باب این کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و دیلمی از انس رضی الله عنه روایت کرده که فرمود صلی
الله علیه وسلم اذا اراد الله برجل من امتی خیرا القی حب اصحابی فی قلبه زمانیکه خدای تعالی بکسی از امت من
خیر خواهد محبت اصحاب من در دل او بیندازد و ترمذی از عبد الله بن مغفل روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود الله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم و
من ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله
فیوشك ان یاخذه بترسید و بپرهیزید از خدای تعالی در حق اصحاب من ایشانرا هدف مکنید و تیر ملامت مزنید از
پس من پس هر که دوست دارد ایشان را پس بسبب دوستی من دوست داشت ایشان را و هر که دشمن دارد
بدرستیکه از دشمنی من دشمن داشته است ایشان را و هر که ایشان را برنجاند پس مرا رنجانیده باشد و هر که مرا رنجانیده
خدا تعالی را رنجانیده باشد و هر کس که خدا تعالی را رنجانید زود عقاب خواهد نمود او را و خطیب از ابن عمر رض روایت
کرده که فرمود صلی الله علیه وسلم اذا رایتم الذین یسبون اصحابی فقولوا لعنة الله علی شرکم زمانیکه ببینید
جماعتی را که سب اصحاب من می‌کنند بگوئید ایشان را که لعنت خدای تعالی بر شر شما باد و ابن عدی از
عایشه رض روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ان اشرار امتی اجرأهم علی اصحابی بدرستیکه
بدترین امت من کسی ست که دلیری بر اصحاب من زیاده کنند و ابن ماجه از عمر رض روایت کرده که آن
حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود احفظونی فی اصحابی ثم الذین یلونهم نگهداشتی من کنید در باب
اصحاب من باز جمعی که بعد از ایشان اند یعنی جماعت تابعین و تبع تابعین از علمای راسخین و ائمه مجتهدین رضی الله تعالی
عنهم اجمعین و شیرازی در القاب از ابو سعید رض روایت کرده احفظونی فی اصحابی ومن حفظنی
فیهم کان الله علیه حافظ ومن لم یحفظنی فیهم تخلی الله منه یوشك ان یاخذه محافظت
و نگهداشت کنید مرا در باب اصحاب من پس هر که نگهداشتی من کند در باب ایشان برای او از جانب خدای
تعالی حفظ و محافظت وی کند و هر کس که نکند خدای تعالی از وی بری شد که خدای تعالی او را عقاب کند خطیب
از جابر و دار قطنی در افراد از ابو هریره رضی الله تعالی عنهما روایت کرده ان الناس یکثرون و اصحابی
یقلون فلا تسبوا اصحابی فمن سبهم فعلیه لعنة الله بدرستیکه مردمان بسیار میشوند و اصحاب
من کم میشوند یعنی بواسطه آنکه اگر یکی از اصحاب وفات یافت بدل او یافته نمیشود و لهذا غیر اصحاب
بسیار میشوند پس اصحاب مرا سب مکنید و کسیکه ایشان را سب میکند بر ویست لعنت خدای تعالی
و حاکم از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده انه لا یدرك قوم بعدکم صاعکم
و لا مدکم آگاه باشید و بدانید که قومی بعد از شما خواهد بود و اصحاب نخواهد یافت صاع شما را و نه
شما را یعنی خیر و برکت و حسن عملی که شما دارید بعد ازین با نظیر آن نخواهد بود و قرن شما بهترین قرنهاست

علامت صحبت نمیکند در زمان ایشان

وعمل شما بهترین اعمال و صاع چهار مدست و مدیک رطل عراقی ست نزد شافعی رحمة الله علیه و اهل حجاز و دو رطل ست نزد
ابو حنیفه رحمة الله علیه و نزد اهل عراق صاع پنج رطل و ثلث رطل ست نزد شافعی و دو هشت رطل نزد ابو حنیفه
و بعضے گفته اند که مد پری دو کف ست کذا فی نهایة الجزری بروایت احمد و بخاری و ابو داود و ترمذی از ابو سعید
و مسلم و ابن ماجه از ابو هریره رضی الله عنهم مرویست که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی
بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه سب مکنید صحابه مرا سوگند
بخدا که جان من در قبضه قدرت او ست که اگر یکے از شما مانند کوه احد تصدق نماید بمد یکے از ایشان و نصف
آن نمیرسد یعنی عمل بسیار شما برابری نمیکند باعمال اندک ایشان چنانچه یکے از شما اگر کوه احد ذهب نفقه کند
اینقدار فضیلت نمیابد که ایشان مدی یا نصف مدی نفقه کنند بروایت احمد و ابو داود و ترمذی و ابن
مسعود رضی الله عنهم مرویست که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود لا یبلغنی احد عن احد من اصحابی شیئا فانی
احب ان اخرج الیکم و انا سلیم الصدر بمن نمیرسد کسی چیزے را از یکے اصحاب من بدرستیکه
من دوست دارم آنکه بیرون آیم بسوے شما حال آنکه گوی که سینه ام صد ربا شم یعنی و کدورتے از هیچکس در
دل من نباشد و احمد از انس رضی الله عنه روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود دعوا لی اصحابی فوالذی
نفسی بیده لو انفقتم مثل احد ذهبا ما بلغتم اعمالهم بگذارید از برائے من اصحاب مرا بخدا
که جان من در قبض قدرت اوست که اگر یکے از شما مثل کوه احد طلا نفقه کند بعمل ایشان نمیرسد و دار قطنی
روایت کرده من حفظنی فی اصحابی ورد علی الحوض و من لم یحفظنی فی اصحابی لم یرد علی الحوض
و لم یرنی الا من بعید هر که نگهداشت من کند برائے اصحاب من بر حوض من حاضر خواهد بود و کسیکه نگهداشت من نکند
در باب ایشان بر حوض نزد من حاضر نخواهد آمد او طبرانی و حاکم از عبد الله بن بسر روایت کرده که فرمود که
طوبی لمن رآنی و آمن بی و طوبی لمن رأی من رآنی و طوبی لمن رای من رای من رآنی و آمن بی طوبی لهم
و حسن مآب خوشی و لذت و جنت یا درخت طوبی باد هر کس را که دید مرا و ایمان آورد بمن و کسی را که دید مرا
و ایمان آورد بمن خوشی و لذت و بهشت باد مر ایشان را و نیکو جاے باز گشت و این بشارت بحسن خاتمه
سبب وصول بدرجات جنت ست و فوز رضای رحیم و رحمن و عبد بن حمید از ابو سعید و ابن عساکر
از و اثله روایت کرده طوبی لمن رآنی و لمن رأی من رآنی و لمن رای من رای من رآنی و طبرانی از ابن عمر
روایت کرده فرمود لعن الله من سب اصحابی لعنت خدا بر کسی باد که صحابه مرا سب کرد و روایت
کرد ترمذی و ضیا از ابو هریره رضی الله عنه که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم ما من اصحابی یموت
بارض الا بعث قائدا و نورا لهم یوم القیمة هیچ از اصحاب من در زمینی وفات نیافت مگر آنکه
برانگیخته شود حال گوی که راه نما و پیشوا ے باشد و نورے باشد مر ایشان را روز قیامت و ابو یعلی
از انس روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود مثل اصحابی مثل الملح فی الطعام و لا یصلح

الطعام الا بالملح اصحاب من مثل نمک ست در طعام که اصلاح نمیابد طعام مگر بنمک یعنی با وجود ایمان و اعمال
صالح متکفت ناچارست از دوستی اصحاب من همچنانکه طعام را از نمک ناچارست پس اعمال بغیر محبت اصحاب
فاسد ست و از حسن بصری رحمة الله علیه گفت و چنین از وی منقول ست که گفت که چون نمک از ما رفت پس
ما چگونه اصلاح یابیم والله اعلم و احمد و مسلم از ابو موسی اشعری روایت کرد که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم النجوم امنة
السماء فاذا ذهب النجوم اتی السماء ما توعد و انا امنة لاصحابی فاذا ذهبت انا اتی اصحابی
ما توعدون و اصحابی امنة لامتی فاذا ذهبت اصحابی اتی امتی ما توعدون ستارها سبب امنی و حفظ آسمان
اند پس وقتیکه ستارها و کواکب غایب شدند از آسمان خواهد آمد چیزیکه بآن وعده داده شده است یعنی از منشق شدن
و ناپدید گشتن در روز قیامت و من سبب امنی و نگهداشتنی اصحاب خودیم پس چون من از میان ایشان
رویم خواهد آمد اصحاب مرا آنچه موعود ایشان ست از وصال و جدای که واقع خواهد شد و اصحاب سبب امن
و حفظ امت من اند و چون اصحاب من انقطاع یابند خواهد رسید امت مرا آنچه وعده کرده شده اند بآن یعنی
از شر و رفتن ایمان و دلی برگشتی که واقع شده است بالفعل و هم دیست بروایت ترمذی از جابر رضی
لا تمس النار مسلما رانی ... نخواهد رسید آتش دوزخ مسلمانی که مرا دیده و یا آنکه دیده کسی را که
مرا دیده یعنی دیدار آنکه بر متابعت من مستقیم باشند یعنی اصحاب و تابعان ایشان که بر طریق آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بودند و براه رفتن او شاید همین معنی قول خدای تعالی ست والذین اتبعوهم باحسان و بروایت ترمذی و حاکم مرفوعست
خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم الحدیث بهترین قرنها قرن منست باز جماعتی که پهلوی آن جماعت
اند یعنی صحابه و تابعین و تبع تابعین فضائل ایشان بترتیب ... و قرن اهل زمان واحد ست بعضی گفته صد سال
بعضی گفته اند چهل سال و بعضی گفته اند سی سال ست و طبرانی و حاکم از جعده بن هبیره روایت کرده اند خیر
الناس قرنی الذین انا فیهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم والآخرون اراذل و مسلم از ابو هریره
روایت کرده خیر امتی القرن الذی بعثت فیه ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم الحدیث
مضمون این دو حدیث سابق موافق ست لهذا محتاج ترجمه نیست و حاکم و ترمذی از ابو داود روایت کرده
اند خیر امتی اولها و آخرها و فی وسطها الکدر بهترین امت اول ایشان یعنی رسول صلی الله علیه و
سلم و اصحاب و اتباع ایشان و آخر ایشان یعنی عیسی و مهدی و در میان ایشان کدورت و تیرگی ست یعنی
بوسطه ظهور بدعت و هرج و مرج چنانچه حدیث مرسل که ابو نعیم در حلیه روایت کرده خیر هذه الامة اولها
و آخرها اولها فیهم رسول الله صلی الله علیه و سلم و آخرها فیهم عیسی ابن مریم و بین ذلک
نهج اعوج لیسوا منی و لست منهم بیان معنی این حدیث مرسل آنست که تابعی گوید رسول صلی الله علیه و سلم
چنین گفته است و با چنین ... متصل سازد بآنحضرت صلی الله علیه و سلم و طبرانی از ابن مسعود روایت
کرده اند خیر الناس قرنی ثم الثانی ثم الثالث ثم یجیء قوم لا خیر فیهم بهترین مردم اهل قرن من اند

باز قرن دوم باز قرن سوم باز قومے خواهند آمد که خیرے در ایشان نباشد یعنی بدعت باشد غالب و در صحیح مسلم حدیث آورده که تفسیر این حدیث می کند و مضمونش آنست که باشد بعد من از پیشوایان ضلالت که راه بطریق من نروند و سیرت سنت من نگیرند و در میان ایشان جماعتے باشند که دلهاے ایشان مثل دل شیاطین باشد در اجسام آدمیان و بروایت ابن ماجه از انس رضی الله عنه مرویست که پیغامبر صلے الله علیه وسلم فرمود که امتی علی خمس طبقات فاربعون سنة اهل بر وتقوے ثم الذین یلونهم الی عشرین ومائة اهل تواصل وتراحم یعنی صله رحم بجا آورند و شفقت باکدیگر مے کنند باز جماعتے که نزدیک ایشان اند تا یکصد و شصت سال که ایشان اهل تدابر اند یعنی پشت بیکدیگر مے کنند پس ظلم و قطع صله رحم میشمایند باز هرج و مرج خواهد شد یعنی قتال و فساد و اختلاط در میان مردم پدید آید تا دویست سال که پنج طبقه بوده باشند هر طبقه چهل سال چنانچه از حدیث آینده معلوم میشود و نجا النجا منصوب ست بفعل محذوف ای انجوا النجا یعنی خلاصی و نجات دهید نفسهای خود را از فسادے که در میان مردمان واقع خواهد شد ایضا ابن ماجه از انس مرویست که گفت طبقه اربعون عاماً فاما طبقتی وطبقة اصحابی فاهل علم وایمان واما طبقة الثانیة ما بین الاربعین الی الثمانین فاهل بر وتقوے هر طبقه چهل سال ست اما طبقه من و اصحاب من اهل ایمان اند اما طبقه دوم که ما بین چهل و هشتاد ست اهل صلاح اند و تقوی بازمانده حدیث سابق مذکور ساخت و بروایت حسن بن سفیان و ابن منده و ابونعیم که در معرفة از وی آورده مرویست که فرمود طبقه اول منهم اصحاب من اهل علم اند و تقوی تا چهل سال و طبقه دوم اهل صلاح اند و تقوے تا هشتاد سال و طبقه سوم اهل تراحم و تواصل اند تا صد و بست سال و طبقه چهارم اهل تقاطع و تظالم اند تا صد و شصت سال و طبقه پنجم اهل هرج و مرج خواهند بود و در روایت ابن عساکر مانند این روایت ست لیکن در روایت او عبارت نیست که گفت طبقتی وطبقة اصحابی اهل علم وایمان و بجای هرج حروب آورده و از جهت استدلال بر فخر و بزرگے صحابه این قدر کافی ست که حق سبحانه وتعالی گواهے داده بآنکه ایشان بهترین مردمان اند بقول خود کنتم خیر امة اخرجت للناس یعنی هستید شما در علم من یا در لوح محفوظ بهترین امتی که ظاهر شده است برائے مردمان در صواب کنیاداول کسانی که درین خطاب داخل اند همچنین مول [illegible] [illegible] بهترین [illegible] [illegible] صحبت آن [illegible] نفاق نموده [illegible] [illegible] سنت و [illegible] [illegible] مقام رضا که خدا تعالی ایشان [illegible] [illegible] شان فرموده

محمد رسول الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ورده این

[illegible] اصحاب [illegible] ... [illegible] ...
[illegible] صفت ... [illegible] ...
اشداء علی الکفار صفت ... [illegible] ... رحماء بینهم ...
[illegible] ... صفت ... [illegible] ...
[illegible] ... ترٰهم رکعا سجدا ... [illegible] ... یبتغون فضلا ...
[illegible] ... عبادات ... [illegible] ...
[illegible] ... من الله ورضوانا ... سیماهم ...
[illegible] ... فی وجوههم من اثر السجود ...
[illegible] ... ایشان ... [illegible] ...
... نماز گذارند ... ذلک مثلهم فی التورٰیة ...
... صفت ایشان ... اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم ... صفت
... ومثلهم فی الانجیل ... صفت ایشان ... کتاب عیسی علیه السلام
صفت ... کزرع اخرج شطأه ... اول ... آورد ... شاخ ...
... یک شاخ ... فآزره ... فاستغلظ پس سطبر شود فاستوی
علی سوقه پس برپا باشد بر ساقهای خود اول ... ضعیف شد و باخر ... گشت
یعجب الزراع ... [illegible] ... قوت وسطبری وراستی ... واین مثلی ست ... حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم ویاران ... ضعیف بود ... قوت گرفت ... شدو
حق تعالی این تمثیل ... لیغیظ بهم الکفار تا خشم گیرند باصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم کافران
... این آیت در شان اصحاب ست پس هر که بر ایشان خشم گیرد وایشان را دشمن دارد از اهل کفر
خواهد بود ... کلام الله وعد الله الذین امنوا وعملوا الصّٰلحٰت وعده کرد خدا تعالی آنان را که گرویده
اند و کردند کارهای شایسته منهم مغفرة واجرا عظیما مر ایشان را وعده آمرزش و مزدی بزرگ
و تمام تفسیر این آیت در خاتمه کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و هم در شان اصحاب پیغمبر مود والسابقون
الاولون من المهاجرین والانصار وسبقت گیرندگان آنانی که اول اند مهاجران و انصار
مترجم میگوید که در تفسیر بیضاوی آورده که مراد سابقان مهاجران اهل بدر اند یا آنانکه پیش از هجرت ایمان
آورده اند یا آنکه بهر دو قبله نماز گذارده اند و از انصار یعنی ساکنان مدینه که رسول الله صلی الله علیه وسلم را
یاری داده اند ومراد از سابقان اهل بیعت عقبه اولی ست که هفت کس بودند و اهل بیعت عقبه ثانیه که هفتاد
کس بودند و آنانی که ایمان آوردند وقتی که ابو زرارة مصعب بن عمیر نزد ایشان آمد یعنی جهت تعلیم شرایع

آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اینجا فرستاد والذین اتبعوهم باحسان تا آنکه متابعت سابقان کردند با ایمان
و طاعت و بقیه صحابه از مهاجر و انصار و گفته اند هر کس متابعت ایشان تا روز قیامت کند در زمره
متابعان است رضی الله عنهم و رضوا عنه خشنود شد خدای تعالی از ایشان بقبول طاعت ایشان و خوشنود شدند
ایشان از خدای تعالی در آنچه یافتند از نعمت دنیا و آخرت و اعدلهم جنات تجری من تحتها الانهار یعنی آماده
کرد خدای تعالی از برای ایشان بهشت و بوستانها که میرود زیر آن درختان جویهای خالدین فیها ابدا
جاوید باشند در آن همیشه باشند ذلک الفوز العظیم گشت ظفر و رسی بزرگ و رسیدن بتمام مراد پس تأمل و تدبر
کن درین آیات تا نجات یابی از تیه و کذب و شبهاتی که افترا بسته اند بر صحابه کبار رضی الله عنهم کرده اند
چنانچه بعد ازین بیان آن شبهات و جواب از آن در فصل دوم باب اول این کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بپرهیز از آنکه اعتقاد سوء
در حق صحابه کنی چرا که اختیار کرد خدای تعالی از برای صحبت اکمل افضل انبیا صحابی را که اکمل و افضل از باقی امت در قول
خدای تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس بیان کردیم و دلیل بر کذب شبهات رافضه آنست که هیچ چیز نقل کرده اند
به اسناد که راوی آن معلوم بوده باشد تا تعدیل قول ایشان توان نمود بلکه مبنی آن نیست مگر بر بهتان و جهل و حماقت
ایشان است که از نزد خود ساخته اند هیچ کدام از سلف صحیح گذاشته و تابع مستقیم نشده [illegible] روایت از علی المرتضی کرم الله وجهه و بزرگان
اهل بیت رضی الله عنهم خواهد آمد بعد ازین در باب تعظیم و توقیر خصوصا ابوبکر و عمر و عثمان و باقی عشره مبشره رضی الله
عنهم و محبت کردن ایشان مرشد و بر صواب است آن روایات اورا کافیست [illegible] از عترت نبوت یا از متابعان و پیروان
ایشان است چگونه جایز است رد آن روایات و انکار آن کند از آنچه امام ایشان امام المتقین و امیر المومنین
حضرت علی رضی الله عنه فرمود خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم عمر بهترین این امت بعد از
پیغمبر ایشان ابوبکر است بعد از وی عمر رضی الله عنهما و رد و انکار این حدیث از امیر المومنین علی بر سبیل تقیه نمودند
چنانچه در بیان بطلان تقیه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و خود هم آمد که این اعتقاد فاسد است و بعضی روافض مثل آنچه
کامل که راس و رئیس ایشان بود برین اعتقاد داشت که تکفیر امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند و گفت
کردی امداد کفار کرده پس کفر ایشان بنا برین کافر شد نعوذ بالله من هذه الاعتقاد فی حقه رضی الله عنه و گفت
الله الله فی اصحاب نبیکم صلی الله علیه وسلم قاله اوصی بهم یعنی بپرهیزید و
بترسید از خدای تعالی در شان اصحاب پیغمبر خود بدرستیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصیت فرمود بتعظیم
و توقیر ایشان علیهم الرضوان مقدمه صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اجماع کرده اند
بر آنکه نصب امام بعد از انقطاع زمان نبوت واجب است بلکه آنرا از اهم واجبات دانسته اند چه ایشان مشغول
شدند از دفن رسول صلی الله علیه وسلم و اختلافی که در میان بود بواسطه تعیین امام [illegible]
نمیکنند بنا برین صحبت و بیعت [illegible] بود چون رسول صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود ابوبکر
رضی الله عنه برخاست و خطبه بر خواند چنانچه خواهد آمد یا ایها الناس [illegible]

بدرستی محمد رسول الله از عالم رحلت فرمود و هر که بندگی خدای تعالی میکرد خدای تعالی جلشانه عز اسمه زنده است
که هرگز نمیرد و این امر خلافت را ناچار ست از کسیکه بان قیام نماید که درین امر نظر کند و آنچه رای شما درین باب
قرار گیرد و بان عمل نماید صحابه گفتند راست گفتی درین امر مشورت خواهیم نمود و کسی را بامر خلافت مقرر
خواهیم ساخت باز وجوب نزد ما که اهل سنت وجماعت ایم و نزد اکثر معتزله سمعی است یعنی از جهت تواتر
اجماع مذکور و بسیاری از علمای گفته اند که وجوب بعقل است و جهت آنکه امام فرمود باجرای حدود و سد طرق
ثغور و تجهیز و تجهیز لشکر از جهت جهاد و محافظت بیضه اسلام و غیر ذلک و این امور تمام نمیشود و تمشیت نمی
پذیرد مگر بنصب امام و چیزیکه واجب مطلق تمام نمیشود مگر بان مقدور است آنچیز واجب است و
دیگر آنکه در نصب امام جلب منافع و دفع مضار بسیار است و هر امری که چنین باشد آن واجب است
اما صغری بران وجهی که در شرح مقاصد است نزدیک بان است که بدیهیات ملحق شود بلکه بمشاهدات
آنچه می بینیم از فتنه و فساد و شکست امور عباد بمجرد موت امام و اما کبری ثبوت آن باجماع است نزد ما و نزد بعضی
بعقلست و هیچ کسیکه قائل بوجوب از معتزله مثل ابی الحسین و جاحظ و کعبی اما مخالفه خوارج و مانند ایشان در وجوب
مقدح نیست زیرا که مخالفت ایشان مثل مبتدعه موجب ثلم و شکست در اجماع نمیشود و خلل در آنچه فائده است
از قطع بحکم مجمع علیه راه نمی یابد و دعوی آنکه در نصب امام ضرر است ازین جهت که لزوم ساختن شخصی را که
از مثل وی کسی باشد بقول او مفروض است بان شخص و منحرف بفتنه می انجامد و دیگر دعوی آنکه معصوم
نیست از کفر و فسق و اگر عزل نکند او را ضرر بمردم میرسد و اگر او را عزل کنند او را منجر بجنگ و قتل میشود و اعظم
واجب ست با ایشان ضرر بلکه بمرتبه ایست که نسبت میان ایشان نمی گنجد و هرگاه که دو چیز با یکدیگر معارضه کنند
و دفع ضرر اعظم موجب ست اما منتظم شدن احوال مردم بغیر امام چنانکه بعضی گفته اند محال است بحسب عادت
چنانچه دیده و دانسته شده است در وقت موت ولاة و حکام مقدمه سوم بدانکه امامت ثابت
نمیشود الا با رضای از جانب امام بر خلافت شخصی البته آن دانسته باشد یا باقرار اهل حل و عقد از برای
کسی که اهل آن باشد چنانکه بیان آن در اول بعد ازین خواهد آمد یا بغیر اینست چنانچه در کتب مفصله بیان شده و بدانکه
جایز است نصب مفضول بدانکه افضل بوده باشد از و بدلیل آنکه علمای اجماع کرده بعد از خلفای بر بعضی از
قریش و دلیل آنکه حضرت عمر رضی الله عنه خلافت را شوری گردانید میان شش تن از عشره مبشره و از ایشان
یکی عثمان و یکی علی بود رضی الله عنهما و ایشان افضل از اهل زمان خود بودند بعد از عمر پس اگر نصب بخلافت
بودی هر آینه عمر بعثمان و بحضرت علی معین می ساخت پس این عدم تعیین دلالت میکند بر آنکه نصب
غیر عثمان و علی رضی الله عنهما جایز بوده است با وجود ایشان و معنی نصب غیر افضل با وجود افضل آنست
که غیر افضل گاه است که قدرت او بر تمام مصالح ازین زیاده است و بر تدبیر مملکت و ارکی و از تربا... حال
رعیت و واقف تر است در دفع فتنه و با وجود اعتماد بیشتر از افضل و اما شرط عصمت در امام بودن کر

بودن او ناشی نطلبو معجزه که صدق او از ان معلوم شود و جمیع از خرافات و کذب امثال تعیه و حیل ایشان ست چنانچه
بعد ازین خواهد آمد که حقیقت خلافت حضرت ابوبکر صدیق و عمر و عثمان رضی الله عنهم بثبوت پیوسته ست با
آنکه این شروط در میان ایشان موجود نبودند و از انجمله جهالات شیعه آنست که غیر معصوم را ظالم میگویند و شامل
او میدانند قول خدای تعالی لا ینال عهدی الظلمین یعنی نرسد عهد من که امامت ست ظالمان را و تمسک نما
و حال آنکه همچنین نیست که ایشان زعم کرده اند زیرا که بحسب لغت ظالم کسی را میگویند که وضع چیزی در غیر
جای خود کند و بحسب شرع ظالم را بعاصی اطلاق میکنند و کسیکه غیر معصوم ست گاه هست که محفوظ هست
و گناهی از و صادر نشده باشد و گاه هست که گناهی از و صادر شده باشد و در حال توبه نصوح کرده است
پس این شامل او نباشد بلکه متناول نمیشود مگر عاصی را یا آنکه عهد در آیت همچنانکه احتمال دارد که مراد امامت
غطلی باشد و نیز احتمال دارد که مراد از آن نبوت یا امامت در دین باشد یا امامت این امر تمهید کمال و این جهالت
که از ایشان صادر میشود و اختراع نکرده اند مگر از برای آنکه تشبث سازند برای ابطال خلافت غیر امیر
المؤمنین کرم الله وجهه و بیان رد عناد و نادانی و گمراهی ایشان خواهد آمد انشاء الله تعالی **باب اول** در

کیفیت خلافت صدیق رضی الله عنه و استدلال بحقیقت آن بدلائل عقلیه و نقلیه

و آنچه تابع آنست و درین باب چند فصل ست **فصل اول** در بیان کیفیت خلافت روایت کرده اند شیخین
بخاری و مسلم در صحیحین خود که اصح کتب اند که بعد از قران باجماع معتمد به هست که عمر رضی الله عنه در زمانی رجوع
از حج خطبه گفت که بمن چنین رسیده که فلانی از شما گفته است که عمر رضی الله عنه چون بمیرد بفلانی بیعت خواهم نمود
پس مغرور نشود یکی از شما تا آنکه گوید بیعت ابوبکر فجاة واقع شده و آگاه باشید که این چنین بود الا آنکه
خدای تبارک و تعالی از شر آن نگاه داشت وام و در میان شما کسی نیست که قطع از جانب او شود
.... یعنی کسی نیست که سبقت کند در جمیع خیرات بر همه کس مثل ابوبکر
صدیق رضی الله عنه بتحقیق که او بهترین ما ست و روایت از عمر رضی الله عنه در زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم
رحلت فرمود حضرت علی و زبیر رضی الله عنهما و جمعی دیگر که با ایشان بودند در خانه فاطمه نشسته تخلف
کرده و همچنین انصار از ما تخلف کرده در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و مهاجرین بجانب ابوبکر رضی الله عنه
شتافتند پس گفتم ای ابوبکر بیا تا برویم بجانب برادران خود از انصار پس بجانب ایشان قصد کرده روان شدیم در
اثنای راه دو مرد صالح یعنی عویم بن ساعده و معن بن عدی بما ملاقات شدند و از مشورتی که قوم کرده بودند در
باب خلافت ما را خبر گردانیدند باز پرسیدند که کجا میروید ای گروه مهاجران اگر شما هم خود فیصل میدهید نزد ایشان
بروید بر شما جرمی نیست گفتیم بخدا سوگند که پیش ایشان میرویم بعد ازان روان شدیم تا رسیدیم بسقیفه
بنی ساعده دیدیم که انصار همه گرد آمده در میان ایشان مزملی یعنی مردی که خود را بثوب پیچیده در میان
ایشان ست و تکیه کرده گفتم این مرد کیست گفتند سعد بن عباده ست پرسیدم که حال او چیست جواب

وا دهد که امر لیس است پس چون در مجمع نشستیم خطیب ایشان برخاست خدا را ثنا گفت آنچه اهل آنست و
گفت اما بعد ما انصار خداییم و لشکر عظیم اسلامیم و شما ای معاشر مهاجران رهطی از ما یید و حال آنکه آمده اند قومی
از شما که استعداد او بزرگ میکنند با ما و میخواهند که منقطع بسازند ما را از امر خلافت و خود بآن منفرد بشوند و
چون ساکت شد تعجب شدم و مقاله در نفس خود ترتیب کرده بودم میخواستم که آنرا بگویم در حضور حضرت ابوبکر
و حال آنکه من همیشه مدارا و مدافعه میکردم بعضی غضب و صلبیت در دین از ابوبکر رض و او حلم و وقار او از من زیاده
بود پس ابوبکر صدیق رض مرا منع کرد و گفت علی رسلک یعنی شتابی مکن و بتانی و وقار خود باش و چون او
من اعلم بود مکروه داشتم که او را در غضب آورم بنابرین ساکت شدم بخدای سوگند که آنچه من در خاطر خود تخمیر کرده
بودم یک کلمه از آنها ترک نکرد و تمام آنها را در بدیهه گفت با زیادتی بعد از آن گفت اما بعد آنچه شما ذکر ساختید
از نیکوی سزاوار آن هستید لیکن مردم عرب امر خلافت را اطاعت نمیکنند مگر آنکه در قبیله قریش باشد زیرا که
ایشان بهترین عرب اند از روی حسب و نسب و دار یعنی مکه و من راضی شدم برای خلافت شما یکی ازین دو
مرد هر کدام که خواهید اختیار کنید و دست عمر و ابوعبیده جراح را گرفت پس امیر المومنین عمر رض گفت که جمیع
کلماتی که ابوبکر گفت مکروه طبع من نبود غیر ازین کلمه بخدای سوگند که اگر کسی پیش من آمدی و گردن من
میزدی تا ما دام که گناهی که بمن لاحق میشد دوست تر بود نزد من از آنکه امیر باشم بر قومی که ابوبکر در میان
باشد بعد از آن یکی از انصار و آن حباب بجای مهمله مضمومه و بای موحده ابن منذر بود گفت منم صاحب
رای و تدبیر که مردم در جمیع حوادث برای وی تدبیر شاغل میکنند و از آن ایشان را شفا حاصل میشود در خصوص
این باره رأی من چنانست که از ما امیری و از شما ای معشر قریش امیری باشد عمر گفت بسیار شد اختلاف سخنان
و بلند شد آوازها تا زمانیکه ترسیدم که مبادا در میان قوم خلافی و جنگ و سرکشی پدید آید گفتم ای ابوبکر دست
خود را بکشای پس او دست خود را کشاده کرد پس بیعت کردم با وی بیعت کردند مهاجران باز از انصار
بیعت نمودند بخدای سوگند نیافتیم در آنچه من حاضر بودیم امری را که موافق تر باشد و مخالف از آن کمتر باشد از
مبایعت ابوبکر رضی الله عنه ترسیدیم که اگر جدا شویم از قوم و بیعت شده باشد شاید که بعد از ما بیعت
بکنند کسی که ما او را راضی نبودیم یا آنکه مخالفت ایشان می بایست کرد و بر هر تقدیر در آن فسادی میشد و در
روایتی آنکه ابابکر صدیق رضی الله عنه غلبه کرد بر انصار بخبر الائمة من قریش آنکه خان بهترین از قریش اند و
این حدیث صحیح است که وارد شده از جهت طریق اسناد از جانب چهل صحابی و روایت کرد ابو یعلی
و حاکم صحیح کرد از ابن مسعود که گفت چون رسول الله صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود انصار گفتند از ما امیری
پس عمر رض آمد نزد ایشان و گفت ای جماعت انصار نمیدانید که رسول صلعم امر کرد ابوبکر رض را با آنکه امامت مردم
کند و کدام یکی از شما خوشحال میشود از آنکه مقدم شویم بر ابوبکر رض و روایت کرد سعد و حاکم و بیهقی از
ابی سعید خدری رضی الله عنهم آنکه چون اصحاب جمع شدند در دار سقیفه بنی ساعده و در خانه بن عباده

در میان ایشان بود و خطیبان انصار برخاستند پس یکی از ایشان گفت ای معاشر مهاجران تحقیق که
بود که رسول صلی الله علیه وسلم زمانی که کسی از شما را عامل مقرر ساختی دیگری از ما همراه وی نصب فرمودی پس صلاح آن است که دو
شخص والی مر خلافت شوند یکجا تا آنکه تبع این امر یکی شده بهمین طریق گفتند بعد از ان زید بن ثابت ایستاد و
گفت ای معاشر انصار بدانید که رسول صلی الله علیه وسلم از مهاجران بود و ما انصار رسول صلعم بودیم پس چنان
انصار رسول صلعم بودیم انصار خلیفه رسول صلعم هم باشیم از دست ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر گرفت این صاحب
شماست پس عمر رضی الله عنه بیعت کرد بعد از وی مهاجران و انصار بیعت کردند ابوبکر صدیق رضی الله عنه بالای
منبر رفت نظر در قوم کرد و زبیر را ندید بعد از ان او را طلب کرد و آمد گفت که ای زبیر تو میگوئی که پسر عمه رسولم
و مخصوص آن حضرتم اراده داری که شق عصای مسلمانان کنی یعنی میخواهی که مفارقت کنی جماعت مسلمانان را
زبیر گفت لا تثریب سرزنش و ملامت مکن مرا ای خلیفه رسول الله بعده برخاست بیعت کرد باز
نظر در وجوه قوم کرد علی رضی الله عنه را ندید او را طلب نمود آمد گفت ای علی تو ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم و داماد
آنحضرتی میخواهی که شق عصای مسلمانان کنی اراده مفارقت مسلمانان داری علی گفت لا تثریب یعنی سرزنش
مکن مرا در همان وقت بیعت کرد و در روایت ابن اسحاق از زهری از انس آمده که چون بیعت ابوبکر صدیق رضی الله عنه
شده در سقیفه روز دیگر بر منبر نشست و عمر رضه برخاست پیش از وی تکلم نموده حمد و ثنای خدا تعالی بجا آورده
گفت خدای تبارک و تعالی جمع کرده امر ایشان به بهترین صاحب رسول الله ثانی اثنین اذ هما فی الغار برخیزید
با وی بیعت کنید پس مردمان بیعت کردند بیعت عام بعد از بیعت سقیفه باز ابوبکر رضه تکلم نمود و بعد از حمد و ثنای
خدا تعالی گفت ای مردمان بتحقیق والی شدم بر شما و حال آنکه نیستم بهتر از شما پس اگر نیکوئی کنم مدد و یاری
کنید و اگر بدی کنم بعدل و راستی در آئید مرا راستی امانت است و دروغ خیانت است و ضعیف در میان
شما قوی تر است نزد من تا آنکه رد شود بر وی حق او اگر خدا تعالی خواهد حق از و خواهد و قوی شما در میان شما
ضعیف است تا آنکه گرفته شود و ترک نکند قومی جهاد را در راه خدا تعالی مگر خدا تعالی بمذلت و خواری
ایشان را مبتلا سازد و شایع و فاش نشود اعمال فاحشه در قومی هرگز مگر آنکه گرفتار سازد خدا تعالی ایشان را
ببلای که عام باشد و همه ایشان را طاعت کنید مرا پس اگر عصیان کنم خدای و رسول او را پس نیست اطاعت مرا
بر شما برخیزید بسوی نماز تا رحمت کند خدا تعالی شما را و روایت کرد موسی بن عقبه در مغازی خود و حاکم و صحیح کرد
از عبد الرحمن بن عوف رضه گفت ابوبکر صدیق رضه خطبه خواند و گفت سوگند بخدا نبودم که حریص بودم من
بر امامت نه روزی و نه شبی هرگز و نه بودم راغب بدان و طلب نکردم از خدا تعالی نه در ستر و نه در علانیه و لیکن
ترسیدم از فتنه و نیست مرا در این امارت راحتی که بتحقیق مرتکب شده ام امر عظیم را نیست مرا طاقتی و
قوتی بر آن مگر بتقویت خدا تعالی بعد از آن علی و زبیر گفتند رضی الله عنهما غضب نکرده ایم مگر برای
آنکه موخر داشتند ما را از مشورت و ما میدانیم که ابوبکر رضه سزاوارترین مردم است بخلافت و او است صاحب

غار و شرف و نیکو کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم امر کرد او را که نماز کند با مردم در حالتی که خود زنده بود و روایت
کرد ابن سعد از ابراهیم تمیمی که عمر رض اول بجانب ابو عبیده آمد که بیعت با او کند و گفت تو امین این امتی بر لسان
رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو عبیده گفت ندیده بودیم مثل تو ضعیف رای از ابتدای تا این زمان مگر همین کلمه
که گفتی آیا بیعت میکنی در حال آنکه درمیان شماست صدیق ثانی اثنین و روایت کرد ابن سعد نیز چون ابو بکر رض
شنید که عمر بطرف ابو عبیده میل دارد ابو بکر بعمر گفت رضی الله عنهما دست خود بگشا تا با تو بیعت کنم عمر گفت تو
افضلی از من پس ابو بکر جواب داد قوت تو از من زیاده است و این سخن را مکرر گردانیدند بعد از ان عمر گفت
قوت من تر است با زیادتی فضل پس از ان بیعت با ابو بکر کرد رضی الله عنه روایت کرد احمد که ابو بکر رضی الله
چون خطبه کرد در روز سقیفه ترک نکرد چیزی را که درباب انصار نازل شده بود و آنچه رسول صلی الله
علیه وسلم گفت لو سلک وادیاً وسلکت الانصار وادیاً لسلکت وادی الانصار اگر جمیع مردم
بوادی دیگر روند و همه روند انصار در وادی دیگر هر آینه ما نیز سلوک بوادی انصار خواهیم کرد و بتحقیق میدانی
ای سعد که رسول صلی الله علیه وسلم گفت در زمانی که تو نشسته بودی قریش ولاة هذا الامر خیار
الناس فبرّ الناس تبع لبرّهم وفاجرهم تبع لفاجرهم قریش والیان این امر خلافت اند که بهترین مردمان
اند و نیکان و متقیان تابع مردم متقیان ایشان اند زیرا که ایشان در ایمان و اطاعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم بر همه کس سابق اند و عاصیان و گنهگاران تابع ایشان اند زیرا که در دعوت رسول علیه السلام با دیگران
سابق اند و دیگران تابع ایشان اند بعد از آن سعد گفت راست گفتی ما وزیران ایم و شما امیرانید و از ین گرفته
اند قول ضعیف ابن عبد البر را که میگوید سعد ابن عباده از بیعت ابو بکر اباکرد تا زمانیکه فوت شد و روایت کرد
احمد از ابی بکر رضی الله عنه آنکه عذر از قبول بیعت چنین گفت که ترسیدم از فتنه که بعد از وی روی میباشد
و بروایتی ابی اسحاق وغیر او آنکه سائلی گفت ای ابو بکر رض چه چیز ترا برین داشت که والی مردمان شوی و حال
آنکه نهی میکردی ما را از آنکه بر دو کس امیر شویم ابو بکر رض گفت ما را از ین چاره نیست ترسیدم که هست محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم متفرق گردند و خلل فتنه در دین در روایت کرد که ابو بکر رض بعد از یکماه ندا کرد در مردمان که بندا
الصلوة جامعة و آن اول نمازی بود که در ان ندا کرد باین لفظ باز خطبه کرد و گفت ای مردمان دو
دوست میدارم که قایمقام شود درین امر دیگری غیر من و اگر مرا میگیرید بسنت پیغامبر صلی الله علیه و
سلم طاقت آن ندارم زیرا که پیغامبر معصوم بود از شیطان و نازل میشد بر وی وحی از آسمان و روایت ابن
سعید چنین است که اما بعد من والی این امر شدم و من این امر را کاره ام بخدای سوگند که دوست میدارم
که بعضی از شما مثل من قایمقام باشد و اگر تکلیف می کنید مرا بآنکه عمل کنم درمیان شما مثل عمل رسول صلی الله
علیه وسلم با آن اقامت نمیتوانم کرد رسول صلی الله علیه وسلم بنده بود که خدا تعالی او را بوحی گرامی داشته بود و او را
محفوظ میکرد و نیستم مگر بشری مثل شما و بهتر نیستم از یکی از شما پس رعایت من کنید در زمانی که براستی و درستی

[illegible]

بشنید مرا ابو من شوید و نگاه بپسنید که من میل کرده ام از استقامت پس بعدل و راستی دارید مرا و بدانید که مرا
شیطانی هست که عارض میشود و نگاه به بینید که عصیان کنم از من اجتناب کنید اعتبار نکرده اید مرا در شعرها
و ابشارهای خود یعنی امر خلافت بدین تعلق دارد که کمال احتیاط در دین مرعی دارید و مرا تنبیه بسازید اگر از من
چیزی صادر شود و از بیدینی روایت دیگر که از ابن سعد و خطیب منقول ست که گفت اما بعد من والی امر شما
شدم و نیستم از شما بهتر لیکن نازل شد قرآن و رسول نیز سنتها نهاده و ما دانستم آنرا بدانید ای مردمان که
عاقلترین مردمان پرهیزگارانند و عاجزترین مردمان گنهگارانند و عاصیان اند و قوی ترین شما ضعیفست
نزد من تا وقتیکه بگیرم از برای ضعیف حق او را و ضعیف ترین شما نزد من قوی ست تا زمانیکه بگیرم از قوی حق را ای
گروه مردمان جز این نیست که من تبع و متبوع نیستم پس هرگاه که نیکی کنم امداد و یاری کنید مرا و زمانیکه میل از
حق کنم براستی و عدل وا دارید مرا مالک رحمة الله روایت کرده نمی باشد هرگز کسی که امام باشد مگر باین شرط و
روایت کرد حاکم از ابو قحافه بوقت خلافت پسر خود ابوبکر صدیق رضی الله عنه ابو قحافه حیات بود و گفت ابوبکر
را که هوشیار باش و در این امر که این امر محال است آیا راضی شدند بنو عبد مناف و بنو مغیره گفت بلی گفت نیست
پست کنندم آنرا که تو آنها را بلند کردی و نیست بلند کننده مر آنرا که تو آنها را پست کردی و روایت کرد
واقدی از چند طریق اسناد که بیعت ابوبکر رضی الله عنه روزی شد که رسول علیه السلام رحلت فرمود و روایت
کرد طبرانی از ابن عمر رضی الله عنه که ابوبکر بر منبر بجای رسول صلی الله علیه وسلم نشست و عمر بجای ابوبکر و عثمان بجای عمر
و علی بجای عثمان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین **فصل دوم منعقد شدن اجماع بر خلافت**
ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه دانسته شد بکلامی که قبل ازین گفتیم که صحابه رضی الله عنهم اجماع کرده اند
برین امر و آنچه گفته اند از تخلف ابن عباده از بیعت مردود است و از جمله چیزیکه تصریح باین معنی شده است
در آن حدیث ست که روایت کرده آنرا حاکم و صحیح کرده است آنرا از ابن مسعود رضی الله عنه قال ما رآه
المسلمون حسنا فهو عند الله حسن وما رآه المسلمون سيئا فهو عند الله سيئ یعنی چیزیکه
آنرا مسلمانان نیکو دانستند پس آن چیز نزد خدا تعالی نیکوست و چیزی که مسلمانان آنرا بد دانستند پس آن چیز
نزد خدا تعالی بدست و حال آنکه جمیع صحابه خلافت ابوبکر را مستحسن دانستند پس نظر کن و آنچه صحیح شد از ابن مسعود
که از اکابر صحابه و فقهای و متقدمین ایشان ست که جمیع صحابه اجماع کرده اند بر خلافت او و بنا برین او حق است
بخلافت نزد جمیع اهل سنت و جماعت و در هر عصری از عصرها تا زمان صحابه و همچنین او حق بخلافت نزد جمیع
معتزله و اکثر فریق باقی و اجماع ایشان بخلافت او دلیل قاطع است بر آنکه او اهلیت و استحقاق این امر داشت با آنکه
از ظهور رسیده است که بر هیچکس مخفی نیست اگر قائلی گوید که حکایت وقوع خلافت احتمالی دارد که از بعضی صحابه
رضوان الله تعالی علیهم نرسیده باشد و اگر بتمام رسیده باشد محتمل ست که از بعضی صحابه خلاف ظاهر شده باشد بنابرین
اجماع منعقد نشده **جواب** میدهیم بآنکه این توهم وقتی میشود که از بعضی صحابه که این امر را مشاهده کرده اند

ازاول تا آخر حکایت اجماع صحیح نشده باشد واما زمانی صحیح شد که از ابن مسعود صحت یافت که حکایت اجماع صحابه
اینست تو تهم ضلالة نمیشود خصوصا امیرالمومنین علی بن ابیطالب نیز از آن کسانی ست که حکایت اجماع باین
امر کرده اند چنانکه خواهد آمد بعد ازین روایت از وکه چون به بصره آمد از آمدن او سوال کردند که آیا این امر
بعهدیست که از جانب پیغامبر شده و یا آنکه برای خود کرده است پس بتقریب آن ذکر جواب ذکر متابعت خود
و باقی اصحاب با ابوبکر نموده و آن دو کس درین امر خلاف نه کردند بلکه تمام متفق بودند و روایت کرده از زعفرانی
که گفت شنیدم از شافعی رحمة الله علیه که گفت اجماع کردند مردمان بر خلافت ابوبکر رضی و این اجماع از آنجهت بود که
مضطرب شدند بعد از رسول صلی الله علیه وسلم و نیافتند در زیر ادیم آسمان بهترین از ابوبکر صدیق رضی الله عنه
پس او را والی ساختند و روایت کرده است اسد السنة از معاویه بن قره گفت نبود صحابه رسول صلی الله
علیه وسلم شکوه که از خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و نمی نامیدند او را مگر خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم و اتفاق
و اجماع نکردند ایشان مگر بخلافتی نه بر ضلالتی و دیگر دلیل آنکه هست اجماع کرده اند بر حقیت امامت یکی از سه
پس این سه و عباس ابوبکر و علی نزاع نکردند و بیعت با او کردند پس تمام شد با این دلیل اجماع بر آنست چرا که اگر امامت
او حق نبودی با او نزاع میکردند چنانکه نزاع کرد حضرت علی با معاویه با آنکه شوکت معاویه ملاحظه نه کرد و با او نزاع
و با ابوبکر رضی با عدم شوکت او نزاع نکرد و این معنی دلیل است بر آنکه اعتراف کرده است بتحقیق خلافت او و
دیگر آنکه حضرت عباس رضی اراده بیعت با علی کرم الله وجهه کرده و علی قبول آن نکرد و میدانست حضرت
علی اگر از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در باب او خلافت وارد شده بودی قبول میکرد خصوصا آنکه زبیر رضی
صاحب شجاعت بنو هاشم و غیر ایشان با او بودند و تقویت او میکردند و دیگر قبل ازین گذشته که انصار انکار کرده
داشت بیعت ابوبکر ایشان را ملزم ساخت بحدیث الائمة من قریش بنابرین اطاعت و انقیاد کردند
و حضرت علی از روی شوکت و عدد و استعداد و شجاعت قوی تر بود از ایشان پس اگر روی رضائی
نبودی درین منازعت اولی بود و سزاوار تر بود باجابت از دیگر و اما تاخیر علی و زبیر و عباس مدتی
در بیعت قصوری در اجماع نمیکند بچند وجه وجه اول آنکه ایشان چنین دیدند که امر اجماع تمام شد بحضور کسی که
امیر بود و در آنوقت از حل و عقد ثانی آنکه چون آمدند در تاخیر بیعت معذرت کردند علی و زبیر رضی الله عنهما
چنانچه گذشت از چند طریق اسناد با آنکه تاخیر از بیعت نه از جهت قصوری در خلافت صدیق بود بلکه
از آنجهت بود که ایشان را درین مشورت حقی بود و ایشان را موخر داشتند با آنکه محتاج بود این امر بمشورت
تامه و بنابرین از عمر رضی صحیح چنین گذشت که این بیعت فجاءة واقع شد لیکن خدا تعالی نگهداشت شر
آن را و موافقت کرد و آنچه گذشت از اعتذار حضرت علی و زبیر رضی که دارقطنی روایت کرده است از طرق
بسیار و آن اینست که حضرت علی و زبیر رضی گفتند در آن وقت بیعت که ابوبکر رضی را سزاوار ترین مردم به
خلافت میبینیم بتحقیق که او صاحب غار است و ثانی اثنین رسول الله صلی الله علیه وسلم است و میدانیم شرف

اورا الا آنکه موخر داشتند مرا از مشورت و در آخر آن حدیث است که ابوبکر رض معذرت ایشان خواسته می گفت
بخدای سوگند که من حریص نبودم بر امارت روزی و شبی هرگز و راغب نبودم و از خدا تعالی طلب ننمودم نه در سر
و نه در علانیه و لیکن ترسیدم از فتنه و نیست مرا در امارت راحتی و مرتکب امر عظیم شده ام تا آخر حدیث چنانچه
گذشت بعد از آن حضرت امیر المومنین علی و زبیر رضی الله عنهما سخنان ابوبکر رضی الله عنه پسندیده و معذرت او را
قبول کردند و روایت کرد بخاری از عایشه رض که حضرت فاطمه کسی را نزد ابوبکر فرستاد و طلب میراث خود از
اموال مدینه و فدک و باقی خمس خیبر که از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مانده بود کرد و ابوبکر رض در جواب آن
گفت که رسول صلی الله علیه وسلم گفته بود انا معاشر الانبیاء لا نرث ولا نورث ما ترکناه فهو صدقة
انما تاکل آل محمد من هذا المال امیراث نمیگیریم و میراث برده نمیشویم آنچیز را که ما گذاشته
ایم پس آن صدقه است جز این نیست که آل محمد ازین مال یعنی مال خدا تعالی میخورند و زیاده از خوردن ایشان را
نیست و بخدای سوگند مرا که تغیر صدقه رسول الله از آن حالتی که بعهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بود
نمیکنم و بطریقی که رسول صلی الله علیه وسلم در آن عمل میکرد عمل خواهم کرد و چون ابوبکر رض ابا کرد از آنکه چیزی
از آن مال اموال بفاطمه دهد فاطمه رضی الله عنها غضب کرد بر ابابکر صدیق رضی الله عنه هجرت کرد و تکلم نکرد تا آنکه
حضرت فاطمة الزهرا رض حیات بود و بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شش ماه بزیست و چون وفات یافت حضرت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه در مدت حیات فاطمة الزهرا بیعت نکرده بود و لیکن او را عزتی و جاهی
بواسطه حیات حضرت خیر النساء نزد مردمان بود و چون حضرت فاطمه وفات یافت حضرت علی از روی مردمان
انکار نمود و عزلت اختیار کرد و کسی با او آمد شد نکرد و درین اشارات متابعت و مصالحت ابوبکر صدیق
رضی الله عنه کرده شخصی را بابوبکر فرستاد که بمنزل شما تشریف بیاورد و با تو کسی دیگر نباشد و غرض این بود
که عمر رض حاضر نباشد چون ابوبکر رض قبول این معنی نمود بعد از آن عمر رض با ابوبکر رض گفت که تنهای بخانه ایشان
نباید رفت ابوبکر رض گفت چه اندیشه داری بمن چه خواهند کرد و بخدای سوگند که خواهم رفت. چون بمنزل علی
رفت علی کرم الله وجهه حمد و ثنای خدای تبارک و تعالی بجا آورده گفت ای ابابکر ما میدانیم فضائل ترا آنچه
خدا تعالی بتو عطا کرده از خیر من حسد نکرده ام لیکن منفرد شدی بامر یعنی مشورت با ما نکردی و ما را دخل
ندادی و بواسطه قرابتی بر رسول صلی الله علیه وسلم در دین نصیبی بود و مثل این نوع سخنان [illegible] می گفت تا آنکه ابوبکر
صدیق رض بگریه آمد و [illegible] از چشمهای بارید بعد از آن ابوبکر رض تکلم کرده گفت [illegible]
[illegible] پیوستن نیکی با اقارب رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] خلافی که در میان [illegible]
بواسطه این اموال واقعه شد من [illegible]
[illegible] که رسول صلی الله علیه وسلم در آن عمل میکرد [illegible]
[illegible] بیعت وقت [illegible] مسجد [illegible] منبر رفت

حمد و ثنا خدا تعالی بجا آورده و فضائل و شرف حضرت علی رض را تعداد نمود و تخلف او از بیعت و عذر او را اطلاع بعضی
گفته بود بیان نمود و استغفار کرده فرود آمد باز حضرت علی رض بر منبر رفت بعد از حمد و ثنای خدای تعالی
تعظیم و توقیر در حق ابوبکر بیان نمود و گفت از من واقع شده از تاخیر در بیعت نه از جهت حسد و بخل بر ابوبکر
بود و نه از جهت انکار چیزی که خدا تعالی او را تفضیل داده است و لیکن ظن ما این بود که ما را در مشورت نصیبی است
و او دران عمل ما را دخل نه داد بنابرین غضب کردیم در نفس خویش و بیرون شدم پس مسلمانان باین بیعت
خوشحال شدند و آنرا صواب دانستند و مردم در وقت مراجعت علی کرم الله وجهه بامر معروف بوی نزدیک
میشدند پس تامل کن عذر او را در قول او آنکه منکر نشدم چیزی را که بآن تفضیل یافته است و حسد و بخل نکردم
برای چیزیکه خدا تعالی باو عطا کرده است و غیر اینها از آنچه حدیث مشتمل است بر آن تا بیابی خود را بری و تبرا
از آنچه روافض و مانند ایشان باو نسبت میکنند قاتلهم الله باز بدانکه در حدیث تصریح است بتاخیر بیعت علی
تا موت فاطمه پس منافی میشود چیزیرا که از ابی سعید گذشته که علی و زبیر رض از اول امر بیعت کردند لیکن این
حدیث ابی سعید را ابن حبان و غیر او صحیح کردند و بیهقی چنین گفت که حدیث مسلم از ابی سعید نقل کرده است که
در بیعت علی و بعضی از بنو هاشم تاخیر شد تا موت حضرت فاطمه رض ضعیف است زیراکه روایت ثانی از زهری موصول
نیست و اسناد با بوسعید نکرده و روایت اول از ابوسعید که دال است بر آنکه ایشان اول بیعت کردند از
موصول است پس صحیح باشد انتهی و بر دو وارد میشود آنکه میان این حدیث اصح و میان خبر بخاری که از عایشه
صدیقه رض گذشت منافات است زیراکه یکی دلالت بر تقدیم بیعت میکند و دیگری بر تاخیر و جمع بین
حدیثین بعضی چنین کرده اند که علی در اول حال بیعت کرد باز از بیعت ابوبکر رض جدا شد بواسطه آنکه واقع شد
میان حضرت فاطمه زهرا بنت رسول الله و حضرت ابوبکر رض در باب میراث حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از
وفات حضرت فاطمه رض بیعتی دیگر کرد و کسیکه در باطن ازین امر واقف نشد توهم کرد که تخلف او از بیعت اول و بخته
خواستند گفتند و ازینجهت که رفع این شبه شود حضرت علی رض اظهار مبایعت بعد از وفات حضرت فاطمه رض
بالای منبر کرد چنانچه در فصل چهارم از فضائل علی رض خواهد آمد که علی رض درنگ در بیعت خواهد کرد ابوبکر رض
ملاقی او شد بگفت آیا مکروه داشتی امارت ما را گفت نه مکروه داشتم و لیکن سوگند خورده ام که ردا بر دوش نگیرم
مگر برای نماز فریضه تا جمع قرآن فارغ شوم از انجا زعم کرده اند که علی رض قرآن را بر وفق تنزیل نوشته پس
معلوم شد از آنچه تقریر کردیم اجماع جمیع صحابه و هر که بعد از ایشان است بر حقیقت خلافت صدیق رض و اهلیت
او درین امر همین قدر کفایت است در استدلال بر تقدیریکه نصی نیز باشد بلکه اجماع قوی تر است از نصی که متواتر
نرسیده باشد زیراکه از اجماع علم قطعی حاصل میشود و از نصوص غیر متواتر علم ظنی بهم میرسد چنانکه خواهد آمد حکایت
کرد امام نووی باسانید صحیح از سفیان ثوری رض که هر کس گوید که حضرت علی رض احق بود و سزاوارتر بخلافت
بود خطا او نسبت کرده ابوبکر و مهاجرین و عمر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بخطا کرده اند درین امر و کسیکه اعتقاد

خطا در حق این جماعت داشته باشد گمان نمی برم که عملی از اعمال او با ایشان برابر بود روایت دارقطنی از عمار بن یاسر و مانند این

فصل سوم در نصوص سمعی که دلالت می کنند بر خلافت ابوبکر از قرآن و حدیث رسول صلی الله علیه وسلم

اما نص قرآن از آنجمله قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکفرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله واسع علیم ای ایمانیکه گرویدند بخدای هر که برگردد از شما از دین خود پس زود باشد که بفرستد خدا تعالی بر ایشان قومی را که خدا تعالی دوست دارد ایشانرا و دوست دارند ایشان خدای تعالی را مشفق و متواضع باشند بر مومنان و سخت غالب باشند بر کافران و جهاد کنند در راه خدا تعالی و نترسند از هیچ ملامت کننده ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و این صفتهای فضل و رحمت خداست میدهد کسی را که میخواهد والله واسع علیم خداست فراخ عطا داناست بکسیکه استحقاق دارد و روایت کرد بیهقی از حسن بصری رضی الله که گفت بخدای سوگند که مراد باین قوم ابوبکر است و اصحاب او رضی الله عنهم تا آنکه چون عرب مرتد شدند جهاد کردند ابوبکر و اصحاب او تا آنکه باز آوردند ایشان را باسلام روایت کرد یونس بن بکیر از قتاده که گفت چون پیغامبر صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت فرمود بعضے عرب مرتد شدند پس ابوبکر قتال با آن جماعت کرد تا آنکه باسلام آورد و گفت با هم سخن میکردیم تا آنکه این آیت نازل شد در شان ابوبکر رضی الله عنه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه و شرح این قصه آنست که وسیمی روایت کرد که چون وفات پیغامبر صلی الله علیه وسلم مشهور شد و در نواحی مدینه طائفه بسیار از عرب مرتد شدند و منع زکوة کردند ابوبکر صدیق رض اقتال ایشان برخاست عمر و بعضی دیگر از اصحاب گفتند صلاح در آنست که دست از قتال ایشان باز داری ابوبکر گفت بسوگند که تفصیل نکنم در عقالی و عناقی که آنچه در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم میدادند از من منع می کنند واداء آن نمی کنند هر آئینه مقابله با ایشان خواهم کرد در منع آن بعد ازان عمر رض گفت چگونه بر ایشان قتال میکنی و حال آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فمن قالها عصم منی ماله ودمه الا بحقها وحسابه علی الله امور شدم بقتال مردمان تا زمانیکه بگویند لا اله الا الله محمد الرسول الله و هر کس که این کلمه گفت منع کرد و حمایت کرد از من مال خود را و خون خود را الا بر حق اینقول یا بر حق مال یا دم و حسابش بر خدا تعالی است یعنی کسیکه گفت لا اله الا الله و اظهار اسلام کرد مقاتله او را ترک میکنیم که مخلص است یا مخلص نیست چرا که آن حسابی ست که با خدا تعالی ست ابوبکر گفت بسوگند که مقاتله خواهم کرد با کسیکه در میان صلوة و زکوة فرق کند چرا که زکوة حق مال است و حال آنکه رسول فرمود صلی الله علیه وسلم الا بحقها عمر رض گفت بخدای سوگند که نیافتم کسے دیگر را آنکه خدا تعالی منشرح ساخت صدر ابوبکر رض را بقتال آن جماعت و دانستم که حق

بجانب ابوبکر شد و انچه از بی گفت زبان ببرد و دیگر روایت دیگر آنکه چون ابوبکر خبر بیرون رفت بجهت قتال
آن جماعت و بحوالی نجد رسید تمام عرب که بخیند بنا برین بعضی اصحاب صلاح چنین دادند که کسی را امیر
گردانیده شود و بر ایشان تمام نزد گفتند و خود باز گردند پس خالد بن ولید را امیر ساخته فرستادند و خود باز گشت
و روایت کرده دار قطنی از ابن عمر رضی الله عنه زمام مرکب او را علی گرفت و گفت کجا میروی ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم
بتو آنچه تو در روز احد با رسول الله گفتی شمشیر خود را در غلاف کن مرا محزون و دردناک مساز مرا بنفس خود
باز گرد بمدینه بخدای سوگند که اگر دردناک میشویم از جهت تو تشویش بتو رسد و اسلام هرگز منتظم نخواهد
بود و بعد از آن خالد بن ولید را بقبیله بنو اسد و غطفان فرستاد و خالد با آن قبائل رسید جمع کثیری
از آن بکشت و جمع دیگر را اسیر کرد و باقی رجوع به اسلام کردند و از انجا خالد بن ولید را فرستاد بقتال
مسیلمه کذاب و چون فریقین بیکدیگر رسیدند شروع در قتال نمودند مسیلمه در قلعه محصن شد و اهل اسلام
چند روز ایشان را محاصره کردند آخر الامر مسیلمه بدست وحشی که قاتل حمزه بود کشته شد باز در سال دوم
از خلافت بنابر آنکه اهل بحرین بعد از فوت حضرت رسول شبه در دل ایشان پیدا شده مرتد شده
بودند علاء حضرمی را بجانب بحرین بدفع آنجماعت فرستاد و در موضع جواثا ملاقی شدند بعد از مقاتله
بسیار مسلمانان نصرت یافتند و اهل عمان نیز چون مرتد شده بودند عکرمه بن ابی جهل را بآنجانب فرستاد
و مهاجر ابن امیه را بطائفه مرتدین نامزد فرمود و همچنین زیاد بن لبید انصاری را با جماعتی دیگر از
اهل ارتداد فرستاد و از جهت است که روایت کرده‌اند بیهقی و ابن عساکر از ابوهریره که گفت سوگند بآن
خدا تعالی که غیر او خدای نیست که اگر ابوبکر رض خلیفه نبودی مردم بندگی خدا تعالی را بجا نمی آوردند با
مرتبه سوم این سخن را مکرر ساخت بعضی گفتند ساکن شو ای ابوهریره رضی الله عنهم. بعد از آن ابوهریره
گفت که رسول صلی الله علیه و سلم اسامه را بقصد کین بجانب روم و شام فرستاد و چون در موضع
ذی خشب فرود آمد رسول صلی الله علیه و سلم رحلت فرمود و اعراب حوالی مدینه مرتد شدند صحابه رسول
جمع شده گفتند اسامه را باز گردان زیرا که وجهی ندارد که اعراب حوالی مدینه از دین مرتد شده باشند و
با لشکر خود را به روم بفرستیم ابوبکر رضی الله عنه گفت بآن خدای که غیر او خدائی نیست که اگر قلت مردم
بمرتبه باشد که در مدینه هیچکس نباشد و سگان پایهای ازواج پیغمبر را کشیده باشند لشکری که پیغامبر
صلی الله علیه و سلم متوجه بجانبی ساخته باشد نخواهم گردانید و علمی که رسول خدای صلی الله علیه و سلم بسته
نخواهم گشود پس اسامه روان شد و هیچ قبیله از قبائل که اراده ارتداد داشته بودند نگذشت مگر آنکه
گفتند که این جماعت را اگر قوتی نبودی این لشکر را از خود جدا نساختندی و بجانب روم نمی
فرستادند و باین سبب ارتداد موقوف میداشتند تا خبر قتال اهل اسلام با روم معلوم کنند پس
چون مسلمانان مقاتله با اهل روم کرده ایشان را مقهور و مغلوب ساختند و فتح نموده سالما و غانما

باز گشتند جماعت اعراب تماما بر دین اسلام ثابت ماندند و امام نووی در تهذیب آورده که استدلال
کرده صحاب بر کثرت و عظم علم صدیق بقول او در آن حدیثی که در صحیحین ثابت شده والله لاقاتلن من فرق
بین الصلوة والزکوة فان الزکوة حق المال والله لو منعونی عناقا و عقالا کانوا یؤدونها
الی رسول الله لقاتلتهم علی منعها و شرح این بفارسی بیان کردیم و استدلال کرد شیخ ابو اسحاق به
این حدیث و غیر این حدیث در کتاب طبقات بر آنکه ابوبکر رض اعلم صحابه بود زیرا که جمیع صحابه در فهمیدن این مسئله
ایستادند و تامل کردند مگر ابوبکر رض و بعد از مباحثه صحابه درین مسئله با ابابکر معلوم ایشان شد که قول ابی بکر رض
صواب است و رجوع بآن نمودند روایت کرد نووی از ابن عمر رض که از وی سوال کردند که در زمان پیغامبر که فتوی
میدادند در عهد رسول صلی الله علیه وسلم باز استدلال کرد بر اعلمیت ابوبکر بحدیث چهارم از احادیثی که دلالت
بر خلافت او میکنند چنانچه بعد ازین ذکر این حدیث خواهد آمد و گفت ابن کثیر که صدیق اقرأ الصحابه بود یعنی اعلم
ایشان بود بقرآن زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم مقدم داشت او را برای امامت نماز با صحابه آنکه خود فرموده که یؤم
القوم اقرأهم بکتاب الله یعنی امامت قوم کند آنکس که اعلم باشد بکتاب الله و خواهد آمد خبرے که لا
ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره نیست سزاوار قومے را که ابوبکر رض در میان ایشان باشد آنکه
غیر او امامت ایشان کند و همچنین اعلم بود بسنت رسول علیه السلام چنانچه در بسیاری از مواضع رجوع باو می کنند
در وقت حاجت و او ظاهر میساخت با ایشان سنتے که از پیغامبر حفظ کرده بود و یاد داشت و غیر او از صحابه سنتے
ندانستند و چگونه این چنین نباشد و حالانکه مواظبت و مداومت بصحبت رسول الله کرده بود از اول بعثت تا زمان
وفات و با وجود صفات مذکوره از ذکی و فضلا عباد الله بود اما قلت روایات احادیث مسنده ابوبکر از رسول صلعم
بواسطه سرعت وفات و کوتاهی ایام حیات او بود بعد از رسول صلی الله علیه وسلم و اگر مدت حیات بعد از رسول
صلی الله علیه وسلم بطول انجامیدے نقل از وی بسیار بودے و اکثر ناقلان حدیث از ابوبکر رض صحابه بودند چون ایشان خود
در سماع حدیث با ابوبکر شریک بودند و از حضرت صلی الله علیه وسلم شنیده بودند بنا برین از ابوبکر نقل نکردند
اگر چنین نبودی کسیکه در زمان ابوبکر محتاج نبودند بآنکه از ابوبکر از حضرت صلی الله علیه وسلم منتشر بود و از باقی
صحابه و بواسطه مانع مذکور و عدم اهتمام مردم از ایام او بضبط حدیث از وی مروی نشده روایت کرد ابو القاسم
البغوی از میمون بن مهران که گفت زمانیکه خصمان برابوبکر وارد میشدند نظر میکرد در قرآن اگر آن حکم در
قرآن می یافت میان خصمان بآنچه از قرآن یافته بود حکم میکرد و اگر در قرآن نبود و از سنت رسول صلعم
در آن باب حکمے میدانست بآن عمل میکرد و اگر بآن عالم نبود بیرون می آمد و از مسلمانان سوال میکرد و
میگفت این نوع قضیه است آیا میدانید که از رسول صلی الله علیه وسلم حکمے صادر شده است گاه چنین اتفاق
میشد که چند کس متفق اللفظ می گفتند که رسول صلی الله علیه وسلم درین قضیه باین طریق کرد بعد از آن میگفت
حمد و ثنای مر خدایرا که این کسان در میان پیدا شدند که حفظ این قضیه از رسول صلی الله علیه وسلم کرده اند و اگر

واگر در سنت رسول ع چیزے نمییافت اعیان و اشراف و اخیار الناس را جمع میکرد و با ایشان مشورت
مینمود و اگر بر یک رای متفق شدند همان حکم میفرمود و عمر رضی الله عنه همچنین میکرد و اگر مشکل میشد که از قرآن
و یا از سنت نیابد ملاحظه میکرد که ابوبکر رض را درین قضیه حکمی هست یا نه اگر او می‌یافت بآن عمل میکرد و الا
رؤس مسلمانان را طلب مینمود و آنچه اتفاق بر آن مینمودند حکم میکرد و از جمله آیاتے که دلالت بر خلافت ابوبکر
میکنند این آیت است قل للمخلفین من الاعراب بگوای محمد باز ماندگان از اعراب بادیه ستدعون
الی قوم اولی بأس شدید یعنی زود است که خوانده خواهید شد بحرب گروهے صاحبان کارزار سخت
تقاتلونهم او یسلمون مقاتله کنید ایشان و بکشید ایشان را یا مسلمان شوند فان تطیعوا
یؤتکم الله اجراً حسناً پس اگر اطاعت و فرمانبرداری کنید داعی را بدهد خدا تعالی شما را مزد نیکو که
غنیمت در دنیا و جنت در آخرت است و ان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذاباً الیما
و اگر برگردید و پشت بر داعی کنید همچنانکه گردیدید پیش ازین در سال حدیبیه عذاب کند خدا تعالی شما را عذابے
دردناک مترجم گوید در تفسیر بیضاوی آورده که مخلفون از اعراب قبیله اسلم و جهینه و مزینه و غفار بود که
با آنحضرت وعده کردند که رفیق آنحضرت ع باشند تا آنکه در سال حدیبیه بعد از آن خلاف وعده کردند باموال و اهل
خود مشغول شدند انتهی روایت کرد ابن ابی حاتم از جویبر که مراد قوم اولی بأس بنو حنیفه بودند و ازینجهت ابن
ابی حاتم و ابن قتیبه و غیر ایشان گفتند که این آیت حجتیست بر خلافت صدیق زیرا که وی مردم را بقتال
آن قوم خواند و شیخ ابو الحسن الاشعری رحمة الله علیه که امام اهل سنت و جماعت است گفت از ابو العباس
بن شریح شنیدم که میگفت خلافت صدیق از قرآن درین آیت است گفت از برائے آنکه اهل علم اجماع
کرده اند زیرا که بعد از نزول این آیت قتالی نبود که خوانده شوند بآن مگر خواندن ابوبکر رض مخلفین و دیگر مردمان
را بقتال اهل ردت و کسانیکه منع زکوة کردند گفت پس این آیت دلیل است بر وجوب خلافت ابوبکر رض
و افتراض طاعت او زیرا که خدا تعالی خبر داد که اگر برگردند و فرمان نبرند ایشان را عذاب الیم خواهد بود و ابن کثیر
میگوید که هر کس که تفسیر کرده است قوم را بآنکه اهل فارس و روم اند پس صدیق تجهیز کرده بآن جانب فرستاد
و تمامی کار آن جماعت بدست عمر و عثمان داد و ایشان هر دو فرع صدیق اند پس اگر گوئی که ممکن است که مراد داعی
در آیت رسول الله یا حضرت علی کرم الله وجهه باشد گوییم این احتمال ممکن نیست چرا که خدا تعالی فرموده قل لن
تتبعونا و این خبر است بمعنی نهی یعنی بگو اے محمد صلی الله علیه وسلم مر مخلفین را از اعراب که تابع ما نشوید و با ما بیرون
میائید و بنابراین جماعت بهیچ محاربه خوانده نشدند در حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم اجماعاً چنانچه گذشت
و امام علی رض را در ایام خلافت خود قتالی از جهت اسلام اتفاق نیفتاد اصلاً بلکه جمیع مقاتله وی رضی الله عنه
جهت طلب امامت و حقوق خود بود اما جمعی که بعد حضرت علی رض بودند نیز یا آنجماعه یا ظلم اند نزد و شیعه و
مثال ایشان کافر اند پس معین شد که این داعی که متابعت او موجب اجر [illegible] شود و عصیان و نافرمانی او

موجب عذاب الیم گردد یکے از خلفا ثلثہ ست رضی اللہ عنہم و درین ہنگام حقیقت لازم آید بر ہر تقدیر زیرا آنچہ
حقیقت خلافت عمر و عثمان فرع حقیقت خلافت ابوبکر ست بواسطہ آنکہ خلافت ایشان ہر دو از خلافت او
ناشی شدہ و بدان مترتب ست و از جملہ آیات دالہ بر خلافت ابوبکر قول خدا تعالیٰ ست وعد اللہ الذین
امنوا وعملوا الصّلحت وعدہ کرد خدا تعالیٰ کسانی را کہ ایمان آوردہ اند و عمل نیکو کردہ اند لیستخلفنہم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلہم کہ ہر آئینہ ست ایشان را کہ خلیفہ و متصرف گرداند در روی
زمین و مراد این جماعت کہ خدا تعالیٰ ایشان را وعدہ داد مہاجران اند نزد مفسرین چنانچہ متصرف گردانید
کسانے را کہ پیش ایشان بودند یعنی بنی اسرائیل را کہ بعد از ہلاک قبطیان در مصر و شام خلیفہ شدند ولیمکنن
لہم الذی ارتضی لہم و ہر آئینہ استوار و ثابت دارد از برای ایشان پسندیدہ و مختار ایشان را یعنی
اسلام ولیبدلنہم من بعد خوفہم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ہر آئینہ بدل دہد ایشان را بعد از
ترس ایشان از دشمنان ایمنی از ایشان کہ پرستند مرا در زمان خلافت و شریک نگردانند بمن چیزی را یعنی
جاہ و بزرگی ایشان از عبادت و توحید باز ندارد و ابن کثیر گفتہ کہ آیت منطبق و مشتمل ست بر خلافت صدیق
اکبر رضہ و ابن ابی حاتم در تفسیر خود از عبد الرحمن بن عبد الحمید المہدی روایت کردہ گفت کہ خلافت ابوبکر رضی اللہ عنہ
در قرآن بقول خدا تعالیٰ وعد اللہ الذین امنوا الآیۃ ثابت ست و از جملہ آیات دالہ بر خلافت صدیق
قول خدا تعالیٰ ست للفقراء المہاجرین الذین یعنے قسمت مال برای یتیمان و مسکینان و فقرا مہاجرست
الی قولہ اولئک ہم الصادقون یعنے آن گروہ مہاجران راستان اند یعنی راست گویان وجہ دلالت بر
خلافت صدیق آنست کہ خدا تعالیٰ مہاجران را صادق خواند کذب از و ہرگز صادر نخواہد بود و پس لازم آید در
چیزے باتفاق جمیع مہاجرین و غیرہم اطلاق بر ابوبکر رضہ کردہ اند او را خلیفہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میخواندند
صادق باشند پس بنابرین مقدمہ این آیت نص باشد بر خلافت ابوبکر رضہ خطیب این دلیل را از ابوبکر ابن
عباس نقل کردہ کہ این استنباط نیکو ست چنانچہ ابن کثیر تصریح باین معنے کردہ و از جملہ آیات دالہ بر خلافت
صدیق اکبر رضہ قول خدا تعالیٰ اھدنا الصراط المستقیم بنما ما را راہ راست صراط الذین انعمت علیہم
راہ بکسانیکہ انعام کردہ بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و صدق و شہادت و صلاحیت امام فخر
الدین رازی گفت این دلیل ست بر خلافت ابوبکر رضہ زیرا کہ نعمت قبل ازین گفتم کہ تقدیر چنین ست و خدای
تعالیٰ بیان کردہ است روایت دیگر کہ الذین انعمت علیہم چہ کسانند و قول خدا تعالیٰ فاولئک مع الذین
انعم اللہ علیہم من النبیین والصدیقین والشہداء والصلحین یعنے این گروہ آن کسانی
اند کہ انعام کرد اللہ تعالیٰ بر ایشان از پیغامبران و راست گویان کہ اول تصدیق انبیا کردند و کشتگان
راہ خدا تعالیٰ و ستودگان در اعمال و احوال و ہیچ شک نیست کہ سردار صدیقان و رئیس ایشان
ابوبکر صدیق ست پس معنی چنین باشد کہ خدا تعالیٰ امر کرد طلب نمودیم ہدایتے را کہ ابوبکر رضہ و تمام صدیقان

وابوبکر اگر ظالم بودی جایز نبودی اقتدای بوی پس ثابت شد چنانچه گفتیم دلالت این آیت بر امامت ابوبکر رضی
واما نصوصی که از رسول صلی الله علیه وسلم وارد شده بسیار ست ودر بعضی از آن تصریح بخلافت ابوبکر صدیق
ست ودر بعضی دیگر اشارت بآن حدیث اول روایت کرد بخاری ومسلم از جبیر بن مطعم رض که گفت زنی
پیش رسول صلی الله علیه وسلم آمد یعنی بمهمی وآنحضرت صلعم اورا امر کرد که باز آی بسوی ما بعد از آن گفت اگر بیایم و
شمارا نه بینم واینقول او کنایت بود از فوت آنحضرت صلعم آنگاه آنحضرت صلعم فرمودان لم تجدینی
فاتی ابابکر یعنی اگر مرا نه بینی نزد ابوبکر رض بیا وابن عساکر از ابن عباس رض روایت کرد که گفت زنی نزد
پیغمبر آمد وگفت اگر بیایم وشمارا نه بینم یعنی تعریض آنحضرت صلعم بفوت کرد وآنگاه رسول فرمود ان جئت
فلم تجدنی فات ابابکر فانه الخلیفة من بعدی اگر بیائی ومرا نیابی نزد ابوبکر رض بیا که او خلیفه خواهد بود
بعد از من این حدیث روایت میکرد ابوالقاسم بغوی بسندی حسن تر و وجهی که ترمذی گفته است که در اسناد
کسی متهم بکذب وفسق وغفلت نباشد یعنی راویان او مستور العدالت نباشد نیز باید که شاذ نشد
واز وجهی دیگر مثل این مروی شده باشد وحدیث حجت ست همچون صحیح از عبدالله بن عمر رض که گفت
از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود یکون خلفی اثنا عشر خلیفة ابوبکر لا یلبث الا قلیلاً
بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود وابوبکر رض درنگ نمی کند مگر اندک علماء وائمه حدیث گفته اند که در این
حدیث اجماع شده است بر صحت آن واز طرق متعدده وارد شده وبخاری ومسلم وغیر ایشان روایت کرده اند
واز جمله طرق آنست که آنحضرت صلعم فرموده لا یزال هذا الامر عزیزا ینصرون علی من عاداهم
علیه اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش همیشه این امر اسلام غالب ونصرت می یابد بر هر کسی که با ایشان
دشمنی میکنند بر امر خلافت تا دوازده خلیفه که جمیع ایشان از قریش باشند چنانچه عبدالله ابن احمد رح
بسندی صحیح روایت کرده وصحیح آنست که اسناد او متصل باشد بنقل عدلی ضابط از مثل خود که سالم باشد
از شذوذ وعلت ومراد باتصال سند آنست که بهیچ وجه مقطوع نباشد ومراد بعدل آنکه مشهور العدالت ومراد
بضابط حافظ مستفیض باشد وبسلامت از شذوذ آنکه راوی مخالف روایت نکند وبسلامت از
علت مراد آنست که در حدیث اسباب خفیه غامضه قادحه نباشد ودر حدیث صحیح متفاوت ست بحسب
قوت شروط واز جمله طرق چنانچه احمد روایت کرد لا یزال هذا الامر صالحا همیشه امر مردم بصلاح مقرون
ست لا یزال هذا الامر ماضیا همیشه این امر خلافت نافذ ست یعنی مادام که این دوازده خلیفه باشند
واز جمله طرق مسلم روایت کرده که آنحضرت صلعم فرمود لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلاً
واز جمله ان الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة این امر خلافت منقضی نمیشود تا آنکه بگذرد
درمیان ایشان دوازده خلیفه واز جمله لا یزال الاسلام عزیزاً منیعاً الی اثنا عشر خلیفة همیشه
اسلام قوی وغالب باشد تا دوازده خلیفه واز جمله روایت بر آنست لا یزال امتی قائماً حتی یمضی اثنا عشر

خلیفه کلهم من قریش و زیاده کرد ابوداود روایتی که از رسول صلی الله علیه وسلم چون بمنزل خود بازگشت قریش آمدند
و پرسیدند که بعد از خلیفه چه حالت خواهد شد آنحضرت فرمود ثم یکون الهرج یعنی بعد ازان قتل و فساد خواهد بود
و از جمله روایت ابوداود هست لا یزال الدین قائما حتی یکون علیکم اثنا عشر خلیفة کلهم تجتمع علیه
الامة یعنی همیشه این دین قائم است تا وقتی که بر شما دوازده کس خلیفه باشند که هست بر جمیع ایشان مجتمع گردد و روایت
ابن مسعود رضی الله عنه بسند حسن که از وی سوال کردند چند خلیفه مالک امر این امت خواهند شد گفت از رسول
صلی الله علیه وسلم پرسیدیم فرمود اثنا عشر کعدد نقباء بنی اسرائیل یعنی خلیفه دوازده کس خواهند بود
مثل عدد نقبای بنی اسرائیل قاضی عیاض گفت شاید که مراد بدوازده کس که درین حدیث وارد است این مذکورین باشند
که ایشان خواهند بود در مدت عزت خلافت و قوت اسلام و استقامت امور اسلام و اجتماع همه امت بر یکی
بامر خلافت نماید و این یافته شد در کسانیکه اجتماع کردند جمیع مردم با ایشان تا زمانیکه امر بنی امیه در اضطراب افتاد
و فتنه درمیان واقع شد در ایام ولید ابن یزید و این فتنه درمیان مردم ماند تا وقتیکه دولت خلفای عباسیه
قائم شد و مستاصل ساختند امر بنی امیه را شیخ الاسلام ابن حجر در فتح الباری که شرح صحیح بخاری است چنین گفته
که کلام قاضی نیکوتر کلامی است که در حدیث گفته اند و ارجح اقوال است زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم در
بعضی طرق کلهم تجتمع علیهم الناس مقوی اوست و مراد اجتماع الناس از انقیاد و اطاعت بیعت او
ست و لیکن اجتماع همه مردم بر وی شده است خلفای ثلثه است رضی الله عنهم باز حضرت علی تا زمانیکه امر حکمین واقع
شد در صفین و از آن روز معاویه اسم خلیفه اطلاق کردند باز اجتماع مردم بر وی شد در وقت صلح جگر گوشه
رسول صلی الله علیه وسلم حضرت امام حسن رض باز بر پسر او یزید بلی رحم و امام حضرت سید الشهداء امام حسین رض انتظام
نیافته قبل از اجتماع جمیع مردم بر وی شهید شد باز چون یزید مرد مردم مختلف شدند تا زمانیکه بر عبد الملک اجتماع
کردند بعد از قتل عبدالله بن زبیر رضی الله عنه اجتماع مردم بر چهار پسر عبد الملک شد اول ولید بعد از وی سلیمان
بعد از وی یزید بعد از وی هشام و خلافت عمر بن عبد العزیز درمیان سلیمان و یزید بود چنانچه بعد از خلفای اربعه شدند
رضی الله عنهم این هفت کس که مذکور شده بودند و دوازدهم این جماعت ولید بن یزید بن عبد الملک بود و هشام
بن عبد الملک عم او بود فوت شد قریب بچهار سال اجتماع مردم بر وی شد باز برخاستند و بر او قتل رسانیدند و
فتنه منتشر شد و از آن روز احوال مردم متغیر شد و واقع نشد که بر یک خلیفه اتفاق نمایند بوسط فتنه که میان بقیه بنی امیه
شد و در ایام بنی عباس نیز اقصی مغرب از تصرف ایشان بنا بر تغلب مروانیان بر اندلس برآمد و بعد ازان رفته رفته
و جمیع بلاد از دست ایشان بماند تا آنکه ایشان را خلیفه گویند نه بر آن امر خلافت منقطع شده و از وی
باقی نماند مگر اسمی بعد از آنکه خطبه بنام عبد الملک میخواندند در جمیع بلاد مشرقی و مغربی یمنی و شمالی که در تحت
تصرف مسلمانان آمده بود و در هیچ بلده از بلاد مسلمانان در بلاد کسی متولی امارت نبود مگر بامر خلیفه و بعضی
گفته اند که مراد دوازده خلیفه در جمیع مدت اسلام تا روز قیامت که عمل بحق میکرده باشند اگرچه

متوالی و متعاقب یکدیگر نباشد و موید و مقوی اینست قول او که گفت تمام ایشان عمل کنند بهدایت و دین حق
از ایشان دو کس باشند از اهلبیت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بنابرین قول مراد بهرج که در حدیث واقع شده
فتنه های بزرگست که دجال باشد و آنچه بعد از وست مراد از حضرت امیر المومنین امام حسن و معاویه و عبد الله
بن زبیر و عمر بن عبد العزیز رضی الله عنهم بعضی گفته اند که احتمال دارد که ضم کنیم با ایشان امام مهدی عباسی
را زیرا که او در بنی عباس مثل عمر بن عبد العزیز بود در بنی امیه و طاهر عباسی نیز بوسطه عدالت و دو کس منتظر اند
و هنوز پیدا نشده اند یکی از آن دو کس مهدی است زیرا که او از اهل بیت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
و بعضی از محدثین حمل کرده اند حدیث سابق را بر کسی که بعد از مهدی بیاید و دلیل ایشان روایتست
ثم یلی الامر بعده اثنا عشر رجلاً ستة من ولد الحسن وخمسة من ولد الحسین وآخر من
غیرهم یعنی والی امر خلافت شوند بعد از مهدی دوازده مرد شش از ولد حسن و پنج مرد از اولاد حسین
و یکی دیگر از غیر ایشان خواهد بود ولیکن خواهد آمد رد کلام بر روایت دوازدهم از اهلبیت که این روایت
واهی معتمد علیه نیست حدیث سوم روایت کرده اند احمد و ترمذی گفت حدیث حسن است و ابن ماجه و
حاکم گفت حدیث صحیح است از حذیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا بالذین من
بعدی ابی بکر و عمر امام و پیشوای خود سازید این دو کس که بعد از من اند ابوبکر و عمر رضی روایت این حدیث کرد
طبرانی از حدیث ابو درداء و حاکم از حدیث ابن مسعود رضی روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان
در صحیح خود از حذیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لا ادری ما قدر بقائی فیکم
فاقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر وتمسکوا بهدی عمار بن یاسر وما حدثکم ابن مسعود
فصدقوه گفت تحقیق نمیدانم مدت بقای خود را در میان شما پس اقتدا کنید باین دو کس که بعد
از من اند از اصحاب من ابوبکر و عمر رضی و تمسک جوئید بهدیه عمار رض یعنی عمل کنید و بوصیت ابن مسعود
راست زنید و محبت خود سازید توربشتی در شرح مصابیح چنین گفته که اشبه و انسب آنست که اراده
کنیم از عهد ابن مسعود امر خلافت را زیرا که او اول کسی که گواهی داد بصحت و استقامت خلافت ابوبکر و
اقامت دلیل بر آن اوست و گفت چرا راضی نباشیم برای دنیا بکسی که رسول الله راضی شد باو از دین ما
آنچه مقوی این معنی است مناسب اول حدیث و آخر حدیث است با یکدیگر در اول اقتدوا بالذین من بعدی
ابی بکر و عمر رضی در حدیث تمسک و بعهد ابن مسعود رضی پس اگر اراده کنیم از عهد امر خلافت اول و آخر حدیث
بهم مربوط میشود و در تعرض بامر خلافت اوضح ازین حدیثی نیست حدیث چهارم روایت کرد بخاری
ومسلم از ابوسعید خدری که رسول صلعم خطبه کرد و مردمان را گفت ان الله خیر عبداً بین الدنیا وبین
ما عنده فاختار ذلک العبد ما عند الله فبکی ابوبکر وقال بل نفدیک بآبائنا وامهاتنا
فعجبنا لبکائه ان یخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم من عبد خیره الله فکان رسول الله

از دوازده خلیفه خلفای الرسول [illegible]

فصلی الله علیه وسلم هو المخیر وکان ابوبکر اعلمنا فقال رسول الله ان من امن الناس علی فی صحبته و
ماله ابابکر ولو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابابکر خلیلا ولکن اخوة الاسلام ومودته
لا یبقین باب الا سد الا باب ابی بکر وفی لفظ لهما لا یبقین فی المسجد خوخة الا خوخة ابی بکر و
فی اخر لعبد الله ابن احمد ابوبکر صاحبی ومونسی فی الغار سدوا کل خوخة فی المسجد غیر
خوخة ابی بکر وفی اخر البخاری لیس فی الناس احد امن علی فی نفسه وماله من ابی بکر بن ابی
قحافة ولو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابابکر خلیلا ولکن خلة الاسلام افضل
سدوا عنی کل خوخة فی هذا المسجد غیر خوخة ابی بکر وفی اخر لابن عدی سدوا هذه الابواب
الشارعة فی المسجد الا باب ابی بکر وطرقه کثیرة یعنی مخیر ساخت خدا تعالی بنده را درمیان دنیا ومیان
آنچه نزد خدا تعالی ست پس اختیار کرد این بنده چیزی را که نزد خدا تعالی ست بعد از ان ابوبکر گریه کرد و گفت
بلکه پدران ومادران خود را فدای تو میسازیم پس تعجب کردیم از گریه ابوبکر که رسول صلی الله علیه وسلم خبر داد از
بنده که خدا تعالی مخیر ساخت ونمیدانستیم که مراد ازین بنده کیست آخر معلوم شد که آن بنده مخیر رسول الله بوده
وابوبکر رضه از ما بهتر دانسته پس رسول صلی الله علیه وسلم فرمود با ذل ترین وسخی ترین مردمان بر من در صحبت ومال
ابوبکر است واگر من فرا گرفتم خلیلی را یعنی کسی که احتیاجی واعتمادی با وی داشتم غیر خدا تعالی هر آئینه میگرفتم ابوبکر
را خلیل خود ولکن میان ما واو اخوت وصداقت ودوستی اسلام است هیچ دری که از درهای که بر مسجد است
نگذارید وهمه آنها را ببندید مگر دری که از جانب ابوبکر است ودر لفظی دیگر از بخاری ومسلم باقی مگذارید در مسجد هیچ خوخه
یعنی در کوچک یا دریچه مگر خوخه ابی بکر ودر لفظی دیگر که از عبد الله بن احمد است ابوبکر صاحب من وانیس من است
در غار است جمیع خوخهای بحبسید در مسجد غیر خوخه ابی بکر ولفظی دیگر که از بخاری است اینست نیست در مردمان
کسی کریم تر وباذل تر بر من در نفس ومال خود از ابی بکر بن قحافه واگر فرا گرفتمی خلیلی ابوبکر رضه را خلیل خود میساختم
ولکن خلت اسلام فضل است مسدود وبسازید همه خوخها را این مسجد غیر خوخه ابی بکر ودر لفظی دیگر از ابن عدی است
مسدود سازید درهای این مسجد مگر دری که از جانب ابوبکر رضه است وطرق این حدیث بسیار است واز جمله آن
روایت از حذیفه وانس وعایشه وابن عباس ومعاویه بن ابی سفیان وعلمای رحمهم الله فرموده اند در این حدیث
اشارت است بسوی خلافت صدیق رضه زیرا که محتاج است که مسجد نزدیک باشد چرا که احتیاج مردم باو در مسجد از
جهت نماز وغیر آن بسیار است وبستن همه ابواب بغیر فرموده الا باب او تا ملازمت وی باو بسجد دشوار نباشد
حدیث پنجم روایت کرد حاکم وصحیح نمود او را از انس رضه که گفت بنو مصطلق مرا فرستادند که از رسول صلی الله علیه وسلم
سوال کنم که صدقات خود را بعد از تو بکدام یک از اصحاب سپاریم آنگاه بخدمت رسول صلعم آمدم وپرسیدم
فرمود که ابوبکر رضه را بعد از من تسلیم صدقات بکنید ...
متولی اخذ ضبط وقبض صدقات است پس ...

لازم است کہ خلیفہ باشد حدیث ششم روایت کرد مسلم از عایشہ صدیقہ رضہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود در مرض الموت ادعی لی اباک واخاک حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی متمن او یقول قایل انا اولی ویابی اللہ والمومنون الا ابابکر یعنی طلب کن برای من پدر و برادر خود را تا وثیقہ نویسم چراکہ خوف است کہ کسے آرزوی کند آرزوی کنندہ وطلب خلافت کند وگوید ولی بخلافت منم وحال آنکہ راضی نمیشود خدا تعالے وراضی نمیشوند مومنان بخلافت کسی مگر برای ابوبکر رضہ روایت ہمین حدیث کردہ است احمد وغیرہ از چند طرق واسناد ودر بعضی روایات آنکہ عایشہ صدیقہ رضہ گفت کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در مرض موت چنین فرمود ادعی لی عبد الرحمن بن ابی بکر حتی اکتب لابی بکر کتابا لایختلف علیہ احد ثم قال دعیہ معاذ اللہ ان یختلف المومنون فی ابی بکر یعنی بخوان برای من عبد الرحمن بن ابی بکر را تا از جہت ابوبکر رضہ عہد نویسم کہ کسے مخالفت او نکند باز فرمود بگذارید او را ای عایشہ رضہ معاذ اللہ کہ مومنان در خلافت ابی بکر رضہ مخالفت بکنند روایتی دیگر از عبد الرحمن بن ابی بکر آمدہ یابی اللہ والمومنون ان یختلف علیک یا ابابکر راضی نمیشود خدا تعالی ومومنان باآنکہ مخالفت تو کنند ای ابوبکر حدیث ہفتم روایت کردند بخاری ومسلم از ابوموسے اشعری کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم مریض شد ومرض اشتداد یافت آنگاہ فرمود مروا ابابکر فلیصل بالناس بروید ابوبکر رضہ را بگوئید تا نماز بکند بامردمان بعد از آن عایشہ رضہ گفت یا رسول اللہ ابوبکر مرد رقیق القلب است قوت واستطاعت آن ندارد کہ درجاے تو استادہ امامت مردم کند در نماز باز رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود مرہ ابابکر فلیصل بالناس فعادت فقال مرے ابابکر فلیصل بالناس فانکن صواحب یوسف فاتاہ الرسول فصلی بالناس فی حیات رسول اللہ امر کن ای عایشہ رضہ ابوبکر را تا نماز کند بامردم پس تحقیق شما مثل صاحبات یوسف اید یعنی در فریب دادن مثل آنہا اید واز جنس ایشانید ومیخواہید کہ در تغییر رائے من رسید درین باب آنگاہ رسول فرستادند نزد ابی بکر رسول آمد امر حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوی رسانید بعد از آن ابوبکر رضہ در حیات رسول صلعم امامت کردہ بامردم نماز میگذارد ودر روایت دیگر آنکہ چون عایشہ رضہ سخن خود را اعادت کرد دو نوبتے دیگر گفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم معاودت ومراجعت بقول ونمود آنگاہ عایشہ با حفصہ گفت رضی اللہ عنہما کہ تو رسول صلی اللہ علیہ وسلم را بگو عمر رضی اللہ عنہ را مامور سازد تا آن کہ بامردم نماز گذارد چون حفصہ رضی اللہ عنہا این سخن گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اباء فرمود یعنی راضی نشد وبمرتبہ کمال غضب فرمودہ گفت انتن اوانکن او لانتن صواحب یوسف مروا ابابکر ویدانکہ اینحدیث متواتر است زیرانکہ وارد شدہ است از روایت عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا وابن مسعود وابن عباس وابن عمر وعبد اللہ بن زمعہ وابے سعید وحضرت علی وحفصہ رضی اللہ عنہم اجمعین ودر بعضی طرق اینحدیث از عایشہ رضہ مرویست کہ گفت درین مراجعت ومعاودت بسیار بار برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کردم کہ امامت قوم را بدیگرے امر فرماید وغرض ازین کثرت مراجعت ومبالغت این بود

که در خاطر من رضی آمد و قرار نیافتم بجز و نتوانستم که مردم دوست دارند بعد از رسول صلی الله علیه وسلم کسی
که در جای او ایستاده باشد و امامت مردم کرده باشد بلکه ظن من این بود که هیچکس قائم مقام آنحضرت صلعم نشود
الا آنکه مردم با وشان نماز کنند و بد انند بنابرین خواستم که رسول صلی الله علیه وسلم این امر را از ابوبکر رضی باز
بگرداند و بدیگری رجوع کند و در حدیث ابن زمعه چنین وارد شده که صحاب را امر کرد بنماز و در آن وقت
عمر رضی پیش شده نماز گذارد و آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم نهی کرد و فرمود یابی الله والمسلمون الا
بامامة ابی بکر یابی الله والمسلمون الا بامامة ابی بکر فصلی بالناس رضی یعنی ابا میکند خدای
و مسلمانان مگر بامامت ابوبکر و همین قول مکرر ساخت بعد از آن ابوبکر نماز کرد با مردم و در روایت دیگر
از ابن زمعه آمده است که رسول صلعم او را گفت که بیرون رو و ابوبکر رضی را بگو تا نماز کند با مردم آنگاه او بیرون آمد در
خانه رسول الله عمر را با جمعی دید و ابوبکر نبود بعد از آن عمر رضی را گفت نماز با مردم کن و آواز عمر بلند بود چون
شروع در نماز کرده تکبیر گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم آواز شنید فرمود یابی الله والمسلمون الا ابابکر
سه بار در حدیث ابن عمر چنین وارد شده که چون عمر رضی تکبیر گفت رسول صلعم تکبیر او را شنید و سر مبارک
بیرون کرد از روی غضب تمام فرمود این ابن ابی قحافه کجاست یعنی پسر ابو قحافه گفته اند که در حدیث واضح ترین
دلالتی بر آنکه صدیق اکبر رضی افضل است از جمیع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین علی الاطلاق و سزاوارترین ایشان
بخلافت و اولی است از ایشان بامامت قال الاشعری رضی الله عنه معلوم شده ببدیهه عقل که رسول صلعم صدیق
رضی را فرمود که نماز کند با مردم با آنکه حاضر بودند مهاجر و انصار و با آنکه خود فرموده است یؤم القوم اقرأ
هم بکتاب الله امامت قوم کند کسی که اعلم باشد بقرآن پس ازین امر بامامت دلیل ست بر آنکه صدیق اعلم از باقی
اصحاب بقرآن بود انتهی بهمین استدلال کرده اند صحاب رضی الله عنهم بر آنکه او احق ست بخلافت و از جمله مستدلین
یکی عمر ابن الخطاب است و در فصل سابق بیعت کلام گذشت و از انجمله علی بن ابی طالب چنانچه روایت کرده از او
ابن عساکر که فرموده او که در رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر رضی را که نماز کند با مردم و من حاضر بودم و غائب نبودم و
مرضی و بیماری نداشتم پس راضی شدیم از برای دنیا خود بکسی که راضی شد رسول صلعم با او از برای دین ما
و علما گفته اند که ابوبکر رضی معروف بود باهلیت امامت در زمان رسول و در روایت کرده احمد و ابو داود و غیر ایشان
از سهیل بن سعد که میان بنی عمرو بنی عوف مقابله و محاربه بود و این خبر برسول صلعم رسید و بعد از نماز ظهر آمده
تا مصالحت دهد ایشان را بیکدیگر آنگاه فرمود آن حضرت صلعم یا بلال اذا حضرت الصلوة ولم آت فمر
ابابکر فلیصل بالناس ای بلال چون وقت نماز برسد و من نیامده باشم پس ابوبکر رضی را بگو تا نماز کند با مردم
چون وقت نماز عصر شد بلال اقامت گفت و ابوبکر بامامت با مردم نماز گذارد و آنچه سابق مذکور شده از
آنکه تقدیم ابوبکر جهت صلوة چنانکه گفته اند اشارتست یا صریح ست یا حقیقت وی بخلافت اول ست و حاصلش
آنست که مقصود بالذات از نصب امام عام اقامت امارت و علامت دین ست بر وجهی که مامور به شده

از ادای فرض و واجبات و ترک محرمات و احیای سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و برطرف ساختن بدعتهای
و غیر ذلک اما امور دنیویه و تدبیر آن مثلا استیفای اموال و جمع کردن و رسانیدن آن بمستحقان و دفع ظلم
از مظلومان و مانند آن مقصود بالذات نیست بلکه این امور از جهت آنست که مردم را فراغ خاطر حاصل شود و بامور
دین پردازند زیرا که این فرغت خاطر بے آنکه امر معاش منتظم میشود و بر نفس و مال خود ایمن باشند و حق هر
کس بصاحبان حق حاصل نمیشود پس از جهت که اصل و عمده در سیاست امامت عظمی ست مقصود بالذات از نصب
امام اقامت آن امور است پیغامبر صلی الله علیه وسلم ابو بکر را بامامت صلوة مقدم داشت تا خلافت و امور دنیا
تا متفرع گردد و بنا بر آنکه اقامت که اصل است از جانب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوی رجوع شد اصحاب کرام
رضوان الله علیهم اجمعین نیز در خلافت که فرع آن امامت است اجماع کرده بر آنکه بوی مفوض ساختند
چنانچه قبل ازین مذکور شد روایت کرد عدی از ابی بکر بن عیاش رضی که گفت هارون رشید مرا گفت
ای ابو بکر مردمان چگونه ابو بکر را بخلافت مقرر داشتند گفتم ای امیر المومنین سکوت اختیار فرمود
خدای و رسول او صلی الله علیه وسلم ساکت شد و مومنان ساکت شدند هارون رشید گفت والله
ازین قول تو هیچ معلوم نشد و زیاده نکرد جهل مرا گفتم ای امیر المومنین رسول صلی الله علیه وسلم هشت
روز بیمار شد و بلال بخدمت وی آمده گفت کدام اصحاب را امر میسازی که با مردم نماز گذارد و امامت
ایشان کند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابو بکر را امر تا با مردم نماز گذارد و آنگاه در آن هشت روز ابو بکر امامت
کرد و در آنوقت وحی از خدا تعالی بر رسول صلی الله علیه وسلم نازل میشد پس ساکت شد یعنی در هیچ اصحاب
نفرمود که امامت کند بواسطه سکوت خدا تعالی و ساکت شدند مومنان بواسطه سکوت رسول الله
صلی الله علیه وسلم آنگاه هارون رشید این سخن را خوش داشت گفت بارک الله فیک حدیث هشتم روایت
ابن حبان از سفینه که چون رسول صلی الله علیه وسلم بنای مسجد میکرد سنگی در ان بنا نهاد و با ابو بکر
گفت که ضع حجرک الی جنب حجری ثم قال لعمر ضع حجرک الی جنب حجر ابی بکر ثم قال لعثمان ضع
حجرک الی جنب حجر عمر ثم قال هؤلاء الخلفاء بعدی ای ابو بکر سنگ خود را در پهلوی سنگ من
نه و باز بعمر رضی گفت سنگ خود را در پهلوی سنگ ابو بکر رضی نصب کن باز عثمان رضی را گفت که سنگ خود را
در پهلوی سنگ عمر نه آنگاه فرمود که این جماعت بعد از من خلیفه خواهند بود و ابو زرعه گفت در اسناد
این حدیث قصوری نیست و حاکم در مستدرک روایت این حدیث کرده است و گفت که صحیح ست
و بیهقی در دلایل نیز روایت کرده اگر گوئی محتملست که وضع این احجار اشارت باشد بقبور ایشان
چنانچه بعضی زعم کرده اند بخلافت گوییم احتمال این معنی ندارد بواسطه آنکه عثمان رضی درین امر داخلست و حال
آنکه او خارجست از قبر رسول صلی الله علیه وسلم و شیخین رضی الله عنهما پس اشارت بقبور نباشد تا آنکه آخر
حدیث معنی هؤلاء من بعدی صحیح است درین که مراد ترتیب خلافت ست حدیث نهم

روایت کرد بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله عنه که پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم رأیت کأنی انزع بدلو بکرة ای بسکون
الکاف علی قلیب ای بیر لم تطو فجاء ابو بکر فنزع ذنوبا ای بفتح المعجمة دلوا ممتلیة ماء و
قربیة من ملیئه او ذنوبین نزعا ضعیفا والله یغفر له ثم جاء عمر فاستسقی فاستحالت
غربا ای دلوا عظیما فلم ار عبقریا ای رجلا قویا شدیدا من الناس یفری فریه ای
یعمل عمله حتی روی الناس وضربوا بعطن والعطن ما تناخ فیه الابل اذا رویت
دیدم در خواب خود را بر چاهی که می‌کشیدم آب از آن چاه بدلو بکره آنگاه ابوبکر رضی الله عنه آمد و دلوی یا دو دلو بکشید
کشیدنی ضعیف خدا تعالی او را بیامرزد و ذنوب بفتح ذال معجمه دلوی پر از آب است و وقتیکه خالی شد آن
ذنوب نمیگویند بعد از و عمر رضی الله عنه آمد که مردم را آب دهد بعد از آن دلو در دست منقلب شد بغرب یعنی بدلو عظیم
و من ندیدم از مردمان مردی توانا با قوت که عمل کند مثل او آب می‌کشید تا وقتیکه مردم سیراب شدند و
شتران نیز سیراب شده در میان آب بنشاندند و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم بقول بینا انا نائم
رأیتنی علی قلیب علیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذها ابن ابی قحافة فنزع بها
ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف والله یغفر له ضعفه ثم استحالت غربا فاخذها عمر بن
الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع نزع عمر حتی ضرب الناس بعطن در زمانی که در خواب
بودم دیدم خود را بر چاهی که بر آن دلو بود پس کشیدم از آن چاه آنچه خدا تعالی میخواست باز ابن ابی قحافه آن
را یک دلو کشید و در کشیدن او ضعفی بود خدا تعالی بیامرزد ضعف او را باز آن دلو منقلب شد بدلو عظیم
و گرفت آن را ابن خطاب کشید پس ندیدم از آن مردمان مردی قوی که بکشد دلو را از چاه مثل کشیدن عمر تا
وقتیکه مردم و شتران سیراب شدند و در عطن که موضع شتران ایشان است در آب رفته و در روایت
دیگر از بخاری و مسلم بینما انا علی بیر انزع منها اذ جاءنی ابو بکر و عمر فاخذ ابو بکر الدلو
فنزع ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف یغفر الله له ثم اخذ ابن الخطاب من ید ابی
بکر فاستحالت فی یده غربا فلم ار عبقریا من الناس یفری فریه حتی ضرب الناس
بعطن یعنی در روایت دیگر از بخاری و مسلم فلم یزل ینزع حتی تولی الناس والحوض یتفجر
یعنی همیشه می‌کشید آن دلو را از چاه تا آنکه سیراب شده برگردیدند و آب از حوض بیرون میرفت
و در روایتی دیگر فاتانی ابو بکر فاخذ الدلو من یدی لیریحنی آنگاه ابو بکر رضی الله عنه آمد و دلو از دست
من گرفت که مرا راحت دهد و آسوده شوم و در روایت دیگر آمده است رایت الناس اجتمعوا
فقام ابو بکر فنزع ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف الخ یعنی مردمان را دیدم که گرد شده
بودند آنگاه ابو بکر رضی الله عنه برخاست که یک دلو یا دو دلو بزرگ بر کشید و در کشیدن او ضعفی بود تا آخر حدیث
امام نووی در کتاب تهذیب چنین آورده است که علما گفته‌اند که در حدیث اشارتست بخلافت

ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و کثرت فتوح و ظهور اسلام در خلافت عمر شد رضی الله عنه علمای گفته اند در کتب دیگر غیر از تهذیب چنانچه آورده که این خواب حضرت رسالت پناه عبارتست از ظهور آثار صالحه و منافع و فواید دینی و دنیاوی که خلیفه اول و ثانی رضی الله عنهما بمردم رسانیدند و تمام این امور از حضرت رسالت پناه است که صاحب امر است نه آنکه فقط چرا که در بدو حال حضرت صلعم قواعد دین را مضبوط ساخته قرار داد و خوبان تعلیم نمود کاملترین قیامی و بعد از آن ابوبکر رضه خلیفه وی شد و با مر تدین مشاغل نمود و در ایام او در وازه اسلام گشاده گشت و اهل اسلام بسیار شدند پس تشبیه کرد امر مسلمانان را بچاهی که در وی آب حیات است و صلاح ایشان است و تشبیه کرد مسلمانان را بکسی که آب از آن چاه بیرون می آورد و جهت ایشان و در آنچه فرمود که ابوبکر رضی الله عنه دلو از دست من گرفت که مرا راحت دهد اشارتست بخلافت ابوبکر رضه بعد از وفات حضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که موت راحت است از آن معنی که چون ابوبکر رضی الله عنه از مشقت و تعب و شدت مردم قبول کرد گویا که رسول صلی الله علیه و سلم را از آن امر راحت و آسایش داد و آنچه فرمود که در نزع دلو ابوبکر رضه ضعیفی بود اخبار است از حال قلت و کوتاهی ایام خلافت ابوبکر رضه و خلافت عمر رضه چون بطول انجامید انتفاع مردم بسیار شده و دایره اسلام وسیع گشت بواسطه کثرت فتوح بلاد کفر و بنای شهرهای اسلام و غیر ذلک و در آنچه فرمود که خدای تعالی بیامرزد ابوبکر رضه را مقتضی گناهی و ذنوب در شان ابوبکر رضه لازم نیست که بعد از صدور گناهی که از و صادر شده باشد و رسول صلی الله علیه و سلم طلب آمرزش وی کرده باشد بلکه این کلمه در وقتی که اهتمام و اعتنای بشان امری باشد میگویند پس در اتیان این کلمه قصوری نباشد بلکه بر عظیم شان و رفعت امر وی دلالت میکند رضی الله عنه روایت کرده اند احمد و ابوداود از حضرت سمرة بن جندب که مردی گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که دلوی از آسمان فرود آمده بود و آنگاه ابوبکر رضی الله عنه آمد و آنرا گرفت و بیاشامید آشامیدنی ضعیف پس عمر آمد پس گرفت آن دلو را و نوشید از آن چندانکه از کثرت شرب پهلوی و اطراف خود کشید باز عثمان آمد همچنان کرد باز علی رضه آمد پس آن دلو مضطرب شده و چیزی از آن آب بر وی پاشیده شد حدیث دوم روایت کرد ابن عساکر از حفصه رضی الله عنها که گفت رسول صلی الله علیه و سلم را هرگاه مریض میشدی مقدم میساخت ابوبکر رضه را آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده گفت لست انا اقدم ولکن الله قدمه یعنی نیست که مقدم دارم ابوبکر رضه را لیکن خدای تعالی او را مقدم داشته است حدیث سوم روایت کرد احمد از سفینه و هم از اصحاب سنن نیز روایت کرده و حدیث صحیح میگفت آنرا ابن حبان وغیره قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول الخلافة بعدی ثلاثون عاما ثم یکون بعد ذلک الملک و فی روایة الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم یصیر ملکا عضوضا راوی گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که مدت خلافت سی سال است بعد از آن انتقال میکند

بجلی عضوضی یعنی ملک گیرندہ یعنی بعضی ازیشان بعضی دیگر را علما چنین گفته اند که تا سی سال بعد از پیغامبر صلی الله علیه وسلم کسے خلافت نکرد مگر خلفای اربعه و حضرت امام حسن رضی الله عنه وجه دلالت این حدیث بحقیقت خلافت ابوبکر رضی الله عنه بانیکه خلافت از وی در امر دین درین مدت سی سال حق ست و آنچه بعد ازین سی سال ست حق نیست و درین هنگام قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم دلیلی روشن ست بر حقیت خلافت هر یک از خلفای اربعه رضی الله عنهم و خلافت ابوبکر رضی الله عنه از آنجمله ست بلکه اصل همه ست پس این دلیل حقیت ثابت ست و سعید بن جمهان را گفتند که بنی امیه زعم این دارند که ایشان خلیفه اند و نیز میگویند که خلافت در میان ایشان ست جواب داد که دروغ گفته زنبور زرقا بلکه ایشان ملوک اند از بدترین ملوک اگر گوئی ازینخبر که خلافت بعد از من سی سال ست منافی خبر سابق ست که فرمود بعد از من دوازده خلیفه بودند گوئیم هیچ منافی با خبر سابق ندارد زیرا که الف و لام درین حدیث از برای کمال ست یعنی خلافت کامله بعد از من سی سال ست و آن منحصر ست در خلافت خلفای اربعه و خلافت امام حسن رضی الله عنه که متمم سی سال ست و آنچه درین حدیث سابقه ست که دوازده خلیفه همه خواهند بود مراد بآن مطلق خلافت ست اعم از آنکه کامل باشد چرا که در قول اول از اقوال ثلاثه سابقه در معنی حدیث سابق گذشت که از جمله دوازده کس یکے یزید بن معاویه ست و بر تقدیرے که اطلاق خلافت بروی کنند که کامل نبوده است و اما توجیه اینحدیث نسبت بقول ثانی از اقوال ثلاثه سابقه در معنی حدیث سابق آنست که کمال خلفای اربعه و حضرت امام حسن را حاصل بود و باقی خلفاے مذکور را حاصل نشد پس بنهایت مرتبه از مراتب کمال در آن سی سال بود والله اعلم بحقیقة الحال حدیث دوازدهم روایت کرد دارقطنی و خطیب و ابن عساکر از حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سألت الله ان يقدمك ثلاثا فابى علىّ الا تقديم ابى بكر از خدای تبارک و تعالی درخواست نمودم سه کرت که مقدم ترا دارد بر همه پس ابا کرد و راضی نشد مگر بتقدیم ابی بکر رضی الله عنه حدیث سیزدهم روایت کرد ابن سعد از حضرت امام حسن که ابی بکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله همیشه در خواب می بینم که قدم در مجالس قضا حاجت مردم می نهم رسول الله صلی الله علیه وسلم تعبیر فرمود لتكونن من الناس بسبيل تو خواهے بود از جهت مردمان راهے یعنی خلیفه من خواهے شد و مردم را بتو آمد شد و رجوع خواهد بود و قدم در مجلس ایشان خواهے نهاد جهت مهم گذاری ایشان آنگاه گفت مثل دو رقم دیدم در سینه خود رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سنتين یعنی خلافت تو دو سال خواهد بود حدیث چهاردهم روایت کرد ابو یعلی حسن از ابو عبیده ابن جراح که امین این امت است که گفت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اول دينكم بدا نبوة ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة ثم يكون ملكا وجبرية رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بتحقیق ظاهر شد اول دین شما در حال نبوت و رحمت و در عقب آن ایام خلافت و رحمت خواهد بود و بعد از آن ملک و قهر خواهد بود و وجه دلالت اینحدیث بحقیقت خلافت ابوبکر رضی الله عنه

که رسول صلی الله علیه وسلم خلافت را رحمت فرمود مثل نبوت و رحمت پس خلافت ابوبکر رض احق است و لازم آمد
از حقیت او خلافت خلفاء دیگر و در روایت کرد ابن عساکر از ابی بکره که گفت بخدمت عمر رض آمدم در وقتی
که جمعی نزد او نشسته بودند و طعام میخوردند آنگاه چشم خود بجانب شخصی انداخت که آخر نشسته بود و گفت چه چیز
یافتی در سابق این از کتابهای که خوانده آن شخص گفت یافته‌ام که خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم صدیق اوست
و در روایت کرد ابن عساکر از محمد بن الزبیر که گفت عمر بن عبدالعزیز مرا نزد حسن بصری فرستاد که سوال کنم از وی
چیزی را آنگاه نزد او آمده گفتم خبر ده مرا از آنچه مردم مختلف اند که محمد رسول الله صلعم ابوبکر رض خلیفه خود ساخت
یا نه بعد از آن حسن درست نشست گفت پدر مباد و یرا که درین شک دارد بالله خدائی که غیر او خدا
نیست که رسول صلی الله علیه وسلم او را خلیفه خود ساخت و اگر او را امر بخلافت نکرده بودی پس مرگ او زیاده
بودی از آنکه حال زر دنیا بود حال آنکه او عالم بود بخدای و پرهیزگار تر بود از همه صحابه رضی الله عنهم اجمعین

فصل چهارم در بیان آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم نص بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه

کرد یا نص بر خلافت او نکرد بدانکه علما را درین اختلاف است و هر کسی که تأمل و تفکر میکند در احادیثی که قبل
ازین مذکور ساختیم از اکثر آن حدیث یافته میشود که رسول صلی الله علیه وسلم نص ظاهر فرموده است در خلافت او
و برین رفته‌اند بعضی از محدثین و این احق است و نزد جمهور اهل سنت و نزد معتزله و خوارج آنست که رسول صلی الله علیه وسلم
نص بر هیچکس نکرد و مؤید و مقوی ایشان ست حدیثی که روایت کردند بزار به سند خود از حذیفه رض که صحابه
گفتند یا رسول الله آیا خلیفه نمیگردانی کسی را بر ما رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انی ان استخلف علیکم فتعصون
خلیفتی ینزل علیکم العذاب یعنی اگر خلیفه سازم بر شما کسی را پس عاصی شوید بخلیفه من و بی طاعتی و
تکذیب عذاب بر شما نازل شود و در روایت این حدیث کرده است حاکم در مستدرک لیکن در سند او ضعفی است
حدیث دیگر بخاری و مسلم روایت کردند از عمر رض که گفت در وقتی که زخم خورده بود فرمود که گفت پیغمبر اگر
خلیفه گردانم بر شما بتحقیق خلیفه گردانم آن کسی را که نزد من بهتر باشد یعنی ابوبکر و اگر بگذارم شما را و خلیفه نگذارم بر
شما بتحقیق گذارم بر شما کسی را که بهتر نزد من باشد و او ابوبکر بود رض یعنی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود روایت
کردند احمد و بیهقی به سند حضرت امام حسن رض از حضرت علی رض که در روز جمل گفت یا ایها الناس بتحقیق
رسول صلی الله علیه وسلم هیچ عهد و وصیتی بما در باب امارت نفرمود تا آنکه رای ما همه برین قرار گرفت که ابوبکر
را خلیفه سازیم پس ابوبکر باین امر خلافت با قامت نمود و اسلام را بر پای داشت و بران ثابت بود تا آنکه
او گذشت در وقت رحلت رای او برین قرار گرفت که عمر رض را بر مردم خلیفه گرداند پس عمر رض بعد از ابوبکر رض
امر اسلام را بپای داشت باستقامت در آن نمود تا آنکه دین قرار گرفت و ثابت ماند و حدیثی دیگر که
حدیث کرد حاکم به سند صحیح آنکه حضرت علی رض را گفتند که کسی را بر ما خلیفه خود نمیگردانی فرمود که چون
سیدنا رسول صلی الله علیه وسلم بر خلافت معین نساخت من نیز تعیین خلیفه نخواهم کرد لیکن اگر خدا تعالی

خیر خواسته است بمردمان خود ایشان را جمع خواهد کرد و بعد از من بر کسی که بهترین ایشان باشد چنانچه بعد از پیغامبر
جمع کرد ایشان را بر بهترین ایشان و حدیث دیگر که روایت کرده است ابن سعد از علی رض که گفت که چون رسول صلعم
رحلت فرمود ملاحظه امر خود کرده دیدیم که رسول صلی الله علیه وسلم مقدم داشت ابوبکر رض را در صلوة آنگاه راضی
شدیم با جهت دنیا بر کسی که راضی شد باو رسول خدا صلی الله علیه وسلم جهت دین ما پس ابوبکر رض را
مقدم داشتند والی امر خود کردیم و همچنین مؤید قول قائلین بعدم استخلاف قول بخاری که در تاریخ خود گفته
است و استدلال کرده است باینکه عمر و عثمان و علی رض چنین اعتقاد اند که رسول صلی الله علیه وسلم استخلاف
هیچکس نکرد و نیز در میان حدیثی که نقل کرده است از ابن حبان و از سفینه که رسول صلی الله علیه وسلم با ابوبکر و عمر
و عثمان رض گفت هولاء الخلفاء بعدی این سه کس بعد از من خلیفه خواهند بود و بخاری گفته است بر این
حدیث متابعی نیست یعنی دیگری بغیر ازین راوی نیست آنرا روایت کرده انتهی کلامه و قبل ازین گفتیم انتهی کلامه و
قبل ازین چنین مذکور ساختیم که حدیث هولاء الخلفاء بعدی صحیح و هیچ منافاتی ندارد و هیچ منافاتی
میان استخلاف و میان قول بعدم استخلاف چرا که مراد کسی که نفی استخلاف میکند آنست که در وقت وفات
تعیین هیچکس بخود بخلافت و کسیکه اثبات استخلاف میکند مرادش این نیست که رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل
ازین نص کرد و بر استخلاف اشارت بر آن کرده و هیچ شک نیست که نص بر استخلاف پیش از آنکه ایام وفات
نزدیک شود احتمال در آن راه می یابد و ازین جهت ست که جمهور نفی استخلاف در شان عمر و عثمان
و علی کرده اند و مؤید و مقوی آنچه گفتیم ست قول بعضی محققین از متاخرین علمای اصول که گفته اند لم ینص
علیها احد که در عبارت قوم واقع شده است که امر بخلافت نکرد کسی را نه آنکه نص بکسی کرد و تا آنکه از
حدیثی که بخاری از عثمان رض نقل کرده فرا می توان گرفت که خلافت ابوبکر رض منصوص علیه است و آن
حدیث بعضی ست از حدیثی که بخاری در هجرت حبشه از عثمان رض روایت کرده و آن بعضی آنست که گفت
مصاحبت کردم با رسول الله صلی الله علیه وسلم و بیعت با آنحضرت نمودم بخدای سوگند که عصیان
او نکردم و دل من با وصاف بغش بود و کدورتی از و نداشتم تا آنکه خدا تعالی او را متوفی ساخت
بعد از آن الله تعالی استخلاف کرد ابوبکر رض را بخدای سوگند که با و عصیان نکردم و غش و کدورتی
باو نداشتم تا آخر حدیث پس تامل کن در قول عثمان رض که گفت خدا تعالی او را خلیفه کرد و همچنین
در شان عمر اگر را خلیفه ساخت تا بیابی و بر تو روشن شود دلیل بر آنچه گفتیم و مذکور ساختیم از نص
بر خلافت ابوبکر رض و چون قول عثمان رض در هر مقام دلالت میکند بر نص خلافت ابوبکر رض حدیثی
که قبل ازین مذکور شد از عثمان که بخاری استدلال بآن کرده است دلالت بر عدم نص پس جمع
میان قول علمای در نص و عدم نص و اشتمال کلام عثمان رض بر معنی مؤید و مقوی آن جمعیت
ست که ما قبل ازین ذکر کردیم و با جمله رسول الله صلی الله علیه وسلم با علام الهی میدانست که بعد از وی

متصدی امر خلافت کیست و منع ذلک مامور نشده بود که نص بر یک شخص معین در وقت موت باست سازد
و وارد نشده بعضی احادیث ظاهره از وی صلی الله علیه وسلم مگر از برای آنکه دلالت کند بر آنکه او باعلام الهی دانسته
است که خلافت بعد از وی حق ابوبکر است و بآن مردم اختیار کرده است چنانچه گذشت و هرگاه که رسول
صلی الله علیه وسلم باعلام الهی دانسته خالی نیست از آنکه امری واقع که موافق حق است و در نفس الامر دانسته
است و بر هر تقدیر اگر مبایعت غیر ابوبکر بر امت واجب بودی هر آینه مبالغه میکرد پیغامبر صلی الله علیه وسلم در
رسانیدن این امر و واجب است باین طریق که نص ظاهر در این باب بیان کند که از او نقل کنند و مشهور شود
در میان امت و بهمه ایشان برسد و چون نقل بهچنین نیست با آنکه دواعی نقل بسیار است این معنی دلالت
میکند بر آنکه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نص وارد نشده و اما آنکه توهم کرده اند که نا رسانیدن این امر
باست بواسطه آن بود که میدانست که امت اطاعت و قبول این امر نخواهند کرد و فایده باین مترتب نخواهد شد
باطل است زیرا که علم باینکه ایشان اطاعت نخواهند کرد وجوب تبلیغ از پیغامبر صلی الله علیه وسلم ساقط نمیسازد
و همچنانکه سایر تکالیف با امت میرسانید با آنکه عالم بود باینکه اطاعت نمی کنند پس علم رسول صلی الله علیه
وسلم بعدم اطاعت ایشان ساقط نمیسازد از وی وجوب رسانیدن را و اگر گوئی محتمل است که امر امامت
خفیه بیک شخص یا دو شخص رسانیده باشد و همین طریق نقل کرده باشد گوئیم این احتمال فایده ندهد زیرا که طرق
مثل این نوع امری شهرت است تا بواسطه تعدد تبلیغ و کثرت مبلغین امر مشهور شود و چون که این
امر خلافت امری مهم است و مصالح دین و دنیا باین متعلق است چنانکه گذشت پس آنکه در این شهرت تبلیغ امر
فتنه نیز است پس شهرت لازم باشد احتمال است که تبلیغ کرده باشد مشتهر و منقول نشده باشد یا آنکه نقل کرده
باشد اما در عصری که بعد از عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم تبلیغ آن نص شهرت نیافته باطل است بایستی
که نقل کنند چنانچه سایر فرایض را نقل کرده اند پس آنچه داعیان و طالبان نقل مهمات دین بسیار اند
پس شهرت در این مقام لازم وجود نص است و چون شهرت نیست نص باین معنی که قبل از این گفتیم نشده نه در شان
علی و نه در شان غیر او پس از اینجا لازم آمد بطلان اکاذیب و افترا که شیعه و غیره ایشان نقل کرده و کاغذهای
را بآن سیاه ساختند مثل انت الخلیفة من بعدی یعنی تو بعد از من خلیفه خواهی شد و خبر سلموا
علی علی بامرة المؤمنین سلام کنید بر علی بامارت مومنان و غیر این اخبار چنانکه خواهد آمد زیرا که آنچه
ایشان نقل کرده اند و در اصل وجود نداشته و چیزی که در اصل وجود ندارد عدم اشتهار نباید و حال آنکه
منقولات ایشان بدرجه حدیث احادی که در آن طعن کرده اند نرسید و اگر بآن مرتبه رسیده بود
البته علما ائمه حدیث که حریص بودند بر تفتیش از احوال احادیث و تحقیق آن میرسید همچنانکه ائمه علم حدیث
متصل شده اند بسیاری از احادیث که حکم بضعف ایشان کرده اند چگونه بحسب عادت جایز است که این جماعت منفرد
شوند بعلم صحت این حدیث احادیث با آنکه ایشان متصف نشده بر وجهی که هرگز نرسیده اند بصحبت محدثان و نیز چگونه

جائز است که این احاد تحصیل کنند ماهران و سابقان حدیث را که عمر عزیز خود فانی ساخته اند و در طلب آن از منازل و
سفرهای بعید جهت طلب حدیث و نهایت جهد درین باب کرده اند بسوی آسانیکه گمان کرده اند که نزد آنها اند
از علم حدیث و بنابرین مقدمات است که عادت مطرده قطعیه حکم کند بکذب و اختلاف جماعتی که زعم کرده اند که
نص در شان علی بنص حدیث شد بحدیث احادی که نزد ایشان بخصوصهم صحیح شده یا آنکه هرگز بصحبت محدثین
نرسیده اند و متصف بروایت نشده اند چنانچه مذکور شد لیکن بطریق خبر احاد انت منی بمنزلة هارون
من موسی یعنی ای امیر المومنین علی رضی الله عنه تو از من بمنزله هارون از موسی علیه السلام
و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی کسیکه من یاری کنم بوی باشم یاری کننده یعنی علی یاری کننده
ویست وارد شده و جواب دو حدیث و ضعف او مبسوطا خواهد آمد و هیچ یکی ازین دو حدیث دلالت بر خلافت
علی نمیکند نه بسبیل نص و نه باشارت بآن والا لازم می آید که نسبت خطا بجمیع صحابه رضوان الله علیهم و
نسبت خطا با ایشان دادن باطل است زیرا که ایشان معصوم اند از آنکه اجتماع بر ضلالتی کنند پس اجتماع ایشان به
بر خلاف زعم آن متبوع جهال دلیل قاطع است بر آنکه آنچه ایشان ازین دو حدیث توهم کرده اند مراد نیست بر
تقدیر که حدیث احتمال اینمعنی دارد که ایشان احاطه کرده دانسته باشند و حال آنکه احتمال ندارد اصلا چنانچه بیان
خواهد شد پس ظاهر شد که آنچه این جماعت تسوید اوراق خود بآن کرده ازین احاد دلالت بمدعای ایشان نمیکند و احتمال
آنکه درین باب نص غیر آنچه زعم کرده اند بوده باشد و آنرا حضرت علی پوشیده داشته یا یکی از مهاجر و انصار رضی
آن نیز باطل است زیرا که اگر نص بودی آنکس که عالم بود بآن نص پوشیده در روز سقیفه که در باب
خلافت سخن میگفتند ابراز آن نص میکرده ظاهر میساخت چرا که ظاهر ساختن واجب بوده در آن وقت و
آنچه ایشان گفته اند که حضرت امیر المومنین میدانست اما تقیه کرده اند و آنرا ظاهر نساخت باطل است زیرا که کسیکه
اندک چیزی احاطه علمی باحوال اصحاب دارد میداند که بمجرد ذکر این نص و منازعت در باب امامت هیچ خوف
و دغدغه نبود و چگونه محل خوف باشد و حال آنکه ابوبکر رضی منازعت درین باب میکرد با آنکه از علی کرم الله وجهه
از ضعف بود و شوکت و استعداد نزد مردم او را در آن وقت کمتر بود و با اینهمه دلیلی بر آنچه میگفت نیز
نمود با این حال کسی ایذاء او بیک کلمه نکرد خصوصا آنکه او در حق تشدید پس ظاهر شدن بطلان این تقیه
میشود که ایشان قرار میدهند به تخصیص آنکه عالم بود بواقعه حباب و بعدم ایذاء بقول یک علی یا آنکه
دعوی میکرد بآن دلیلی نبود و او و قوم او در کمال ضعف بودند به نسبت دادن او بعلی و قوم او
رضی الله عنهم می تواند بود که علی رضی ظاهر ساخته باشد نصی که در شان او وارد شده و اصحاب
رجوع بآن نص نکرده و بآن عمل ننموده باشند این نیز بحسب عادت از مثل اصحاب که طاعت امر خدا تعالی را
از همه زیاده است و عمل بجد و دوری از متبوع حظوظ نفسانی ایشان بغیر است ممتنع بدلیل عصمت
ایشان از اجتماع بر ضلالت و بدلیل خبر صحیح خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم بهترین

قرنهاست قرن نشست باز آن زمانی که پهلوی ایشان ست و نیز عشرهٔ مبشره در آن وقت همه حاضر بودند و از آن جمله
ابو عبیده جراح که امین امت ست چنانچه از طریق اسناد صحیح شده پس زمانی که ایشان بآن صفات متصف
باشند توهم این نمیشود که ترک کرده باشند عمل بروایت امیر المومنین علی سفر بلی دلیل راجح که معتمد علیه باشد سعاذ الله
تجویز اینمعنے کنند امامت از ایشان برطرف میشود و در جمیع آنچه نقل کرده اند از قرآن و احکام و جزم و ریچ
از امور دینی نمیشود تا آنکه اصول و فروع دین همه از ایشان منقول ست و مع ذلک نسبت کتمان و اخفا بحضرت
امیر المومنین علیه رضی نهایت نقصان ست در شان او زیرا که ازین لازم می آید که او اشجع ناس نیست
که منسوب بترس و ظلم میسازند و بنابر همین توهم بعضی از ملاحده خذلهم الله تعالی تکفیر او کرده اند چنانچه خواهد آمد
پس معلوم شد که از جمیع آنکه مذکور ساختیم که هیچ نصی بر امیر المومنین علی نیست و وارد نشده حتی آنچه شما رنبی
بآن نشده و اما در باب ابوبکر سفر بین نصوص سابقه مصرح بخلافت او معلوم شد و بر فرض آنکه نص نبوده
باشد آمد در اجماع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر وی استغنا از آن نص حاصل میشود چرا که آن اجماع قطعی است
و مدلول خبر واحد ظنی ست و اما تخلف جمعی مثل امیر المومنین علی و عباس و زبیر رضی الله عنهم از بیعت در وقت
عقد آن بجهت حضار ایشان کسے فرستاد و بعد از آن که حاضر شدند باصحاب گفت این حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه ست و بیعت من در گردن او نیست و او را مختار ساختیم در امر خود بلکه جمیع شما را در بیعت
از من کرده اید مختار ساختیم پس اگر شما بغیر از من بر خلافت کسی قرار می یابید من اول خواهم بود که با او بیعت
کنم آنگاه حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت ما غیر ترا باین امر شایسته نمیدانیم و بیعت ابوبکر سفر
تمام آنها که مخالفت کرده بودند بعد از امیر المومنین علی در همان ساعت بیعت کردند **فصل پنجم**
در ذکر شبهای شیعه در رفض و امثال آن و بیان بطلان آن شبهها با دله واضحه ظاهره **شبهٔ اول**
آنچه ایشان زعم کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر را رضی والی نساخته بر عملی که اقامت قوانین شرع و
سیاست در آن عمل کند پس این والی نساختن دلالت میکند بر آنکه قوانین شرع و امر سیاست خوب
نمیدانست و هر کس که این عمل خوب نداند امامت او صحیح نیست **جواب این شبه** آنست که ایشان زعم
کرده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را والی بر عمل نساخته باطل ست زیرا که بخاری رحمه در صحیح خود از
حضرت سلمه بن الاکوع نقل کرده است که گفت غزا کردیم با رسول صلی الله علیه وسلم در هفت غزا و از لشکرهای
که بهر غزو فرمود میفرستاد در نه غزوه همراه رفتیم و در آن نه غزوه یک دفعه ابوبکر گاهی با امیر المومنین بود
و یک دفعه اسامة بن زید سفر بر ما امیر بود و دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در سن نهم او را امیر حاج ساخته
بمکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما فرستاد و اما آنکه زعم کرده اند که امر سیاست و قواعد شرع خوب نمی
دانست آن نیز باطل ست چرا که ... ... بود و با آنکه ابوبکر سفر اشجع صحابه ست و دلیل حدیثی که ابن ابی
... ... از حضرت امیر المومنین علی ... گفت خبر کنید مرا که اشجع ناس کیست قوم گفتند

یا علی اشجع ناس تویی گفت من مبارزت و مقاتله بهیچ کسی نکنم مگر آنکه استیفای داد خود ازو درست نمودم ولیکن خبر
کنید مرا که اشجع ناس کیست گفتند نمیدانیم حضرت علی رض فرمود که اشجع ناس ابوبکر رض است چرا که در روز جنگ بدر از
جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم عریشی مرتب کرده بودیم آنگاه با هم گفته بودیم کیست از شما و از ما که با رسول
صلی الله علیه وسلم بوده باشد و محافظت او کند تا هیچکس از مشرکین به آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشتافته که ضرری بوی
رساند پس بخدای سوگند که هیچکس از ما نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم نبود مگر ابوبکر رض که شمشیر خود را از غلاف
بیرون کرده بر بالای سر مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاده بود و هر کس از مشرکین که بجانب رسول الله
صلی الله علیه وسلم خود را می انداخت ابوبکر رض او را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دفع میکرد پس ابوبکر رض اشجع ناس است
و هم حضرت علی رض فرمود که رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم در حالتیکه قریش او را گرفته بودند و کسی او را بغلظت
و درشتی میکرد و کسی بعنف میکشید او را و میگفتند توئی تمام آلهه را یک آله گردانیده حضرت علی رض فرمود بخدای سوگند
که نزدیک نرفت هیچ یک از ما مگر ابوبکر رض که پیش رفته یکی را میزد و دیگری را بعنف دور میکرد و میگفت خدای
تعالی هلاک کند شما را اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله آیا میکشید مردی را که میگوید که پروردگار من
خدای تعالی است آنگاه حضرت علی رض بر روی صلی الله علیه وسلم ردای که ابوبکر رض پوشانیده بود برداشت و گریه
بسیار فرمود تا آنکه لحیه مبارک او از آب چشم تر شد بعد از آن فرمود آیا مومن آل فرعون بهتر بود یا ابوبکر قوم
ساکت شدند علی المرتضی گفت جواب چرا نمیدهید بخدای سوگند که ساعتی ابوبکر بهتر است از ایام آل
فرعون زیرا که مومن آل فرعون مردی بود که ایمان خود پنهان داشته و ابوبکر رضی الله عنه ایمان خود را اظهار ساخته
و آشکارا کرده روایت کرد بخاری از عروه بن زبیر که گفت عبد الله بن عمرو بن عاص را پرسیدم از ایذا
مشرکین که برسول الله صلی الله علیه وسلم کرده بودند چگونه بود ابو العاص گفت دیدم عقبه بن ابی معیط را که آمد نزد نبی
و او در نماز بود و ردا در گردن مبارک او بسیار پیچید و فشرد و آنگاه ابوبکر رض آمد و او را دفع کرده گفت
اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات آیا مقتول میسازید مردی را
که میگوید پروردگار من الله تعالی است و حال آنکه آیات ظاهرات و معجزات بشمار آورده است از
پروردگار شما و روایت کرد ابن عساکر از علی کرم الله وجهه که فرمود که در روز جنگ بدر ملائکه گفتند
که آیا می بینید ابوبکر صدیق را در عریش یعنی در هودج است با رسول الله صلی الله علیه وسلم و روایت کرد
احمد و ابو یعلی و حاکم از علی المرتضی رض که گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت در روز بدر
مرا و ابوبکر رض را مع احدکما جبرئیل و مع الآخر میکائیل یعنی با یکی از شما جبرئیل است و با دیگری
میکائیل علیهما السلام و بعضی علما نفته اند از جمله دلیل که دلالت بر آنکه ابوبکر رض اشجع است آنست که رسول
صلی الله علیه وسلم اخبار کرده بود حضرت علی رض را که تو بدست ابن ملجم مقتول خواهی شد و بنابرین هرگاه
[illegible] یقین میدانست که [illegible] وقت سر خود در معرکه در خون خواهی گرد همیشه میفرمود که قاتل من نیست

چنانچه خواهد آمد در ترجمه آخر حدیث و لهذا هرگاه که در حرب بی زحل می شد و خصم خود را می دید و نمیدید
که این خصم منست او را بر قتل من قدرت نیست پس او در جنگ مثل آن بود که بر فراش خود آرمیده از خصم
اندیشه نمیدید نیست و اما ابوبکر رضه اخبار بقاتل او نشده بود و گاهیکه بحرب داخل میشد میدانست که کشته خواهد شد
یا نه هرگاه که کسی بر قتل قاتل خود واقف نیست در حرب بشفقت کردن و جزع و فزع ورزیدن باو میرسد
بخلاف کسیکه قاتل خود را میداند در وقت جنگ گویا بر فراش خود است والا از مقاسات و تعب اهل
حرب تفاوتی نیست انتهی و از جمله شجاعت ظاهره ابوبکر رضه آنست آنچه در قتال اهل ردت واقع شد و در روایت
اسماعیل از عمر رضه که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت فرمود کثیرے از عرب مرتد شدند گفتند نماز
بمیگذاریم و زکوة نمیدهیم بنابران ابوبکر رضه بقتال آنجماعت امر فرمود آنگاه نزد وی آمده گفتم ای خلیفه رسول خدا
این مردم را الفت ده باسلام و با ایشان رفق و مدارا کن چرا که ایشان بمنزله حیوانات وحشی اند ابوبکر رضه گفت
ای عمر امید نصرت داری حالانکه آمده نزد من بچیزیکه در آن خذلان و عدم نصرت ست تو در ایام
جاهلیت جبار بودی حالانکه زمان اسلام ست ضعیف و سست دل میشوی میگوئی بچه چیز ایشان را
الفت دهم بشعرے که انشاے کرده ام یا بسحرے که افترا کرده ام هیهات هیهات که چیزے مثل اینها
بوده باشد رسول صلی الله علیه وسلم از میان او رفت و وحی الهی منقطع شد بخدا سوگند که جهاد
خواهم کرد با ایشان مادامیکه شمشیر در دست من است اگرچه جهت منع عقالی بوده باشد عمر رضه گفت یافتم
ابوبکر رضی الله عنه که امر او از من نافذتر بود و جرأت و دلیرے از من زیاده بود و در ایام خلافت
خود سلوکے نموده بود در امور مردم که بسیارے از مؤنات ایشان بر من آسان شد در وقتیکه والی امر شدم
و چون معلوم شد آنچه مقرر کردیم از عظم شجاعت ابوبکر رضه و رسول صلی الله علیه وسلم میدانست و همچنان دیگر صحابه
کرام رضی الله عنهم نیز شجاعت و ثبات او و ابوبکر رضه را در کارهای مدبر میدانستند بنابرین تقدیم از برای
امامت عظمی بر ایشان لازم شد چرا که امامت را این دو امر می باید و اهم ست از باقی امور خصوص در
وقت احتیاج بمقاتله اهل ردت و غیر ایشان و دلیل بر شجاعت و ثابت بودن ابوبکر رضه در امور آنست
که در حدیث صحیح ثابت شده است که زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیبیه قرار صلح داد عروه بن
مسعود الثقفی که از کفار مکه بود گفت چنین می بینم که من و تو خواهیم بود و تمام اصحاب تو خواهند گریخت و ترا
خواهند گذاشت ابوبکر رضه از روے غضب و استبعاد این سخن باو گفت که امصص بظر اللات انحن
نفر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم بکسر با ثانی بظر بباء موحده مفتوحه و ظاء معجمه ساکنه گوشت
پاره ایست که بعد از آنکه زنان ختنه می کنند در فرج ایشان باقی میماند و لات نام بتے است از
بتهاے ایشان و عرب این لفظ بغرض ذم میگویند یعنی از گوشت پاره فرج بت را با لبان بمکیده
باش آیا ما زنده همه گریخته او را خواهیم گذاشت علماے گفته اند که مبالغه ایست از ابوبکر رضی الله عنه

و این سخن را نابایران گفت که نسبت فرار به اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده بود پس ملاحظه کن که صدیق اکبر رضی الله عنه
چگونه باین سبب که نزدیک عرب زیاده ازین سبّی نمیباشد و آن کافر شدید القوت با هیبت و صلابت بود
که قوت بهم رسیده او بمرتبه بود که رسول صلی الله علیه وسلم را از دخول مکه معظمه منع کرده بود و باین شتم مخاطب ساخت
و از قوت شوکت آن کافر اصلا اندیشه را بخاطر خود راه نداده و با آنکه نسبت فرار بجمیع اصحاب کرده بود آیا
هیچکدام از ایشان نتوانستند که یک کلمه در نسبت او بگویند بغیر ابوبکر رضی الله عنه که او را بانطریق بشنام
داد و اندیشه نمود پس معلوم شد که اشجع از باقی اصحاب بود چنانکه گذشت در روایت از علی کرم الله وجهه
از جمله شجاعت ابوبکر رضی الله عنه قتال بود با جماعتی که منع زکوة کردند و عزیمت بر آن کسی را نباشد چنانچه در فصل سوم مبسوط
گذشت و درین فصل نیز اشارت بان میباشد و از آنجمله بود قتال با مسیلمه لعین و قوم او و نوضیغه بر تقدیر یکه آیت
در شان آن قوم نازل شده چنانچه جمعی از مفسرین که ذکر هر یکی از آنجمله است گفته اند و نیز از آنجمله است
ماندن او بجای خود در وقت مصیبت عظیم که عقول صحابه رضی الله عنهم زایل شد چنانچه بخاری وغیره روایت کرده اند
که دهشت و حیرتی عظیم روز وفات آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر مردم استیلا یافته حتی که عمر رضی الله عنه
که در اثبات قدم کسی با وی نرسیده با وجود آنحال عزم کرده با آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فوت نشده و شمشیر خود را
از غلاف بیرون کرده می گفت هر کس که بگوید رسول صلی الله علیه وسلم متوفی شده او را گردن خواهم زد تا وقتیکه
ابوبکر رضی الله عنه از منزل خود که در حوالی مدینه بود بر نبی صلی الله علیه وسلم وارد شده بکشف حال بر قلم از روی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم انداخت و روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوسه داد و گریه بسیار کرد و بعد از ان بیرون
آمد و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرمود که فلان روز نشنیده بودی که آیت نازل شد انک میت
وانهم میتون عمر رضی الله عنه را آرام خاطر شد و عمر را از آن سخنی که گفته بود خوش ساخت آنگه تمام
ترک سخن آن نمود و بواسطه نصح و آشتی کار او را حاصل بود و چون اصحاب را حوت در شان و رفعت و تقدم
ابوبکر رضی الله عنه دیدند خطبه مشتمل بر حمد و ثنای خدا تعالی و صلوة و زیارت بر سرور انبیا می خوانده گفت اما بعد
هر کس که بندگی میکرد محمد را صلی الله علیه وسلم بتحقیق محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت فرمود و هر کس
که بندگی و پرستش خدا تعالی میکرد و بتحقیق که او زنده است هرگز نمی میرد و این آیت بخواند و ما
محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
الآیة و نیست محمد مگر فرستاده از جانب خدا بدرستیکه گذشته پیش از وی فرستادگان
آیا پس اگر بمیرد این رسول صلی الله علیه وسلم یا کشته شود باز میگردید بر پاشنه های خود یعنی ترک جهاد
میکنید با مرتدان و بعد از استماع آیت تصدیق کردند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم رحلت فرموده
است و تکرار ازین میکردند گویا که بسبب دهشت و حیرت این آیت نشنیده بودند پس ازین
حدیث معلوم شد که استحکام رای ابوبکر رضی الله عنه از باقی صحابه زیاده بود و عقلش از همه کامل تر بود

تمام و ابن عساکر رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اتانی جبرئیل فقال ان الله یامرک ان تستشیر ابابکر جبرئیل نزد من آمد و گفت که خدا تعالی امر میسازد ترا که مشورت بکنی با ابابکر در کارهائے روایت کرده اند طبرانی و ابونعیم وغیر ایشان که چون رسول صلی الله علیه وسلم اراده آن فرمود که معاذ رض را بجانب یمن روان سازد مشورت نمود با بعضی اصحاب که از انجمله ابوبکر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و اسید بن حضیر رضی الله تعالی عنهم اجمعین بودند و هر یک از اصحاب بمقتضای رای خود سخن گفتند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما ترے یا معاذ رائے تو درین باب چیست یا معاذ گفت رائے من رائے ابوبکر رض است بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله یکره ان یخطأ ابوبکر خدا تعالی مکروه میدارد که خطا صادر شود از ابی بکر رضی الله عنه که روایت کرده طبرانی بسندی که رجال او ثقات اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی یکره ان یخطأ ابوبکر و این دلیل دیگر است در غایت قوت بر آنکه ابوبکر اکمل اصحاب است از روی عقل و رائے و اعلم ایشان است بلا شک و شبهه پس باین دلائل مذکوره عظیم شجاعت و کمال عقل و رائے و علم و ثبات قدم او ثابت شد و ازین جهت است که علماء گفته اند که ابوبکر رض در صحبت رسول علیه السلام از زمانے که مسلمان شد تا ایام وفات بود و مفارقت از و نکرد و هرگز نه در سفر و نه در حضر مگر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را ماذون ساخته باشد در خروج حج یا غزوے و در تمام غزوات با رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و با او هجرت کرد و عیال و اولاد خود را گذاشت از جهت رغبت او که بجائے در رسول صلی الله علیه وسلم بود در موضع بسیار بنصرت رسول صلی الله علیه وسلم قیام نمود و در روز احد و حنین که مردم همه گریختند او ثبات ورزید و آثار و خصال جمیله او بسیار است و این کتاب گنجایش آن ندارد و باز صفات که مذکور ساختیم چگونه کسے نسبت عدم شجاعت و عدم ثبات قدم باو کند نعوذ بالله منها بلکه شجاعت و ثبات در امور کی آثار حمیده و صفات پسندیده او بی نهایت ست

شبهه دوم

آنکه زعم کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم چون ابوبکر رض را والی ساخته تا سورت برات را بمکه برده بمردم بخواند و بعد از ان ابوبکر رضی الله عنه را عزل کرد و علی رض را والی ساخته و این دلیل است بر عدم اهلیت او مر خلافت جواب این شبهه آنست که آنچه ایشان زعم کرده اند که او را عزل فرموده آن نیز باطل است زیرا که علی را بعد از ابوبکر فرستاد که قرائت برات نماید بواسطه آنکه عادت عرب آنست که گاهی از ینها عهدے را بر طرف می کنند آن شخص خود متولی آن امر میشود یا یکے از بنی اعمام او و چون فرستادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم علی رض مخصوص بود بقرائة فقط و بعهدے مامور شده بود و ازین جهت ابوبکر رض را از امارت حج معزول نساخت و همان امارت او بر حال خود باقی گذاشت و حضرت علی رض در غیر امر قرائت مامور ابوبکر رض بود با وجود اینحال حضرت علی رض در ایذان و اعلام برائة منفرد نبود بلکه ابوبکر رض در ان امر نیز داخل بود چنانکه در صحیح بخاری روایت کرده است که ابوهریره رض گفت که ابوبکر فرستاد مرا در ان

بجهت بام و ندای در روز نحر در منا بهم بود تا بگویند که بعد ازین سال هیچ مشرکی حج نکند و طواف بیت الله هیچ
کسیکه عریان باشد حمید بن عبدالرحمن نقل کرد باین عبارت که رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رض را در عقب ابوبکر
ساخت و امر فرمود که اعلام بسورت برات نماید یعنی چون سورت برات نازل شد کافران را از حج کردن منع
و ابوهریره رض گفت در روز نحر در منا با ما علی اذان کرد ببرات با آنکه حج نکند بعد ازین سال مشرکی و طواف
نکند در بیت الله هیچ عریان پس تامل کن درین حدیث تا بر تو ظاهر میشود که حضرت علی رض اذان نکرد مگر با موذنان
ابوبکر رضی الله عنه و از آن چیز نیکه مصرح است با آنچه ذکر کرده ایم آنست که زمانی که ابوبکر صدیق رضی الله
موذنان خود را عزل نکرد و این عدم عزل و شریک ایشان ساختن با علی رض در آن دلیل است بر آنکه
حضرت علی نیامد مگر بجهت وقایعات عرب چنانچه قبل ازین گفتیم نه از جهت عزل ابوبکر و اگر چنین نبودی موذنان
ابوبکر رض همراه نبودند پس ظاهر و واضح شد آنچه گفتیم که شیعه در رفض و امثال ایشان را هیچ دلیل نیست که دلالت
کند بر مدعای ایشان غیر کذب و عناد و جهل شبهه سیوم آنست که میگویند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
در ایام مرض ابوبکر رض را بامامت صلوة امر کرد و باز او را عزل فرمود جواب شبهه آنچه ادعای معزول
شدن ابوبکر رض از امامت صلوة محض کذب و افتراست از ایشان خذلهم الله تعالی چرا که در حدیث هفتم
از احادیث صحیحه متواتره داله بر خلافت ابوبکر رض مذکور ساختیم صریح ست در آن که باقی بود بر امامت تا وفات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بخاری مرویست از انس رض که گفت در وقتیکه مسلمانان در نماز بودند در وقت
صبح روز دوشنبه ابوبکر صدیق رضی الله عنه امامت نماز میکرد رسول صلی الله علیه وسلم پرده که بر در حجره عائشه
صدیقه رضی الله عنها بسته بود برداشت نظر مبارکش بصفوف مسلمانان افتاد و تبسم فرمود آنگاه ابوبکر رض گمان
میکرد که رسول صلی الله علیه وسلم ارادت بیرون آمدن جهت نماز دارد بنا برین میل کرد که در صف نماز بعقب آید و
متصل شود بصف انس رض گفت که مسلمانان عزم کردند که قطع نماز کنند و مفتون شوند در نماز از خوشحالی آنکه
پیغمبر را دیدند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم بدست اشارت فرمود که نماز خود را تمام کنید و پرده انداخته در حجره
داخل شدند در همان روز وقت چاشت از عالم رحلت فرمود پس تامل کن در حماقت و جهالت آن قوم که با وجود
آنکه امامت صلوة ابوبکر رض بخلافت رسول الله صلی الله علیه وسلم مجمع علیه است از جانب ما و از جانب ایشان
و انکار این معنی نمیتوان کرد و در دعوی عزل او از امامت بیان نه وجهی ندارد مرتکب این معنی و این نوع افترا
عظیم ست و عظیم بهتان بر رسول صلی الله علیه وسلم میشود اعاذنا الله منها از ابن عباس لم یصل النبی
خلف احد من اصحابه الا خلف ابی بکر و لم ینقل احد قط انه صلی خلف علی رض از ابی
هریره رضی الله عنه و غیر او مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم در نماز اقتدا بهیچ یکی از اصحاب خود نکرد مگر
با ابوبکر رض و در سفر در یک رکعت نماز اقتدای بعبدالرحمان بن عوف رضی الله عنهما کرده باشد و گفته
است کسی هرگز که آنحضرت صلعم نماز خوانده است خلف علی پس بنا برین روایت ابوبکر رض مخصوص ست به این

باین نسبت ظلمی وارد نیست کسی را **شبهٔ چهارم** آنست که زعم کرده اند که ابوبکر رضه امر کرد که سوختند کسی را
که گفت مسلمانم بود و دزدی را بقطع دست چپ امر کرد و در میراث جده توقف کرد تا آنکه مردم روایت کردند که میراث
جده سدس است اینهمه قدح و قصور او است در خلافت **جواب** این شبه آنست که آنچه گفتند که در قدح و طعن
در خلافت او ست باطل است چرا که قدح در وقتی میتوان کرد که ثابت شود که او اهلیت اجتهاد ندارد و حال آنکه این
چنین نیست بلکه او اکابر مجتهدین ست و اعلم است علی الاطلاق از جمیع صحابه رضه بدلائل صحیحه که از انجمله حدیثی که بخاری
و غیره روایت کرده اند که عمر رضه در صلح حدیبیه از رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که چرا این عادت مذموم قبول
میکنیم ما در دین خود آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب داد بعد از ان بجانب ابوبکر رضه آمده سوال کرد که
از رسول صلعم کرده بود از ابوبکر رضه کرد و در جواب عمر رضه همان گفت که رسول صلعم فرموده بود و در جواب او بی
زیادتی و بی نقصان چنانچه در حاشیه جواب بیان کردیم و از جمله دلائل حدیثی روایت کرده است ابو
القاسم بغوی و ابوبکر رضه در فوائد و ابن عساکر از عایشه صدیقه رضه که چون رسول صلعم وفات کرد در میان مردم
نفاق برخاست و عرب مرتد شدند و انصار در یکجای جمع شدند و در آن وقت غوغا برخاست بر پدر من
غمی که نازل شده اگر بر کوه نازل میشدی همه خاک میشدی و متفرق می شدندی و اختلاف نکردند صحاب
در لفظی مگر آنکه سابق شد پدر من بر همه کس در ان تفصیل کرد و آن اینست که گفتند که آیا رسول علیه السلام را کجا دفن
کنیم و هیچ یک از اصحاب عالم نبودند باین تا آنکه ابوبکر رضه گفت شنیدم از رسول علیه السلام که میگفت ما
من نبی یقبض الا یدفن تحت مضجعه الذی مات فیه هیچ نبی از انبیاء متوفی نشد مگر آنکه
دفن کردند او را در همان موضع که ارواح او قبض شد و اختلاف کردند در میراث او و نیز هیچ یک از اصحاب عالم
باین نبودند تا آنکه ابوبکر رضه گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت انا معاشر الانبیاء لا نورث
ما ترکناه صدقة بتحقیق گروه انبیاایم از ما میراث نمی برد و آنچه ما گذاشتیم صدقه است بعضی علما گفته اند
که اول اختلافی که در میان اصحاب واقع است در دفن حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بود و بعضی گفته اند
که در مکه دفن میکنیم که مولد و منشاء وی او ست و بعضی گفته اند که در مسجد دفن کنیم و بعضی گفته که در بقیع و بعضی گفتند
در بیت المقدس که مدفن انبیاست دفن میکنیم تا آنکه ابوبکر رضه خبر داد از علمی که خبر داشت و ابن زنجویه گفت
که این سخنی ست که صدیق رضه و است تا از مهاجران و انصار درین باب همه رجوع باو کردند و مذکور است که حکیم
قبل از حدیث اتانی جبرئیل فقال ان الله یامرك ان تستشیر ابا بکر یعنی جبرئیل آمد مرا پس
گفت بتحقیق که الله تعالی امر کند ترا که در امور مشورت کنی با ابوبکر رضه و حدیث ان الله یکره ان یخطی
ابوبکر یعنی خدا تعالی مکروه میدارد که از ابوبکر رضه خطا صادر شود و سند این حدیث صحیح است و نیز
گذشته حدیث لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره سزاوار نیست مر آن قومی را که ابوبکر
در میان ایشان باشد و غیر او امامت ایشان کند و در دلائل فصل سوم ست انه وعمر کانا یفتیان

فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم فتوی میدادند ابوبکر و عمر رض حالانکه پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم
موجود بود و در تهذیب نووی چنین نقل کرده است که استدلال کرده اند علماء ما در عظم علم ابوبکر رض بقول
او که گفت بخدا سوگند که مقاتله میکنم کسی که فرق میکند از صلوة و زکوة یعنی در فرضیت و ادائے آن شیخ
ابواسحاق استدلال کرده است باعلمیت ابوبکر رض از باقی صحابه باینکه تمام توقف کردند در تعیین حکم درین
مسئله بعد از آنکه ابوبکر رض مباحثه با اصحاب رضی الله عنهم درین باب کرد معلوم شد که قول ابوبکر رض صواب است
رجوع نمودند بقول او رضی الله عنهم اجمعین اگر گوئی که علی کرم الله وجهه بدلیل حدیثی که خوانده اند در فضائل
علی رض انا مدینة العلم وعلی بابها یعنی من مدینه علم و علی باب آن مدینه است جواب گوییم بعد ازین
خواهند که درین حدیث علما طعن کرده اند و بر تقدیری که صحیح باشد یا حسن باشد پس ابوبکر محراب آن مدینه است
و در روایتی دیگر چنین است فمن اراد العلم فلیأت الباب یعنی کسی که اراده علم دارد پس می باید
که قصد جانب دروازه کند و این روایت نیز تقاضای اعلمیت نمیکند چرا که اینجا ست که هر کسی قصد غیر
اعلم میکند بواسطه زیادتی ایضاح و بیان و فرصت و فراغی که از و حاصل میشود و از اعلم حاصل نمیشود
با آنکه این روایت معارض میکند با حدیث فردوس انا مدینة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها
و عثمان سقفها و علی بابها یعنی من مدینه علم و ابوبکر رض بنیاد و اصل آن مدینه است و عمر رض دیوار
آن و عثمان رض سقف آن مدینه است و علی باب آن مدینه است پس صریح که ابوبکر رض اعلم است از ایشان و این
هنگام امر بقصد باب که فرموده است بآن معنی که قبل ازین گفتیم نه از جهت زیادتی اشرف باب است
بر ما قبل چرا که معلوم است بالبدیهه که هر یک از اساس و حیطان و سقف از باب اعلی است و شاذ است
جوابی که بعضی از علماء در حدیث گفته اند که علی بها از علو است بطریق قراءت هذا صراط علی مستقیم برفع
علی و تنوین چنانچه قراءت یعقوب است و روایت کرد ابن سعد از محمد بن سیرین و او باتفاق جمیع
علماء است رحمهم الله مقدم است در علم تعبیر خواب بر جمیع معبرین که گفت ابوبکر رض بعد از رسول صلعم در علم
تعبیر از همه اصحاب زیاده تر بود و روایت کرد دیلمی و ابن عساکر امرت ان اولی الرؤیا ابابکر
مامور شده ام بآنکه ابوبکر رض والی این امر باشد یعنی در تعبیر خواب ازینجهت بود که ابوبکر در زمان رسول و حضور
او تعبیر رؤیا میکرد و روایت کرد ابن سعد از ابن شهاب که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم خواب
دید و قصه آن خواب با ابوبکر گفت رایت کانی استبقت انا وانت فی درجة فسبقتك بمرقاتین
ونصف یعنی دیدم در خواب که من و تو سبقت میکردیم با یکدیگر در بالا رفتن آنگاه پیش گرفتم من بر تو
بدو نردبان و نصفی باز ابوبکر گفت یا رسول الله قبض خواهد کرد روح ترا خدا تعالی بسوی مغفرت و رحمت
و من زنده خواهم ماند بعد از تو دو سال و نیم همچنین شد که خود تعبیر کرده بود که دو سال و نیم خلافت او بود که بعد از
رسول الله رحلت فرمود چنانچه روایت کرد حاکم از ابن عمر و روایت کرد سعد بن منصور از عمر بن شرحبیل

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رأیتنی اردفت غنما سوداً ثم اردفتها غنما
بیضاً حتی ما یری السود فیها پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم که گوسفندان سیاه در
پیش میشدیم باز این گوسفندان سیاه در پیش گردانیدم و گوسفندان سفید از عقب آمدند لیکن گوسفندان
سفید بسیار بودند بمرتبه که گوسفندان سیاه پیدا نبودند آنگاه ابوبکر رضه گفت اما گوسفندان سیاه عرب است
که مسلمان خواهند شد و بسیار خواهند شد و بسیار می شوند و اما گوسفندان سفید اهل عجم اند که مسلمانان میشوند و کثرت
ایشان بمرتبه باشد که عرب مرئی نشوند از کثرت در میان ایشان بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
کذلک عبرها الملک سحراً یعنی همچنین که تو تعبیر این خواب کردی فرشته تعبیر کرد در سحر پس ثابت شد که
او مجتهد است پس در سوزانیدن آنحضرت علی با و الحق نمیشود زیرا که آنمرد که بسوختن او امر فرمود زندیق بود و
در قبول توبه زندیق اختلاف است و اما نهی از سوزانیدن که وارد شده می تواند که از نهی باو نرسیده باشد
و احتمال دارد که رسیده تاویل کرده باشد بر غیر مثل زندیق و بسیاری از دلائل باشد که چون مجتهدین
برسد آن را تاویل کنند بواسطه علمی که ایشان را حاصل شده بدلیل دیگر بخلاف آن کسیکه جاهل است بشریعت
انکار آن یعنی می نماید و اما آنکه امر بقطع یسار دزد نموده میتواند بود که این امر در مرتبه سوم بوده باشد از دزدی
سارق نه در مرتبه اول چون در دفعت سوم دزدی کرده بنا برین امر بقطع دست چپ وی شده
و احتمال آن نیز دارد که خطا از جلاد شده باشد نه از آمر و بر تقدیریکه تنزل کنیم و مسلم داریم که ابوبکر رضه در
مرتبه اول امر بقطع دست یسار فرموده است آیة قرآنی شامل آنچه او کرده است پس محتملست که اجتهاد او
چنین شده باشد که اطلاق آیت بر خود باقی است و آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بقطع دست
راست شخصی فرموده در وقت اول از دزدی آن شخص بر سبیل وجوب نبوده بلکه امام را درین امر مخیر را
بر نظر خویشی که اجماع درین مسئله شده باشد بقطع یمینی محتملست که این اجماع بعد از آن کرده باشد اگر در مثل این
حکم اجماع منعقد شود و حالانکه اختلاف نیست درین چنانچه در اصول کتب مذکور است و اگر گوئی
قرارت ابن مسعود ایمانهما صریح است در یمین گوئیم احتمال دارد که این قرارت نرسیده باشد و بر جمیع تقدیر هیچ
اعتراض بر وی متوجه نمیشود بهیچ وجه از وجوه و از جمله این احتمالات اول حق است و واقع است بدلیل آنکه مالک
روایت کرده از قاسم بن محمد که مردیکه یکدست و پای او بریده بودند از اهل یمن آمده در منزل ابوبکر رضه نزول
کرده و از عامل یمن شکوه کرده که بر من ظلم کرده است و او قاتی که در آنجا بود نماز شب میگذارد و عبادت خود را
ظاهر میکرد و بنا برین عبادت ظاهری ابوبکر رضه در شان او گفت ما لیلک بلیل سارق یعنی
دزد و این شبی که تو بروز آوردی و این عبادت که تو کردی بشب دزدان نمی ماند اتفاقا درین شبها
که آنمرد در آنخانه بود حلیه از اسماء بنت عمیس که زوجه ابوبکر صدیق رضه بود ناپدید شد و اهل آنخانه تفحص آن حلیه
میکردند و آنمرد قاطع نیز با ایشان همراه بود و تفحص مینمود و میگفت بار خدایا تو ظاهر ساز آن کس را که ازین

اهل‌بیت صالح دزدی کرده و مال ایشان ابرده آنگاه آن حلیه پیش زرگرے ظاهر شد و آن زرگر گفت که این
مرد آن حلی نزد من آورده و آن اقطع اقرار کرد و اعتراف نمود که من نزد زرگر داده‌ام یا با گواهان باو ثابت شد بنا برین
ابوبکر رض فرمود که دست چپ او قطع نمایند چرا که دست و پای راست او سابق بواسطه دزدی بدو دفعه بریده شده
بود و ابوبکر رض گفت بخدا سوگند که دعاے که بر نفس خود کرد بر من سخت تر بود از دزدی او پس دلیل
واضح شد بر بطلان شبهه معاندان و اما توقف ابوبکر رض در مسئله جده تا آنکه خبر باو رسد بسیاق حدیث او سزاوار
چرا که درین توقف رد اعتراض معترضین ست بلیغ تر ازین چنانچه اصحاب سنن اربعه و مالک از قبیصه روایت کرده
اند که جده نزد ابوبکر صدیق رض آمد و سوال میراث خود کرد و ابوبکر رض گفت در کتاب الله تعیین میراث تو نیست
و در سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز میراث بر دادن تو بر من ظاهر نیست کیفیت و کمیت آن معلوم نیست
حالا برو و لحظه دیگر بر من بیا تا من از مردمان سوال کنم آنگاه درین باب از اصحاب استفسار نمود و مغیره بن
شعبه گفت من درین قضیه نزد رسول خدا حاضر بودم که سدس مال بجده عطا فرمود ابوبکر رض گفت کسے
دیگر درین قول نیز با تو شریک ست گفت محمد بن مسلمه آنگاه محمد بن مسلمه برخاست و مثل آنچه ابن شعبه گفته بود
نقل نمود بنا بر آن ابوبکر رض بمضائی و ایفاء حکم رسول الله کرده ششم یک میراث از برائے جده مقرر
داشت پس در سیاق این کلام تامل کن تا کمال احتیاط و انصاف صدیق رض بر تو روشن گردد که اول نظر
در کتاب الله و در محفوظات خود از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم کرد و در آنجا چیزے نیافت باز
مشورت نمود درین باب با مسلمانان که آنچه از رسول صلی الله علیه وسلم درین باده یاد داشته ظاهر نمایند
پس مغیره آنچه میدانست ظاهر کرد و باز احتیاطی مرعی داشته طلب ناقل دیگر کرد با وجود آنکه در روایت
تعدد شرط نیست پس محمد بن مسلمه رض ظاهر کرد بعد ازین تحقیق و تفتیش تام در آن مسئله حکم فرمود و این
حدیث مؤید و مقوی کلامی ست که قبل ازین مذکور شد که صدیق زمانے که خصمان نزد او حاضر میشدند
در بار حال نظر در قرآن مینمود باز در محفوظات از سنت و اگر بجاے خود ازین دو نمییافت با
مسلمانان مشورت میکردی و این قاعده مجتهدین ست و از شان بدیع نیست که در مدارک احکام و
مسائل بحث کنند و تحقیق نمایند و روایت کرد قاسم بن محمد که یک جده مادری و یک جده پدری
هر دو نزد ابوبکر رض آمدند و میراث خود طلب کردند صدیق میراث بجده مادری رجوع کرد آنگاه عبدالرحمان
بن سهل انصاری گفت میراث پدرے بجده داده که اگر مرده بودے این مورث ازوی میراث
نمی بردے آنگه صدیق میراث جده که سدس بوده باشد میان جدتین قسمت فرموده پس تامل کن
و تدبر فرما که صدیق با کمال رفعت و جلالت او بچه طریق سخن شخصی که از وی کوچک تر بود شنیده رجوع
بحق نمود و از وے استنکاف نفرمود و شبهه پنجم آنکه زعم کرده‌اند که عمر رض مذمت ابوبکر رض کرده و بیعه
مثل عمر رض او را مذمت کرد و خلافت ندارد جواب این شبهه آنست که این زعم محض کذب و افترا ست

ازیشان زیرا که از عمر رض بثبوت پیوسته است که هرگز مذمت ابوبکر رض نکرده است بلکه آنچه از و واقع شده آنست
که همیشه ثنای ابوبکر رض کردی و تصریح نموده که افضل صحابه است از روے علم و راے و شجاعت چنانچه در قصه
مبایعت و غیر آن مذکور شد چگونه او را مذمت کند و حالانکه عمر رض بعهد ابوبکر رض متصدی امر خلافت شد
پس اگر ذم او کند پس ذم نفس خود کرده باشد و اگر قدح در خلافت او کند در خلافت خود کرده او پنجم انکار کردن
عمر بر ابوبکر صدیق رض جهت آن بود که خالد بن ولید مالک بن نویره را که مسلمان شده بود کشت و نکاح
زوجه او کرده و در همان شب دخول کرد قبل از انقضاے عدت و چون عمر رض برهمین اطلاع یافت
با صدیق گفت خالد بن ولید بدین عملی که کرده مستحق قتل است ابوبکر رض تأمل فرمود پس ابوبکر را ذم کرده
باشد و الحاق نقصے باو نه کرده که در خلافت او قصورے بوده باشد بلکه از عادت مجتهدین است
که در بعضی فروع اجتهادی بر یکدیگر انکار میکنند چنانچه طریق سلف این بود و این معنی را نقص یکدیگر
نمیدانستند با آنکه حق این بود که خالد را نکشتند چرا که مالک بن نویره را بدین واسطه کشته بود که او
از دین مرتد شده بود بعد از وفات رسول صلی الله علیه وسلم و قوم را منع کرد از زکوة دادن و همه زکوة
که گرفته بود بایشان رد کرد و ورثاے المحول برادر مالک نزد عمر رض باین معنی اعتراف کرد و این که تزویج
زن کرد می تواند بود که عدت او منقضی شده باشد در همان روز بوضع حمل یا آنکه این زن محبوسه بوده فیه ما
باشد نزد مالک بن نویره بعد از انقضای عدت از ازواج بر عادت جاهلیت و بر هر تقدیر تقوے
خالد زیاده بود که ظن این نوع چیزے که از ادنی مومنی صادر نشده که در حق او میکنند و حالانکه رسول
الله صلی الله علیه وسلم او را سیف الله المسلول علی اعدائه خوانده بود و چون حق عدم قتال خالد
پس حق اجتهاد ابوبکر رض حق باشد و موید و مقوی همین است آنکه چون عمر رض متقلدے خلافت
گشت هیچ اعتراض بخالد نه کرد و درین باب یک کلمه هرگز منقصل و نه گشت پس معلوم شد که در ثانی الحال
حقیقت فعل ابوبکر بر عمر رض ظاهر بود و الا در وقت استقلال امر خلافت خالد را نمیگذاشت و ترس هیم
او از خدا تعالی زیاده از آن نه بود که مدارا و مداهنت کند با کسے در دین خداے عزوجل ششم
آنکه عمر رضی الله عنه گفت که بیعت ابوبکر رضی الله عنه فلته بود و لیکن خدا تعالی شر آنرا نگهداشت
و هر کسے که باز کرد مثل آن بیعت و آن نوع بیعتے فجاة کند بکشید او را بنا برین زعم کرده اند که این
لفظ عمر رض قدح و طعن است در حقیقت خلافت ابوبکر رضی الله عنه جواب آنچه زعم کرده اند
از عناد و جهل ایشان است زیرا که قول عمر رض دلالت نمیکند بدانچه مدعاے ایشان است از قدح و
شک در خلافت بلکه معنی کلام عمر رض آنست که می باید که کسے مرتکب اینچنین بیعتی شود و اگر ممکن باشد به اتفاق
و مشاورت بیعت نماید چنانکه مسلمین مرتکب شدیم و سالم ماندیم بخلاف عادت و این سلامتی من زلت
صحبت و سنت از نه خوف فتنه بود چنانچه گذشت در فصل مبایعت ششم هفتم آنکه زعم کرده اند

شیعه در رو طعن کرد ابوبکر رضی الله عنه بفاطمه رضی الله عنها ظلم کرد که منع میراث از پدر کرد و نقض کردند
چنانچه انا معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه فهو صدقة دلیل گیرند و نمیگردانند احتجاج
بخبر واحد است و معارضه با آیت و خبر واحد چون مفید ظن است معارضه با آیت مواریث که مفاد او
قطعی است نمیکند چنانچه مقرر است نزد اصولیین و نیز زعم کرده اند که خیر النساء فاطمه معصوم بود بنص انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت جز این نیست که میخواهد خدا تعالی تا ببرد از شما گناه را
ای اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بدلیل حدیث فاطمة بضعة منی تا آخر یعنی رسول الله صلی الله
علیه وسلم معصوم است پس فاطمة الزهرا رضی الله عنها نیز معصوم است و چون معصوم است لازم که در
در دعوی صادق باشد جواب از این شبه اما اول آنست که ابوبکر رضی الله عنه حکم نکرده است بخبری
واحدی که محل خلاف است بلکه حکم کرده است بحدیثی که خود از رسول صلی الله علیه وسلم شنید و این حکم
نزد وی قطعی است مساوی شد بآیت مواریث در قطعیت متن و اما آنکه حمل کرده است حکم را بر آنچه
از حدیث فهمیده است نه بر آیت بنا بر آنست که احتمالاتی که ممکن است بآن راه یابد در نقل از حضرت صلی الله
علیه وسلم جمیعا منتفی است بقرینه حال در مقام یعنی ابوبکر رضی الله عنه بی واسطه کسی خود از زبان رسول
صلی الله علیه وسلم شنیده و احتمالی دیگر غیر این ندارد پس این حدیث نزد ابوبکر رضی الله عنه دلیل قطعی شد که مخصص این
آیت مواریث است و جواب ثانی آنست که ازواج پیغامبر از جمله اهل بیت اند و معصوم
نیستند به اتفاق علما پس باقی اهلبیت نیز معصوم نباشند و اما حدیث بضعة منی مجاز است قطعا پس
ملزم عصمت سیدة النساء فاطمة الزهراء نباشد و نیز تساوی بعض با جمله در جمیع احکام لازم نیست بلکه
ظاهر آنست که مراد از بضعة منی است یعنی بضعه من است در چیزی که راجع شود بشفقت و نیکی
و اما آنکه حضرت فاطمه دعوی کرد که رسول صلی الله علیه وسلم فدک بآنحضرت بخشید و تملیک او کرد بایں معنی
حضرت علی و ام ایمن ادای شهادت کردند بصحت نرسیده و در تقدیر وقوع دعوی تملیک بشهادت
علی و ام ایمن جهت ادای شهادت چون نصاب بینه که دو مرد است یا چهار زن با تمام
نرسیده بود بنابرین ابوبکر رضی الله عنه در حکم تامل فرمود با آنکه در قبول شهادت زوج از برای
زوجه خلافی میان علمای است و آنکه بیک گواه و قسم حکم نکرده است بنا بر آنست که بسیاری
از علمای برین رفته اند با آنکه بعد از شهادت یک کس فاطمة الزهرا طلب یمین نکرد و ساکت
شد و آنچه زعم کرده اند که حسن و حسین و ام کلثوم اهلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم گواهی دادند
آن زعم باطل است با آنکه شهادت فرع و صغیر مقبول نیست و بعد ازین خواهد آمد روایت زید بن
امام زین العابدین بن حضرت اشجع الاشجعین سید الشهداء امیر المومنین امام حسین رضی الله عنهم که
ابوبکر رضی الله عنه درین باب صواب نیست و گفت اگر بجای ابوبکر رضی الله عنه من بودمی حکم میکردم بهمین نهج

که ابوبکر رضه کرد و ابوبکر مردے رحیم بود و مکروه میداشت که تغییر کند چیزے را که رسول صلی الله علیه وسلم گذاشته بود
پس حضرت سیدة النساء فاطمة الزهراء نزد ابوبکر رضی الله عنه آمده گفت که رسول صلی الله علیه وسلم فدک بمن عطا
فرمود ابوبکر گفت که شاهدے درین باب هست آنگاه علی کرم الله وجهه و ام ایمن گواهے دادند بعد
ازان ابوبکر رضه گفت که بشهادت مردے و زنے مستحق این نمیشوی منقول است ازنهراو رزید حضرت
امام محمد باقر را از وے پرسیدند که ابابکر و عمر در حق شما چیزے ظلم کردند گفت بحق خدای که فرقان نازل کرد بر بنده
له وزن حبه خردلے از حق ما گذر نکردند و در حق ما ظلم نکردند باز زید رضی الله عنه گفت که اگر مرا رفعت
این امر نزدیک من بودے حکم میکردیم بآنچه ابوبکر رضه کرده است و در روایت دارقطنی که از وے پرسیدند که حضرت
علی رضه در سهم ذوی القربے بچه طریق عمل کرد گفت در آن عمل میکرد بنوعی که ابوبکر و عمر رضه عمل میکردند و مکروه
میداشت که مخالفت ایشان کند واما عذر فاطمه رضی الله عنها در طلب میراث با آنکه ابوبکر رضه حدیث روایت
کرده است که سیدة النساء فاطمة الزهراء رضی الله عنها برین بوده باشد که خبر واحد مخصص قرآن نیست چنانچه بعضے
گفته اند پس چون عذر ابوبکر رضه در منع معلوم کردی و عذر فاطمه رضه در طلب نیز فهم شد اشکالی که درین باب
هست دفع آن بر تو آسان است تامل کن درین توجیه که امر مهم ضروریست حدیث بخارے درین مقام
چون مشتمل است بر کلمات نفیسه که دفع شهادت قاصر ازان میشود توضیح آنچه بیان کرده میکنیم و آن حدیث را
بخاری نقل کرده از زهری رضه که گفت مالک بن اوس بن الحدثان البصری که بمن چنین خبر داد که عمر بن الخطاب
مرا طلبیده بود در منزل خود و درین اثنای حاجب او یرفا آمد و گفت عثمان بن عبد الرحمان و زبیر و سعد
رضی الله عنهم آمده اند و اذن در دخول میطلبند عمر گفت ایشان را طلب کن آنگاه داخل شدند و بعد زمانے
در اینجا درنگ کردم باز همان حاجب آمد و گفت علی و عباس رضی الله عنهما میخواهند پس چون داخل شدند
عباس با عمر گفت رضی الله عنهما ای حکم کن میان من و علی رضه در چیزیکه خدا تعالی بر رسول رجوع
کرده است از اموال بنی نضیر و حضرت امیر المؤمنین علی و عباس رضی الله عنهما منازعت میکردند درین
اموال آنگاه حضار مجلس گفتند ای امیر المؤمنین حکم کن میان ایشان و خلاص کن ایشان را از یکدیگر عمر رضه
گفت با رفق و مهربانی باشید سوال میکنیم از شما بآن خدائے که آسمان و زمین باو قائم است شما میدانید که
رسول ع فرمود صلی الله علیه وسلم که کسی از ما میراث نمی برد چیزیکه از ما می ماند صدقه است اصحاب گفتند این سخن
رسول صلی الله علیه وسلم است میدانیم باز عمر رضه بجانب علی و عباس متوجه شد و گفت سوگند میدهم شما را به
خدا تعالی که میدانید که رسول صلی الله علیه وسلم این حدیث فرموده است گفتند بلی میدانیم بعد ازان عمر گفت باز
این امر چنان است که خدا تعالی مخصوص ساخته است رسول خود را صلی الله علیه وسلم بعطای این مال و هیچکس را با او
شریک ناساخته است و این آیت برخواند ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل
ولا رکاب ولکن الله یسلط رسله علی من یشاء والله علی کل شیء قدیر یعنے آنچه باز گردانید

خدا تعالی بر رسول خود از مال و ملک ایشان و غنیمت و فی ساخته پس جاری نساخته اید بر تحصیل او هیچ اسپی
و نه شترے یعنی پیاده باین حصار آمدید و جنگ بسیار نشد که شما را کلفتے رسیده باشد ولیکن خدا تعالی
بنصرت خود مسلط میسازد رسولان خود را بر هر که میخواهد و خدا تعالی بر جمیع چیزها می تواناست از نصرت پیغمبران
و غیر آن باز عمر رض گفت پس این خالص نا شد از برائے رسول صلی الله علیه وسلم بخدا بے سوگند چنین نبود
که این غنائم بنی نضیر را رسول الله صلی الله علیه وسلم خود بگیرد و شما را ندهد یا آنکه دیگرکسے را بر شما اختیار کند
بلکه شما را عطائے این اموال کرد و منقسم ساخت در میان شما تا آنکه این اموال مخصوصه از جمله آنها باقی ست
رسول صلی الله علیه وسلم نفقه یکساله اهل بیت خود را ازین میداد و باقی را میگرفت و در مصرف مال الله
خرج میکرد و در جمیع ایام حیات بهمین طریق عمل مینمود تا آنکه ازین عالم رحلت فرمود و بعد از و ابوبکر رض
گفت من والی بخلافت رسول الله ام و بهمان طریق که او عمل کرده بود میکنم پس او را قبض کرد و عمل کرد در آن بآنچه
رسول صلی الله علیه وسلم کرده و شما نیز بودید و قائل اید که ابوبکر رض درین مال بانطریق عمل کرده و خدا تعالی داناست
بانکه او درین امر بطریق راستی و بخیر و متابعت عمل میکرد و بعد از آن والی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر شدم
و دو سال این اموال را گرفتم و حال آنکه خدا تعالی عالم است بآنکه من درین قول صادق ام و درین امر رشید
ام و کار بخیر و متابعت حق بجا آوردم باز شما هر دو نزد من آمدید و سخن شما یکے بود و متفق بودید باهم دفعه دیگر
تو آمدی ای عباس و میگفتی این مال تصرف ما در آور و من در اول حال جواب بشما دادم که رسول صلی الله علیه وسلم
فرموده است انا معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة امیراث کرده نمیشویم آنچه مال گذاشتیم
صدقه است باز در ثانی الحال زمانی که بخاطر من رسیده که این اموال تصرف شما دهم گفتم اگر میخواهید که تسلیم
شما کنم عهد و میثاق خدا تعالی بر شما باشد که عمل کنید بنهجی که رسول صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رض در آن عمل میکردند
و بطریقے که من درین سال عمل میکنم بنا برین شرط این اموال تسلیم شما کردیم حالیا شما طلب قضائی چه چیز از من
میکنید که در میان شما بنوع دیگر حکم کنم قسم بآن خدا تعالی که آسمان و زمین بامر او قایم ست باین حکم که اجرا
کرده ایم عمل کنید و در آن حکمی دیگر نخواهم کرد تا قیامت قائم شود و اگر عاجز آئید از آنکه باینطریق صرف نمائید
رد کنید بمن تا هم شما را کفایت کنم ازین مال راوی زهری گفت که این حدیث بعروه بن زبیر نقل کردم عروه
گفت مالک بن اوس راست گفت که من شنیدم از عایشه صدیقه رض که گفت ازواج پیغامبر صلی الله علیه و
سلم حضرت عثمان را رض فرستادند نزد ابوبکر رض و ثمن خود طلب کردند از مالی که خدا تعالی بر رسول خود
رجوع کرده بود و من آن ازواج را باز میداشتم ازین طلب و گفتم آیا شما ازین طلب از خدا تعالی نمی ترسید
آیا نمیدانید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لا نورث ما ترکناه صدقة انما یاکل آل محمد من
هذا المال امیراث برده نمیشویم آنچه گذاشتیم صدقه است و مرادش ازین حدیث نفس خود بود و زیاده ازین
نیست ایشان را نگاه ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم باین خبرے که من تخبیر داده ام ازان طلب ساکت شدند

و بعد وی گفت حضرت علی رض غالب شد بر عباس و آن صدقه در دست او بود بعد از وی در دست امیر المؤمنین حسن
بن علی رضی الله عنهما بود و بعد وی بهم رسید بحضرت خود میرسانیدند باز در دست امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه بود و بعد وی
صدقه رسول الله صلی الله علیه وسلم در تصرف خود حضرت میگرفتند و بخاری آورده خود روایت کرده که سیدة
النساء فاطمة الزهراء و عباس رضی الله عنهما نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدند و میراث خود از زمین فدک و حصن خیبر
که از رسول صلی الله علیه وسلم مانده بود طلب کردند آنگاه ابوبکر رض گفت که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام
که میگفت لا نورث ما ترکناه صدقة انما یاکل آل محمد هذا المال بخدا سوگند که
پیوستن در احسان نمودن بقرابت خود است تامل کن درین حدیث و حدیث سابق تا معلوم شود حقیقت
آنچه ابوبکر رض درین ماده بتفصیل آورده است بنابر آنکه تنازع امیر المؤمنین علی و حضرت عباس رض صریح است
در آنکه ایشان هر دو متفق بودند درین که این مال غیر میراث است والا اگر چنین نبودی باهم مخاصمت نمیکردند
چرا که عباس رض را سهم خود بود و حضرت علی را سهم زوجه بطریق میراث و بنزاع احتیاج نداشتند پس مخاصمت
ایشان جهت آن بود که آن صدقات بود و هر یک از ایشان میخواستند که متولی آن امر باشند لهذا عمر رض
اصلاح کرد میان ایشان بعد از آنکه مبین ساخت از برای ایشان و تمام حضار مجلس که از اکابر عشره
مبشره بودند حدیث لا نورث ما ترکناه صدقة حضرت علی و عباس رض قائل شدند و اعتراف نمودند
باینکه از رسول الله صلی الله علیه وسلم این حدیث شنیده ایم آنگاه عمر رض بعد از آنکه اثبات کرد که میراث نیست
تصرف ایشان واگذاشت تا سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سنت ابوبکر رضی الله عنه در آن عمل کنند
و ایشان باین طریق قبول کرده متصرف شدند و نیز عمر رض مبین ساخت که ابوبکر باین طریق عمل نموده و در آن
صادق و نیک خواه و تابع حق بوده است و جمیع صحابه رض که حاضر بودند خصوصا حضرت علی و حضرت
عباس رض تصدیق وی نمودند و بعد ازین بیان واضح گردد درین احادیث که مذکور شد سزاوار است
که هیچکس را شبه نماند پس اگر ترا زعم کسی که هنوز در عدم ارث شبه باقی است گوییم اگر این اعتقاد داشته
باشی که این اموال میراث بوده نه صدقه بوده لازم میشود بر تو از تغلب حضرت علی بر عباس رض
در تصرف جمیع آن بلا مشارکت عباس آنچه اثبات ظلم کنیم از برای علی رض زیرا که بر تقدیر که میراث
بوده باشد عباس رض را حصه معین خواهد بود از آن اموال و هرگاه که معین بوده باشد حضرت علی را
چگونه جایز است که جمیع را تغلب کند بر عباس و از وی تا زمان وفات متصرف شود و بعد از آن
در دست اولاد وی بطنا بعد بطن بوده باشد و در دست بنی عباس هیچ چیز ازین اموال نبوده
باشد و چون جایز نیست که ظلم از حضرت علی رض متصور نیست پس تصرف ایشان درین اموال بخصوص
بلا مشارکت بنو عباس اعظم دلیل صحیح است براینکه اموال صدقه است ارث نیست والا لازم می آید
عصیان و ظلم و فسق بر حضرت علی و حالانکه ایشان اتقی و اطهر و معصوم اند از آنکه این نوع نسبتی به

باایشان توان کرد حاشا ثم حاشا من ذالک بلکه ایشان نزد روافض وتحو ہم معصوم اند وحاصلا از ایشان گناہ
متصور نیست ازین جماعت پس حضرت علی و ذریت او چون بجمیع این اموال مخصوص شدند و عباس رضی الله عنه
وذریت او دراو دخل ندادند معلوم شد که ایشان قائل اند بر آنکه این اموال صدقه است میراث نیست واین نیز
مدعای ماست و دلیلے دیگر برین مدعای آنکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه جمیع ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم
را منع کرد از ثمن و مخصوص نبود این منع بحضرت سیدة النساء فاطمة الزهراء و عباس رضی الله عنهما واگر غرض او
این بود که ملاحظه جانب کسی کند وبعضی را مخصوص وممتاز سازد بدین اموال عائشه رضی الله عنها اولی واحق بود وچون او را
مخصوص نساخت اصلا چیزے ازان اموال وعطائی معلوم شد که او برحق متصرف شده است واز ملامت
بیچ ملامت کننده نمی ترسید رضی الله عنه **وایضًا** تامل کن در تقریر عمر مر علی و عباس را و حضار مجلس را
بحدیث لا نورث و تقریر عائشه رضی الله عنها مر امهات مومنین را بهمین حدیث و آنکه هر یک را از ایشان گفت آیا نمیدانید
یعنی شما نیز علم باین حدیث دارید واین از عبارت ظاهر شد که ابو بکر رضی الله عنه منفرد نیست بروایت این حدیث بلکه
امهات مومنین و عثمان و عباس و عبد الرحمن بن عوف و زبیر و سعد رضی الله عنهم اجمعین میدانستند که رسول
صلی الله علیه وسلم این حدیث فرموده لیکن منفرد شد بانکه اول استحضار این حدیث نمود و بعد از وی باقی صحابه رضی الله عنهم مستحضر
ابو بکر مستحضر شدند و دانستند که ابو بکر از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده اند پس صحابه رضی الله عنهم عمل بروایت ابو بکر رضی الله عنه
تنها نکرده اند اگرچه همین قدر کافی است و بکمال الکفایت دارد بلکه عمل کرده اند باین روایت و آنچه منتظم شده
با آن علم افاضل و اکابر ایشان چنانچه مذکور ساختیم پس بنا برین تقریر ظاهر شد حقیقت آنچه ابو بکر رضی الله عنه با آن حکم
کرده بهیچ وجه در آن شکے و شبهه نیست و آنکه این حکم حکمے صدق است که بیچ شائبه تعصبی وحماسیتے
با آن نیست و کسیکه مخالفت این معنی کند او را درین امر منسوب بخطا سازد آن کس یقینا کاذب ومعاند
و احمق وجاهل است و خدا تعالی اهتمامی بشان او و بقول او نمیگرداند و او را محافظت نخواهد کرد و در هر وادی
که خواهد رود و هلاک شود امید که حق تعالی همه را سلامتی در عقل و دین روزی کند بمنه وکرمه اگر کسے گوید که
ابو بکر امهات المومنین را در حجره ها که داشتند ایشان گذاشت وحالانکه سزاوار آن بود که صرف فقرا کند چنانچه
فدک را صرف فقرا میکرد و دیگر آنکه چگونه تجویز کرد ابو بکر رضی الله عنه که ایشان را با رسول الله صلی الله علیه وسلم دفن
کنند که خدا تعالی فرموده است لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم در نیائید در خانه ها
پیغامبر مگر آنکه اذن داده شوید و دیگر آنکه ابو بکر رضی الله عنه چرا شمشیر و استر پیغامبر صلی الله علیه وسلم بحضرت
علی داد و با آنکه می گفت که این اموال صدقه است و بر حضرت امیر المومنین حلال نیست و دیگر آنکه ابو بکر و
عمر رضی الله عنهما هر سال ده هزار درهم بعائشه و حفصه میدادند و عطای این مبلغ بعائشه و حفصه رضی الله عنهما نه
کرده اند مگر بطریق جانب داری و اختصاص و از باقی ورثه یا بطریق زیادتے از نفقاتے که در تنزیه رسول
صلی الله علیه وسلم از مال فدک وغیر آن از برای هر کس ترتیب و تعیین نموده بودند و بر هر تقدیر ظهر بغیه

اعتدال مرعیه گشته‌اند جواب از سوال اول آنکه این حجره‌های ملک امهات مؤمنین بود با ایشان
اختصاص داشته بقول خدا تعالی وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ یعنی بیارامید ای زنان پیغامبر صلی الله علیه وسلم
در خانه‌های خویش یا آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در ایام حیات خود منقسم کرده باشد این حجره‌ها را با ازواج خود
بنابرین اخراج از خانهای خود تجویز نکرد چنانچه فاطمه رضی الله عنها را متقرر داشت در همانخانه و تجویز اخراج
او نکرد یا آنکه مصلحت وقت آن بود که این خانه‌ها در دست وے بود و دلیلی دیگر آنکه ازواج رسول
صلی الله علیه وسلم در حکم زنانی بودند که عدت ازواج مے دارند چراکه حرام بود ایشان را بعد از رسول
صلی الله علیه وسلم تزویج بکسی چنانچه زنانے که در عدت ازواج باشند حرام است مزاوجت ایشان بکسی
هرگاه که امهات المؤمنین در حکم عدت بوده باشند اخراج ایشان از مسکن جائز نیست بنابرین رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده ما ترکت بعد نفقة نسائی ومؤنة عیالی فهو صدقة آنچه گذاشتیم بعد از
نفقه زنان از متروکات صدقه است استثنا نفقه صریح است در آنچه گفتیم جواب از سوال دوم آنکه
حجره عائشه صدیقه رضی الله عنها چون ملک او بود و مخصوص با و ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه از وی اذن خواسته
وصیت کردند که ایشان را در آن جا دفن کنند و بنابرین عمر رضی الله عنه با آنکه در ایام حیات از عائشه صدیقه
خواسته وصیت کرد که بعد از موت من یک نوبت دیگر از عائشه رضی الله عنها رخصت طلب نماید چراکه محتمل
در ایام حیات من از من حیا نموده باشد و رضا داده باشد و نیز میگوییم همچنانکه رای رسول صلی الله
علیه وسلم در حین حیات قرار گرفته بحجره‌ها در باب حجره‌ها خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم نیز بعد از آن میرسید
که در آن باب همان مصلحت ببیند پس محتمل آنکه ایشان مصلحتی در آن دیده باشند که خولی آنجا مدفون شیخین
تا قمع دفن ظلمه و امثال ایشان از آن مکان شریف شود یا اصلاح دیگر درین بوده باشد که ما ندانیم یا
آنکه رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را رخصت داده باشد در ایام حیات یا اشارتے بآن کرده
باشد در مثل قصه بیر اریس و نهادن سنگهای مسجد قبا وغیرها چنانچه بآن اشارتی شد و نیز رسول
الله صلی الله علیه وسلم اشارت فرموده است بآنکه مکان ابوبکر و عمر از همه مردمان بمن نزدیکتر اند بملازمت
و مکان و از ینجهت علی رضی الله عنه چون آمد بر عمر رضی الله عنه زمانیکه بر سریر بود و گفت یرحمک الله انی کنت
لارجو الله ان یجعلک مع صاحبیک لانی کنت کثیرا اسمع من رسول الله یقول
کنت انا وابوبکر وعمر وذهبت انا وابوبکر وعمر یعنی رحمت کند خدا تعالی ترا امید آن
دارم که خدا تعالی ترا با رسول الله صلعم و ابوبکر رفیق گرداند هرآینه بسیار شنیدم از رسول صلی الله علیه وسلم
که میگفت بودم من و ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه و رفتم من و ابوبکر و عمر و من امید میدارم که خدا تعالی ترا رفیق
ایشان گرداند و دلیلی دیگر برین جواز آنکه حضرت حسن رضی الله عنه وصیت کرد که مرا در مدفن رسول
الله صلی الله علیه وسلم نزد ایشان دفن کنید آنگاه مروان وغیر آن منع کردند اگر جائز نبودی حضرت امام حسین

تجویز نمیکرد وسے پس ازین جوابی کہ ایشان از جانب امام حسن جواب میدہند جواب ماست جواب
از سوال سیوم آنکہ ابوبکر رضی اللہ عنہ شمشیر و اشتر بطریق صدقہ بعلی المرتضیٰ نداده بود بلکہ رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصیت کرده باشد و احتمال است کہ بطریق عاریت باو داده بود یا جہت آن داده
باشد کہ در جہاد بآن استعانت نماید و او از دیگران امتیاز نمود بواسطہ زیادتے بر غیر و شجاعت عظمی
و محتمل است کہ از دیگری خریده باشد و منتقل شده باشد بحضرت علی کرم اللہ وجہہ یا آنکہ صدقہ تغلبیہ بر د حرام
نبود و آبروی کہ در دست خلفای بود از متروکات صلی اللہ علیہ وسلم نبود بلکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
آنرا بکعب بن زہیر بخشیده بود کہ قصیده بانت سعاد در مدح آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ بود و
معاویہ از کعب بن زہیر خرید نمود و خلفاء آنرا بمیراث بردند جواب از سوال چہارم آنکہ تعظیم و
حرمت امہات مومنین رضی اللہ عنہن واجب است وجوب آن بر امام بطریق اولی است و این
اعتراض وقتی بر ایشان می آید کہ عائشہ و حفصہ را از میان سائر امہات مومنین مخصوص میساختند و
حالانکہ چنین نبود بلکہ ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما از برائے ہر یک از امہات مومنین ہمین قدر مبلغ تعین کرده بودند
بانکہ امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ نیز بہمین طریق عمل فرمود پس چسان بایشان عتابی متوجہ شود حاشا ثم اللہ مین
ذلک بلکہ عائشہ رضی اللہ عنہا در ایام خلافت حضرت علی رضی اللہ عنہ طلب زیادتی نمود و از وی التماس کرد کہ اخراجات ما
باین قدر وفا نمیکند در تعینات ما چیزے زیادتی کن حضرت علی گفت آنچہ ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما میداده اند
بر آن چیزے زیاده نمیکنم و قوی ترین دلیل کہ دلالت بر آن کہ حضرت علی اعتقاد نداشت کہ متروکات
پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم میراث برده باشد و ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما ظلم کرده اند آنست کہ چون علی رضی اللہ عنہ بمسند خود جلوس
فرمود و متروکات پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم از اراضی وغیره آن تمام در دست او بود تغیر نفرمود و ہیچ چیز
از آنچہ ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما کرده بودند و ہمہ آنہا را بہمان قاعده قرار داده بود و از برائے اولاد عباس و
امہات مومنین ہیچ چیز از ان اموال متروکہ متعین نساخت و از جہت فرزندان خود و از فاطمۃ الزہرا
بطریق میراث حصہ و نصیبے از آن اموال مقرر ننداشت پس حضرت علی رضی اللہ عنہ موافق بوده است باعتقاد
ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما درین باب ہمچون باقی اصحاب رضی اللہ عنہم اجمعین تنبیہ بدانکہ قول رسول صلی اللہ علیہ وسلم
نحن معاشر الانبیاء لا نورث معارضہ نمیکند با آن قول خدا تعالی و ورث سلیمان داؤد
یعنے میراث برد سلیمان از داؤد علیہما السلام و این قول ظاہر مناقض قول رسول است کہ فرمود
ما جماعت پیغمبران میراث برده نمیشویم و خدا تعالی فرموده است و ورث سلیمان داؤد و رد معنے
الواقعہ بیان این طریق است کہ قول خدا تعالی و ورث سلیمان داؤد معارضہ حدیث رسول نیست زیرا
مراد از وارث آنجا نبوت و مثال آنست بدلیل آنکہ سلیمان مخصوص شد بمیراث با آنکہ نوزده برادر دیگر
داشت و اگر مراد ازین وارث مال بود سلیمان مخصوص نشدی بلکہ ہمہ برادران تقسیم میکردندے

و سوق کلام علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء مشعر است بر آن چرا که معنی آیت که موهبت
شدیم گفتار مرغان را و عطا کرده شدیم هر چیزے که محتاج بودیم بآن و این دلیل ظاهر است بر آنچه گفتیم
که مراد وراثت سلیمان نبوت و ملک را بلکه علم است و در چند آیات از آیات قرآنی وراثت علم است از آنجمله
قول خدا تعالی است ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا یعنے تاخیر کردیم نزول قرآن
را از کتب سابقه که میراث دهیم بندگان برگزیدگان خود را از اول صحاب تو و کسے که بعد از یشان
باشد از امت تو و از آنجمله فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یعنے از عقب صلحا در آمدند پس
آیندگان که میراث گرفتند توریت را یعنی علم آنرا یا موختند از پدران خود و همچنین حدیث معارضه نیست
با قول خدا تعالی فهب لی من لدنک ولیا یرثنی زیرا که معنی آیت راجع به آنست که زکریا از حقتعالی
استدعای نمود که عطا کن بمن فرزند که متولی امور دین باشد از روی استحقاق میراث علم و امامت
بعد از من پس مراد باین وارث علم است و هرگاه مراد علم بوده باشد معارضه با حدیث نمیکند و دلیل بر آنچه
مراد از میراث علم است قول خدا تعالی در صدر همین آیت و انی خفت الموالی من ورائی
که حکایت از زکریا مے کنند که میگفت من می ترسم از بنی اعمام و عصبات خود که بعد از من ضایع
سازند علم و دین را و دلیل دیگر برین مدعا بقیه آیت است و یرث من آل یعقوب یعنے تا آنکه فرزند تو
یعقوب نیز میراث برد و آل یعقوب پسران یعقوب اند که نبی بودند صلوات الله علیهم و علی نبینا وارث
از یشان غیر نبوت و علم چیزے دیگر نبوده یا آنکه از زکریا علیه السلام کسے حکایت نه کرده که او را
مالی بوده و طلب ولد از برائے این کرده که از و میراث مال برد و اگر مسلم داریم که او را مال بوده
میگوئیم نبوت این معنی را با میکند زیرا که غرض از ولد احیاء نام ولد است و ذکر او بدعا و کثرت سواد
امت و اگر کسیکه طلب ولد از برائے چیزے دیگر غیر ازین مذکورات کند بدعای اگر او را ولد حاصل
نشود میباشد ملول و مذموم پس با این دلایل واضح شد که مراد ازین میراث درین آیات مذکوره میراث
علم و نبوت است نه مال و آنچه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که از انبیای کسی میراث نبرد مراد ازین میراث
مال است نه علم است پس این آیت با این حدیث معارضه نتواند کرد و الله اعلم بالصواب شبه ششم آنکه
زعم کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم نص اجمالی کرد در خلافت علی کرم الله وجهه و میگویند که سید انبیا
بعد تکلم که نص جلی ظاهر بوده باشد اگرچه بنا بر سببے باشد آن نص زیرا که عادت رسول الله صلی
الله علیه و سلم این بود که هرگاه که از مدینه بیرون میشد کسے را خلیفه میساخت تا امر مردم بی رئیس و حاکم
نباشد و ... که در حالت حیات بی خلیفه مردم را میگذاشتے بعد از وفات بطریق اولی الجواب
این شبهه مبسوط گذشت و فیصله جواب ... او در ... آن و از انجمله جواب آنست که رسول صلی الله علیه و سلم کسے را
بعد خود ... تعیین نساخت زیرا که ... صحابه رضوان الله تعالی عنهم باجتهاد خود ... نمودند

و مبادرت بآن خواهند کرد چرا که ایشان معصوم نبودند از خطائی که لازم می آید از عدم قیام ایشان
باین امر و ازین جهت بود که در بسیاری از احکام نص قطعی نفرموده و برای مجتهدین صحابه مفوض ساخت
با آنکه میگوئیم که عدم نص جلی معلوم ست قطعا و یقینا چرا که اگر نص بودی پنهان کردن آن ممکن نبودی
بواسطه آنکه خواهند که نقل میکرد چرا که از ضروریات دین بود و دیگر اگر نص جلی در ماده حضرت علی بودی
بآن نص منع غیر میکرد همچنانکه ابوبکر با آنکه ضعیف بود از علی منع انصار میکرد بخبر الائمة
من قریش و انصار اطاعت او کردند و ترک امامت دیگرے کردند بواسطه آن خبر واحد
پس چگونه متصور ست نص جلی در باب خلافت علی و حالانکه علی رضی الله عنه در میان قومی بود که اطاعة
خبر واحد میکردند در امر امامت و در صلابت در دین بمرتبه اعلی بودند بدلیل آنکه نفس و مال خود را
در راه دین صرف میکردند و مهاجرت از وطن و اهل خود می نمودند و فرزندان و پدران و برادران
خود از جهت نصرت دین بقتل میرسانیدند و اگر نص جلی بودی چه جهت نمیساخت با آنکه هیچکس از مهاجران و انصار
در وقت نزاع در امامت نمیگفت که چرا در امامت نزاع میکنید و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم
فلانے را باین معین ساخته است اگر کسے زعم کند که علی رضی الله عنه با اصحاب گفت و نص ظاهر ساخت
اما اصحاب طاعت آن نکردند گوئیم آنکس که این زعم کند یا جاهل و یا گمراه است و یا کاذب معاند که منکر بدیهیات میشود
پس سخن او التفات نباید کرد و اما حدیثے که بعد ازین خواهد آمد در فضل و فضائل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که بر حمد
خدای تعالی و حمد و ثنا کرده بعد از آن گفت سؤال میکنم و سوگند میدهم بخدای تعالی کسانی را که حاضر بودند
روز خم غدیر که برخیزد و گواهی دهد برای خدای تعالی و برنخیزد از جای خود کسیکه گوید خبر داده شده یا چنین
بمن رسیده بلکه کسی برخیزد که شنیده باشد از رسول الله صلی الله علیه وسلم و فهم کرده باشد از کلمات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنگاه سیزده صحابه و در روایتی سی صحابه برخاستند بعد از آن حضرت امیر المؤمنین
علی فرمود که آنچه در آن روز شنیدید بگوئید صحابه حدیثی که بعد ازین خواهد آمد روایت کردند از جمله آن حدیث
این بود من کنت مولاه فعلی مولاه حضرت علی تصدیق آن نمود و فرمود نیز شاهد این حدیث
گفت گر بعد از آنکه خلافت او منتقل شده بود و غرض او از این حدیث این بود که مردم بآن متمسک شوند در
نصرت و معاونت او رغبت کنند نه آنکه این حدیث میفرمود در وقتی که مهاجر و انصار در خلافت سخن
میگفتند و دلیل بر آنکه حضرت علی این حدیث در ایام خلافت خود نقل فرمود روایت ابی الطفیل ست
چنانچه امام احمد و بزاز ثابت شده که امیر المؤمنین علی در عراق مردم را جمع کرد و گفت سؤال میکنم و قسم میدهم
بخدای تعالی کسانیکه را که روز خم غدیر حاضر بودند تا آخر حدیث چنانچه گذشت شبهه بعضی آنکه زعم کرده
اند که نص تفصیلی بر خلافت حضرت علی بوده و آنقول خدای تعالی ست و اولوا الارحام بعضهم اولی
ببعض چرا که معنی این آیت نیست که اقرباے و خویشان میراث برند بعضی ازیشان از بعضی

۴ اثبات نص خلافت در حق خود کرد چرا که حضرت علی بعد الثبت ابحدیث د
دیدن سم در بیان [illegible] تغییر

اولی در نسب اند و در میراث بردن از بیگانگان و این آیت عام ست در خلافت و در غیر خلافت و حضرت
علی از اقارب رسول الله ست پس بخلافت اولی است از دیگران جواب این شبه منع عموم آیت ست
یعنی این آیت عام نیست در خلافت و غیر آن بلکه مطلق ست پس در نص خلافت نباشد و فرق بسیار
میان مطلق و عام زیرا که عموم مطلق بر سبیل البدلیت ست و عموم عام بر سبیل شمول شبهه سیوم آنست که زعم
کرده اند که از جمله نص تفصیلی که مصرح ست بخلافت علی رضی الله عنه قول خدای عز و جل انما ولیکم الله
و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون ترجمه آیت
آنست که جز این نیست که دوست شما بحقیقت الله تعالی و فرستاده او و آن کسانیکه ایمان آورده
اند آنانیکه بپا میدارند نماز را و میدهند زکوة و ایشان راکعون حال است از یؤتون یعنی زکوة میدهند در
حالت نماز بغایت حرص که در احسان یا در ادای زکوة دارند شیعه و روافض زعم کرده اند که ولی
باینمعنی اولی بتصرف است مثل ولی صبی یعنی دوست و یاری کننده در لغت هیچ معنی دیگر غیر ازین
دو معنی ندارد و در ینمقام ناصر که یاری دهنده باشد مراد نیست چرا که نصرت عام ست مر هر مومنی را بنص
قرآن که میفرماید والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض یعنی مومنان مردان و
زنان مومنه بعضی از ایشان نصرت میدهند بعضی دیگر را و چون عام ست مر آن جمیع مومنان را پس
صحیح نیست که منحصر باشد بر مومنان موصوف بصفت مذکوره پس متعین ست که ولی در آیت بمعنی
متصرف در امور باشد و آن امام و اجماع اهل تفسیر برینست که مراد به یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة وهم راکعون حضرت علی است و غیر او نیست زیرا که سبب نزول آیت آنست که سائلی سوال
کرد مر علی المرتضی را و علی المرتضی در رکوع بود آنگاه خاتم خود را بسائلی داد پس آیت نص است در امامت
علی رضی الله عنه جواب این شبهه آنکه جمیع ایشان از اینکه گویند ممنوع و دلیل برین مدعا ندارد و
این قول از ایشان محض بتخمین و گمان ست زیرا که معنی ولی ناصر ست و اگر بمعنی اولی بتصرف در
امور باشد تکریم لازم می آید که حضرت علی در زمان حیات رسول الله اولی بتصرف باشد و بطلان
اینمعنی هیچ شکی نیست و اما آنکه زعم کرده اند که اجماع شده است بر آنکه مراد بالذین آمنوا تا آخر
علی ست نه ابوبکر آن نیز کذب و افترا ست چرا که ابوبکر نیز داخل ست در جمله الذین آمنوا و یقیمون الصلوة
بواسطه آنکه چون صیغه جمع درین آیت مکرر شده است حمل بر واحد کردن مشکل و نزول آیت در حق علی نیز
منافی آن نیست که شامل غیر او نباشد از زمانی که جایز ست مشارکت ایشان با علی المرتضی درین
و دعوی اجماع مفسرین بر آنکه این آیت در حق علی ست باطل است زیرا که حسن بصری که جلالت و امامت
او در میان مفسرین ظاهر ست برین رفته است که این آیت عام ست در میان جمیع مومنان و
موافق اینمعنی است آنچه روایت کرده از حضرت امیر المومنین محمد باقر رضی الله عنه که از و سوال کردند

این آیت در شان حضرت علی رض نازل شد یا در شان غیر او فرمود حضرت علی از جمله مومنان است در
بعضی از مفسرین را قول است درین که مراد به الذین امنوا الخ ابن السلام و صحابه او ست و بعضی
دیگر ایشان تو گوی دارند که مراد عباده بن صامت است که بیزاری جست از همه سوگندان خود از یهود و
عکرمه گفته که حافظ علوم و مولای ترجمان قرآن عبدالله بن عباس بود او گفت که آیت نازل شده
در شان ابوبکر رض پس دعوی اجماع که درین باب کرده اند باطل باشد و دلیل دیگر بر آنکه ولی بمعنی ناصر
ست آنست که اگر حمل کنیم برانچه ایشان زعم کرده اند آیت با قبل و ما بعد خود مناسب نمیشود زیرا که ولی
در قول خدا تعالی لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء که ما بعد آیت است بمعنی نصرت است پس
حمل آیتی که در میان روایت ست بمعنی ناصر کرده لازم ست تا اول و آخر کلام مناسب و ملائم یکدیگر باشد
و در معنی نیز خلل نشود و شبه از و هم زعم کرده اند که جمله تفصیل صریح است بخلافت امیر المومنین علی که
رسول صلی الله علیه وسلم در وقتی که از حجة الوداع بازگشت و رسید بغدیر خم که موضع ست در جحفه که
میقات اهل شام ست اصحاب جمع نمود و گفت الست اولی بکم من انفسکم ثلثا آیا من بشما اولی
نیستم از نفسهای شما و این را مکرر ساخته سه نوبت فرمود و صحابه تصدیق کردند و گفتند بلی یا رسول الله آنگاه
دست علی رض گرفته گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضه وانصر من نصره واخذل من خذله
وادر الحق معه حیث دار هر کس که من مولای اویم علی رض مولای اوست بار خدایا نصرت ده
کسی را که او نصرت دهد علی رض را و عداوت کن با کسی که او عداوت کند او را و دوستدار کسی را که او
دوست دارد او را و غضب و خشم کن کسی که در غضب کند او را و نصرت ده کسی را که او نصرت دهد او را
و خوار کن کسی را که او خوار کند او را وحق را با او گردان ساز در هر جای که بوده باشد پس زعم شیعه
در وفض آنست که معنی مولی تصرف ست و هر ولایتی که رسول را صلی الله علیه وسلم بر مومنان
ست حضرت علی رض را نیز هست بدلیل قول رسول صلی الله علیه وسلم الست اولی بکم من انفسکم
و اگر معنی ولی ناصر بودی احتیاج نبودی که اصحاب را جمع کند جهت آنکه این معانی از برای
علی کرم الله وجهه چرا که مولی بمعنی ناصر هر کسی میدانستند و این نوع دعای حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم نفرمود مگر برای امام معصوم که اطاعت او فرض باشد پس این نص صریح
صحیح باشد در خلافت امیر المومنین علی رضی الله عنه جواب این شبه که قوی ترین شبه
های ایشان ست محتاج ست بمقدمه و آن مقدمه بیان حدیث و رواة آنست و بیان آنکه
حدیث صحیح ست و شک در آن نیست و جمعی کثیر از محدثین مثل ترمذی و نسائی و احمد بن حنبل
روایت کرده اند شانزده صحابه و در یک روایت از احمد منقول که سی صحابه این حدیث را از رسول

صلی الله علیه وسلم شنیده اند و گواهی داده اند در ایام خلافت علی کرم الله وجهه زمانی که نوزع فی خلافته و بیان
از اسانید این حدیث صحیح است و حسن و قول آنکس که میگوید که این حدیث صحیح نیست و آن کسی که روایت
اینحدیث میکند باینطریق که حضرت علی درانوقت در یمن بود و ملتفت الیه نیست زیرا که ثابت شده که حضرت
علی در یمن بازگشته بود و درانوقت حج با رسول صلی الله علیه وسلم گذارد و همچنین قول دیگر که گفته اند
اللهم وال من والاه درینحدیث زیادتی است از قول مردود و موضوع ست لیکن آنچه شیعه
ازینحدیث زعم کرده اند که در نص خلافت علی ست از چند وجه مردود ست و بیان این وجوه چون
محتاج الیه ست نخواهیم کرد و اگر بطول انجامد از تامل در آن غافل مباش وجه اول از وجوه آنکه فریق شیعه
متفق اند برینکه چیزیکه استدلال خلافت و امامت بآن میکنند می باید که این متواتر باشد و حالانکه این
خبر متواتر نیست بلکه در صحت این حدیث چنانچه گذشت خلاف کرده اند و طاعنان در صحت آن جمعی از عدول
مرجوع الیه اند از ائمه حدیث مثل ابی داود سجستانی و ابو حاتم رازی و غیر ایشان پس اینحدیث با آنکه از آحاد ست
در صحت آن نیز اختلاف کرده اند پس چگونه جایز است ایشانرا مخالفت چیزی که متفق اند بدان از شرائط
تواتر در احادیث امامت نمایند و حدیثی که باتفاق همه صلاحیت حجت ندارد بواسطه عدم تواتر حجت خود
سازند و ارتکاب این معنی نمودن نیست مگر تناقض و تحکمی که هیچ چیز از اسباب ترجیح بآن نیست وجه
دوم از وجوه رد آنکه مسلم نمیداریم که معنی امام و والی و مولی متصرف ست بلکه بمعنی دوست و ناصر ست
زیرا که مولی اشتراک دارد میان چند معنی معتق و عتیق و متصرف در امر و ناصر و محبوب و در هر یک ازین
معنی حقیقت است و تعیین بعضی از معانی مشترک بی دلیلی که مقتضی آن باشد تحکم ست معتد به نیست و تعمیم او
در جمیع مفهوم نیز جایز نیست زیرا که مشترک لفظی است باینطریق که وضع او متعدد شده بحسب تعدد معانی پس
در او خلاف ست و نزد جمهور اصولین و علماء بیان و در استعمال فصحای نیز آنست که عام در جمیع معانی
نیست با آنکه به تعمیم قائل شویم چنانچه مذهب جمعی دیگر ست یا بنا بر آنکه مشترک معنوی باشد باینطریق که وضع شده
باشد از برای قدر مشترک و آن قرب معنوی ست و ماخوذ از ولی بفتح واو و سکون لام بواسطه صدق
او بر هر یک از معانی مذکوره با وجود این حال درینصورت که از ما نحن فیه است تعمیم حاصل نمیشود زیرا که
ممتنع است اراده هر یک از معتق و عتیق و چون این اراده ممتنع است متعین اراده بعض است و
چون ما و ایشان هر دو متفق ایم بر صحت اراده حب بکسر حا بمعنی دوست چرا که حضرت علی سید و حبیب
ماست پس اراده این معنی متعین باشد لاغیر با آنکه مولی بمعنی امام معهود نیست و نیامده است نه در لغت
و نه در شرع ظاهر ست و اما آنکه در لغت نیامده زیرا که هیچکس از ائمه عربیه ذکر نکرده است که مفعل بمعنی
افعل آمده باشد و قول خدا تعالی ماویکم النار هی مولیکم بمعنی مقرکم یعنی جای قرار گرفتن
شما ای کفار نار ست ای مولای شما یا بمعنی ناصرکم و این مبالغه است در نفی نصرت یعنی جای شما

آتش و هیچ دوستی و معاون نمیدارید غیر آتش که ممد و معاون شما خواهد بود چنانچه در باب مبالغه میگویند
اگر سنگے نزد او و توشه بخش ست که بی زاد و لی توشه است و نیز استعمال نا نمر است از آنکه مفعل بمعنی افعل آمده باشد
چرا که در استعمال اولی من کذا میگویند و مولی من کذا نمیگویند و همچنین در اضافت اولی الرجلین میگویند
و مولی الرجلین میگویند اما آنکه قبل ازین گفتیم که از جمله معانی مولی یک متصرف در امور است نظر بروایتی
ست که بعد ازین خواهد آمد یعنی من کنت ولیه و لفظ مولی در استعمال و بایں معنی منظور نیست پس غرض
رسول الله صلی الله علیه وسلم از نص بر موالات حضرت علی اجتناب از بغض و دشمنی با وست و باین عبارت
اول فرموده تا دلالت بر شرف علی زیاده شود و در صدر حدیث ست اولی بکم سه نوبت فرمود تا
شوق و رغبت ایشان بر قبول زیادت شود و از جهت همین مقصد بدعا ساخت و دلیل بر آنچه ما
گفتیم آنست که رسول صلی الله علیه وسلم درین خطبه ترغیب بر محبت اهل بیت و تمسک با ایشان بر سبیل
عموم فرموده باین حدیث و بر حضرت علی بر سبیل خصوص و لفظ که ابتدای حدیث بآن فرموده است
نیز مشعر باین معنی ست و لفظ حدیث نزد طبرانی و غیر او بسند صحیح آنست که در خم غدیر در زیر درختها چند
خطبه فرموده گفت ایها الناس انه قد نبأنی اللطیف الخبیر انه لم یعمر نبی الا نصف
عمر الذی یلیه من قبله وانی لاظن ان یوشك ان ادعی فاجیب فانی مسئولون
فماذا انتم قائلون قالوا نشهد انك قد بلغت وجهدت ونصحت فجزاك الله
خیرا فقال الیس تشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وان جنته
حق وناره حق وان الموت حق وان البعث بعد الموت حق وان الساعة آتیة لا
ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور قالوا بلی نشهد بذلك قال اللهم اشهد ثم
قال یا ایها الناس ان الله مولای وانا مولی المؤمنین وانا اولی بهم من انفسهم فمن
کنت مولاه فهذا مولاه یعنی علیا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثم قال یا ایها الناس
انی فرطکم وانکم واردون علی الحوض حوضی اعرض ما بین بصری الی صنعاء
فیه عدد النجوم قدحان من فضة وانی سائلکم حین تردون علی عن الثقلین
فانظروا کیف تخلفونی فیهما الثقل الاکبر کتاب الله عز وجل سبب طرفه بید الله
وطرفه بایدیکم فاستمسکوا به ولا تضلوا ولا تبدلوا وعترتی اهل بیتی فانه نبأنی
اللطیف الخبیر انهما ان ینقضیا حتی یردا علی الحوض ای مردان تحقیق خبر داده مرا خدای دانا
که بخفیات و جلیات امور خبردار ست و داناست بآنکه عمر هر پیغامبرے نصف عمر آن پیغامبر است
که قبل از وی بود بیواسطه و من چنین گمان میبرم که نزدیک بآن رسیده است که خوانده شوم پس
داعی را اجابت کنم بتحقیق که من سوال کرده خواهم شد از شما و شما نیز مسئول خواهید بود از من بعد از آن

چه جواب خواهید گفت آنگه اصحاب رضی الله عنهم گفتند اداے شهادت خواهیم نمود که آنچه نازل شد بر تو جمیع آنها را رسانیدی و کمال جد و جهاد بجا آوردے و مواعظ گفتی خدا تعالی ترا خیر دهد باز رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا گواهی نخواهید داد که نیست معبود حقی مگر خدا تعالی و آنکه محمد بنده او ست و فرستاده او ست و آنکه جنت و نار حق ست و موت و بعث حق ست و آنکه روز قیامت خواهد آمد هیچ شبه و شکی در آن نیست و مردمان از قبر انگیخته خواهند شد و اصحاب گفتند بلی بجمیع مذکورات شاهدیم و گواهی خواهیم داد و بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بار خدایا گواه باش باز فرمود یا ایها الناس بتحقیق خدا تعالی ناصر من ست و من ناصر مومنانم و اولے بایشانم از نفسهای ایشان پس کسیکه ناصر وی ام علی ناصر ویست بار خدایا دوست باش بکسیکه علی رضی الله عنه را دوست دارد و دشمن دار کسی را که علی را دشمنی کند باز فرمود یا ایها الناس من سبقت خواهم گرفت بر شما در ورود حوض و شما خواهید شد نزول بر من و حاضر خواهید شد و عرض حوض من زیاده خواهد شد و زیادتی از عرض ما بین بصرے و صنعا و در آن حوض بعدد ستارها قدحها از نقره خواهد بود و زمانی که بر من وارد شوید به حوض سوال خواهم کرد شما را از ثقلین پس نظر کنید که بعد از من در شان این هر دو تعظیم آن چه نوع بسلوک خواهید کرد و ثقل اکبر کتاب الله ست و آن حبلے ست که یکطرف او بید قدرت الله تعالی ست و طرف دیگر بدست شما ست آنرا نگاه دارید و تمسک جوئید بآن گمراه نشوید و هیچ چیز بدل آن نبخشید و دیگر از دو عوت ظاهره اهل بیت عترت من ست و بتحقیق که خبر داد مرا خدا تعالی که عالم بخفیات و جلیات امور ست بآنکه کتاب الله تعالی و اهل بیت من انقضای نیابند و از هم جدا نمیشوند یعنی زایل نمیشوند حکم تعظیم و تمسک بایشان هر دو مادامی که دنیا باقی است تا آنکه وارد شوند بر حوض من و نیز دلیلے بر آنکه مراد از مولی موالات حضرت امیر المومنین علی و اجتناب از بغض و عداوت آنحضرت رسول صلی الله علیه وسلم آنست که حافظ شمس الدین جزری رحمة الله علیه روایت کرده اند که باعث خطبه خواندن رسول صلی الله علیه وسلم و سبب ذکر این حدیث آن بود که بعضے از اصحاب رضی الله عنهم که در صحبت امیر المومنین علے رضی الله عنه بجانب یمن رفته بودند سخنی به نسبت حضرت امیر المومنین رضی الله عنه گفته بودند چون رسول صلی الله علیه وسلم از حج فارغ شده اراده فرمود که تنبیه کند مردمان را بر قدر و مرتبه علی رضی الله عنه و رد کند بر آن کس که در باب وے سخنے گفته بود یعنی بریده چنانچه بخارے روایت کرده است که بریده در ملازمت حضرت علی بجانب یمن رفته و از علی رضی الله عنه ناخوشی دیده و آنرا نزد رسول الله از آن حکایت متغیر شد و فرمود اے بریده آیا من بمومنان اولی نیستم از ایشان بنفسهای خود بریده گفت بلی یا رسول الله آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اما روایت بریده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لا تقع یا بریدة فی علی فان علیا

منی و انا منه و هو ولیکم بعدی یعنی مذمت حضرت علی مکن ای بریده که حضرت علی از من است
و من از ویم و او ولی شماست بعد از من سند این حدیث ضعیف است زیرا که یکی از رواة او اجلح است
اگرچه ابن معین او را ثقه دانسته لیکن اکثر محدثین حکم بضعف او کرده اند بنا بر آنکه شیعه بوده است و بر تقدیر
صحت احتمال دارد که بالمعنی نقل کرده باشد بر حسب اعتقاد خود بر فرض اگر بلفظ روایت کرده متعین
تاویل آن بر ولایت خاص بر نظیر آن قول رسول صلی الله علیه وسلم است اَقْضَاکُمْ عَلِیٌّ یا آنکه
اگرچه احتمال تاویل نداشته باشد اجماع بر حقیت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم درین هنگام حاکم
است بحقیت خلافت ابوبکر رضی الله عنه و بطلان خلافت عقب موت رسول الله صلی الله علیه وسلم زیرا که از
اجماع عام قطعی حاصل میشود و از خبر واحد ظن حاصل میشود و در میان قطعی و ظنی اصلا تعارض نیست بلکه قطعی
میباید کرد و ظنی را طرح بنمایند با آنکه ظنی نزد شیعه درین باب معتبر نیست چنانچه گذشت پس استدلال
باطل شد وجه سیوم از وجوه رد آنکه مسلم داشتیم که ولی بمعنی اولی باشد لیکن مسلم نمیداریم که اولی
بامامت باشد بلکه بمعنی اولی به اتباع و قرب باو است مثل قول خدا تعالی ان اولی الناس بابراهیم
للذین اتبعوه یعنی اقرب و احق الناس باتباع دین ابراهیم آن کسانی اند که پیروی کردند او را
و هیچ دلیلے قاطع یا ظاهر بر نفی این احتمال درین حدیث نیست بلکه این احتمال واقع همین معنی است چرا که ابوبکر
و عمر خود را بعلی مولاے المومنین گفته اند وجه چهارم آنکه ایضا بر تقدیریکه مسلم داریم که معنی او بامامت
است لیکن نمیداریم که امامت در حال باشد و الا لازم مے آید که باوجود رسول صلے الله علیه وسلم
حضرت امیر المومنین علی امام باشد و این باطل است بلکه مراد امامت در مآل خواهد بود و درینحدیث
وقت مآل متعرض نساخته پس درین هنگام مراد وقتی است که بیعت او یافته شود و مردم با وی بیعت
کنند و بنابرین منافاتی میان خلافت حضرت علی و تقدیم خلفاء ثلاثه رضی الله عنهم بر خلافت وی نیست
زیرا که عقد به اجماع صحابه رضی الله عنهم از علی رضی الله عنه ثابت شده باشد باوجود خبر بخاری که صحیح است بخلافت ابوبکر
پس از فضیلت علی بر متقدمین او هیچگونه بطلان امامت غیر لازم نمے آید چنانچه قبل ازین گذشت که
اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند بر صحت امامت مفضول باوجود فاضل بدلیل اجماع ایشان بر صحت خلافت
عثمان رضی الله عنه با آنکه اختلاف کرده اند در فضیلت عثمان رضی الله عنه بر حضرت علی رضی الله عنه اگرچه اکثر علماء برین اند که عثمان
افضل است بر علی المرتضی چنانچه بیان مسئله خواهد آمد و از سفیان ثوری بصحت رسیده که
گفت کسیکه زعم کند که حضرت علی رضی الله عنه احق و اولی بود بامامت از شیخین حکم کرده است بخطای شیخین و
خطای جمیع مهاجر و انصار رضی الله عنهم و هر کس حکم بخطای مهاجر و انصار کند گمان این ندارم
که عملی از عمال او به آسمان رفع کند و این کلام امام نووی از سفیان ثوری رحمهما الله تعالی نقل کرده و
گفت این کلام سفیان است با آنکه حسن عقیدت درست بحضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه مشهور و معروف

واز بیان مخفی در روایت کرده ابونعیم از زید بن حسان که سفیان ثوری رحمة الله علیه در اول حال اجتهاد او
مثل اصحاب او بود از اهل کوفه که علی رض را بر ابوبکر و عمر رض تفضیل میداد و لیکن زمانی که به بصره رفت از رای اول
رجوع نمود و تفضیل میداد ابوبکر رض و عمر را بر علی رضی الله عنهم اجمعین وجه پنجم آنکه این حدیث اگر نص بر
امامت علی بودی هیچ گونه در وقت قرار خلافت که محتاج الیه بود حضرت علی و عباس رض و غیر ایشان از اصحاب
هیچکس این حدیث را حجت نساخت و اظهار این معنی نه کرد تا آنکه علی رض در ایام خلافت خود حجت ساخته
اصحاب را بآن مذکور ساخته و استشهاد از ایشان نمود چنانچه در جواب شبهه هشتم گذشت پس ساکت شدن
حضرت علی رض از احتجاج باین حدیث تا زمان خلافت خود دلیلی قاطعست نزد کسیکه اندک فهم و
عقلی دارد و از کلمة الحق استنکاف نمی نماید زیرا که علی رض عالم بود تا آنکه در حدیث نصی در باب خلافت
او عقب فوت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست هیچ نصی در باب خلافت صادر نشد در شان دیگری
چنانچه خواهد آمد و حدیث خروج حضرت علی و حضرت عباس رضی الله عنهما از خلافت از نزد رسول الله
صلی الله علیه وسلم در بخاری و غیر آن از کتب حدیث مطولا مذکور است صریحا در آنکه رسول الله صلی الله علیه
وسلم در وقت رحلت از دنیا نص بر امامت هیچکس از اصحاب نفرموده و بعد از تامل در حدیث هر
عاقل میداند که من کنت مولاه نص در امامت علی رض نیست و الا محتاج نبودند حضرت علی و
حضرت عباس برجعت برسول الله صلی الله علیه وسلم چنانچه در وقت وجود علامت موت در بشره
رسول صلی الله علیه وسلم عباس آن علامت یافته بحضرت علی رض گفت بیا تا از حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم سوال کنیم که اگر خلافت در میان ما خواهد بود بدانیم و اگر غیر ما باشد معلوم کنیم که کیست
و از وی التماس کنیم تا در حق ما یان وصیت فرماید حضرت علی رض در جواب گفت بخدا سوگند که اگر
سوال کنیم از خلافت و ما را از آن منع کند مردم بعد از حضرت بما نخواهند داد و ما از رسول صلی الله علیه وسلم
این سوال نمی کنیم و دنیا نمی طلبیم با آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم از روز غدیر خم تا ایام مرض موت
رسول الله صلی الله علیه وسلم قریب دو ماه بیشتر نگذشته بود و تجویز نسیان برین تمام اصحاب که خبر روز
غدیر خم شنیده بودند و حالانکه ایشان از اهل ذکا و فطنت و عدم تفریط و غفلت بودند در آنچه
از رسول صلی الله علیه وسلم می شنیدند محال عادتست و هر عاقل به بدیهه عقل میداند که اصحاب را
رضی الله عنهم درین باب نسیان و تفریط واقع نشده بود و در حال بیعت ابوبکر مذکور این حدیث
بوده اند و عالم بمعنی این حدیث نیز بوده اند با آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی دیگر بعد از روز خم
غدیر خطبه خوانده و در باره ابوبکر رض حدیثی که بعد ازین در فضایل او در حدیث یکصد و سیوم خواهد
بیان فرموده در آن نظر کرده در معنی آن تامل کن و نیز بعد ازین در حدیث چهارم که در فضایل اهلبیت مذکور
شد حدیثی خواهد آمد که رسول الله در مرض موت ترغیب فرموده به محبت و اتباع اهلبیت

فرموده و در بعضی از احادیث است که آخر کلمه که رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آن که تکلم فرمود این بود اخلفونی
فی اهل بیتی یعنی محبت و لازم و تابع اهل بیت من باشد و ملاحظه جانب من مرعی دارید و این در
شان اهلبیت فرموده. فرق میان وصیتی که رسول صلی الله علیه وسلم در شان اهلبیت فرموده و میان
خلافت بسیار است و زعم شیعه و روافض آنست که اصحاب رضی الله عنهم اجمعین با این نص عالم
بودند و اطاعت نکردند عناد و مکابره باطل است چنانچه مفصلا بیان کردیم و آنچه گفته اند که حضرت علی
بنابر تقیه ترک خلافت و ترک استدلال باین حدیث کرد آن نیز کذب و افترا است بدلائلی که گذشت
مفصلا و از جملهٔ آن دلایل یکی این بود که حضرت علی را شوکت و حشمت در میان قوم خود بود و کثرت
شوکت و شجاعت که داشت احتیاج تقیه نداشت و از کسی نمی ترسید و ابوبکر رضی الله عنه شوکت و کثرت
نمیداشت و از کسی نمی ترسید زمانیکه انصار گفتند از ما امیری و از شما امیری بحدیث
الائمة من قریش استدلال کرد و جمیع استدلال او قبول کردند با آنکه این حدیث عام بود در جمیع
قریش و هیچکس از اصحاب نگفت که نص بر امامت حضرت علی خاص وارد شده در روایت که بیهقی
از ابوحنیفه رحمة الله علیه که گفت اصل عقیده شیعه و روافض تضلیل صحابه است یعنی و تنبیه کرد
ابوحنیفه رحمة الله بر شیعه بواسطه آنکه نقض شیعه در عقیده کمتر است از روافض که تکفیر اصحاب میکنند
میگویند که ایشان عناد کردند در ترک عمل بنص در امامت علی المرتضی رضی الله عنه بلکه زیاده کرد ابوکامل
که از رؤسای روافض است تکفیر علی رضی الله عنه و زعمش اینست که حضرت علی اعانت و مدد کرد کفار را
بر کفر ایشان و پنهان ساختن نص بر امامت و پوشیده داشتن چیزیکه دین تمام نمیشود و دیگر بار تقویت
ایشان نمودن و این اعتقاد فاسد و مذهب باطل ابوکامل خذله الله تعالی و علیه لعنة الله ناشی چنان
قبائح شده که آن هرگز از علی رضی الله عنه وارد نشده که نص حجت بر امامت خود ساخته باشد بلکه از وی
رضی الله عنه بتواتر رسیده که فرموده است که افضل این امت ابوبکر و عمر است رضی الله عنهما چون او را
در شوری داخل نمودند قبول کردند و از بیعت ابا نمود بنابرین آن گاه در استنباط نموده
که علی المرتضی در کتمان نص اعانت کرد و اصحاب باعتقاد فاسد او کافر شدند پس معین کننده کافر
باشد پس بنابر کلام این جهال کذاب ملاحده که طعن در دین و در قرآن کرده اند و ائمهٔ اعلام را
لازم بلکه الزم که متصدی در کلام ملاحده گردیده و کلام روافض را حجت خود ساخته و در دین طعن
زنند که را جواب باشد گویند که ما جور خواهند شد و از جمله آنچه ملاحده گفته اند اینست که چگونه خدا تعالی
فرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس هستید شما نیکوترین گروهی که از خلوت خانهٔ غیب
بیرون شده اید از برای مردمان و حال آنکه بعد از وفات پیغامبر صلی الله علیه وسلم مرتد شدند
شدند مگر شش تن عدد اتباع نمودند از تقدیم ابوبکر رضی الله عنه بر حضرت علی که وصیت در حق او شده بود

پس نظر کن در محبت این ملاحده که عین محبت رافضه است قاتلهم الله بلکه ضرر این گروه رفضه در
ودر دین از یهود و نصارے وسایر فرق ضلالت زیاده تر ست چنانچه حضرت علی رضی الله عنه تصریح باین معنے فرموده
بقول خود. تفترق هذه الامة علی ثلث وسبعین فرقة اشرها من ینتحل حبنا ویفارق امرنا
یعنے این امت بهفتاد و سه فرقه خواهد شد بدترین آن فرقها فرقه است که فرط محبت ما بخود بربندد و
مخالفت امر ما میکند و وجه اشتمال واتصاف این جماعت بزیادتی ضرر در دین آنست که بوسیله افترا و عنادیا
وبدعتهاے قبیحه ایشان ملاحده تسلیط یافتند وطعن در دین ائمه مسلمین نمودند بلکه قاضی ابو بکر باقلانی
رحمة الله علیه گفته است که هرانچه روافض رفته اند ابطال جمیع اسلام ست زیراکه در ممکن بودن اجتماع جمیع بر کتمان
نصوص ممکن است اتفاق ایشان بر نقل کذب از جهت غرضے از اغراض نفس ممکن باشد که تمام جادیثے
که نقل کرده اند کذب وبهتان ست ونیز ممکن باشد که قرآن معارض شده باشد بچیزے که افصح است
وصحابیان را بهتان کرده باشند چنانچه ادعای یهود ونصاری وهمچنین سایر امم نقل کرده اند از پیغامبران
صلوات الله علیهم واز محمد صلی الله علیه وسلم جایز باشد کذب وبهتان وتهمت چراکه زمانی که درین امت
که بهترین امم است تجویز میکنند تجویز کردن در باسقے طریق ایشان اولی است پس تامل کن درین مقام
که بر قول ناسد روافض مترتب میشود وروایت کرده بیهقی از شافعی رحمة الله علیه که گفت هیچ فرقه از فرق
بدعه وهواے در شهادت زور وبهتان بمرتبه روافض نمیرسد بلکه ایشان بر همه فرقه ها
زیادتی میکنند درین باب راوی گوید که هرگاه شافعی رحمة الله ذکر این جماعت مینمود ایشان را عیب
میکرد وسخت ترین عیبی وجه ششم از وجوه رد آنکه هیچ ایشے نبود از آنکه رسول صلی الله علیه وسلم
در خطبه سابقه در روز خم غدیر تصریح فرمود که علی بعد ازمن خلیفه است پس عدول صلی الله علیه وسلم از
تصریح بامر خلافت بحدیث من کنت مولاه الخ دلیلے ظاهر است زیراکه مراد حضرت صلی الله علیه وسلم
ولایت خلافت نبوده بلکه ولا ارو شده لبندی که راویان این همه مقبول اند چنانچه ذهبے گفته از طرق
متعدده از حضرت علی که رسول صلی الله علیه وسلم را گفتند که یا رسول الله بعد از ما خود امر خلافت مفوض
برای که خواهے ساخت رسول صلی الله علیه وسلم فرمودان تا مرو ابا بکر تجدوه امینا زاهدا
فی الدنیا راغبا فی الاخرة وان تومروا عمر تجدوه قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم
وان تومروا عثمان تجدوه فایدة فی الدارین وان تومروا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوه
هادیا مهدیا یاخذ بکم الطریق المستقیم یعنے برایے شما مفوض است این امر اگر ابو بکر رضی الله عنه را
امیر خود سازید خواهید یافت او را امیر تارک دنیا در رغبت در آخرت واگر عمر را امیر خود سازید خواهید
یافت او را صاحب قوت وامانت که خوف نمیکند در راه خدا تعالی از ملامت هیچ ملامت کننده و
نترسد واگر عثمان را امیر خود سازید فایده هر دو جهان یابید واگر علی رضی الله عنه را بر خود امیر سازید حال آنکه

حال آنکه نمی بینم که آنرا بفعل خود آیید می یابید او را هادی راه حق که شما را راه راست نماید و نیز روایت
این حدیث بسندی که رواة آن ثقه اند چنانچه بیهقی گفت پس این حدیث دلالت می کند بر آنکه امر امامت
موقوف شد بر آنکه مسلمانان با وی بیعت کنند و بر عدم نص در شان امیر المومنین علیه و مقوی این حدیث
که جمعی کثیر مثل احمد بسند حسن و امام احمد و غیر ایشان بسند قوی چنانچه ذهبی گفت روایت کرده اند
از حضرت اسد الله که چون با وی بیعت شد گفتند که کسی را بر شما خلیفه نخواهیم ساخت بلکه چنانچه
رسول صلی الله علیه وسلم شما را گذاشته بود ما نیز شما را بهمان طریق خواهیم گذاشت و نیز روایت کرد بزار
بسندی که رجال آن رجال صحیح است از علی کرم الله وجهه که فرمود و ما استخلف رسول الله
علیکم ولا استخلف علیکم یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی را بر شما خلیفه نه
کردانم همین حدیث روایت کرد دارقطنی نیز از حضرت امیر المومنین علی و در بعضی طرق اسناد او زیادتی
است که دخلنا علی رسول الله فقلنا یا رسول الله استخلف علینا قال لا ان یعلم الله
فیکم خیرا یولی علیکم خیرکم فقال علی فعلم الله فینا خیرا فولی علینا ابابکر داخل شدیم
بر رسول صلی الله علیه وسلم و گفتیم یا رسول الله خلیفه تعیین فرما فرمود تعیین خلیفه نخواهم کرد مگر اینکه
خدا تعالی در شما خیری ببیند بهترین شما را والی سازد بر شما پس حضرت علی فرمود که خدا تعالی در ما
خیرے دید که بهترین ما را والی گردانید پس باین دلیل ثابت شد که حضرت علی تصریح کرده بآنکه رسول الله
نص بر خلافت نفرموده در شان هیچکس مگر در شان ابوبکر و روایت کرد مسلم از حضرت علی که فرمود من
ان عندنا شیئا نقرؤه غیر کتاب الله وهذه الصحیفة فیها اسنان الابل وشیء
من الجراحات فقد کذب هر کس که زعم کرد که نزد ما چیزے است که میخوانیم آنرا غیر کتاب الله
و این اوراق که دران اسنان ابل است یعنی در آن دیت و بیان اصناف شتران است که در دیت
بر قاتل لازم میشود و چیزے از جراحات یعنی حکم تحریم قتل مسلم بکافر و غیر ذلک از احکام قصاص آن زاعم
کاذب است و بیان این حدیث آنست که جماعتی از شیعه زعم کرده اند که نزد اهل بیت خصوصا حضرت علی
چیزے چند از وحی هست که پیغامبر ایشان را بآن مطلع ساخته غیر اهل بیت بنابرین ابو جحیفه و غیر او از حضرت
علی سوال کردند که آیا نزد شما چیزے غیر آنکه در قرآن مجید است هست یا نه آنگاه امیر المومنین در اثنای
خطبه بر بالای منبر فرمود که والله نزد ما هیچ چیز از وحی غیر کتاب الله نیست و این چند ورق که در قراب سیف
من است وآنرا بیرون آورده بمردم نمود دران احکام و مقادیر و اصناف شتران بود که در دیة قتل
بر قاتل لازم میشود و بعضی از احکام قصاص مثل تحریم قتل مسلم بعوض کافر و فک اسیر و غیر ذلک که از
رسول صلی الله علیه وسلم شنیده یا آنکه خود از کلام الله استنباط نموده بود والله اعلم و روایت کرده اند جمعی
مثل دارقطنی و ابن عساکر و ذهبی و غیر ایشان از حضرت علی چون بجانب بصره نزول فرمود ابن الکوا

وقیس بن عباده برخاسته از آنحضرت سوال کرده گفتند که خبر ده مرا ازین آمدن خود که آیا بسبب طلب امر خلافت یا بامامت است یا بعهدیست که از جانب رسول صلی الله علیه وسلم است ما را از آن خبر کن که اعتماد و وثوق باخبار تو داریم و میدانیم که هرچه حق و صدق است نقل خواهی فرمود آنگاه حضرت علی فرمود اما ان لم یکن عندی عهد من النبی عهده الی فی ذلك فلا والله لئن کنت اول من صدق به فلا اکون من کذب علیه ولو کان عندی معه عهد فی ذلك ما ترکت اخا بنی تیم بن مرة وعمر ابن الخطاب یقومان علی منبره ولقاتلتهما بیدی ولو لم اجد الا بردی هذا ولکن رسول الله لم یقتل قتلا ولم یمت فجاءة ومکث فی مرضه ایاما ولیالی یاتیه المؤذن او بلال یؤذنه بالصلوة فیامر ابا بکر فیصلی بالناس وهو یری مکانی ولقد ارادت امرأة من نسائه ان تصرفه عن ابی بکر فابی وغضب وقال انکن صواحب یوسف مروا ابا بکر فلیصل بالناس فلما قبض رسول الله نظرنا فی امرنا فاخترنا لدنیانا من رضیه رسول الله لدیننا وکانت الصلوة اعظم شعائر الاسلام وقوام الدین فبایعنا ابا بکر وکان لذلك اهلا ولم یختلف علیه منا اثنان وفی روایة قام بین اظهرنا الکلمة واحدة والامر واحد لا یختلف منا علیه اثنان وفی روایة فاخترنا الدنیانا من اختاره رسول الله صلی الله علیه وسلم لدیننا فادیت الی ابی بکر حقه وعرفت له طاعته وغزوت معه فی جنوده وکنت اخذ اذا اعطانی واغزو اذا اغزانی واضرب بین یدیه الحدود بسوطی فلما قبض ولاها عمر فاخذها بسنة صاحبه فما یعرف من امره فبایعنا عمر لم یختلف علیه منا اثنان فادیت له حقه وعرفت له طاعته وغزوت معه فی جیوشه وکنت اخذ اذا اعطانی واغزو اذا اغزانی واضرب بین یدیه الحدود بسوطی فلما قبض تذکرت فی نفسی قرابتی وسابقتی وفضلی وانا اظن ان لا یعدل بی ولکن خشی ان لا یعمل الخلیفة بعده شیئا الا لحقه فی قبره فاخرج منها نفسه وولده ولو کانت محاباة لآثر ولده بها وبرئ منها الرهط انا احدهم وظننت ان لا یعدلوا بی فاخذ عبد الرحمن بن عوف مواثیقنا علی ان نسمع ونطیع لمن ولاه الله امرنا ثم بایع عثمان فنظرت فاذا طاعتی قد سبقت بیعتی فاذا میثاقی قد اخذ لغیری فبایعنا عثمان فادیت له حقه وعرفت له طاعته وغزوت معه فی جیوشه وکنت اخذ اذا اعطانی واغزو اذا اغزانی واضرب بین یدیه الحدود بسوطی فلما اصیب نظرت فاذا الخلیفتان اللذان اخذاها بعهد رسول الله بالامامة والخلافة

وقد مضیا وهذا الذی اخذ له میثاقی قد اصیب فیا یعنی اهل الحرمین واهل هذین
المصرین ای البصرة والکوفة فوثب فیهما من لیس مثلی ولا قرابته کقرابتی ولا علمه
کعلمی ولا سابقته کسابقتی وکنت احق بها منه یعنی از معاویه اما اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم
درین باب عهدی و وصیتی کرده باشد چنین نیست واگر وصیتی و عهدی در امر خلافت در شان من
شده بودی اول کسیکه تصدیق و عمل ازو کردی من بودم و تکذیب آن و ترک عمل نمیکردمی و نمیگذاشتمی
که ابوبکر بن ابی قحافه و عمر بن الخطاب رضی الله عنهما بر منبر رسول الله روند و [illegible] و با ایشان مقاتله میکردم
واگرچه هیچ چیز غیر این نبودی که پوشیده ام که با من نبودی ولیکن رسول الله صلی الله علیه وسلم کشته نشده
فجاءة و دفعة نیز وفات نکرد بلکه مرض او صلی الله علیه وسلم چند روز بطول انجامید و بلال می آمد و اعلام وقت
نماز میکرد و نیز رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر را فرمود که بحالت با مردم کرده نماز گذارد و مکان مرا میدید
و میدانست و بعضی از ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواستند که امر صلوة از ابوبکر بگردانند رسول
الله صلی الله علیه وسلم ازین معنی ابا فرمود و غضب فرموده گفت انتن صواحب یوسف مروا ابا بکر
فلیصل بالناس وچون رسول الله صلی الله علیه وسلم از دنیا رحلت فرمود نظر کردم در امر خود و اختیار
کرده از برای دنیای خود کسی را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از برای دین ما او را پسند کرده بود و حال
آنکه صلوة اعظم شعار اسلام است و دین بآن قائم است پس بیعت کردم با ابابکر و نیز اهل بیت این امر
ورثت [illegible] و کس از ما درین باب مخالفت او نکردند بلکه تمام متفق بودند که او درین امر درخور و لایق است
دیگر آنکه فرمود اقامت امر خلافت کرده در میان ما و با هم متفق بودیم و کسی از ما بر و مختلف نشد و [illegible]
هر دو عبارت یکیست اگرچه بحیثیت لفظ مختلف است و [illegible] دیگر آنکه فرمود اختیار کردیم از
برای دنیا کسی را که رسول صلی الله علیه وسلم از برای دین اختیار کرده بود پس حق ابابکر صدیق ر
در امر خلافت موددی ساختیم و اطاعت او بر خود لازم الزم دانستیم و غزا کردیم باتفاق در لشکری
که او بود و هرگاه که عطای مال و غنیمتی بمن میکرد میگرفتم و اگر امر بغزای روانه میکرد میرفتیم و غزا میکردم
و تازیانه خود جرای او حدود در حضور او بمردم میکردم و بعد از آنکه او فوت شد عمر نیز عمل نمود
در آنچه بر استمال او وقف بود پس بعده بیعت کردم با عمر نیز و دو کس در اول مرتبه خلافت در میان
اختلاف نکردند پس ادای حقوق حق خلافت او کردم و اطاعت او نمودیم و غزا همراه او کردیم در
لشکری که بود و اگر میداد می میگرفتیم و اگر بغزای رجوع میکرد غزا میکردیم و در حضور او [illegible] خود
اجرای حدود بر مردم میکردیم با چنین عمر نیز فوت شد [illegible] خود برسول صلی الله علیه وسلم
[illegible] حق خود در اسلام و فضل خود بحضرت میرساندم گمان میبردم که دیگری را برین حق
نکنند لیکن ترسیدم که خلیفه اگر عمل نکند [illegible] بعقبر [illegible] خود را [illegible]

بان امر معزول سید شتم تا لحظه تمام درین باب نموده این امر برا بے چند کس مفوض میساخت که من
یکے از آنها بودم و گمان من این بود که من دیگرے نخواهد کرد و عبدالرحمن بن عوف با من توثیق گرفت
که اطاعت احسن کنم که خدیتعالی اورا والی امر سازد و آنگاه بیعت بعثمان نموده کردم و من ملاحظه نمودم که
اطاعت کردن سابق بر من شد بیعت کردم و من ادای حق او در خلافت او کرده اطاعت کردم
همراه او غزا کردم در لشکرے که او بود و عطای مالی که میتمود میگرفتم و اگر بعضی امر ایشد تعتا میرفتم
و بسوط خود در اجراے حدود بر مردم میکردم تا آنکه عثمان شهید شد آنگاه من نظر درین
امر کردم دیدم که دو خلیفه که بعد رسول الله صلے الله علیه وسلم در امر الصلوة در خلافت کردند گذشتند
و این خلیفه ثالث که عهد و میثاق برای من گرفته بودند او نیز رحلت پس اهل مکه و مدینه واهل این دو
شهر که کوفه و بصره باشند بمن بیعت کردند درین اثنائی کسیکه خود مثل او نیست و قرب او مثل قرب
نیست با این امر برخاسته ادعای خلافت وارد وسیعنے معاویه وحال آنکه من احق واولی بخلافتم
و روایت کرده جماعت مذکوره اسحاق بن راهویه از چند طرق دیگر و غیر ایشان نیز از طرق
دیگر روایت کرده و ذهبی گوید طریق این حدیث بعضی مقوی دیگرست و صحیح ترین طرق روایت اسمعیل
بن علیاست و دران روایت آنکه چون حضرت علی را گفتند که از امر خود خبر ده مرا که آیا بعهد بشما
رسول الله صلی الله علیه وسلم ورشان شما امر کرده است یا آنکه براے خود مقصدی این امر شده اید
باجتهاد خود و روایت کرده احمد از حضرت امیرالمومنین علی که روز جمل گفت لم یعهد الینا رسول
الله عهدا ناخذ به فی الامارة ولیکن بشئ رأیناه من قبل انفسنا در امر خلافت
هیچ احدی با وصیتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم نشده که بآن عمل کنیم بلکه امر بود که با براے و
اجتهاد خود وروایت کردند بیهقی و دارقطنی مانند این حدیث یا زیادتی جمیع طرق این حدیث متفق
است از علی المرتضی کرم الله وجهه بر نفی نص امامت و علمای نیز بر همین متفق اند چنانچه ابونعیم از حسن
مثنی بن حضرت حسن سبط رضی الله عنه روایت کرده که چون با و گفتند که خبر ده من کنت مولاه فعلی مولاه
نص در امامت حضرت علی جواب داد که اما والله لو کان الامر من النبی صلعم بذالك
الامارة والسلطان لافصح لهم به فان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان افصح
الناس للمسلمین ویقال لهم یا ایها الناس هذا والی امرکم والقائم علیکم
بعدی فاسمعوا له واطیعوا فوالله لئن کان الله ورسوله اختار علیا لهذا الامر والقیام للمسلمین
بعده اما کان من هذا الشئ ثم ترك علی امر الله ورسوله ان یقام به او یعذر فیه الی
المسلمین لکان اعظم الناس خطیئة اذ ترك امر الله ورسوله وحاشاه من ذلك
یعنے آگاه باشید بخداے سوگند که اگر مراد رسول ازین حدیث

امارت و سلطنت بودے هر آینه ظاهر و بین میساخت تصریح آن بغیر بود زیراکه رسول صلی الله علیه وسلم
فصیح ترین بود از مردم خصوصًا از برای امر مسلمانان و هر آینه ایشان را میگفت ایها الناس علی المرتضی ولی
امر شماست و نیز در خلافت بعد از من قیام با شما نماید سخن او بشنوید و اطاعت او بکنید و بخدای سوگند
که اگر خدای و رسول خدای امر مسلمانان را و قیام عینا بند و علی رضی الله عنه ترک امر خدا و رسول خدا
بیکر و در قیام امر مسلمانان نکند میگفت هر آینه علی را ذنب از جمیع مردم بیشتر بودی بواسطه ترک امر
خدا تعالی و رسول او حاشا که حضرت علی امر خدا و رسول او را ترک کند و در روایت دیگر از وی آمده گفت
لو کان هذا الامر کما تقول وان الله اختار علیا للقیام به على الناس لكان علی اعظم
الناس خطيئة ان ترك امر رسول الله اگر امر چنین بودی که میگویید که الله تعالی علی را
اختیار کرده بود برای اقامت امر مسلمانان هر آینه علی بن ابی طالب خطیئه بودی از همه مردم زیراکه ترک امر
خدا و رسول خدا کرد که امر مسلمانان قیام نموده است آنگاه آن شخص گفت که آیا رسول الله صلی الله
علیه وسلم نگفت من کنت مولاه فعلی مولاه حضرت حسن در جواب گفت لو عنی بالقیام
على الناس بالامارة لافصح به وافصح عنه كما افصح عن الصلوة والزكوة ولقال
یا ایها الناس ان علیا والی امرکم من بعدی و القائم فی الناس بامری فلا تعصوا امره
اگر مراد رسول الله صلی الله علیه وسلم از حدیث قیام امر مسلمانان بودی از آن منکشف ساختی و میگفتی
ایها الناس علی والی امر شماست بعد از من و بامر مسلمانان قیام خواهد نمود بامر من اطاعت او کنید و
نافرمانی او نکنید و روایت کرده قطنی از ابو حنیفه که چون بمدینه آمد از امام جعفر الصادق رضی الله عنه
از حال ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سوال کرد امام جعفر فرمود که رحمت خدا بر ابوبکر و عمر باد آنگاه ابو
حنیفه گفت که در عراق چنین میگویند که تو از ایشان بری شدی فرمود معاذ الله کذبوا ورب الكعبة
پناه بخدای میگیرم که از ایشان تبرا کنم دروغ میگویند به پروردگار کعبه سوگند است آنگاه امام جعفر رضی
ذکر تزویج ام کلثوم از فاطمه رضی الله عنها که بود با عمر نمود و گفت ای ابو حنیفه لو لم یکن لها اهلا
ما زوجها ایاها اگر عمر اهل بیت و استحقاق این امر نداشتی حضرت علی دختر خود را با و ندادی ابو حنیفه
گفت اگر این کلمه را با اهل عراق بنویسی خوب است امام در جواب گفت لا یطیعونی بالکتب انما
من نخو شندکر نوشتن بدانکه تزویج حضرت امیر المومنین علی دختر خود را بعمر دلیل قاطع است بر
بطلان روافض چراکه بزعم فاسد جماعت عمر را حکم بتکفیر می کنند که چگونه جایز بود که علی المرتضی دختر
خود را بکافر میدهد نعوذ بالله منها من هذا الاعتقاد و جه هفتم از وجوه رد آنکه آنچه ایشان
میگویند که اللهم وال من والاه وعاد من عاداه درین حدیث دعا است که نبی بغیر
برای معصوم نیست این دعوی است بی دلیل زیراکه جایز است این نوع دعا برای کسی از مومنان

و هر گاه که برای کسی از وی از مومنان جائز باشد جواز آن برای اخص بشرف ایشان بحسب شرع هم بحسب عقل بطریق اولی ست پس معصومیت و امامت علی المرتضی عقب رسول الله صلی الله علیه وسلم از این دلائل لازم نمی آید چنانکه ابوذر رضی الله عنه روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم در شان عمر فرمود که عمر معی و انا مع عمر و الحق بعدی مع عمر حیث کان یعنی عمر با من است و من با عمر و حق با عمر بعد از من هر جا که باشد و در این حدیث هیچ دلالتی بر امامت عمر عقب فوت رسول صلی الله علیه وسلم نیست و بر عصمت او نیز دلالتی نمیکند و باز اگر مراد ایشان از عصمت عصمتی که برای انبیا ثابت ست آن باطل ست و اگر مراد از عصمت محافظت ست آن برای اولی کسی از مومنان جائز ست خصوصا از برای علی و دعوی آنکه وجوب عصمت امام مبنی بر تحکم ست و عقل آن دعوی و آنچه مبنی بر آنست باطل ست آن چند وجه و بیان آن وجوه قاضی ابوبکر باقلانی در کتاب در بیان امامت نموده است بیانی تمام کرده و حاکم بسندی صحیح و غیر آن بسند امام حسن از حضرت امیر المومنین علی روایت کرده اند که فرمود یهلک فی محب مفرط یفرطنی بما لیس فی و مبغض مفترط یحمله شنانی و مبغض علی ان یبهتنی بما لیس فی هلاک میشوند در باب من دو کس یکی دوست مفرطی که مدح و وصف میکند مرا به چیزی که در من نیست و دشمنی دروغ گوی که بغض من او را بر این میدارد که بر من بهتان بندد بچیزی که در من نیست ثم قال و ما امرتکم بمعصیة فلا طاعة لاحد فی معصیة الله باز فرمود و امر نمیکنم شما را به بی فرمانی خدا تعالی و اگر شما را بمعصیتی امر کنم پس اطاعت نیست اصلا در معصیت خدا تعالی پس معلوم شد باین دلیل که حضرة علی اثبات عصمت از برای نفس خود نفرموده آنکه عصمت در امام شرط نیست وجه هشتم آنکه ایشان در امام عصمت شرط میکنند که می باید که امام افضل است باشد و حال آنکه بشهادت حضرت علی که نزد ایشان واجب العصمت ست ثابت شده است که افضل این امت ابوبکر است و بعد از وی عمر رضی الله عنهما پس صحت امامت این هر دو ثابت شده بقول حضرت علی رضی الله عنه و بانعقاد اجماع چنانچه گذشت شبهه دوازدهم آنکه زعم کرده اند که از جمله نص تفصیلی بر امامت حضرت علی حدیثی که از رسول صلی الله علیه وسلم در وقتی که بغزوه تبوک میرفت و علی اسد الله را بر مدینه خلیفه گردانیده فرمود انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی تو از من بمنزله هارونی از موسی الا آنکه بعد از من نبی نخواهد بود و شیعه در وجه استدلال باین حدیث گروه میگویند که جمیع منزلتی که بود ثابت هارون را از موسی علیهما السلام غیر نبوت همی بعضا را ثابت ست از رسول صلی الله علیه وسلم چرا که اگر از جمیع منازل برای علی ثابت نباشند استثنا صحیح نیست و از جمله آنچه ثابت بود مر هارون را از موسی علیهما السلام استحقاق خلافت بعد از موت او اگر هارون زنده میماند بعد از وی زیرا که در حیات او خلیفه بود و اگر موسی هارون نیز نیست

خلیفه او نمی بود بواسطه نقص او بود و حال آنکه نقص بر انبیای جائز نیست پس استحقاق خلافت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم از برای حضرت علی ثابت و نیز از جمله منازل هارون از موسی علیهما السلام آنست که با او در رسالت شریک بود و اگر بعد از موسی میزیست اطاعت او بر مردم لازم بود پس اطاعت حضرت علی نیز بر مردم لازم و واجب است که معنی نص بر امامت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم بنا برین عمل بدلیل بنهایت آنچه ممکن است **جواب این شبه** آنکه بر تقدیر که این حدیث صحیح باشد چنانچه آئمه حدیث گفته اند و قول ایشان معتمد علیه است خصوصا آنکه در صحیحین این حدیث وارد شده **جواب** آنست که حدیث احاد است شیعه در رفض حدیث احاد را در امامت حجت نمیدانند و تقدیر یکه ازین دلیل نیز تنزل کنیم میگوئیم که عموم در جمیع منازل از برای حضرت علی ثابت نیست بلکه مراد بر وجهیکه ظاهر حدیث دلالت میکند آنست که حضرت علی هم خلیفه بود از رسول صلی الله علیه وسلم در مدینه منوره غیبت او از تبوک چنانکه هارون خلیفه بود از حضرت موسی علیه السلام در غیبت موسی که بهارون گفت یعنی خلیفه در قوم زمانی که از برای مناجات رفته بود و کلمه اخلفنی فی قومی که موسی علیه السلام بهارون گفت یعنی خلیفه من باش در قوم من عمومی و دران قول نیست که تقاضا کند آنکه در جمیع زمان حیات و ممات خلیفه او بوده باشد بلکه متبادر از آن قول آنست که خلیفه او باشد مدت غیبت او فقط و این خلافت هارون از موسی هم شامل بعد وفات موسی هم نیست بر تقدیر یکه نیست بواسطه قصور لفظی است در ادای آن معنی نه بواسطه نقص هارون هم و معزول شدن اوست و این مثل آنست که تصریح بخلافت او کند در زمان معین و بر تقدیر یکه مسلم داریم که لفظ شامل بعد موت است و عدم بقاء خلافت او بعد از موسی بواسطه عزل وست ازین عزل نقص بهارون لاحق میشود بر تقدیر یکه زنده بودی بعد از موسی علیه السلام بلکه این مستلزم کمال او بود زیرا که با تقدیر یکه بعد از موسی در امر مستقل رسالت میشود از جانب خدا تعالی و این مرتبه اعلی است از آنکه خلیفه ... باشد یا شریک باشد و در رسالت اگر مسلم داریم که حدیث عام در جمیع منزلتے که او را بود لیکن عام مخصوص است زیرا که از جمله منزلتے هارون آنست که نبی برادر نبی بود و عام مخصوص در باقی حجت نمی شود یا آنکه حجت میشود لیکن ضعیف است بر اختلافی که در میان علماست درین و ام هارون بعد از وفات موسی علیه السلام بر فرض حیات هارون نبود مگر از رهگذر نبوت از جهت خلافت ز موسے و حالانکه درین مقام نبوت نیست زیرا که محال است که حضرت علی نبی باشد پس اطاعت و نفاذ امر او نیز واجب و لازم نباشد و ازین بیان معلوم شد که مراد ازین حدیث با آنکه از احاد است باجماع مقاومت نمیکند بهیچ امر دیگر نیست مگر اثبات بعضی از منزلتها که هارون را از موسی علیه السلام حاصل بود نه برای حضرت علی از جانب رسول صلی الله علیه وسلم و میثاق حدیث بسبب حدیث

بیان میکنند چنانچه پیش گذشت که رسول صلی الله علیه وسلم حضرت علی را در مدینه خلیفه خود ساخت و چون
بنفس نفیس متوجه غزوه تبوک شد آنگاه حضرت علی این بار گذاشت خود را منقصے دانسته اینمعنی بار سول
الله صلی الله علیه وسلم گفت بنابرین رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت الا ترضی ان تکون منی
بمنزلة هارون من موسی آیا راضی نیستی که باشی تو از من بمنزله هارون از موسی یعنی وقتیکه متوجه
طور شد با هارون گفت که خلیفه باش در قوم و نیز استخلاف حضرت علی در مدینه لازم نمی آید او را لیاقت
و بخلافت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم از جمیع کسانیکه در آن عصر بودند و نه بر سبیل ندب بلکه انچه لازم
می آید البته بر خلافت ست فی الجمله یا آن قائلیم و دلیلے بر عدم لزوم اولویت بخلافت بعد از رسول
صلی الله علیه وسلم آنکه چندمرتبه و بجز غیر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مثل ابن ام مکتوم خلیفه از رسول صلعم
و بسبب این خلافت لازم نیست که اولی بخلافت و امامت باشد بعد از رسول صلی الله علیه وسلم شبهه
سیزدهم آنکه زعم کرده اند از جمله نصوص تفصیلیه که دال ست بر خلافت حضرت علی آنست که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که یا علی انت اخی و وصیی و خلیفتی و قاضی دینی وانت سید
المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و قوله سلموا علی علی بامرة الناس
ای علی تو برادر منی و خلیفه و وصی و قاضی دین منی بجسر دال بهمله و تو سید مسلمانان و امام متقیان
پیشواے آنکسانیکه از اثر صلوة پیشانیهای ایشان نورانی خواهند بود در روز قیامت و آنکه گفت
که سلام کنید بر علی با میر بودن او مر دمان را جواب ازین شبهه مبسوط گذشت در
فصل چهارم و در اینجا این بود که گفتیم اینحدیث کاذب و باطلست و بر رسول صلی الله علیه وسلم افترا
کرده اند الا لعنة الله علی الکاذبین و هیچکس از ائمه حدیث نگفته است که این بمرتبه احاد مطعون
فیه رسیده باشد بلکه جمیع ائمه حدیث متفق اند بر آنکه اینحدیث محض کذب و افترا است پس اگر زعم کنند
این جاهلان کذاب که بر خدا و رسول او و ائمه اسلام افترا میکنند اینحدیث نزد ایشان خود
بصحت رسیده گوئیم این محال ست بحسب عادت زیرا که نمے تواند بود که این جماعت با آنکه
متصف بر دانستے نشده اند و بصحبت محدثے هرگز نرسیده اند منفرد شوند باین روایت
و این همه حدیث را جهل باین روایت نسبت دهند و حال آنکه سایر ائمه حدیث و سابقان و پیشینیان
علم تمام عمر خود را صرف کرده اند و مسافت بعید از جهت طلب کثیر و قلیل اندر روایات نموده اند و
بتحقیق و تفتیش کرده صحیح را از سقیم جدا کرده و در کتب نوشته اند با وجود آنکه احادیث موضوعه
از شصد هزار ست و جمع جمیع آنها را دانسته اند و سبب و باعث بر وضع و افترا بر رسول
صلی الله علیه وسلم نیز معلوم کرده اند خدا تعالی ایشانرا جزاء خیر دهاد و اگر حرص صحیح و شفقت
ایشان در دین نبودے هر آینه مبطلان و متمردان مفسد بر دین استیلا یافته تغیر شرائع

و معالم دین می نمودند و مخلوط میساختند حق را بباطل چون تا آنکه حق از باطل و صدق از کذب متمیز
نمیشد و مردم را نیز مثل خود گمراه میکردند لیکن چون حق تعالی شریعت پیغامبر صلی الله علیه وسلم را
محافظت نمود از تبدیل و تغییر و از اکابر است در هر عصرے طائفه برامر شریعت برگماشت تا
حق را از باطل و صدق را از کذب متمیز ساختند بنابرین دین مبین متین محفوظ و مصئون ماند از
تصرف این جاهلان کاذب باطل و ازینجهت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ترکتکم
علی الملة الواضحة البیضاء لیلها کنهارها و نهارها کلیلها لا یزیغ عنها بعدی
الا هالک گذاشتم شما را بر ملتی واضح روشن که شب آن چون روز است و روز آن چون
شب است میل نکند و نگردد از آن ملت بعد از من مگر کسیکه بر باطل باشد و از جمله امور عجیبه این جهال
شیعه و روافض آنکه هرگاه که ما استدلال مینمائیم باحادیث صحیح صریح داله بر خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
مثل حدیث اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر و غیره و غیر ازین از احادیث که نص
بر خلافت ابوبکر رض است چنانچه در فصل سوم بیان کرده شد در جواب ما میگویند که این حدیث
خبر واحد است و مفید یقین نیست و در امر امامت علم یقینی میباید تا دلالت بر خلافت و امامت
کند و هرگاه که ایشان خود میخواهند که استدلال کنند بر آنچه زعم ایشان است نص بر خلافت
حضرت علی کرم الله وجهه با آنست که خبرے روایت میکنند که بزعم ایشان دلالت میکند مثل
حدیث من کنت مولاه و حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی با آنکه هر دو حدیث
احاد است یا آنکه اخبار باطل که متیقن البطلان و صحیح الوضع والبهتان است نقل میکنند و بدرجه
احادیث ضعیفه که ادنی مراتب احادیث احاد است نمیرسد پس تأمل کن در تناقض صریح و
جهل قبیح این جماعتے که بواسطه کثرت عناد و میل از حق در چیزے که موافق مذهب فاسد
ایشان است زعم تواتر میکنند اگرچه اجماع اهل حدیث بر آن شده باشد که موضوع و مختلق است
و در آنکه مخالف مذهب ایشان است زعم احاد میکنند و اگرچه ائمه حدیث اتفاق بر صحت آن
و تواتر روایت کرده باشند و این معنی از ایشان نیست مگر تحکم و عناد و میل از حق نعوذ بالله منها
شبه چهاردهم آنکه زعم کرده اند که ابابکر رض اهلیت امامت نداشت و گفت فسخ بیعتی
من کنید چرا اگر شخصی را که بیعت کرده اند آن بیعت خود از خود دور میکند و طلب فسخ آن می نماید
مگر زمانے که اهلیت آن نداشته باشد **جواب این شبه** آنکه آنچه میگویند که فسخ بیعت
نمیکند کسی مگر وقتیکه اهلیت آن نداشته باشد و منحصر میدانند درین که آن حصر ممنوع است چرا که
میتواند بود که بواسطه ورع و تقوی و زهد بوده باشد چنانچه بسیاری از سلف و خلف ورع و
زهد کرده اند از امورے که استحقاق و اهلیت آن داشته اند بلکه باز نیادتی بلکه حقیقت ورع

نمیرسد مگر باعراض از غیرے کہ معرض اہلیت آنہا داشتہ باشد و در صورت اعراض واجب است شد
آنکہ نہ ہدست . یا آنکہ سبب این اقالہ و فسخ از ابوبکر رضہ آن بود کہ اندیشہ نمود کہ مبادا استیفاء امور
بر وجہے کہ لایق بکمال باشد بفعل نیاید یا آنکہ غرض او از طلب اقالہ بیعت آن بود کہ بر وے ظاہر شود
کہ در میان قوم کسے است کہ عزل او را دوست میدارد یا نہ بنابرین باین طریق انکشاف
اینمعنے نمود بر وے ظاہر شد کہ جمیع قوم بامامت او قائل اند و عزل او را دوست نمیدارند یا آنکہ
چون ثابت شدہ بود از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ لعنت کرد بر امام قومیکہ آنقوم امامت او را
مکروہ میدارند و ابوبکر رضہ اندیشہ کرد کہ مبادا در قوم کسے باشد کہ امامت او را مکروہ میدارد
و در تحت آن حکم داخل شود و بنابرین گفت بیعت مرا فسخ کنید تا معلوم کند کہ بیعت او را کارہ
ہست یا نہ و چون کسے مرتکب اقالہ و فسخ او نیست بر وے روشن شد کہ در میان قوم کسے
کارہ بیعت او نیست و خاطر ازین ممر جمع نمود و حاصل جواب آنکہ غباوت و حمق و جہل تا بحدیست
مر کسے را کہ گوید این اقالت بواسطہ عدم اہلیت بود با وجود این احتمالات ظاہرہ کہ مذکور ساختیم
شبہ پانزدہم آنکہ زعم کردہ اند کہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ ساکت بود از نزاع در امر خلافت مگر
جہت آنکہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم او را وصیتے کردہ بود کہ بعد از وفتنہ کہ واقع شود
شمشیر از غلاف بیرون نیارد **جواب از ین شبہ** آنکہ این کذب و افتراست و بمقول
کمال جہالت و نہایت عناد مترتب میشود و بواسطہ آنکہ زعم ایشان آنست کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم
حضرت علی را بعد از خود امام و ولی ساخت بر مردم و باینحال چگونہ امر فرمود کہ بعد از و شمشیر نکشد بر
کسانیکہ از قول حق امتناع نمایند و این تناقض است بر کلام حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ
وصیت فرمود کہ شمشیر نکشد بعد او و اگر صحیح بودے بایستے کہ علی در جنگ صفین و غیر آن شمشیر نکشیدی
و حالانکہ در آن حرب بنفس نفیس خویش و اہلبیت و توابع و لواحق خود جمیعا مقاتلہ نمودند و چندین ہزار
کس کشتہ شدند از جانب ایشان و از معاویہ و نیز چگونہ متصور است باعتقاد این جماعت کہ حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم فرماید بعدم مقاتلہ با کسے کہ بزعم فاسد ایشان کافر شدند بواسطہ آنکہ بوصیت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم عمل نکردند و حالانکہ خدا تعالی واجب گردانیدہ است جہاد با امثال این نوع کسانے
کہ اطاعت خدا و رسول او نکنند و بعضے از ائمہ اہل بیت نبوت و عترت طاہرہ رضی اللہ عنہم اجمعین
چنین گفتہ اند کہ در کلمات طایفہ شیعہ و روافض تامل کردہ دیدیم و دانستیم کہ ہوای چشمہای ایشان را
پوشیدہ است بنابرین ہر فسادے کہ بر کلمات ایشان مترتب میشود از آن باک نمیدارند
آیا نمی بینی کہ میگویند کہ عمر رضہ دست در حمائل سیف علی رضی اللہ زدہ و بیرون کشید خیر النساء فاطمۃ الزہرا
رضی اللہ عنہا را در خانہ حبس نمودہ کہ ترس بر وے مستولی شد و افتاد فرزندے کہ نام محسن بود از وے

با وظاهر شد و بمآل این فرجه یافت و عقوبات آخرت اند و چون بسبب عرض ایشان احیث اکبر مردم عرض
نفرت کنند و از وی متنفر شوند و قائل شوند از نسبت عجز و ضعف و عداوت و عاری که با اهل حق منسوب است ایشان
نقد و سنت با آنکه بزرگی درجات و شجاعت و جمعیت و شوکت و کثرت اعوان صحابه مستحق انهدام بوده
و نیز چگونه از اصحاب کبار رضوان الله علیهم اجمعین نسبت اهل بیت نبوت این فعل ظهور آید با
آنکه تواتر رسیده است که غیرت ایشان برای رسول صلی الله علیه وسلم بمرتبه بود که پسران و پدران
خود را بقتل رسانیدند در طلب رضای خدا و رسول صلی الله علیه وسلم و توهم امثال این نقصی و شکست بر
باطل اصحاب کبار که خدای تعالی بواسطه صحبت رسول صلی الله علیه وسلم پاک و مبرا ساخته از هر حرج
و نقصان چنانچه در کتاب و سنت مبین شده و ما در اول کتاب خود در مقصد اول ایراد آن کرده ایم
نمیتوان کرد مگر کسی که این نوع توهم در حق اصحاب رضی الله عنهم خدای تعالی او را گمراه ساخته ترک اعانت
و نصرت او کرده باشد محل و ماوای و مقر او را در جهنم بئس القرار فرمود کرده باشد و شیخ الاسلام و مجتهد العصر
شیخ سبکی رحمة الله علیه میگوید که در ظهر روز دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الاولی سنه خمس و خمسین و سبعمائه
در جامع بنی امیه بودم که شخصی از صف مسلمانان دور شد و با مردم نماز نگذارد و گفت لعنت خدا
بر آنکس باد که بر آل محمد صلی الله علیه وسلم ظلم کرد و چون این سخن میگفت آنگاه او را بند کردند و من از وی
سوال کردم که آنکس که بر آل محمد صلی الله علیه وسلم ظلم کرده کیست جواب داد ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه
و یزید آنگاه امر کردم که او را بزندان برند و غلی در گردن او نهند بعد از آن قاضی مالکی او را گرفته
تازیانه چند بر وی زد و آنگاه اصرار نمود و مالک زیاده میگفت که فلان یعنی ابو بکر عدو الله است و گفت دو
گواه نیز گواهی دادند باین مضمون باز گفت که او مر یعنی ابو بکر نیز بغیر حق در باب میراث حضرت
خاتون جنت ظلم کرد و دروغ گفت بر رسول صلی الله علیه وسلم که منع میراث از حضرت سیدة النساء بضعه رسول
صلی الله علیه وسلم یعنی فاطمة الزهرا کرد و چون کلمات شنیعه از وی ظاهر شد قاضی مالکی دیگر باره بزندان
او امر کرد و در همان روز روز دوشنبه در مواجهه او ادای شهادت کردند جواب همین داد که
اگر گفتم خدای میداند باز او را بمقام مقدره در آوردند و با وی گفتند که توبه بکن او در جواب گفت
که از خود توبه کرده ام و هر چند توبه از وی نمودند او در جواب همین لفظ میگفت تا آنکه در مجلس بحث
کفر او و عدم قبول توبه و بطول انجامید آنگاه نائب قاضی مالکی حکم بقتل او کرده او را بقتل رسانیدند
و نزد من از آن نمود قتل او از آن استدلال کرده بودم و صدر من منشرح شده بود که حکم
بکفر او بواسطه سب بود و حکم بقتل او جهت توبه او ننمود کسی را در این استدلال سبقت کرده
باشد بر من مگر آنچه آمد در کلام نووی با ضعف و مصنف گوید کلام سبکی رحمة الله علیه درین باب بطول
انجامید و من حاصل آنچه او گفت ذکر خواهم کرد با زیادتی بر آن از آن چیزی که متعلق باین علل

و تواند آن بوده باشد تعصب سبکیم نه باشد که خود کرده ام ملفوظ است پس میگوییم که بعضی ناس
از نا اهل گروه اند که این شخص رافضی بغیر حق مقتول شد و تشنیع کرد سبکی و برزاد بر مدعی این امر عجب
آنکه بر وی ظاهر شده بود که مذهب خود ساخته بود الا در مذهب یعنی مذهب شافعی رحمة الله علیه
خواهی دانست که با وجود کافر نمیشود که گفت یعنی سبکی که هر کس که میگوید که این شخص بغیر حق کشته است
کاذب است بلکه قتل او بحق بود زیرا که او کافر بود که اصرار بر کفر نمود و حکم بکفر او کردیم بواسطه چند
امر اول آنکه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم و آله و اصحابه و ازواجه و ذریاته اجمعین در حدیث صحیح
من رمی رجلا بالکفر او قال عدو الله ولیس کذلک الا کان کما قال فیها و الا
رجعت علیه پس نسبت کفر بکسی دهد یا گوید که او دشمن خداست و چنین نبوده باشد اگر ام چنین باشد
که او گفته است فیها و الا آن قائل باز میگردد و بتحقیق و یقین میدانم که ابوبکر رضی الله عنه مومن است
عدو الله نیست پس این شخص آنچه در حق ابوبکر گفته است راجع بقائل میشود و بمقتضای این حدیث و بنا برین
حکم بکفر او میکنیم اگرچه اعتقاد کفر نداشته باشد که امام مالک رحمة الله حمل این حدیث بر خوارج کرده که اعلام منا و بیه
و اکابر امت را تکفیر میکنند کرده است پس آنچه من که استنباط ازین حدیث کردم موافق است با آنچه
مالک نص کرده یعنی استنباط من ازین حدیث موافق قواعد مالک است نه بقواعد شافعی لیکن با آنکه از کلامی
که بعد ازین خواهد آمد معلوم خواهد شد آنچه معتمد است نزد ایشان درین باب و این حدیث اگرچه خبر
واحد است لیکن بواحد عمل میکنند و در حکم تکفیر ظنی است بلکه تکفیر منکر امر قطعی است و آنچه امام نووی
رحمة الله علیه گفته که حمل کردن مالک این حدیث را بر خوارج ضعیف است و مذهب صحیح عدم تکفیر ایشان
است و در قبول نظر است زیرا که ضعیف حمل مالک وقتی میشود که از خوارج سبب تکفیر غیر خروج
و قتال و مانند آن صادر نشود لیکن گاهی که ایشان تکفیر کنند کسی را که متحقق الایمان بوده باشد درین
صورت نووی را نمیرسد که حکم بضعف آن کند جواب از اعتراض سبکی بر نووی چنین داده اند که نص
شافعی بصحت شهادت اهل بدعت و هوا قبول میکنیم مگر خطابی صریح است در آنچه امام نووی
گفته با آنکه معنی نیز بآن مساعدت میکند و نیز تصریح ائمه در باب خوارج با آنکه تکفیر ایشان میکنند صریح است
در آنچه گفته نووی و مؤید و مقوی اوست قول اصولیین چنانچه گفته اند که تکفیر شیعه و روافض میکنیم با
آنکه ایشان تکفیر کبار و عظمای صحابه رضوان الله علیهم اجمعین میکنند که رسول صلی الله علیه وسلم بجزم
وعده کرده است که ایشان اهل بهشت اند میکنند و این تکفیر مستلزم تکذیب رسول صلی الله علیه وسلم
از برای آنکه شیعه و خوارج که تکفیر اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین میکنند علم قطعی ندارند بر تزکیه
و تعدیل ایشان تا زمان ممات بد نشدند و معهذا تکفیر کنند و درین صورت ما تکفیر شیعه و خوارج
نمی کنیم زیرا که درین هنگام تکذیب رسول صلی الله علیه وسلم میشود و باین بیان معلوم شد که صحیح آنچه

بعد از آن که خواهد آمد از مسئلهٔ ایراد نکرد و نگر آنچه مختار اوست مبنی است بر غیر قواعد شافعیه یعنی آنچه
در جواب اصولیین مذکور گفته که ایشان نظر کرده اند در عدم تکفیر آن دو فرقه بآنکه قول ایشان مستلزم
تکذیب رسول صلی الله علیه وسلم نیست و نظر نکرده اند بآنچه ما گفتیم که حدیث سابق دال است بر تکفیر
این دو فرقه در حالی آنکه امام الحرمین و غیر او گفته اند که تکفیر مثل ساجد صنم میکنیم و اگر در دل خود تکذیب
نکند و لازم نمی آید از آنچه ما در حدیث سابق گفتیم کفر هر کس که با مسلمانی گوید یا کافر زیرا که محل
آنچه ما استدلال بآن کردیم کسانی اند که ایمان ایشان مقطوع باشد و شکی در ایمان نباشد مثل
عشرهٔ مبشره و عبد الله بن سلام و مانند ایشان رضی الله عنهم اگر کسی حکم بکفر ایشان کند کافر است
بخلاف غیر ایشان از مسلمانان زیرا که در کلام رسول صلی الله علیه که درین حدیث فرموده است
الا ان کما قال والا رجعت علیه یعنی اگر چنین باشد که او باشد فیها والا کفر راجع بقائل میشود و
اشارتی به اعتبار این خلافت است و فرق میان عشرهٔ مبشره و مانند ایشان و باقی مسلمانان
آنست معلوم میشود ولی نزد من لاحق می شود باین مذکورات کسانی که اجماع بر صلاحیت و امامت ایشان
شده مثل ابن مسیب و حسن بصری و ابن سیرین و مالک و شافعی رحمهم الله و اگر چه هیچ سبکی و فقیهی تحقیق
که این نص در شان چه کسان وارد شده و سبکی گفته اگر کسی گوید که کفر انکار ربوبیت یا رسالت
است و حال آنکه این معقول ایمان بخدای و رسول و اهلبیت نبی صلی الله علیه وسلم و نیامده است از
صحابه و داشت پس چگونه حکم بکفر او می کنند گوییم که تکفیر حکم شرعی است و سبب آن انکار خدا
و رسول است یا قولی است یا فعلی که شارع حکم کند بکفر آن و اگر چه انکاری باین نباشد
و احسن اورک درین مسئله حدیث مذکور است و منضم میشود باین حدیثی که صحیح است من اذی
ولیا فقد اذنته بالحرب یعنی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس که اذی دوستی از
دوستان من بکند به تحقیق اعلام و اخبار کردم او را بجنگ و حدیثی دیگر که صحیح است لعن
المؤمن کقتله رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس که لعن کند مومنی را مثل آنست که آن مومنی را
کشته باشد و حال آنکه ما میدانیم که ابو بکر رضی الله عنه اعظم اولیای مومنان است پس این با خذ حجت است که
بر من ظاهر شده در قتل این شخص و اگر چه تقلید فتوی کسی و حکم نکردم و منضم ساختم بحجت باحادیث
سابق افعال این شخص را از ظاهر لعن و ایذای و افترای نسبت باصحاب رسول الله صلی الله
علیه وسلم و ... الناس و مصر بودن او بران و اظهار بدعت و تشهیر اهل بدعت و عیب و تحقیر
سنت و اهل آن و مجموع این امور درین ساعت که یاد کردیم دگاه است که اجتماع چند امر مجموعی
حاصل میشود که حاصل نمیشوند از هر یکی این امور بانفرادیت اقول ما یک مره که گفت حادث
میشود از برای حکمها بسبب آنچه حادث میشود از بیان فجور و اینخی گوییم که احکام متغیر میشود به

بتغیر زمان لیکن احکام مختلف میشود باختلاف صور حادثه پس این نهایت این چیزیست که منشرح
شد صدر من بآن در قتل این رجل و آماست تنها بیان آن گذشت و خواهد آمد بعد ازین ایضاح
آن و ایذای رسول صلی الله علیه وسلم امرے عظیم ست لیکن محتاج است بآنکه دران ضابطه بوده
باشد والا جمیع معاصی موذی ست مر رسول صلی الله علیه وسلم را و نیافتیم در کلام احدی از علما
که سب صحابه موجب قتل میشود والا آنچه خواهد آمد ازانکه بعضے اصحاب شافعی و اصحاب ابو حنیفه رضی
الله عنهما اطلاق کفر بر کسے که سب صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم میکند تصریح بقتل نکرده اند
چنانچه ابن المنذر گفته که نمیدانم کسے را که واجب دانند قتل بر کسے که سب اصحاب رسول صلی الله
علیه وسلم میکند انتهی نعم حکایت قتل از بعضے کوفیین و غیر آن کرده اند بلکه از حنابله از امام احمد بن
حنبل رحمة الله علیه روایت کرده در قتل و نزد من آنست که حنابله غلط کرده اند درین روایت زیراکه
این نقل را فرا گرفته اند از قول احمد شتم عثمان زندقه است و سبکے سهو گفته که نزد من آنست که احمد
اراده کرده است ازین عبارت که شتم عثمان رض کفر است والا زندقه نمیگفتند زیراکه ظاهر است از
زندقه بلکه اراده احمد رحمة الله علیه در موضع دیگر از و مرویست و آن آنست که طعن در خلافت
عثمان رض کردن طعن در جمیع مهاجرین و انصار است یعنی چون عبد الرحمن بن عوف رض که امر
شوری باو مفوض شده بود سه شبانروز توقف نمود و مشورت با جمیع مهاجرین و انصار از مردان
و زنان نمود و با هر کس علیحده نیز خلوت کرده مصلحت دید تا آنکه اجماع کردند بر بیعت عثمان رض و معنی
کلام احمد آنچه در ظاهر شتم اوست و در باطن تخطیه جمیع مهاجران و انصار است و تخطیه جمیع ایشان
کفر است پس شتم عثمان رض زندقه باشد باین اعتبار و ازین عبارت فهم میشود که شتم ابوبکر و عمر
رضی الله عنهما کفر باشد پس شتم عثمان رض نیز نقل از احمد رحمة الله علیه کرده است پس هر کس که بر قول
احمد حمل کرده است در قول او در شتم عثمان و سب ابوبکر کفر ست و روایت کرده است از و
که سب ابوبکر و عمر رض کفر ست و حکم آن قتل ست غلط کرده و دران راوی مر روایت به ضابطه آنست
که هر شتمی که قصد کنند بآن ایذاے رسول الله علیه وسلم چنانچه از عبد الله بن ابی واقع شد کفر ست و اگر
بآن شتم قصد ایذاء رسول الله صلی الله علیه وسلم نکرده باشد کفر نیست چنانچه از مسطح و حمنه واقع
شد در قصه افک نسبت بعایشه صدیقه رض و در حدیث صحیح ست لا تسبوا اصحابی فوالذی
نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم ولا نصیفه
سب نکنید اصحاب مرا سوگند بآن خدای که نفس من بید قدرت اوست که اگر تصدق کند یکے
از شما مثل کوه احد طلا نمی یابد مد یکے از ایشان و نه نصف آن و در حدیث که رجال آن ثقات
اند اگرچه ترمذی گفته که غریب ست الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا بعدی فمن

احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی
ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله یوشک ان یاخذه ترسید از خدای
تعالی در حق من ایشان را هدف ملامت مسازید بعد از من پس هر کسیکه اصحاب مرا دوست دارد بدوستی
من ایشان را دوست داشته است و هر کس که دشمن دارد ایشان را بدشمنی من دشمن داشته است و
هر کسیکه ایذا ایشان کند مرا ایذا کرده است و هر کس که خدا تعالی را ایذای کرده زود باشد که
جزای خواهد داد او را قول رسول الله صلی الله علیه وسلم اصحابی ظاهرش انیست که مراد ازین صحابی
کسانی اند که پیش از فتح مسلمان شده و خطاب با کسانی است که بعد از فتح باسلام در آمده
اند بدلیل تفاوت ایشان قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل
الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد ترجمه مساوی نیست از
شما ای مومنان هر که انفاق کرد پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ بودند و کارزار کرد
با دشمنان خدا تعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم با کسانیکه بعد از فتح مکه انفاق کردند و کارزار
کردند چرا که مال بسیار بود و احتیاج بمقاتله بود و انفاق بسیار بود و آن گروه منفق و مقاتل پیش از
فتح مکه بزرگتر اند از روی مرتبه از آنکه نفقه و مقاتله کردند بعد از فتح مکه پس ناچار است از آن که
حدیث را تاویل کنند باینطریق یا طریق دیگر تا اصحاب مخاطب اند و در حدیث غیر اصحاب اند که ایشان شنید
که رسول صلی الله علیه وسلم در حق ایشان وصیت فرموده است و معنی حدیث صحیح باشد پس باین تاویل
مراد بموصی بهم کبار صحابست و بمخاطبین صغار ایشان اگرچه اسم صحبت شامل جمیع است
و گفت بعضی سبکی از شیخ خود عطاء الله متکلم صوفیه است بر طریق شاذلیه شنیدم که در وعظ تاویل
دیگر گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم را تجلیات بود که در آن تجلیات کسیکه بعد از و بود مشاهده
میفرمود و حدیث خطاب بکسیکه بعد از و بود مشاهده میفرمود و حدیث خطاب بکسیکه بعد از
رسول صلعم باشد در جمیع اصحاب رضی الله عنهم پیش از فتح مکه و بعد او و این اگر ثابت شود و صحبت
در حدیث شامل جمیع صحابست و الا شامل کسانی است که قبل از فتح مکه شرف اسلام یافته
اند و کسانیکه بعد از فتح در اسلام در آمده اند ملحق اند با ایشان و بهر تقدیر حرمت سب و ایذا ایشان
ست بهر یک از اصحاب رضی الله عنهم یعنی کلام نووی و غیر او صریح است درین معنی نه بنیکلام
مگر سب بعضی از صحابه و اما سب جمیع شک و شبهه نیست در آنکه کفرست و همچنان است اگر
یکی از صحابه باین حیثیت که صحابیست چرا که استخفاف باوست صلی الله علیه وسلم پس کفر باشد
و برهمین معنی حمل آنکه طحاوی گفته است که سب بعضی و جمیع صحابه کفرست و بغض بعضی از ایشان
هم هیچ شک در آن نیست که کفر است و اما سب یا بغض بعضی از ایشان که از حیثیت

صحبت نباشد بلکه از رهگذر دیگر بوده باشد کفر نیست حتی شیخین که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
که با دو وجه حکایت کرده است قاضی عدم کفر آنکس است که بغض شیخین یا و بغض معین از صحابه
گاه است که بواسطه امر خاص است از امور دینیه یا دنیویه چون است و بغض رافضی مر
شیخین را بر ضد که ناشی شده از جهت بغض و تقدیم حضرت علی بر ایشان و اعتقاد بر ایشان و اعتقاد آنکه
شیخین ظلم کرده اند بر حضرت علی و حال آنکه ایشان از این معنی بری اند و حضرت نیز قطعاً و جزماً
این اعتقاد در حق ایشان ندارد و آن کس که بواسطه جهل که دارد اعتقادش اینست که با این است
و تکذیب و عداوتے که با شیخین بعمل می آورند و نصرت و معاونت علی بزعم می کنند بواسطه
قرب برسول الله صلی الله علیه وسلم پس محض همین اعتقاد که از جهل ناشی شده باین اعتبار
او در انتهای کفر نمے کنیم و اما وجه تکفیر رافضے آنست که از این سب و بغض و اعتقاد ظلم در حق شیخین نقض
دین لازم مے آید زیرا که ایشان بعد از رسول صلی الله علیه وسلم اصل اند در اقامت دین
و اظهار آن و جهاد با مرتدان و معاندان و از جهت ابوهریره گفت که اگر ابوبکر رضے الله عنه
نبودے بعد از رسول صلی الله علیه وسلم مردم پرستش خدا تعالی نمیکردندی یعنی ابوبکر
اجتهاد و قتال با مرتدین و مانعین زکوة با وجود مخالفت اکثر صحابه تا آنکه قائم کرد بر ایشان ادله
صحیحه بر قتال مرتدین و ایشان را ملزم ساخته تا آنکه رجوع بر قول او نمودند و با آن جماعت
مقاتله کردند تا آنکه خدا تعالی بسبب ابوبکر و صحابه رضی الله عنهم این محنت و بلای از اسلام
و مسلمانان زائل گردانیده و مرتدین و مانعین زکوة را دفع و منع کرد و اسلام قوت یافت

امر دوم یعنے امر دوم از امور داله بر کفر و قتل این شخص رافضی آنست که لعن شیخین رضی الله عنهما
حلال دانست باقرار خود باینمعنے و حال آنکه لعن ایشان حرام است و کسیکه حلال داند آنچه
خدا تعالی حرام کرده است کافر است بلکه تحریم لعن و سب صدیق از معلومات ضروری است
زیرا که حسن اسلام و افعاله و الایمان او و آنکه این معنی از و دائمی بود تا زمان وفات بتواتر رسیده
و هیچ ریب در معلومیت و ضروریت آن نیست و اگر رافضی در آن شک کرده و انکار آن
مے کنند لیکن شرط کفر با انکار ضروری آنست که نزد منکر ضروری باشد تا انکار او مستلزم
تکذیب رسول الله صلی الله علیه وسلم گردد و بنا بر آن تکذیب حکم بکفر او شود و حال آنکه رافضی
اعتقاد تحریم لعن ندارند خصوصاً آنکه اعتقاد ضروریت تحریم داشته پس این ضروری نیست
تا از انکار آن کافر شود و خصوص این مسئله از مطلق حکم آن جدا میتوان ساخت باین طریق
که تواتر تحریم لعن و سب ابوبکر نزد جمیع خلق تاویل شیعه روافضی و غلظت قلب او گردید
است که تواتر معلوم نشده است لغو میسازد و این محل آنست که در آن جدل کنند و قلب

میل میکند بطلان انعقاد را و دلیل شد از وی یعنی باعتبار آنچه بر سبکی رحمة الله ظاهر شده و اما
قواعد مذهب شافعی رحمه حکم میکند بقبول انعقاد را از روی عدم تکفیر زیرا که این رافضی با آن
در طعن و سب کرده اگرچه تاویل او جهل و عصبیت لیکن باب تکفیر احتیاط مرعی باید داشت چنانچه
مقرر شده است و محل خود امر سوم آنکه این بیت مجموعی ازین شخص حاصل شد از
آشکارا ساختن لعن ابوبکر و عمر و عثمان که ائمه دین متین و ستون اسلام اند و بعد از رسول الله
صلی الله علیه وسلم دین قایم ساختند و حلال دانستن او در حضور اکابر علما و جمیع خلایق هیچ
طعن و رد دین ست و طعن و رد دین کفر ست پس این سه دلیل ست که بر ما ظاهر شده در قتل
این شخص یعنی باعتبار آنچه بر سبکی ظاهر شده و الا مذهب شافعی رحمة الله نیست که قبل ازین معلوم
شد امر چهارم آنکه منقول ست از علمای ما از مذهب ابوحنیفه رحمة الله هست که هر کس که
خلافت ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما انکار کند کافر است و بعضی از علمای مذهب ابوحنیفه رح
حکایت خلاف آن کرده اند و صحیح آنست که کافر ست و این مسئله مذکور ست در کتاب سیر وحی
و در فتاوی ظهیری و در اصل محمد بن حسن رضی الله عنه و در فتاوی بدیعیه و تقسیم
کرده است رافضی را بکافر و غیر کافر و ذکر خلافی در طوایف ایشان نیست و خلافی که در باب
امامت ابوبکر رض کردیم و در حکم نمودیم که صحیح آنست که کافر ست و در محیط از محمد بن حسن رحمة الله
نقل کرده که در نماز اقتدا کسے بر رافضی جایز نیست و گفت از برای آنکه منکر خلافت
ابوبکر رض اند و حال آنکه صحابه رضی الله عنهم اجماع بر خلافت او کرده اند و در خلاصه چنین میگوید
که هر کس که منکر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است کافر ست و در محیط باین عبارت
منقول ست که رافضی اگر غلو در سب داشته باشد و خلافت ابوبکر را رضی الله عنه منکر باشد صلوة
خلف او جایز نیست و در مرغینانی چنین آورده است که مکروه است صلوة عقب صاحب
بدعت و هوا و عقب رافضی جایز نیست باز گفت حاصل کلام آنکه اگر هوای وی بمرتبه ایست
که بآن کافر میشود در نماز اقتدا کسے باوے جایز نیست والا جایز است با کراهت
در شرح مختار چنین اختیار کرده که سب و بغض یکی از صحابه رضی الله عنهم کفر نیست لیکن
گمراهیست چرا که امیر المومنین علی رض شاتم خود را تکفیر نکرده است عبارت فتاوی بدیعیه
اینست هر کس که منکر امامت ابوبکر است کافر است و بعضی گفته اند که مبتدع است و صحیح آنست
که کافر ست و همچنین حکم کسے که منکر خلافت عمر رض و اما اصحاب شافعی رح قاضی حسین رض در تعلیقه
چنین آورده که هر کس که سب نبی صلوات الله علیه و سلامه علیه کند کافر ست و هر کس که سب یکی
از صحابه کند فاسق ست و اما آنکس که سب شیخین رض یا ختنین رض کند در آن دو وجه است یکی

ازین وجه آنست که کافر میشوند زیرا که اهل سنت اجماع کرده اند بر امامت ایشان وجه دوم آنست
که فاسق ست کافر نیست و هیچ خلافی نیست در آن که هر کس که حکم بتکفیر او نشده است از اهل اهوا
جزم بخلود بودن ایشان بدوزخ نشده بود و جزم بدخول ایشان در دوزخ دو وجه است انتهی
و قاضی اسمعیل المالکی گفته که مالک رحمه الله در باب قدریه و سایر اهل بدعت گفته است ایشان را توبه دهند
اگر توبه کنند فبها و الا بکشند ایشان را زیرا که از اهل فساد و بدعت اند در زمین چنانچه در باب
اهل حرب گفت که فساد این جماعت در مصالح دنیاست و در دین نیز داخل میشود و مثل قطع
طریق حج و فساد اهل بدعت معظم آن در دین ست و گاهی در دنیا نیز داخل میشود و مثل در میان
مسلمانان عداوت می اندازند و قول امام مالک و اشعری در تکفیر قدریه و جمیع اهل بدعت مختلف ست
و اکثر ایمه بر ترک تکفیر رفته اند قاضی عیاض گفت رحمة الله که کفر یک خصلت ست که آن جهل بوجود
بوجود باریتعالی و وصف رسول صلی الله علیه وسلم روافض را بشرک و اطلاق لعن بر ایشان
و بر خوارج و سایر اهل هوای حجت جماعت ست که تکفیر می کنند و جماعتی دیگر از علمای
که تکفیر اهل بدع و هوای نمیکنند جواب داده اند که الفاظ وارد شده بر سبیل تغلیظ از غیر کفر
چرا که کفری غیر کفر و شرک دون شرکی می باشد و قول صلی الله علیه وسلم در خوارج قتلوا
قتل عاد که حکم بقتل ایشان فرموده مثل قتل عاد تقاضای کفر نمیکند مانع جواب امید مگر این
امر بقتل حد ست نه کفر قاضی عیاض گفت در سب اصحاب علمای را اختلاف ست و مشهور
مذهب مالک اجتهاد ست و قایل در او جمی رسانند اما مالک رحمة الله گفت که هر گاه رسول الله
صلی الله علیه وسلم را دشنام کند حکم آن قتل ست و اگر دشنام اصحاب او کند حکم آن تادیب ست و گفت نیز
هر کس که دشنام یکی از اصحاب او کند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان یا علی یا معاویه یا عمرو بن العاص
و غیرهم اگر گوید که ایشان بر ضلال و کفر بوده اند آن کس را باید کشت و اگر دشنام بغیر این کند آن شنیع
که مردم می کنند او را عذابی سخت باید کرد اما قول مالک سهو او رحمت استند از نسبت بضلال
و کفر میکند مستند قتل او نیکوست زیرا که نسبت کفر بیکی از صحابه مذکور کنند زیرا که رسول صلی الله
علیه وسلم گواهی داده است با آنکه ایشان اهل جنت اند و هر کس که نسبت کفر با ایشان و هد
مستحق قتل میشود به اعتباری که تکذیب رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن لازم آید اما اگر نسبت
اصحاب بظلم دهند دون کفر چنانچه زعم بعضی روافض ست در حکم بقتل او محل تردد است
چرا که این نسبت بظلم از حیثیت صحبت نیست و از جهت امری که متعلق بدین باشد نیز نیست
بلکه این خصوصیات که بعین صحابه متعلق است از روی تنقیص نیست و شکی نیست در آنچه
و نقض انکار ما علم بالضرورت و اقرار بر صحابی کنند لیکن انکار از ایشان مقتضی این نیست

[illegible]

از رسول صلی الله علیه وسلم را تکذیب کنند بلکه زعم ایشان این است که توافق رسول صلی الله علیه
وسلم است که ما ایشان را تکذیب می کنیم در دعوی توافق پس مالک رحمه الله مستحق نشده تا این چنان
چیزی که مقتضی قتل این نوع کسان باشد که شان او نیست که بیان کردیم و ابن حبیب
گفت که هر کس که از شیعه غلو کند و بغض عثمان رضی الله عنه و تبرا کند که از وی بری شوند و او را ادب
شدید کنند و هر کس که زیاده کند در غلو بمرتبه که نقص ابوبکر و عمر رضی الله عنهما کند عقوبت بر وی زیاده
کنند و ضرب بر وی مکرر رسانند و حبس مخلد کنند تا زمانی که بمیرد و بمرتبه قتل نرسانند مگر در
سب رسول الله صلی الله علیه وسلم و سحنون گفت هر که تکذیب یکی از اصحاب رسول الله صلی
الله علیه وسلم کند او را الم ضرب رسانند و ابن ابی زید از سحنون روایت کرده است که گفت هر که در
شان ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم بگوید که ایشان بر کفر و ضلالت بوده اند حکم او قتل است و
هر که شتم غیر این چهار یار اصحاب کند او را عذاب و عقوبت شدید کنند انتهی اما قتل آنکس
که تکفیر چهار یار صحاب کند ظاهر است زیرا که خلاف جمیع امت کرده است و اما تکفیر خلفای ثلثه و
حضرت علی را تکفیر نکند در ینباب سحنون تصریح نکرده است لیکن از کلام مالک رحمه الله که
گذشت برین تصریح تر است روایت کرده اند از مالک رضی الله عنه که گفت هر کس که سب ابوبکر رضی الله عنه کند حد
تازیانه بروی کنند و هر کس که سب عائشه رضی الله عنها کند او را بکشند و امام حنبل رضی الله عنه گفت در شان کسی که سب
اصحاب کرده بود و گفتم حکم بقتل او نمیکنیم چرا که از آن می ترسیم لیکن او را میزنم زدنی سخت و ابو
یعلی حنبلی گفت آنچه فقهای برین اند که در سب صحابه رضی الله عنهم اگر سب را حلال داند کافر است و اگر
حلال نداند فاسق است کافر نیست و گفت جماعه از فقهای کوفه و غیر ایشان حکم جزم کرده اند
بقتل کسیکه سب صحابه کرده و تکفیر رافضه و محمد بن یوسف فریابی را سوال کردند از کسیکه شتم ابوبکر
کند گفت کافر است باز او سوال کردند که اگر بمیرد بر او نماز کنند یا نه گفت نه و از کسانی
که تکفیر روافض میکنند احمد بن یوسف و ابوبکر بن هانی اند یکی از ائمه کوفه است گفت رافضی را
شفقت نیست مگر مسلمانان را و ایشان مسلمان نیستند پس ایشان را شفقت نیست و گفت
امام حنبل رحمه الله علیه بروایت ابو طالب که هر که شتم عثمان از وی صادر شود زندیق است
و اجماع کرده اند قائلین بعدم تکفیر بر کسی که سب صحابه کند و آنکسانی که بوجوب قتل ساب
ابوبکر و عمر بدین رفته است عبد الرحمان بن البزی الصحابی است و از عمر ابن الخطاب منقول است
اراده کرده بود که زبان عبید الله بن عمر قطع کند در زمانی که شتم مقداد بن اسود رضی الله عنه کرده
چون مردم در خواست و شفاعت از برای او کردند گفت بگذارید مرا که قطع زبان او کنم
تا دفعه دیگر شتم احدی از اصحاب رسول صلی الله علیه نکند و در کتاب ابو .... بیان مذکور است

هر کس که در حق یکی از اصحاب گوید که او این زنازاده است اگر او درین اصحاب مسلمان هست قائل را
حد زنند و بعضی از اصحاب او حد باید زد یکی بواسطه حرمت صحابی و یکی بواسطه قذف مادر او و دو حد
زدن جهت فضل صحابی است بر دیگران چرا که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده من سب
اصحابی فاجلدوه و اگر مادر این صحابی کافره بوده باشد قائل را حد افترا زنند زیرا که
در حقیقت سب صحابی کرده است و از اولاد صحابی اگر کسی زنده باشد چرا حد بر آن
قائل قیام نماید والا از مسلمانان هر کس که باین امر قیام نماید بر امام قبول کردن آن لازم است
زیرا که حقوق اصحاب مثل حقوق دیگران نیست بواسطه فضل صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم
و اگر امام خود شنود و بر سب شاهد بیند کند ولی قیام باین امر اوست و هر کس که سب عائشه
کند در آن دو قول است یکی آنکه او را بقتل رسانند و قول ثانی مثل سب سائر اصحاب است
او را تعزیر بزنند سحنون گفت من یقول الی القائلم و در روایت کرده ابو مصعب از امام مالک رح
که گفت هر که سب اهل بیت محمد صلی الله علیه وسلم کند او را بزنند زدنی سخت که دردناک شود
و او را تشهیر نموده حبس طویل کنند تا آنکه اظهار توبه کند زیرا که استخفاف در حق رسول صلی الله
علیه وسلم کرده است و ابو المظفر فتوی کرده و تادیب شنیده در حق کسی که راضی نمیشد که زنی
را سوگند طلاق شب و آن زن گفت که اگر تو دختر ابو بکر رض باشی ترا در دو زطلاق خواهم داد و فتوی داد
تادیب آن شخص بواسطه آنکه سلی اولی کرده درین نوع کلام سبت ابو بکر رض بوده و هشام بن عمار
گفت از مالک رحمة الله علیه شنیدم که گفت هر کسیکه سب ابو بکر و عمر کند او را بقتل رسانند
و همچنین حکم کسی است که سب عائشه صدیقه رض کند زیرا که خدا تعالی در باب قذف و سب عائشه
میفرماید یَعِظُكُمُ اللّٰهُ اَنْ تَعُوْدُوْا لِمِثْلِهٖ اَبَدًا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ پند میدهد خدا تعالی
شما را از آنکه باز گردید مثل این سخن هرگز یعنی مادامی که زنده باشید اگر هستید شمایان ایمان
آورندگان الهی پس هر که سب عائشه کند رضی الله عنها مخالفت قرآن مجید کرده و هر کس که
مخالفت قرآن مجید کرد حکم آن قتل است و ابن حزم گفت بقول صحیح و حجت جمعی که تکفیر شیعه و
خوارج میکنند آنست که شیعه و خوارج تکفیر اکثر امام و مشاهیر کبار صحابه مینمایند و تکذیب رسول صلعم
میکنند در آنچه جزم فرموده است بدخول ایشان در بهشت و هر که تکفیر اعلام صحابه و تکذیب رسول
کند کافر است ابن الهجتی صحیح است در نشان کسیکه بر ثابت شود که تکفیر اعلام صحابه کرده است
قول ازین ... که رشد که ائمه حنفیه تکفیر منکر خلافت ابو بکر و عمر رض میکنند و این مسئله در غایت و
غیر آن از کتب حنفیه و در اصل محمد بن حسن رحمة الله علیهم مذکور است و ظاهر آنست که ایشان از
امام خود ابو حنیفه رحمة الله علیه فرا گرفته اند و ابو حنیفه اعلم بود از دیگران بحال روافض زیرا که

او لکن نفی بود و تشنیع رفض و رد و بعض گونه برست و رد و بعض چند ما افترا اند و کفر بعضے ازین بعد
واجب ست و تکفیر بعضے دیگر واجب نیست پس هرگاه ابو حنیفه رحمة الله علیه حکم بتکفیر کسیکه منکر امامت
صدیق ست رضی الله عنه میکند حکم بتکفیر کسیکه لعن بر صدیق رض میکند نزد او اولی است الا
ان یفرق بینے مگر آنکه فرق میان آنکه منکر امامت و لعن کنند چرا که سبب تکفیر منکر امامت
صدیق رض مخالفت اجماع است بنابر آنکه منکر حکم مجمع علیه کافر است چنانچه نزد اصولیین مشهور است
و امامت صدیق اجماع شده بر آن از آن وقتی که عمر رض با وی بیعت کرد و تاخیر بیعت بعضی صحابه منع
صحت اجماع نمیکند بواسطه آنکه بعضی از بیعت ایشان چند روزے تاخیر افتاد در صحت امامت
ابو بکر رض خلافے نه داشتند و لهذا عطایای که او میکرد می گرفتند و در امور شرعی که موافقه بجانب
او رضی الله عنه نمودند و بیعت و اجماع هر دو یک چیز نیست بلکه بیعت چیزی است و اجماع چیزی است
دیگر و از وجود واحد هما وجود دیگرے نمے آید و عدم احد هما عدم دیگرے لازم نمے آید پس
درین تفرقه تامل و توهم آنرا که بسیارے از مردم درین باب غلط کرده اند اگر گوئی که شرط کفر
انکار مجمع علیه است که معلوم شده باشد بالضرورة بودن آن از دین گوئیم خلافت صدیق
رضی الله عنه چنین است زیرا که بیعت اصحاب با وی ثابت شده است بتواترے که منتهی شده است
بحد ضرورت پس خلافت مذکوره همچون مجمع علیه است که بعلم ضروری معلوم شده است و هیچ
شک در آن نیست که در ایام صدیق رض هیچکس ازین روافض نبود و همچنین در ایام عمر و عثمان
رضی الله عنهما ازین جماعت کسے نبود و بعد از آن حادث شده اند پس مقالات ایشان الی و دیگر کار
بعد از اجماع معلوم حادث شده باشد و جواب ازین آنکه اطلاق خلافت از وقائع حادثه
است و حکمی شرعی نیست و منکر ضروری وقتی کافر است که این ضروری حکم شرعی بوده باشد
مثل صلوٰة و حج بواسطه آنکه مستلزم تکذیب رسول الله صلی الله علیه و سلم بخلاف خلافت مذکوره
مگر آنکه بگویند که باین خلافت نیز احکام شرعیه متعلق ست مثل وجوب اطاعت و مثل وجوب انقیاد و
امثال آن و قبل ازین از قاضی حسین دو وجه مذکور ساختیم در باب سب شیخین و ختنین دیگر وجه از آن
دو وجه حکم بکفر بود و منافات ندارد و این حکم با حکم جزم او در موضع دیگر بفسق شخصی که سب
کننده صحاب کرام باشد و بقول ابن صباغ و غیر او که روایت کرده اند از شافعی رحمه الله در
حکم بفسق این دو مسئله ست حکم ایشان بفسق در مجرد سب یکی از احاد صحابه و اصاغر ایشان است
و حکم بکفر مخصوص ست بسب شیخین و ختنین رضی الله عنهم و چون این سب اشد و اغلظ
ست از سب یکی از اصاغر صحاب بنا برین وجه جاری ساخته اند در آن حکم کفر و اما در باب کسے
که تکفیر ابو بکر رض و مانند او کند که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است بآنکه ایشان در جنت اند

اصحاب شافعی رحمة الله علیه در آن اختلاف کرده اند و مصنف گوید آنچه بجاییم حکم بکفر است جزاً درین
مسئله موافق باشد با حکم مسائل تنجا انا امام احمد رحمه الله قبل ازین روایت کردیم که لعنت بر عبد
الرحمن در خلافت عثمان کنند و لعن جمیع مهاجر و انصار کرده است زیرا که در منقول صادق نیست
زیرا که عمر رضی امر خلافت را شوری ساخت میان شش کس عثمان و علی و عبد الرحمن بن عوف
و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص که ایشان حق خود و گذاشتند نیز ارادت خلافت نداشتند و عبد
الرحمان بن عوف نیز اراده نداشت که خود تعجیل این امر خلافت کرده بلکه میخواست که بیعت
با عثمان یا با علی المرتضی کند لیکن بر واسطه دین خود و احتیاط تمام مرعید داشته و شب شب و زنان این امر را
موقوف داشت از خواب نکرد و در جمیع مهاجر و انصار گردید و مشورت نمود که از عثمان و
علی رضی الله عنهما کدام یک مقدم دارد و در ای جمیع اصحاب رجال و زنان با ایشان فرداً فرداً
و جماعتاً جماعتاً بر این متفق شدند که عثمان را مقدم دارند و اجماع بر بیعت او کردند بنا بر این
عبد الرحمن بن عوف بعثمان کرد چون بیعت عثمان از اجماع قطعی جمیع مهاجر و انصار رضی الله عنهم
زنده است و در حدیث آمده است که شتم عثمان بحسب ظاهر کفر نیست و بباطن کفر است زیرا که تکذیب مهاجر
و انصار می شود و از نیکلام امام احمد حنبل رحمه الله کفر ساب صحابی معلوم میشود بخلاف قول بعضی
علما مذهب او بنا بر قبل ازین گفتیم و خلاصه سخن آنست که سب ابوبکر رضی کفر است نزد ابو حنیفه رحمه
و بر یک وجه نزد ایشان یعنی شافعی رحمه الله مشهور نزد مالک رحمه الله نیست که موجب جلد
میشود و کفر نیست لیکن قبل ازین روایت ازو مذکور ساختیم در آنکه حکم بکفر خوارج کرده است پس
این مسئله نزد او دو حال دارد اگر سب کند و اختصار بسب کند و تکفیر اصحاب نکند کافر نیست
اگر تکفیر کند کافر است و بنا برین کافر است آن شخص رافضی که قبل ازین مذکور ساختیم نزد مالک و
ابو حنیفه رحمهما الله و یک وجه شافعی رحمة الله زندیق است نزد احمد رحمة الله بواسطه آنکه شتم
عثمان رضی الله عنه که متضمن تخطیه جمیع مهاجر و انصار شده و کفر این شخص مذکور بکفر رده است
زیرا که قبل از آنکه این قول ازو صادر شد حکم او حکم مسلمانان بود و بعد و رین قول ازو مرتد
شده و مرتد را امر توبه باید کرد اگر توبه کند فبها و الا او را باید کشت و چون او را امر توبه کردند توبه
نکرد پس قتل او بنا بر جمیع علما ای بود بواسطه آنکه جمیع از علما که سب صحابه با تکفیر نمیکنند این حکم
عام نمیدانند مگر آنکه در حق کسی که تکفیر اصحاب رضی الله عنهم کند و یک وجه از شافعی رحمه الله که
بر حکم فسق اقتصار کرده است آن نیز وقتی ست که سب تنها ازو صادر شود اما اگر تکفیر اصحاب
کبار کند او را کافر میدارند مطلقاً و همچنین امام احمد گفته است که من از حکم بقتل متیرسم ترسیدن
او وقتی است که غیر سب ازو صادر نشود و آنچه ازین شخص مذکور صادر شد عظیم از سب است

وجمل اینجا مذکور شد که صحابی در عقیدهٔ خود نادرست اند و بغض صحابه بجهت کفر نیست و احتمال دارد که
جمیع صحابه را کافر گفتند و احتمال دارد که بر یک صحابی قدح کرده و اکثر گفتند و جمیع صحابه را دو
دارد از حیثیت صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم اما آنکه بجهت بغض صحابه کفر بوده باشد صحیح
نیست لیکن و این بغض نفسی و مثال آن که بغض شیخین و عثمان نمیدارند از جهت صحبت
رسول صلی الله علیه وسلم است چرا که ایشان امیرالمؤمنین علی و حسنین و غیر ایشان را از صحابه دوست
میدارند بلکه سبب ایشان بغض دیگر است آنکه بواسطه جهل دارند که اعتقاد کرده اند
که خلفای ثلثه رضی الله عنهم در حق اهلبیت ظلم کرده اند ظاهر نیست که اگر ایشان بسبب اعتقاد کنند
و تکفیر صحابه و انکار امری که اجماع بر آن شده باشد نکنند تکفیر نمایند اما تحکیم از مورد دال
بر قتل این شخص آنچه ممکن است که متمسک شویم در قتل او باین دلیل در مقامی که این شخص معلوم
شده و امری که از و صادر شده باشک ایذای رسول صلی الله علیه وسلم کرده و رسول
صلی الله علیه وسلم فرموده در حق کسی که او را صلی الله علیه وسلم ایذا کرده است من یکفینی عدوی
کیست که کفایت کند شر دشمن مرا که از من انکار کند خالد بن ولید گفت یا رسول الله من خواهم
کفایت کنم بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم خالد را فرستاد و آن شخص را بقتل رسانید لیکن
قبل ازین مذکور شد که هر ایذا موجب قتل نمیشود و الا حکم قتل عام میشود در جمیع معاصی زیرا که هر
معصیت که هست ناچیز صادر میشود از آن اثر بر رسول الله صلی الله علیه وسلم میرسد قال الله تعالی
ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق الآیة
بدرستیکه این نشستن شما بعد از طعام در خانهٔ نبی را صلی الله علیه وسلم و شرم میکند از شما که بگوید
بیرون روید پس باین دلیل معلوم شد که هر ایذای موجب قتل نیست با آنکه این شخص مذکور بزعم
نصرت اهلبیت کرده است بنابر این زعم و قصد ایذای رسول الله صلی الله علیه وسلم نکرده است
خواهد بود و یعنی پس این دلیل واضح نبوده باشد بر قتل او و اما دشنام و قذف عائشه رضی الله
عنها موجب قتل است از برای آنکه قرآن شاهد است ببراءة و پاکی او پس قذف و تکذیب
قرآن کفر است و یا از برای آنکه هم فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و هم و قذف در
حق کسیکه فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم تنقیص رسول الله صلی الله علیه وسلم کفر است و اما
مذمت و افترا در شان بقیه امهات مؤمنین بنا بر دلیل اول که بیان کردیم کفر نیست
و بنا برین دلیل ثانی که تنقیص رسول صلی الله علیه وسلم کفر است و این قول ارجح است
نزد بعضی مالکیه سوال پس چرا رسول الله صلی الله علیه وسلم جمعی را که قذف عائشه رض
کرده بودند نکشت جواب بواسطه آنکه این قذف ایشان پیش از نزول آیات قرآنی

بود در باب برائت عائشه صدیقه رضی الله عنها پس متضمن تکذیب قرآن بود که موجب قتل بود و از برای
آنکه این حکمی بود که نازل شد بعد از نزول آیت براءة و بنابرین حکم آن بر ما قبل آن معطوف نگشت
و امر بقتل نفرمود امّا اشهر ازین امور آنکه قبل ازین حدیث مذکور شد که رسول صلی الله علیه و سلم
فرموده که سبّ اصحاب من مکنید و کسیکه ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر کس که
ایذای ایشان کند مرا ایذا کرده است و این حکم جمیع صحابه است لیکن درجات و مراتب بعضی
از صحابه زیاده است از بعضی دیگر پس حکم ایشان درین باب بتفاوت درجات و مراتب ست و
جریمه زیاده میشود و زیادتی گناه بآن تعلق گیرد و بنابرین اگر کسی سب صدیق رضی الله عنه کند قصاصاً
بجلد نمیکنیم چنانچه در غیر او قصاص میکنیم بر آن زیرا که این جلد بجز در حق صحبت ست و هرگاه که با صحبت
امور دیگر منضم شود که مقتضای تعظیم و احترام بوده باشد مثل نصرت دین و انفاق بر مسلمین
و آنچه مر او را حاصل شد از فتوح بلاد و خلافت رسول صلی الله علیه و سلم و غیر ذلک هر یک ازین
امور مقتضی زیادتی حق ست و آن موجب زیاده عقوبت کسی میشود که بر وی رضی الله عنه دلیری
کند و این نه بواسطه حکم مجددی ست که بعد از رسول صلی الله علیه و سلم شده بلکه از جهت آنست
که رسول صلی الله علیه و سلم احکام را شروع ساخت و باسباب آن موقوف و معلق گردانیده
تا تتبع آن اسباب کرده حکم مرتب میسازیم و هر حکمی را بسبب آن حکم معلوم ست که صدیق
در ایام حیات مصطفی حق سبق به اسلام و تصدیق رسول صلی الله علیه و سلم و قیام باین امور در راه
خدای تعالی و محبت التامة و انفاق عظیم در نهایت وسع و امکان بر رسول صلی الله علیه و سلم و
اصحاب او و نصرت تامه و غیر این از خصائل جمیله که درین کتاب و غیر ازین کتب مذکور ست یافت
داشت بعد از رسول صلی الله علیه و سلم بر آن خصوصیات و فضائل دیگر مرتب و مؤید شد مثل تصدی
امر خلافت که هیچکس را از همت میسر نشد که بآن امر قیام نماید بعد از رسول صلی الله علیه و سلم مثل
مقاتله او با اهل ردت و مانعین زکوة و شجاعتی که درین باب از و رضی الله عنه صادر شد
که احدی درین باب و امر او پیروی نتوانست نمود که بآن امر خطیر اقدام نماید و هر یک ازین حقوق
و خصوصیات مذکوره حرمت و تعظیم او را زیاده میگرداند و نیز کسیکه بر و دلیری و بی باکی
کند مستحق زیادتی عذاب و نکال میگرداند و چون صدیق اکبر رض در مرتبه عالی و مقام اسنی است
ازین دور نیست که هر کسی که سب او کند طعن در دین کند و کرده باشد پس مستحق قتل شود
چنانچه گذشت و حال آنکه خدای تبارک و تعالی بسبب قتل یحیی بن زکریا علیهما السلام هفتاد
هزار کس را مقتول ساخت بعضی از علمای گفته اند که دیت هر پیغامبری علیهم السلام برابر
این مقدار است که خدای تعالی وحی فرستاد به پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم که بسبب قتل یحیی

بن زکریا علیهما السلام هفتاد هزار کس را کشتم و بسبب قتل امام حسین پسر دختر تو رضی الله عنهما
هم هفتاد هزار کس را خواهم کشت و همچنین خدا تعالی اظهار حق و حرمت صدیق رضی الله عنه
فرموده باین که بسیاری از روافض را فضیحت و رسوا گردانید لعنهم الله الذین اخزاهم الله
بقتل هذا الرافضی و اگر از قتل این رفضی عفو میفرمود کار آن جماعت بالا میگرفت و موجب
فساد میشد صاحب ابو حنیفه رحمه الله تعالی گفت که تعزیر بقتل جائز است و حال آنکه دلیری و جرأت
این شخص رافضی در مقام عالی که مقام صدیقین و خلفاء الراشدین درست قوی‌ترین اسبابی است
که موجب تعزیر میشود که ترا و ابو یوسف رحمه الله بقتل جائز است یعنی معلوم شد که قتل این شخص رافضی
صحیح است و هیچ اعتراض نیست بنا بر مذهب مالکی حکم بقتل او کرده چنانچه گذشت همچنین حق و صحیح
است بنا بر مذهب ابو حنیفه رحمه الله تعالی و بر یک وجه شافعی رحمه الله تعالی همچنین مذهب حنابله بر
وجهی که مذکور شد مصنف گوید تدبر و تامل کن درین واقعه و در آنچه باین تقریب بیان کردم از کلام علمای
زیرا که مشتمل است بر احکام مهمه و فوائد کثیره کم واقع میشود که این احکام و فوائد در یک کتاب
جمع شده باشد باین طریق که من جمع کرده ام و واضح ساختم بالمعنی و ریب و تعصب و عیب و در
کتاب من ملقب باحکام و در قواطع اسلام است مذکور ساخته ام چیزی را که توضیح آنچه در بنا
کلام سبکی علیه الرحمة گفته ام و میکنند چیزی که متفرع شود بقبول او و در اختیار آنچه موافق با قواعد
مذهب ما نیست بیان آن از کتاب مذکور طلب کن پس بدرستی که هیچکس از ائمه در باب کفریات
کتابی علیحده مفصلا ذکر مسائل و احکام آن در مذهب اربعه کرده باشد نیافته ام که تصنیف کرده
باشند و من درین مؤلف عدیم النظیر نزد کسی که سالم باشد از حسد و عناد استیفا جمیع مسائل
که متعلق باین باب است با کلام هر یک زین مسائل که عمده در آن منشرح شده کرده ام منتفع سازد
خدا تعالی ما را بآن مدام و مستدام وارد بر ما فضل و کرم خود انه رؤف کریم الرحیم

باب دوم در ایجاز روایات اکابر اہل بیت که وارد شده از مزید ثنای شیخین

ثنای شیخین رضی الله عنهما در آنچه مرویست از اکابر اہل بیت رضی الله عنهم در مدح ابو بکر صدیق
و عمر رضی الله عنهما معلوم میشود برات و پاکی ایشان آنچه زعم کرده اند شیعه و روافض که علی
المرتضی امر خلافت خود بعد از رسول صلی الله علیه وسلم میدانست لیکن تقیه کرده ظاهر ساخت
باطل است زیرا که تامل کن که در جواب اہل بصره ابن الکوا و قیس بن عباده چه فرمود کرم الله تعالی
وجهه چنانچه گذشت و باز روایت دارقطنی از ابو حنیفه رضی الله عنهم بعینهم آورده تامل کن که گفت
چون بمدینه آمدم از امام باقر رضی الله عنه از حال ابو بکر و عمر رضی الله عنهما سوال کردم امام باقر
فرمود که رحمت خدا بر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما باد ابو حنیفه آنگاه گفت در عراق چنین میگویند که تو

از تو از ایشان بری شدی فرمود معاذ الله کذبوا ورب الکعبه پناه بخدای میگیرم که
از ایشان تبرا کنم دروغ میگویند بپروردگار کعبه سوگند ست آنگاه امام جعفر صادق رض ذکر کرد
تزویج ام کلثوم که از فاطمه رضی الله عنها بود با عمر رض نمود و از روی تفضیل عمر رض و گفت ای ابو
حنیفه لو لم یکن اهلاً لها ما زوجه ایاها ابو حنیفه گفت اگر این کلمه را باهل عراق بنویسی
خوب ست اما در جواب فرمود ولا یطیعونی بالکتب بنوشتن من اطاعت نخواهند کرد چنانچه
گذشت در نزول آیت انما ولیکم الله ورسوله در حق علی کرم الله وجهه منافی آن
نیست که شامل غیر او نباشد زیرا که حسن بصری که جلالت و امامت او در میان مفسرین ظاهرست
برین رفته است این آیت عام در میان جمیع مومنان و موافق این معنی ست آنچه روایت
از حضرت امیر المومنین محمد باقر رضی الله عنه که از و سوال کردند که این آیت در شان حضرت
امیر المومنین علی ست که نازل شده یا در شان غیر او فرمود حضرت علی از جمله مومنان ست
و بعضی از مفسرین را قولی ست درین که مراد به الذین آمنوا الخ ابن السلام و اصحاب او ست
و بعضی دیگر ایشان قولی دارند که مراد عبادة ابن صامت ست که بیزاری جست از همه
سوگند آن خود از یهود و عکرمه رض که حافظ علوم و مولای ترجمان قرآن عبد الله بن عباس
بود گفت که این آیت نازل شده است در شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس دعوی
اجماع که درین باب کرده اند باطلست و دلیل دیگر برآنکه ولی بمعنی ناصرست آنست که اگر
حمل کنیم بر ایشان تامل کن و فهم و در روایت کرده دار قطنی از عبد الله ملقب بمحض و سبب لقب او بمحض
آن بود که او اول کسی بود که فرزندی امام حسن و امام حسین را جمع نمود و او شیخ بنی هاشم
و بزرگ ایشان بود در زمان خود و لقب پسر او نفس زکیه بود بنابر آنکه از ائمه زیدیه و کبار
بنی هاشم بود و در زمان امام مالک رح در مدینه مردم با و بیعت کردند و منصور خلیفه که یکی از خلفا
عباسیه بود این خبر استماع نموده لشکرے فرستاد بعد از مقاتله بسیار او را مقتول
ساختند و ما حصل کلام آنکه کسی از عبد الله محض سوال کرد که تو مسح بر خفین میکنی یا نه عبد الله جواب
داد که امسح فقد مسح عمر تو مسح کن چرا که عمر رض مسح بر خفین کرده باز آن شخص گفت که
سوال من اینست که تو مسح میکنی یا نه عبد الله گفت ذلک اخبرک عن عمر رض آن خبر میکنم ترا از
رای عمر رض و تسالنی عن رایی فعمر خیر منی و ملاء الارض مثل این سوال اشکال ترا
زیاده گردانیده من ترا از رای عمر رض خبر میکنم تو از رای من سوال میکنی و حال آنکه عمر رض
از من بهتر بود و مقدار پری زمین نه مثل من بود و بعد از آن شخص گفت که تو این سخن
بر سبیل تقیه میگوئے فقال عبد الله رضوان الله علیه نحن بین القبر والمنبر اللهم

هذا اقول فی السر والعلانیة فلا تسمع قول احد بعدی ثم قال من هذا الذی
یزعم ان علیاً کان مقهوراً وان النبی صلی الله علیه وسلم امره بامر فلم ینفذه
فکفی بهذا ازراءً منقصة ونقصاً ناله گفت او درمیان قبر و منبر رسول الله صلی الله
علیه وسلم حاضرم بار خدایا تو میدانی که سخن من اینست در سر و علانیه و تو بعد از من این فلان سخن هیچکس را
گوش مکن پس گفت کیست آنکه زعم کند که حضرت امیر المومنین علی مقهور شد و رسول صلی الله علیه وسلم آورا
بامرے امور ساخت و نتوانست که امر رسول صلی الله علیه وسلم نافذ سازد و اگر کسی درباره او کرم الله وجهه
این زعم کند که او در اثبات امر و اجرای احکام شرعیه منقص و ضعف کرده است حاشا ثم حاشا
عن ذلک و نیز دارقطنی روایت کرده از پسر عبد الله مذکور که ملقب به زاکی بود که او را چون از حالت
ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سوال کردند گفت عندی افضل من علی نزد من ایشان بهتر اند از علی
و روایت کرده دارقطنی نیز از امام الجن والانس محمد باقر رض که گفت اجمع بنو فاطمة رضی الله عنهم
اجماع کرده اند فرزندان فاطمه بر آنکه نیکوترین قولی در حق شیخین میگفته باشند و ایضاً روایت کرده
دارقطنی از حضرت امام المتقین والصادقین جعفر الصادق رض و او از پدر خود امام محمد باقر رض که مردی
نزد پدر او حضرت امام زین العابدین ابن سید الشهداء امام حسین رضی الله عنهما آمد و گفت خبر ده
مرا از حال و شان ابوبکر رض گفت از حال صدیق رض سوال میکنی این شخص گفت تو صدیق میگوئی
ابوبکر را آنگاه سلطان العابدین رض گفت ثکلتک امک قد سماه صدیقاً رسول الله
صلی الله علیه وسلم والمهاجرین والانصار ومن لم یسمه صدیقاً فلا صدق الله
عزوجل قوله فی الدنیا ولا الآخرة اذهب فاحب ابابکر وعمر مادر تو بفرزند شود که صدیق
نام او کرده اند رسول الله صلی الله علیه وسلم و جمیع مهاجران و انصار صدیق نام او کرده اند
و هر کسی که ابوبکر رض را صدیق نخواند قول او را خدا تعالی در دنیا و آخرت تصدیق نخواهد کرد و برو دوست
دار باش ابابکر صدیق رض را و عمر رض را و روایت کرد ایضاً از عروه بن عبد الله که گفتند که سوال کردیم از
امام محمد باقر رض از حلیه سیف فرمود لا باس به قد حلی ابوبکر الصدیق رض سیفه قال قلت
وتقول له الصدیق قال نعم هو الصدیق نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم
یقل الصدیق فلا صدق الله قوله فی الدنیا ولا الآخرة هیچ باکی نیست چرا که ابوبکر صدیق
سیف خود را حلیه کرده بود و راوی گوید که گفتیم که تو صدیق میگوئی فرمود بلی او صدیق است
و هر کسی که صدیق او را نگوید خدا تعالی قول او را تصدیق نخواهد کرد در دنیا و نه در آخرت و همین حدیث
ابن جوزی در کتاب صفوة الصفوة روایت کرده و زیاده کرده اینکه از جای خود برجهید و رو بقبله کرده گفت که نعم الصدیق نعم الصدیق الی آخر الحدیث و روایت کرد از حضرت

امام الثقلین والصادقین جعفر الصادق رضی الله عنه فرموده که ما ارجو من شفاعة علی شیئا
الا وانا ارجو من شفاعة ابی بکر مثله وقد ولدنی مرتین امید شفاعت از علی المرتضی رض ندارم
چیزی مگر آنکه مثل آن چیز از شفاعت ابوبکر صدیق رض امید دارم وحال آنکه ابوبکر صدیق دو بار مرا متولد
ساخته است وآیضا روایت کرد دارقطنی از زید بن علی رض که گفت باکیکه او از شیخین رض تبرا میکرد چون
ازو سوال کردند گفت اعلم والله ان البراءة من الشیخین البراءة من علی فیقدم او
تا خر بیان بخدا سوگند که بیزار شدن از شیخین بیزار شدن از علی المرتضی اسد الله الغالب است
پس و بیزار شدن هر یک از ایشان تقدیم و یا تاخیر کنی وبال آن بتو خواهد رسید یعنی میان شیخین
رضی الله عنه وحضرت علی رضی الله عنه در عقائد تحقیقت ومحبت ایشان هیچ تفاوتے نیست
جمیع ایشان را دوست باید داشت واگر یکے را از ایشان بری و بیزار شوی از همه ایشان بری شدے
پیش و پس درین باب نیست وحضرت زید بن علی رض امام و بزرگ بود و در شهر صفر سنه احدے
وعشرین ومائة شهید شد وچون برهنه بر دار مدتی مزید مانده بود چون عنکبوت آمد و پرده خود
بر عورت او کشید تا چشم مردمان بر و نیفتد و باعث شهادت او آن بود که بداعیه خلافت بیرون
آمد وجمعی کثیر از اهل کوفه بیعت با او کرده بودند آخر الامر شهید شد وبیان این درباب دهم خواهد
آمد انشاء الله تعالی ومرویست که وقتی بعضی از شیعه نزد او حاضر شدند و گفتند که تو از شیخین تبرا بے
شو تا با تو بیعت کنیم زید رضی الله عنه از همچنین ابا و امتناع نموده قبول نفرمود وجماعت شیعه
گفتند انا نرفضك اترا ترک ورفض میکنیم آنگاه امام زید فرمود اذهبوا فانتم
الروافضة بروید که شما روافض اید ازان روز این جماعت را رافضه میگویند وشیعه را زیدیه میگویند
ودر روایت کرد حافظ عمر بن شیبه با امام زید گفتند که ابوبکر رض از فاطمه رض انتزاع فدک نمود زید
گفت انه کان رحیما وکان یکره ان یغیر ترکة رسول الله فاتته فاطمة فقالت
له ان رسول الله اعطانی فدکا فقال اهل لك بینة فشهد لها علی وام ایمن
فقال لها فرجل وامراة تستحقها ثم قال زید والله لو رجع الامر فیها الی لقضیت
بقضاء ابی بکر بدرستیکه ابوبکر رض بود شخصی مهربان رقیق القلب ومکروه میداشت که ترکه
رسول صلی الله علیه وسلم را از حالی بود تغیر نماید آنگاه فاطمه رضی الله عنها آمد نزد او و گفت که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فدک را بمن داده است ابوبکر رض گفت آیا ترا شاهدان درین باب است پس علی
وام ایمن رضی الله عنهما گواهے دادند آنگاه ابوبکر رضی الله عنه گفت بشهادت مردی و زنے
مستحق آن میشوی باز زید رضی الله عنه گفت بخدا سوگند که اگر این امر بمن رجوع شده بودے
هر آینه حکم میکردمی بطریقی که ابوبکر رض حکم کرده است آیضا روایت کرد حافظ از ابن شیبه

ف بیان شهادت حضرت زید بن علی رضی الله عنهما

از زید رضی الله عنه که فرمود انطلقت الخوارج فبرئت ممن دون ابی بکر و عمر فلم
یستطیعوا ان یقولوا فیهما شیئا فانطلقتم انتم فظفرتم ای وثبتم فوق ذلک فبرئتم
منهما فمن بقی فوالله ما بقی احد الا برئتم منه خوارج رفتند و از کسیکه غیر ابوبکر و عمر
رضی الله عنهما بود بری شدند و استطاعت آن نداشتند خوارج که در حق این دو کس چیزی بگویند
پس شما ای روافض رفتید و بالاتر جهیدید و جستید شما فزون تر از مرتبه شیخین پس بیزار شدید شما از آن
هر دو پس کیست که باقی ماند از طعن شما بخدای سوگند که هیچ نماند که شما از وی بیزار نشدید روایت کرد حافظ
مذکور و ابن عساکر از سالم ابن ابی جعده که با محمد بن حنفیه گفتم که ابوبکر صدیق از جمیع قوم پیشتر
باسلام در آمد او گفت لا گفتم پس بچه و بیل نام او بلند گشت و سابق بر همه شد حتی آنکه هیچ دیگری را ذکر
نمیکنند غیر ابوبکر گفت لانه کان افضلهم اسلاما حین اسلم حتی لحق ابوبکر
بود بنابر اسی آنکه او افضل بود از جمیع صحابه آن زمانیکه باسلام در آمد حتی به پروردگار خود رسید
روایت کرد دارقطنی از سالم بن ابی حفصه و ابن سالم اگرچه شیعه بود ولیکن ثقه بود که گفت حضرت امام العباد و قیام
امام الجن و الانس ابو جعفر محمد باقر بن محمد بن علی را و امام الصادقین جعفر الصادق بن امام الجن و الانس محمد
باقر رضی الله عنه از حال شیخین رضی الله عنهما سوال کردم ایشان هر دو گفتند یا سالم تولهما
وابرأ من عدوهما فانهما کانا امامی هدی ای سالم بدوستی و یاری خود فراگیر شیخین را
و از دشمنان ایشان بری و بیزار شو که ایشان هر دو امام و راه نمای حق بودند روایت کرد
دارقطنی نیز از سالم که گفت داخل شدم بر حضرت امام ابو جعفر یعنی محمد باقر و در روایتی بر امام
الثقلین و الصادقین جعفر الصادق بن امام الجن و الانس محمد باقر آنگاه گفت اللهم انی
اتولی ابابکر و عمر و احبهما اللهم ان کان فی نفسی غیر هذا فلا نالتنی شفاعة
محمد یوم القیامة بار خدایا فرا گرفتم ابوبکر و عمر را بدوستی خود و دوست میدارم ایشان را
و اگر در نفس من غیر این بوده باشد شفاعت محمد صلی الله علیه وسلم بمن نرسیده باشد در روز
قیامت راوی گوید دانستم که بنابر نصیحت و شفقت این سخن بر زبان آورد با غیر دیگر نبود در روایت
از همان راوی که گفت بر امام الثقلین و الصادقین جعفر بن محمد رضی الله عنهما داخل شدم
در حالتیکه مریض بود فقال الحب ابابکر و عمر او تولهما اللهم ان کان فی نفسی غیر
هذا فلا تنلنی شفاعة محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ایضا روایت
کرد دارقطنی از وی که امام الثقلین و الصادقین جعفر الصادق با من گفت یا سالم ایسب
الرجل جده و ابوبکر جدی لا نالتنی شفاعة محمد ان لم اکن اتولیهما و ابرأ
عن عدوهما ای سالم آیا مردم سب جد خود میکنند ابوبکر جد من است شفاعت محمد رسول

صلی الله علیه وسلم بمن رسید اگر من ایشان را بحضرت و دوستی فرا نگیرم و اگر از دشمن ایشان بری و بیزار نباشم ایضاً روایت کرد دارقطنی از حضرت امام الصادقین جعفر صادق که با وگفت فلانی زعم کرد که تو بیزاری جستهٔ از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما آنگاه فرمود بری الله من فلان انی لارجوان ینفعنی الله بقرابتی من ابی بکر ولقد مرضت فاوصیت الی خالی عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن ابی بکر بیزار باشد الله تعالی از فلان هر آینه امید دارم اینکه نفع دهد خدا تعالی مرا بقرابت از ابوبکر و بدرستیکه وقتی بیمار شدم و وصیت کردم بسوی خال خود عبد الرحمان قاسم بن محمد بن ابوبکر یعنی او را وصی خود ساختم روایت کرد ایضاً دارقطنی و حافظ عمر ابن شیبه از کثیر که گفت با ابوجعفر محمد بن باقر بن علی رضی الله عنهم گفتم خبر ده مرا از آنکه ابوبکر و عمر در حق شما چیزی ظلم فرمود فقال ومنزل القران علی عبده لیکون للعالمین نذیرا ما ظلمنا من حقنا ما یزن حبة خردل سوگند بآن کسی که قرآن نازل کرده است بر بنده خود تا اهل عالم را بیم کننده باشد که ظلم نکردند ایشان بما از حق ما چیزی که بوزن دانهٔ خردل بوده باشد آنگاه من گفتم خدا تعالی مرا فدای تو کند بین با ایشان تولا کنم و دوست دارم ایشان را فرمود نعم یا کثیر تولهما فی الدنیا والآخرة قال و جعل یصک عنق نفسه ویقول ما اصابک فبعنقی هذا ثم قال بریٔ الله و رسوله من المغیرة بن سعد وبنان فانهما کذبا علینا اهل البیت بلی یا کثیر تولا کن و دوستدار ایشان باش در دنیا و آخرت راوی گفت که امام ابو الصادقین ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه دست بگردن خود سخت زد و گفت هر چیزیکه بتو رسید در دوستی ایشان رسید باز گفت بیزار شد خدا تعالی از مغیره بن سعد و بنان که ایشان دروغ بسته اند بر ما که اهل بیت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم اند و ایضاً روایت کرد دارقطنی از بسام بن صیرفی که گفت با ابوجعفر محمد باقر رضی الله عنه گفتم چه میگوئی در حق ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمود والله انی لاتولاهما واستغفر لهما وما ادرکت احداً من اهل بیتی الا وهو یتولاهما بخدا سوگند که من ایشان را بحضرت و محبت فرا گرفتم ایضاً روایت کرد دارقطنی از شافعی و از جعفر بن ابی طالب ولینا ابوبکر خیر خلیفة وارحمه لنا واحناه علینا وفی روایة فما ولینا احد من الناس مثله وفی روایة فما رأینا قط کان خیرا منه والی امر خود ساختیم ابوبکر را که بهترین خلیفه بود و از برای ما مهربان و مشفق تر بود بر ما و در یک روایت آنکه بیچکس خلافت مثل وی نکرد و در روایتی دیگر آنکه ندیدیم هرگز که بهتر از وی بوده باشد و ایضاً روایت کرد دارقطنی از ابوجعفر محمد باقر که با وگفتند که فلان نقل میکند از علی بن الحسین سفر

مراد از امثال این [illegible] اهل بیت [illegible]

گفت و نزعنا فی صدورهم من غل در شان ابوبکر و عمر رضه و حضرت امیر المومنین علی رضه
نازل شده ابو جعفر باقر محمد رضه گفت والله انما الفهم انزلت قیل فاسیے غل هو بخدا
سوگند کہ این آیت در شان ایشان نازل شده پس کیست کہ در شان او نازل شود غیر
ایشان باز از جعفر بن باقر رضی الله عنهما پرسیدند کہ این چه غل است یعنی چه کینہ ست کہ خدا تعالی
از سینہ ہاے ایشان بیرون کرده فرمود غل الجاهلیة ان بنی تیم و بنی عدی و بنی هاشم کان
بینهم شئ فی الجاهلیة فلما اسلم هولاء القوم تحابوا فاخذ ابوبکر الخاصرة فجعل علی
یسخن یده و یکمد بها خاصرة ابی بکر فنزلت هذه الآیة فیهم کینہ جاهلیت
ست کہ در میان بنی تیم و بنی عدی و بنی هاشم در ایام جاهلیت چیزے کینہ بود و چون این قبیلہ ہا در
اسلام در آمدند یک دیگر را دوست میداشتند و در روایت دیگر آمده است کہ از ابو جعفر پرسیدم از
حال ابوبکر و عمر رضہ گفت من شك فیهما فقد شك فی السنة ہر کہ شک و ریب کند در شان
ایشان بتحقیق شک و ریب کرده است در سنت و بعد از آن یعنی را ذکر کرد کہ میان این
قبائل خصومتی بود و چون باسلام در آمدند دوست میداشتند یکدیگر را و خدا تعالی آن خصومت
و کینہ از دلہاے ایشان نزع فرمود حتی آنکہ ابوبکر صدیق رضہ وجع کمر داشت و حضرت علی دست
خود را گرم کرد و بموضعی کہ درد داشت مالید بعد از آن آیت نازل شد و روایت کرد دار قطنی از
حضرت علی کرم الله وجهه کہ فرمود و هذه الآیة نزلت فی هذه البطون الثلاثة تیم و عدی
و بنی هاشم ایضا روایت کرد دار قطنی از ابو جعفر محمد باقر رضہ کہ از و سوال کردند کہ از اہل بیت
ہیچکس سب ابوبکر و عمر کرده است فرمود معاذ الله بل یتولونهما و یستغفرون لهما و یترحمون
علیهما پناه بخدا ازین حکایت کہ گفتی بلکہ اہل بیت دوستی و یاری و طلب آمرزش ابوبکر و عمر رضہ میکنند
و میگفتند کہ رحمت خدا بر ایشان باد و ایضا روایت کرد دار قطنی از ابو جعفر حضرت محمد باقر و ابو جعفر
از پدر خود امام سجاد یعنی زین العابدین بن سید الشهداء امام حسین رضی الله عنهم کہ گفت جماعتے را
کہ در شان ابوبکر و عمر و عثمان رضہ بباطل و زور سخنان می گفتند الا تخبرونی انتم المهاجرون الاولون
الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون
الله و رسوله اولئك هم الصادقون آگاه باشید خبر دهید مرا آنکہ شما اید آنکسانیکہ ہجرت
نموده بیرون کرده شدند از شہرہاے خود کہ در مکہ بودند و در اقتادند از مالہاے خود و فضل
آنکہ میطلبند از خدا تعالی بخشش و خوشنودی رسول و دیاری می کنند دین خدا را بنفس
و مال و نصرت مینمایند پیغامبر در آن گروه رستانند بقول و فعل یعنی زین العابدین رضی الله
بآنجماعت کہ در شان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما خوض بباطل میکردند گفت زبان بجنبید

ای کسانیکه در حق ایشان این آیت نازل شده اند شما اید قالوا لا گفتند ما آنکسان نیستیم و این آیت
در شان ما نیست باز فرمود انتم الذین تبوء الدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر
الیهم ولا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة
ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون شما آن کسانی اید که جای گرفته اید در سرای هجرت
و در دار ایمان یعنی اهل مدینه پیش از هجرت مهاجران دوست میدارند کسی را که هجرت کند بدیار ایشان
و او را جای دهند و یاری کنند و نیابند در دلهای خود حسدی و حقد و غش از آنچه عطا
داده شده اند و ایثار مینمایند و مقدم میدارند ایشان را بر نفسهای خود یعنی باز میگردند و
بمهاجران میدهند و اگرچه هست ایشان را حاجت بآن دیار آنچه ایثار مینمایند یعنی گروهی که موصوف
اند باین صفات مذکوره و آیت در حق ایشان نازل شده هست شما اید قالوا لا قال اما انتم
فقد برئتم ان تکونوا فی احد هذین الفریقین وانا اشهد انکم لستم من
الذین قال الله تعالی فیهم آنجماعت گفتند که ما ازین گروه که نیز این آیت در شان ایشان
است نیستیم آنگاه حضرت سجاد امام زین العابدین رضی الله عنه فرمود آیا شما بری شدید ازین دو
فرقه و من گواهی میدهم که شما ازین دو فرقه نیستید که خدا تعالی در شان ایشان فرمود والذین
جاؤا من بعدهم و آنکسانیکه آمدند بعد از مهاجر و انصار یعنی تابعان صحابه تا روز قیامت یقولون
ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان آنانکه گویند ای پروردگار ما بیامرز ما را
و مر برادران ما را در دین آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا
ربنا انک رءوف رحیم و مگردان در دلهای ما کینه و حسدی و خیانتی بآنکسانیکه ایمان آوردی
اند پیش از ما یعنی کینه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در دل ما منه ربنا انک رءوف رحیم ای
پروردگار ما تو مهربان مائی دعای ما مستجاب کن و ببخشای ما را برحمت خود و در زمره سابقان
داخل کن مترجم گوید بر شهادة امام زین العابدین علی بن الحسین رضی الله عنهم آنجماعت
که باطل خوض در شان شیخین رضی الله عنهما نموده سب شیخین میکنند و کینه کبار صحابه رضی الله عنهم
در دل داشته ایشان را بجور و ظلم منسوب میسازند ازین سه فرقه که این سه آیت در شان ایشان نازل
است یعنی مهاجر و انصار و تابعان ایشان بایمان و طاعت تا روز قیامت که شامل جمیع مومنان
است چنانچه در تفسیر بیضاوی و مجمع البیان و غیر آن از تفاسیر مذکور است که خارج باشند
و مؤید این قول است آنچه افضل المتاخرین و نقاد المفسرین مولانا حسین کاشفی رحمة الله علیه
در تفسیر خود درین آیت نقل کرده است که گفته اند هر که را کینه در دل یکی از اصحاب باشد از اهل
این آیت نیست و آنچه از صاحب انوار روایت کرده اینست که حق تعالی مومنان را

بسه مرتبه فرود آورده و مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی نیت پس که
بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد والله اعلم و ایضاً روایت کرده دارقطنی از فضیل
بن مرزوق که گفت شنیدم از ابراهیم بن الحسن بن الحسین رض گفت والله لقد مرقت
علینا الرافضة کما مرقت الحروریة علی علی رض نیز بخدا سوگند که خروج نمودند بر ما روافض
همچنانکه خروج کردند حروریه بر حضرت امیر المومنین علی رض و حروری منسوب بحرورست که دهی
ست در کوفه و ایشان طائفه از خوارج اند که بر امیر المومنین علی رض خروج کرده بودند و چون
ابتدای خروج ایشان از آن دیه بود و بنابرین آنجماعت را حروریه گویند کذا فی مقدمه شرح
بخاری للشیخ ابن الحجر رحمة الله علیه ایضاً روایت کرده دارقطنی از فضیل بن مرزوق که گفت
از حسن بن حسین شنیدم که با مردی از روافض گفت والله لئن امکننا الله منکم لنقطعن
ایدیکم و ارجلکم من خلاف ولا نقبل منکم توبة بخدای سوگند اگر متمکن سازد خدای
تعالی ما را از شما یعنی اگر ما را بر شما مسلط سازد هر آینه دستهای و پایهای شما را قطع کنیم از خلاف
یعنی دست راست و پای چپ و قبول نکنیم توبه از شما و ایضاً روایت کرده دارقطنی از محمد بن
خاطب که گفت کسی ذکر عثمان رضی الله عنه نزد حسن و حسین رضی الله عنهما کرد ایشان گفتند
هذا امیر المومنین ای علی یأتیکم الان ان یخبرکم عنه اذ جاء علی قال الراوی
وما ادری اسمعهم یذکرون عثمان او سالوا عنه فقال عثمان من الذین اتقوا
وامنوا ثم من الذین اتقوا واحسنوا والله یحب المحسنین اینست امیر المومنین علی رض
حالیا خواهد و خبر دهد شما را از عثمان درین اثنای حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمد راوی گوید ندانستم
که خود بگوش خویش شنید که ذکر عثمان رض میکردند یا از و سوال کردند آنگاه گفت عثمان رض از آن
کسانی است که ثابت و مستمر بودند بر تقوی و پرهیزگاری خود و کارها نیکو کردند و خدای تعالی
دوست میدارد نیکوکاران را و ایضاً روایت کرده دارقطنی از محمد بن خاطب از طرق کثیر روایت
کرده گفت که نزد علی اسد الله رفتم و گفتم ای امیر المومنین من اراده رفتن بجانب حجاز دارم
و مردم از من خواهند پرسید پس شما چه میگوئید در قتل عثمان رض در آن وقت علی کرم الله وجهه
تکیه کرده بود و گفت یا ابن خاطب والله انی لارجو ان اکون انا وهو کما قال الله تعالی
ونزعنا ما فی صدورهم من غل الایة یعنی بدرستیکه امید آن دارم که من و عثمان
از جمله کسانی باشیم که خدای تعالی از دلهای ایشان حسد و کینه دنیا برداشته در بهشت در آیند
در حالتیکه برادران باشند یکدیگر را در مهربانی و دوستداری و مؤید اینست آنچه مروی شده
دیگر از عثمان رض وارد شده که فرمود انی لارجو ان اکون انا و عثمان و طلحة و زبیر رضی الله عنهم

امید میدارم که من و عثمان و طلحه و زبیر رضی الله عنهم از آن کسانی باشیم که خدی تعالی غل از سینهاء
ایشان نزع کرده در بهشت در آید ایضاً روایت کرد دارقطنی از سالم بن ابی الطفیل که گفت
نشسته بودم نزد محمد بن الحنفیه رضی الله عنه و اهل مجلس ذکر عثمان رض میکردند انگاه محمد بن الحنفیه
نهی کرد و گفت کفوا عنه باز دارید زبان خود را از مذمت عثمان رض باز روز دیگر در خدمت
او رفتیم ما را زیاده از آن روز زجر و منع کرد و گفت آیا نهی نکردم شما را از مذمت این مرد درین اثنا
ابن عباس رضی الله عنه نزد او نشسته بود با او گفت ای ابن عباس یاد داری که در روز جمل من از
دست راست علی المرتضی بودم و تو دست چپ انگاه از جانب مربد استماع کلامی نمود بنابرین رسول
فرستاد که حقیقت آن معلوم نماید و رسول آن موضع رفته باز آمد و خبر رسانید که این عائشه است که
قاتلان عثمان رض را لعن میکند انگاه حضرت رض هر دو دست مبارک خود بلند بر داشت و دو
دفعه یا سه دفعه بروی مالید و گفت انا العن قتلة عثمان لعنهم الله في السهل والجبل
یعنی من نیز لعنت میکنم بقاتلان عثمان رض لعنت خدا بر ایشان باد در هر مکانی که باشند راوی
گفت بعد از آنکه ابن عباس رض تصدیق قول محمد حنفیه رض نمود محمد بن حنفیه بجانب ما که اهل مجلس بودیم
اقبال نموده گفت فيّ وفي هذا لكم شاهدان عادلان و من و درین شخص از برای شما دو گواه
عادل است یعنی من و ابن عباس از علی رض شنیدیم و دیدیم و شاهد عادل ست شما را باید که تنبیه شوید و مجتنب
گردید از طعن و ذم عثمان رض بلکه قاتلان او را ملامت و طعن کنید که حضرت علی کرده رض و ایضاً روایت دار
از حسین بن محمد بن الحنفیه رض که گفت یا اهل الکوفة اتقوا الله عز وجل من المحرمات ولا تقولوا لابی
بکر و عمر ما لیس له باهل ان ابا بکر الصدیق کان مع رسول الله في الغار ثانی اثنین وان
عمر اعز الله به الدین ای اهل کوفه بپرهیزید از آنچه خدا تعالی بر شما حرام گردانید و نگوئید در حق ابو بکر
و عمر چیزی که اهل آن نیستند بدرستیکه ابو بکر با رسول ثانی اثنین بود در غار و بدرستیکه عمر رض خدا تعالی
با و دین را غالب و عزیز گردانید و ایضاً روایت کرد از جندب اسدی که قومی از اهل کوفه و جزیره
نزد محمد بن عبد الله بن حسن رضی الله عنهم آمدند و سوال کردند از حال ابوبکر و عمر انگاه بجانب من
ملتفت شد و گفت انظر الی اهل بلادك یسالونی عن ابی بکر و عمر هما عندی افضل
من علی ملاحظه کن و ببین مردم بلاد خود را که سوال کرد دارقطنی از عبد الله بن حسن رضی الله عنهما
که گفت والله لا یقبل توبة عبد تبرأ من ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وانهما لیعرضان
علی قلبی فادعو الله لهما اتقرب به الی الله قبول نمیکند خدا تعالی توبه از بنده که بیزاری جوید از ابو بکر
و عمر رض بدرستیکه چون بخاطر ما می آید پس دعای میکنیم بخدای تبارک و تعالی از جهت ایشان تا تقرب
میجوییم بخدای عز و جل با این دعا یعنی زمانیکه ایشان را در دل خود یاد مینمائیم دعای خیر در حق ایشان

و این دعای خیر را سبب تقرب و نزدیکی بحق تعالی بجا نه میارم و ایضا روایت کرده از فضیل ابن
مرزوق که گفت از عمر ابن علی بن الحسین سوال کردم که آیا در میان شما امامی که اطاعت او فرض
بوده باشد که امر امامت و امر مخصوص باو دانید و هر کس که او را امام زمان نداند و نشناسد اگر بمیرد
بمردن جاهلیت مرده است فرموده والله ما ذاك فينا من قال هذا فهو كاذب
بخدای سوگند نبوده نیست در میان ما امامی باین صفت و هر کس که این میگوید او کاذب است
آنگاه من گفتم که شیعه در حق تو میگویند که این منزلت حضرت علی داشت چرا که رسول صلی الله علیه وسلم
از برای او وصیت کرده بود و باز حسن بن علی را این منزلت حاصل شد زیرا که حضرت علی در حق
او وصیت کرد و باز بحسین بن علی باز بنابر وصیت حسین بن علی بعلی ابن الحسین و در حق محمد بن علی یعنی محمد
باقر که برادر عمر مذکور است وصیت نموده اینمرتبه و منزلت او را حاصل شد آنگاه عمر بن الحسین گفت
فوالله ما اوصى اليه ابي بحرفين اثنين فقاتلهم الله لو ان رجلا اوصى في ماله
وما ترك بعده ويلهم ما هذا من الدين والله ما هو الا متاكلين بنا بخدای سوگند
که پدر من بدو حرف وصیت نکرده و بر فرض وصیت اگر کسی در اموال و اولاد و متروکاتی
که از و بماند وصیت کرد این وصیت از امور دینی نیست هلاک شوند این گروه بخدای
سوگند که این گروه نیستند مگر متاکلان بما یعنی ظاهر دوستند لیکن بباطن دشمن اند چرا که بواسطه
غرض خود بما افترا میکنند ایضا روایت کرده از عبد الجبار همدانی گفت وقتی که میخواستم که از
مدینه رحلت میکنم امام جعفر نزد ما آمد و گفت انکم ان شاء الله من الصالحين فاذا بلغتم
مصركم فقولوا لاهل مصر مني من يزعم اني خير من الصالحين ابق وعمرفانا
منه بريء ومن زعم اني ابرء من ابي بكر وعمر فاني منه بريء بدرستی شما اگر خدا
خواهد از صالحان اید پس بوقتیکه بشهر خود رسید پس از من ایشان را پیغام برسانید که
هر کسی که زعم کرده است که من از ابو بکر و عمر سخن نیکو ترم پس بیزاری جسته ام من از آن و هر کسی
که زعم کرد که من از ابی بکر و عمر بیزارم پس تحقیق از و بیزارم و ایضا روایت کرده و قصه از عبد
الجبار که حضرت امام المتقین والصادقین جعفر الصادق سخن رسیده از حال ابو بکر و عمر و
ابرء ممن ذکرهما الا بخیر بیزارم من از آن کسی که ذکر ابو بکر و عمر کند بخیر [illegible]
تقیه کرد شاید بشکل ... [illegible]
شنف علی محمد ... [illegible]
با شیم و شفاعت محمد ... [illegible]
... [illegible]

ان اهل العراق يزعمون انا نقع في ابي بكر وعمر رضي الله عنهما وهما والدای بدرستیکه خدیشان را زعم کرده اند که من تبرّا ست وغیبت ابوبکر وعمر میکنم و حال آنکه ایشان والدین من اند یا یعنی که مادر حضرت امام جعفر صادق که امام الصادقین است فرزندهٔ بنت قاسم فقیه بن محمد بن ابی بکر است و مادر فروه اسما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است از جهت گفت که ابوبکر مرا دو بار متولد ساخت چنانچه گذشت ایضاً دار قطنی از ابو جعفر محمد بن باقر رو روایت کرد که گفت من لم یعرف فضل ابی بکر و عمر فقد جهل السنة هر کیکه فضایل ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ندانست به تحقیق آنکس جاهلست بسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعضے از ائمهٔ اهل بیت نبوت گفتند که ابو جعفر صادق ست و منقول بخدای سوگند که ظاهر نشده است این بحث و جهالت از شیعه در رفض مگر بواسطه جهل و نادانی ایشان بسنت و احادیث نبی صلی الله علیه وسلم و در طیوریات بسند ابو جعفر بن محمد از پدر روی علی بن الحسین رضی الله عنهم مرویست که شخصی گفت با حضرت علی بن ابی طالب که شما در وقت خطبه میخوانید و میگوئید اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء الراشدين المهديين مراد از خلفا الراشدین المهدیین کیست ند آنگاه اشک از چشمهای مبارک خود ریخته فرمودند هما حبیبای ابوبکر و عمر اماما الهدی و شیخا الاسلام و رجلا قریش المقتدی بهما بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم من اقتدی بهما عصم و من اتبع آثارهما هدی الی صراط المستقیم و من تمسک بهما وهو من حزب الله یعنی دوستان من اند ابوبکر و عمر امامان راه هدی بودند که مردم را بحق راه نمودند و شیخ و مقتدای اسلام بودند و مقتدای اسلام از قریش بعد از رسول صلی الله علیه وسلم و فرمود هر کس که با ایشان اقتدا کرد محفوظ ماند از عقاب سالم شد از عذاب و هر کس که متابعت و پیروی ایشان کند هدایت یافت براه راست و هر کس که دست بدامن ایشان زد او از لشکر خدای عز وجل ست پس این سخنان اکابر اهل بیت بوده که ائمهٔ احادیث و حفاظ معتمد علیه در معرفت حدیث صحیح و تمیز صحیح از سقیم باسانید متصلا از ایشان روایت کرده و باین حال چگونه باشد کسانی را که متمسک بحبل اهل البیت شده اند و دعوے محبت ایشان میکنند و حال آنکه خود بیرون روند از آنچه اهل بیت بر آن رفته اند و در آنچه وصیت کرده اند به تعظیم و توقیر ابوبکر و عمر و اعتقاد حقیت خلافت ایشان و تصریح کرده اند ائمهٔ احادیث تکذیب کسیکه نقل کرده است از آن اهل بیت خلاف سخنان اهل بیت و سخن اهل البیت نمیشنوند بلکه خواهند که آنچه را نسبت میدهند به اهل البیت را که ایشان بیزار بودند از آن و ندامت و عیب خود در حق و نشدند چنانچه زین العابدین علی بن حسین فرمودند یا ایها الناس احبونا حب الاسلام فما زال حبكم حتى صار علينا عارا و فی روایة حتی نقضتمونا الی الناس ای مردمان دوست دارید مرا مثل دوستی اسلام یعنی این قدر

دوستی کنید با ما کہ خدا و رسول خدا سے بآن امر کردہ اند و از دشمنی نگذ رہید کہ این دوستی با فراط شما بمرتبہ رسید کہ عیب و عار شد بر ما و در روایت دیگر آنکہ دوستے بحد سے رسانید ید کہ نقص و ذم ما کردید نزد مردم یعنے بسبب آنکہ نسبت دادید با اہل بیت چیز سے چند را کہ ایشان ازان بری و عاری بودند و آنرا نقص خود میدانستند چنانچہ بیان اکاذیب کہ بر ائمہ اہلبیت بستہ اند گذشت و ر ہمین باب پس محافظت کن زبان خود را از آنکہ کذب و بہتان بر ایشان می بندی و میگوئی زیرا کہ کذب و بہتان بر ایشان موجب خذلان و طرد او از رحمت رحیم رحمن خواہد بود اعاذنا اللہ من الکذب والکذاب

باب سوم در فضیلت ابوبکر رضی اللہ عنہ بر سائر این امت باز عمر و عثمان باز حضرت علی بن ابیطالب

و در ذکر فضائل ابوبکر الصدیق رض کہ بخصوص وارد شدہ یا با خلفاء ثلاثہ وغیرہ و در آن چند فصل است

فصل اول

در ذکر فضیلت ایشان برین ترتیب و در تصریح حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین با فضیلت شیخین بر جمیع امت و بطلان آنچہ شیعہ و روافض زعم کردہ اند کہ صدور این تصریح از امیر المومنین علی بسبیل قہر و تقیہ بودہ است بدانکہ اطباق و اجماع اکابر ملت و علمائے امت بر آن شدہ کہ افضل امت صدیق و بعد از و عمر رض و قول علماء در باقی مختلف است و اکثر علماء از آن جملہ شافعی و احمد حنبل و مشہور از مذہب مالک ست و علماء کوفہ کہ در آن جملہ سفیان ثوری است جزم کردہ است بتفضیل علی بر عثمان و بعضی توقف کردہ اند در تفضیل عثمان و علی بر یکدیگر و بروایتے از مالک این است کہ در تفضیل ایشان ہر دو توقف کردہ است چنانچہ حکایت کردہ ابو عبد اللہ مازری از مدونہ کہ سوال کردند از امام مالک رحمۃ اللہ علیہ کہ بعد از رسول صلی اللہ علیہ وسلم فضل الناس کیست گفت ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما و گفت آیا درین تشبے نیست باز از و پرسیدند کہ در باب علی و عثمان چہ میگوئی گفت از کسانیکہ قتدا کردم ایشان نیافتم کسی را کہ تفضیل ایشان بر یکدیگر کند تہیے و بدانکہ آنچہ امام مالک رحمۃ اللہ علیہ گفت کہ در آن شکے نیست مراد او آنست کہ تفضیل ابی بکر باز عمر رض بر جمیع امت قطعی است و ہیچ شکے در آن نیست ہمچنان مذہب اشعری ہست و بیان خواہد مد و اما توقف است در عثمان و علی رض چنانچہ قاضی عیاض نقل کردہ است کہ رجوع در توقف کردہ در تفضیل عثمان و علی و قرطبے گفت اصح است [illegible] توفیق شد و گفت [illegible] و علی مظنون معارض است و عبداللہ نقل توقف کردہ [illegible] گفت [illegible] مالک و یحیی بن سعید القطان و یحیی بن معین و بدیہ [illegible] ملفوظ تائید و بدانکہ سبق و فضل بحضرت علی [illegible] جماعت ست [illegible]

اقتصار بر عثمان کند فضل حضرت علی بعد آنکه با شک نه سوم ست و آنکه عبد البر زعم کرده که حدیث بر
اقتصار ثلاثه که ابوبکر و عثمان رضی الله عنهم بوده باشد مخالف قول اهل سنت ست زیرا که علی
افضل الناس ست بعد از خلفاء ثلثه این زعم مردود ست نیز که لازم نمی آید از سکوت ایشان
در توقف از تفضیل علی عدم تفضیل او و اما حکایت ابو منصور بغدادی که اجماع بر ست
بر فضیلت عثمان رضی الله عنه بر علی شده آن مدخول ست اگرچه بعضی حفاظ همچنین
از و نقل کرده اند و بر آن ساکت شده اند چرا که قبل ازین بیان علماء پیش ازین گذشت
پس اجماع صحیح نباشد و ابو الحسن اشعری که امام اهل سنت ست بر آن شده که تفضیل قطعی ست
و اختیار امام الحرمین در ارشاد همین ست و همین جزم کرده و نیز شرح مسلم
مؤید و مقوی او ست قول عبد البر در استیعاب آنکه عبد الرزاق از معمر نقل کرده ست
گفت اگر کسی بگوید که عمر افضل ست از ابوبکر او را ملامت شدید نکنم و همچنین اگر شخصی بگوید
که علی افضل ست از ابوبکر او را ملامت عنیف نمیکنم زیرا که دو گروه شیخین ...
دوست دارد و با آنچه اهل آن اند ایشان را ثنا گوید و گفت این سخن را ... تعجب کرد از حسن این قول و دوست داشت او را ... ملامت قائل این قول مگر آنکه تفضیل مذکور ظنی ست نه قطعی و مؤید قول صاحب ... است آنچه
خطابی از بعضی مشائخ خود حکایت کرد که گفت ابوبکر رضی الله عنه خیرست و علی افضل
مگر فضیلت زیرا که از خیریت ابوبکر خیریت از بعضی وجوه منقول ست و از فضیلت
وجهی دیگر این محل خلاف نیست و این محل امر خاص ابوبکر و عمر و امر علی نیست بلکه در
ابوبکر و ابو عبیده مثل این نیز توان گفت با این طریق که امانت که در ابو عبیده ست
رسول الله صلی الله علیه و سلم او را بآن مخصوص ساخته ست در ابوبکر مخصوص بآن
مثل نیست پس از این وجه ست مخصوص ابو عبیده و حاصل سخن آنکه در مفضول گاه
است که زیادتی یافته میشود که در فاضل نیست پس اگر نتیجه خطاب اراده همین کرده
که ابوبکر افضل مطلق از حضرت علی ست از روی نسبت با رسول الله صلی الله علیه
و سلم زیادتی یافته میشود که در ابوبکر نیست این کلام او صحیح و اگر اراده همین نکرده
است کلام او در نهایت سقوط و بطلان و اگر بعضی نصرت کلام او را موجب ...
ساخت که قطع نمیکند بلکه آن صلاحیت نمیشود و اگر کسی گوید آنچه قبل ازین مذکور شد
که اجماع بر فضیلت ابوبکر شده منافی قول عبد البر ست که سلف اختیار کرده اند در تفضیل ...
و علی رضی الله عنهما و ایضا قبل ازین گفته است که سلمان و ابو ذر و مقداد و خباب و جابر

وابوسعید خدری و زید بن ارقم رضی الله عنهم مرویست که حضرت علی اول کسی بود که باسلام درآمد
و همچنین جماعت دوستان مذکور در حضرت علی را بتفضیل سید هند و غیر او جواب گوئیم آنچه حکایت
کرد اولا سلف در تفضیل ابوبکر و علی رضی الله عنهما اختلاف کرده اند آن چیزیست غریب که تفرد به عبد البر
بنقل آن منفرد است و کسانیکه از وی حفظ و اطلاع بر احادیث او زیاده اند خلاف آن نقل کرده اند
پس قول او معتمد علیه نیست همچنین بنا شد و حال آنکه صحابه و تابعین بر تفضیل ابوبکر و تقدیم ایشان
بر سائر صحابه جمعی را کابر ائمه کرده و از آنجمله شافعی است همچنانکه بیهقی و غیره از وی نقل کرده
دیگر در حضرت علی و عثمان و بر تقدیر تنزل گوئیم که او حفظ کرده چیزی که غیر حفظ نکرده
پس اینجا جواب میدهیم که ائمه اربعه اعتراض از یمعامله نکرده اند مگر بواسطه آنکه مخالفت
تفضیل ایشان بر غیر شاذ و قلیل است و این شذوذ و قلت قصوری در اجماع میشود یا آنکه
بواسطه آن کرده که امر مخالفت بعد از انعقاد اجماع حادث شد بنا برین در حکم طرح در رود و التفات
اعتنا بوی نکرده اند با آنکه مفهوم از کلام ابن عبد البر آنست که اجماع مستقر شده است به تفضیل
شیخین بر حسنین و آنچه سبکی رحمة الله در طبقات کبری از بعضی متاخرین تفضیل سبطین نقل
کرده است از انجهت که پاره از جان پاک بضعه رسول الله صلی الله علیه وسلم اند منافاتی با این
جماعت بر افضلیت ندارد زیرا که قبل ازین مذکور شد که در مفضول گاهی جهت زیادتی
یافته میشود که در فاضل نیست با آنکه این تفضیل بحضرت ثواب راجع نمیشود بلکه بمزید شرف راجع
میشود پس در ذوات طاهره پاک اولاد رسول صلی الله علیه وسلم شرف عالی هست که در ذات
شیخین رضی الله عنهما نیست لیکن شیخین اکثر ثوابا اند و اعظم نفعا از برای اسلام و مسلمانی و همچنین
ترس شیخین رضی الله عنهما از خدا تعالی و تقوی ایشان از ما عدا خود و از اولاد پاک
مطهر رسول صلی الله علیه و آله وسلم بطریق اول از غیر اولاد رسول الله و اما حکایت ابن عبد البر
ثانیا از جمله مذکوره مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و حباب و ابی سعید
و زید بن ارقم تقاضای این معنی میکند که ایشان قائل شده اند بافضلیت حضرت علی بر ابوبکر
بر سبیل اطلاق بلکه از جهت تقدیم اسلام اوست بنا بر قول ایشان در تقدیم با آنکه مراد ایشان از
تفضیل حضرت علی بر باقی امت ست غیر شیخین و عثمان رضی الله عنهم زیرا که دلائل صریحه قائم
ست به فضیلت خلفا ثلاثه بر حضرت علی پس اگر گوئی مستند ایشان در اجماع بر
امامت چیست گوئیم اجماع حجت ست بر همه کس اگرچه مستند آن را ندانند زیرا که خدا تعالی معصوم
ساخته است این امت را از آنکه اجماع بر ضلالتی کنند و برین معنی دلالت میکند بلکه تصریح با نقول
خدا تعالی ست ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویتبع غیر

سبیل المؤمنین نوله ما تولی ونصله جهنم وهر کس مخالفت رسول صلی الله علیه وسلم
کند بعد از آنکه ظاهر شود بر وی راه راست و ثبوت بر معجزات و ظهور دلائل و پیروی کند غیر این که
راه مومنان بر آنند یعنی اعتقادے یا عملے غیر این اعتقاد و عمل مومنان پیش گیرد و باز گذاریم
او را و ران سیر لے از راه اعتقادے و عملے کفر و ردت و در آریم او را در دوزخ مترجم
گوید مؤید این قولست آنچه صاحب کشاف در تفسیر خود آورده است که این آیت دلالت
میکند بر آنکه اجماع حجت ست و مخالفت کتاب و سنت جایز نیست زیرا که خدا تعالی جمع کرد
میان پیروے و غیر سبیل مومنان و میان مخالفت رسول صلے الله علیه وسلم و وعید شدید
بر آن مترتب ساخته است پس از ین هر دو امر جائز نباشد و هرگاه که این دو امر جائز نیست
حرام است پس پیروے مومنان واجب ست مثل دوستے و متابعت رسول صلے
الله علیه وسلم و در تفسیر بیضاوے نیز آورده است که این آیت دال ست بر آنکه مخالفت اجماع
حرام ست و تعلق بهمین علت ساخته است که مذکور در قول صاحب کشاف ست انتهے
وایضا علما و اکابر اجماع کرده اند به استحقاق خلافت خلفاء اربعه بهمین ترتیب لیکن این اجماع
قطعی ست نه ظنی چنانچه قبل ازین مذکور شد با دلائل آن مبسوطا یعنے در باب اول بیان
این کردیم اگر گوئے چرا تفضیل در میان ایشان بهمین ترتیب قطعے نبوده باشد ایضا
حتے نزد غیر اشعرے هم زیرا که اجماع شده است بر آن گوئیم اما میان عثمان و علی و ضح است
بواسطه خلافے که در آن کرده اند چنانچه گذشت و اما میان ابوبکر با عمر با غیر ایشان اگرچه اجماع
بر آن شده است لیکن در ینکه اجماع حجت ست قطعے ست خلاف ست و آنچه بر آن اکثر اند اینکه
اجماع حجت قطعے ست مطلقا و مقدم ست بر جمیع دلائل و هیچ دلیلے با او معارضه نمیکند صلا
و مخالف اجماع کافر ست یا مبتدع و گمراه و امام فخر الرازی و آملی بر آنند که ظنی ست مطلقا و
آنچه حق ست درینباب تفضیل ست باینطریق که گوئیم آنچه معتبر اهل ملت بر آن اتفاق کرده اند
قطعے ست و آنچه اختلاف در آن کرده اند مثل اجماع سکوتے و اجماع که مخالفت آن نادر است
ظنے است و حال آنکه معلوم شد از تقریریکه من کردم آنکه این اجماع را مخالفی از نادر است
و این مخالف اگرچه معتد نیست در اجماع بنا بر آن و جهے که در آن خلاف کرده اند در محل خود
لیکن مرتبه این اجماع را فرود مے آرند از اجماع که او را مخالف نیست پس اجماع اول که مخالف
غیر اشعرے گفته که اجماع درینمقام ظنی ست راجح است و لائق بآنچه قرار دادیم که نزد
اصولیین تفضیل مذکور ست زیرا که اشعرے از اکثرین ست که قائل بآنچه اجماع درینمقام
مطلقا ... ست و ... مؤید قول بآنکه اجماع درینمقام ظنی ست آنست که اهل اجماع ایشان خود

مخالفت کننده اجماع کافرست یا مبتدع و گمراه

قطع وجزم بافضلیت مذکور نکرده اند بلکه بمجرد ظن فقط هست چنانچه از عبارات واشارات ائمه
مفهوم میشود وسبب اجماع باین ظن آنکه این مسئله اجتهادی ست ودر اجتهادیات علم ظن کافی است
واز جمله مستندات این اجماع آنکه خدای تبارک وتعالی این چهار شخص را جهت خلافت رسول
الله نمود صلی الله علیه وسلم واقامت دین متین اجتهاد فرمود ونیز ظاهر است که منزلت وترتیب
ترتیب ایشان نزد او عز وعلا است که ترتیب ایشان در خلافت باشد ایضاً وارد شده است
در فضیلت ابوبکر وعمر وغیر او مثل حضرت علی نصوص متعارضه چنانچه در باب فضائل بسط آن
خواهد آمد واین نصوص مفید قطع وجزم نیست زیرا که جمیع این نصوص ظنیة الدلالة اند متعارض
نیز هستند واختصاص بکثرت اسباب موجب زیادتی ثواب بطریق ظن میشود زیرا که
ثواب تفضلیست از جانب حقتعالی او را میرسد که ثواب بمطیع ندهد وبغیر مطیع دهد واما ثبوت
امامت اگرچه قطعی ست لیکن افادت قطع بافضلیت نمیکند بلکه غایت افادت آن ظن وچگونه
همچنین نباشد وحال آنکه دلیل قطعی نیست بر بطلان امامت مفضول با وجود فاضل لیکن ما سلف
را یافته ایم که تفضیل ایشان باین ترتیب داده وحسن ظن بسلف حکم حاکم ست بآنکه ایشان اگر
اطلاع بر دلیل نداشتند در ینباب اجماع نکردند پس برما لازم ست که متابعت وپیروی
ایشان کنیم وتفویض آنچه حق ست در ینباب بخدا تعالی نمائیم وباو باز گذاریم آمدیم
گفت بحثی هست که اراده میکنند بتفضیل اختصاص یکی از دو شخص از دیگری اما باصل
فضیلتی که در آن شخص دیگر وجود ندارد مثل عالم وجاهل ویا بزیادتی فضیلت بواسطه
علمیت مثلا واین معنی نیز در میان صحابه رضوان الله عنهم مقطوع نیست زیرا که هیچ فضیلتی
نیست که مخصوص یکی ایشان بوده باشد مگر آنکه ممکن ست از اختصاص بیان مشارکت
غیر او در آن فضیلت وبر تقدیر عدم مشارکت ممکن ست از اختصاص بیان فضیلتی الخ
غیر ایضاً هیچ راستی ترجیح بکثرت فضائل نیست زیرا که احتمال دارد که فضیلتی واحد راجح
باشد از بسیاری فضائل یا بواسطه زیادتی شرف آن یا یک فضیلت در نفس خود
یا بجهت زیادتی یکی آن وبر هر تقدیر جزم فضیلت باین معنی نیست حقیقت فضل
آن فضیلتی ست که نزد خدا تعالی ست وبغیر وحی هیچکس بآن اطلاع ندارد وثنای
ایشان وارد شده ومستحق نمیشود یافتن حقیقت این فضل نزد عدم دلیل قطعی از رو
شده مگر کسانی را که زمان وحی واحوال رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر کرده اند یا فهم
آن نزد ایشان متحقق نیست بلکه خبر سمعیه بما رسیده که موکد شده است نزد ما
تفضیل این ترتیب بواسطه افادت آن سمعیات صریحا یا استنباطا چنانچه خواهد آمد در باب

انفصال منتظما و مؤید قول سابق است آنکه لازم نیست از اجماع بر حقیقت خلافت اجماع بر افضلیت
زیرا که اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه عثمان بود و بخلافت علی کرم الله وجهه با آنکه خلاف کرده اند در تعیین
آنکه کدام یکے ازین هر دو افضل اند از یکدیگر و درین مقام بر بعضے که خالی از فطنت اند ملتبس شده و توهم
این کرده اند که اهل اصول هر کس که گفته که افضلیت ابوبکر رضی الله عنه بظن ثابت شد نه بقطع
قول آنکس دلالت میکند که خلافت او ایضا بظن ثابت شده و حال آنکه چنین نیست که زعم آن
بعض است با آنکه جماعت از اصولیین چنانکه تصریح کرده اند نیز بر آنکه خلافت او قطعی است بلی
درین هنگام چگونه زعم آن بعضے حاصل شده باشد ندا و بلیتوا ند بود که بگوید نے افضلیت
ابوبکر رضی بدلیل قطعی ثابت شد حتی نزد غیر اشعری نیز بنا بر معتقد شیعه و روافض زیرا که حضرت
علی که نزد ایشان معصوم است و بر معصوم کذب جائز نیست وارد شده است آنکه ابوبکر
افضل این امت است و ذهبی گوید این حدیث از حضرت علی رضی بتواتر رسیده در ایام خلافت
او وقتیکه در مملکت خود بر کرسی خلافت بر جای حق خلق بود و میان جمعی کثیر از
اتباع خود و آن اسانید صحیحه را بسط نمود و گفت میگویند راویان حدیث از حضرت علی رضی هشتاد
و دو کس است و تعداد بعضی از انها کرده گفت فقبح الله الرافضة ما اجهلهم انتهی
کلامه و از جمله چیزے که تقویت و تائید این حدیث میکند آنست که در بخاری از حضرت
امیر المؤمنین علی رضی روایت کرد و گفت خیر الناس بعد رسول الله ابوبکر ثم
عمر ثم رجل آخر بهترین مردمان بعد از رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر رضی است باز عمر رضی
باز مردے دیگر آنگاه پسر او حنفیه گفت بعد ازین دو کس بهترین ناس توئی حضرت
فرمود انما انا رجل من المسلمین جز این نیست که من مردے از مسلمانان ام
و ذهبی و غیره این حدیث را از چند طرق دیگر تصحیح کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علی رضی باین
لفظ و در بعضی از طرق باین لفظ است الا وانه بلغنی ان رجالا یفضلونی
علیهما من وجدته فضلنی علیهما فهو مفتر علیه ما علی المفتری
[illegible] ولو کنت جعلت خلیفة تقدمت فی ذلک لعاقبته الا وانی اکره
[illegible] قبل التقدم آگاه باشید که بمن رسید که بعضے از مردم تفضیل میدهند مرا بر
[illegible] عمر رضی الله عنهما و هر کس که تفضیل دهد مرا بر ایشان آن دروغ گوی است بر
[illegible] ثابت است آنچه بر افترا کنندگان و دروغ گویان است باز تخصیص خطاب فرموده
[illegible] شنید هر گاه من مقرر میشدم خلیفه البته مقدم کرده میشدم درین سخن یعنی در تفضیل
[illegible] شنیده می نمودم الا آنکه من مکروه میدارم که عقوبت کنم کسے را پیش از تقدم صدور

این امر یعنی از کسی امری صادر میشود که خدا تعالی معین نداشته باشد و در رفعه ذکر ده سید از م
که تعزیه میکنیم والله اعلم بمراده بصحت رسیده است از امام جعفر صادق از پدر خود علی الباقر آنکه
علی رضی الله عنه بر بالین عمر ایستاده و در وقتیکه او را در مغتسل حاضر ساختند و بروی کفن پوشیده
بودند گفت ما اقلت الغبراء و لا اظلت الخضراء احداً احب الی ان القی الله بصحیفته
من هذه المسجی بر نداشت که جای وی در زمین و سایه نینداخت آسمان آنرا که دوست
تر باشد بمن آنکه برسم بخدا تعالی بمثل نامه وازین شخص که در ثوب پوشیده است مترجم گوید مؤید
اینست حدیثی که در بخاری و مسلم مذکور است که ابن ابی ملیکه از ابن عباس رضی الله عنه روایت
کرد و گفت در وقتیکه عمر رضی الله عنه بر سریر نهاده بودند و مردم با او احاطه نموده دعای
و ثنای و طلب مغفرت او میکردند قبل از آنکه او را بردارند درین اثنا شخصی دست بدوش
من زد از عقب من چون ملتفت شدم دیدم که حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگوید
رحمت خدا باد بر تو ای عمر ما خلفت احداً احب الی ان القی الله بمثل عمله منک
الحدیث انتهی و در روایت صحیح وارد شده که وقتیکه عمر بثوب پوشیده شده بود
حضرت علی گفت صلی الله علیک و دعا له یعنی دعا کرد بروی رضی الله عنه سفیان
راوی این حدیث گفت که امام الجن والانس محمد باقر را گفتند که آیا چنین نیست که صلوة بر غیر انبیا
منهی عنه است گفت چنین شنیده ام و برینکلام سخن قائل وارد است پس توجیه آن باین
طریق که محتمل است که حضرت علی رض بعدم کراهیت باشد بقول رسول صلی الله علیه وسلم وآله و
اصحابه و اهل بیته و ازواجه اللهم صل علی آل ابی اوفی عمل کرده باشد و در روایت ابوبکر
الاجری از ابو حنیفه که از حضرت علی رضی الله عنه شنیدم که بربالا منبر کوفه میگفت ان
خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم خیرهم عمر رض و روایت کرد حافظ ابوذر
هروی از طرق متنوعه و دار قطنی و غیر ایشان از ابو جحیفه رض که گفت بر حضرت امیر المؤمنین علی
داخل شدم در خانه او و با او گفتم یا خیر الناس بعد الرسول فقال مهلاً یا ابا جحیفة
الا اخبرک بخیر الناس بعد الرسول ابوبکر و عمر ویحک یا ابا جحیفة لا یجتمع
حبی و بغض ابی بکر و عمر فی قلب مؤمن یعنی با علی گفتم ای بهترین مردمان بعد
از رسول آنگاه حضرت علی گفت با وقار باش ای ابو جحیفه آیا خبر بکنم ترا به بهترین ناس بعد از
رسول صلی الله علیه وسلم آن بهترین ابوبکر و عمر است رحمت باد بر تو ای ابو جحیفه جمع نمیشود
دوستی من و دشمنی ابوبکر و عمر در دل هیچ مومن و بدانکه اخبار بخیریت شیخین از ساز رهت وارد
شده و از حضرت علی بروایت پسر وی محمد بن الحنفیه رضی الله عنهما ایضاً از دو از طرق بسیار

بحیثیتی که هر کس که تتبع او کند جزم میکند به آنکه منقول از حضرت علی صادر شده و در وقت وجود امثال آن
چون انکار این نمیتوانند کرد بواسطه ظهور صدور این منقول از وی رضی الله عنه بحیثیتی که منکر نمیشود مگر
جاهلی نادان و یا مبهوتی حیران و میگویند که این منقول از حضرت علی بسبیل تقیه ثابت شده
و قبل ازین گفتیم که گذشت و بعد ازین ایضا خواهد آمد که منقول از ایشان محض کذب و افتراست
و حسن قول درین مقام قول خدای تعالی ست الا لعنة الله علی الکاذبین روایت کرده دارقطنی
آنکه ابو جحیفه علی المرتضی را افضل امت میدانست و شنیدم مردم مخالف او میگویند ازین سخت
محزون و پریشان بود و بعد از آن حضرت علی دست او را گرفته بخانه خود برد و گفت چه چیز ترا
محزون ساخته است ابو جحیفه گفت حزن من بواسطه این معنی ست که مذکور شد آنگاه امیر المؤمنین
حضرت علی فرمود الا اخبرك بخير الامة خيرها ابو بكر ثم عمر بعد از آن ابو جحیفه
گفت با خدا خود عهد کردم بعد از آنکه مشافهه از علی المرتضی این حدیث شنیده بودم که این حکایت را
پنهان ندارم مادامی که زنده باشم و قول شیعه و روافض و مانند ایشان که میگویند این حدیث از
حضرت علی بسبیل تقیه بوده است کذب و افتراست و چگونه توهم این معنی کند کسیکه صاحب ادنی
فهم و عقلی بوده باشد و حال آنکه منقول از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در خلوت صادر شده در ایام
خلافت او رضی الله عنه و بر عزم کوفه نیز بالای منبر گفت در وقتیکه از حرب اهل البصره فارغ
شده بکوفه در آمد قبل ازین بکوفه نیامده بود و آن وقت در کمال انفاذ حکم و قوت بامر خلافت
بود و بعد از مدتی از فوت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و بعضی از ائمه اهلبیت نبوی صلی الله علیه
وسلم که ذکر تقیه نزد ایشان نمودند گفتند که صدور آن از روی تقیه چگونه میتوان کرد که عقاید
اکثر اهل بیت نبوی را بآن فاسد ساختند بواسطه آنکه این جماعه رفضا اظهار کمال محبت و تعظیم می
کردند برای آن اهلبیت و سادات اهلبیت مایل شدند بتقلید ایشان حتی اهل جماعت
ازین جماعت و سادات و شرفا میگفتند که کمیاب ترین چیزهای در دنیا شریف سنی
ست و بنابر صدور این افعال و اقوال از ایشان مضرت بسیار باهل بیت نبوت رسیده
و بر ایشان و بر شان اولا و آخرا انتهی امام باقر رضی الله عنه چه نیکو باطل ساخت این تقیه را
در آن زمانی که از حال شیخین از وی رضی الله عنهما سوال کردند فرمود انی اتولاهما من
ایشان را محبت و یاری خود فرا گرفته ام آنگاه شخصی از حضار مجلس گفت شیعه و روافض
زعم کردند که مدح تو لا شیخین از شما بسبیل تقیه صادر میشود گفت انما یخاف من الاحیاء
ولا یخاف من الاموات فعل الله بهشام بن عبد الملك كذا وكذا امروان از
زندگان میترسند نه از مردگان خدای تعالی بهشام بن عبد الملک چنین و چنین کند

روایت کرده این حدیث را دارقطنی و غیر او پس نظر کن که چگونه این حجت واضح و مبین شد ازین
امام اعظم ایشان که در بزرگی و فضل و جلالت او جمیع خلائق متفق اند با آنکه او رضی الله عنه
معصوم است باعتقاد این جماعت و قول او واجب التصدیق است و مع ذلک او تصریح کرد
ببطلان این تقیه و استدلال نموده از برای ایشان که ترسیدن از شیخین بعد از فوت ایشان
وجهی ندارد زیرا که در وقت ایشان سطوتی و غلبه نیست و ثانیاً بدعائی که بر هشام کرد و بنیز
ساخت و قائم است مستمر با آنکه جای آن است که بواسطه شوکت و قهر و غلبه میترسند
از مرده که شوکت و شهامت و سطوتی ندارند چگونه کسی ترسد و تقیه کند و زمانیکه
حال امام محمد باقر رضی الله عنه چنین بوده باشد ظن تو چه خواهد بود بحضرت امیر المومنین علی که هیچ
مناسبتی نبود در میان او و محمد باقر در قوت و شجاعت و کثرت مردم و اسباب و جاه
و بزرگی و عدم خوف او از هیچ ملامت ملامت کننده و باین بتواتر رسیده از و رضی الله عنه
مدح و ثنای شیخین رضی الله عنهما و آنکه ایشان بهترین این امت اند و خبر صحیح مالک از امام جعفر الصادق
از پدر خود و محمد باقر خود از علی رضی الله عنهم روایت کرده گذشت پس تامل کن درین که علی را
چه احتیاج بود با آنکه این حدیث بسبیل تقیه نسبت بعمر میکرد و باقر را نیز چه احتیاج بود که بسبیل تقیه
روایت این حدیث از برای پسر خود از جعفر صادق میکرد و جعفر الصادق ایضاً چه احتیاج
داشت که از برای مالک بسبیل تقیه روایت این حدیث کرد و چگونه تجویز این معنی توانند کرد
که این نوع اسناد را بگذارد و حمل بر تقیه کند بی دلیل صحیح و چگونه نیکو گفته اند بعضی شیعه
مثل عبد الرزاق که گفت تفضیل میدهم شیخین را بتفضیل امیر المومنین ایشان را بر خود و اگر علی رضی الله عنه
تفضیل ایشان را نداده بود من نیز نمیدادم و رنه این گناه مارا کافی است که دعوی محبت
امیر المومنین علی میکنیم و مخالف قول او میکنیم و از جمله آنکه تکذیب قول ایشان در دعوی میکنند
آنست که دارقطنی روایت کرده که سفیان بن حرب در وقتیکه مردم با ابوبکر بیعت میکردند
باواز بلند بحضرت علی گفت ای علی فروترین اهل قریش درین امر خلافت شد بر شما
بخدای سوگند اگر خواهی پر سازم مدینه را از سوار و پیاده آنگاه علی رضی الله عنه
در جواب او گفت یا عدو الاسلام و اهله فما ضر ذلک للاسلام و اهله
شیئاً انا راینا ابابکر لها اهلاً ای دشمن اسلام همیشه باسلام و اهل اسلام بد
کردی و ازین دشمنی تو هیچ مضرت باسلام نرسید اما ابوبکر را سزاوار این امر میدانیم پس معلوم
شد باین دلیل بطلان آنچه ایشان زعم و اتفاق کرده اند که حضرت علی بیعت نکرد مگر بسبیل تقیه
و قهر و آنچه میگویند که صحیح میدانست هر آنچه نقل میکردند و میشنوند از علی کرم الله تعالی وجهه

زیرا که بامعنی برکتمان آن نیست بآنکه دارقطنی وغیر او از طرق کثیره روایت کرده اند از علی
کرم الله وجهه که گفت والذی فلق الحبة وبرء النسمة لو عهد الی رسول الله صلعم عهدا
لجاهدت علیه ولو لم اجد الا ردائی ولما ترک ابن ابی قحافة یصعد درجة
واحدة من منبر رسول الله ولکن رای موضعی وموضعه فقال له
قم فصل بالناس وترکنی فرضینا به لدنیانا کما رضی به رسول الله
بخدای سوگند که دانه را شگافت از جهت رویانیدن وذی روح را آفرید که اگر از
جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم عهدی ووصیتی در امر خلافت بمن شده بودی هر آینه غایت
سعی وطاقت در تحصیل آن مبذول میداشتم پس نیافتیم چیزی الا برداء که با من ست وابوبکر را
نمیگذاشتم که یکی نردبان بالای رسول الله صلی الله علیه وسلم میرود ولیکن رسول الله صلی الله
علیه وسلم جای مرا وجای ابوبکر را دید پس با وگفت برخیز با مردم نماز گذار و مرا گذاشت
پس ما با و راضی شدیم از برای دنیای خود چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم راضی شد
با و از برای دین ما در باب دوم و در جواب پنجم من کنت مولاه فعلی مولاه
وغیر آن که گذشت بآن رجوع کن که بسیار اهم ست واز جمله مفاسد دینی وقبائح عظیمه که لازم
می آید از نسبت حضرت علی تقیه آنکه علی رض بنابر زعم ایشان ترسناک ومقهور وعاجز بوده
باشد اعاذنا الله عنه وحال آنکه جنگها که در ایام خلافت خود کرد با اهل بغی وشجاعت که با
نفس نفیس خود میداشت بچندین هزار کس از ایشان نموده مشهور ومعروف ست وهر کس
که تصور صدور آن امور از حضرت علی رض کند جزم خواهد نمود بکذب آنچه این جاهلان احمق با و
کرم الله وجهه نسبت میدهند با آنکه اهل شوکت بود یعنی در غایت قوت بود وبنو امیه اعظم
قبائل قریش بودند از روی شوکت وکثرت هم در ایام جاهلیت وهم در زمان اسلام
وابوسفیان بن حرب قبل از آنکه در اسلام در آید سردار مشرکان بود در جنگ احد و
احزاب وغیرهما وقوم ابوبکر وعمر که بنو تیم وبنو عدی بوده باشد از ضعیف ترین قبائل
قریش بود در جواب ابوسفیان از علی بطریقی که گذشت با کمال شوکت وریاست او
بخلاف شیخین یا مخالفین و در وقت خلافت بعنوانی که مذکور شد مجموع آنها دلائل واضح
وقاطعه است بر آنکه کرم الله وجهه با حق همراه بود ودر شجاعت در مرتبه اعلی بود از کسی ترس
نمیداشت که بتقیه محتاج باشد واگر وصیتی از رسول صلی الله علیه وسلم با و کرم الله وجهه بودی
آن وصیت را بجای خود رسانیدی اگرچه شمشیر کشنده بر سر او بودی کرم الله وجهه
ودین نمیکند مگر کسی که اعتقاد کند در حق حضرت علی چیزی که او از این چیز بری وبیزار است

و ایضاً از نسبت ازین تقیه نشوم بعلی رضی الله عنه و بر قول او کرم الله وجهه هرگز اعتماد و بنا نشود زیرا که
هر قول که از و صادر میشود احتمال آن دارد که مخالفت کرده باشند بنا بر خوف و تقیه و منقول
از حجة الاسلام ابو حامد محمد غزالی مرویست و غیر غزالی دیگر گفته که قبیح تر ازین لازم می آید زیرا که
امثال ایشان گفته اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم تعیین امامت نکرد مگر از برای علی منع پس
از آن منع کرد انگاه بسبیل تقیه گفت که ابو بکر را بگوئید که با مردم نماز کند و بنا برین هر چیزی
که رسول صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده شده است با و کرم الله وجهه احتمال در آن راه می یابد
که بسبیل تقیه گفته باشد و در این هنگام اثبات عصمت رسول الله صلی الله علیه وسلم بفایده شود
نعوذ بالله من هذه الاعتقاد و ایضاً مشهور و شائع از علی کرم الله وجهه که پروای کسی
نمیکرد و چنانچه بیهقی روایت کرده که شافعی را گفتند که مردم از علی نمیگریختند مگر از جهت آنکه علی هم
پروای کسی ندارد و نمیکرد و از کسی اندیشه نمی نمود انگاه شافعی بهم گفت زاهد بود و بدنیا و
اهل دنیا التفات نمیکرد و سی و از آن باکی نمید اشتی و عالم از هیچکس اندیشه ندارد و شجاع
بود و شجاع از کسی اندیشه ندارد و شریف از کسی نمی اندیشد پس اگر از علی کرم الله وجهه
مدح شیخین رضی الله عنهما بسبیل تقیه صادر شود آنچه ولایت او تقاضای آن میکند که متقی
باشد و حال آنکه چنین نیست بلکه مدح شیخین از و کرم الله وجهه در خلوت و در مجموع ناس و در غایت
شوکت و قوت و عظمت بود و بر بالای منبر کوفه صادر شده چنانچه گذشت و ابو ذر هروی
و دار قطنی از چند طرق اسناد روایت کرده اند که جمعی سب شیخین رضی الله عنهما میکردند شخصی
بگذشت انگاه نزد امیر المومنین رضی الله عنه آمد و گفت اگر این جماعت را گمان نبودی
که تو نهان میداری آنچه ایشان می کنند از سب شیخین رضی الله عنهما درین امر دلیری نمی نمودند
کرد آیا دین درست و راست همان است که می کنند انگاه امیر المومنین علی گفت اعوذ بالله
منها و رحمهما الله و بر خاسته و دست این شخص گرفته همراه خود بمسجد برده بالای منبر رفت
و لحیه مبارک خود را که سفید شده بود بدست گرفته اشک از چشمهائی او میریخت و پاک
میکرد و چون مردم گرد آمدند خطبه بلیغ خواند از آنجمله این بود که فرمود و ما بال اقوام
یذکرون اخوی رسول الله و وزیریه و صاحبیه و سیدی قریش و ابوی المسلمین
و انا بریء مما یذکرون و علیه معاقب صحبا رسول الله بالجد و الوفاء
فی امر الله تعالی یامران و ینهیان و یقضیان و یعاقبان لا یری رسول الله
کرایهما رأیاً ولا یحب کحبهما حبا لما یری من عزمهما فی امر الله فقبض وهو
عنهما راض والمسلمون راضون فما تجاوزا فی امرهما و سیرتهما رای رسول

وامره فی حیاته وموته فقبضنا علی ذلک رحمهما الله فوالذی فلق الحبة وبرء
النسمة لا یحبهما الا مومن فاضل ولا یبغضهما ولا یخالفهما الا شقی مارق وحبهما
قربة وبغضهما مروق چیست حال قومی چند را که بدی یاد می کنند دو برادران رسول صلی الله علیه وسلم را و دو وزیر
و دو صاحب او را صلی الله علیه وسلم و دو سید بزرگ قریش و پدر مسلمانان را و من ازآنچه القوم میگویند
بیزارم و برآن مواخذه و عقاب خواهم کرد که ایشان مصاحبت کردند با رسول صلی الله علیه وسلم بجد و
وفاداری با او کردند و در کار خدا تعالی سعی وجد نموده امر ونهی میکردند وحکم در عذاب وامور و
عقاب مینمودند و رسول صلی الله علیه وسلم رای کس دیگر مثل رائی ایشان نمیدانست ومثل ایشان
کسی را دوست نمیداشت و بواسطه سعی وجد ایشان در اطاعت امر خدا تعالی و از عالم رحلت
فرمود در حالتیکه از ایشان راضی بود و در امر و طریعت خود تجاوز نمیکردند از امر و رای رسول الله
صلی الله علیه وسلم در حیات و بعد از ممات او همبرین عنوان از دنیا رفتند خدا تعالی بر ایشان رحمت
کند بخدا اسے که حبوب را منشق ساخت از جهت رویانیدن ونفوس را آفریده سوگند که دوست
ندارد ایشانرا مگر مومنی فاضل و دشمنی ندارد و خلاف نکند مگر منافقی شقی از طاعت خدا تعالی و از
رسول او صلی الله علیه وسلم خارج و غافل است و دوستی ایشان موجب قربت و دشمنی ایشان موجب
خروج از اطاعت باز ذکر امر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر را رضی الله عنه با امامت صلوة
و ذکر بیعت و استخلاف عمر کرده بعد از ان گفت الا ولا یبلغنی عن احد انه یبغضهما الا
جلدته جلد المفتری آگاه باشید که بمن نرسد که یکے از شما ایشان را دشمن دارد مگر اجرای
حد بروی کنم مثل حدی که بر مفتری جاری میسازند در روایت دیگر آنکه شخصی با حضرت علی گفت که این
جماعت که از انجمله عبدالله بن سبا است بر سب شیخین لب مےکنند مگر آنکه بدجائی ایشان نزد
تو موافق ایشان هستی و عبدالله ابن سبا در دین اول کسے بود که اظهار سب کرد آنگاه حضرت امیر
المومنین علیه السلام فرمود معاذ الله ان اضمر لهما ذلک لعن الله تعالی من اضمر لهما
الا الحسن الجمیل وتری ذلک انشاء الله تعالی پناه بخدا میگیرم ازآنکه در خاطر من
مذمت و بدی ایشان بوده باشد و لعنت خدا بر کسی باد که در خاطر او غیر نیکی ایشان
بوده باشد و خواهید دید آنرا اگر خدا تعالی خواهد آنگاه کسے نزد این سبا فرستاد و او را
اخراج کرده بجانب مدائن و فرمود که در هیچ شهر نگذارید او را که ساکن شود و بعضی ائمه گفته اند که
این سبا یهودی بود که اظهار اسلام کرده و بزرگ طائفه از روافض بود که حضرت امیر المومنین علیه السلام
او را بیرون کرده وقتیکه ادعای الوهیت در حق او رضی الله کرده بود ایضا
دارقطنی روایت کرده از چند طریق اسناد بعلی المرتضی رسانید که مردے عیب

شیخین گردانگاه اورا حاضر ساختند در حضور او تعریض بعیب ایشان کرد که شاید که اعتراف
کند بآن معنے داورا رعقاب فرماید مرد وقف بآن معنے که گذشته اعتراف کرد وگفت اما والذی
بعث محمدًا بالحق ان لو سمعت منك الذی بلغنی او الذی نبئت عنك
او یثبت علیك بالشهادة لافعلن بك کذا او کذا یعنی بخدای تعالے که محمد صلی الله علیه وسلم را
فرستاد بحق اگر دیگر بار بشنوم آنچه بمن رسیده است از تو یا ثابت شود بر تو بگواهان هر آینه
بتو چنین وچنین خواهم کرد وچون این معنے ظاهر شد پس لائق بحال سادات واهل سنت
که درین امر تابع سلف واکابر خود باشند واعراض نمایند از اکاذیب که روافض وغلاة شیعه
در خاطر ایشان در می آورند ومیگویند از غایت جهل وعناد ودرم باید که حذر کنند از آنچه به
ایشان القا میکنند مثل اعتقاد کفر در حق کسے که ابوبکر را از علی افضل میدانند زیرا که غرض
روافض وغلاة شیعه ازین آنست که قرار دهند که صحابه وتابعین وهر کس که بعد ایشان از ائمه
دین علماء شریعت خاص وعوام اند همه کافر اند وغیر ایشان کسے مومن نیست وآن معنے مودّے
میشود بآنکه قواعد شریعت از اصل منهدم میشود وعمل کنند بکتابها اهل سنت بآنچه از رسول
صلی الله علیه وسلم وارد شده واز اصحاب واهلبیت روایت کرده اند که راوی جمیع آثار و
اخبار واحادیث او ناقل قرآن در هر عصرے از وقت رسول صلی الله علیه وسلم تا وفات
صحابه وتابعین وعلماء دین اند وامثال روافض را روایتے ودرایتے نبود که فروع شریعت
را بدان بدانند ونهایت امر ایشان آنست که در رجال بعضے اسانید بسبیل ندرت یک رافضی یافته
میشود وکلام در قبول نزد ائمه اثر ونقاد سنت مصروف است پس هرگاه طعن در صحابه وتابعین
وعلماء دین کنند طعن در قرآن وحدیث کرده باشند وشریعت عن اصلها باطل گردد وامر نقل
باید بحال نوعی که در زمان جاهلیت بود وهیچ عاقل را نمیرسد که اعتقاد سواد اعظم از امت محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم بکفر کند با آنکه اقرار بشهادتین وقبول شریعت پیغامبر صلی الله علیه
وسلم میکنند وهیچ جهة تکفیر نبوده باشد وتسلیم داشتیم که افضل است از ابوبکر برغم در نفس الامر لیکن
کسانیکه ابوبکر را افضل میدانند بدلائل مصرحه چه ایشان مجتهد اند ومجتهد بر تقدیریکه خطا کند
در اجتهاد اورا یک اجر است پس چگونه این جماعت حکم میکنند بتکفیر قائلین بفضیلت ابو [illegible]
وحال آنکه کفر منتفی باشد مگر به انکار امرے مجمع علیه که بودن آن از دین معلوم باشد [illegible]
مثل صوم وصلوة زمانی که انکار از وی عناد بوده باشد واما چیزیکه محقق نشده [illegible]
انکار آن کفر نمیشود اگرچه اجماع بر آن شده باشد بخلافے که در آن واقع شده [illegible]
ونظر کن بانصاف بمعاشرت اهل سنت وجماعت که شد [illegible]

از نزاہل و جہالات و عناد و تعصب و عناد در تکفیر قائلین بافضلیت امیر المومنین علی کرم اللہ
وجہہ میکنیم اگرچہ مخالف ہیچ نیست کہ اجماع بر آن کردیم در ہر عصرے از زمان ما تا زمان رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم بر آن وجہی کہ در باب اول گذشت بلکہ از جانب ایشان عذری کہ مانع از تکفیر است
میگوئیم و از علماے اہل سنت کسے کہ ایشان را تکفیر میکنند نیز بواسطہ افضلیت امیر المومنین علی بلکہ بواسطہ
دیگر امور از تشنیع کہ با آن منضم شدہ است پس عذر ایشان در بیشتر از آنکہ ما را وجہے اعتقاد کفر نمیکنیم آنکہ قلب
ایشان مملوست از ایمان بنا بر تقلید جہال گمراہ و قائل کن و در آنچہ از حضرت علی و اہل بیت ثابت
شدہ بتفضیل شیخین اگرچہ این جہال حمل بر تقیہ باطل میکنند اما اہل عذر اہل سنت و جماعت
در آنکہ متابعت حضرت علی و اہل بیت کردہ اند در باب تفضیل شیخین چرا کہ ایشان شق قائل علی
نہ کردہ کہ اطلاق بر ضمیر منیر علی کہ مدح و ثنای شیخین رض را بسبیل تقیہ میگویند بلکہ قرائن احوال و عظم
شجاعت و اقدام بر امور و عدم خوف او رض در راہ خدائے عزوجل از علامت صحیح علامت میکنند
دلیل قاطع ست بر آنکہ تقیہ نکردہ اند و اقل مرتبہ آنست کہ صدور اقوال از حضرت علی و اہل بیت او را
شبہ اہل سنت و جماعت دانند کہ مانع است از اعتقاد کفر در حق ایشان سبحانک ہذا بہتان
عظیم خاتمہ سوال کردند از شیخ الاسلام محقق عصر خود ابو زرعہ از کسیکہ اعتقاد افضلیت نسبت
بخلفائے اربعہ رضی اللہ عنہم بترتیب خلافت دارد لیکن محبت یکے از ایشان را بیشتر دارد آیا معذور است
یا نہ جواب محبت گاہ بواسطہ امر دینے ست و گاہ بواسطہ امر دنیوے ست اما محبت
دینے لازم فضیلت ست پس ہر کہ افضلست محبت دینے با او بیشتر ست و ہر گاہ کہ
اعتقاد کنیم با فضلیت یکے از ایشان و محبت غیر او بیشتر داشتہ باشیم از تناقض ست بلے
اگر زیادتے محبت غیر افضل بواسطہ امر دنیوے بودہ باشد مثل قرابتے و احسانے مانند
آن در این ہنگام تناقضے نیست و ممتنع نیز نیست پس کسیکہ اعتراف کرد بآنکہ افضل امت بعد
از رسول صلی اللہ علیہ وسلم ابوبکر ست باز عمر باز عثمان باز علی لیکن بحضرت علی محبت بیشتر
دارد از ابوبکر مثلا اگر محبت دینے ست ہیچ معنی ندارد زیرا کہ محبت دینے لازم فضیلت
ابوبکر ست چنانچہ اقرار کردیم و این شخص ابوبکر رض را افضل میداند مگر بزبان اما بدل علی را افضلیت
میدہد زیرا کہ محبت دینی خلاف دین شد و این جائز نیست و اگر محبت مذکورہ محبت
دنیوے بودہ باشد بواسطہ آنکہ از ذریہ امیر المومنین علی ست یا بواسطہ غیر این امور دنیویہ در این
صورت امتناع نیست جائز ست

فصل

در ذکر آنچہ در فضائل ابوبکر رض تنہا وارد
شدہ است از آیات و احادیث قولہ تعالی واللیل اذا یغشی والنہار اذا تجلی
وما خلق الذکر والانثی ان سعیکم لشتی فاما من اعطی واتقی وصدق

فسنیسره للیسری سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش و سوگند بروز چون روشن شود بزوال ظلمت شب و سوگند بکسیکه بیافرید الذکر والانثی یعنی آدم و حوا را علیهما السلام یا مذکر و مؤنث را و جمیع حیوانات جواب قسم اینست که ان سعیکم لشتی بدرستیکه جزاے سعی شما در کردار ها پراگنده پراگنده است یعنی مختلف افتاده است مناسب عمل بعضے را از ثواب بہشت و جمعے را عقاب و بلاست پس بیان اعمال مختلفه و پاداش آن میکند و میفرماید فاما من اعطی و اتقی پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدا تعالی و پرهیز کرد از شرک و کبائر وصدق بالحسنی و تصدیق نمود کلمه نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله است فسنیسره للیسری پس زود باشد که مهیا بسازیم در دنیا وی را برای عمل صالح بطریق نیکوتر که برساند او را به بهشت و رحمت در آخرت و روایت کرد ابن ابی حاتم از ابن مسعود که ابو بکر صدیق بلال را از امیه بن خلف یا ابی بن خلف خرید نمود به بردی و ده وقیه نقره و در راه خدا تعالی او را آزاد کرد آنگاه خدای تعالی این آیت فرستاد و نازل ساخت و برخی گفته اند که در صفت امیه بن خلف و ابو جهل فرود آمده و در کشف الاسرار آورده اند که فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی درباره صدیق اکبر است که پیشرو صدیقان ست واما من بخل واستغنی وکذب بالحسنی در باره ابو جهل و امیه است آیت دوم وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی وما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی و دور خواهد بود از آتش پرهیزگارتر یعنی ابو بکر که میدهد مال خود را و میخواهد بدان پاکی و نیکنامی مرویست و قتیکه ابو بکر بلال را از امیه بن خلف بخرید و آزاد کرد و بوسطه آنکه بلال اسلام در آمده بود و امیه او را عذاب شدید میکرد که از دین برگردد و کافران گفتند که بلال حقی داشت بر ذمه ابو بکر بنا برین او را خرید و آزاد کرد حق سبحانه و تعالی رد سخن ایشان فرمود وما لاحد عنده من نعمة تجزی نبود هیچکس را نزد ابو بکر نعمتی که مکافات کرده شود ولیکن نیکوکاری برای طلب رضای پروردگار خود که برتر و بزرگتر است زود باشد که خوشنود گردد و بثوابی که وعده وارد شده است ابن جوزی گفت جماعه بر آن شده که این آیت نازل شده در شان ابو بکر رضی الله عنه که اتقی است از سایر امت و اتقی اکرم است نزد خدا تعالی زیرا که فرموده ان اکرمکم عند الله اتقکم یعنی فضل است از ما فی است و ممکن نیست که حمل این آیت بر امیر المومنین علی کنیم چنانچه بعضے بر آن رفته اند زیرا که قول حق تعالی وما لاحد عنده من نعمة تجزی مانع است از آن بواسطه آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم پرورده است علی رضی الله عنه را پس مر او را صلی الله علیه وسلم نعمت عظیم لازم المکافات بود بر علی کرم الله وجهه پس هرگاه که حمل این آیت بر امیر المومنین علی نتوان کرد متعین گشت که حمل بر ابو بکر

بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه گشته زیرا که اجماع شده است بر آنکه اتقی یکی ازین دو شخص است الخ
روایت کرد ابن ابی حاتم و طبرانی که ابوبکر هفت کس را آزاد کرد که جمیع ایشان را عذاب میکردند در
راه خدای تعالی بعد از آن آیت وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی الخ تا آخر سوره
نازل شده آیت سیوم قوله تعالی الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین
کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا
اگر نصرت و یاری نمیدهید پیغامبر را که محمد است صلی الله علیه وسلم زود باشد که خدای تعالی او را یاری
کند در مستقبل و فرو نگذارد در زمانی که قصد بیرون کردن آنحضرت از مکه کفار کردند خدای تعالی
او را دستوری بیرون رفتن داد در حالتیکه دوم دو بود و نصرت داد در وقتیکه هر دو
بودند یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه در غار ثور و ثور کوهی است
در جانب یمین از مکه قدر یکساعت زمانی راه است و مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم
شب پنجشنبه غره ربیع الاول از مکه از خانه صدیق رضی الله عنه برفاقت وی بیرون رفت
با آن غار ثور توجه نموده و سه شب در آن غار بودند مترجم میگوید در تفسیر بیضاوی چنین آورده
که روز دیگر مشرکان تفحص آنحضرت بیرون رفته پی بدر غار آوردند خدای تعالی غار را از نزد
ایشان پنهان ساخت که او را ندیدند و بعضی میگویند که چون رسول صلی الله علیه وسلم و
ابوبکر رضی الله عنه در غار رفتند خدای تعالی دو کبوتر را فرستاد تا در آنجا بیضه نهادند و عنکبوت را فرستاد
تا در اعلای آن پرده کشیدند و کفار از آن حالت متعرض غار نشدند و گفت ایضاً
مرویست که وقتیکه کفار در فوق غار بودند ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر رسول صلی الله علیه وسلم ترسید و گفت
اگر یکی از کفار در زیر قدم خود نگاه کند ما را خواهد دید آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما ظنک
باثنین الله ثالثهما چیست گمان تو بدو کس که خدای تعالی سوم ایشان است چنانچه ازین
حال خبر میدهد اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا وقتیکه رسول صلی الله
علیه وسلم مر یار خود را که ابوبکر است گفت اندوه مخور بدرستیکه خدای تعالی با ماست بنگاه داشتن
از دشمنان و نصرت فانزل الله سکینته علیه پس خدای تعالی فرستاد امن خود را که سبب
سکونت قلب است بر رسول صلی الله علیه وسلم و یا بر صاحب او یعنی ابوبکر است زیرا که صدیق
اکبر مضطرب بود بر حال رسول صلی الله علیه وسلم او گریه میکرد وایده بجنود لم تروها و قوت
داد خدای تعالی پیغامبر صلی الله علیه وسلم را بلشکری که ندیدند ایشان را یعنی ملایکه را فرستاد
تا در غار نگاه داشتن او کنند یا مراد ملایکه منزله است در روز بدر و احزاب و برین تقدیر جمله
ایده بجنود معطوف است بر جمله نصره الله لیکن اجماع جمیع مسلمانان برین شده که مراد از

صاحب دریجا ابوبکر است رضی الله عنه و بنابرین گفته اند که هر کس که منکر صحبت ابوبکر رضی
باشد او کافرست مترجم گوید که این قول در کشاف بهچنین عبارت آورده که گفته اند که هر کس انکار
صحبت ابوبکر را بتحقیق کافر ست زیرا که انکار کلام الله کرده باشد و مراد صحابیت اثبات نیست
و هم در کشاف آورده که مرویست که چون جبرئیل علیه السلام آمد و رسول صلی الله علیه وسلم
را امر کرد که از مکه بیرون رود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من بچه معنی با من که بیرون
خواهد آمد جبرئیل گفت ابوبکر با تو بیرون خواهد آمد و روایت کرد ابن ابی حاتم از ابن عباس که
ضمیر علیه در قول خدای تعالی فانزل الله سکینته علیه ابوبکر صدیق است چنانچه در بیان رجحیت
آیت اشارتی باشد و ضمیر ایده راجع است به رسول صلی الله علیه وسلم و منافات با آن
ندارد زیرا که ضمیر هر یک راجع میشود بچیزی که لایق و مناسب آنست و جلالت علم و بزرگی
ابن عباس رضی الله عنه حاکم است بآنکه در این باب نصی نیافته بوده حمل این آیت نکرده
بآنکه مخالفت ظاهر است چنانچه حضرت شیخ فریدالدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق
اکبر رضی الله عنه فرموده خواجه اول که اول یار اوست ثانی اثنین اذهما فی الغار اوست
چون سکینه شد ز حق منزل بر او گشت مشکلهای عالم حل بدو آیت چهارم
والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون آنکه آمد براستی
و آنکه تصدیق آن کرد و آن را راست شمرد ایشانند که پرهیزگارانند و روایت کردند
بزار و ابن عساکر که علی بن ابی طالب رضی الله عنه در تفسیر این آیت فرمود که الذی جاء بالحق
هو محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی صدق به ابوبکر است
بجای بالصدق لفظ حق وارد شده است شاید که قراءة علی کرم الله وجهه چنین بوده باشد
والله اعلم مترجم میگوید که اقوال مفسرین در تفسیر این آیت بسیارست بعضی گفته اند که مراد از آینده
پیغمبران علیهم السلام اند و مراد از تصدیق صحابه اند و در تبیان مجاهد نقل کرده که مصدق
امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب است و مراد را نیز در تفسیر کبیر آورده معقول است و مقرر روایت مصنف
است از بزار و ابن عساکر چنانچه گفته اند در قول خدای تعالی والذی جاء بالصدق وصدق
به از اول محمد رسول الله و از دوم ابوبکر است و منقول مرویست از امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه
و از مفسرین قول ثانی آنکه مراد هر کسی است که ایمان بصدق کرده است انبیا و
هر که باتباع انبیا کرده و بحجت قائلین باین قول اولئک هم المتقون است و بنا بر آنکه بیانات
تمام نمیشد مگر بچهار رکن ارسال و مرسل و رسالت و مرسل الیه و غرض از ارسال آنست
که مرسل الیه قبول و تصدیق کند پس اول کسی که تصدیق کرد رسالت را و بتمام [illegible]

وگفت که در بعضی منقبت وی شنیدم از بعضی عالمی که از پیغامبر صلی الله علیه وسلم روایت کردند
که فرمود دعوا ابابکر فانه من تتمة النبوة و عمر او از صدق بهر کسیکه موصوف باین صفت
باشد و بر هر تقدیر ابوبکر دران داخل است اما بر تقدیر اول دخول او رضی الله عنه دران ظاهر
زیرا که این او صادق و اسبق الناس است و تصدیق بران شده است که افضل و اسبق ابوبکر است بر
حضرت علی و حمل این لفظ بر ابوبکر اولی است رضی الله عنه و علی در وقت بعثت صغیر بود
و معلوم است که اقدام ولد صغیر که در خانه بوده باشد بر تصدیق فائده و زیادتی قوت و
شوکت در اسلام نمیداد اما ابوبکر رضی الله عنه چون کبیر السن و کبیر المنصب بود و بنا برین اقدام او بر تصدیق
موجب زیادتی قوت و شوکت در اسلام شد پس حمل این لفظ بر ابوبکر رضی الله عنه کردن اولی است
و اما بر تقدیر ثانی که مراد هر کسی است که موصوف باین صفت باشد ابوبکر رضی الله عنه در آن
داخل است انتهی آیت پنجم قوله تعالی ولمن خاف مقام ربه جنتان مر کسی را
که بترسد از مقام حساب پروردگار خود مر او را دو بهشت است یکی جنت عدن و یکی جنت نعیم
یا آنکه جنت خائف انسی است و یکی جنت خائف جنی را زیرا که خطاب بهر دو فرقه است یکی
آنکه بواسطه خوف الهی و دیگر بواسطه اجتناب از مناهی با هر یک شمار دو جنت است یکی
بواسطه عقیده و دیگر برای عمل یا یکی برای ثواب و جزای و دیگری برای عمل
یا یکی برای ثواب و جزای و دیگری برای تفضیل ابوبکر رضی الله عنه یا یکی جنت
بر و حالی المحسبانی نقل القاضی فی تفسیره روایت کرد ابن ابی حاتم و ابن شوذب که این آیت
در شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شده آیت ششم قوله تعالی وشاورهم فی
الامر یعنی مشاورت کن ای محمد با اصحاب در امریکه صلاحیت مشاورت داشته
باشد و از حکم حقتعالی حکم جزم صادر نشده است روایت کرد حاکم از ابن عباس رضی الله عنه
و مقوی این آیت حدیثی که بعد ازین خواهد آمد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای
تعالی امر ساخته مرا با آنکه مشورت کنم با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما آیت هفتم قوله تعالی
ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه
وجبرئیل وصالح المومنین درین آیت خطاب بعائشه و حفصه رضی الله عنهما است و
بیان آن چنانچه در تفسیر کشاف و غیر آن از تفاسیر مذکور است بقول اشهر آنکه رسول صلی الله
علیه وسلم در روز نوبت بنت عمر رضی الله عنه حفصه رضی الله عنها با ماریه قبطیه خلوت فرمود و حفصه
بران مطلع شده اظهار ملال کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آنکه راضی نیستی ماریه را بر خود
حرام گردانم گفت بلی راضیم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم او را بر خود حرام ساخت و

وبا حفصه گفت که این سخن بکسی مگوئی و بقول اگر عسل نیز بر خود حرام ساخت و بقول اگر با حفصه
گفت که بعد از من خلافت ابوبکر و عمر خواهد بود اما افشای این سخن مکن و حفصه قبول ننمود لیکن
از انجا که طبیعت زنان ست چون رسول صلی الله علیه وسلم بیرون شدند آن راز را با عایشه
صدیقه در میان نهادند و مژده باو رسانید و خدای تبارک و تعالی محمد رسول الله را از همین
خبر داد و بعد از آن بعایشه و حفصه خطاب فرمود ان تتوبا الی الله اگر توبه کنید و باز گردید
بخدای عز وجل در اظهار ستر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شما را اخفا بهتر باشد فقد صغت
قلوبکما پس تحقیق که دلهای شما میل کرد از صواب که افشاء ستر آنحضرت کردید فان
تظاهرا علیه فان الله هو مولیه وجبریل و اگر هم پشت شوید بخصم که رسول
صلی الله علیه وسلم را خوش نیاید از غیرت و افشای ستر پس بدانستید که خدای تعالی یار و مددگار
اوست و جبرئیل علیه السلام که رئیس کروبیان ست وصالح المؤمنین و صلحای مومنان
یعنی صحابه رضی الله عنهم انتهی که مرویست بروایت طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه و ابن عمر رضی الله عنه که مراد
از صالح المؤمنین صدیق اکبر ست رضی الله تعالی عنه و فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه با وجود آنکه
پدران عایشه و حفصه بوده اند لیکن معاونت و یاری آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر معاونت فرزندان
خود اختیار کردند و ایشان را زجر و منع نمودند و مجاهد گفت که صالح المؤمنین علی مرتضی
ست آیت هشتم هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمت
الی النور وکان بالمؤمنین رحیما اوست خدای تعالی که درود میفرستد یعنی رحمت میکند
بر شما و فرشتگان او درود میفرستند یعنی طلب آمرزش گناهان شما میکنند این جهت است تا آن
که بیرون آرد شما را از تاریکی کفر و معصیت بسوی ایمان و بطاعت مستقیم دارد بر آن
بدان و هست خدای تعالی بایمان آرندگان مهربان که خود رحمت میکند و ملایکه را بطلب آمرزش
میفرماید در روایت که عبد بن حمید از مجاهد که آیت ان الله وملئکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما نازل شد
وابوبکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل نساخت خدای تعالی بر تو چیزی
مگر آنکه شریک ساخت ما را در آن نگاه هو الذی یصلی علیکم الآیة نازل شد آیت نهم قوله
تعالی ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته
کرها وحمله وفصاله ثلاثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة
قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی
وان اعمل صالحا ترضاه واصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک وانی

وانی من المسلمین اولئک الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا ونتجاوز عن
سیاٰتهم فی اصحاب الجنة وعد الصدق الذی کانوا یوعدون و فرمودیم
آدمی را بپدر و مادر او برنج و سختی و بنهاده است او را یعنی پرورده است او را بشفقت و شتی گمار
وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة و مدت
حمل و زیاده داز شیر باز کردن او سی ماه است تا وقتیکه برسید آدمی بکمال قوت که سی و سه
سالگی است تا اینکه برسید بچهل سالگی قال رب اوزعنی گفت ای پروردگار من الهام
ده مرا و توفیق بخش تا شکر گویم نعمت ترا که برمن انعام کرده بکرم خویش یعنی نعمت الهام و نعمتی
که بر پدر و مادر من داده که آن حیات است و قدرت یا نعمت دین و دیگر الهام ده که اعمل
کنم عمل ستوده که خوشنود باشی ازان و جاری و راسخ ساز صلاح را از برای من در فرزندان
من بدرستیکه من باز گشتم بحضرت تو از آنچه رضای تو دران نیست و بدرستی من یکی از مخلصان
و فرمانبرداران توام اولئک الذین آنانکه یاد کرده شد پیشکی کردند شکر نعمت بجا آوردند
نتقبل عنهم احسن ما عملوا قبول کرده میشود از ایشان نیکوترین آنچه کرده اند ونتجاوز
عن سیاٰتهم فی اصحاب الجنة و درگذرانیده شود از گناهان ایشان در میان
اهل بهشت وعد الصدق الذی کانوا یوعدون وعده داد خدا تعالی وعده
راست و تجاوز نماید ی الوعده که در دنیا وعده داده شده اند یعنی باین آیت که فرمود
وعد الله الذین امنوا وعملوا الصلحت الایة روایت کرد ابن عامر از ابن عباس رضی
که جمیع این آیت در شان ابوبکر نازل شد و هر کس که تامل کرد در این آیت می یابد از عظیم منقبت
ابوبکر رضی است بدو چیزی که سعی یابد از برای کسی دیگر نظیر او از اصحاب رضی الله عنهم
منهم گوید در تفسیر مبین آورده است که قوله تعالی انعمت علی وعلی والدی موید این آ
یت در شان ابوبکر رضی نازل شده زیرا که از مهاجر و انصار هیچکس نبود که پدر و مادر او بشرف اسلام
مشرف شوند غیر ابوبکر رضی و این دلیلست در غایت قوت زیرا که در شان ابوبکر رضی الله عنه
والله اعلم آیت ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین
بیرون کردیم در دنیا و بیرون آوردیم در آخرت آنچه در سینهای ایشان باشد از کینه
در دنیا باهم داشته باشند در آیند در بهشت حال گوئی که برادر باشند یکدیگر را در مهربانی
و دوستداری برادران نشسته بر تختهای از زر و نقره مکلل بجواهر در حالتیکه روبرو
یکدیگر داشته باشند این آیت نازل شد در شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنانچه قبل ازین
روایت از علی بن الحسین رضی گذشت آیت یازدهم قوله تعالی ولا یأتل اولو الفضل

منکم والسعة ان یؤتوا اولی القربی والیتامی والمساکین والمهاجرین فی
سبیل الله ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم
و نباید که سوگند بخورند خداوندان فضل در دین و خداوندان فراخی و توانائی در مال یعنی مردمان
چنین باید که سوگند نخورند بر آنکه نفقه ندهند درویشان و خویشاوندان و محتاجان را و هجرت
کنندگان را در راه خدا تعالی ولیعفوا ولیصفحوا و باید که درگذرند از جرائم و روی گردانند از
انتقام از ایشان الا تحبوا ان یغفر الله لکم آیا دوست نمیدارید که بیامرزد خدا تعالی
شما را بسبب عفو و احسان شما بر کسی که بدی کرد بشما والله غفور رحیم خدا تعالی آمرزنده
است با کمال قدرت بر انتقام و مهربان است بر اهل جرائم و آثام شما نیز متخلق باخلاق وی شوید
در بخاری و غیر آن مرویست از عائشه صدیقه رضی الله عنها که این آیت نازل شده در شان
ابوبکر رضه که سوگند خورد که انفاق از آن یوم که عائشه رضی الله عنها قذف گفتند
بر مسطح نکند بواسطه آنکه رمی عائشه کرده بود عائشه میگفت تا آیاتی که در شان او نازل ساخت
و چون این آیت نازل شد ابوبکر گفت بلی والله ای پروردگار ما دوست میداریم که بیامرزی
ما را آنگاه بطریق اول انفاق بر مسطح میکرد و جاری و مستمر ساخت و در یک روایت بخاری
از عائشه صدیقه رضی الله عنها نیز در حدیث طویل که در قصه افک ایراد کرده چنین است که گفت
خدا تعالی نازل گردانید ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم تا ده آیت جمیع این
آیات در حدیث براءة من است و ابوبکر رضه بر مسطح بواسطه خویشان و فقرا انفاق میکرد و
چون بعائشه رضه قذف کرد صدیق سوگند خورد که هرگز بر مسطح انفاق نکند آنگاه حق سبحانه
و تعالی فرمود ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة نازل گردانید و عائشه صدیقه آیات سابقه
را مذکور ساخت و گفت که ابوبکر رضه گفت والله دوست میدارم که بیامرزد خدا تعالی
مرا آنگاه انفاقی که پیش از آن بر مسطح میکرد باز با و رجوع فرمود و گفت والله که هرگز از و باز نخواهم
گرفت علما از این آیت استدلال بر فضل ابوبکر کرده اند چنانچه صاحب احقاف بآن معنی اشارت
کرده اند و حکیم سنائی درین باب فرموده مثنوی بود چندان که هست فضلش +
که اولوالفضل خواند ذوالفضلش + صورت و سیرتش همه جان بود + گرچه در چشم عام
پنهان بود + روز و شب ماه و سال در همه کار + ثانی اثنین اذ هما فی الغار + تنبیه
دانسته شده از حدیث مشار الیه آنکه هر کس که عائشه صدیقه را بزنا منسوب سازد کافر است و
باین سبب تصریح کرده اند ائمه و غیر ایشان زیرا که ازین تکذیب نص قرآنی لازم می آید و مکذب
قرآن کافر است باجماع و باین سبب که علمای جزم کرده بتکفیر بسیار است از غلاة

روافض از ایشان این نسبت میکنند و گروه اند قاتلهم الله انی یؤفکون آیت دوازدهم
قوله تعالی فرض الله و ترجمه این آیت در تتمه آیت سوم از آیات که مصنف بعد ذکر کرد
بیان کردیم و روایت کرد ابن عساکر از ابن عیینه که گفت خدا تعالی عتاب فرمود جمیع مسلمانان را
در باب رسول صلی الله علیه مگر ابوبکر صدیق را رضی الله عنه تنها که او از مصاحبت بیرون رفت پس
الا تنصروه تا آخر بر خواند و اما احادیث رسول صلی الله علیه در فضائل ابوبکر صدیق رضی الله عنه بسیار
و مشهور تر است و در فصل ثالث از باب اول چهارده حدیث از آنها مذکور شد بنا بر آن که احادیث
مذکوره دلالت بر خلافت شان و فضائل جمیعا میکرد از جهت بنا بر تعداد احادیث فضیلت
بر آن نموده گفتیم حدیث پانزدهم روایت کردند بخاری و مسلم از عمرو بن العاص که او سوال کرد از
نبی که دوست ترین مردمان نزد تو کیست رسول صلی الله علیه و سلم فرمود عایشه را از همه کس دوست
میدارم پس گفتم من از مردان دوست تر نزدیک تو کیست فرمود ابوها یعنی پدر عایشه که صدیق
بود باز گفتم بعد از و کیست فرمود عمر بن الخطاب و تعداد بعضی مردان فرمود و در روایتی دیگر
آنکه عمرو بن العاص گفت از اهل تو سوال نمیکنیم یا رسول الله بلکه از اصحاب سوال
میکنیم حدیث شانزدهم روایت کرد بخاری در صحیح خود از ابن عباس که گفت در زمان
رسول الله صلی الله علیه و سلم هیچکس را از صحاب برابر ابوبکر نمیدانستیم باز عمر باز عثمان رضی الله عنهم
دیگر تفضیل در میان باقی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم نمیدیدیم انتهی ترجمه میگویند قول صواب
در این حدیث آنست که بعضی از علما گفته اند که مراد از این عم ایشان است که در این حدیث مذکور مشایخ
اصحاب است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در امور که حادثه میشد با ایشان مشورت میفرمود و
امیر المومنین علی کرم الله وجهه در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم شاب بود و در سن به نه آنکه مراد او عدم
فضیلت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه باشد زیرا که عدم فضیلت او میکند مگر جاهلی و معاندی
والله اعلم و در روایت که بخاری نیز اخراج کرده آنست که گفت تجربه میکردیم میان ناس در زمان
رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی میگفتیم که کدام یک از صحاب بهتر اند و ابوبکر را بهتر داشتیم باز عمر
رضی الله عنهما و در روایت دیگر که ابو داود او را اخراج کرده آنست که ما میگفتیم در زمانی که
رسول صلی الله علیه و سلم در حیات بود که افضل است بعد از رسول صلی الله علیه و سلم ابوبکر باز عمر
باز عثمان رضی الله عنهم و طبرانی زیادتی کرد آنکه این خبر رسول صلی الله علیه و سلم رسید
انکار نمیفرمود و بخاری ایضا از محمد بن الحنفیه روایت کرد که گفت از پدر خود علی
کرم الله وجهه پرسیدم که کدام یک از مردان بهتر است بعد از رسول صلی الله علیه و سلم گفت
ابوبکر گفتم بعد از و کیست گفت عمر و ترسیدم از آنکه مبادا عثمان بگوید گفتم یا علی کرم الله وجهک

بعد از وی تو خواسته بود گفت نیستم من مگر مردی از مسلمانان ایضاً روایت کرد ابن عساکر
از ابن عمر رضی الله عنه که تفضیل میدادیم ابوبکر را و عمر و عثمان و علی را رضی الله عنهم و حال آنکه رسول صلی الله علیه وسلم
در میان ما بود و ایضاً روایت کرد از ابوهریره که گفت ما گروه اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم
بسیار بودیم و میگفتیم افضل این امت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر است باز عمر باز عثمان
باز ساکت شدیم ایضاً روایت کرد ترمذی از جابر که عمر با ابوبکر گفت یا خیر الناس بعد رسول
صلی الله علیه وسلم آنگاه ابوبکر گفت تو این سخن میگوئی و حال آنکه من شنیدم از رسول صلی الله
علیه وسلم گفت ما طلعت الشمس علی خیر من عمر آفتاب طلوع نکرد بر کسیکه بهتر از عمر باشد
و قبل ازین مذکور شد آنکه متواتر رسیده از علی کرم الله وجهه که گفت بهترین امت بعد از
رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر اند و آنچه گفت تفضیل ندهد هیچکس مرا بر ابوبکر و عمر مگر آنکه
او را حد افترا بزنم و اخراج اینحدیث ابن عساکر کرده و ایضاً روایت ترمذی و حاکم از عمر که
گفت ابوبکر صدیق رضی الله عنه سید و بهترین ماست و محبوب رسول صلی الله علیه وسلم و روایت
کرد ابن عساکر که عمر رضی الله عنه بمنبر برآمده گفت آگاه باشید بدرستیکه افضل این امت بعد از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم ابوبکر است و هر کس که غیر این گوید آنکس مفتری است و بر وی است آنچه بر افترا
کنندگان است حدیث هفدهم روایت کرد عبد الله بن حمید در مسند خود و ابو نعیم و غیر
ایشان از چند طریق اسناداً از ابو دردا که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما طلعت
الشمس ولا غربت علی احد افضل من ابی بکر الا ان یکون نبیا وفی لفظ
ما طلعت الشمس علی احد بعد النبیین والمرسلین افضل من ابی بکر
طلوع و غروب نکرد آفتاب بر هیچکس که افضل باشد از ابی بکر مگر آنکس که پیغامبر باشد و لفظ دیگر
آنست که طلوع نکرد آفتاب بر احدی بعد از پیغامبران و رسولان علیه و علیهم الصلوة که افضل
بود از ابوبکر و حدیث جابر و لفظ آن آنست ما طلعت الشمس علی احد منکم افضل
منه و اینحدیث را طبرانی و غیر او روایت کرده اند از چند وجه شواهد دارد که حکم بر صحت
و حسن آن میکند و ابن کثیر اشارت بر صحت آن حکم کرده است حدیث هژدهم روایت
کرد طبرانی از سعید بن زراره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان روح القدس
جبرائیل نبأنی ان خیر امتك بعدك ابوبکر بدرستی روح القدس که جبرائیل
علیه السلام باشد خبر داد مرا که بهترین امت تو بعد از تو ابوبکر است رضی الله عنه حدیث
نوزدهم روایت کردند طبرانی و ابن عدی از سلمه بن الاکوع که گفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر خیر الناس الا ان یکون نبی حدیث بیستم

روایت کرد عبد الله بن احمد در زوائد المسند از ابن عباس که فرمود ابو بکر صاحبی و مونسی فی الغار سدّوا کل خوخة فی المسجد غیر خوخة ابو بکر ابو بکر مصاحب و مونس منست در غار همه درهای کوچک یا دریچه های که راه مسجد وارد شده سد و مسدود سازید و ببندید غیر دریچه که از جانب ابو بکر ست حدیث بیست و یکم روایت کرد و یلمی از عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابو بکر منی وانا منه وابو بکر اخی فی الدنیا والاخرة ابو بکر از منست و من از ابو بکرم و ابو بکر برادر منست در دنیا و آخرت حدیث بیست و دوم روایت کرد ابو داود و حاکم از ابو هریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اتانی جبرئیل علیه السلام فاخذ بیدی فارانی باب الجنة الذی یدخل منه امتی فقال ابو بکر وددت انی کنت معک حتی انظر الیه فقال اما انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنة من امتی جبرئیل آمد و دست مرا گرفت پس در ری که هست من از آن در در بهشت میروند من نمود آنگاه ابو بکر گفت که میخواهم که در آن زمان با تو باشم تا آنکه می دیدم آن در را بعد از ان رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه تو ای ابو بکر اول کسی که از امت من بود داخل بهشت از امت من حدیث بیست و سیوم روایت کرد و طبرانی از سمره که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم ان ابا بکر یأوّل الرؤیا وان رؤیا الصالحة جزء من النبوة بدرستیکه ابو بکر تاویل و تعبیر خواب میکند و خواب صالح او نصیبی ست از آثار نبوت رسول صلی الله علیه وسلم که باو میرسد بواسطه صدق و تخلیه او از سایر حظوظ دنیا و اعراض او از فنا و نفس و اهل خود رضی الله عنه حدیث بیست و چهارم روایت کرد و دیلمی از سمره که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود امرت ان اولی الرؤیا ابا بکر مامور شدم با آنکه ابو بکر را والی امر رؤیا کردم یعنی بواسطه مهارتی که ام تاویل و تعبیر رؤیا دارد حدیث بیست و پنجم روایت کردند احمد و بخاری از ابن عباس که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند انه لیس فی الناس احد امنّ علیّ فی نفسه وماله من ابی بکر بن ابی قحافة ولو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا ولکن خلة الاسلام افضل سدّوا عنی کل خوخة فی هذه المسجد غیر خوخة ابی بکر ترجمه این حدیث در باب اول و بیان احادیث داله بر خلافت گذشت و تکرار مصنف بجهت آن که بواسطه تعدد راوی باشد والله اعلم حدیث بیست و ششم روایت کرد و ترمذی از عائشه صدیقه رضی الله عنها که با ابو بکر گفت فرمود پیغامبر صلی الله علیه وسلم انت عتیق من النار تو آزاد ای از آتش دوزخ یعنی بواسطه کثرت اعمال صالحه خدا تعالی ترا آزاد ساخت از آتش دوزخ حدیث بیست و هفتم

مرویست از ابن عمر که ابوبکر رض را فرمود پیغامبر صلی الله علیه وسلم انت صاحبی علی الحوض
وصاحبی فی الغار تو صاحب وهمنشین من خواهی بود بر حوض کوثر وصاحب من بودی در غار
ثور وقتی که از مکه بیرون آمده بودند چنانچه گذشت در ترجمه ثانی اثنین اذ هما فی الغار حدیث سی
وششم روایت کرد ابو یعلی در مسند خود وابن سعد وحاکم صحیح کرد آنرا از عایشه رض که بدرستیکه من
در غار بودم روزی و رسول وصحاب او در صحن خانه بودند و ستری در میان من و ایشان
بود درین اثنا ابابکر رض آمد آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من سره ان ینظر الی عتیق
من النار فلینظر الی ابی بکر هر کسیکه خوشحال سازد خود را آنکه نظر کند بسوی آزاد از دوزخ باید
که نظر کند بسوی ابوبکر صدیق رض وقسم ابوبکر که از جانب پدرش مسمی بود بآنکه عبد الله است بنا بر
آن که رسول صلی الله علیه وسلم او را عتیق الله خواند بسبب تعلیب بر وی اطلاق کردند حدیث
بیست ونهم روایت کرد حاکم از عایشه صدیقه رض که پیغامبر علیه الصلوة والسلام فرمود ابوبکر
را یا ابابکر انت عتیق الله من النار یا ابابکر تو آزاد کرده خدا هستی از آتش دوزخ را وی
گوید که از آن روز که رسول صلی الله علیه وسلم اینحدیث فرمود ابوبکر را عتیق می نامند حدیث
سی ام روایت کرد بزار وطبرانی باسناد جید از عبد الرحمن بن الزبیر رضی الله عنه
گفت که اسم ابوبکر عبد الله بود آنگاه نبی صلی الله علیه وسلم مر او را گفت انت عتیق الله من النار
از آن وقت او را عتیق میگویند تنبیه مستفاد میشود ازین حدیث آنچه اصح است نزد علماء که اسم
ابوبکر عبد الله است ولقب او عتیق الله حدیث سی ویکم روایت کرد حاکم بسند جید که
مشرکان مکه نزد ابوبکر رض آمدند وگفتند که صاحب تو یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم میگوید
که مرا شب معراج به بیت المقدس بردند وابوبکر گفت که بتحقیق راست میگوید ومن تصدیق
میکنم یعنی در چیزیکه صبح وشام از آن خبر میدهد تصدیق میکنم آنچه او گفته است راوی
گوید از ینجهت ابوبکر را صدیق میگویند واینحدیث وارد ایضا از طریق انس وابو هریره وامثالها
است رضی الله عنهم حدیث سی ودوم روایت کرد سعد بن منصور در مسند خود از ابو
وهب مولی ابو هریره که گفت وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم از معراج بازگشت و
طوی رسید گفت یا جبرئیل علیه السلام قوم من تصدیق نخواهند کرد حضرت جبرئیل گفت
ابوبکر رض تصدیق خواهد کرد و که صدیق اکبر است وطبرانی در اوسط این حدیث را وصل کرد
روایت کرد حاکم از ابن سبره که علی را کرم الله وجهه گفتم ای امیر المؤمنین خبر ده
آنکه علی گفت ذالک امرء سماه الله الصدیق علی لسان محمد لانه خلیفة رسول الله
صلی الله علیه وسلم رضیه لدیننا فرضیناه

نام او صدیق کرده بر لسان محمد صلی الله علیه وسلم و خلیفه رسول الله است صلی الله علیه وسلم رسول الله
صلی الله علیه وسلم با بوبکر خوشنود شد از برای دین ما یعنی او را فرمود که در صلوة امامت
قوم کند پس ما خوشنود شدیم بآنکه از جهت دنیای و دین خود یعنی بامر خلافت باو رضی شدیم
و اسناد این حدیث حسن است و بصحت رسیده از حاکم بن سعد که گفت شنیدم از امیر
المومنین علی سوگند یاد کرد که تسمیه ابوبکر از آسمان نازل شد حدیث سی و سیوم
روایت کرد حاکم از انس که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ما صحب النبیین والمرسلین
اجمعین صاحب افضل من ابی بکر پیغامبران و مرسلان سابقان جمیعا را
اصحاب بودند لیکن نیست هیچکدام افضل از ابوبکر حدیث سی و چهارم روایت کرد ترمذی
از ابوهریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود مالاحد عندنا ید الا وقد کافیناه
ما خلا ابی بکر فان له عندنا یدا یکافیه الله یوم القیمة وما نفعنی مال احد قط
ما نفعنی مال ابی بکر ولو کنت متخذا احدا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا
الا وان صاحبکم ای محمدا صلی الله علیه وسلم خلیل الله هیچکس را نزد من نعمتی و عطای
نبود مگر آنکه جزای آن دادیم او را و دل شادی حاصل نشد مگر ابوبکر را که او را نیز وما عطای
و نعمتی ست که خدا تعالی تبارک و جزای مکافات روز قیامت با و عطای خواهد
فرمود و منفعت از مال هیچکس هرگز ندیدم آنقدر منفعت که از مال ابوبکر بمن رسید و اگر خلیلی
یعنی دوستی فرا میگرفتم که مرا احتیاج با و بوده باشد غیر پروردگار خود هر آینه ابوبکر را بدوستی
فرا میگرفتم بدرستیکه صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه وسلم خلیل خدا است عز و جل حدیث
سی و پنجم روایت کردند شیخان و احمد و ترمذی و نسائی از ابوهریره که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود من انفق زوجین فی سبیل الله نودی من ابواب الجنة یا
عبد الله هذا خیر فمن کان من اهل الصلوة دعی من باب الصلوة ومن کان من اهل الصیام
دعی من باب الریان ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد ومن
کان من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة فقال ابوبکر وهل یدعی
احد من تلك الابواب کلها قال نعم وارجو ان تکون منهم هر کس که خرج کند
دو زوج از مال خود از هر چیزیکه بوده باشد در راه خدا تعالی خوانده شود از درهای بهشت که ای بنده
خدای ازین در در آی که این در بهتر است پس هر که اهل صلوة است از باب الصلوة خوانده شود
و هر که اهل صوم است از باب ریان خوانده خواهد شد و هر که از اهل جهاد است از باب جهاد خوانده
خواهد شد و ریان اسم بابیست و بقول دیگر مشتق است از روی یعنی سیراب یقال رجل ریان و

راو را نیز وما عطای و نعمتی ست ۱۲

(دعی من باب الصلوة)

و ایشان را بفضیلت ... از زنان ... خود ... در باب ... وارد فرموده اند
ایشان را در بهشت تمنا کردند ... ایشان در بهشت ... ایشان را ... مکان ... به
الجنة ... انا ... و هر کس ... ابواب ... خوانند آنگاه ابوبکر
گفت آیا کسے باشد که از جمیع این ابواب خوانده شود رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نعم
وارجو ان تکون منهم یعنی این قوم کسان باشند و امید من چنین است که تو از ایشان
خواهی بود حدیث سی و ششم روایت ست از عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره سزاوار نیست مر قومی
را که ابوبکر در میان ایشان باشد و دیگری غیر او امامت ایشان کند و این حدیث با نسبت ظاهر
و تعلق تام بچهارده حدیث مناقب واله بر خلافت است یعنی ذکر این حدیث در باب اثبات خلافت
اولی و انسب بود حدیث سی و هفتم روایت کردند بخاری و مسلم و احمد و ترمذی از ابوبکر که
رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا در الفت در غار یعنی زمانی که رسول صلی الله علیه وسلم و ابوبکر از
مکه بیرون آمده در غار ثور در آمدند و مشرکان بحوالی غار در آمده تفحص حال ایشان میکردند ابوبکر
گفت یا رسول الله اگر کفار بزیر قدم خود نگاه کنند ما را خواهند دید آنگاه رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت یا ابا بکر ما ظنک باثنین الله ثالثهما اے ابوبکر چیست گمان تو در دو
یار کسے که سوم ایشان ست خدا تعالی ست یعنی هیچ خوف و اندیشه را بخاطر خود راه مده که
حق تعالی با ما یار ست و معاونت ما خواهد کرد حدیث سی و هشتم روایت کرد عبدالله بن عمرو
و ابن قانع از بهران که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا ایها الناس احفظونی فی ابی بکر
فانه لم یسؤنی منذ صحبنی ای مردمان محافظت کنید مرا در باب ابوبکر بدرستی که او بد
نکرده است بمن از روزیکه مصاحبت بمن میکند حدیث سی و نهم روایت کرد ابن
عساکر از عبدالرحمن بن عوف که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اذا کان یوم القیامة
نادے منادٍ لا یرفعن احد من هذه الامة کتابه قبل ابی بکر زمانے
که روز قیامت خواهد رسید آن روز منادی ندا میکند و میگوید که هیچکس از این امت یعنی امت
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم نامه اعمال خود را بلند نسازد و پیش از ابوبکر رضی الله عنه مترجم
این حدیث همچنانکه دلالت بر کمال فضل و امتیاز ابوبکر از سایر اصحاب میکنند درین اشارت
بتقدیم خلافت او رضی الله عنه نیز هست کما لا یخفی علی من له سکة حدیث چهلم روایت کرد
طبرانی از ابو امامه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی اتخذنی خلیلا
کما اتخذ ابراهیم خلیلا وان خلیلی ابوبکر رضی الله تعالی عنه

بدرستیکه خدا تعالی مرا خلت یعنی بدوستی ظاهری و باطنی و بعدم احتیاج بغیر خود فرا گرفت همچنانکه
ابراهیم علیه السلام را بخلت و دوستی فرا گرفت و بدرستیکه ابوبکر خلیل منست اگر گوئی اینحدیث معارضه
میکند بحدیث سابق که لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا زیرا که آنحدیث نفی خلت ابوبکر
میکند و اینحدیث اثبات خلت میکند پس اینحدیث هر دو متناقض و معارض یکدیگر باشند گوئیم ممکن
ست که حدیث سابق را حمل کنیم بر کمال نفی خلت و اینحدیث را حمل میکنیم بر اثبات نوعی از خلت یعنی ابوبکر
را بکمال خلت فرو نگرفته ام زیرا که آن مخصوص بخدا تعالی ست و آن نوعی از خلت مرا او را ثابت ست
حدیث چهل و یکم روایت کرده حارث و طبرانی و ابن شاهین از معاذ که پیغامبر صلی الله علیه و
سلم فرمود ان الله تعالی یکره فوق سمائه ان یخطأ ابوبکر فی الارض بدرستیکه خدا
تعالی مکروه میدارد در آسمان آنکه ابوبکر رضی الله عنه در اقوال و افعال خطا کند در روی زمین
و در روایت دیگر که رجال اسناد آن همه ثقات اند چنین وارد شده که ان الله یکره ان یخطأ
ابوبکر حدیث چهل و دوم روایت کرده طبرانی از ابن عباس که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم
ما احد عندی اعظم یدا من ابی بکر واسانی بنفسه و ماله و انکحنی ابنته
هیچکس نزد من بزرگتر نیست از روی ید از ابی بکر که شریک ساخت در نفس خود و مال خود و دختر
خود را یعنی عائشه صدیقه رضی الله عنها در نکاح من در آورد و هیچ یکی از اصحاب این توفیق ز
خدا که او را دست داد حدیث چهل و سیوم روایت کرده طبرانی از معاذ که رسول صلی الله
علیه و سلم فرمود رایت انی وضعت فی کفة فعدلتها ثم وضع ابوبکر فی کفة
وامتی فی کفة فعدلها ثم وضع عمر فی کفة وامتی فی کفة فعدلها ثم وضع
عثمان فی کفة وامتی فی کفة ثم رفع المیزان در واقعه دیدم که مرا در یک پله ترازو
نهادند و امت مرا در پله دیگر پس در وزن برابر آمدم با امت باز ابوبکر را در پله نهادند و امت
مرا در پله دیگر هر دو برابر آمدند باز عمر را در یک پله ترازو نهادند و امت مرا در پله دیگر نهادند
هر دو برابر آمدند و بعد از آن عثمان را در یک پله از آن ترازو نهادند و امت مرا در طرفی
دیگر هر دو مقابل آمدند آنگاه میزان را برداشتند حدیث چهل و چهارم روایت کرده
مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حاکم و بیهقی که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ارحم امتی
بامتی ابوبکر رحیم مهربان ترین امت من بامت من ابوبکر ست و تتمه اینحدیث بعد ازین
خواهد آمد انشاء الله تعالی حدیث چهل و پنجم روایت کردند احمد و ابوداود و ابن ماجه و ضیا
از سعد بن زید که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود عشرة فی الجنة والنبی فی الجنة و
ابوبکر فی الجنة تتمه اینحدیث نیز خواهد آمد حدیث چهل و ششم روایت کرد احمد و ضیا

از سعد بن زید و ترمذی از عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر
فی الجنة و این حدیث طویل ست که بعد ازین کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی حدیث چهل و هفتم
روایت کرده ترمذی از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود رحم الله
ابابکر رض زوجنی ابنته وحملنی الی دار الهجرة واعتق بلالا من ماله وما نفعنی
مال احد فی الاسلام ما نفعنی مال ابی بکر رحمت کناد خدای تعالی ابابکر را که دختر خود را در نکاح
من در آورد و سوار کرد مرا بر راحله از مکه تا مدینه که دار هجرت ست و آزاد کرد بلال را از مال خود و
نفع نرسید بمن از مال هیچکس الا از مال ابوبکر یعنی نفع آن مال از همه مالها بمن نسبت بیشتر بود چنانچه
بعد ازین خواهد آمد که زمانی که ابوبکر رض باسلام در آمد صاحب چهل هزار بود و جمیع آنها را در راه خدای
و رسول او صرف کرد و هیچ چیز برای خود و فرزندان خود نگذاشت اگر گوئے در حدیث بخاری
چنین مبین گشته که رسول الله صلی الله علیه وسلم راحله از ابوبکر رض نگرفت مگر بقیمت و درین
حدیث از قوله که حملنی الی دار الهجرة چنین معلوم میشود که راحله برسول صلی الله علیه وسلم بخشیده باشد
و این تناقض ست گوئیم که جمع بین الحدیثین باین طریق میکنیم که در اول حال ابوبکر رض نذر رسول
الله ساخته باشد از قیمت راحله و برین تقدیر دفع تناقض میشود و تتمه حدیث بعد ازین خواهد
آمد حدیث چهل و هشتم روایت کرد بخاری از ابو الدرداء رضی الله عنها که نزد رسول الله
صلی الله علیه وسلم نشسته بودیم درین اثنای ابوبکر آمد رض و سلام کرد و گفت که میان من و
عمر گفتگوی شدید در ایذای او سرعت نمودم باز مرا ندامت حاصل شد آنگاه از وی خواستم که از من عفو
کند او ازین معنی ابا کرد بنابرین بخدمت تو آمدم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یغفر الله لك
یا ابابکر یغفر الله لك یا ابابکر یغفر الله لك یا ابابکر راوی گوید باز عمر نیز از عفو نکردن پشیمان
شده بمنزل ابوبکر آمد و او را در خانه خود نیافت اینجا بخدمت رسول صلی الله علیه وسلم دید که روی
مبارک حضرت رسالت پناه متغیر شد بمرتبه که ابوبکر رض گفت ترسیدم که مبادا بعمر اعراض
فرماید آنگاه آمده بدو زانو نشست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله بعثنی الیکم
فقلتم کذبت وقال ابوبکر صدقت وواسانی بنفسه وماله فهل انتم تارکوا لی
صاحبی بدرستیکه خدای تعالی فرستاد مرا بسوی شما برسالت و در آنوقت که جمیع شما تکذیب
میکردید و ابوبکر تصدیق من میکرد و نفس و مال خود را در راه من صرف نمود و مرا در آن نصرت
ساخت آیا مصاحبت یار مرا بمن نخواهید گذاشت و رعایت جانب من نخواهید. در روایت
گوید بعد از وقوع این قضیه ابوبکر از هیچکس ایذای و آزار نیافت ابن عدی از حدیث
ابن عمر رض مانند این حدیث را روایت کرده و در آن حدیث ست که رسول صلی الله علیه وسلم

فرمود لا تؤذونی فی صاحبی فان الله بعثنی بالهدی ودین الحق فقلتم کذبت و
قال ابوبکر صدقت ولولا ان الله سماه صاحبا لاتخذته خلیلا ولکن اخوة
الاسلام مرا مرنجانید درباب وصاحب ویار من بدرستی که خدا تعالی مرا فرستاد که هدایت
خلق کنم وبملت حق خوانم درآنوقت شما تکذیب من کردید وابوبکر تصدیق من کرد که حق سبحانه وتعالی
اورا صاحب من فرموده وهر آینه اورا خلیل خود ساختم ولیکن میان ما واو برادری اسلام است
حدیث چهل ونهم روایت کرد ابن عساکر از مقداد که گفت میان ابوبکر وعقیل بن ابیطالب
نزاع وخصومتی شد وابوبکر مردی اعلم بود بانساب یعنی کثیر العلم بود بانساب مردم لیکن
ملاحظهٔ قرابت عقیل رضه با رسول صلی الله علیه وسلم نمود واز وی اعراض کرد وشکوه او نزد رسول الله
صلی الله علیه وسلم نمود رسول برخاست درمیان مردم وفرمود الا تدعون لی صاحبی
ما شانکم وشانه فوالله ما منکم رجل الا علی باب بیته ظلمة الا باب ابی بکر
فان علی بابه النور ولقد قلتم کذبت وقال ابوبکر صدقت وامسکتم الاموال و
جاد لی بماله وخذلتمونی وواسانی واتبعنی آیا نمیگذارید از برای من صاحب ویار
مرا از چه چیز مطلبید با وچه کار دارید بخدا سوگند که هیچ مردی از شما نیست مگر آنکه بر در خانه
او ظلمتیست غیر ابوبکر که بر در خانه او نور است شما مرا دروغگوی گفتید وابوبکر مرا راست گو گفت شما اموال
خود را نگهداشتید وابوبکر بمال خود بخشش نمود مرا شما ترک نصرت ویاری من کردید وابوبکر همراهی
من نمود ومرا شریک ساخت در نفس ومال خود ومتابعت من نمود حدیث پنجاهم روایت کرد بخاری
از ابن عمر رضه که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله الیه یوم
القیامة هرکه جامه خود دراز میکند وبدست آنرا بالا میکشیده باشد از روی عجب وتکبر خدا
تعالی در روز قیامت بسوی او نظر نکند آنگاه ابوبکر گفت یکطرف جامه من دراز میشود ومن
آنرا محافظت میکنم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انک لست ذلک تصنع خیلاء بدرستیکه
تو نگاهداشتی جامه خود را از روی عجب وکبر نمیکنی حدیث پنجاه ویکم روایت کرد مسلم از ابو هریره
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کیست از شما که تابع جنازه شده باشد درین روز ابوبکر گفت
من شده ام باز گفت کیست از شما که عیادت مریض کرده باشد درین روز ابوبکر گفت که من
کرده ام آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود کیست که صبح کرده امروز روزه دار وطعام داده
مسکین ابوبکر گفت که من روزه دارم وطعام نیز داده ام آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما اجتمعن
فی امرء الا دخل الجنة وفی روایة عن انس رضه وجبت لک الجنة این خصال مذکوره
در هیچکس مجتمع نمیشود مگر آنکه در بهشت داخل شود ودر روایتی از انس مگر آنکه واجب شد برای او بهشت

حدیث پنجاه و دوم روایت کرد بزار از عبد الرحمن بن ابی بکر رضه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم
صلوة صبح گذارده روی مبارک خود جانب اصحاب کرد و گفت کیست از شما که امروز بروزه دار
باشد عمر رضه گفت یا رسول الله در شب نیت روزه نکرده بودم بنابرین روزه دار نیستم انگاه
ابوبکر رضه گفت من شب نیت روزه کرده بودم حالا روزه دارم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
آیا از شما کسی هست که عیادت مریض کرده باشد عمر رضه گفت یا رسول ما هنوز از مسجد بیرون نرفته
ایم چگونه عیادت مریض کرده باشیم انگاه ابوبکر گفت بمن چنین رسید که برادرم عبد الرحمان بن عوف
مریض شده است بنابرین در راه آمدن بمسجد از جانب او آمدم و احوال او معلوم کردم باز
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا امروز کسی طعام مسکین کرده است عمر گفت رضه یا رسول الله
نماز گذارده ام و هنوز از مسجد بیرون نرفته ام چگونه طعام مسکین کرده باشم انگاه ابوبکر گفت رضه
زمانی که در مسجد در آمدم مسکین را دیدم و درین اثنای پارچه نان موجود در دست عبد الرحمان
بود آن را گرفته بآن مسکین دادم بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انت ابشر بالجنة
ترا بشارت باد بهشت باز کلمه گفت که راضی شد بآن و عمر رضه هر گز اراده چیزی نکرده
است مگر آنکه ابوبکر رضه سابق شده است بدو در ان مصنف گوید لفظ حدیث در نسخه که دیدم
همچنین بود و فیه ما یحتاج الی التامل و ابو یعلی روایت کرد از ابن مسعود رضه که بودم
در مسجد و نماز گذاردم و درین اثنای رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و ابوبکر و عمر رضه با او بودند
و زمانی که دعا میکردم نظر مبارک او صلی الله علیه وسلم بر من افتاد و فرمود سل تعطه ثم قال من
احب ان یقرأ القرآن غضا طریا فلیقرأ بقراءة ابن ام عبد طلب کن تا داده شود ترا
باز گفت هر کس که دوست میدارد که قرائت قرآن کند بغیر تصرف چنانچه نازل شده باید
که بطریق ابن مسعود رضه بخواند انگاه بمنزل خود باز گشتم و ابوبکر آمد و بشارت دادم را بهین حدیث باز عمر رضه
آمد و دید که ابوبکر رضه سبقت گرفته و بیرون میرود از منزل من انگاه عمر گفت ای ابابکر لسباق
بالخیر بدرستیکه تو سبقت بردی بر من در افعال و اعمال خیر حدیث پنجاه و سوم
روایت کرد احمد بسندی حسن او از ربیعه اسلمی که گفت میان ما و ابوبکر بحثی واقع شد و ابوبکر رضی الله
نسبت من سخنی گفت که من آنرا مکروه میداشتم و از آن سخن پشیمان گشت گفت ای ربیعه مثل همین سخن
بمن رد کن تا قصاص کرده باشی من گفتم رد نخواهم کرد پس گفت ابوبکر رضه بگو این سخن را تا هر آینه
طلب یاری میکنم بر تو از رسول الله صلی الله علیه وسلم ربیعه گفت نیستم من که بگویم این سخن را انگاه ابوبکر
روان شد و درین اثنا چند شخص از قبیله اسلم آمدند و مرا گفتند رحمت خدا بر ابوبکر رضه باد در چه
باب است که زیادتی میکند بر تو و نسبت بتو این نوع سخنان گوید و من جواب ایشان دادم

ای یاران بپایید که این کیست ابوبکر صدیق است ثانی اثنین رسول الله صلی الله علیه وسلم و
شیخ بزرگ مسلمانان است پرهیز کنید و ساکت شوید مبادا که باین جانب ملتفت شود و
ببیند که شما حمایت و نصرت من میکنید ازین سبب غضب کرده نزد رسول صلی الله علیه وسلم رود و
بواسطه غضب ابوبکر بمن غضب کند و خدا تعالی بواسطه غضب ایشان بر من غضب فرماید و هلاک
شوم گفتند چه فرمائی ما را نیز گفتند بازگرد و دیدم که ابوبکر از آن موضع رفت و من تابع او شدم تا آنکه
نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد حکایت چنانچه گذشته بود بعرض رسالت پناه رسانید رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود ای ربیعه چیست ترا با صدیق گفتم یا رسول چنین و چنین بود ابوبکر صدیق
کلمه نسبت بمن گفت و من آن را مکروه داشتم باز پشیمان گشته گفت آن سخن را بمن بار دیگر تا قصاص
کرده باشی من ازین معنی اباکردم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اجل لا ترد علیه
ولکن قل غفر الله لك یا ابا بکر این سخن باو رو مکن ولیکن بگو خدا تعالی ترا بیامرزد و اے
ابوبکر بعد از آن گفتم حدیث پنجاه و چهارم روایت کرد ترمذی و گفت اسناد آن حسن است
از ابن عمر رض رسول صلی الله علیه وسلم گفت ابوبکر را انت صاحبی علی الحوض و صاحبی
فی الغار و مونسی فی الغار حدیث پنجاه و پنجم روایت کرد بیهقی از حذیفه که گفت رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة طیرا کامثال البخاتی بدرستیکه در بهشت مرغان
هستند مثال شتران گردن بلند آنگاه ابوبکر گفت انها لناعمة یا رسول الله گفت انعم
منها من یاکلها وانت ممن یاکلها منعم تر از آن مرغان کسی ست که این مرغان را بخورد
و تو از آن کسانی که خورش ایشان از آن مرغان است و این حدیث از روایت انس نیز
آمده حدیث پنجاه و ششم مرویست از ابوهریره رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
عرج بی الی السماء فما مررت بسماء الا وجدت فیها اسمی محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق خلفی زمانی که معراج من باسمان شد پس نگذشتم مگر آنکه
یافته ام در آنجا اسم خود را که نوشته شده است محمد رسول الله و ابوبکر صدیق عقب من
و این حدیث را ایضا روایت از ابن عباس رض و ابن عمر و انس و ابوسعید و ابو داود وارد شده
و اسناد جمیع طریق ضعیف است لیکن من حیث المجموع بدرجه حسن میرسد حدیث پنجاه و هفتم
روایت کردند ابن ابی حاتم و ابونعیم از سعید ابن جبیر که گفت نزد رسول صلی الله علیه وسلم
یا ایتها النفس المطمئنة خواندند آنگاه ابوبکر رض گفت یا رسول الله ان هذا لحسن
آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اما ان الملك سیقولها لك عند الموت
بدرستیکه ملک الموت این کلمه را بتو خواهد گفت در وقت وفات حدیث پنجاه و هشتم

روایت کرد ابن ابی حاتم از عامر بن عبد الله بن عبد الله بن زبیر که چون آیت ولو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم نازل شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله اگر امر سازی مرا که نفس خود را بقتل رسانم هر آینه خواهم کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود صدقت راست گفتی که خواهی کرد حدیث پنجاه و نهم روایت کرد طبرانی در کبیر و ابن شاهین در سنت از ابن عباس رضی الله عنهما موصولاً و ابو القاسم البغوی گفت خبر داد مرا عبد الجبار بن الورد از ابن ابی ملیکه و متابعت کرد وکیع از عبد الجبار بن الورد روایت کرد ابن عساکر و نیز عبد الجبار ثقه است و شیخ او ابن ابی ملیکه امام است لیکن این حدیث از طریق مرسل روایت کرده گفت رسول الله بغدیر خم آب آمده فرمود که هر کدام بجانب صاحب خود سباحت کنند تا زمانی که رسول صلی الله علیه وسلم باقی ماند پس بطرف ابوبکر سباحت کرد و او را معانقه نمود و فرمود لو کنت متخذا خلیلا حتی القی الله لاتخذت ابابکر خلیلا ولکنه صاحبی حدیث شصتم روایت کرد ابن ابی الدنیا در مکارم الاخلاق و ابن عساکر از طریق صدقه بن میمونة القرشی از سلیمان بن یسار که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خصائل خیر سیصد و شصت خصلت است هرگاه که حق سبحانه و تعالی عز و جل اراده خیریت بنده کرد یک خصلت ازین خصائل عطا فرماید که بآن سبب داخل بهشت شود آنگاه گفت ابوبکر یا رسول الله چیزی ازین خصائل در من بوده باشد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نعم جمیعا من کل خیر توسوجوت ابن عساکر از طریق دیگر روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود خصائل الخیر ثلاث مائة و ستون خصلتهای خیر سیصد و شصت چیز است آنگاه ابوبکر گفت یا رسول الله مرا ازین خصائل چیزی هست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود کلها فیک فهنیئا لک یا ابابکر جمیع خصائل در تو هست خوشگواری ترا ای ابوبکر حدیث شصت و یکم روایت کرد ابن عساکر از طریق مجمع انصاری از پدر او گفت که گفت اصحاب در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم در نشستند و آن مجلس حلقه وار میشد یعنی مثل دست برنجن که دور دست میکنند و باوجود وسیعی حال جای نشست ابوبکر فارغ می بود و یارای کسی نبود که آنجا می نشست وقتی که ابوبکر می آمد بجای خود می نشست و رسول خدا جانب او متوجه می شد حدیث شصت و دوم روایت کرد ابن عساکر از انس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که حب ابی بکر و شکره واجب علی کل امتی دوست داشتن ابوبکر و شکر او واجب است بر جمیع امت من و مثل همین حدیث از سهل بن سعد روایت کرده است حدیث شصت و سیوم روایت کرد ابن عساکر از عایشه رضی الله عنها که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود الناس کلهم یحاسبون الا ابابکر جمیع مردمان را حساب خواهند کرد لیکن ابوبکر را که بی حساب در بهشت خواهد رفت حدیث شصت و چهارم

روایت کرد احمد از ابو هریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما نفعنی قط ما نفعنی مال ابی
بکر یعنی هیچ مال با منفعت نرسانید هرگز مثل مال ابو بکر پس انگاه ابو بکر را گریه دست داده گفت آیا
من نیستم و مال من نیست مگر از برای تو یا رسول الله و ابو یعلی از حدیث عایشه مرفوعاً همین
حدیث را روایت کرده و ابن کثیر گفت که اینحدیث مروی است ایضاً از علی بن ابی طالب و ابن عباس
و انس و جابر و عبد الله و ابی سعید خدری و روایت کرد خطیب اینحدیث را از ابن مسیب مرسلاً
و زیاده کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مال ابو بکر حکم فرمود همچنانکه در مال خود و روایت ابن
عساکر از چند طریق اسناد از حضرت عایشه و عروه که ابو بکر روزیکه با سلام در آمد چهل هزار درم
از مال خود داشت و جمیع آن مال را انفاق نمود بر رسول صلی الله علیه وسلم حدیث شصت
و پنجم روایت کردند بغوی و ابن عساکر از ابن عمر که گفت در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم
بودم و ابو بکر نیز در آنجا بود و عبای بر خود گرفته بود که خلالی از چوب در آن گذرانیده هر دو طرف
از عبا ملی هم دوخته بود انگاه جبرائیل ع نازل شد و گفت یا محمد چه حال است ابا بکر را می بینم که عبای
بر خود گرفته که سینه از آن بخلال هم دوخت آورده است رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای جبرئیل
ابو بکر مال خود را انفاق کرد بر من پیش از فتح مکه جبرئیل گفت خدای تبارک و تعالی ترا سلام گوید
و گفت یا ابا بکر آیا درین فقر از من راضی هستی یا ناراضی از من انگاه ابو بکر گفت اسخط علی
ربی انا عن ربی راض آیا بر پروردگار خود سخط کنم و ناراضی باشم چنین نیست بلکه از
پروردگار خود راضی و شاکرم سند اینحدیث غریب است جداً و ابو نعیم از ابو هریره و ابن مسعود
مثل همین حدیث روایت کرده و سند ایشان ضعیف است و ابن عساکر مانند این روایت
کرده از حدیث از ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت جبرئیل آمد و طنفسه یعنی
بساطی که برو بود باریک بر خود پوشیده بود و طرفین خود را بخلال هم آورده انگاه من گفتم
یا جبرئیل چیست این پوشیده جبرئیل ع گفت که خدا تعالی ملائکه را امر فرمود که در آسمان تخلل
بخلال باشد ابو بکر در زمین گوید که اینحدیث منکر است جداً و اگر چنین نبودی که اینحدیث و حدیثی
دیگر که قبل ازین است بسیار است که از مردم متداول ساخته بودند اعراض از آن هر دو کردن
اولی بود حدیث شصت و ششم بصحت رسید از عمر که گفت رسول الله صلی الله علیه
وسلم مرا مامور ساخت که تصدق سازم در راه خدا تعالی و در آنوقت نزد من مالی بود با خود
گفتم که وقتی بر ابو بکر سابق خواهم شد آنروز خواهد بود انگاه نصف مال خود را نزد رسول
صلی الله علیه وسلم بردم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که از برای اهل عیال خود چیزی گذاشتی
گفتم مثل همین مقدار که بخدمت تو آوردم جهت اهل خود گذاشتم بعد از آن ابو بکر آمد با جمیع

مال خود در رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ای ابابکر برای اهل خود چه چیز گذاشتی ابوبکر گفت خدای و رسول خدای صلی الله علیه وسلم برای اهل خود گذاشتم آنگاه من با خود گفتم که هرگز در هیچ چیز با ابوبکر سبقت نخواهم کرد حدیث شصت و هفتم روایت کرد ابن عساکر که ابوبکر را گفتند در میان جمعی از اصحاب که در زمان جاهلیت هرگز شراب نخورده بودی ابوبکر گفت اعوذ بالله بخدای پناه میگیرم از خوردن شراب باز پرسیدند که چرا نمیخوردی گفت نگه میداشتم عرض خود میکردم و حفظ مروت خود مینمودم زیرا که هر کس که شراب میخورد تضییع عرض و گم مروت خود میکند آنگاه این خبر بر رسول صلی الله علیه وسلم رسید فرمود صدق ابوبکر و فرمود که ابوبکر رضی الله عنه هرگز شعر نگفت در زمان جاهلیت و نه در اسلام و ابوبکر و عثمان نیز هر دو در زمان جاهلیت ترک شراب خوردن کرده بودند و ابونعیم بسند جید روایت کرد از عائشه رضی الله عنها که گفت ابوبکر شرب خمر بر خود حرام کرده بود در زمان جاهلیت حدیث شصت و هشتم روایت کردند عائشه و ابونعیم و ابن عساکر از ابن عباس رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما کلمت فی الاسلام احدا الا ابی علی وراجعنی الکلام الا ابن ابی قحافة فانی ما کلمته شیئا الا قبله واستقام علیه وفی روایة لابن اسحاق ما دعوت احدا الی الاسلام الا کانت له عنه کبوة وتردد ونظر الا ابابکر ما عتم ای تلبث عنه حین ذکرته وما تردد فیه

حتی گفتم در باب عرض کردن اسلام بهیچکس مگر به او از وی برگشت و در کلام مراجعت و معاودت کرد با من مگر ابن ابی قحافه که هیچ چیز نگفتم با وی در این باب الا آنکه قبول نمود و بر آن ثابت و مستقیم ماند و در روایت ابن اسحاق چنین است که فرمود هیچکس را باسلام نخواندم الا آنکه تدبر و توقف و تردد و نظر کار پیشه نمود مگر ابوبکر که او درنگ نکرد وقتیکه اسلام بر وی عرض کردم هیچ تردد و تفکر ننمود فی الحال باسلام در آمد بیهقی گفت صدور این امر از ابوبکر بواسطه آن بود که قبل از دلائل نبوت رسول صلی الله علیه وسلم دیده بود و آثار نبوت شنیده بود وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم او را باسلام دعوت فرمود چون قبل از این در این باب فکر و نظر کرده بود در حال باسلام در آمد بی تامل و تعقل است آنچه روایت کرد ابونعیم از فرات بن السائب که گفت از میمون بن مهران پرسیدم که امیر المومنین علی رضی الله عنه فضلت نزد تو یا ابوبکر و عمر آنگاه از شنیدن این سخن لرزه بر اعضای او افتاد بمرتبه که دلیش سپید شد و عصا از دست مبارک او ساقط شد و گفت گمان نداشتم که باقی مانم تا زمانی که مردم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با دیگری برابر دانند خدا تعالی ایشان را نیکو بیند که سر اسلام بودند باز پرسیدم که سردار ابوبکر سابق بود یا امیر المومنین علی گفت بخدا سوگند که ابوبکر ایمان به پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورد در زمان بحیرا راهب وقتیکه بگذشت و علما را اختلاف است در اینکه میان وی و خدیجه ام المومنین چه نسبت بود و نزد اکثر خدیجه ام المومنین و بعد از وی جمیع اینها قبل از تولد میمون بوده

اسد الله بود و از زید بن ارقم بصحبت رسیده که دل لیله نماز را بر رسول الله بگذارد ابوبکر بود و روایت
کرد ترمذی و ابن حبان در صحیح خود از ابوبکر رضی الله عنه که گفت الست احق الناس بها الست اول
من اسلم الحدیث آیا نیستم من احق و اولی بخلافت آیا نیستم نخستین کسیکه مسلمان شده تا آخر حدیث
و روایت کرد طبرانی در کبیر و عبد الله بن احمد در زوائد الزہد از شعبی که گفت از ابن عباس رضی الله عنہ
پرسیدم که باسلام کدام یک از صحاب سابق بود گفت باسلام ابوبکر رضی الله عنه آیا نشنیدۂ قول حسان
بن ثابت شعر اذا تذکرت شجوا من اخی ثقة + فاذکر اخاک ابابکر بما فعلا
خیر البریة اتقاها و اعدلها + الا النبی و اوفاها بما حملا + والثانی التالی الصادق المحمود
مشہده + و اول الناس منهم صدق الرسلا + یعنی ہرگاه که کسے را بخوانے و بافعال
حسنه یاد کنی برادر دینی خود ابوبکر را یاد کن که او بهترین مردم و اتقی و اعدل ایشان بود نزد پیغامبر
صلی الله علیه وسلم و ثانی و تالی او صلوة الله علیه در ہر موضعی و مقامی و اول کسے تصدیق کرد به پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و ایمان آورد ابوبکر بود رضی الله عنه و از ینجاست که خلقی کثیر از صحاب و تابعین
و غیر ایشان برینجا رفته اند که ابوبکر رضی الله عنه اول کسے بود که در اسلام در آمد بلکه بعضی دعوی اجماع برین
کرده اند و جمع میان اینحدیث و احادیثے که منافی اینست باینطریق کرده اند که اول کسیکه از مردان
باسلام در آمد ابوبکر بود و از زنان اول ایشان خدیجه بود رضی الله عنها و از صبیان اول ایشان
علی مرتضے کرم الله وجهه بود و از موالے زید و از بندگان بلال رضی الله عنهم و ابن کثیر خلاف
اینقول کرده میگوید که ظاہر اینست که اہل بیت رسول صلی الله علیه وسلم پیش از ہمه ایمان آورده اند خدیجه
زوجه رسول الله صلی الله علیه وسلم و مولے او زید و زوجه او ام ایمن و حضرت امیر المومنین علی
و ورقه و تسوید دعوی اوست آنچه از سعد بن ابی وقاص بصحبت رسیده که پیش از ابوبکر رضی الله عنه زیاده
از پنج کس مسلمان شدند ولیکن گفتند که ابوبکر از ما بهتر بود حدیث شصت و نهم روایت کرد
ابو یعلی و احمد و حاکم از امیر المومنین علی که رسول صلی الله علیه وسلم در روز بدر فرمود مرا و ابوبکر را مع
احد کما جبرئیل و مع الآخر میکائیل با یکے جبرائیل است و با دیگری میکائیل حدیث
هفتادم روایت کرد تمام در فوائد خود و ابن عساکر از عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت از
رسول الله صلی الله علیه شنیدم که فرمود اتانی جبرئیل فقال ان الله یامرک ان تستشیر ابابکر
جبرئیل آمد و گفت که خدا تعالی امر میکند ترا آنکه در کارهای مشورت با ابابکر کرده باشی رضی الله عنه

فصل سیوم در ذکر فضائل ابوبکر رضی الله عنه که بمشارکت عمر و عثمان و علی و اہل البیت

و غیرهم رضی الله عنهم اجمعین وارد شده و این احادیث از احادیث اول جدا ساختم بواسطه
سوق کلام غیر اول ست و اما باعتبار فائده فضیلت ابوبکر و شرف او رضی الله عنه با کلام اول

از یک عنصر است بنا برا اول بنا ده گفتیم حدیث هفتاد و یکم روایت کرد حاکم در ذکر کنیتها و ابن
عدی در کامل و خطیب در تاریخ خود از ابو هریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر و عمر خیر
الاولین والاخرین وخیر اهل السموات وخیر اهل الارضین الا النبیین والمرسلین
ابوبکر و عمر بهتر اند از کسانی که در اول و آخر بوده اند و بهترین اهل آسمان و زمین مگر پیغمبران و
فرستادگان از جانب حقتعالی حدیث هفتاد و دوم روایت کرد طبرانی از ابو درداء اقتدوا
بالذین من بعدی ابی بکر و عمر فانهما حبل الله الممدود من تمسک بهما فقد تمسک
بالعروة الوثقی لا انفصام لها پیشوای و مقتدای خود سازید و متابعت کنید این دو
کس را که بعد از من خلیفه خواهند شد ابوبکر و عمر پس بدرستیکه ایشان حبل الله اند یعنی ایشان در ثبات
در دین و استحکام ایمان بمنزله حبل ثابت و مستحکم اند که از مکان بلند فرود آمده اند پس هر گاه که
با ایشان کسی دست زده انقطاع نیابد و این حدیث از چند طریق دیگر وارد شده چنانچه در احادیث
خلافت گذشت حدیث هفتاد و سوم روایت کرد ابو نعیم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
اذا مات وابوبکر و عمر و عثمان فان استطعت ان تموت فمت زمانیکه من و ابوبکر و عمر
و عثمان از دنیا انتقال نمودیم اگر استطاعت مردن داری بمیر یعنی چون زمان ایشان بگذرد در
میان مردم فتنه و فساد و بدعتهای ظاهر گردد در آن وقت بهتر بحال هر کس این است که زنده نباشد
تا از فساد و شر مفسدین ایمن باشد حدیث هفتاد و چهارم روایت کرد بخاری در تاریخ
و نسائی و ابن ماجه از ابو هریره رضی الله عنهم که پیغامبر فرمود نعم الرجل ابوبکر نیکو مرد است ابوبکر
حدیث هفتاد و پنجم روایت کرد ترمذی از ابو سعید که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم ما من
نبی الا وله وزیران من اهل السماء و وزیران من اهل الارض فاما وزیرای من
اهل السماء فجبرئیل و میکائیل واما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر هیچ پیغامبر
نیست مگر او را دو وزیر است از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین و مرا از اهل آسمان جبرئیل و
میکائیل اند و از اهل زمین ابوبکر و عمر اند یعنی دو وزیر آسمانی اثقالات سماوی بر من سبک می
سازند و دو وزیر ارضی اثقال ارضی بر من سبکسار مینمایند حدیث هفتاد و ششم روایت
کردند احمد و بخاری و مسلم و [illegible] از ابو هریره که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود زمانیکه
قبل از من یعنی در زمان بنی اسرائیل چوپانی بود و گوسفند از دست گرگ خلاص نمود گرگ گفت
ای راعی امروز این را از دست من خلاص کردی روز موت و فتنه که آن روز هیچ چوپانی نیست
غیر من پس کیست که او را خلاص سازد و در [illegible] یکی گاوی میراند و قتیکه مانده گشت بان گاو
سوار گشت گاو بسخن در آمد و گفت [illegible] برای سواری خلق نکرده اند بلکه برای زراعت

قوله نعم ابوبکر [illegible] ابوبکر وزیر [illegible] عمر [illegible]

شده ام حاضران مجلس گفتند سبحان الله گرگ و گاو سخن میکنند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
فانی اومن بذلک وابوبکر وعمر یعنی بدرستیکه من تصدیق اینحکایت کردم وابوبکر وعمر تصدیق
آن میکنند وایمان بآن می آرند اگرچه در آن مجلس حاضر نبوده اند یعنی شما اینحکایت را غریب میدانید
واز آن تعجب مینمائید امامن تصدیق میکنم وابوبکر وعمر برین گواه اند وایشان ایمان باینحکایت
می آورند با آنکه در اینجا حاضر نبودند حدیث هفتاد وهفتم روایت کردند احمد وترمذی وابن ماجه
وابن حبان در صحیح خود از ابو سعید وطبرانی از جابر بن سمره وابن عساکر از ابن عمر از ابوهریره رضی
الله عنهم که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان اهل الدرجات العلی لیراهم من هو اسفل
منهم کما ترون الکوکب الدری فی افق السماء وان ابابکر وعمر منهم وانعما یعنی بدرستیکه
جمعی که مرتبه ایشان عالی وبلند است هر آینه می بینند ایشانرا کسانیکه پائین تر اند از ایشان همچنانکه
ایشان یعنی شما ستاره های نورانی را می بینید در آسمان وآن هر دو ابوبکر وعمر از مرتبه عالی اند وزیاده اند
در درجه ومرتبه ایشان بر صاحبان مرتبه علیا وبعضے گفته اند یعنی ابوبکر وعمر در نعیم بهشت داخل شوند
حدیث هفتاد وهشتم روایت کردند ابن عساکر از ابوسعید که پیغامبر فرمود ان اهل علیین لیشرف
احدهم علی الجنة فیضئ وجهه لاهل الجنة کما یضئ القمر لیلة البدر لاهل الدنیا وان
ابابکر وعمر منهم وانعما یعنی بدرستیکه صاحب بلندی چون مشرف وظاهر گردند بر بهشت روشنی
روی او از برای اهل بهشت چون روشنی ماه شب چهاردهم از برای اهل دنیا شود وتحقیق که آن ابوبکر
وعمر از اهل علیین خواهند بود وزائد اند برایشان در فضل ودرجه حدیث هفتاد ونهم روایت
کرد احمد وترمذی از امیر المؤمنین علی وابن ماجه از ابو جحیفه وابو یعلی در مسند خود وضیا در مختاره
از انس وطبرانی در اوسط از جابر واز ابو سعید که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود در فضل ابوبکر
وعمر ان هذین سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والاخرین الا النبیین والمرسلین ابوبکر
وعمر فاضلترین کهول اهل بهشت خواهند بود از امم سابقه واین هست مگر پیغامبران ومرسلان
ایشان وکهول جمع کهل است از مردان کسی ست که عمر او از سی سال زیاده باشد تا چهل سال و
بعضی گفته اند از سی وسه سالگی تا پنجاه سال کهول ست کذا فی نهایة الجزری حدیث هشتادم
روایت کردند ترمذی وحاکم وصحیح کرد از عبد الله بن حنظله که رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر وعمر را دید
وگفت هذان السمع والبصر یعنی این دو کس مثل سمع وبصر اند در اعضا یا آنکه ایشانرا
سمع وبصر خواند بواسطه شدت حرص ایشان بر شنیدن حق ومشاهده آفاق وانفس
وطبرانی اینحدیث را روایت کرد از حدیث عمر بن عمران حدیث هشتاد ویکم روایت
کرد ابو نعیم در حلیه از ابن عباس وخطیب از جابر وابو یعلی از رسول صلی الله علیه وسلم فرمود

بمنزلهٔ سمع و بصر است از سر حدیث شصت و دوم روایت کرد بزار و ابو نعیم و حاکم
از ابن عباس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی ایدنی باربعة وزراء اثنین
من اهل السماء جبرائیل و میکائیل و اثنین من اهل الارض ابی بکر و عمر یعنی خدای تعالی تائید
و تقویت کرد مرا بچهار وزیر دو وزیر از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین جبرئیل و میکائیل علیهما
السلام و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حدیث شصت و سوم روایت کرد طبرانی از ابن
عباس و ابن مسعود که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان لکل نبی خاصة من اصحابه و ان خاصتی
من اصحابی ابوبکر و عمر یعنی بدرستیکه هر پیغامبر مخصوص از اصحاب خود باشد و مخصوص من ابوبکر و
عمر است حدیث شصت و چهارم روایت کرد ابن عساکر از ابو ذر که رسول صلی الله علیه و
سلم فرمود ان لکل نبی وزیرین و وزیرای و صاحبای ابوبکر و عمر یعنی بدرستیکه هر پیغمبر را دو
وزیر است دو وزیر و مصاحب من ابوبکر و عمر است حدیث شصت و پنجم روایت کرد ابن
عساکر از حضرت امیر المؤمنین علی و زبیر رضی الله عنهما که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود خیر امتی بعدی
ابوبکر و عمر بهترین امت من پس از من ابوبکر و عمر است حدیث شصت و ششم روایت کرد خطیب در تاریخ خود
سیدا کهول اهل الجنة ابوبکر و عمر و ان ابابکر فی الجنة مثل الثریا فی السماء یعنی فاضلترین
کهول اهل بهشت ابابکر و عمر است و ابوبکر در بهشت مثل ثریا است در آسمان و ثریا ستاره معروف
کثیر العدد است در آسمان حدیث شصت و هفتم روایت کرد ابن نجار از انس که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود ما قدمت ابابکر و عمر و لکن الله قدمهما مقدم نکردم ابوبکر و عمر را
بر دیگران ولکن خدای تعالی مقدم داشته است حدیث شصت و هشتم روایت کرد ابن قانع
از مجاهد که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم من رأیتموه یذکر ابابکر و عمر بسوء فانما یرید
هدم الاسلام هر کرا ببینید که ابوبکر و عمر را به بدی یاد کند اراده او جز خرابی اسلام چیز
دیگر نیست حدیث شصت و نهم روایت کرد ابن عساکر از ابن مسعود که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم
القائم بعدی فی الجنة والذی یقوم بعده فی الجنة والثالث والرابع فی الجنة یعنی بامر خلافت
قیام نماید بعد از من یعنی ابوبکر رضی الله عنه در بهشت است و آنکس که بعد او قیام نماید یعنی عمر و سوم
یعنی عثمان و چهارم یعنی علی بن ابیطالب رضی الله عنهم در بهشت اند حدیث هفتادم
روایت کرد ابن عساکر از انس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اربع لا یجتمع حبهم
فی قلب منافق ولا یحبهم الا مؤمن ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم چهار
کس اند که دوستی ایشان جمع نشود در دل منافق و دوست نمیدارد ایشان را مگر مؤمن
و این چهار کس ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله تعالی عنهم و عن جمیع اصحابه صلی الله علیه و

حدیث نود و یکم روایت کرد ترمذی از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
رحم الله ابابکر زوجنی ابنته وحملنی الی دار الهجرة واعتق بلالاً من ماله وما نفعنی مال فی
الاسلام ما نفعنی مال ابی بکر رحم الله عمر یقول الحق وان کان مرًّا لقد ترکه الحق وما له من
صدیق رحم الله عثمان تستحییه الملائکة وجهز جیش العسرة وزاد فی مسجدنا حتی
وسعنا رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار رحمت کناد خدای تعالی ابوبکر را که دختر
خود را در نکاح من در آورد و راحله داد مرا از مکه تا بدار هجرت که مدینه باشد رسانید و آزاد گردانید
بلال را از مال خود و هیچ مالی در اسلام اینقدر منفعت بمن نرسانید که از مال ابوبکر منفعت دیدم رحمت
خدای باد بر عمر که کلمه حق میگوید اگرچه تلخ و دشوار است و از حق گفتن بمرتبه رسید که او را دوستی نماند
رحمت خدا بر عثمان باد که حیاء او بمرتبه ایست که ملائکه از وی شرم میدارند و مصالح و اسباب جیش
عسرت یعنی غزای تبوک از مال خود داد و مسجد مرا کشاده گردانید تا جمیع مردم در انجا بفراغت نماز
میگذارند و رحمت خدای باد بر علی بار خدایا حق را با او همراه گردان بهر طریق که او بگردد حدیث
نود و دوم روایت کردند احمد و ابو داود و ابن ماجه و ضیا از سعید بن زید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
(وابوبکر فی الجنة) عشرة فی الجنة النبی فی الجنة وعمر فی الجنة وعثمان فی الجنة وعلی فی الجنة وطلحة
فی الجنة و زبیر بن العوام فی الجنة وسعد بن مالک فی الجنة وهو ابن ابی وقاص
فی الجنة وعبد الرحمن بن عوف فی الجنة وسعید بن زید فی الجنة مترجم گوید رسول صلی
الله علیه وسلم حکم فرمود و بشارت داد که جماعت مذکوره که در حدیث است در بهشت خواهند بود
و هر کس که اعتقاد بخلاف این در حق ایشان کند قول پیغمبر را خلاف کرده باشد و مخالف قول رسول
صلی الله علیه وسلم در دوزخ خواهد بود و در روایت یعنی اینحدیث ترمذی از عبد الرحمن بن عوف کرده
و در لفظ آن حدیث بدل النبی فی الجنة ابو عبیدة ابن الجراح فی الجنة وارد شده در آخر
حدیث و مراد از سعد بن مالک وقاص است والله اعلم حدیث نود و سوم روایت کرد
بخاری در تاریخ خود و نسائی و حاکم از ابو هریرة که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نعم الرجل ابوبکر
نعم الرجل عمر نعم ابو عبیدة بن الجراح نعم الرجل اسید بن حضیر نعم الرجل
ثابت بن قیس بن نعمان نعم الرجل معاذ بن جبل نعم الرجل عمرو بن الجموح نعم الرجل
سهیل بن بیضا حدیث نود و چهارم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و
حاکم و بیهقی از انس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ارحم امتی بامتی ابوبکر واشدهم
فی دین الله عمر واصدقهم حیاءً عثمان واقرأهم لکتاب الله ابیّ ابن کعب
وافرضهم فی دین الله زید ابن ثابت واعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل

ولکل امة امین و امین هذه الامة ابو عبیدة بن الجراح رحیم ترین است من امت من ابوبکر
ست وسخت ترین است در دین خدا تعالی عمر ست وصادق ترین ایشان از روی حیا عثمان ست و
اعلم ایشان بعلم قرآن ابی بن کعب ست و اعلم ایشان بحلال وحرام معاذ بن جبل ست و بهر امتے از ہم امین
ہست و امین این امت ابو عبیدة بن الجراح ست رضی الله عنهم اجمعین وطبرانی در اوسط آورده رحیم
ترین امت من بر امت من ابوبکر ست وارفق تر ایشان از روی دین عمر ست و صدق ایشان
از روی حیا عثمان و اعلم ایشان بعلم قضا علی اسد الله و اعلم ایشان بحلال وحرام معاذ بن جبل ست
روز قیامت پیشوائے علما خواہد بود و اعلم ایشان بعلم میراث زید بن ثابت ست و داده
شده است عویمر عبادہ یعنی ابو درداء رضی الله عنهم از علم وفضل الٰہی نصیبے وافر محفوظ و در روایتے
دیگر نزد ابن عساکر آنست که فرمود ارحم ترین امت من با ایشان ابوبکر رضی الله عنه است و
خوش خلق ترین ابو عبیدة الجراح ورست گو ترین ایشان ابو ذر است وصلب ایشان در کلمه
حق گفتن عمر ست و اعلم ایشان بعلم قضا علی بن ابی طالب و در روایت نزد عقیلی آنست که فرمود
ارحم است با ایشان ابوبکر وقوی ترین در دین الله عمر و اعلم ایشان در علم فرائض زید بن ثابت ست
و صدق ایشان از روی حیا عثمان ست و امین ترین امت ابو عبیدة ابن الجراح است و اعلم
ایشان بعلم قرآن ابی بن کعب ست وابو ہریرہ ظرف مملو از علم ست وسلمان عالمی است که کسان برابری
وی نتوانند کرد ومعاذ بن جبل علم ست بحلال وحرام وسایہ نینداخت آسمان و بر ندشت زمین ہیچ لہجہ
کہ صدق است از ابو ذر نبود و در روایتے دیگر از ابو یعلی چنین است کہ فرمود مہربان ترین امت من
ابوبکر ست وصلب ترین ایشان در دین عمر ست وصدق از روی حیا عثمان است وقضی
است علی ست وافرض ایشان زید بن ثابت واقرا ایشان ابی است و اعلم ترین ایشان بحلال
وحرام معاذ بن جبل ست و ہر امتی را امین ست و امین ہست ابو عبیدة بن الجراح است حدیث
نود و پنجم روایت کرد ترمذی از انس گفت وقتی کہ رسول الله صلی الله علیه وسلم از منزل خود
بیرون نزول فرمود و اصحاب مہاجر و انصار نشستہ یکدام اصحاب بجانب حضرت مینیدید و نظر
نمیکرد مگر ابوبکر و عمر کہ ایشان بسوی حضرت صلی الله علیه وسلم میدیدند و حضرت بجانب ایشان
نظر میفرمود و بایکدیگر تبسم میکردند حدیث نود و ششم روایت کرد ترمذی و حاکم از ابن عمر
وطبرانی در اوسط از ابو ہریرہ کہ رسول صلی الله علیه وسلم روزی بیرون رفت و در مسجد داخل شد
وابوبکر و عمر یکے از جانب راست و یکے از جانب چپ بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست ہر دو
گرفته بود و فرمود ھکذا نبعث یوم القیامة بہمین طریق کہ دست یکدیگر گرفتیم روز قیامت
بر انگیخته خواہیم شد حدیث نود و ہفتم روایت کرد ترمذی و حاکم از ابن عمر رضی الله عنه

از رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا اول من تنشق عنه الارض ثم ابوبکر ثم عمر اول کسیکه زمین
از وشگافته خواهد شد یعنی برانگیخته خواهد شد روز قیامت منم باز ابوبکر و عمر حدیث نود و هفتم
روایت کرد بزار از ابی اروی الدوسی که گفت روزی نزد رسول صلی الله علیه وسلم بودیم درین
ثنا ابوبکر و عمر آمدند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الحمد لله الذی ایدنی بکما یعنی سپاس مر خدای را که
تائید و تقویت کرد مرا بشما و ایضا طبرانی در اوسط این حدیث از ابن عباس روایت کرده حدیث
حدیث نود و هشتم روایت کرد عبد الله بن احمد در زوائد از انس مرفوعا انی لارجو لامتی فی
حبهم لابی بکر و عمر ما ارجو لهم فی قول لا اله الا الله امیدوارم از برای امت خود در دوستی
ابوبکر و عمر آنچه امید دارم از برای ایشان در گفتن لا اله الا الله توقع و خواهش است در دوستی
ایشان همین توقع و امید است که گفتن لا اله الا الله است حدیث نود و نهم روایت کرد ابو یعلی
از عمار بن یاسر که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اتانی جبرئیل انفا فقلت یا جبرئیل
حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فقال لو حدثتک بفضائل عمر منذ مالبث نوح فی
قومه ما نفدت فضائل عمر و جمیع حسنات عمر بمقابلة حسنات ابی بکر آمد مرا جبرئیل
علیه السلام باندک زمانی نزد من آمد گفتم ای جبرئیل خبر ده مرا از فضائل عمر ابن الخطاب گفت که اگر
همیقدار که نوح علیه السلام میان قوم خود درنگ نمود از فضائل عمر سخن کنیم تمام نمیشود و جمیع حسنات
عمر بمنزله یک حسنه از حسنات ابوبکر است حدیث صدم روایت کرد احمد بن عبد الرحمان
بن غنم که رسول صلی الله علیه وسلم مر ابوبکر و عمر را گفت لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما اگر
شما اتفاق کنید در رای در مشورت با شما مخالفت نخواهم کرد و این حدیث را طبرانی اعادت
کرد حدیث صد و یکم روایت کرد طبرانی از سهل که چون رسول صلی الله علیه وسلم از حجة الوداع
بازگشت بر منبر آمد و بعد از حمد و ثنای خدا تعالی فرمود یا ایها الناس ان ابابکر لم یسؤنی
بسوء قط فاعرفوا له ذلک ایها الناس انی راض عن ابی بکر و عمر و عثمان و علی و طلحة
و زبیر و سعد و عبد الرحمن بن عوف و المهاجرین الاولین فاعرفوا ذلک لهم
ای مردمان بدرستیکه ابوبکر هرگز نسبت بدی بمن نکرده باید که اینمعنی را بدانید و او را بدینحالت
بشناسید ای مردمان من راضی ام از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر بن عوام و سعد ابن ابی
وقاص و عبد الرحمن بن عوف و جمیع مهاجرین سابق رضی الله عنهم بدانید اینحالت را از
برائی ایشان حدیث صد و دوم روایت کرد ابن مسعود از بسطام بن مسلم که رسول صلی
الله علیه وسلم ابوبکر و عمر را گفت لا یتأمر علیکما احد بعدی بعد از من کسی بر شما امیر نخواهد بود
[illegible] نخواهد شد بلکه دیگران اطاعت امر شما خواهند کرد حدیث صد و سوم روایت

روایت کرد ابن عساکر از انس مرفوعا حب ابی بکر و عمر ایمان و بغضهما کفر دوستی ابوبکر و
عمر ایمان ست و دشمنی ایشان کفر ست یعنی بعد از تصدیق بوحدانیت الٰہی و تصدیق برسالت پیغامبر
مومن را در کمال ایمان لابدست از محبت ابوبکر و عمر ازین حیثیت که ایشان کبار صحابه رسول الله
صلی الله علیه وسلم اند و اجتناب از بغض و عداوت ایشان نیز واجب ست حدیث صد و چهارم
روایت کرد ابن عساکر ایضا که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حب ابوبکر و عمر من السنة دوستی
ابوبکر و عمر از سنت ست یعنی سنت از پیغامبر ست ازین حیثیت که پیغامبر ایشان را دوست میداشت
واما ازین حیثیت که امر بمحبت ایشان فرموده اطاعت آن واجبست حدیث صد و پنجم روایت
کردند احمد و ترمذی از ابوبکر و حاتم از انس که گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان و
علی رضی الله عنهم بر کوه احد برآمدند و احد بحرکت و زلزله درآمد رسول صلی الله علیه وسلم پای مبارک
خود برآن زد و گفت اثبت احد فان علیک نبی وصدیق وشهیدان ثابت
وساکن باش ای احد جز این نیست که بر تو پیغامبری ست و صدیق و دو شهیدان اند و صدور
اینقول از رسول صلی الله علیه وسلم بواسطه این بود که ظاهر گردد که این زلزله مثل زلزله کوه نیست که بر قوم
موسی بواسطه تحریف کلمه واقع شد زیرا که آن رجفت و زلزله غضبی بود از حقتعالی و این حرکت
طرب و نشاط جبل ست و بنابرین نص بمقام نبوت و صداقت و شهادت که موجب سرور و
خوشحالی جبل ست فرمود و جبل باینقول قرار گرفت و در جای خود مستقر و ثابت ماند و روایت کردند
ترمذی و نسائی و دارقطنی از عثمان که گفت رسول صلی الله علیه وسلم بر کوه ثبیر مکه بود و ابوبکر و
عمر و من نیز حاضر بودم درین اثنا آن کوه بحرکت درآمد بمرتبه که سنگهای کوه منحدر شده بروی
زمین می افتادند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم پای مبارک بر کوه زد و فرمود اسکن یا ثبیر فانما
علیک نبی وصدیق وشهیدان و روایت کرد مسلم از ابوهریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که بر کوه حرا برآمده بود با ابابکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و آن کوه متحرک شد آنگاه رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود اسکن یا حرا فان علیک نبی وصدیق وشهید مسلم
در دیگر روایت سعد بن ابی وقاص را مذکور ساخته و ذکر علی نکرده و ترمذی نیز این حدیث روایت
کرده گفت صحیح ست لیکن ذکر سعد رضی الله عنه نکرده و در روایت ترمذی آنست که عشره مبشره
جمیعا بودند مگر ابوعبیدة ابن الجراح رضی الله عنهما این روایات متعدده که وارد شده محمول
بر آنست که این وقائع مکرر شده باشد در هر مرتبه موضع دیگر نزاعی در و نیست زیرا که مخرج حدیث
بواسطه آنکه احادیث همه صحیح ست پس متعین ست که جمع میان این احادیث باین طریق باید
و در صحیح مسلم از ابوهریره مرفوعا روایت کرده که [illegible] ست حدیث صد و ششم

حب ابی بکر و عمر ایمان و بغضهما کفر

[illegible] فان علیک نبی وصدیق او شهیدان

کرد محمد بن یحیی ذهبی در زهریات از ابوذر رضی که گفت روزی قبل از همه کس بخدمت رسول
صلی الله علیه وسلم رفته بودم رسول صلی الله علیه وسلم از خانه خود بیرون آمده بود آنگاه از خادم پرسیدم
خادم گفت در فلان خانه هست چون بآن خانه رفتم دیدم که رسول صلی الله علیه وسلم نشسته اند و هیچکس
نزد او نیست و در آنوقت ظن من این بود که وحی نازل شده بود آنگاه سلام کردم رسول جواب باز داد
گفت چه چیز ترا آورده گفتم خدای و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنشین پس نشستم و از هیچ چیز سوال
نکردم الا آنکه از برای من بیان آن فرمود چون اندک زمانی درنگ کردم دیدم که ابوبکر رضی
بشتاب آمد و سلام کرد بعد از رد سلام رسول صلی الله علیه وسلم فرمود چه چیز ترا آورد ابوبکر گفت خدا
و رسول صلی الله علیه وسلم مرا آورد بعد از آن اشارت فرمود که بنشین ابوبکر بر بلندی که مقابله رسول
صلی الله علیه وسلم نشست بعد از آن عمر رضی آمد همین طریق عمل نموده پهلوی ابوبکر نشست باز عثمان
مثل همین فعل آورده به پهلوی عمر نشست آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم هفت عدد یا نه عدد سنگریزه
یا قریب باین بدست مبارک گرفت و آن سنگریزها در دست مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تسبیح میگفت که سبحان الله والحمد لله چنانچه آوازی مثل آواز زنبوری نحل از آن شنیده میشد
باز بدست ابوبکر رضی داد و آن سنگریزها تسبیح بکرد و آنگاه از او گرفته باز بر زمین گذشت آن سنگریزها
ترک تسبیح کرده بحال اصلی خود رفتند آنگاه آنرا گرفته بدست عمر رضی داد همچنین در کف عمر رضی تسبیح
میگفتند چنانچه در کف ابوبکر رضی میگفتند و چون از دست عمر آنها را باز پس گرفته بروی زمین نهاد
ترک تسبیح کردند بعد از آن بعثمان رضی داد و در دست او مثل سابق تسبیح میگفتند باز آنرا گرفته بروی
زمین نهاد آنگه بحال اصلی خود که جمادیت ست راجع شدند و بزار و طبرانی در اوسط روایت
اینحدیث از ابوذر رضی نیز کرده لیکن باین عبارت که رسول صلی الله علیه وسلم هفت سنگریزه گرفت
در دست مبارک آنحضرت تسبیح کردند چنانچه من آواز آن شنیدم باز بدست ابوبکر رضی داده
همچنین تسبیح میگفتند چنانچه من آواز شنیدم و طبرانی زیاده کرده که ابوذر گفت تسبیح آن
سنگریزها هر کس که در حلقه مجلس بود شنید باز چون بدست ما داد با هیچکدام از ما تسبیح نگفتند
پس تامل کن در روایت اول که کمال قرب ابوبکر از آنجا معلوم میشود بواسطه آنکه رسول صلی الله علیه
از دست مبارک خود دست ابوبکر را اجنبی ندانسته و قبل از آنکه سنگریزهای را بر زمین نهاد
و حیات آنها زائل گردد بدست ابوبکر رضی داد بخلاف عمر و عثمان رضی که بعد از آن که آن سنگریزها
را بر زمین نهاده و اخذ نموده بایشان داد **حدیث صد و هشتم** روایت کرد ملا در سیرت
خود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی افترض علیکم حب ابی بکر و عمر و عثمان
و علی رضی کما افترض علیکم الصلوة والصوم والحج فمن انکر من فضلهم فلن یقبل الله

تعالی منه الصلوة ولا الزکوة ولا الصوم ولا الحج بدرستیکه خدا تعالی فرض کرده بر شما
دوستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم همچنانکه فرض کرده است بر شما نماز و روزه و حج و زکوة پس هر کسی
منکر شود از فضل ایشان نماز و روزه و حج و زکوة از و قبول نخواهد کرد و حدیث صد و نهم روایت
کرد حافظ نسفی در مشیخت خود از حدیث انس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حب ابی بکر واجب
علی امتی دوستی ابوبکر واجب است بر امت من حدیث صد و دهم روایت کرد بخاری و
مسلم و احمد و غیر ایشان از ابوموسی اشعری رض که گفت روزی بمسجد رفتم و رسول صلی الله علیه وسلم را
نیافتم پرسیدم که کجاست صلی الله علیه وسلم گفتند متوجه فلان جانب شده آنگاه بر اثر رسول صلی
صلی الله علیه وسلم رفتم تا وقتیکه در آمد بیر اریس را که چاهیست مشهور قریب مسجد قبا در مدینه بخدمت آن
حضرت رسیدم و رسول ص در آن جای محفوظ بوضوء ساختن مشغول شد بعد از فراغ وضوء ساختن
در اوسط که سر چاه بسته بودند جلوس فرموده بودند و من نزدیک دروازه که از چوب نخل ساخته
بودند نشستم و با خود گفتم که امروز دربانی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواهم کرد تا درین
اثنائی دیدم که ابوبکر رض آمد و در زد و گفتم که کیست گفت ابوبکر گفتم اندک زمانے صبر کن تا رسول
صلی الله علیه وسلم را خبر کنم بعد از آن رفتم گفتم یا رسول الله ابوبکر استاده است اذن دخول میخواهد
فرمود ایذن له وابشره بالجنة رخصت آمدن ده او را و بشارت ده او را به بهشت آنگاه
آمدم و گفتم داخل شو ای ابوبکر و بشارت باد ترا به بهشت ابوبکر رض آمد از جانب یمین رسول صلی الله علیه
وسلم و در همان درنشست و پای خود را در چاه فرو آویخت و ساق مبارک را منکشف ساخت
همچنانکه رسول صلی الله علیه وسلم کرده بود بعد از آن من بازگشتم و در محل خود نشستم و چون در وقت
بیرون آمدن من از خانه برادر من وضو میساخت که بمن ملحق شود با خود گفتم اگر خدا تعالی اراده
خیر در حق برادر من دارد درین وقت خواهد رسید و انتظار او میکشیدم ناگاه شخصی در زد چون در
باز کردم عمر خطاب را یافتم گفتم زمانی توقف کن تا اذن از رسول صلی الله علیه وسلم حاصل کنم چون طلب
اذن کردم فرمود ایذن له وبشره بالجنة آمدم و گفتم داخل شو اے عمر که رسول صلی الله علیه وسلم
ترا بشارت داد به بهشت آنگاه عمر آمد و در همان جای که از جانب یسار رسول صلی الله علیه
بنشست و پایهاے خود را در چاه کرد آنگاه بجاے خود آمده گفتم اگر خدا تعالی در حق برادر
من خیر خواسته باشد درین وقت خواهد آمد باز شخصی در زد گفتم کیست گفت عثمان بن عفان
باز همانطریق او را موقوف داشته بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانیدم که عثمان رض
اذن میخواهد فرمود ایذن له وابشره بالجنة علی بلوی تصیبه رضاے آمدن ده او را
و بشارت بدخول بهشت بر بلائی که باو خواهد رسید و این بشارة بشهادت اوست عثمان رض در آمد

چون دران درگه جای نشستن نبود در گوشهٔ دیگر که مقابل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود نشست پس شریک
از سعید بن المسیب نقل کرده است که گفت نشستن ابوبکر و عمر را بنوعی نزدیک و نشستن عثمان را دورتر از
حضرت صلی الله علیه وسلم تاویل بقبور ایشان کردم که بهمین طریق واقع شد مصنف گوید تاویل این قضیه بر
خلافت خلفای ثلثه بر ترتیبی که آمده اند ممکن است بلکه این تاویل موافق است بحدیث بیر که از
پیش گذشت یعنی حدیث نهم از احادیث داله بر خلافت ابوبکر و نشستن شیخین از هر دو طرف آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و جای تنگ شدن بر عثمان تا آنکه بمقابله رسول صلی الله علیه وسلم نشست اشارت است
بنظم خلافت شیخین و سلامتی از تطرق فتنه بودن آن بر وجهی اتم واکمل و لهذا احوال اهل اسلام در
زمان ایشان در غایت سرور و خوشحالی است و امر ایشان در غایت اعتدال است و اما خلافت
عثمان اگرچه صدق و حق و عدل بود لیکن چون مقترن باحوال بعضی سفهای بنی امیه بود از جهت
کدورت و تشویش مسلمانان رسید و موید این قول آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یعنی قول بلی
بلوی تصفیه زیرا که این بلوی حاصل نشد مگر از قبیح احوال بنی امیه چنانچه بسط این بجا خواهد آمد در مبحث
خلافت عثمان و ذکر فضائل و مآثر او رضی الله عنه و بدانکه در بعضی روایت دیگر بطریقی واقع شده که
نوعی مخالفتی با بعضی از روایت سابقه دارد چنانچه ابوداود روایت کرده از ابو سلمه از نافع ابن عبد
الحارث خزاعی که رسول صلی الله علیه وسلم بحائطی از حوائط مدینه در آمد و بلال را گفت امسک
علی الباب یعنی در دروازه مرا محافظت کن که کسی بیگانه در نیاید انگاه ابوبکر آمده اذن خواست
و مانند این حدیث را مذکور ساخت و طبرانی گفت در یک واقعه شده باشد انتهی مصنف گوید که
این قول بتکرار و تعدد قصه اظهر است از آنچه شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمه الله گفته که صواب
آنست که این حدیث واقع است که آنکس که اذن خواست نافع ابن الحارث بود و این روایت دلالت
میکند بر آنکه این قصه مکرر و متعدد بوده و این روایت از ابو موسی اشعری است و قول بغیر او
وهم است انتهی **حدیث صد و یازدهم** روایت کرد بخاری از ابو قتاده که گفت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بغزوه حنین بیرون رفتیم و چون هر دو صف بهم ملاقی شدند
بعد از مقاتله اهل الاسلام را اول حال جائی خود را گذاشتند و متفرق شدند و در بین اثنا دیدم که
یکی از مشرکان بر مسلمانی غالب گشته میخواهد که او را بقتل رساند من پیشدستی کرده از قفای او
آمدم و شمشیر بکتف چنان زدم که زرهی که پوشیده بود قطع نموده در روی کارگر شد انگاه او را
گذاشته بجانب من اقبال نمود و مرا در بغل گرفت و بفشرد چنانچه بوی موت شنافتم آخر
آن لحظه جان بداد و مرا گذاشت باز پیش آمدم و بعمر ابن الخطاب ملحق شده گفتم حال مسلمانان
چیست عمر گفت امر الله عز و جل باز اهل اسلام مراجعت نمودند و بعد از فتح در خدمت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم آمدند و نشستند آنحضرت فرمود که کافری را هر کشته باشد و او را بر آن قتل شاهد گواه
باشد برای وی است که از آن مقتول مانند مثل اسپ و سلاح وثیاب از آن قاتل باشد آنگاه من برخاستم گفتم گواه
من در قتل آن کافر کیست هیچکس جواب نداد باز رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث خود را اعاده فرمود
ومن نیز دیگر باره برخاستم گفتم گواه من کیست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای ابو قتاده چه میگوئی
گفتم یا رسول الله فلان کافر را کشتم آنگاه شخصی در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشسته بود گفت
یا رسول الله ابو قتاده راست میگوید و این آن مقتول نزد من است او را از من راضی ساز
ابوبکر حاضر بود گفت والله ان لا یعمد الی اسد من اسد الله تعالی یقاتل فی سبیل الله
ورسوله فیعطیك سلبه یعنی بجا نیست - وگفت که رسول صلی الله علیه وسلم این قضیه نخواهد کرد
که شیری از شیرهای خدا یعنی مردی مثل شیر در شجاعت در راه خدا و رسول خدا غزا کرده باشد وسلاح
ویراق که حق اوست تو را دهد آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود صدق فاعطه فاعطانیه الحدیث یعنی
ابوبکر صدیق رضی الله عنه راست گفت حق ابو قتاده را بدو دهید آنگاه یراق بمن داد ومن باغ
نخل بان خریدم و آن اول مالی بود که در اسلام مالك آن شدم ودر روایتی دیگر از بخاری آمده است
که ابوبکر صدیق گفت کلا لا یعطیه اضیبع من قریش ویدع اسدا من اسد الله یقاتل عن الله
ورسوله واضیبع بصاد مهمله وعین معجمه تصغیر اصبغ است وصف آن مرد بر ذات لون یا لباسی
لون کرده یا وصف بضعف وعجز کرده بنا بر تشبیه او با صبغ که مرغی ضعیف است ودر دیگر روایت
بضاد معجمه وعین مهمله وارد شده برین تقدیر تصغیر اضبع بر سبیل تشنیع ونیز بنا بر وصف آن شخص
بضعف تشبیه کرده است واو الضبع که در فارسی کفتار گویند زیرا که ضبع از میان سباع
ضعیف الحیل میباشد یعنی رسول صلی الله علیه وسلم سلاح ویراق این مقتول بشخصی از قریشین که
باین صفات موصوف است نخواهد داد و ترک کند شیری را که در راه خدا تعالی ورسول صلی الله علیه
وسلم مقاتله کرده باشد و امام ابو عبد الله محمد بن ابی نصر الحمیدی الاندلسی گوید که شنیدم از بعضی اهل علم
در وقتیکه این حدیث مذکور میساخت گفت که اگر فضیلت ابوبکر بغیر ازین چیزی دیگر نبوده او را
کافیست زیرا که بعلم ثاقب وشدت فراست وفهم وقوت رای وانصاف وصحت توفیق
وصدق تحقیق مبادرت کرد بسخن حق وزجر ومنع نمود وحکم فرمود وامضای آن کرد وخبر داد بشیر
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حضور آنحضرت بچیزیکه تصدیق آن فرمود وبر زبان مبارک خود جاری
کرد صلی الله علیه وسلم وکسی دیگر از اصحاب را این فضیلت وحالت نبود واین از خصوصیات
ابوبکر بود ودیگر فضائل بی نهایت داشت **فصل چهارم** در آنچه از کلام عرب و
صحابه رضی الله عنه در تفضیل ابوبکر وارد شده ونیز سخنی از عائشه رضی الله عنها روایت کرده

آنکه گفت تعقل کردم در دنیا قسم پدر و مادر خود را و تمامی اوقات گذران بدین و طاعت مشغول بودند و هیچ روزی بر ما نگذشت مگر آنکه در آن روز رسول صلی الله علیه و سلم در وقت صبح و شام بمنزل ما تشریف می آوردند و چون در اول اسلام کفار تشویش بمسلمانان میدادند ابوبکر رضی الله عنه از مکه بیرون آمده بجانب حبشه هجرت نمود زمانیکه بموضع برک الغماد رسید که وادی ست در اقصای یمن ذکر گفته اند و گفته و بقول غیر او که آن شهری از شهرهای حبشه است رسید ابن دغنه که بزرگ آن موضع بود و با او ملاقات نمود گفت کجا میروی ای ابوبکر رضه گفت قوم من مرا بیرون کردند میخواهم که در عالم دیگر بروم و عبادت پروردگار خود کنم ابن دغنه گفت مثل تو کسی را بیرون نمیکنند ای ابوبکر تو معطای کنی بمردم چیزی را که نزد ایشان معدوم ست و صله رحم بجا آری و بار هر چیز را هر کسی مروت مینمایی و مهمانداری میکنی و اعانت در نوائب مینمایی من ترا در جوار خود در آوردم بازگرد و در عبادت پروردگار مشغول شو در شهر خود آنگاه ابوبکر رضه بازگشت و باتفاق ابن دغنه متوجه مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما شد و ابن دغنه در میان قریش گردید و این خبر بهر جا رسانید که ابوبکر در جوار من ست و صفات مذکوره ابوبکر را بتفصیلی که اول گفته بود مذکور ساخته و بیان نمود و گفت این نوع کسی که این صفات دارد او را بیرون نمیتوان کرد قریش تکذیب ابن دغنه نکردند و جوار او را معتبر داشتند چنانچه در بخاری این حدیث بطوله مذکور ست و اگر تامل نظر در این حدیث کنی خصوصیات ابوبکر رضه مثل هجرت او از مکه بمدینه در خدمت رسول صلی الله علیه و سلم و کرامات و فضائل و مآثر و مناقبی که در این سفر او را حاصل شده بر تو ظاهر خواهد شد **ایضاً** باید که تامل کنی در آنچه ابن دغنه ابوبکر را در میان قریش بآن وصف کرد از اوصاف حمیده جمیله که بمساوی آن وصفی ست که خدیجة الکبری رضی الله عنها را بآن موصوف میساختند و اشراف قریش با آنکه کمال عداوت با ابوبکر رضه داشتند بسبب آنکه با اسلام در آمده بود با این حال بر این صفات ساکت شدند و نتوانستند که بیک کلمه در آن صفات طعنه کنند و این سکوت ایشان اعتراف ست بر آنکه ابوبکر رضه مشهور بوده است در میان ایشان و باین صفت شهرتی تمام داشته و الا بهر نوعی که ایشان را ممکن بود در آن نزاع میکردند و انکار مینمودند بسبب دوستی و موادت و کمال مودت ابوبکر رضه با رسول الله صلی الله علیه و سلم یا دفع و منع کفار از وی صلی الله علیه و سلم چنانچه بعضی از آنها در بیان شجاعت ابوبکر رضه گذشت **ایضاً** بخاری روایت کرد که عمر رضه گفت ابوبکر سید ما است و بیهقی از عمر رضه روایت کرد که گفت اگر ایمان ابوبکر با ایمان اهل روی زمین وزن کنند ایمان ابوبکر راجح خواهد بود **ایضاً** عبدالله بن احمد از عمر رضه روایت کرده که گفت ابوبکر سابق و محسن و عادل بود و من دوست میدارم که مثل

موی باشم در سینه ابوبکر رض ایضا ابن ابی الدنیا و ابن عساکر روایت کرده‌اند از عمر رض گفت
دوست میدارم که در بهشت مرا محلے بوده باشد که از انجا ابوبکر را رض ببینم دیده باشم و روایت
کرد ابو نعیم که گفت ابوبکر خوشبوی تر از مشک بود و در روایت ابن عساکر از امیر المومنین علی
بن ابیطالب کرم الله وجهه که بر ابوبکر رض داخل شدم در وقتیکه او را در ثوبی پیچیده و بر غسل حاضر ساخته بودند گفتم
هیچ فردی از افراد انسان که بجناب تعالی واصل شود و با اتصاف بصفت رسول صلی الله علیه و
سلم داشته باشد نزد من دوست تر نیست ازین شخص که در ثوب پیچیده شده است و روایت
کرد ابن عساکر از عبد الرحمن بن ابی بکر رض گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود حدثنی عمر بن الخطاب
انه ما سابق ابا بکر الا سبقه ابوبکر خبر داد عمر بن الخطاب که هیچ سبقت و پیشدستی در
کار خیر ابوبکر نکرد مگر آنکه ابوبکر رض بر وی سابق شد در آنکار یعنی هرگز قصد سبقت بر ابوبکر رض در اعمال
خیر نکرد الا آنکه ابوبکر پیشتر از وی آن عمل خیر کرده بود و طبرانی روایت کرد از امیر المومنین علی بن ابی
طالب رض که فرمود بآن خدای که نفس من بید قدرت اوست هرگز طلب سبقت در کار خیر
بر یکدیگر نه کردیم الا آنکه ابوبکر رض در ان کار خیر بر ما سابق شده و روایت کرد ابن سعد از زهری
که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود حسان بن ثابت را هل قلت لابی بکر شیئا یعنی در مدح
ابوبکر رض چیزی گفته گفت بلی مدح کردم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود قل و انا اسمع بگو که من
بشنوم گفت شعر ثانی اثنین فی الغار المنیف وقد + طاف العدو به اذا
صعد الجبلا + وکان حب رسول الله قد علموا + من البریة لم یعدل به رجلا
یعنی ابوبکر ثانی رسول صلی الله علیه و سلم بود در غاری بلند که آن غار ثور است و وقتیکه دشمنان
یعنی کفار مکه در طلب ایشان بر آن کوه بالا رفتند بفوق غار رسیدند و میدانستند که
ابوبکر رض دوست پیغمبر است و هیچکس از خلائق با او برابری نمیکند آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم
خندید چنانچه نواجذ آنحضرت ظاهر گشت و فرمود صدقت یا حسان هو کما قلت راست
گفتی یا حسان ابوبکر همچنین است که تو گفته و این حدیث اگرچه صحیح آن بود که در سلک احادیث
سابق منتظم گردد اما چون مرسل بود از ینجهت در ینمقام ذکر کردیم و ابن سعد از ابراهیم
نخعی روایت کرد که گفت ابوبکر رض را اواه می نامیدند بواسطه رافت و مهربانیے او بر خلائق و
ابن عساکر از ربیع بن انس روایت کرد که گفت در کتب اول نوشته است که مثل ابوبکر رض
مثل باران است در هر مکانی که واقع شد منفعت میرساند و گفت نظر کردیم در اصحاب انبیا
علیهم الصلوة والسلام و نیافتیم هیچ پیغامبر که مر او را صاحبے مثل ابوبکر باشد و روایت کرد ابن
عساکر از زهری که گفت از جمله فضائل ابوبکر آنست که هرگز یکساعت ریب و شک در خدا تعالے

ذکر وو روایت کرد ابن عساکر ایضاً که پیغامبر فرمود در شان ابوبکر ما صبّ الله فی صدری شیئاً
الا وقد صببته فی صدر ابی قحافة ایضاً روایت از ابی حصین کرد در ذریت حضرت آدم
علیه السلام بعد از انبیا کسے افضل از ابوبکر متولد نشده و در روز ارتداد عرب ابوبکر رضی قائم مقام
یکے از انبیا شده یعنی ثواب عمل انبیا او را نیز ثواب عمل بغایت بود و دینوری و ابن عساکر روایت
کرد از وی که گفت خداتعالی ابوبکر را بچهار خصلت مخصوص ساخت وغیر او هیچکس را باین خصایل اختصاص
نداد اول آنکه او را صدیق خواند و کسے دیگر را صدیق نگفت دوم آنکه مصاحب غار بود
با رسول الله صلی الله علیه وسلم سیوم آنکه در هجرت رفیق بود چهارم آنکه رسول صلی الله علیه
وسلم او را امر کرد با امامت صلوة و مسلمانان همه حاضر بودند دیگری را مامور نساخت و ابن ابی داود
از جعفر روایت کرده که گفت ابوبکر صدیق تکلم مناجات جبرئیل با رسول صلی الله علیه وسلم می شنید
لیکن جبرئیل علیه السلام را نمیدید و حاکم از سعید بن المسیب روایت کرد که ابوبکر رضی بجای وزیر
رسول صلی الله علیه وسلم بود در جمیع امور با او مشورت میفرمود و ثانی او در غار و در عریش یعنی در
روز بدر و همچنین ثانی او بود در قبر و رسول صلی الله علیه وسلم هیچکس را بر ابوبکر رضی تفضیل نمیداد و
زبیر بن بکار و ابن عساکر از معروف بن خربوذ روایت کرد که ابوبکر رضی یکے از آن ده کس بود
از قریش که شرف جاهلیت ایشان متصل شد بشرف اسلام و بیان آن اینست که قریش را باهم
نبود که در جمیع امور با او رجوع مینموده باشند بلکه هر امرے از امور مفوض بیکے ازین قبیله از
قبائل بود چنانچه امر سقایه که آب دادن حاجیان است و امر رفادت که طعام دادن ایشان
است در میان بنی هاشم بود و در اصل بمعنی معاونت است یعنی بقدر استطاعت هرکس را امداد میکرد
تا مالی عظیم بهم رسید و آن مال را صرف میکردند تا آنکه مهمانان طعام و شرابے که غیر ایشان باشند
نمیخوردند و همچنین امر حجابت خانه کعبه و امر لوای بستن که علم جنگ است و امر مشورت
که در دار الندوه میشد در بنی عبد الدار بود یعنی هیچکس در خانه کعبه نمیشد مگر باذن بنی عبد الدار
و هیچکس علم جنگ نبست مگر کسیکه از ایشان باشد و اگر برای مصلحتی و شورتی مجتمع میشدند
اجتماع ایشان واقع نمیشد مگر در مکان دار الندوه که از بنی عبد الدار بود الی غیر ذلک چون امر
دیات و غرامات که با ابوبکر رضی رجوع مینمودند ازین جهت گفته اند که او از کسانی است که شرف
جاهلیت و شرف اسلام ایشان بهم متصل شد و امام نووی در تهذیب در میان ترجمه صدیق
بسبیل اختصار اشارت به بسیاری از فضل و فضائل و مواهب ابوبکر رضی کرده بر سبیل تفضیل بیان او
آن نموده از آنجمله اجماع است بر تسمیه ابوبکر رضی صدیق زیرا که مبادرت مینمود بتصدیق رسول صلعم
و بهیچ حال در وی فکرے و تاملے و درنگے در ایمان آوردن واقع نشد و در اسلام او را

او را نیز مقامات رفیعه بود و از انجمله قضیه روز شب معراج است و ثبات قدم او در جواب کفار گفتن
وقتیکه تکذیب رسول صلی الله علیه وسلم کردند در باب معراج و هجرت او با رسول صلی الله علیه وسلم
و عیال و اطفال خود را گذاشتن و بودن او در ملازمت رسول صلی الله علیه وسلم در غار و در راه
مدینه و شرکت کلام ابوبکر رضی در روز بدر و در روز حدیبیه وقتیکه امر تاخیر دخول مکه مشتبه بر مردم
شده بود و باز گریه وی در وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنده را تخییر ساختند در دنیا
و آخرت و دیگر ثبات قدم او در وفات رسول صلی الله علیه وسلم و خطبه از برای مردم خواندن و تسکین
ایشان کردن باز قبول بیعت خلافت کردن از جهت صلاح احوال مسلمانان و دیگر اهتمام لشکر اسامه
بن زید فرستادن آن بجانب شام با آنکه جمیع مردم غیر ابوبکر بر آن متفق شدند که آن لشکر را باز گردانند
و دیگر قیام آوردن او در قتال اهل ردت و مناظره کردن با اصحاب و ایشان را ملزم ساختن درین
باب و منشرح شدن صدر ایشان بآنچه صدر ابوبکر رضی منشرح شده بود از حق و آن قتال اهل ردت
است و باز تجهیز کردن لشکر بجانب شام و باز ختم کردن بچیزی که از احسن مناقب و فضایل اوست
و آن خلیفه ساختن عمر رضی بر مسلمانان و فضایل مناقب صدیق رضی لا تعد و لا تحصی است انتهی
و در تهذیب آورده که ابوبکر رضی الله عنه یکی بود از جمله کسانیکه حفظ جمیع و تمام قرآن کرده بودند
و جمعی دیگر غیر صاحب تهذیب نیز ذکر این معنی کرده اند و بعضی از محققین متاخرین بر این قول
اعتماد کرده و گفته اند اما آنچه انس رضی روایت کرده که در ملازمت رسول صلی الله علیه وسلم چهار کس
بودند که جمع قرآن کردند مراد او آنست که از انصار چهار کس بودند و اما آنچه ابو داؤد از شعبی
روایت کرده که ابوبکر رضی فوت شده و جمع قرآن نکرده مدفوع است یا مؤول است باینطریق که
مراد او آنست که جمع در مصحف باین ترتیبی که حالا موجود است نکرد چرا که عثمان رضی باینطریق ترتیب
در مصحف جمع کرد پس از فضائل عظیمه ابوبکر رضی جمع قرآنست چنانچه ابو یعلی از حضرت علی روایت
کرده کرم الله وجهه که گفت اعظم الاجر در مصحف ابوبکر است زیرا که او اول کسی بود که جمع قرآن
کرد بین اللوحین و روایت کرد بخاری از زید بن ثابت که گفت چون مقتل اهل یمامه شد ابوبکر
کسی را بطلب من فرستاد زمانیکه رفتم صدیق و عمر رضی هر دو نشسته بودند آنگاه ابوبکر رضی
گفت ای زید عمر نزد من آمده میگوید که درین قتل بسیاری از قرا کشته شدند و خوف آن
آنست که در غزوات دیگر مثل این واقع شود و بسیاری از قرآن از میان برود مگر آنکه قرآن را
جمع کنید و من جواب عمر رضی داده گفتم کاری که رسول صلی الله علیه وسلم نکرد چون بآن مرتکب
شوم عمر رضی قسم یاد نمود که اگر این امر بعمل آید البته بهتر خواهد بود و همیشه درین امر با من مراجعت میکرد
و میگفت تا این زمان که صدر من منشرح شده رای من موافق رای عمر رضی گشت و تو ای زید

جوانی عاقلی که ترا متهم نمیکنیم و در زمان رسول صلی الله علیه وسلم کاتب وحی بودی حالیا میباید که تتبع قرآن کنی زید گفت بخدا اگر مرا تکلیف میساختند که کوهی از جائی بجائی بردارم از جمع قرآن بهتر بود و بر من اثقل نبود آنگاه گفتم کاری که رسول صلی الله علیه وسلم نکرده چگونه میکنید ابوبکر رضه گفت والله که جمع کردن قرآن بهتر است از جمع نکردن و همیشه تکرار این امر میفرمود تا آنکه خدا تعالی مرا انشراح صدر کرامت فرمود و تتبع قرآن کرده آنرا از رقعها و شانها و چوبهای نخل و از سینه‌های رجال جمع کردم تا آنکه آیت از سورت توبه یعنی لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر نزد خزیمه بن ثابت یافتم نزد کسی دیگر غیر او نبود و آنرا گرفته منتظم ساختم بعد از آن نسخه قرآن جمع شده در آن پیش ابوبکر تا حین وفات ابوبکر بود و بعد از وی نزد عمر بود تا ایام وفات او باز نزد حفصه بنت عمر رضه بود و از جمله خواص ابوبکر آنست که او اول خلیفه بود که رعیت تعیین مال بجهت خرج الیوم او کردند روایت کرد بخاری از عائشه رضه که گفت چون امر خلافت ابوبکر قرار یافت قوم من دانستند که کسبی که میکردم (یعنی چون خلیفه نشده بودم) قبل ازین بمؤنت عیال و اطفال من وفا میکرد و حالیا که بامر مسلمانان مشغول شدم خورش ابوبکر ازین مال خواهد بود و کسب در امر خلافت از برای مسلمانان میکرده باشد و ابن سعد از عطا بن سائب روایت کرد که چون مردم با ابوبکر بیعت کردند روز دیگر صباح مردم چند را همراه خود گرفته بجانب بازار میرفت آنگاه عمر رضه پرسید که کجا میروی ای خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم صدیق گفت ببازار میروم عمر گفت این زمان که والی امر مسلمانان گشتی ترا با بازار چه کار است ابوبکر رضه جواب داد که اگر ببازار نروم تجارت نکنم طعام عیال و اطفال من از کجا خواهد بود عمر گفت ای خلیفه نزد ابوعبیده باید رفت تا قوت عیال شما را تعیین کند پس رفتند نزد ابوعبیده پس او گفت که قوت یکی از مهاجرین که نیست اوکس و اکسب ایشان معین کنم و لباس زمستان و تابستان هرگاه کهنه شود او را در بیت المال رد کرده مثل او بگیرد آنگاه در روزی نصف گوسپند تعیین کردند و از لباس آن مقدار که ستر عورت باشد و ایضا روایت کرد ابن سعد از میمون که چون خلافت بر ابوبکر قرار گرفت دو هزار درم در سالی جهت اخراجات او تعیین کردند آنگاه ابوبکر رضه گفت چیزی زیاده کنید که عیال من بسیار است و از امر تجارت خود باز ماندم بواسطه اشتغال در خلافت بعد از آن پانصد درم دیگر افزودند و روایت کرد طبرانی از امام حسن بن علی رضه که ابوبکر رضه وقت مرض موت عائشه را وصیت کرد و گفت ای عائشه این شتر که شیر آن میخوریم و این قدح و این قطیفه کهنه وقتیکه والی امر مسلمانان بودم از آن انتفاع مییافتم بعد از مرگ من پیش عمر بفرست عائشه رضه گوید بعد از آن که ابوبکر وفات کرد این همه را نزد عمر فرستادم عمر گفت رحمک الله یا ابابکر لقد اتعبت من

جاوف بعدك رحمت خدا بر تو باد ای ابوبکر هر آئینه در تعب و مشقت تابع کردی کسی را که بعد از تو خواهد بود یعنی بواسطه تقوی و عفت و صلاح روزگار خود را دادی بتعب و مشقت گذرانیدی و کسی که بعد از تو خواهد بود و متابعت تو خواهد کرد او نیز در تعب خواهد بود و روایت کرد ابن ابی الدنیا از ابوبکر بن حفص که گفت ابوبکر رض در وقت وفات با عائشه گفت ای دختر من والی مسلمانان بودم و از مال مسلمانان دیناری و درهمی نگرفتم ولیکن از طعام ایشان خوردم و لباس خشن ایشان را پوشیدم و هیچ چیز از مال مسلمانان نزد من نیست نه قلیل و نه کثیر مگر این عبد حبشی و این شتر آب کش و این قطیفه وقتیکه من رحلت کردم این متروکات نزد عمر رضی الله عنه بفرست

باب چهارم در خلافت عمر رضی الله عنه و در آن چند فصل اند فصل اول

در حقیت خلافت عمر رضی الله عنه بدانکه ما محتاج نیستیم در حقیت خلافت عمر رض بدلیلی و حجتی زیرا که از حقیت خلافت ابوبکر رضی الله عنه که بنصوص کتاب و سنت و اجماع ثابت شده خلافت عمر رض نیز به ثبوت میرسد که حقیت آن با جماع و نصوص کتاب و سنت است زیرا که ثبوت فرع بحیثیت فرعیت بطریقی است که اصل آن ثابت شده و درین هنگام هیچ یک از رفضه و شیعه را جای نزاع در حقیت خلافت عمر رض نیست چرا که دلائل واضح قطعیه بر حقیت خلافت مستخلف او یعنی ابوبکر رض گذشت و بعد از ثبوت حقیت اگر کسی نزاع در آن کند محض عناد و مکابره و انکار ضروریات کند از روی عناد و تحقیق آنست که اعراض کنند ازو برا بالمیل و اکاذیب او التفات و اعتقاد نکنند چون اینقدر را دانستی بدانکه از اعظم فضائل صدیق است آنکه عمر را بر مسلمانان خلیفه ساخت زیرا که بسیاری از بلاد اسلام بلکه اکثر بلاد در ایام او فتح شد و در آن وقت اسلام ظهوری تمام یافت چنانچه بعد ازین خواهد آمد و نیز کثیرے از احادیث خلافت صدیق مثل حدیث اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر بطریقی که پیش ازین گذشت و مثل حدیث رسول صلی الله علیه وسلم بوضع احجار بجنب یکدیگر قوله هؤلاء الخلفاء من بعدی و حدیث رؤیا پیغمبر صلی الله علیه وسلم ینزع ید لو بکرة علی قلیب الی آخره و حدیث ان اول دینکم بدا نبوة و رحمة ثم یکون خلافة و رحمة و حدیث الخلافة ثلثون سنة تصریح بر خلافت عمر است و دلالت بر حقیت او میکند بر تقدیریکه اجماع نشده باشد خصوصا آنکه اجماع نیز منعقد شده است بر خلافت او رضی الله عنه فصل دوم در کیفیت تفویض امر خلافت بوصیت ابوبکر در مرض موت و سبب مرض ابوبکر رض آنکه بعد از وفات رسول الله حال ابوبکر متغیر شد و مفارقت رسول صلی الله علیه وسلم در و اثر کرده همیشه غمزده و ضعیف شد تا وقتیکه وفات یافت و بصحت رسیده است از ابن شهاب که شخصی جهت ابوبکر رض

حریره که نوعی از طعام است هدیه آورده بود و او آنرا باتفاق حارث تناول کردند حارث گفت
ای خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم ازین طعام دست باز دار که درین سم کرده اند و من و تو در یک روز
خواهیم مرد آنگاه ابوبکر گفتش دست از طعام باز گردانید لیکن از همانروز بمرض گرفتار شدند و
بعد انقضای یکسال هر دو در یکروز رحلت از عالم کردند و اگر کسی گوید که این حدیث منافات
دارد باین حدیث اثبت یا احد فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان چنانچه قبل ازین
گذشت که رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را بنام صدیق خواند و شهید نخواند و اما عثمان و
علی را رضی الله عنهما شهید خواند گوئیم هیچ منافاتی نیست درمیان این دو حدیث زیرا که ابوبکر
رضی الله عنه صفت صدیقیت و شهادت هر دو داشت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصفت
صدیقیت که اخص اوصاف است اکتفا نمود زیرا که صفت شهادت مشترک بود میان
جمیع ایشان و از جهت بود که رسول صلی الله علیه وسلم تعبیر از نفس نفیس خود نکرد مگر بصفت
نبوت که اخص صفات آنحضرت صلی الله علیه بود با آنکه موصوف بشهادت نیز بود چنانچه مرویست
بروایت صحیح که رسول صلی الله علیه وسلم در مرض موت تصریح فرموده که سبب این مرض زهریست
که در خیبر با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داده بودند و عود میکرد در هر سال تا وقتیکه همان زهر از عالم
فنا رحلت فرمود مرویست از عائشه بروایت واقدی و حاکم که ابتدا مرض ابوبکر رضی الله عنه روز
دوشنبه هفتم ماه جمادی الآخر بود که دران روز غسل نمود آنگاه شروع در بیماری کرد پانزده
روز تب کرد و بمرتبه که قوت آمدن بمسجد جهت ادای صلوة نداشت و در شب سه‌شنبه بیست و
دویم همان ماه وفات یافت در سال سیزدهم از هجرت در سن شصت و سه سالگی و دوم مرویست
از واقدی بچند طریق اسناد که ابوبکر چون مرض او اشتداد یافت عبدالرحمن بن عوف
را خواند گفت که عمر را چگونه می‌بینی گفت از حال کسی از من سوال میکنی تو عالمی بحال وی
از من ابوبکر گفت چنین است لیکن با تو درین امر مشوره میکنم آنگاه عبدالرحمن گفت که عمر رضی الله عنه
افضل است از آنچه رای تو در حق وی قرار گرفته بعد ازان عثمان بن عفان رضی الله عنه
را طلب کرد گفت از حال عمر مرا خبر ده عثمان رضی الله عنه گفت ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم
تو از حال وی داناتری گفت علم من بحال او از ما صدیق گفت چنین است که تو میگوئی ولیکن بحقیقت
حال او نرسیده است در باب استخلاف او بمن لازم است عثمان گفت بار خدایا آنچه معلوم منست
آنست که عمر رضی الله عنه سر او بهتر است از علانیه او مثل عمر کسی درمیان ما نیست آنگاه سعید رضی الله عنه بن زید
سید بن حضیر بجماعتی از مهاجر و انصار گفتند چنین میدانیم که عمر رضی الله عنه بعد از تو بهترین ماست
چون رضا ... در جائی سخط ساخط تر و بهتر از علانیه او دست و کسیکه قوت او زیاد

از عمر سخت تر باشد والی امر خلافت خواهد شد تقلست که یکے از صحابہ نزدیک ابوبکر رفته گفت ای
خلیفه جواب خدا تعالی را چه خواهے داد و چه خواهے گفت که عمر را بر ما خلیفه میسازی و حال آنکه شدت
و غلظت او را میدانی ابوبکر گفت خواهم گفت بار خدایا بهترین اهل ترا یعنی بهترین مهاجرین یا بهترین
صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم را بر ایشان خلیفه ساختم و این سخن از ما برسان بجائی که در ینجا حاضر
نیستند آنگاه عثمان بن عفان رضی الله عنه را حاضر ساخت و گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما عهد الخ یعنی این عهد نامه ایست از جانب ابوبکر بن ابی قحافه در آخر عهد او بدنیا و در اول
عهد او بآخرت در زمانی که ایمان می آرد کافر و از فجور منتهی میشود و توبه میکند فاجر و راست میگوید
کاذب بدرستیکه خلیفه ساختم بر شما بعد از خود عمر بن الخطاب رضی الله عنه را باید که سخن او بشنوید
و اطاعت او کنید و بتحقیق که من کوتاهی نکرده ام در کار خدای و رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در دین
او و در حق خود و شما از چیزے تقصیر نکرده ام و کمال احتیاط مرعی داشتم اگر عدل و راستی کند
گمان من در شان او و علم من با او همین است و اگر تغیر عدل بظلم و جور کند هر کس بعمل خود خواهد رسید
و من اراده خیر کرده ام و علم غیب ندانم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام
علیکم و رحمة الله و برکاته و بعد از ان امر فرمود تا عهد نامه را مهر کرده بیرون بردند و مردم بیعت
کردند و بدان راضی شدند و ابوبکر عمر را در خلوت طلب کرده وصیتی چند فرمود و بعد از آنکه عمر بیرون رفت
ابوبکر دست بدعا برداشت و گفت اللهم انی لم ارد بذلک الا صلاحهم الی آخره
یعنی اے بار خدایا اراده نکرده ام باستخلاف عمر مگر صلاح حال بندگان ترا و خوف فتنه و در بینای
عمل کردم و تو اعلمی در ین باده از من و غایت اجتهاد در رای کرده بهترین و قوی ترین و حریص ترین
ایشانرا بهدایت و رشد بر ایشان والی ساختم که امر تو یعنی موت من نزدیک من حاضر است بار
خدایا عمر را در میان خلق خلیفه من گردان و از جمله خلفاء الراشدین دان و صلاح حال رعیت او کن
که ایشان بندگان تواند و نواصی ایشان بید قدرت تست و ابن سعد و حاکم از ابن مسعود
روایت کردند که گفت افرس الناس ثلاثة یعنی اصدق ناس بعلم فراست سه کس بودند
یکے ابوبکر رضی الله عنه وقتیکه عمر را خلیفه خود ساخت دوم صاحبه موسی یعنی دختر شعیب علیهما السلام
وقتیکه با پدر خود گفت استاجره یعنی موسے علیه السلام را باجرت بگیر سوم عزیز مصر وقتیکه
افرس یوسف علیه السلام کرد با زن خود زلیخا را گفت اکرمی مثواه یعنی تو تعهد یوسف
علیه السلام نیکو کن و او را گرامی دار و بعضے از علما گفته اند که سلیمان بن عبد الملک نیز
یکے از ینجهت که عمر بن عبد العزیز را خلیفه ساخت و فراست بدین معنی اطلاق میشود یعنی
آنکه در قلوب اولیا خود القا میکند که عالم باحوال بعضے مردم میشوند بنوعی ...

وحدس و اصابت ظن او و هم آنکه بدلال و تجارب عالم باحوال بعضی مردم میشوند کذا فی نهایة الجزری
و در روایت میکند ابن عساکر از یسار بن حمزه که گفت چون مرض ابوبکر رضه اشتداد یافت از روزنه
خود را بمردم نموده گفت یا ایها الناس انی قد عهدت عهدا ای مردمان آنچه عهد کرده ام آیا
به آن عهد راضی هستید گفتند بلی راضی شدیم بعهدیکه تو کردی ای خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم آنگاه
امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه برخاست گفت لا نرضی الا ان یکون عمر راضی نمیشویم
مگر آنکه عهد تو در حق عمر بوده باشد آنگاه ابوبکر گفت فانه عمر بدرستیکه ولی عهد من
عمر است روایت کرد ابن سعد از شداد که بعد از آنکه عمر رضه بامر خلافت مقرر شده چون بمنبر برآمد
اول کلام که تکلم بآن نمود این بود اللهم انی شدید فلینی وانی ضعیف فقونی وانی
بخیل فسخنی بار خدایا من تندمزاج و غلیظم پس مرا نرمی ده و من ضعیفم پس قوی ساز مرا و من بخیلم
سخی و کریم گردان مرا زهری گوید که در روز وفات ابوبکر عمر بامر خلافت قیام نمود و در ایام او فتوحات عظیم
واقع شد که در ایام خلیفه که بعد اوست واقع نشده از انجمله فتح اکبر فتح اقلیم شام و عراق و فارس و
روم و مصر و اسکندریه و مغرب بود و رسول صلی الله علیه وسلم اشارت بآن فرموده و در حدیث
از احادیث دال بر خلافت صدیق رضه چنانچه گذشت و لفظ الحدیث نزد بخاری و مسلم از بعضی طرق
از ابن عمر و ابوهریره اینست که گفتند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بینا انا نائم رایتنی علی
قلیب وعلیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذها ابوبکر فنزع ذنوبا او ذنوبین
وفی نزعه ضعف والله یغفر له ثم جاء عمر فاستسقی فاستحالت فی یده غربا فلم ار
عبقریا من الناس یفری فریه حتی روی الناس وضربوا بعطن در اثنای زمانی
که من در خواب بودم خود را بر سر چاه دیدم و دلوی بر سر آن چاه بود و آب از آن چاه کشیدم
بمقداریکه خدا تعالی خواسته بود بعد از ابوبکر رضی الله عنه آن دلو را گرفته یک دلو یا دو دلو مملو کشید و در آن
کشیدن ضعفی یافت در خود خدا تعالی بیامرزد او را بعد از آن عمر رضه آمد آب کشید و در دست او
آن دلو منقلب شد بدلوی عظیم و ندیده ام مردی صاحب قوت که عمل کند مثل عمل عمر رضی الله عنه چندان
آب کشید که مردم سیر شدند و شتران خود را سیراب کردند و در عطن که موضعی است ابل را بعد از
سیراب [illegible] علما گفته اند که درین حدیث اشاریست بخلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
و بشارت است بکثرت فتوح و ظهور اسلام در زمان عمر رضی الله عنه چنانچه گذشت فصل
سیوم در ذکر سبب [illegible] امیر المومنین و عدم اطلاق اسم خلیفه رسول صلی الله
علیه وسلم بر وی روایت کرد عسکری در اوائل و طبرانی در کبیر و حاکم از طریق ابن شهاب
[illegible] عمر بن عبد العزیز [illegible] در زمان ابی بکر رضه در فرامین من خلیفه

رسول الله صلی الله علیه وسلم الی فلان می نوشتند بهمین سبب او را تغییر داده اطلاق اسم امیر المومنین
عمر رضی کردند و کلام مخصوص بود که اطلاق مکتوب می نوشت و ابوبکر بن سلیمان گفت خبر داد مرا شفا
که یکی از زنان مهاجران است که ابوبکر رضی من خلیفه رسول الله نوشت و عمر را رضی الله عنه
خلیفه خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم مینوشت تا زمانیکه عمر رضی الله بعامل عراق نامه نوشت با
مضمونش آنکه دو مرد صاحب وقوف نزد من فرست تا از احوال عراق از ایشان سوال کنم پس عامل
عامل عراق لبید بن ربیعه و عدی بن حاتم را فرستاد و ایشان چون بمدینه رسیدند بمسجد
در آمدند عمرو بن العاص در مسجد بود با و ملاقات کرده گفتند امیر المومنین عمر کجاست عمرو بن العاص
گفت والله که شما را در اطلاق اسم صواب کردید آنگاه نزد عمر رضی رفته گفت السلام علیکم یا امیر المومنین
عمر رضی گفت چه نوع در خاطر تو رسید اطلاق این اسم عمرو بن العاص از ین معنی او را خبر داده گفت
تو امیری و ما مومنانیم را آوی گوید از ان روز در مکاتبات و غیر او این اسم جاری شد امام نووی
در تهذیب آورده که ربیعه و عدی مذکور عمر رضی را مسمی باین اسم ساختند زیرا که عمرو بن العاص
بنابر تقلید ایشان این اسم را بلسان جریان داد و بعضے گفته اند اول کسیکه عمر را مبتلا باین
اسم کرده مغیره بن شعبه بود و ابن عساکر از معاویه بن قرة روایت کرده که ابوبکر رضی می نوشت
ابی بکر خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم و چون زمان عمر رسید صحاب اراده کردند که او را
خلیفه خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفته باشند گفت این لفظ طولے دارد یاران گفتند
تو امارت ما میکنی و امیر مائی گفت بلی شما مومنان اید و من امیر شما ام آنگاه از ان تاریخ امیر
مومنین می نوشتند و این روایات مذکوره منافات ندارد بانچه مقرر شده که عبد الرحمن بن
جحش در سریه که در آن آیت و یسئلونك عن الشهر الحرام نازل شد او را امیر المومنین گفتند زیرا که
آن تسمیه مخصوص بود و کلام ما در تسمیه خلیفه باین اسم است پس عمر رضی اول کسے ست که باطلاق
این اسم یاد کردندش از حین خلافت باب پنجم در فضائل و خصوصیات عمر رضی
و در آن چند فصلست فصل اول در اسلام او از نووی چنین مرویست که عمر رضی در
سال ششم از نبوت بشرف اسلام مشرف شد و در آن وقت بیست و پنج ساله بود رضی و از اشراف
قریش بود و [illegible] سفارت و رسالت ایشان باو رجوع بود هرگاه اراده حرب داشته
جماعتی [illegible] میفرستادند و اگر منافرے و مفاخرے داشتند [illegible]
[illegible] و مفاخرت بروے کنند و اسلام او رضی الله عنه [illegible]
[illegible] بود از ده وان و یازده کس [illegible] از زنان [illegible]
عجب [illegible] و بعد از او رضی در مکه اسلام ظهور یافت [illegible]

از ابن مسعود رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم اعز الاسلام باحب هذین الرجلین
الیک بعمر بن الخطاب او بابی جهل بن هشام بارخدایا عزیز و قوی گردان دین اسلام را بهر کدام
که دوست تر داری ازین دو مرد بعمر ابن الخطاب یا بابی جهل ابن هشام و روایت کرد حاکم از ابن
عباس و طبرانی از ابوبکر رضی الله عنه و ثوبان که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم اعز الدین بعمر ابن الخطاب
خاصة یعنی بارخدایا عزت و قوت ده دین اسلام را بعمر ابن الخطاب خاصة روایت کرد احمد
از عمر رضی الله عنه که گفت بیرون رفتم بقصد آنکه رسول صلی الله علیه وسلم را تعرض برسانم دیدم که بر من سبقت
نموده در مسجد آمد آنگاه از عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آمدم او صلی الله علیه وسلم در خواندن سورة
الحاقة شروع نمود و من تعجب از تالیف قرآن کرده با خود گفتم که این کلام شعر است چنانچه شعر قریش
میگویند آنگاه این آیت برخواند انه لقول رسول کریم وما هو بقول شاعر قلیلا
ما تؤمنون آنگاه از سماع این آیت محبت در دل من افتاد بهیچ تمام و ابن شیبه روایت کرد از
جابر که عمر گفت رضی الله عنه شبی همشیره مرا وجع ولادت گرفت بنیمت از منزل خود بیرون آمده
در آستانه کعبه داخل شدم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم تشریف آورده در حجره داخل شد و نماز
گذارد و چندانکه خواست الهی بود و چون بازگشت چیزی شنیدم که مثل آن نشنیده بودم
بعد از آن بیرون رفت و من تابع او شدم فرمود کیست گفتم عمر آنگاه فرمود ای عمر نمیگذاری
مرا در هیچ وقت نه در شب و نه در روز از این سخن ترسیدم که بر من دعای بد کند اشهد ان
لا اله الا الله واشهد انک عبد الله ورسوله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا اسلام
خود پنهان میداری ای عمر گفتم بآن خدائی که ترا بحق فرستاد که اسلام خود را آشکار خواهم کرد چنانکه
شرک خود را آشکارا میکردم و روایت کردند ابو یعلی و حاکم و بیهقی از انس رضی الله عنه که گفت عمر رضی الله عنه
شمشیر خود را حمایل کرده بیرون آمد در اثنای راه شخصی از بنی زهره ملاقی او شد گفت ای عمر
قصد کجا داری عمر گفت میروم که محمد صلی الله علیه وسلم را بکشم آن شخص گفت که اگر محمد صلی الله علیه وسلم را
بقتل رسانی چگونه از بنی هاشم و بنی زهره ایمن خواهی بود و از دست آنها خلاصی خواهی یافت
عمر گفت چنین معلوم میشود که تو نیز دین خود را ترک کرده و دین او را اختیار کرده آن شخص گفت عجب
اینست نمیدانی که خواهر و داماد تو هر دو دین ترا گذاشته اند آنگاه بخانه خواهر و داماد آمد و در خدمت
خباب نزد ایشان بود و قرائت سوره طه میکرد چون حس عمر شنید خباب را خوف بود از عمر در خانه پنهان
شد عمر گفت آهسته آوازی شنیدم چه چیز میخواندید گفتند سخنی در میان داشتیم گفت شاید
که شما دین خود گذاشته دین دیگر اختیار کردید داماد او گفت اگر حق در غیر دین تو باشد چه میشود
آنگاه عمر رضی الله عنه بر داماد خود برجست و در زمین انداخت و بزد خواهرش آمد که شوهر خود را

خلاص کند بدست دیگر او را نیز زخم نموده اند جنت چنانچه روی او خون آلوده شد خواهرش
چون اینحالت دید در غضب شد و گفت اگر غیر دین از دین تو حق باشد چه میتوانی کرد اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
گفت عمر رض چون این سخن بشنید از غضب باز ایستاده گفت آن کتابی که نزد شماست بیارید
تا بخوانم خواهرش گفت تو طاهر نیستی قرآن را دست تو ندهم لا یمسه الا المطهرون
برخیز غسل کن و وضو بساز آنگاه برخاست و وضو ساخت و قرآن برداشت و سورة طه
برخواند تا وقتیکه باین آیت رسید اننی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی واقم الصلوة
لذکری گفت دلالت کنید مرا بر محمد صلی الله علیه وسلم چون خباب این قول از عمر رض بشنید از پس
پرده بیرون آمد و گفت ای عمر رض بشارت باد ترا که در شب پنجشنبه رسول صلی الله علیه وسلم در حق
تو دعای کرده فرمود اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او بابی جهل بن هشام امید آن
دارم که دعای رسول صلی الله علیه وسلم در حق تو مستجاب شده باشد و چون درآنوقت رسول صلی الله
علیه وسلم بودند در خانه اصل خود که واقع بود در اصل الصفا تشریف داشت عمر رض متوجه آنخانه شد چون
بآن منزل رسید دید که حمزه و طلحه و بعضی دیگر از مردمان بر در آن خانه نشسته اند حمزه رض گفت این
عمر است که آمده اگر خدا تعالی در حق او خیر کرده مسلمان خواهد شد والا قتل او بر ما آسان است و در
گویند درآنوقت وحی علیه السلام بر رسول صلی الله علیه وسلم نازل شده بود و بعد از فراغ از آن حجره بیرون
آمده ملاقات عمر کرد و حمائل سیف او را گرفته فرمود آیا ای عمر ایمان نمی آری تا وقتیکه خدا تعالی عبرت
و عقوبتی که بر ولید بن مغیره نازل ساخت بر تو نازل گرداند آنگاه عمر گفت اشهد ان لا اله
الا الله وانک عبده ورسوله و بروایت طبرانی و بزار و ابو نعیم و بیهقی در دلائل از اسلم مروی است
که گفت مرا گفت عمر رض که من غلیظ ترین مردم بودم بر رسول صلی الله علیه وسلم اتفاقا در روزی
حار جرقت اشتداد حرارت در نیمروز در بعضی از طرف مکه مرد را دیدم گفت عجب است از تو یا ابن
الخطاب که زعم تو اینست که مثل تو کسی نیست و حال آنکه در خانه تو بعضی مسلمان شده اند چون از
حقیقت آن حال از وی سوال کردم گفت خواهر تو باسلام در آمده من چون این بشنیدم غضب
ناک شده باز گشتم چون بخانه رسیدم در را زدم گفتند کیست گفتم عمر چون آواز شنیدند جمعی که صحیفه
که قرآن نزد ایشان بود و تلاوت میکردند پنهان شدند و خواهر من برخاسته در خانه را گشود
آنگاه باو گفتم که ای دشمن نفس خود دین خود را ترک داده بدین محمد درآمده و مشتی بر سر او زدم بمرتبه
که خون از سر او روان شد و شروع در گریه کرده گفت یا ابن الخطاب مسلمان شده ایم من آنچه خواهی بکنی
آرا او را ترک کردم آنگاه بر سریری که در آنخانه نهاده بود نشستم گفتم آن صحیفه را نزد من آرید

خواهرم گفت تو اهل آن نیستی و غسل جنابت نکرده و این کتابیست که بغیر طهارت مس آن نتوان
کرد من تکلیف بیار کرده آن صحیفه . . . .
را گرفتم چون کشادم بسم الله الرحمن الرحیم نوشته دیدم چون باسمی از اسما الله گذشتم در بدو
حال از آن ترسیدم و صحیفه را انداختم باز رجوع بیقین خود کرده صحیفه را گرفتم آیت یسبح
لله ما فی السموات الخ بسبب خوف از آغاز اندم تا بآیت امنوا بالله و رسوله رسیدم
گفتم اشهد ان لا اله الا الله چون جماعت کلمه امین شنیدند بسرعت نزد من آمده تکبیر
آواز بلند آوردند گفتند بشارت باد ترا ای عمر که رسول صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه این دعا فرموده
اللهم اعز الاسلام باحب الرجلین الیک اما بابی جهل واما بعمر یعنی قوت ده
اسلام را باسلام ازین دو مرد که دوست تر داری بسوی خدا یا ابو جهل یا عمر انگاه مرا برسول صلی الله
علیه وسلم دلالت کردند در خانه که در اسفل صفا واقع بود چون بآنجا رسیدم و در زدم گفت کیست
گفتم عمر و لیکن بنابر آن شدت و غلظت که مرا برسول صلی الله علیه وسلم میبود است هیچ کدام از اصحاب [illegible]
باب اولی نکردند وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود افتحوا له الباب یعنی در را از برای
او بکشائید تا او در آید انگاه در را کشادند و دو کس هر دو بازوی مرا گرفته نزد رسول صلی الله
علیه وسلم آوردند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بگذارید او را و مجامع قمیص مرا گرفته بجانب خود کشید و گفت
اسلم یا ابن الخطاب اللهم اهده مسلمان شو ای پسر خطاب بار خدایا تو او را هدایت ده
انگاه من کلمه شهادت گفتم و مسلمانان تکبیر باواز بلند آوردند چنانچه مردمان در اطراف مکه شنیدند
و قبل ازین اسلام مخفی میداشتند بعد از آن که بشرف اسلام فایز گشتم مسلمانان را میدیدم که کفار
ایشان را میزدند بواسطه آنکه مسلمان شده بودند و ایشان نیز بقدر قوت خود کفار را میزدند و
بمن هیچ کس نمیزدند و لیکن میخواستم که مدفعت و محاربت با کفار داشته باشم تا ثواب اخروی
حاصل شود چون خال من ابو جهل بن هشام که شریف و بزرگ بود بخانه او رفتم و در زدم
گفت کیست گفتم عمر دین خود را گذاشته دین اسلام گرفته ام گفت ای عمر دین خود را ترک مکن
بشنیدم گفته اندرون خانه رفت و مرا گذاشت با خود گفتم که این چیزی نبود مقصود من ازین حاصل
نشد پس بسوی دیگر رفتم انگاه من بخانه دیگری از عظمای قریش رفتم چون بیرون آمد چنانچه
با خال گفته بودم بوی نیز گفتم او نیز جواب مثل جواب خال داد و در حجره خود داخل شد
و مرا گذاشت گفتم اینجا نیز فایده حاصل نشد چرا که مسلمانان را میزدند و من کسی را نمیزنم آخر
شخصی بمن گفت آیا خوش داری که اسلام تو شایع گردد گفتم آری گفت وقتیکه مردم در حجره مجتمع شوند اسلام خود را
بفلان شخص بگو و او کسی است که سری را پوشیده ندارد انگاه در وقت اجتماع من بحجره [illegible]

ونزدیک آنمرد نشسته گفتم من بدین اسلام در آمدم آنمرد گفت آیا این امر واقع است و انکار کرده
گفتم بلی کرده ام برخاسته باواز بلند فریاد برآورد که عمر بن الخطاب از دین خود برگشته و بدین اسلام در آمده
کفار چون این سخن شنیدند بجانب من مبادرت نمودند مرا میزدند و من ایشانرا میزدم جمعی کثیر بمن گرد
آمدند آنگاه خال من گفت سبب گرد آمدن این جماعت چیست گفتند عمر از دین خود برگشته آنگاه نشستن
خود بشارت کرد که خواهرزاده خود را در جوار خود در آوردم بنابرین انتشار کفار مرا گذاشتند و دیگر تعرض
بمن نرسانیدند بار چون مسلمانانرا دیدم که مدافعت و مصابرت کفار میکردند من ازین صواب
محروم مانده بودم نزدیک خال خود رفته گفتم جوار ترا رد کردم بعد ازین همیشه با کفار منازعت و مجادلت
میکردم و ایشانرا میزدم تا وقتیکه الله تعالی اسلام را قوت داد و غالب گردانید فصل در وجه
تسمیه عمر رضی الله عنه بفاروق روایت کرد ابونعیم در دلائل و ابن عساکر از ابن عباس رضی الله عنهم گفت از عمر پرسیدم
که بچه سبب ترا فاروق میگویند گفت بیان آن قصه اینست که روزی بمسجد رفتم دیدم که ابوجهل در سب و ایذا
رسول صلی الله علیه و سلم سرعت مینماید و این خبر بحمزه رسانیدند حمزه کمان خود برداشت رفته نزدیک
در حلقه قریش مقابل ابوجهل بر کمان خود تکیه استاده ابوجهل مشاهده اینحال نمود که حمزه غضبناک است
گفت چیست ترا ای اباعماره درین سخن بود که حمزه رضی الله عنه کمان برداشت و بر گردن او
چنان زد که بعضی از رگهای گردن گسسته شد و خون جاری گشت آنگاه قریش از ترس فتنه
در میان افتادند و صلاح در میان ایشان کردند و چون در آنوقت رسول صلی الله علیه و سلم در خانه
ارقم بن الارقم مخزومی مختفی بود حمزه از همین جهت وقوع این قضیه بخانه رفته مسلمان شد و بعد
از سه روز دیگر از تاریخ اسلام حمزه بمن ملاقات ارقم مخزومی کرده گفتم ترک دین پدران خود کرده و
تابع دین محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم شده گفت من اگر اینکار کرده ام کسانیکه حق تو بیشتر
است از من ایشان نیز ترک دین پدران خود کرده اند گفتم میتوانی ایشانرا معین کن گفتم
کیستند گفت خواهر و داماد تو آنگاه بجانب ایشان متوجه شدم چون بخانه آمدم همهمه شنیدم و خشم
این همهمه چه بود و چه چیز میخواندید جواب و سوال میان من و ایشان بسیار واقع شد تا وقتیکه بر سر خواهر
خود چنان زدم که خون آلوده شد و او نیز از اضطراب سر مرا گرفت و گفت ای عمر تو مسلمان شده
ایم حالیا چه خواهی کرد و من چون سر او را خون آلوده یافتم شرمنده شدم آنگاه نشستم و گفتم آن
کتاب را بمن بنمائید گفت بی طهارت دست بکتاب جایز نیست غسل کرده صحیفه را گرفتم بسم الله
الرحمن الرحیم یافتم گفتم این اسما اسمای طیب طاهره است آنگاه طه ما انزلنا علیک القرآن
لتشقی الی قوله له الاسماء الحسنی خواندم این آیت در نظر من بسیار عظیم نمود گفتم یا قوم
نگذشته بعد از آن مسلمان شدم و خبر از رسول صلی الله علیه و سلم گرفتم

در خانه ارقم است چون منزل ما در فتیم اهل اسلام جمیع انجا حاضر بودند حمزه پرسید کیست گفتند عمر است
گفت در بکشائید تا در آید اگر بجانب ما اقبال کند مسلمان شود ازو قبول خواهیم کرد واگر از ما روی گر
داند او را خواهیم کشت انگاه رسول صلی الله علیه وسلم این گفتگو را شنید از حجره بیرون آمد پس
باز در حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم کلمه شهادت گفتم و مسلمانان باواز بلند تکبیر گفتند چنانچه اهل
مسجد شنیدند بعد از ان گفتم یا رسول الله آیا ما بر حق نیستیم اگر بمیریم و بلی ما بر حق هستیم پس دین خود را
چرا مخفی داریم انگاه اهل اسلام را دو صف ساخته بیرون آمدیم در یک صف من بودم و در صفی
دیگر حمزه تا وقتیکه در مسجد الحرام داخل شدیم و چون نظر قریش بر من و حمزه افتاد اندوه و حزن بسیار
برایشان رسید و در آنروز رسول صلی الله علیه وسلم مرا فاروق خواند و فرق کننده بین الحق والباطل
خواند و ابن سعد از ذکوان روایت کرد که از عایشه رضی الله عنها پرسیدم که چه کس بود که عمر رض را مسمی بفاروق
ساخت و وضع این اسم کیست گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم او را فاروق خواند و ابن ماجه و حاکم
از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کردند که چون عمر مسلمان شد حضرت جبرئیل علیه السلام آمد و گفت
ای محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم اهل آسمان بتبشیر خوشحال شدند بسبب اسلام عمر رضی الله عنه روایت
کردند بزار و حاکم صحیح کرده آنرا از ابن عباس رض که گفت در وقت اسلام عمر رض مشرکان گفتند امروز ایشان از ما
اقوی شدند و اگر شکستی و غلطی بنسبت ایشان واقع شود جزاے ما خواهند داد و فرو گذاشت
نخواهند کرد و یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین در آنروز نازل
شده و بخاری و غیره از ابن مسعود رض روایت کردند که گفت از وقتیکه عمر رض بشرف اسلام فایز
شده همیشه غالب و عزیز بودیم و ابن سعد نیز از ابن مسعود رض روایت کرد که گفت اسلام عمر رض فتح بود
و هجرتش نصرت بود و امارتش رحمت بود و قبل از اسلام او رض استطاعت اقامت صلوة در بیت
الحرام نداشتیم چون عمر رض باسلام در آمد با ایشان کارزار بسیار کردیم تا وقتیکه اهل اسلام را بحال خود گذاشتند
و در بیت از ایشان باز داشتند و ابن سعد و حاکم از حذیفه رض روایت کرد که گفت چون عمر رض
مسلمان شد اسلام چون مردی مقبل بود که زیاده نمیشد مگر بقوت و در زمانی که عمر شهید شد اسلام مرتبه
[illegible] و قوی بود ضعیف شد و نقصان می یافت و طبرانی از ابن عباس رض روایت
[illegible] گفت اول کسیکه اسلام آشکار کرد عمر ابن الخطاب بود و در روایت بروایت ابن
سعد [illegible] اسلام کردیم و حوالی خانه کعبه نشسته حلقه میزدیم و طواف
[illegible] شدت و غلظتی میکردند جزا ایشان در کنار ایشان می نهادیم و فضل
[illegible] هجرت [illegible] رضی الله عنه بروایت ابن عساکر از امیر المومنین امام المتقین علی کرم الله وجهه
[illegible] بعلانیه هجرت کرده بغیر از عمر بن الخطاب چون قصد

بهجرت کرد سیف خود حمایل کرد و کمان بر دوش انداخته و چندان تیر از ترکش بیرون آورده بدست
خود گرفت و در وقتیکه اشراف قریش در فنای کعبه بودند تشریف آورده هفت نوبت طواف نمود و در خلف
مقام دو رکعت نماز گذارد و نزدیک اشراف قریش آمده گفت شاهت الوجوه هر کسیکه در پشت
رو شوید هر کسیکه خواهد که مادرش بی پسر شود و فرزندش یتیم شود و زنش بی شوهر شود باید که ملاقات کند مرا در
ورای این وادی آخر هیچ یکی از ایشان تاب مقابلت و مقاتلت او نداشتند و از عقب او نرفتند و بروایت
ابن عساکر از براء که گفت اول کسی که آمد از مهاجرین مصعب بن عمیر و ابن ام مکتوم بود بعد از ایشان
عمر ابن الخطاب رض با بیست سوار آمد و از وی سوال کردیم که حال رسول الله چه شد گفت بار ثر من
تشریف خواهد آورد و آنگاه بعد از عمر رض رسول الله صلی الله علیه وسلم مدینه را بنور ظهور خود منور گردانید
بمرافقت ابوبکر رض فصل چهارم در فضائل عمر فاروق رضی الله عنه قبل ازین سی و چهار
حدیث مذکور شد دال بر خلافت ابوبکر و فضائل او رض و حدیث سی و پنجم اللهم اعز الاسلام
بعمر بن الخطاب حدیث سی و ششم لما اسلم عمر نزل جبرئیل علیه السلام فقال یا محمد
قد استبشر اهل السماء باسلام عمر رضی الله عنه حدیث سی و هفتم لما اسلم عمر رض
قال المشرکون لقد انتصف القوم الیوم منا وانزل الله یا ایها النبی حسبک
الله ومن اتبعک من المومنین چنانچه در همین باب ترجمه این حدیث نیز مذکور شد حدیث
سی و هشتم بروایت بخاری و مسلم مرویست از ابوهریره رض که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم بینا
انا نائم رایتنی فی الجنة فاذا امرأة تتوضأ الی جانب قصر قلت لمن هذا القصر
قالوا لعمر اردت ان ادخلها فذکرت غیرتک فولیت مدبرا فبکی وقال علیک
اغار یا رسول الله وقتی در خواب بودم خود را در بهشت دیدم و در آنجا زنی بود در
قصری از قصور بهشت وضو میساخت پرسیدم که این قصر از کیست گفتند که از عمر پس خواستم
که در آن قصر درآیم آنگاه غیرت ترا یاد آوردم و پشت برو گردانیدم و رفتم بعد از آن عمر رض را گریه
دست داد و گفت آیا بر تو غیرت میکنم یا رسول الله این کلام استفهام انکاریست یعنی سزاوار نیست
از من که غیرت کنم بر تو و نخواهم کرد حدیث سی و نهم روایت کردند احمد و بخاری و مسلم از جابر که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بینا انا نائم رایتنی دخلت الجنة فاذا انا بالرمیصاء امرأة
ابی طلحة وسمعت خشفا امامی فقلت ما هذا یا جبریل قال هذا بلال
ورایت قصرا ابیض بفنائه جاریة فقلت لمن هذا القصر قالوا لعمر ابن الخطاب
فاردت ان ادخله فانظر الیه فذکرت غیرتک در خواب دیدم خود را در بهشت ناگاه
رمیصا زن ابوطلحه پیدا شد و از پیش روی خود خشفی و حرکتی شنیدم گفتم این کیست ای جبریل

گفت این بلال است و قصرے سفید دیدم در فضای آن قصر دخترے بود
گفتم از کیست ای جبرئیل گفت از عمر ابن الخطاب آنگاه خواستم که در آن داخل شوم چون غیرت تو
بخاطر رسید داخل نشدم حدیث چہارم روایت کردند بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله عنه که گفت رسول
صلے الله علیه وسلم فرمود بینا انا نائم شربت یعنی اللبن حتی انظر الی الری یجری فی اظفاری ثم
ناولت عمر قالوا فما اولته یا رسول الله قال العلم در اشارت که در خواب بودم قدحی شیر
بمن دادند از آن شیر آشامیده سیر شدم چنانچه دیدم که سیرابی در ناخنهای من جاری شد باز آنچه
مانده بود بعمر رضی الله عنه دادم صحابه گفتند یا رسول الله تاویل آن خواب بچه چیز کرده فرمود بعلم
حدیث چہل و یکم بروایت احمد و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابو سعید خدرے مرویست
که گفت رسول الله صلے الله علیه وسلم بینا انا نائم رایت الناس عرضوا علی و علیهم
قمص ومنها ما یبلغ الثدی ومنها ما یبلغ دون ذلک وعرض علی عمر وعلیه
قمیص یجره قالوا فما اولته یا رسول الله قال الدین در اشارت آنکه در خواب دیدم که مردم
بر من عرض میکردند و بر هر یکے از ایشان جامه بود بعضے از آن جامه‌ها ازین قبیل بود که به پستان
ایشان میرسید و بعضی پائین تر از پستان و عرض کرده شد بر من عمر رضی الله عنه و بر وی جامه دراز بود که
در زمین میکشید صحابه گفتند یا رسول الله تاویل آن چیست رسول صلے الله علیه وسلم فرمود تاویل او
بدین کردم و در دیگر روایت در ترمذی آنست که گفتند علی ماذا تاولت هذا ای بر چه تاویل کردے
این خواب را و درین روایت است آنکه فرموده جامه بعضی از ناف بود و بعضی تا زانو و بعضے
تا نصف ساق بپای ایشان میرسید و در قول رسول صلے الله علیه وسلم الدین رفع و نصب
هر دو جایز است یعنی رفع بنابر آنکه مبتدا است در جواب استفهام خبر او محذوف است و نصب بنابر
آنکه مفعول فعل محذوفست و درین روایت بدل دین با ایمان تعبیر میکردند و در وجه تعبیر
قمیص بدین گفته اند که قمیص ستر عورت میکند در دنیا و دین ستر عورت میکند در آخرت
و حجاب میکند جمیع مکروهات صاحب خود را والاصل فیه ولباس التقوی ذلک خیر
و معبران متفق اند بر تعبیر قمیص بدین و بر آنکه طول قمیص دلالت بر بقای اثر صاحب قمیص میکند
بعد از موت و ابن عربی میگوید تاویل قمیص کرده اند مگر از برای آنکه دین عورت جهل را
می پوشد چنانکه قمیص بدن را میپوشد و غیر عمر رضی الله عنه هر کس که قمیص او به پستان رسید
دل خود را از کفر مستور داشته اگرچه عصیان او صادر شده باشد و آن کس که قمیص او زیر
پستان رسیده فرج او ظاهر است پاسے خود را از رفتن در معصیت نپوشانیده و آنحضرت
که بپا او رسیده از جمیع وجوه بحجاب تقوے مستور داشته و آنکس که طول قمیص او زیاده

از نیست چنانچه از پا گذشته اکس نعل صالح خود زیاده ست وارد بر دیگران و مانند ابن ابی حمزه گوید
مراد تباس و در حدیث مومنان این ست اندوم مراد از دین امتثال اوامر و اجتناب از نواهی ست
و عمر رضی الله عنه را در همین مقام عالی ست و انحدیث شگرفته اند که اثر عنس جامه یا غیر عنس آن در خواب بیند آن ابر یا
دین لابس جامه و نقصان آن بوسط نقصان ایمان یا عمل و در حدیث آمده که اهل دین بر یکدیگر دیانتی
دارند و در قلت توانائی و کثرت و ضعف و درازی جامه از جمله مثالهاست که موجب حمد ست
در خواب و سبب ذم در بیداری بحسب شرع چرا که وعید وارد شده در حق کسی که جامه دراز پوشید
حدیث چهل و دوم روایت کردند بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص که گفت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود یا ابن الخطاب والذی نفسی بیده ما لقیک الشیطان سالکا فجا قط الا سلک
فجا غیر فجک ای پسر خطاب بخدائی که جان من بید قدرت اوست که شیطان ملاقی تو نشود
در هیچ راه گذری مگر آنکه آن راه گذاشته براه غیر راه تو رود یعنی بوسطه ترس و بیم که از تو دارد قطع
راه میکند حدیث چهل و سوم مرویست بروایت احمد و بخاری از ابوهریره رضی الله عنه و بروایت
احمد و مسلم و ترمذی و نسائی از عائشه رضی الله عنها که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لقد
کان فیما مضی قبلکم من الامم ناس محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر
بتحقیق که در امم سابقه کسان صادق الظن بوده اند از علماء اهل الهام برشد و صواب میشدند پس اگر
در امت من از آن قبیل کسی ست آن عمر ست بن الخطاب و در آنکه شرط مبالغه ست همچنانکه
میگویند که اگر مرا دوستی هست آن فلانی ست و بخاری از ابن عمر روایت کرد که گفت عمر رضی الله عنه
هرگز نشنیدم که بگوید ظن من در فلان امر چنین ست مگر آنکه چنان باشد که او ظن کرده باشد چنانچه
وقتی نشسته بود و مردی جمیل یعنی سوید ابن قارب با و گذشت عمر رضی الله عنه گفت یا ظن
خطا واقع شد یا آنکه این مرد بر دین جاهلیت ست یا کاهن ایشان بوده آنگاه سوید ابن قارب را
طلب نموده این سخن با او گفت و او اول انکار این معنی نموده گفت که مثل امروز مردی مسلمان
ملاقی من نشده باز عمر رضی الله عنه گفت بجد میگویم از این سخن مرا ازین معنی خبردار کن آنگاه گفت من در ایام
جاهلیت کاهن ایشان بودم بعد از ان عمر رضی الله عنه گفت نیکوترین و عجب ترین چیزی که جنیه تو
ایشان با آن کرده باشد چیست گفت روزی در بازار بودم جنیه آمد و من مشاهده فزع از وکر
کردم او این شعر برخواند شعر الم تر الجن وابلاسها باخره کما وقع فی الغادی
ویاسها من بعد انکاسها . ولحوقها بالقلاص واحلاسها . آنگاه عمر رضی الله عنه گفت راست
میگوید من نزد از ایشان خوابیده بودم یعنی در زمان جاهلیت در این اثنای مردی آمد و بچه
شتر را ذبح کرد در نیوقت کسی فریاد برآورد بآواز بلند که مثل آن نشنیده بودم می گفت

یا حلیم امسا بخیر رجل فصیح یقول لا اله الا انت آنگاه قوم بر جا بر جستند من گفتم نمیروم ازین مقام تا این خبر دیگر بار معلوم نشود درین اثنا باز ندا کرد یا حلیم امسا بخیر رجل فصیح و یقول لا اله الا الله آنگاه ایستادم و هیچ درنگ نکردم تا آنگاه گفتند این پیغمبری خواهد بود حدیث چهل و چهارم روایت کردند احمد و ترمذی از ابن عمر و احمد و ابو داود و حاکم از ابو ذر و ابو یعلی و حاکم از ابو هریره و طبرانی از بلال از معاویه رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی جعل الحق علی لسان عمر و قلبه یعنی خدا تعالی جاری کرده است حق را بر زبان و دل عمر رض مترجم گوید علما گفته اند که درین لفظ اشعاریست بآنکه جریان حق بر لسان عمر رض امری خلقی طبیعتی ست نه عارضی و مرویست از ابن عمر رض که گفت هرگز نبود امری نازل نشد که قوم در آن امر چیزی بگفتند و عمر رض چیزی نگفت مگر آنکه قرآن موافق قول او نازل شد حدیث چهل و پنجم روایت کردند احمد و ترمذی و حاکم صحیح کرد آنرا از عقبه بن عامر و طبرانی از عصمت بن مالک که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لو کان بعدی نبیا لکان عمر ابن الخطاب اگر بعد از من پیغمبری میشد هر آینه عمر بن الخطاب میشد و طبرانی روایت این حدیث از ابو سعید خدری و غیر او کرده و ابن عساکر از حدیث ابن عمر رض حدیث چهل و ششم روایت کرد ترمذی از عائشه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لانظر الی شیاطین الجن و الانس قد فروا من عمر بدرستیکه من مینگرم شیاطین جنی و انسی را که از عمر رض میگریزند ایضا ابن عدی از عایشه رض روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود رأیت الجن و الانس قد فروا من عمر رضی الله عنه حدیث چهل و هفتم روایت کردند ابن ماجه و حاکم از ابی ابن کعب که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اول من یصافحه الحق عمر و اول من یسلم علیه و اول من یأخذ بیده فیدخله الجنة اول کسیکه حق مصافحه کند او را و اول کسیکه حق بروی سلام کند و اول کسیکه بگیرد او را بدست خود در بهشت برد عمرست رض و مصافحه درینمقام کنایت است از مزید انعام و اقبال بر وی اگر گوئی قبل ازین حدیثی مذکور شد که ابوبکر رضی الله عنه اول کسی است از امت من که داخل میشود در بهشت پس میان این دو حدیث منافات ست گوئیم منافات نیست و تطبیق میان این دو حدیث باینطریق است که اولیت در حدیث نسبتی ست یعنی اول کسیکه در بهشت داخل میشود بعد از ابوبکر عمر رض است حدیث چهل و هشتم روایت کردند ابن ماجه و حاکم از ابو ذر که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت ان الله تعالی وضع الحق علی لسان عمر و قلبه بدرستیکه خدا تعالی نهاده حق بر زبان عمر رض را که بر زبان او کلام میاید حدیث چهل و نهم روایت کردند احمد و بزار از ابو هریره رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلبه

اینحدیث حبل المتین مذکور شد و ابن عثیم در مسند خود از امیر المؤمنین امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی
طالب رضه روایت کرد که گفت کنا اصحٰب محمد صلی الله علیه وسلم لا نشك ان السکینة
تنطق علی لسان عمر وقلبه بودیم ما اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم ریب وشک نداشتیم در اینکه
سکینه بر زبان عمر رضه ناطق است مترجم میگوید که اقوال علما در تفسیر سکینه بسیار است بعضی از ایشان
معنی اینحدیث چنین نموده اند که شک نداشتیم در انکه عمر رضه تکلم بسکینه میکرد یعنی بچیزی که مستحق است که نفوس بآن
ساکن شود و قلوب بآن مطمئن گردد و آنچیز امر غیبی که خدا تعالی با و القا کند کذا فی حواشی المشکوة وبعضی
گفته اند که مراد از سکینه ملکی جانب الله است که در کتاب عزیز ذکر فرموده و بعضی غیر این نیز گفته اند کذا
فی النهایة الجزری حدیث پنجاهم روایت کرد بزار از ابن عمر رضه وابن عساکر از ابو هریره و صعب
بن جثامة رضی الله عنهم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که عمر سراج اهل الجنة عمر چراغ اهل بهشت است
مترجم گوید که اینحدیث امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی رضی الله عنه نیز از رسول صلی الله علیه وسلم روایت
کرده است بنقول انکه در فصل الخطاب از ابن عباس رضه نقل کرده که در ایام خلافت عمر رضه امر کرد تا جمیع
غنائم بمسجد رسول صلی الله علیه وسلم بردند و اول کسیکه بمسجد در آمد امام الجن والانس حضرت امام حسن
بن امیر المؤمنین علی بود رضوان الله تعالی عنهما که با عمر رضه گفت ای امیر المؤمنین از آنچه خدا تعالی بر
مسلمانان فتح فرمود حق من بده عمر بتعظیم وتکریم ولی فرمود هزار درم از ان غنائم با و داد وچون بجا
تشریف ارزانی فرمود امام مطلق و نادی بحق سید الشهداء امام حسین بن امیر المؤمنین حضرت علی
کرم الله وجهه آمد وگفت ای امیر المؤمنین حق من از آنچه مسلمانان را فتح شده عطا کن عمر رضه باو حسب
والکرامة هزار درم دیگر بخدمت شباب الجنة امام حسین رضه عطا کرد آنگاه عبد الله بن عمر رضه نزد پدر آمده
حق خود طلب کرد عمر رضه آنرا پانصد درم داد عبد الله گفت ای امیر المؤمنین من کبیر السن ام و در عهد بعثت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم شمشیر زده ام مرا پانصد درم میدهی و امام حسین وحسن رضی الله عنهما
که طفل اند و در کوچه های مدینه بازی می کنند هر یکی را از ایشان هزار درم دادی عمر رضه گفت بلی چنین
کردم تو پدری او مثل پدر ایشان بیار و مادری مثل مادر ایشان و جدی مثل جد ایشان وجده
مثل جده ایشان و عمی مثل عم ایشان وعمه مثل عمه ایشان و خال و خاله مثل خال و خاله ایشان بیار
تا مقداری که بایشان داده ام بتو دهم و میدانم که تو این نوع کسان نخواهی آورد چرا که پدر ایشان امیر
المؤمنین و امام المتقین حضرت علی است و مادر ایشان فاطمة الزهرا وجد ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
وجده ایشان خدیجة الکبری وعم ایشان جعفر بن ابی طالب رضه وخال ایشان ابراهیم بن رسول الله
صلی الله علیه وسلم است وخاله ایشان رقیه وام کلثوم دختران رسول صلی الله علیه وسلم اند چون این
خبر بحضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه رسید حسین قول عمر رضه ذکر کرده گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم

شنیدم که گفت عمر سراج اهل الجنة فی الجنة باز چون عمر رض استماع نقل این حدیث از شاه مردان
علی المرتضی نمود با جمعی از اصحاب که نزد وی بودند بر خاسته بمنزل امیر المومنین اسد الله علی بن ابی طالب
آمده در زد چون علی بیرون آمد عمر رض گفت ای علی آیا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدی علی فرمود که از
رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم عمر رض گفت که خطی باین مضمون بنویس از جهت من آنگاه امیر المومنین علی
رض نوشت بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما ضمن علی ابن ابی طالب لعمر بن الخطاب
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو عن جبرئیل وهو عن الله تعالی ان
عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة فی الجنة یعنی این خط ضمانیت امیر المومنین علی بن ابی
طالب ست مر عمر بن الخطاب رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیه السلام وا واز
خدا تبارک و تعالی که عمر بن الخطاب چراغ اهل بهشت ست در بهشت بعد از آن عمر آن خط را گرفته بیکی از
اولاد خود بسپرد و وصیت کرد که وقتیکه من بمیرم بعد از غسل و تکفین این خط را در کفن من مندرج
سازند تا نزد پروردگار خود برم و چون شهید شد بنا بر وصیت در کفن او مندرج گردانیده
دفن کردند و در معنی سراج اهل جنت بعضی از علما گفته اند مراد آنست که از آنجا که تمامی اسلام
ایشان بسبب عمر حاصل شد جمیعا اهل جنت اند مثل چراغی بود که اسلام ایشان به اسلام عمر قوت
گرفت و در آن وقت اسلام اظهار کردند بعد از آنکه خائف و مختفی بودند همچنانکه راه رو بروشنائی
چراغ راه می یابد کذا فی نهایة الجزری رحمة الله علیه حدیث پنجاه و یکم روایت کرد بزار
از قدامة بن مظعون از عم خود عثمان بن مظعون که گفت رسول صلی الله علیه وسلم اشارت بدست
مبارک خود بجانب عمر رض کرده فرمود غلق الفتنة واشار بیده الی عمر لا یزال بینکم
وبین الفتنة باب شدید الغلق ما عاش هذا بین اظهرکم این مرد را باب
فتنه است و بود و همیشه میان شما و میان فتنه بابی سخت مغلق است که بآسانی کشاده نشود
مادامی که این زندگی عمر رض در میان شماست حدیث پنجاه و دوم روایت کرد طبرانی در
اوسط خود و حکیم ترمذی در نوادر الاصول و ضیاء از ابن عباس رض که گفت جبرئیل علیه السلام نزد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم آمد و گفت عمر رض را از من سلام برسان و بگو که غضب تو عزت ست و رضاء تو
حکم ست و در روایت دیگر آمده اتانی جبرائیل فقال اقرا عمر السلام وقل له ان رضاه
حکم وان غضبه عز حدیث پنجاه و سوم روایت کرد ابن عساکر از عایشه صدیقه
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الشیطان یفر من عمر به تحقیق که میگریزد شیطان از
عمر رض و احمد و ترمذی و ابن حبان در صحیح خود روایت کردند از طریق بریده که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود ان الشیطان لیفر منک یا عمر بدرستیکه شیطان میگریزد و میترسد

ازلواى عمر حديث پنجاه وچهارم روايت كرد ابن عساكر وابن عدى از ابن عباس كه گفت
پيغامبر خدا صلى الله عليه وسلم فرمود ما فى السماء ملك الا وهو يوقر عمر ولا فى الارض شيطان
الا وهو يفرمن عمر فرشته نيست در آسمان مگر آنكه توقير و تعظيم عمر ميكنند و در زمين شيطان
نيست مگر آنكه ميترسد از عمر حديث پنجاه و پنجم روايت كرد طبرانى در اوسط از ابو هريره كه گفت
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله باهى باهل عرفة عامة وباهى بعمر خاصة
بدرستيكه خدا تعالى مباهات ومفاخرت كرد ملائكه را باهل عرفه بر سبيل عموم و بعمر بر سبيل خصوص
حديث پنجاه و ششم روايت كرد طبرانى و ديلمى از فضل ابن عباس كه مرويست
كه رسول صلى الله عليه وسلم فرمود الحق بعدى مع عمر حيث كان بعد از من حق با عمر است
در هر مكان كه باشد حديث پنجاه و هفتم طبرانى از سديسه روايت كرد كه رسول صلى الله
عليه وسلم فرمود ان الشيطان لم يلق عمر منذ اسلم الا خر لوجهه تحقيق كه شيطان
در هيچ وقتى از اوقات ملاقى عمر نشد از زمانى كه عمر بشرف اسلام فايز شد مگر آنكه بر روى در
افتاد از خوف و هيبتى كه از وى داشت و دارقطنى اين حديث را در افراد از طريق سديسه از حفصه
روايت كرد حديث پنجاه و هشتم روايت كرد طبرانى از ابى ابن كعب كه رسول صلى الله
عليه وسلم فرمود قال لى جبرئيل ليبك الاسلام على موت عمر جبرئيل گفت مرا كه
ميگريد اسلام بر موت عمر حديث پنجاه و نهم روايت كرد طبرانى در اوسط از ابى سعيد
خدرى كه رسول صلى الله عليه وسلم فرمود من ابغض عمر فقد ابغضنى ومن احب عمر
فقد احبنى وان الله تعالى باهى بالناس عشية عرفة عامة وباهى بعمر خاصة
وانه لم يبعث الله نبيا الا كان فى امته محدث منهم وان يكن فى امتى
منهم احد فهو عمر قالوا يا رسول الله كيف هو محدث قال تتكلم الملائكة
على لسانه هر كس كه دشمن دارد عمر را بتحقيق كه مرا دشمن داشته است و هر كس كه دوست
دارد عمر را بتحقيق كه مرا دوست داشته است بدرستيكه خدا تعالى مباهات و مفاخرت
كرده بمردم در روز عرفه بر سبيل عموم و به عمر بر سبيل خصوص و خدا تعالى هيچ پيغمبرى را نفرستاد
مگر آنكه در امت او محدثى بوده است و اگر در امت من محدثى باشد آن عمر است صحابه گفتند
يا رسول الله چگونه او محدثى بود فرمود ملائكه بر زبان او تكلم ميكنند و اسناد اين حديث
حسن است حديث شصتم روايت كرد احمد و ترمذى و ابن حبان در صحيح خود و حاكم از بريده
رضى الله عنهم كه رسول صلى الله عليه وسلم فرمود يا بلال بم سبقتنى الى الجنة وما دخلت
الجنة قط الا سمعت خشخشتك امامى فاتيت على قصر مربع مشرف

من ذهب فقلت لمن هذا القصر قالوا لرجل من العرب فقلت انا عربي لمن
هذا القصر قالوا لرجل من قريش فقلت انا من قريش لمن هذا القصر قالوا
لرجل من امة محمد فقلت انا محمد لمن هذا القصر قالوا لعمر بن الخطاب سفر
ای بلال بچه چیز سابق شدی بر من در بهشت و من داخل نشدم در بهشت هرگز مگر آنکه شنیدم حس
حرکتی تو پیش خود پس در آمدم در قصری مربع که از طلا ساخته بودند پرسیدم که این قصر از آن
کیست گفت که از عمر بن الخطاب حدیث شصت و یکم بروایت ابو داود مرویست از
عمر بن الخطاب که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا گفت لا تنسنا یا اخی من دعائک
فراموش مکن مارا ای برادر من از دعای خود حدیث شصت و دوم روایت کردند
ابن ماجه از عمر ایضاً که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود مرا ورا یا اخی اشرکنا فی صالح
دعائک ولا تنسنا شریک ساز ما را در دعای صالح خود و فراموش مکن ما را حدیث
شصت وسوم روایت کرد بخاری از ابن عباس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
الصدق بعدی مع عمر حیث کان راستی و درستی بعد از من در عمر است هر جا
که باشد حدیث شصت و چهارم روایت کرد طبرانی وابن عدی از ابن عباس
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عمر معی وانا مع عمر والحق بعدی مع عمر حیث کان
عمر با من است و من با عمرم و حق بعد از من با عمر است هر جا که بوده باشد حدیث شصت
و پنجم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن حبان در صحیح خود از انس و بخاری و مسلم از جابر و
احمد از بریده و از معاذ رضی الله عنهم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود در بهشت داخل شدم ناگاه قصری
دیدم پس پرسیدم این قصر کیست گفتند از آن جوانی که از قریش است گمان بردم
که آن جوان من خواهم بود باز چون تحقیق آن کردم گفتند عمر بن الخطاب اگر نه این بودی
که غیرت ترا میدانستم در آن قصر داخل میشدم و لفظ این حدیث از پیش گذشت حدیث
شصت و ششم روایت کردند حاکم و ترمذی از ابو بکر رضی الله عنه که رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود ما طلعت الشمس علی خیر من عمر طلوع نکرد آفتاب بر کسی که بهتر
از عمر است حدیث شصت و هفتم روایت کرد ابن سعد از ایوب بن موسی مرسلاً که
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی جعل الحق علی لسان عمر وقلبه و
هو الفاروق فرق الله به بین الحق والباطل بدرستیکه خدا تعالی جاری ساخته
حق بر زبان و دل عمر و او فاروق است خدای تبارک و تعالی باو فرق میان حق
و باطل کرد حدیث شصت و هشتم روایت کرد طبرانی از عصمت بن مالک که رسول

فرمود و بجلد. اذا مات عمر فان استطعت ان تموت فمت و این کلامی است بر
سبیل توبیخ و ترحم یا کسی میگویند که در مهلکه افتاده باشد و مستحق آن باشد یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله
با او ترحم و بخشش فرموده و گفت زمانی که عمر رضی الله عنه از عالم رحلت کند اگر بموت خود قادر باشی بمیر تا از فتنه
اهل زمان محفوظ باشی فصل پنجم در بیان ثنای اصحاب و سلف بر عمر رضی الله عنهم
مرویست بروایت ابن عساکر از صدیق رضی الله عنه که گفت بر زمین کسی دوست تر نزد من
از عمر رضی الله عنه نیست و ابن سعد ایضا از صدیق رضی الله عنه روایت کرده که در ایام مرض با او گفتند که جواب
خدا چه خواهی داد که عمر را بر ما والی ساختی و حال آنکه غلظت او را دیدی گفت اگر از من سوال
کنند خواهم گفت که بهترین ایشان را والی ساختم و طبرانی از امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده
که گفت اذا ذکر الصالحون فحی هلا بعمر ما کنا نبعد ان السکینة تنطق علی لسان عمر رضی الله عنه
هرگاه که ذکر صلحا کنند بعمر رضی الله عنه ابتدا کن و بذکر او تعجیل نما بعید نمی شمردیم که سکینه بر زبان عمر رضی الله عنه ناطق بود
و قبل ازین معنی سکینه مذکور شد و ابن سعد رضی الله عنه روایت کرده که گفت بهترین مردم بعد پیغمبر صلی
الله علیه و سلم ... از عالم رحلت فرمود و اخذ و اجود از عمر رضی الله عنه و طبرانی و حاکم ... بن مسعود روایت
کرده که گفت اگر علم عمر رضی الله عنه در یک پله ترازو نهند و علم زندگان روی زمین در پله دیگر نهند علم
عمر رضی الله عنه ترجیح خواهد یافت ... اعلم ایشان و ظن اصحاب در حق علم عمر رضی الله عنه آن بود که نه قسم از علم او ... یک
قسم دیگر سایر مردم و زبیر بن بکار از معاویه رضی الله عنه روایت کرده که گفت ابوبکر ... دنیا
نداشت و دنیا ... ما عمر رضی الله عنه دنیا ... [illegible] ... در
آلوده شده ایم و پشت و روی در آن میگردیم و حاکم از امیر المومنین ... علی بن ابی
طالب رضی الله عنه روایت کرده که در وقتی که عمر رضی الله عنه را بغسل حاضر ساختند ثوبی پوشیده بود بر وی
وارد شده فرمود رحمت خدا بر تو باد ... دوست تر نزد من نیست که بصحیفه او نزد حق تعالی برسم
بعد از صحیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم مگر ازین شخص که پوشیده ثوب ... این حدیث بچند
طریق ... از امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه مذکور شد و طبرانی ... بن مسعود روایت
کرده که گفت ... صلحا مذکور شوند ابتدا ... بعمر ... بود کتاب الله
ارشاد ... در دین خدا تعالی ایضا طبرانی از عمر بن ... روایت کرده که عمر رضی الله عنه
بالکعب الاحبار گفت که صفت مرا ... یعنی ...
از حدیث ... از حدیث ... امیر ... شدید که ...
... شده ... ایشان ... الاحبار گفت
بازین ... [illegible] ...

گفت یا عمر که بعد از آن بلا و فساد خواهد شد و مرویست بروایت احمد و بزار و طبرانی از ابن
مسعود رض که گفت تفضیل عمر رض بر مردم بچهار چیز است اول بامر قتل اسیران روز بدر که خدا تعالی
آیه لولا کتاب من الله سبق الآیه موافق رای او نازل ساخت دوم بآنکه زنان
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را امر بحجاب فرمود و زینب که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه و
سلم بود گفت ای عمر وحی بر خانهای ما نازل میشود و تو بر ما حکم میکنی آنگاه حق تعالی آیت و اذا
سالتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب که آیت حجاب ست نازل ساخت
سوم بآنکه رسول صلی الله علیه وسلم جهت اسلام او دعا فرموده گفت اللهم اید الاسلام
بعمر و برایه فی ابی بکر کان اول من بایعه چهارم برای اجتهاد در باب بیعت ابو بکر
زیرا اول کسی بود که بیعت کرد با ابو بکر رض و ابن عساکر از مجاهد روایت کرد که ما چنین میگفتیم که
شیطان در ایام عمر رض در زنجیر بود و چون عمر رض را شهید کردند خلاصی یافت و اعوان
و انصار او متفرق گشتند فصل ششم در موافقات عمر رض با قرآن و سنت و توریت روایت
کرد ابن مردویه از مجاهد که گفت عمر رض میدید یعنی اجتهاد میکرد و موافق رای و اجتهاد او
قرآن نازل میشد و ابن عساکر از امام الصادقین هادی الخلق امیر المومنین علی رض روایت کرد که
گفت ان فی القرآن لرایا من رای عمر رض بدرستیکه در قرآن هر آینه رای ست از رای
عمر رض و از ابن عمر رض مرفوعا روایت کرده که گفت نیست در چیزی که مردم سخن میگفتند و عمر رض
خلاف آن گفته باشد مگر آنکه قرآن بر موافق آنچه عمر رض گفته بود نازل شد که موافقات عمر رض بسیار
است اول و دوم و سوم روایت کردند بخاری و مسلم از عمر رض که گفت موافقت کردم
با پروردگار خود در سه چیز گفتم یا رسول الله اگر مقام ابراهیم را مصلی سازیم خوب خواهد بود
آنگاه آیت واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی نازل شد موافقت رای و قول
من دیگر گفتم یا رسول الله نیکوکار و فاجر بحضور ازواج مطهرات تو می آیند اگر ایشان را امر کنی
بحجاب خواهد بست آیت حجاب نازل شد دیگر ازواج مطهرات مجتمع شده بودند در آنکه ا
زوجات مر رسول الله صلی الله علیه وسلم در غیرت شده گفتم یا رسول الله اگر طلاق دهی ایشان را
خدا تعالی بدل ایشان بهتر تو خواهد داد آیه عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا
خیرا منکن نازل شد موافق قول من چهارم در باب اسیران بدر بروایت سالم از ابن
عمر رض مرویست که گفت در سه چیز موافقت با پروردگار خود کردم در حجاب و در اسیران بدر
و مقام ابراهیم تحقیق و در باب تحریم خمر بروایت اصحاب سنن و حاکم از عمر رض مرویست
که گفتم اللهم بین لنا بیانا شافیا فی الخمر بار خدایا بیان کن از برای ما بیانی

و اذا سالتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب

ثانی و دوانی در باب عمر است ششم در آیت فتبارک الله احسن الخالقین ابن ابی حاتم در تفسیر
خود از انس روایت کرده که عمر رضی الله عنه گفت در چهار چیز موافقت با پروردگار خود کردم ومنها که ذکر شد
وچهارم آنکه چون این آیت ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الآیة
نازل شد گفتم فتبارک الله احسن الخالقین هفتم در قصه عبدالله بن ابی چنانچه در صحیح از عمر
روایت کرده که چون عبدالله بن ابی وفات یافت رسول صلی الله علیه وسلم را خواندند که بر وی
نماز گذارد من پس روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفته گفتم آیا بر دشمن خدا که عبدالله بن ابی است
چنانچه در فلان روز چنین و چنین گفت نماز خواهی گذارد والله از وقتی که این سخن گفتم زمانی زیاده
نگذشت که آیت ولا تصل علی احد منهم مات ابدا که نهی از صلوة بر منافقان است
نازل شد هشتم در قضیه استغفار طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که چون رسول
صلی الله علیه وسلم اکثار استغفار بر قومی از منافقان فرمود گفت عمر رضی الله عنه سواء علیهم
یعنی برابر است بر ایشان استغفار و عدم استغفار تو یا رسول الله آنگاه آیت سواء علیهم
استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم ان الله لا یهدی القوم الفاسقین
نازل شد نهم در مشورت رفتن بجانب بدر بیان آنکه رسول صلی الله علیه وسلم در خروج
بجانب بدر با اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین مشورت فرمود و عمر رضی الله عنه اشارت بخروج کرد و
آنگاه آیت کما اخرجک ربک من بیتک بالحق وان فریقا من المؤمنین
لکارهون که اشارت است بآنکه خروج از مدینه بجانب بدر خواست و بامر خدا تعالی است
نازل گشت دهم در مشورت در قصه افک یعنی در باب عائشه صدیقه رضی الله عنها مشورت کرد
عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله تزویج عائشه صدیقه رضی الله عنها با تو که کرد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم فرمود خدا تعالی کرد عمر رضی الله عنه گفت آیا گمان شما این است که عائشه رضی الله عنها با این صفت تزویج
کرد و عیب خدا تعالی پنهان بدارد و او را لایق فراش شما نیست سبحانک هذا
بهتان عظیم آنگاه براءة از افک بهمین طریق نازل شد یازدهم در قصه صوم بیان
آنکه شبی در ماه صیام عمر رضی الله عنه بعد از آنکه از خواب بیدار شد با زوجه خود مجامعت نمود و چون
در اوائل اسلام حرام بود نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت از عملی که کرده ام شکوه میکنم نزد
خدا تعالی و رسول او آنگاه آیت احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم
که حکم تحلیل مجامعت منکوحات در لیالی صیام است نازل گشت سیزدهم میگویند ... در
آورده که چون عمر رضی الله عنه بیان ایشان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم کرد رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود بجان تو لایق نبود که این امر از تو صادر شود یا عمر آنگاه جمعی از حضور مجلس برخاستند

کردند که در شب روزه بعد از عشا این امر صادر شد و بعد از وقوع این امر مذکور این آیت
نازل شد و دوازدهم از موافقت عمر رضی الله عنه با قرآن این آیت ست که قال الله تعالی
من کان عدوا لله وملئکته ورسله وجبریل ومیکال فان الله عدو
للکافرین ابن جریر و غیر او از طرق متعدده روایت کرده اند و از روایتی که بهو اقوی تر است
روایت ابن ابی حاتم است از عبدالرحمن بن ابی لیلی که گفت یهودی با عمر ملاقی شد و گفت آن جبریل
که صاحب شما یعنی رسول [illegible] ذکر میکند دشمن ماست عمر گفت هر کسی که عدو خدا
و ملائکه و رسل وی صلی الله علیه وسلم و جبریل و میکائیل است بتحقیق خدا تعالی عدو اوست پس
از آن آیت بر زبان عمر نازل شد سیزدهم فلا وربک لا یؤمنون الخ از موافقات
عمر است چنانچه ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابی الاسود روایت کرده اند که میان دو کس
دعوی [illegible] نزد رسول صلی الله علیه وسلم رفتند و رسول صلی الله علیه وسلم
میان ایشان حکم [illegible] آنکه بروی حکم کرده بود [illegible] رضی الله عنه گفت نزد
عمر بن الخطاب [illegible] رفتند [illegible] گفت نزد رسول صلی الله علیه وسلم رفته
بودیم [illegible] چون حال چنین یافت باندرون رفت [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] بیرون آمد و آن کس را که حکم
رسول الله [illegible] بقتل رسانید و آن شخص دیگر که مخاصم
مقتول بود [illegible] صلی الله علیه وسلم آمد و گفت [illegible] عمر صاحب مرا
بقتل [illegible] فرمود [illegible] گمان این نداشتم که بر قتل مومنی دلیری
کند [illegible] این آیت [illegible] لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم
لا یجدوا [illegible] ویسلموا تسلیما نازل شد و خون آن شخص
[illegible] موصول است
[illegible] تو سوگند ای محمد صلی الله علیه وسلم که ایشان مومن
[illegible] میان ایشان واقع است پس نیابند در نفس
[illegible] منقاد تو باشند چهاردهم از موافقت آیة
[illegible] بود و وقتیکه در خواب بود
[illegible] شد عمر گفت بار خدایا داخل شدن بی اذن حرام
[illegible] پانزدهم موافقت اوست با خدا تعالی
[illegible] حدیث مرویست در اسباب نزول بروایت ابن عساکر

از جابر و قصه او مذکورست در اسباب نزول متشابه در ہم موافقت در بعضی از ان است
وآن مرویست بروایت ابن عدی در کامل از طریق عبد اللہ بن نافع لیکن با ضعف از ابن عمر رضی
چون بلال رضی در اذان گفت اشهد ان لا اله الا الله متصل حی علی الصلوة گفت عمر رض گفت
ای بلال اشهد ان محمدا رسول الله در عقب آن بگو باز رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
یا بلال قل کما قال عمر یعنی آنچه گفت عمر بگو لیکن حدیث صحیح که اثبات مشروعیت اذان در اول
امر میکند رد این حدیث مینماید روایت کرد عثمان بن سعید دارمی از طریق ابن شهاب از سالم بن
عبد الله که کعب الاحبار گفت ویل لملک الارض من ملک السماء یعنی وای باد مر ملک زمین را
از جانب ملک السماء آنگاه عمر گفت رضی الا من حاسب نفسه مگر کسی که محاسبه نفس خود کرده
باشد بعد از ان کعب الاحبار گفت که بآن خدای که نفس من بید قدرت اوست که همچنین که عمر
گفت در توریت ست آنگاه عمر رضی بسجده افتاد فصل ششم در ذکر کرامات عمر رضی
وقتیکه والی شد کرامات اول مرویست بروایت بیهقی و ابو نعیم در دلائل و ابن عـ
و خطیب از نافع از ابن عمر رضی باسنادی حسن که گفت که عمر رضی لشکری بجانب [illegible]
و مردی ساریه نام امیر ایشان گردانید بعد از مدتی که ایشان رفته بودند یکروز در وقتیکه عمر رضی
خطبه میخواند ندا کرد و گفت یا ساریه الجبل یعنی ای ساریه بجانب کوه توجه کن و خود را قایم دار بعد از یک
رسولی از جانب لشکر نزد عمر رضی خبر لشکر رسید و از جانب لشکر آمده بود و گفت که ای امیر
المومنین شکست خورده بودیم ناگاه آواز کسی شنیدیم که میگفت یا ساریه
الجبل پس پشت بجانب کوه دادیم و خود را قایم داشتیم خدا تعالی دشمنان را منهزم ساخت
راوی گوید با عمر رضی گفتند که تو بودی که آواز میکردی در منبر که این سخن چگونه میگفتی
گفت [illegible] بروایت ابن مردویه است
از میمون بن مهران از ابن عمر که گفت عمر رضی در روز جمعه خطبه میخواند در میان خطبه گفت
یا ساریه الجبل من استرعی الذئب ظلم آنگاه مردمان در مسجد بیکدیگر نگاه کردند حیران بودند
امیر المومنین [illegible] تا آنکه نماز خوانده شد بیرون خواستیم رفت چون فارغ
شد از خطبه [illegible] در خاطر من آمد که مشرکان برادران ما را منهزم
ساختند و بطرف کوه میروند و اگر بجانب کوه رسانند نجات یابند و اگر
از کوه تجاوز کنند هلاک خواهند شد با ایشان این سخن گفتیم پس از آن رسید که عمر را دیدند
شنیدید [illegible] بعد از یک ماه از جانب لشکر خبر رسید گفتند در آن روز از عمر شنیدیم
دنبال آن بجانب کوه رفتیم خدا تعالی فتح و نصرت روزی فرمود و غنیمت

عمرو بن حارث روایت کرده که گفت روز جمعه در اثنای که عمر خطبه میخواند ترک خطبه کرده دو سه
یا سه نوبت گفت یا ساریة الجبل باز در خطبه خواندن شروع نمود چنانچه بعضی از حضار
گفتند که مجنون شده وقتیکه عبد الرحمن بن عوف آمد بنابر آنکه الفتی و مواستی که با یکدیگر
داشتند نزد او رفت و گفت ای امیر المومنین مقاله از تو صادر شده وقتیکه خطبه میخواندی
در اثنای خطبه گفتی که یا ساریة الجبل سبب صدور این قول از چه چیز بود عمر گفت و الله
که من مالک این امر نبودم قوم را دیدم که … و یک کوهی مقاتله میکردند و اعدا از پیش و پس ایشان
می آمدند که ایشان را منهزم سازند بی اختیار از من صادر شد آنچه گفتم تا ایشان آن را
شنوند و ثبات قدم ورزند و این حکایت در میان بود تا وقتیکه رسول ساریه آمد و کتابی
از جانب ساریه آورد و مضمونش آنکه در روز جمعه در اثنا شنیدم که منادی ندا میکرد و
وقت و گفت یا ساریة الجبل آنگاه بجانب جبل ملحق شدیم و ملتجی با عدا غالب بودیم تا
وقتیکه خدا تعالی ایشان را منهزم گردانید و ما فتح کردیم و بعد از آن جمعی که طعن کرده بودند از
جهالت گفتند که این … این حکایت ساخته است کرامت و وهم مرویست بروایت
ابن … ابن شیبان … موسی بن عقبه از نافع از ابن عمر که گفت عمر شخصی را که نام او
… گفت … گفت پسر شهاب گفت از که گفت از حرقه است باز گفت مسکن
تو کجاست گفت … گفت … از آن گفت بذات لظی آنگاه عمر گفت دریاب اهل خود
که سوخته شدند … بعد از آن چون آن شخص بخانه خود رفت اهل خود را دید که سوخته شده اند
… تحدیث … روایت کرده و دیگران نیز روایت کرده اند بهمین طریق
کرامت … روایت … و ابو الشیخ در کتاب عظمت … ابن لهیعه ابن حجاج از کسی که او را اخبار
کرده بود … عمرو بن العاص امارت آن شهر … روز از ماه گذشته بود که
… بشهر مصر داخل شد آنگاه اهل مصر گفتند ای امیر این رود نیل را قاعده است که جاری
نمیشود مگر با این سنت خود … عمرو بن العاص پرسید که چیست آن سنت گفتند چون پانزده شب
… دختر باکره … پیدا کنیم … و پدر و مادرش را خوشنود … بسازیم و او را زینت
تمام کرده بهترین حلیه و زیور و پوشاک بپوشانیم و در رود نیل می اندازیم تا جاری میشود عمرو
بن العاص گفت این قاعده در اسلام نمی باشد و هرگز نخواهد شد و اسلام قواعد ایام کفر را قطع
و منهدم ساخته است … بودند و نیل جاری نمیشد اصلا نه قلیل نه کثیر تا وقتیکه مردم
قصد جلای وطن کردند … عمرو بن العاص … چون … مشاهده کرد و کیفیت احوال را بعمر نوشت
و عمر … مضمون مکتوب اطلاع یافت در جواب کتاب عمرو نوشت که در این رای صواب

اگر چه وقوع این قصه قبل ازین منهدم بود در پاسی که کرده در رقعه صغیر نوشت و در میان
کتابت عمرو بن العاص بنهاد و او را اعلام کرد که این رقعه را در میان رود نیل انداز چون کتاب
بعمرو بن العاص رسید آن رقعه را مطالعه کرد مضمونش این بود من عبد الله عمر امیر المؤمنین الی
رود نیل اما بعد فان کنت تجری من قبلک فلا تجر وان کان الله یجریک
فاسئل الله الواحد القهار ان یجریک یعنی این رقعه ایست از بنده خدای امیر المؤمنین
عمر بن الخطاب بجانب رود نیل اما بعد اگر تو جاری شوی از پیش خود حالیا جاری مشو و اگر
خدای تعالی ترا جاری ساخت پس از خدای تعالی واحد قهار مسالت مینمایم که ترا جاری سازد
آنگاه رقعه را در رود نیل انداخت یک روز پیش از صلیب و چون روز دیگر وقت صبح شد خدای
تعالی رود نیل را جاری ساخت و مقدار شانزده ذراع در یک شب ساخت و از آن تاریخ
تا امروز قطع آن سنت از اهل مصر کرده بفضله و کرمه کرامت چهارم ابن عساکر از
طارق بن شهاب روایت کرده که مردی با عمر رضی حکایتی میکرد در اثنای حکایت سخنی
دروغ گفته بود عمر رضی گفت احبس هذا یعنی این سخن را نگهدار دیگر باز چون آنچه دیگر سخن
گفت احبس هذا آنگاه آن مرد عمر رضی را گفت هر حکایتی که با شما گفتم همه صدق و حق بود مگر آنچه
مرا محبوس ساختی گفتم آن. ایضا ابن عساکر از حسن روایت کرده که گفت اگر کسی بود در عالم
که سخن دروغ را میشناخت عمر رضی است کرامت پنجم بیهقی روایت کرده در دلائل از ابی عذبه
حمصی که گفت عمر را خبر کردند که اهل عراق یعنی کوفه با امیر خود عصیان ورزیدند و او را سنگ
زدند عمر رضی از استماع این خبر غضبناک از خانه بیرون آمد و شروع در نماز گذاردن کرد و بوهم
اعراض کرده بود و در آن نماز سهو کرد و چون فارغ شد سلام داد و گفت نماز را که بر من ملتبس و
مشتبه ساختند یا بار خدایا امر با ایشان ملتبس ساز و شخص ثقفی بر ایشان مسلط گردان که حکم کند در میان
ایشان بحکم جاهلیت که قبول نکند از محسن ایشان و تجاوز نکند از گناه ایشان یعنی حجاج بن یوسف
ابن السیف گوید که حجاج متولد نشده بود مگر در آن روز. خاتمه در بعضی سیرت عمر رضی روایت کرده
ابن سعد از احنف بن قیس که گفت روزی در دروازه خانه عمر رضی نشسته بودیم در این اثنا
جاریه گذشت گفتند این سریه امیر المؤمنین عمر رضی است او گفت نیست آن سریه امیر المؤمنین
و بر وی حلال نیست بلکه این کنیزک از مال الله است گفتیم پس از مال الله چه چیز حلال است بر امیر المؤمنین
گفت حلال نیست بر من از مال الله مگر دو حله یکی از برای زمستان و دیگر برای
تابستان و به مقدار حج و عمره و قوت اهل من مثل قوت مردی از قریش است که غنی
تر از ایشان باشد و نه فقیر تر از ایشان باشد بعد ازین که من مردی ام از مسلمانان و به روایت

[illegible] حضرت [illegible] از جهت [illegible] رسانید [illegible] عمر رضی الله عنه [illegible]
گفت من نفس خود را از مال الله بمنزله مال یتیم ساخته ام اگر احتیاجی ندارم متعفف
خورده و از آن تصرفی نمیکنم و اگر محتاج شوم بقدر معروف از وی تناول مینمایم و چون مالی
بهم رسد آنرا قضا میکنم و گفت من از برای آزادی [illegible] محتاج دارم و در بیت المال [illegible]
نفقت از رخصت [illegible] بر من حلال است [illegible] حرام است آنگاه اذن داد [illegible]
مثل صبر کرد و از بیت المال چیزی نگرفت تا وقتیکه بجمع محتاج او را فرا گرفت آنگاه به صحابه
رضی الله عنهم مشوره کرد که نفس من باین مال مشغول خواهد شد چه مقدار از آن مرا مصلح باشد
امیرالمؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه گفت شما را قوت شبانروزی مصلح است و بعد ازین خلافت
عمر رضی الله عنه امیرالمؤمنین [illegible] مشغول بود و جمیع نفقه او در یکسال ششصد دینار بود و [illegible]
گفت که اسراف کردم درین مال و چون حفصه و عبدالله و غیر ایشان گفتند که اگر طعام خوب
تناول کنی قوت تو در عبادت حق زیاده خواهد بود گفت آیا شما همه برین اعتقاد دارید که طعام
خوب باید خورد گفتند بلی گفت به نصیحت اخلاص شما را میدانم لیکن صاحبین خود را باین صفت
گذاشته اگر از جاده که ایشان قرار داده اند تجاوز کنم و آنرا بگذارم منزلگاه ایشان را نخواهم
یافت مرویست که سالی در مدینه قحط و تنگی شد عمر رضی الله عنه آنسال چربی و فربهی نخورد و
نوبتی دیگری در باب طعام خوردن با او سخن کرد و گفت ویحک آیا میگوئی که در حیات دنیا طیبات
خود را بخوریم و از آن تمتع بگیریم گویند روزی عاصم پسر او گوشت تناول میکرد عمر گفت
در اسراف کافیست از برای مرد آنکه تناول کند هر چیزی که طبیعت با آن مشتهی باشد و در وقت
خلافت جبه پشمینه که رقعهائی از پوست بآن دوخته بود می پوشید و دره بر گردن مبارک
نهاده در بازار طواف میکرد و بآن دره مردم را تادیب میفرمود و با استخوان خرما بر چید در
منازل مردم میریخت تا از آن انتفاع میگرفتند انس میگوید جامه عمر را میدیدیم که چهار پارچه
بر میان کتف آن زده بود و ابوعثمان نهدی گوید ازار عمر را دیدم که پارچهای پوست
بآن دوخته بود و در ایام حج کسا یا قطع بر درختی می انداختی و سایه او غیر او نبود و از کثرت گریه
دو خط سیاه بر پیشانی وی کشیده شده بودی و در وردی که داشت گاهی که بآیتی میرسید
از دور بازمی افتاد و چند روز آن آیت را اعادت میکرد و تدبر و تفکر در آن میفرمود و از روی
زمین گاهی برگ گاهی بر میداشت و میگفت کاشکی من چیزی نبودمی کاشکی مادرم مرا نزاد
و در جراحات و نقبات شتران دست میمالید و میگفت میترسم که از من سوال میکنند از آنچه بر تو
واقع شده و گاهی مشک آب بر گردن خود می نهاد و چون مردم درین باب سخن میگفتند جواب

[illegible] اولاد [illegible] امر [illegible] آن [illegible]
قحط و رشک عمر رضی الله عنه برپا [illegible] اهل زیت نیافت و در آن سال روغن را بر خود حرام کرده بود
روغن زیت [illegible] بشکم خود [illegible] بنالید و میگفت و در وقت غیر زیت [illegible] خیزد [illegible] تا
وقتیکه مردم نجات یابند از [illegible] بود که رنگ او در آن سال تغیر یافته گندم گون شده بود
و گفت دوست ترین مردم نزد من کسی است که عیب من مرا بنماید ابن عمر رضی الله عنه میگوید که هرگز
ندیدم که عمر غضب کند و هنگامیکه نام خدا تعالی نزد او مذکور میشد و یا از عذاب او را تخویف کنند یا آیتی
از قرآن نزد او میخواندند الا آنکه از آن غضب باز ایستادی و ترک کردی فعلی را که در وقوع آن بود
و الختی گویند روزی گوشت پخته که روغن بر آن ریخته بودند نزد وی آوردند از تناول
آن ابا نمود و گفت هر یک از گوشت و روغن نان خورش علیحده است و من نان خورش دو را
نخورم وقتی زبان خود را منکشف ساخت اتفاقا در آن وقت از اهل نجران حاضر بودند علامت
سیاه بر زبان او رضی الله عنه دیدند آنگاه گفتند در کتاب خود دیده ایم که شخصی باین علامت
ما را از زمین خود دور کند و کعب الاحبار عمر را گفت در کتاب الله یافته ام ترا که در ایام حیات
گویا بر دری از درهای جهنم استاده مردم را از دخول جهنم منع میکنی و چون از عالم رحلت کنی
مردم همیشه خود را در جهنم انداخته باشند تا روز قیامت نقلست که اعمال خود را که از آنجمله یکی
سعد بن ابی وقاص بود امر فرمود تا اموال خود را بقلم در آوردند آنگاه نصف مال بایشان
گذاشته و نصف دیگر گرفت یعنی در بیت المال داخل گردانید جمیع مذکورات ابن سعد
روایت کرده و مرویست بروایت عبد الرزاق از جابر که او نزد عمر رضی الله عنه شکوه کرد از اذی که از
جانب زنان خود یافته میرسید عمر رضی الله عنه در جواب او گفت ما نیز از زنان این اذی و هم را بر
می بینیم چنانچه گاهی اراده داریم که بجای بهبی روم با من میگویند که نمیروی مگر بدین خبر
بنی فلان آنگاه ابن مسعود رضی الله عنه گفت آیا کافی نیست شما را آنکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا
و علیه السلام از خلق ساره شکوه کرد بخدا تعالی جواب او چنین آمد از ضلع اعوج و عدم استقامت
مخلوق شده اند با وی اکن و بپوشان بر وی بما نظر لیق که هست مادامیکه عملی نکنند در دین که از
جرم بوده باشد و نیز مرویست که یکی از پسران عمر رضی الله عنه نزد وی آمد و جامه نیکو پوشیده بود آنگاه
بدره از و بمرتبه که گریه کرد و چون از سبب آن پرسیدند گفت دیدم که نفس خود را در تعجب
تکبر آورده بود و دوست داشتم که او را ذلیل گردانم ایضا روایت کرد که عمر و عثمان رضی
الله عنهما در مسائلی نزاع میکردند بحدی که مردم میگفتند که بعد ازین هرگز میان ایشان [illegible]
مجالست نخواهد بود و لیکن از یکدیگر جدا نمی شدند مگر با حسن و اجمل وجهی [illegible]

باب ششم در خلافت عثمان رضی الله عنه درین باب شد ذکر عهد و وصیت عمر است در حق عثمان رضی الله عنهما و ذکر سبب و مقدمات آن و شهادت عمر رضی الله عنه بعد از رجوع از حج بود چنانچه حاکم از ابن مسیب رحمة الله علیه روایت کرده که چون عمر رضی الله عنه از منا بیرون آمد در ابطح اناخت فرمود و دستها باسمان برداشت و گفت اللهم کبرت سنی و ضعفت قوتی وانتشرت رعیتی فاقبضنی الیک غیر مضیع ولا مفرط راوی گوید که هنوز سلخ ذی الحجه نشده بود که ویرا شهید کردند نقلست که کعب الاحبار عمر را گفت رضی الله عنه که در توریت دیدم که تو شهید خواهی شد گفت در جزیره عرب می باشم چگونه شهید خواهم شد و بخاری از عمر رضی الله عنه روایت کرده که گفت بار خدایا نصیب کن مرا شهادت در راه تو و بگردان موت من در بلده پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاکم روایت کرد که عمر رضی الله عنه خطبه خوانده گفت که در خواب دیدم گویا خروسی مرا یک منقار یا دو منقار زد و گمان نمیکنم مگر آنکه اجل من نزدیک شده و قومی مرا امر میسازند به آنکه شخصی را خلیفه سازم و به تحقیق خدا تعالی دین خود را و خلافت خود را ضائع نخواهد گردانید اگر امر مرا تعجیل کنید پس امر خلافت شوری باشد میان این شش کس یعنی عثمان و علی المرتضی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص که رسول صلی الله علیه وسلم از ایشان راضی بود در حالی که از عالم رحلت فرمود نقلست که مردی عمر را گفت رضی الله عنه که پسر خود را خلیفه میگردانی عمر رضی الله عنه گفت قاتلک الله والله که درین سخن که گفتی ملاحظه جانب خدا نکردی مردی که زن خود را طلاق سنت نمیتوانست داد و را چگونه خلیفه گردانم بر مسلمانان مراد ازین سخن آن بود که عبد الله در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم زن خود را در ایام حیض طلاق داد آنگاه آنحضرت علیه السلام عمر را فرمود که بگو عبد الله زن خود را رجعت نماید روایت کرد مغیره بن شعبه رضی الله عنهما که عمر رضی الله عنه دستوری نمیداد که صبیانی که پیش از بلوغ رسیده باشند در مدینه در آیند تا آنکه نوشت مغیره بن شعبه رضی الله عنه که در کوفه امیر بود مکتوبی به عمر رضی الله عنه نوشت در او غلامی بود که به مدینه که هنرها نیکو میداند که از آن منفعت به مسلمانان میرسد مثل حدادی و نقاشی و نجارت و آسیا ساختن و غیر ذلک التماس آنکه ورا اذن دخول مدینه دهند آن غلام مجوسی بود و اسمه ابولولو بود بعد از دخول به مدینه یکروز نزد عمر رضی الله عنه آمد و از ثقل خراج خود که چهار درم بود شکایت نمود عمر رضی الله عنه گفت با این هنرها که داری بسیار نیست آنگاه غلام خشم گرفت و رفت و گفت عدالت و همه کس رسیده است بجز من چون چند روزی ازین حکایت گذشت در طلب نموده گفت چنین شنیدم که تو آسیا توانی ساخت آنرا به مسلمانان بکن ابولولو روی ترش کرده خصمانه بجانب عمر رضی الله عنه نظر کرد و گفت آسیا بجهت

تو سازم کرم و بعد سالها از آن باز می گفته باشند چون پشت کرد عمر رضی الله عنه با اصحاب گفت که این
غلام مرا وعید بقتل او چنین بود که مدتی قتل او را در دل پنهان بود و خنجر تیز مسموم ساخته بود
تا وقت صبح که هنوز تاریکی شب باقی بود که در زاویه از زوایای مسجد کمین کرد تا زمانیکه عمر رضی بیرون
آمد و مردم را از برای نماز بیدار کرد و قبل از احرام الصلوة مردم را بتسویه صفوف امر فرمود در این
اثنا ابولولو نزدیک آمد و سه زخم خنجر را بر کتف و خاصره عمر رضی زد و عمر رضی همان ساعت افتاد و
سیزده کس دیگر را زخم کرد که شش کس از آن جمله مردند آخر مردی از اهل عراق جامه بر روی انداخت
و چون نفس گیر شد خود را کشت و قریب طلوع آفتاب بود که عمر رضی را بخانه خود بردند و در آن روز
عبدالرحمان بن عوف رضی امامت مردم کرده در نماز کوتاه ترین سوره خواند آنگاه عمر رضی شیر
بیاشامید از جراحات بیرون آمد بعد از آن نبیذ آشامید بعد از آن شیر بیاشامید آن نیز
از جراحات بیرون آمد مردم گفتند باکی نیست عمر گفت اگر باکی هست من مقتول شده ام آنگاه
اصحاب او را ثنا کردند و گفتند تو در میان ما بودی که مثل تو کسی نبود و بیان اوصاف او
رضی میکردند در جواب ایشان گفت والله که من دوست میدارم که از دنیا بیرون آیم که نه مرا باشد
و نه بر من و صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم برای من سالم ماند آنگاه ابن عباس رض بروی ثنا کرد عمر رض
گفت والله که اگر پری زمین ذهب می داشتم فدیه میکردم از هول قیامت و خوف عذاب مترجم
میگوید ثنای ابن عباس رض بر عمر رض بطریقی کرد که بخاری از ابن مخرمه روایت کرده است که گفت
چون عمر را زخم خنجر زدند و متالم بود و جزع میکرد و ابن عباس گفت ای امیر المومنین مبالغه مکن
در جزع اگر امری واقع شود تو به صحبت رسول صلی الله علیه و سلم رسیدی و نیکو صحبت داشتی و
رسول علیه السلام را مفارقت کردی حال گوئی که از تو راضی بود و با او مصاحبت نیکو کردی
با ابوبکر رض و مفارقت او کردی حال مقرر گوئی در حالتی که تو راضی بود و در صحبت اصحاب
بودی بوجهی جمیل و اگر مفارقت ایشان کنی در حالتی است که ایشان از تو راضی و شاکر اند آنگاه
عمر رض گفت اما صحبت و رضاء رسول صلی الله علیه و سلم از این نیست الا منتی و نعمتی که خدا راست
بر من و اما آنچه گفتی از صحبت و رضاء ابوبکر رض کذلک و اما آنچه می بینی از جزع من نیست مگر
جهت تو یعنی وقوع فتنه بر شما میترسم والله لو ان لی ملاء الارض ذهبا لافتدیت
به من عذاب الله قبل ان اراه والله که اگر مرا مقدور پری زمین چیزی که طلوع کند
و روان گردد ذهب می بود فدیه میدادم از عذاب خدا تعالی پیش از آنکه او را ببینم یعنی تو اسطه
آنکه خدا از عالم مستغنی هست و من از عذاب خدا او میترسم و بعد از آنکه خلافت میان شش نفر
مذکور شوری کرد ساخت صهیب را امر کرد که با مردم نماز گزارد و وقوع این قضیه در روز چهارشنبه

بیست و ششم شهر ذی الحجه بود و در روز یکشنبه مدفون شد و بصحت رسیده که در روز شهادت
عمر رضی الله عنه آفتاب منکسف شد و جن و پری نوحه کردند و در دیگر روایت آنست که در وقت رحلت
فرمود چون گفت شکر خدا را که موت من بدست کسی نبود که دعوی اسلام کند و با پسر خود عبد الله گفت
که حساب کن که دین من چندان است بعد از آنکه حساب کردند شاد و شش هزار درم یا مانند آن
بود آنگاه گفت اگر مال آل عمر بآن وفا کند از آن مال ادا کن و اگر وفا نکند پس سوال کن در بنی
عدی و اگر ایشان هم وفا نکنند پس در میان قریش سوال کن و گفت ای عبد الله برو نزد عایشه
رضی الله عنها و بگو که عمر رضی الله عنه دستوری میخواهد که نزدیک صاحبین خود مدفون شود و درین باب رضای
شما چیست او آمد و پیغام رسانید عایشه صدیقه رضی الله عنها گفت تا غایت من این مقام را از برای خود داشته
بودم ازین زمان ایثار کردم بر عمر چون عبد الله باز آمد و بشارت اذن عائشه رضی الله عنها رسانید
عمر رضی الله عنه شکر خدا تعالی بجا آورد آنگاه بعضی از حضار مجلس گفتند ای امیر المؤمنین وصیت کن یا کسی را
بامر خلافت مقرر فرمای گفت بمجلس سپردم او را ازین شش که مذکور ساختیم نیست و گفت عبد الله
در مجلس ایشان حاضر شود و لیکن چیزی از امر خلافت با او متعلق نباشد و اگر امر خلافت بسعد بن ابی وقاص
برسد او لیاقت این امر دارد و الا هر کدام که خلیفه بوده باشد او را مددگار و معین خود سازند چرا که من
عزل او بواسطه عجز و خیانت نکرده بودم بعد از آن گفت وصیت میکنم کسی را که بعد از من خلیفه خواهد شد
بتقوی و ترس از خدا تعالی و وصیت میکنم او را بمهاجرین و انصار و باهل امصار بهترین وصیتی
راوی گوید چون وفات کرد همراه جنازه رفتیم تا روضه رسول الله صلی الله علیه و سلم آنگاه عبد الله
سلام کرد و گفت عمر رضی الله عنه اذن میخواهد عائشه رضی الله عنها گفت بیائید چون در حرم آوردند و در آن
مکان شریف با صاحبین خود مدفون شد بعد از فراغ از دفن جماعت مذکوره یعنی اصحاب
شوری در یکجای مجتمع شدند عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت امر خود را بسه کس باز گذارید زبیر گفت
من امر خود را بامیر المؤمنین امام بر حق علی گذاشتم و سعد گفت من امر خود را بعبد الرحمان بن عوف
گذاشتم و طلحه گفت رجوع امر خود را بعثمان کردم و چون این سه کس بیرون شدند عبد الرحمان به
عثمان و علی رضی الله عنهما گفت من اراده این امر خلافت ندارم هر یک از شما که تبری کند ازین امر خلافت
بدست او میدهیم و عهد خدای و اسلام بر او باد که در نفس خود ملاحظه افضل کند و حریص باشد بر صلاح
حال امت آنگاه عثمان و امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما هر دو سکوت درین امر اختیار فرمودند
عبد الرحمن گفت اگر شما درین امر سکوت اختیار میکنید رجوع بمن کنید و خدای بر من است که من
تقصیر نمیکنم از افضل ایشان هر یک گفتند بلی بتو رجوع کردیم بعد از آن عبد الرحمان با امیر المؤمنین
حضرت علی خلوه کرد و گفت عهد و میثاق خدا تعالی از تو میگیرم اگر ترا امیر سازیم طریقه عدل

مر عیداری و اگر دیگری بر تو امیر گردانم اطاعت و انقیاد پیش آری علی رضه فرمود بلی قبول دارم باز
عثمان رضی الله عنه خلوت کرد و همین طریق گفت و بعد از عهد و میثاق بیعت کرد بعثمان و امیر المؤمنین
علی نیز بیعت با وی کرد رضی الله عنهما و این بیعت سه روز بعد از فوت عمر بود رضی الله عنه ابن عساکر
روایت کرده که مردم درین ایام نزد عبد الرحمن مجتمع شده درین باب مشوره میکردند هیچ مرد ذی رای
نیافت که مائل بخلافت عثمان رضه نباشد بنابرین وقتی که عبد الرحمن بجهت بیعت نشست حمد و
ثنای الهی بجا آورد و در ثنای سخن گفت مردم چنین یافته ایم که اباء میکردند از بیعت عثمان رضه و در روایتی
آنکه گفت اما بعد ای امیر المؤمنین علی مردمانرا دیدم که بخلافت عثمان رضه مائل اند در خاطر مبارک تو چیزی
راه نیابد آنگاه دست عثمان رضه را گرفت و گفت که بیعت میکنم با تو بر سنت خدا و سنت رسول
خدا و دو خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد از بیعت عبد الرحمان جمیع مهاجر و انصار بیعت
کردند و مرویست بروایت ابن سعد از انس رضه که گفت که عمر یکساعت قبل از فوت شدن نزد ابو طلحه
انصاری کسی فرستاد و گفت باید که پنجاه کس از انصار با اصحاب شوری همراه باشی که در خانه مجتمع
خواهند شد و بدر آن خانه بایستی با اصحاب خود و نگذاری که کسی بر ایشان در آید و نه گذاری که زیاده
از سه روز بگذرند تا وقتیکه شخصی را بر خود امام گردانند و در مسند امام احمد از ابی وائل مرویست که گفت
عبد الرحمان بن عوف را گفتم چگونه بیعت با عثمان کردید و حضرت علی را گذاشتید عبد الرحمن گفت
گناه من نیست ابتدا بحضرت علی خلوت کرده گفتم با تو بیعت میکنم بشرط کتاب الله تعالی و سنت رسول
صلی الله علیه و سلم اگر سیرت ابو بکر و عمر بداری و بطریق ایشان عمل میکنی گفت که ندارم پس عثمان
را گفتم عمل ابو بکر و عمر بروی خود قبول داری گفت قبول دارم در آنچه استطاعت آن داشته
باشم بر آن خواهم رفت همین معنی را به بیعت بعثمان رضه عرض کردم عثمان رضه گفت بلی قبول کردم
و مرویست که عبد الرحمان در خلوت عثمان را گفت اگر با تو بیعت نکنیم رای و صلاح تو
کیست گفت عثمان با علی باز علی رضه را گفت که اگر با تو بیعت نکنیم مشورت تو در باب کیست
گفت در عثمان باز زبیر را طلب نموده با او گفت اگر با تو بیعت نکنم صلاح و مشورت تو در باب
کیست گفت با علی یا بعثمان باز سعد بن ابی وقاص را طلب نمود و گفت من و تو هیچ کدام ارادهٔ
خلافت نداریم صلاح تو چیست سعد گفت صلاح من بعثمان است بعد عبد الرحمن با اعیان
شهر مشورت کرد اکثر ایشانرا یافت که مائل اند بعثمان رضه و مرویست بروایت سعد و حاکم از ابن
مسعود که بعد از بیعت عثمان رضه گفت امیر ساختیم بهترین کسی را که باقیمانده بود از اصحاب
وثیق عمر رضه و باجماع صحابه صحت بیعت عثمان علیهم الرضوان ثابت شد و هیچ شکی [illegible]
نیست در آن ایضاً ثابت شد که علی رضه نیز ببیعت خلافت و راضی شد چنانچه تفصیل

بیان کردیم و آنکه بر خلافت عثمان رض بعزا رفت و اقامت حدود و حضور را همو و ایضا احادیث
کثیره دال بر خلافت عثمان رض و بر آنکه بعد از خلافت عمر رض خواهد بود مذکور شد احتیاج باعاده ونیست مقام
ایضا واضح شد که خلافت عثمان رض فرع خلافت عمر رض است که آن فرع خلافت صدیق است رض
و اجماع صحابه و ادله کتاب و سنت بر حقیت خلافت صدیق رض قائم است پس لازم است ازین اقامت
آن ادله بر حقیت خلافت عمر رض پس بر حقیت خلافت عثمان علیه الرضوان پس حقیت عثمان حقیت صحیح
است و خلافت او خلافتی حق و صدق است و هیچ شکی و شبهی و قدحی و طعنی در آن نیست والمنة
لله والحمد لله باز بدانکه درین چند فصلست **فصل اول** در اسلام و هجرت عثمان رض و غیر آن و اسلام
وی علیه الرضوان قدیم بود و از جمله کسانی ست که صدیق رضی الله عنه ایشانرا دعوت کرد باسلام
و وی هجرت کرد و هجرت اول بحبشه و هجرت ثانی بمدینه و رسول صلی الله علیه وسلم قبل از نبوت دختر خود
رقیه را با وی تزویج نموده و در لیالی غزاء بدر رقیه فوت شد و بنا بر آنکه او مریضه بود و عثمان علیه الرضوان
باذن رسول صلی الله علیه وسلم از غزوه بدر موخر ماند لیکن در سهم و اجر با اهل بدر شریک بود و در
اهل بدر معدود و بشارت نصرت مسلمانان در روزی که دفن رقیه مینمود باو رسید در
مدینه و بعد از وفات رقیه رسول صلی الله علیه وسلم خواهر او را ام کلثوم بنکاح عثمان علیه الرضوان
در آورد و در سال نهم از هجرت او نیز وفات یافت علما گفته اند معلوم نیست که غیر از
عثمان کسی دیگر دو دختر پیغمبر بزنی گرفته باشد لقب او بذی النورین بنا برین است پس او رضی
الله عنه از جمله سابقین اولین و اول مهاجرین است و یکی از عشره مبشره است و یکی از ختنان
رسول صلی الله علیه وسلم است و یکی از جامعان قرآن مبین است و قبل ازین مذکور شد که
صدیق رضی الله عنه ایضا جمع قرآن کرده و اما تمیز عثمان رضی الله عنه بجمع قرآن بواسطه آنست
که او جمع و مصحف بترتیبی که این زمان معروفست نمود و از جمله فضایل عثمان رض آنکه رسول صلی
الله علیه وسلم او را به مدینه خلیفه خود ساخت در وقت غزوه ذات الرقاع و غطفان و گفت ابن
اسحق که عثمان رض اول از روی اسلام بود بعد از ابوبکر و امیر المومنین علی و زید بن حارث رضی
الله عنهم و بسیار صاحب جمال بود و ابن عساکر از اسامه ابن زید روایت کرد که گفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم مرا فرستاد با کاسه که در آن گوشت بود بخانه عثمان رض وقتیکه بخانه او در آمدم
دیدم که رقیه دختر رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بود و نوبتی بروی عثمان رض نگاه میکردم و
نوبتی دیگر بجانب روی رقیه مینمودم چون باز گشتم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هل رأیت
زوجا احسن منهما آیا زوجی نیکوتر از ایشان دیده گفتم ندیده ام بجز ایشان کسی
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم … بن سعید مرویست که چون عثمان رض …

اسلام فائز شد حکم ابن ابی العاص این است که عم او بود و دیر گرفته بطلب ابی مستحکم است و گفت والله که ترا خلاص
نسازیم از بند تا وقتیکه از دین محمد برگشته بدین آبائی و اجداد خود بازآئی عثمان رضه گفت والله که هرگز
ازین دین روی بیرون نکنم و مفارقت این ننمایم آنگاه چون حکم صلابت او درین مشاهده نمود او را گذاشت
و ابو یعلی از انس روایت کرده که گفت اول کسیکه با اهل خود بجانب حبشه هجرت نمود عثمان بود رضه رسول صلی
الله علیه وسلم او را گفت صحبهما الله ان عثمان الاول من هاجر الى الله باهله بعد
لوط خدا تعالی توفیق رفیق و همراه زوجه او رضه کرد که بتحقیق عثمان اول کسی است که با اهل خود هجرت
بسوی خدا تعالی نمود بعد از لوط علیه السلام و ابن عمر از عائشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت چون
رسول صلی الله علیه وسلم دختر خود ام کلثوم را بعثمان رضه تزویج کرده ام کلثوم را گفت ان بعلك اشبه
الناس بجدك ابراهيم عليه السلام وابيك محمد صلى الله عليه وسلم فصل دوم
در فضائل عثمان رضه در باب خلافت و فضل ابوبکر فضائل عثمان رضه نیز مذکور شد و این نیز مذکور شد
که خلافت او رضه بعد خلافت عمر است و از جمله احادیث که دال اند بر فضل عثمان رضه این است که
بتحقیق او وزن کرده باشد با امت بعد از شیخین پس برابر شد امت را پس برداشته شد میزان
حدیث اول مرویست بروایت مسلم و بخاری از عائشه صدیقه رضه که گفت وقتی عثمان رضه نزد
پیغمبر یعنی سرور انبیا صلی الله علیه وسلم آمد آنحضرت صلعم ثیاب خود را جمع فرمود و گفت الا استحیی
من رجل یستحیی منه الملئکة آیا شرم نکنم از مردی که ملائکه ازو شرم می کنند حدیث
دوم روایت کرد ابو نعیم در حلیه از ابن عمر که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اشد امتی حیاء
عثمان بن عفان سخت ترین امت من از روی حیا عثمان است حدیث سوم روایت
کرد خطیب از ابن عباس رضه و ابن عساکر از عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه و
سلم فرمود ان الله اوحی الی ان ازوج کریمتی من عثمان بتحقیق خدا تعالی وحی کرد
بسوی من که تزویج کنم دختر خود را یعنی ام کلثوم رضه را بعثمان رضه حدیث چهارم بروایت احمد
و مسلم از عائشه رضه مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان عثمان رجل حیی و انی خشیت
ان اذنت له بالدخول وانا على تلك الحالة ان لا يبلغ الي في حاجته بتحقیق عثمان
مردیست شرمگین و بتحقیق ترسیدم که اگر برین حالت یعنی بر حالتی که کشف فخذ یا ساقین نمود کردم او را
اذن دخول و هم بحاجتی که دارد نزد من نیاید و باز گردد از غایت شرم حدیث پنجم بروایت
احمد و مسلم از عائشه رضه ایضا مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الا استحیی من رجل
یستحیی منه الملئکة حدیث ششم ابن عساکر از ابوهریره رضه روایت کرده
ان عثمان حیی تستحیی منه الملئکة حدیث هفتم روایت کرد ابو نعیم از

از ابن عمر کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود عثمان احیی امتی واکرمہا عثمان شرمگین ترین است
وگرامی ترین است من است حدیث ہشتم روایت ابو نعیم از ابامامہ کہ رسول فرمود صلی اللہ علیہ
وسلم اشد ہذہ الامۃ بعد نبیہا حیاء عثمان ابن عفان اشد حیا درین است
بعد از پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم عثمان بن عفان است حدیث نہم روایت کرد ابو یعلی از عائشہ
صدیقہ رضی اللہ عنہا کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ان عثمان حیی ستیر یستحیی منہ
الملئکۃ بتحقیق عثمان شرمگین است کہ ستر وحیا دارد وشرم میکنند از وی ملائکہ حدیث
دہم طبرانی از انس روایت کردہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ان عثمان لاول
من ہاجر باہلہ الی اللہ بعد لوط ترجمہ این گذشت حدیث یازدہم مرویست
بروایت ابن عدی وابن عساکر از ابن عمر کہ گفت رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ان عثمان
تشبہ بابا ابراہیم جز این نیست کہ تشبیہ میکنیم عثمان را بہ پدر خود ابراہیم علیہ السلام حدیث
دوازدہم روایت کرد طبرانی از ام عیاش رضی اللہ عنہا کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ما
زوجت عثمان ام کلثوم الا بوحی من السماء تزویج عثمان بام کلثوم نکردہ ام مگر
بوحی آسمانی حدیث سیزدہم روایت کرد ابن ماجہ از ابو ہریرۃ رضی اللہ عنہ کہ رسول صلی اللہ علیہ
وسلم فرمود ... عثمان را یا عثمان ہذا جبرئیل یخبرنی ان اللہ زوجک
ام کلثوم بمثل صداق رقیۃ وعلی مثل صحبتہا ای عثمان این جبرئیل است وخبر
میدہد مرا کہ خدا تعالی تزویج کردہ است ام کلثوم را بتو مثل مہر رقیہ ودر مثل صحبت او حدیث
چہاردہم روایت کردند احمد وترمذی وابن ماجہ وحاکم از عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا کہ گفت
رسول صلی اللہ علیہ وسلم عثمان را گفت یا عثمان ان اللہ مقمصک قمیصا فان اراد
بک المنافقون علی خلعہ فلا تخلعہ حتی تلقانی ای عثمان بدرستی وراستی کہ خدا
تعالی ترا قمیص یعنی جامہ خلافت بپوشانید پس اگر ارادہ کنند اہل نفاق کہ این جامہ ترا کہ از خود دور
کنی تو از او دور مکن تا وقتیکہ ملاقات کنی بمن واین جملہ احادیث واضحہ ظاہر اند در خلافت او رضی
اللہ عنہ والیقین والنص واضحہ بر حقیت خلافت او میکنند زیرا کہ در حدیثے کہ کنایہ از خلافت
است نسبت بقمیص کہ خلعت خلافت است بخدا تعالی کرد کہ گفت ان اللہ مقمصک الخ
حدیث پانزدہم روایت کرد ابو نعیم وابو یعلی از جابر رضی اللہ عنہ کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
عثمان بن عفان ولیی فی الدنیا وولیی فی الآخرۃ عثمان محب وناصر من است
در دنیا ودر آخرت حدیث شانزدہم بروایت ابن عساکر مرویست از جابر کہ پیغامبر
... فرمود صلی اللہ علیہ وسلم عثمان معی فی الجنۃ عثمان ہمراہ من در بہشت خواہد

ن عثمان تشبیہ بابراہیم

حدیث هفدهم مرویست بروایت ابن عساکر از ابو هریره که رسول الله صلی الله علیه فرمود
لکل نبی خلیل فی امته وان خلیلی عثمان بن عفان هر پیغامبری را در امت خود
خلیلی است یعنی صدیقی و دوستی که در باطن و قلب جا گرفته و خلیل من عثمان بن عفان است
مصنف گوید در فضائل صدیق در حق صدیق مثل این حدیث که مذکور شد و در آنجا اشا
کردیم باین معنی را که این حدیث منافاتی با حدیث مشهور که دلالت بر نفی خله است ندارد زیرا که مراد
از حدیث مشهور کمال خلت ست **حدیث هیجدهم** روایت کرد ترمذی از طلحه و ابن ماجه
از ابو هریره که پیغامبر گفت صلی الله علیه وسلم لکل نبی فی الجنة رفیق و رفیقی فیها عثمان
هر پیغامبر را در بهشت رفیقی ست و رفیق من در بهشت عثمان بن عفان ست **حدیث**
نوزدهم روایت کرد ابن عساکر از ابن عباس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لیدخلن
بشفاعة عثمان بن عفان سبعون الفا کلهم استوجب النار الجنة بغیر حساب
هر آینه داخل شوند بشفاعت عثمان رض هفتاد هزار کس که همه ایشان مستوجب دوزخ باشند در بهشت بی آنکه ایشان را
حساب کنند **حدیث بیستم** مرویست بروایت طبرانی از زید بن ثابت که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود ما کان بین عثمان رض و رقیة وبین لوط من مهاجر نبوده میان عثمان و رقیه
رضی الله عنهما و میان لوط علیه السلام هیچکس که در راه خدا تعالی کرده باشند یعنی بعد از هجرت لوط علیه السلام با اهل خود
عثمان رض با اهل خود هجرت کرد بلا فاصله کسی دیگر بانبیا طریق هجرت نرفته **حدیث بیست و یکم**
روایت کرد بخاری از عبد الرحمن سلمی که گفت زمانی که عثمان را در خانه خودش محاصره کرده بودند
بر آن جماعت مشرف شده گفت که از شما سوال دارم و سوال نمیکنم مگر از اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم
آیا شما نمیدانید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من جهز جیش العسرة فله الجنة فجهزتهم الستم
تعلمون ان رسول الله صلعم قال من حفر بیر رومة فله الجنة فحفرتها فصدقوه
بما قال که هر کس که بیر رومه کند مر او راست جنت و من او را حفر کردم آنگاه اصحاب گفتند راست
ست که میگوئی و من میدانم که تو بقول رسول صلی الله علیه وسلم عمل نمودی و مراد از جیش عسرت
لشکریست که در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم بغزای تبوک رفتند و جیش عسرت ازبراست
این گفتند که مردم را دران جنگ تنگی و قحط و عسرت از ممرات و زاد و مرکب و غیره پیدا
شد چنانچه در کتاب سیر مذکور است و بیر رومه چاهی ست در مدینه که عثمان رض خریده وقف
سبیل نموده **حدیث بیست و دوم** مرویست بروایت ترمذی از عبد الرحمن بن
خباب که گفت حاضر بودم نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ترغیب میفرمود در مان تجهیز جیش
عسرت آنگاه عثمان بن عفان گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم بر من است صد شتر

بجهت اسباب و آلات در راه خدا تعالی بدهم باز رسول الله صلی الله علیه وسلم تحریص و ترغیب فرمود دیگر بار عثمان رضه آمد و گفت یا رسول الله برمن است دویست شتر بکمل با اسباب آن بدهم در راه خدا تعالی کرت سوم که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم تحریص نمود عثمان رضه گفت یا رسول الله سه صد شتر بکمل جهاز و یراق دارم که صرف لشکر در راه خدا تعالی کنی آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم در حالت فرود آمدن از منبر فرمود ما علی عثمان رضه ما فعل بعد هذه حدیث بیست وسوم مرویست از ترمذی و حاکم و تصحیح کرد آنرا از عبد الرحمن بن سمره که گفت وقتیکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش عسرت میکرد عثمان رضه آمد با هزار دینار طلا و آنرا در کنار حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ریخت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن دینارها قبول فرمود و گفت ما ضر عثمان ما عمل بعد هذا الیوم مضرت نمیرساند عثمان را آنچه بعد ازین کند حدیث بیست وچهارم مرویست بروایت ترمذی از انس رضه که گفت چون رسول صلی الله علیه وسلم امر فرمود به بیعت رضوان در آنوقت عثمان رضه بطریق رسالت از جانب رسول صلی الله علیه وسلم در مکه رفته بود و جمیع مردم بیعت کردند آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان عثمان فی حاجة الله تعالی وحاجة رسوله عثمان رضه بحاجت خدا و رسول خدا رفته بود و هر دو دست مبارک خود را بر یکدیگر زد و بیعت کرد پس رسول صلی الله علیه وسلم دستی که عوض دست عثمان رضه آورد بهتر بود از آنها که دست خود برآوردند جهت بیعت و نسبت حاجت که در حدیث بجناب تبارک و تعالی کرده بطریق استعاره و تمثیل است چنانچه مقرر است در علم بیان حدیث بیست وپنجم روایت کرد ترمذی از ابن عمر رضه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بعد ازین فتنه واقع خواهد شد اشارت بعثمان رضه کرده فرمود یقتل هذا مظلوماً یعنی عثمان در آن فتنه کشته خواهد شد حال گوئی که مظلوم شده باشد حدیث بیست وششم روایت کرد ترمذی و ابن ماجه و حاکم و تصحیح کرد آنرا از مره بن کعب که رسول صلی الله علیه وسلم ذکر فتنه کرد و گفت درین نزدیکی واقع خواهد شد درین اثنا مردی جامه بر سر کشیده میگذشت آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود وهذا یومئذ علی الهدی این شخص در آنروز بر هدایت و دلالت خیر باشد چون برخاستم دیدم که آن شخص عثمان رضه بن عفان است باز پرسیدم که این شخص فرمود بلی حدیث بیست وهفتم روایت کرد ترمذی از عثمان رضه که در روز محاصره گفت فرمود با من رسول الله صلی الله علیه وسلم عهداً وعهد فانا صابر علیه یعنی رسول علیه السلام عهدی و وصیتی فرموده است مرا و من بران صبر میکنم و غرض عثمان رضه ازین عهد شاید ملحق است بحدیث سابق که فرمود

بشارت قتل هذا مظلوماً بعثمان رضه

خدا تعالی قمیص خلافت ترا خواهد پوشانید اگر منافقان اراده خلع آن کنند قبول کن و صبر کن تا
وقتیکه بمن رسی حدیث بیست و ششم روایت کرد حاکم از ابوهریرة که عثمان رض دو نوبت
بهشت را از رسول الله صلی الله علیه وسلم خریده بود نوبتے در وقت حفر بیر رومه و نوبتی در وقت
تجهیز جیش عسرت حدیث بیست و نهم روایت کرد ابن عساکر از ابوهریره رض که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود عثمان من اشبه اصحابی بی خلقا عثمان اشبه ترین صحابه
بمن از روی خلق حدیث سی ام روایت کرد طبرانی از عصمت ابن مالک که گفت در وقتیکه ام
کلثوم دختر رسول صلی الله علیه وسلم زوجه عثمان رض فوت شده بود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
زوجوا عثمان لو کان لی ثالثة لزوجته وما زوجته الا بالوحی دختران خود را
نکاح کرده دهید بعثمان اگر مرا ثالثه بخبر آن دو دختر بودی بنکاح آوردمی بعثمان و این تزویج
نیست مگر بوحی از جانب خدا تعالی حدیث سی و یکم روایت کرد ابن عساکر از حضرت علی
که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که عثمان رض را میگفت که لو ان لی اربعین ابنة
لزوجتک واحدة بعد واحدة حتی لا تبقی منهن واحدة اگر چهل دختر مرا بودے
تزویج با تو میکردم یکے بعد از یکے تا آنکه یکے از ایشان باقی نماند حدیث سی و دوم روایت
کرد ابن عساکر از زید بن ثابت که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت مر بیکے
عثمان و عندی ملک من الملئکة فقال هذا شهید یقتله قومه وانا نستحیی
منه عثمان را بجانب من مرور واقع شد در وقتیکه فرشته از فرشتگان نزدیک من بود
آنگاه آن فرشته گفت این مرد شهید خواهد شد قوم وی ویرا خواهد کشت و تحقیق که ما از فرشتگان
از وی شرم میکنیم حدیث سی و سوم روایت کرد ابن یعلی از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود ان الملئکة تستحیی من عثمان کما تستحیی من الله ورسوله که ملائکه شرم
میدارند از عثمان رض چنانچه شرم میدارند از خدا و رسول او صلی الله علیه وسلم و روایت
کرد ابن عساکر از حسن که نزد او ذکر حیاء عثمان میکردند میگفت اگر اندرون خانه بودی
و در خانه محکم بستی و جامه خود دور کردی که آب بر اعضا ریزد حیا او را مانع میشدی که پشت
خود را راست کردی تا آب بجمیع اعضا رسد حدیث سی و چهارم ابن عساکر و ابن عدی از
حدیث انس مرفوعا روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان لله سیفا
مغمودا فی غمده مادام عثمان حیا فاذا قتل عثمان جرد ذلک السیف فلم
یغمد الی یوم القیامة بتحقیق که مر خدا راست شمشیری که در غلاف است و همیکه عثمان
در حیات است و زمانی که مقتول شود آن شمشیر از غلاف بیرون می آید و باز در غلاف نخواهد

ذلت تا روز قیامت عمر بن قاید باین حدیث رض روایت کرده و او را منکری چند است **فصل سوم**
در بعضی دیگر از مآثر و بقیه فضائل عثمان رضی الله عنه و در بیان شهادت که خدا تعالی او را بآن
گرامی داشت و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و هو الصادق المصدوق و بآن وعده
فرمود و خبر داد که عثمان رض مظلوم کشته خواهد شد و در آن وقت او بر هدایت و طریق حق باشد قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقتل هذا مظلوما و اشار الی عثمان کشته خواهد
شد این مرد یعنی عثمان رض در حالتیکه مظلوم شده باشد و این حدیث بغوی روایت کرده در مصابیح
و از جمله احادیث حسان شمرده و ترمذی نیز روایت کرده و گفته که حدیث حسن غریب است و احمد رحمة
الله علیه نیز تصریح حدیث کرده راوی گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده بقتل و را و در وند و او را
بخانه او شهید کنند در حالتیکه مصحف در کنار داشت و چون بآیت فسیکفیکهم الله
وهو السمیع العلیم رسید خون چکید و در شفا آورده که عثمان رض کشته خواهد شد در حالتیکه
قرآن میخوانده باشد خدا تعالی او را جامه خواهد پوشانید و بعضی مردم اراده خلع آن خواهند کرد
و باین سبب خون او بآیه فسیکفیکهم الله خواهد چکید و مرویست بروایت حاکم از ابن عباس رض
این لفظ از رسول صلی الله علیه وسلم یا عثمان تقتل و انت تقرء سورة البقرة فتقع قطرة
من دمك علی فسیکفیکهم الله بتحقیق که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای عثمان مقتول
خواهی شد در حالتیکه سورة بقره میخوانده باشی و قطره خون تو بر فسیکفیکهم الله چکد لیکن ذهبی
گفت که این حدیث موضوع است یعنی قول انت تقرء سورة البقرة تا آخر موضوع است و اما اخبار باصل
قتل صحیح است چنانچه در بسیاری از احادیث اشارة و تصریح واقع شده از آنجمله در حدیث بیر که در
آخر فضائل ابوبکر رض مذکور شده و از آنجمله حدیثی صحیح است که رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر فتنه
فرمود و در این اثنا مردی از مردم در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و قعشد فرمود که این مرد
در آن فتنه مظلوم کشته خواهد شد و ابن عمر گفت چون نظر کردم در آن مرد دیدم که عثمان رض
بود و شهادت عثمان در سنه خمس و ثلثین بود در وسط ایام التشریق و زبیر بر وی نماز گذارد
بنا بر آنکه وصیت کرده بود و در حش کوکب در بقیع مدفون شد و او رضی الله عنه اول کسی بود
که در آن موضع مدفون شد و بعضی گفته اند که هشت روز از شهر ذی الحجه مانده بود که شهید شد عمر
عثمان رض هشتاد و دو سال بود و در این اختلاف نیز کرده اند و واقعه هست روایت کرد ابن عساکر
[illegible] که قاتل عثمان مردی بود ازرق و اشقر از مصر [illegible] بود و امام احمد رحمة الله علیه از مغیره
ابن شعبه روایت کرد که گفت نزد عثمان رض رفتم در وقتیکه محصور بود و گفتم تو امیر عامه هستی
و [illegible] بتحقیق نازل شده است بتو عرض میکنیم یکی از این سه اختیار کن یکی آنکه

بیرون رود با ایشان مقابله کن زیرا که قوت وشوکت و دبدبه و لشکر داری و تو بر حقی و ایشان
بر باطل اند یا آنکه دری دیگر از عقب خانه بگشا و از آن در بیرون برو و بر رواحل نشین و متوجه مکه معظمه شو و
چون التجا روی بجماعت محاربه با تو در آن موضع حلال نمیدانند و تو سالم خواهی ماند یا آنکه بجانب
شام توجه نمائی چرا که جماعت که ترا محاصره کرده اند از اهل شام اند و معاویه در آن جانب است
عثمان رضی الله عنه جواب داد اما آنکه میگوئی که مقاتله کن نمیخواهم که کسی باشم که در امت رسول الله صلی الله
علیه وسلم مخالفت کرده باشم بخونریزی مسلمانان و اما آنکه میگوئی که بیرون شو بجانب مکه پس آنکه
از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود یلحد رجل من قریش بمکة یکون علیه نصف
عذاب العالم فلن اکون انا خواهد بود مردی از قریش که در مکه رود از مدینه و نصف عذاب عالم
مر او را خواهد بود نخواهم که آنکس من باشم و اما آنکه میگوئی که باهل شام ملحق شو نمیخواهم که دار هجرت
و مجاورت پیغمبر بگذارم و بشام روم و ایضاً ابن عساکر از ابی ثور فهمی روایت کرده که گفت
نزد عثمان رضی الله عنه رفتم وقتیکه او را محاصره کرده بودند گفت ده خصلت را نزد پروردگار خود
ذخیره کرده ام یکی آنکه رابع اربعه ام یعنی بعد از سه کس باسلام در آمده ام دیگر آنکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم دختر خود را با من نکاح کرد دیگر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم چون او وفات یافت دختر
دیگر در نکاح من آورد دیگر آنکه من تغنی نکنم دیگر آنکه دست راست خود بر فرج خود ننهاده ام از آن
روز که بیعت کرده ام بر رسول صلی الله علیه وسلم دیگر آنکه از وقتیکه بشرف اسلام فایز شده ام هیچ روز
جمعه بر من نگذشته است مگر آنکه در آن روز بنده آزاد کردم چنانکه مرویست که عثمان رضی الله عنه قریب
بدو هزار و چهار صد بنده آزاد کرده دیگر آنکه در اسلام و جاهلیت زنا نکرده ام و دزدی نیز
نکرده ام نه در اسلام و نه در جاهلیت هرگز و قرآن مجید را جمع کرده ام در عهد رسول صلی الله علیه
وسلم و مرویست بروایت ابن عساکر ایضاً از یزید بن ابی حبیب که گفت بمن رسیده که جمیع مردم
که بر عثمان رضی الله عنه رفتند مجنون شدند و خیانت و خطا از ایشان واقع شد و مرویست
بروایت ابن عساکر ایضاً از حذیفه که گفت که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اول فتنها قتل
عثمان بود و آخر فتنها خروج دجال و بآنخدائی که نفس من بید قدرت اوست که هر کس بمیرد
او بمقدار حبه خردلی از دوستی قتل عثمان رضی الله عنه باشد از دنیا نرود مگر متابعت دجال
اگر بیابد او را و اگر در ایام حیات او را درنیابد در قبر با وی ایمان خواهد آورد و مرویست
از ابن عساکر که گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود اگر مردم طلب خون عثمان نمیکردند از آسمان
سنگ میبارید بنابر آن معاویه و عایشه رضی الله عنها در این باب در طلب خون عثمان شتابی کردند و
از ابن عباس رضی الله عنه ایضاً از امام الجن والانس حسن رضی الله عنه روایت کرده که گفت در وقتیکه عثمان مقتول

ساختند حضرت علی کرم الله وجهه غائب بود بمزرعه که داشت رفته بود چون این خبر باو رسید گفت
اللهم انی لم ارض ولم امال بار خدایا من راضی نبودم بقتل عثمان و مساعدت و معاونت نکردم
دیگری را بر قتل او و روایت کرد حاکم و صحیح نمود و آنرا قیس بن عباده که گفت در روز جمل از علی رضی
شنیدم که گفت اللهم ابرأ الیک من دم عثمان ولقد طاش عقلی یوم قتل عثمان
وانکرت نفسی وجاؤا فی البیعة فقلت والله انی لاستحیی قوما قتلوا عثمان وانی
لاستحیی من الله ان ابایع وعثمان لم یدفن بعد فانصرفوا فلما رجع الناس
فسالونی البیعة فقلت اللهم انی مشفق مما اقدم علیه ثم جاءت عزیمة فبایعت
فقالوا یا امیر المومنین فکانما صدع قلبی وقلت اللهم خذ منی لعثمان حتی ترضی
بار خدایا من بری ام و پاک ام از خون عثمان رضی و در روز قتل عثمان مرا حیرانی دست داده بود
نفس من منکر بود و چون جهت بیعت نزد من آمدند گفتم بار خدایا بدرستی که من شرم میدارم
از انکه بیعت کنم با قومی که عثمان رضی را کشته اند و شرم میدارم از خدا که با من بیعت کنند و حال
آنکه هنوز عثمان رضی مدفون نشده و چون عثمان را دفن کردند و مراجعت نمودند باز آمدند طلب بیعت
کردند پس چون گفتند ای امیر المومنین گویا که دل من شگافته شد گفتم بار خدایا فرا گیر این را از من برای
عثمان رضی تا خوشنود باشی مرویست بروایت ابن عساکر از ابی خلده حنفی که گفت شنیدم از
علی کرم الله وجهه می گفت ان بنی امیة یزعمون انی قتلت عثمان لا والله الذی لا اله
الا هو ما قتلت ولا مالأت ولقد نهیت فعصونی بتحقیق که بنی امیه زعم کرده اند که من
عثمان را کشته ام و حال آنکه چنین نیست بآن خدایی که غیر او خدایی نیست که عثمان رضی را مقتول
نساختم و مساعدت و معاونت کسی را بر قتل او نکردم و مرا اینه منع کردم قتل عثمان را لیکن از
من نشنیدند و با من عصیان ورزیدند ایضا ابن عساکر از ثمره روایت کرده که گفت اسلام در
حصاری بلند و مضبوط بود قاتلان عثمان دران رخنه کردند که شد آن رخنه بخواهد شد تا روز قیامت
مرویست از عبد الرزاق که گفت عبد الله بن سلام نزد جمعی که عثمان رضی را محاصره کرده بودند آمد و
گفت ای مسلمانان عثمان رضی را مقتول مسازید بخدای سوگند که مقتول نسازد او را یکی
از شما مگر که روز قیامت مقطوع الید نزد پروردگار آید و بتحقیق شمشیر الهی در غلاف است
همیشه در غلاف [illegible] بخشید خدا تعالی او را از غلاف بیرون آورد هرگز بغلاف نخواهد رفت تا روز قیامت
و هیچ پیغمبری [illegible] گفتند مگر آنکه خدا تعالی مبادله آن پیغامبر هفتاد هزار کس را [illegible] ساخت و
خلیفه نیز [illegible] مگر آنکه بعوض آن خلیفه سی و پنج هزار کس مقتول نسازد و قبل از [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible] روایت کرده که گفت مر عثمان را و حضرت حاصل

و [illegible]

یکے از نفس خود را صبر فرمود تا وقتیکه کشته شد و دیگر آنکه جمیع مردم را بیک مصحف جمع نمود و ابو
نعیم در دلایل از ابن عمر رضه نقل کرده در وقتیکه عثمان رضه خطبه میخواند جهجاه غفاری برخاست و
عصا از دست او رضه گرفت و بزانوی خود نهاده آن عصا را شکست راوی گوید هنوز سال
نرسیده که مرض آکله در پای او پیدا شد و بهمان مرض مرد باب هفتم در فضائل خلافت امیر المومنین
و امام المتقین افضل البشر بعد محمد صلی الله علیه وسلم و بعد الائمة الثلاثة رضوان الله علیهم علی المرتضی
کرم الله وجهه ابن ابی طالب باید که قصه قتل عثمان رضی الله عنه را بر آن مقدم داریم زیرا که خلافت
حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه بر قتل عثمان رضه مترتب است بواسطه متابعت اهل حل و عقد
در آن وقت چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و از حمزه مرویست بروایت ابن سعد از زهری که گفت
عثمان رضه دوازده سال والی امر خلافت بود و تا شش سال مردم ناشاکری ازوی نداشتند و
نزد قریش دوست تر عثمان بود از عمر رضی الله عنه زیرا که عمر رضه شدت و غلظت با ایشان میکرد
چون عثمان رضه والی شد با ایشان بلینت و نرمی سلوک می نمود و طریق موصلت و موافقت
پیش گرفته بود لیکن در سال آخر فتور و قصور در قریش پدید آمد و اهل بیت و اقارب خود را
پیش کشید و ایشان را ببخشیده و عمل سپرد و عطا مالی مینمود و تاویل بصلهٔ رحم ایشان بعد ه بعطای
بآن امر فرموده و میگفت ابوبکر و عمر رضه چیزیکه حصه ایشان بود از بیت المال نگرفتند و ترک
کرده بودند و من میگیرم و به اقارب خود تقسیم میکنیم بنا برین امور مذکوره مردم بروانکار کردند
و ابن عساکر از زهری روایت کرده که گفت بسعید بن مسیب گفتم خبر ده مرا از کیفیت قتل عثمان رضه که
چه بود درین امر شان او و شان مردم و چرا اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم ترک نصرت او کردند
ابن مسیب گفت که عثمان رضه مظلوم کشته شد و کسیکه او را کشته ظالم بود و هر که ترک نصرت و اعانت
او کرده معذور بود گفتم حقیقت آنرا بیان کن گفت عثمان رضه والی امر خلافت شد بعضی از اصحاب
ولایت و امارت او را مکروه پنداشتند بواسطه آنکه قوم خود را دوست میداشت و گاه بود که یکے
از بنی امیه را که بصحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نرسیده بود والی امر میساخت و ازو چیزیکه منکر آن بودند
ازو صادر میشد چون امر والی را بعثمان رضه عرض میکردند آن سرا عزل نمیکرد از آن منصب و در شش
آخر بنی اعمام خود را والی امور ساخت و دیگران را عزل نمود ایشان را بتقوی امر فرمود و از انجمله عبد الله
بن ابی سرح را والی مصر ساخت و چند سال در آن شهر والی بود و وقتی اهل مصر آمدند بمدینه و از
عبد الله مذکور شکوه کردند که بر ما ظلم میکند و قبل ازین نیز میان عثمان رضه و عبد الله بن مسعود و ابو ذر
و عمار بن یاسر نزاع واقع شده بود و بنو هذیل و بنو زهره آنرا در دل خود داشتند و بنو مخزوم
بواسطه عمار بن یاسر از عثمان دل تنگ آمدند و چون اهل مصر شکوه عبد الله بن ابی سرح کردند

عثمان رض کتابی نوشت و او را تهدید و تنبیه از آن اعمال نمود و عبد الله مذکور اباکرد و از آنکه سخن
عثمان رض نشنود و در باب آن جماعت و تجسس که کتابت از جانب عثمان آورده بود و او را بقتل رسانید اهل
چون مشاهده اینحال نمودند بمقصد کسی متفق شده بمدینه آمدند و در مسجد نزول کردند و نزد اصحاب
پیغمبر شکوه آغاز کردند در موقیت صلوة از آنچه عبد الله بن ابی سرح با ایشان کرده بود و آنگاه
طلحه بن عبید الله برخاسته تکلم شد و سخنی سخت با عثمان رض گفت و عایشه رض نیز نزد عثمان رض فرستاد
و گفت اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم نزد تو آمده اند و التماس می کنند که این عامل را عزل کنید و از تو منع را
ابا مینمائید و حال آنکه آنمرد شخصی از ایشان را کشته است باید ایشان را طریق عدل و انصاف مرعی دارند
و دیگر آنکه علی کرم الله وجهه آمده گفت این جماعه اراده ندارند مگر آنکه شخصی را بجای شخصی نصب کنی و حال
آنکه قبل از این دعوی خون خود میکردند این عامل را عزل کن و میان ایشان حکم کن اگر حقی
بر و ثابت کنند طریق عدالت مرعیدار عثمان رض گفت هر کس را که ایشان اختیار کنند بجای او
نصب کنم آن جماعت محمد بن ابی بکر را رض اختیار کردند و عثمان رض او را والی گردانید فرمان حکومت
او نوشت بجانب مصر متوجه شد و بعضی از مهاجران و انصاریان باتفاق ایشان بیرون آمدند
تا ملاحظه نمایند که صحبت میان ایشان و عبد الله بن ابی سرح بکجا منجر خواهد شد و چون محمد
بن ابی بکر با رفقا سه روزه راه از مدینه دور شدند در اثنای راه غلامی سیاه دیدند که بر شتری
سوار است و شتر را بسرعت تمام میراند گویا کسی را میجوید یا از کسی میگریزد آنگاه اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم با او گفتند حال و قضیه تو چیست با این مانند که از کسی میگریزی یا کسی را میجوئی
گفت من غلام امیر مؤمنین علیه ام که مرا نزد عامل مصر فرستاده است گفتند اینک عامل مصر حاضر است
بیا نزد او رو گفت مرا با این عامل کار نیست بلکه نزد عامل اول میروم آنگاه محمد بن ابی بکر را
خبر دار گردانیدند او شخصی را بطلب غلام فرستاد او را گرفته آوردند و چون از او پرسیدند که غلام
کیستی گاهی میگفت غلام حضرت امیر المؤمنین عثمانم و گاهی میگفت غلام مروانم اتفاقا مردی در آنجا
حاضر بود و آن غلام را می شناخت گفت غلام مروان است پرسیدند که بچه مهم بمصر میروی و کتابتی همراه داری
گفت بر رسالتی میروم و کتابتی ندارم چون تفتیش کردند غیر از اداوه خشک شده با وی چیزی
دیگر نبود و چون اداوه را حرکت دادند چیزی در آن بود و بیرون نمی آمد آنگاه آن اداوه را
شکافتند و کتابتی از آنجا بیرون آمد محمد بن ابی بکر جمعی که از مهاجر و انصار در آنجا حاضر بودند ایشان را
طلب نمود آن کتابت را خواندند و مضمون آن کتابت این بود که از عثمان نوشته شد بجانب
ابن ابی سرح که محمد بن ابی بکر و فلان و فلان که بجانب تو آیند در قتل ایشان حیله کن و کتابت ایشان را
باطل کن و بر عمل خود قرار باش تا وقتیکه پیغامی و یا نامه من بتو رسد و اگر کسی

بظلم او و شکایت بطرف من آید او را حبس کن تا وقتیکه خبر تو رسد انشاء الله تعالی انگاه محمد بن ابی
بکر و اصحاب فارغ شدند از خواندن کتابت انرا بمهر جمعی که همراه او بودند رسانیدند و تجسس این سر نمودند
و بجانب مدینه مراجعت نمودند و در مدینه حضرت امیر المؤمنین علی و طلحه و زبیر و سعد و غیر ایشان از
اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بیکجا آمدند و بر مضمون کتابت و قصه غلام اطلاع یافتند هیچکس از
اهل مدینه نماند مگر آنکه بر عثمان دلتنگی و خشم نمودند و جمعی که بواسطه ابن مسعود و ابوذر و عمار در غضب
بودند غیظ و غضب ایشان زیاده گشت و اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم جمیعا غمناک شده
بمنزلهای خود رفتند و جماعه مذکور عثمان را محاصره کردند و محمد بن ابی بکر بجماعت بنی تیم و غیر ایشان
بروی لشکر کشیدند و چون علی مشاهده این امر نمود طلحه و زبیر و سعد و عمار را منع و جمعی دیگر از اصحاب
را که جمیع ایشان از اهل بدر بودند طلب نمود و نزد عثمان رفت و شتر و کتابت مذکور دره انگاه
بجانب عثمان التفات نموده گفت این غلام ملک شماست گفت بلی باز گفت این شتر شماست
عثمان گفت بلی باز گفت این کتابت شما نوشته اید عثمان قسم یاد کرد بخدای که این کتابت
من ننوشته ام و کسی را امر نکرده ام بنوشتن آن و باین علم ندارم علی گفت مهریکه برین کاغذ است
مهر شماست عثمان گفت بلی مهر من است باز علی گفت چگونه غلام شما با شتر و کتابتی که مهر
شماست بیرون میرود و شما خبر ندارید باز عثمان قسم بخدا یاد کرد که این کتاب ننوشته ام و
بنوشتن آن امر نکرده ام و من غلام را بجانب مصر روانه نکرده ام هرگز انگاه معلوم صحابه شد که این
کتابت بخط مروان است و در امر عثمان شکوه کردند گفتند مروان را با تسلیم کن و مروان چون
در خانه عثمان بود از تسلیم نمودن او امتناع نمود و اصحاب بواسطه امتناع از تسلیم مروان شاکی و غضبناک
از منزل عثمان بیرون آمدند و نزد ایشان ظاهر و واضح بود که عثمان سوگند دروغ یاد
نمیکند و ازین معنی خبر ندارد ولیکن قومی میگفتند که ابرا از ذمه عثمان نمیشود مگر آنکه مروان را بما
تسلیم نماید و با او مباحثه میکنیم و میدانیم که چون امر نموده است بقتل دو مرد از اصحاب مصطفی صلی الله علیه و
سلم بغیر حق از دو حال بیرون نیست اگر عثمان نوشته باشد او را عزل میکنیم و اگر مروان از زبان
عثمان نوشته در امر مروان نظر خواهیم کرد و بعد از حکایت اصحاب از خانه خود بیرون نیامد
و عثمان مروان را نزد ایشان نفرستاد و از قتل او اندیشید بنابرین آن گروه محاصره
عثمان کردند و آب از وی منع نمودند راوی گوید عثمان روزی در ایام محاصره بر آن
گروه حاضر شد و گفت آیا علی در میان شماست گفتند نه گفت آیا سعد در میان شما هست
گفتند نه انگاه ساکت شد و بعد از لحظه دیگر گفت آیا کسی هست که از من خبر رساند علی را که
آبی از جهت ما فرستد چون خبر بحضرت علی رسید سه مشک آب فرستاد و چون اهل محاصره ان

وصول آفت میشوند بنابرین بعضی از موالی بنی هاشم و بنی امیه بیرون آمدند تا وقتیکه زخم بسیت تمام اصحاب عثمان
رسانیدند با آخر خبر رسید به علی کرم الله وجهه که جماعت اراده قتل عثمان دارند علی فرمود که ما میخواهیم از عثمان
الا مروان را و قصد عثمان نکرده ایم آنگاه قرة العین سبط رسول صلی الله علیه وسلم امام حسن و حسین
را فرستاد و گفت شمشیرهای خود را بردارید و بر دروازه عثمان بایستید و مگذارید که کسی بعثمان
مزاحمت رساند و طلحه و زبیر نیز پسر خود را فرستاد و همچنین جماعتی از اصحاب حضرت محمد صلعم
پسران خود را فرستادند که منع مردم کنند از دخول بر عثمان رضی الله عنه و طلب اخراج مروان از و
نمایند و درین اثنا جمعی که محاصره کرده بودند شروع در تیر اندازی و محاربه کردند چنانچه روی
حضرت حسن بن علی المرتضی خون آلوده شد و مروان که اندرون خانه بود تیر خورد و محمد بن طلحه نیز
خون آلوده شد و سر قنبر مولی شاه مردان علی رضی الله عنه شکسته شد و چون محمد بن ابی بکر رضی الله عنه ملاحظه
این امر فرمود ترسید که بنو هاشم بواسطه امام حسن و حسین غضب کنند و فتنه ظاهر گردد بنابرین دست
آن دو کس که مروان بقتل ایشان اشارت کرده بود بگرفت و گفت اگر بنو هاشم ازین معنی خبر یابند
که روی حضرت امام حسن بن علی خون آلوده شد فی الحال مردم را از حوالی خانه عثمان دور کنند
و آنچه اراده ماست باطل خواهد شد پس باید که شما همراه من باشید تا از دیوار خانه او بالا رفته مروان را
بقتل رسانیم قبل از آن که کسی وقوف این امر یابد آنگاه محمد با آن دو مرد از طرف خانه مردی از انصار
بدیوار عثمان بالا رفته بموضعی که عثمان بود آمدند و غیر از زوجه کسی پیش او نبود زیرا که مردمی
که با عثمان رضی الله عنه بودند جمیعا در پشت بام بودند و هیچکس از این مردم برین معنی مطلع نشد آنگاه محمد آن
دو شخص را گفت چون زوجه عثمان با اوست شما درین مقام باشید تا من پیشتر روم و او را مضبوط
ببندم چون شما را طلب نمایم در آیید و او را بزنید تا کشته شود آنگاه داخل شد و محاسن عثمان بگرفت
عثمان گفت والله اگر پدر تو بدیدی این جور و ستم که تو بحال من میکنی هر آینه چنین نمیکردی و می ستید
محمد چون نام پدر بشنود و سستی باو دست شد بعد از آن آن دو مرد او را مقتول ساختند و روی
بگریز نهادند از آن راهی که آمده بودند و زوجه عثمان رضی الله عنه فریاد آورد لیکن بواسطه خانه و کثرت مردم
بیرون کسی فریاد او نشنیدند زن او بناچار به بام خانه بر آمد و گفت امیر المؤمنین عثمان را کشته اند چون
مردم آمدند و دیدند که او را رضی الله عنه بدین وجه ساخته اند و چون این خبر بحضرت علی و طلحه و زبیر و
سعد و اهل مدینه رسید از استماع این خبر عقل از سر ایشان برفت و متحیر گشت بخانه عثمان رضی الله عنه آمدند
و دیدند که مقتول شده و بعد از استرجاع علی رضی الله عنه با پسران خود عتاب فرموده گفت امیر المؤمنین
را چگونه کشتند و حال آنکه شما دروازه خانه مضبوط مینمودند و حسن احسن الخلق الطمیزد و بر سینه
حسین مشت زد و محمد بن طلحه و عبد الله بن زبیر را دشنام داد و غضبناک شده بمنزل خود تشریف

ف [illegible]

از نزاع وحشت داشت و آنگاه جماعت بجانب علی رضه شتافتند و گفتند دست بکشا تا با تو بیعت کنیم علی گفت
شما را باین رجوعی نیست بلکه این امر برای اهل بدر منوط است هر کس که ایشان با وی راضی شوند آنکس خلیفه
باشد آنگاه از اهل بدر هیچکس باقی نماند مگر آنکه نزد علی آمدند گفتند ما احق و اولی از شما نمی‌بینیم دست
بکشا تا بیعت کنیم علی رضه قبول کرد و با وی بیعت کردند مروان و ولد مروان فرار را بر قرار اختیار
نمودند و علی رضه نزد زوجهٔ عثمان آمد و از وی سوال کرد که قاتل عثمان که بود گفت من نمی‌دانم
دو مرد آمدند که ایشان را نشناختم و محمد بن ابی بکر با آن دو مرد همراه بود و بیان آن واقعه بتفصیل نزد
علی رضه نمود آنگاه علی کسی را بطلب محمد بن ابی بکر فرستاد چون حاضر شد از وی سوال کرد از آنچه زوجهٔ
عثمان رضه گفته بود گفت آنچه او میگوید راست است والله که من داخل بر عثمان شدم و اراده قتل او
داشتم لیکن نام پدر من بر زبان راند او را گذاشتم و تائب شدم بسوی خدا والله که او را نکشتم و نگاه
نداشتم که کدام کس کشت زوجهٔ عثمان رضه گفت محمد بن ابی بکر راست میگوید لیکن او هر دو را بآن درون
خانه آورده باین تشنیع ترغیب فرموده ابن سعد گوید بیعت علی رضه در وقت صبح روز دوم از قتل
عثمان بود در مدینه و جمیع اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم در مدینه بودند با وی بیعت نمودند و گفته اند
که طلحه و زبیر بیعت حضرت اسد الله الغالب علی رضه را کاره بودند و بعد از آنکه بکره بیعت کردند از مدینه
بیرون رفتند و بمکه آمدند و چون عایشه رضه در مکه بود او را برداشته بجانب بصره توجه نمودند و طلب
خون عثمان رضه کردند چون این خبر بسمع علی رسید عنان عزیمت بجانب عراق از عرب معطوف ساخت
و در بصره بطلحه و زبیر و اتباع ایشان ملاقی شده و در ماه جمادی الآخر سنه ست و ثلثین میان فریقین محاربه
واقع شد سیزده هزار کس که از آنجمله یکی طلحه و دیگر زبیر بود در آن واقعه که مشهور است بواقعه جمل کشته شد
و علی رضه ده روز در بصره اقامت فرمود آنگاه متوجه بکوفه شد باز معاویه از استماع این خبر از
جانب شام خروج نمود و علی رضه نیز بجانب او متوجه شد و در ماه صفر سنه سبع و ثلثین بصفین تلاقی
فریقین دست داد و در آن موضع ایام قتل متمادی شد و خلقی کثیر بقتل آمدند آنگاه ایشان به
استصواب لبید بن عمر واقعه مصالحه و متارکه چنین شد که عمرو بن عاص از طرف معاویه و ابو موسی
اشعری از طرف علی حکم شوند و در سال آینده فریقین در موضع اذرح مجتمع شده در کار امت
نظر کنند و باین مضمون وثیقه نوشته شد و معاویه بجانب شام مراجعت نمود و علی بجانب کوفه
جمعی کثیر از اصحاب علی رضه که بخوارج مشهور اند بر علی خروج کردند و گفتند لا حکم الا لله سبحانه و تعالی و در حروراء
که قریه از قریات کوفه است لشکرگاه نمودند و علی ابن عباس رضه را نزد ایشان فرستاد و مباحثه و
مخاصمه بحجت نمود و ایشان را ملزم ساخت و بعد از الزام جمعی کثیر از آن عقیده رجوع نمودند و
قومی باعتقاد فاسد خود ثابت ماندند و بنهروان رفتند آنگاه علی رضه بر سر ایشان رفته

آن قصر را

ایشان از افضل رسانید و در تهذیب که رسول صلے اللہ علیه وسلم خبر داده بود و در میان کشتگان پدید آمد
و این واقعه در سن ثمان وثلثین بود و در شعبان همین سال بموجب وعده اجتماع مردم در موضع اذرح
واقع شد و سعد بن ابی وقاص و عبد اللہ بن عمر و غیر ایشان از صحابه درآن مقام حاضر بودند آنگاه
عمرو بن العاص مکری نموده با ابو موسی گفت تو از من افضلی و بزرگتری بباید که در تکلم درین امر
متقدم شوی و ابو موسی فریب خورده پیشدستی نموده حضرت علی را از امارت خلع نمود و چون
نوبت بعمرو بن عاص رسید معاویه را امیر ساخت و با او بیعت کرد و قطع برین نهج متفرق شدند
و علی بر خلاف اصحاب ماند و از کثرت غیظ دستهای مبارک میگزید و میگفت اعصانی
و اطاع معاویه مردم بمن عصیان ورزیدند و اطاعت معاویه میکنند این بود خلاصه وقائع که
بیان کردیم و تفصیل این مناسب این کتاب نبود و با آنکه لایق باین مقام اختصار است زیرا که رسول
صلے اللہ علیه وسلم اطلاع بر وقوع این واقع داشت بنابرین فرمود اذا ذکر اصحابی فامسکوا یعنی اگر
ذکر صحابه بمیان آورده شود در باب ایشان زبان خود نگهدارید و آنحضرت صلے اللہ علیه وسلم از واقعه
جمل و واقعه صفین یعنی قتال عایشه و زبیر با علے کرم اللہ تعالی وجهه جمیعاً خبر داده بود چنانچه بعضی روایت
از حاکم و بیهقی از ام سلمه رضی اللہ عنهم که رسول صلے اللہ علیه وسلم ذکر خروج امهات مومنین کرد آنگاه
عایشه رض تبسمی نمود بعد از آن رسول صلے اللہ علیه وسلم فرمود انظری یا حمیراء ان لا تکونی انت
ای حمیرا نظر کن که تو نباشی باز بجانب علے ملتفت شده گفت ان ولیت من امرها شیئاً
فارفق بها اگر در چیزی والی امر عایشه گردی با او رفق کن و ایضا روایتین مذکورین از ابی الاسود
روایت کرده اند که گفت من حاضر بودم که زبیر بیرون آمد علی را بجست آنگاه علی میگفت ای زبیر
بخدای سوگند میدهم ترا که از رسول صلے اللہ علیه وسلم شنیده که فرمود تقاتله وانت له ظالم
ای زبیر ترا بحضرت علی قتال خواهد بود و در آن وقت تو ظالم خواهی بود چون زبیر رض اینچنین شنید باز
گردید و دیگر در روایت ابو یعلے و بیهقی آنکه زبیر رض گفت بلی شنیدم ولیکن فراموش کرده بودم
و بزار و ابو نعیم از ابن عباس مرفوعاً روایت کرده اند که آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم ازواج مطهرات را
خطاب فرموده گفت که کدام یک از شما که صاحب جمل احمر باشد خروج کند در موضع حواب سگان
آنموضع بانگ زنند و در حوالی او بسیاری از مردم کشته شوند تنبیه معلوم شد از احادیث
سابقه که مستحق خلافت بعد از ائمه ثلاثه علی مرتضے بوده است و مجتبا است باتفاق اهل حل و عقد مثل
طلحه و زبیر و ابو موسے و ابن عباس و خزیمه ابن ثابت و ابو الهیثم بن التیهان و محمد بن مسلمه
و عمار بن یاسر و در شرح مقاصد از بعضی متکلمین نقل کرده که اجماع بر خلافت حضرت علی منعقد شده
بود و وجه انعقاد اجماع در زمان شوری بر خلافت حضرت علی آن بود که اگر عثمان نبودی

خلافت حق علی بود رضی الله عنه اجماعا و چون بسبب قتل عثمان خارج شد از میان اجماع بر خلافت علی باقی ماند و ازین جهت است که امام الحرمین گفته که اعتداد و اعتباری نیست بر قول کسی که گفته است اجماع بر امامت علی منعقد نشده زیرا که هیچکس انکار امامت وارث الانبیا علی نکرد این فتنه و فسادی که میان ایشان واقع شده بواسطه دیگر امور بود نه بسبب امامت او باب هشتم در ذکر فضل و فضائل و بعضی از احوال صاحب الکرم منبع الجود والعلم دارنده لوا الحمد علی کرم الله وجهه و در آن چند فصل است

فصل اول در اسلام و هجرت او رضی الله تعالی عنه مرویست که امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه در سن ده سالگی بود که بشرف اسلام فایز شد و بعضی گفته اند در هشت سالگی بود و بعضی کمتر ازین نیز گفته اند و او رضی الله عنه قدیم الاسلام بود بلکه ابن عباس و زید بن ارقم و انس و سلمان فارسی و جمعی دیگر برآنند که اسلام علی رضی الله عنه مقدم است بر همه کس در خورد سالگی و بعضی دعوی اجماع برین کرده اند و جمع میان این اجماع و اولیت ابوبکر رضی الله عنه و وجه توفیق آن قبل ازین مذکور شد ابو یعلی از علی کرم الله وجهه روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه مبعوث شد و من روز سه شنبه به اسلام در آمدم و ابن سعد از امام حسن بن زید بن الحسن روایت کرده که فرمود حضرت علی هرگز عبادت صنم نکرده چرا که در حال طفولیت شرف اسلام یافت و درین باب ابوبکر نیز با وی شریک است چرا که گفته اند او نیز عبادت صنم نکرده و امیر المؤمنین صاحب کرم علی رضی الله عنه یکی از عشره مبشره است و رسول صلی الله علیه وسلم گواهی داده است که از بهشتیان در جنت اند و برادر رسول صلی الله علیه وسلم است بعقد مواخاة و داماد رسول صلی الله علیه وسلم است بحضرت خیر النسا فاطمة الزهرا رضی الله عنها که سیدة النساء عالمین است و یکی از سابقین باسلام است و یکی از علمای ربانیین است و یکی از شجاعین مشهور است و یکی از زهاد و خطبای معروفین است و یکی از جامعان قرآن مبین است و یکی از اعیان طاهرین است و یکی طاهر از طاهرین است مرویست که ابوالاسود الدئلی و ابوعبدالرحمن بن ابی لیلی قرآن را بر امیر المؤمنین قرائت کرده اند و او نیز عرض علی بر رسول صلی الله علیه وسلم عرض نموده اند آورده اند که چون رسول صلی الله علیه وسلم بجانب مدینه هجرت فرمود امیر المؤمنین اسد الله علی رضی الله عنه را چند روزی در مکه گذاشت تا امانات و ودایعی را که نزد رسول صلی الله علیه وسلم سپرده بودند بصاحبان آنها باز دهد بعد از آن خود نیز عقب رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد آنگاه نقل فرمود رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] در همه غزوات در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم می بود و از آن حضرت جدا نشد مگر در غزوه تبوک که حضرت صلی الله علیه وسلم وی را در مدینه خلیفه خود ساخت و فرمود که [illegible] تو از من بمنزله هارونی از موسی علیه السلام چنانچه آن بیان گذشت و در مشاهد و غزوات [illegible]

رضی الله عنه صادر شده چنانچه مرویست که در روز احد شانزده ضربت بوی رسانیده بودند و رسول صلی الله علیه وسلم در کتیبۀ انصار در آنروز علم بوی سپرده خصوصا در روز خیبر که رسول صلی الله علیه وسلم خبر داد که فتح خیبر بدست امیر المؤمنین صاحب الکرم و العلم خواهد شد چنانچه در صحیح بخاری و مسلم مرویست نقلست که در آنروز در آن قلعه را بر پشت مبارک خود حمل نمود تا مردم بالا رفته فتح کردند و بعد از آنکه خواستند که در را کشاید هیچ کس آنرا حمل نمودند و در روایتی دیگر آمده است که در آن نزدیک قلعه قرار بود و آنرا بر دست خود گرفته سپر خود ساخته مقاتله مینمود و خدایتعالی قلعه را مفتوح ساخت پس آن در را ابتدا بعد از آن هشت کس بر آن گشتند که در را از جا برگردانند نتوانستند و از برداشتن عاجز شدند والله اعلم

فصل دوم در فضائل حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه وارد شده

و اسمعیل قاضی و نسائی و ابو علی نیشاپوری گفته اند که این مقدار احادیث با سانید حسنه که در حق حضرت علی وارد شده در حق هیچکس از اصحاب وارد نشده و سبب کثرت ورود احادیث در حق وی بعضی از متاخرین از ذریت اهلبیت نبوی و اهل علم گفته اند که خدایتعالی پیغمبر خود را مطلع ساخت بر آنچه بعد از وی حضرت امیر المؤمنین علی بدان مبتلا خواهد شد از اختلافی که در ایام خلافت وی واقع شد و اینکه بعضی از امت را نصیحت فرماید بایشان طریق که فضائل و حالات علی المرتضی بیان نماید تا این خبر که بهر کس از امت رسد تمسک بآن احادیث جسته سبب نجات خود گردد و ایضا چون این اختلاف و خروج بر وی در آن ایام واقع شد هر یک از صحابه که از فضائل امیر المؤمنین علی شنیده بودند بنا بر نصیحت امت آن را منتشر ساختند باز چون این امر استداد یافت مرتبه که طائفه از بنی امیه خذلهم الله شروع در تنقیص و سب وی در منابر و مساجد کردند و از خوارج لعنهم الله با آن طائفه موافقت نمودند بلکه بالا رفته بکفر او قائل شدند بنا برین این محدثین و حفاظ و اهل سنت به انتشار و استکثار فضائل و کمالات علی مشغول شدند از جهت نصیحت امت و نصرت حق و بباید دانست که در فضائل اهلبیت بسیار از احادیث فضائل علی صاحب الکرم خواهد آمد ان شاء الله تعالی و قبل ازین نیز در فضائل ابوبکر رضی الله عنه در بسیاری از احادیث بعضی از فضائل علی کرم الله وجهه مذکور شده و درین مقام بنقل حدیث اختصار کردم که اهل او عمده است درینباب **حدیث اول** مرویست بروایت بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص و بروایت احمد و بزاز از ابو سعید خدری و بروایت طبرانی از اسماء بنت قیس و ام سلمه و حبشی بن جناده و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمره و علی و براء ابن عازب و زید ابن ارقم که رسول صلی الله علیه وسلم در وقتیکه بغزای تبوک میرفت علی را در مدینه خلیفه ساخت علی گفت یا رسول الله بزنان و کودکان خلیفه میسازی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا

فصل دوم در احادیث وارده در فضائل امیر المؤمنین علی

لا نبی من بعدی آیا راضی نیستی که باشی از من بمنزلهٔ هارون از موسی علیهما السلام الا آنکه بعد از من پیغمبر نخواهد بود و قبل ازین مذکور شده و نیز از سبب بیان این حدیث مسطور گردید حدیث دوم روایت کردند بخاری و مسلم ایضاً از سهل بن سعد و طبرانی از ابن عمر و ابن ابی لیلی و عمران بن حصین و بزار از ابن عباس که رسول صلی الله علیه و سلم در روز خیبر فرمود لاعطین اللواء غداً رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله فردا صباح علم کسی را بدهم که خواهم داد که این قلعه بدست او فتح شود و دوست دارد خدای را و رسول او را دوست دارند آنگاه صحابه در شب با یکدیگر می گفتند و در فکر بودند که آیا کدام یک از ما خواهد داد و روز دیگر صباح جمیع اصحاب نزد رسول آمدند و دو شنبه بستند با مید آنکه علم بایشان عطا فرماید رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که علی ابن ابیطالب کجاست گفتند درد چشم دارد فرمود که او را طلب نمائید چون علی رضی حاضر شد رسول صلی الله علیه و سلم آب دهن مبارک خود بچشمان وی مالید و دعا فرمود فی الحال آن درد برطرف شد گویا که هرگز نبود و علم را باو عطا فرمود و ترمذی از عائشه رض روایت کرده که حضرت سیدة النساء العالمین فاطمه نزد رسول صلی الله علیه و سلم دوست ترین زنان بود و زوج وی حضرت امیرالمومنین علی دوست ترین رجال بود حدیث سوم مسلم از سعد بن ابی وقاص روایت کرده که چون آیت قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم نازل شد رسول صلی الله علیه و سلم علی و فاطمه و حسن و حسین رض را طلب فرمود و گفت اللهم هولاء اهلی بار خدایا اینجماعت اهل من اند حدیث چهارم در روز غدیر خم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه هر کرا که من مولای اویم علی مولای اوست بار خدایا دوست دار کسی را که دوست دارد علی را و دشمن دار کسی را که علی را دشمن دارد تا آخر حدیث چنانچه در شبانزدهم مذکور شد و ایضاً مذکور شد که سی صحابی این حدیث را روایت کرده اند و بسیاری از طرق او صحیح یا حسن است و در معنی این حدیث نیز کلامی مستوفی بیان کرده ایم از بیهقی روایت کرده که حضرت علی رض از دور پیدا شد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هذا سید العرب این شخص که می آید سید عرب است عائشه رض حاضر بود و گفت یا رسول الله آیا تو سید عرب نیستی فرمود انا سید العالمین و هو سید العرب من سید عالمینم و این سید عرب است و حاکم این حدیث را در صحیح خود از ابن عباس بلفظ انا سید ولد آدم و علی سید العرب روایت کرده و حکم بصحت آن نموده و حال آنکه بخاری و مسلم تخریج این حدیث نکرده اند و چند شاهد دارند که همه ضعیف است چنانچه بعضی از محققین محدثین بیان کرده و گفته که ذهبی حکم بوضع این حدیث کرده و بر فرض صحت حدیث سیادت علی یا از رهگذر نسبت ... اند نه این سند هم

محبوب خدا و رسول

الافضلیت بر خلفاء ثلاثه نیست چنانچه دلائل صریحه ذکر کردیم حدیث پنجم روایت کرد ترمذی و حاکم
سیوم کرد و آنرا از بریده که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی امرنی بحب اربعة
واخبرنی انه یحبهم بتحقیق خدای تعالی امر کرد مرا بحب چار کس و خبر داد مرا که این چهار کس را دوست
میدارد و الله تعالی او شانرا اصحاب گفتند یا رسول الله چهار کس نام ایشانرا بگو که بدرستی ما دوست
داریم هر یک او شانرا آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابو بکر و عمر و عثمان و علی منهم و علی از ایشان
هست چند مرتبه این لفظ را فرمود و بر زبان راند باز گفت و ابو ذر و مقداد و سلیمان و علی حدیث
ششم روایت کرد احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از حبشی بن جنادة که گفت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی علی از من هست و من از علی و ادای امانات
نکند از جانب من مگر علی رضه حدیث هفتم مرویست بروایت ترمذی از ابن عمر رضه که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم میان اصحاب عقد مواخات فرمود و آنگاه علی رضه آمد و اشک از چشم بارید و فرمود
یا رسول الله میان اصحاب عقد مواخات شد و برادر دینی یکدیگر گشتند و مرا با هیچ یک از اصحاب
برادر نساختی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انت اخی فی الدنیا والاخرة یعنی تو برادر منی
در دنیا و آخرت. حدیث هشتم بروایت مسلم مرویست از علی رضه که فرمود والذی فلق
الحبة و برء النسمة انه لعهد النبی الامی الی انه لا یحبنی الا مؤمن ولا یبغضنی
الا منافق یعنی بخدای که بشگافت دانه را از جهت رویانیدن و خلق کرد نفوس را از [illegible]
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم عهد و وصیت فرموده است بمن که دوست ندارد مرا مگر مومنی و دشمنی
ندارد مرا مگر منافقی مرویست بروایت ترمذی از ابو سعید خدری رضه که گفت منافق را باین شناختیم
که امیر المومنین علی رضه را دشمن میداشت حدیث نهم مرویست بروایت بزاز و طبرانی در اوسط از جابر
بن عبد الله و بروایت جبرائیل و حاکم و عقیلی در ضعفا و ابن عدی از ابن عمر و حاکم و ترمذی از
امیر المومنین علی کرم گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا مدینة العلم و علی بابها
من بینه علم و علی در وی است و در روایت دیگر آمده که فرمود من اراد العلم فلیأت
الباب هر کس که علم خواهد باید که از در در آید و در روایتی دیگر نزد ترمذی از امیر المومنین علی
مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا دار الحکمة و علی بابها منم دار حکمت و علی
در آن و در روایتی دیگر نزد ابن عدی علی باب علمی علی باب علم من است مصنف گوید
علما را در این حدیث مضطرب و تحیر بسیار است جمعی که از آن جمله ابن جوزی و امام نووی رحمهما الله
رفته اند که این حدیث موضوع است و کافی است ترجیح ابن جوزی و امام نووی در حدیث و در
معرفت او چند صحیح و ضعیف محققین گفته اند که بعد از امام نووی کسی نیامد که در علم حدیث

مثل او باشد خصوصاً مساوی بوده باشد یا در حاکم چنانچه عادت و طریقه او ست حکم بصحت او
کرده و بعضی از متاخرین محققین جلیلین از اهل حدیث اند حکم بصحت آن کرده و بعضی گفته اند حدیث
حسن ست و کلامی که درین مقام وارد شده مذکور شد حدیث دهم مرویست از حاکم و گفت صحیح
ست از علی المرتضی که گفت رسول صلی الله علیه وسلم مرا بیمن فرستاد گفتم یا رسول الله مرا میفرستی
و حال آنکه من جوانم و علم قضا نمیدانم که در میان ایشان حکم کنم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم دست
مبارک خود را بسینه من زد و گفت اللهم اهد قلبه وثبت لسانه یا خدایا دل او را
هدایت ده و زبان او را ثابت دار امیر المومنین علی کرم الله وجهه گوید بخدای سوگند که بعد از آن
در هیچ حکم مرا شک واقع نشد و بعضی از علما گفته اند سبب قول رسول صلی الله علیه وسلم اقضاکم علی
که در احادیث ابوبکر صدیق سابقاً مذکور شد آن بود که رسول صلی الله علیه وسلم با جماعتی از اصحاب
نشسته بودند درین اثنای دو شخص که با یکدیگر دعوی داشتند نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمدند
یکی از آن دو کس گفت یا رسول الله مرا خری بود و این مرد را گاوی بود خرم را بکشت آنگاه
یکی از حضار مجلس نگرید و گفت بر بهائم ضمان نیست بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای
علی المرتضی حکم کن میان ایشان امیر المومنین علی از آن دو کس پرسید که آیا این دو حیوان هر دو
بسته بودند یا یکی بسته و دیگری کشاده بود و چه حال داشتند گفتند خر بسته بود و گاو کشاده و
صاحب آن گاو همراه بود حضرت علی فرمود بر صاحب گاو ضمان ست باید که تاوان خر بدهد شنید
پس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آن حکم مقرر داشت و آن قضا را نافذ گردانید یعنی در آن روز
اقضاکم علی فرمود والله اعلم حدیث یازدهم روایت کرد ابن سعد از امیر المومنین علی که گفت
باو گفتند که چیست که روایت حدیث شما از رسول صلی الله علیه وسلم بیشتر ست از باقی اصحاب گفت
من هرگاه که ساکت میشدم رسول صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود سخن در تکلم با من میفرمود و
حدیث دوازدهم روایت کرد طبرانی در اوسط بسندی ضعیف خود از جابر بن عبد الله
که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود الناس من شجر شتی وانا وعلی من شجرة واحدة
مردمان از درختان مختلف اند و من و علی از یک درختیم حدیث سیزدهم روایت کرد بزار
از سعد که رسول صلی الله علیه وسلم علی المرتضی را گفت لا یحل لاحد ان یجنب فی هذا
المسجد غیری وغیرک حلال نیست مر کسی را که جنب باشد درین مسجد غیر من و تو بنابر آنکه
راه ایشان از مسجد بود والله اعلم حدیث چهاردهم روایت کرد طبرانی و حاکم و گفت صحیح
ست از ام سلمه رضی الله عنها وقتیکه حضرت صلی الله علیه وسلم غضبناک شدی هیچکس جرأت نمیکرد که بحضرت
تکلم کند مگر امیر المومنین علی کرم الله وجهه که در آن وقت با آنحضرت تکلم میفرمود حدیث پانزدهم

مرویست بروایت طبرانی و حاکم باسناد وی عن ابن مسعود رضی الله عنه که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت
فرمود النظر الی علی عبادة یعنی دیدن روی علی عبادت است ترجمه گوید و جمعی معنی این حدیث در
بنا بر جوزی رحمة الله علیه از بعضی علمای نقل کرده است که وقتی علی المرتضی پیدا شد مردم بروی
مبارک او نظر میکردند از شرافت نسب و حسب علم و زهد و تقوی و شجاعت وی سخن میکردند
کرده میگفتند لا اله الا الله چه شریف است این جوان لا اله الا الله چه عالم است این جوان
لا اله الا الله چه شجاعت دارد این جوان پس بنا برین رویت علی کرم الله وجهه باعث تکلم
بکلمه توحید بود فرموده که نظر بروی علی کردن عبادت است لیکن این توجیه جاری است در حق
کسانی که در وقت نظر متکلم باین کلمات شده باشد نه در حق جمیع ناظران زیرا که ممکن است بوده
که بروی علی نظر کرده باشد و این کلمه از وی صادر نشده باشد مگر آنکه تعمیم مقام کنیم و گوییم از آنکه ناظر
تکلم کرده باشد باین کلمه در آن وقت یا در خاطر گذرانیده باشد و در حین هنگام بیان وجه گو
مستقیم است حدیث شانزدهم روایت کرده ابو یعلی و بزاز و سعد ابن ابی وقاص
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من اذی علیا فقد اذانی هر کس که علی را برنجاند به تحقیق
مرا رنجانیده حدیث هفدهم روایت کرده طبرانی روایت باسند حسن از ام سلمه از رسول
صلی الله علیه وسلم که گفت من احب علیا فقد احبنی ومن احبنی فقد احب الله
ومن ابغض علیا فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله هر کس که علی
را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست داشت پس بتحقیق خدا را دوست
داشت و هر کس که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و دشمن خدا است حدیث هژدهم روایت
کرده حاکم و احمد و گفت صحیح است از ام سلمه شنیدم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من سب
علیا فقد سبنی هر کس که علی را سب کرد پس بتحقیق مرا سب کرده حدیث نوزدهم روایت
کرده اند احمد و حاکم بسندی صحیح از ابی سعید خدری رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انک
تقاتل علی القرآن کما قاتلت علی تنزیله یعنی بدرستیکه تو کارزار خواهی کرد بحکم قرآن هم
چنانکه کارزار برنازل شدن قرآن کردی حدیث بیستم مرویست بروایت بزاز
و ابو یعلی و حاکم از علی رضی الله عنه که گفت رسول علیه السلام والصلوة مرا خواند و گفت در تو مثلیست از عیسی
علیه السلام بغض کردند یهود او را و دشمن داشتند بمرتبه که بهتان در حق مادرش گفتند و نصاری
او را بمرتبه دوست داشتند که منزلتی که نداشت ازو ثابت کردند او را قرار دادند باز علی گفت
هلاک باشند در دو طایفه هلاک خواهند شد در باب من یکی دوست مفرط که مدح و وصف کند
مرا بچیزی که در من نیست و دیگر کسی که از دشمنی بر من بهتان بندد و حدیث بیست و یکم روایت

بگرد طبرانی در اوسط از ام سلمه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود علی با قرآن ست و قرآن
با علی ست جدا نمیشوند از یکدیگر تا وقتیکه وارد شوند بر من در حوض حدیث بیست و یکم روایت
کردند احمد بسند صحیح از عمار بن یاسر که پیغامبر صلی الله علیه وسلم علی را گفت اشقی الناس رجلان
احیمر ثمود الذی عقر الناقة والذی یضربک یا علی علی هذه شقی ترین و بدبخت ترین
ناس دو کس اند احیمر ثمود که ناقه صالح علیه السلام را پی کرده و دیگر آنکه ضربت بتو رساند یعنی ابن ملجم لعنة
الله علیه و بلفظ هذه در اول اشارت بفرق سر مبارک امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرموده و ثانی
اشاره بریش فرمود یعنی چنان زند که محاسن ترا بخون بیالاید خذله الله تعالی و این حدیث از طرق علی
کرم الله وجهه و جابر بن سمره وغیره ایشان وارد شده و ابو یعلی از عائشه رض روایت کرده که رسول
صلی الله علیه وسلم علی را معانقه کرده بوسه داد و گفت بابی الوحید الشهید بابی الوحید
الشهید لفظ بابی بکلام عرب بر دو قسم ست یا از برای تعظیم ست درین صورت اگر قصد قسم کنند
منهی عنه ست چنانچه بغیر خدا تعالی جایز نیست یا از برای تاکید کلام ست بر عادت کلام عرب
از غیر قصد قسم و با بابی متعلق بمحذوف ست یا فعلی یا اسمی و هو قدیتک از مقدی هذا الکلام در
نهایة الجزری فی هذا الکلام طبرانی و ابو یعلی روایت کرده اند بسندی که جمیع رجال آن ثقات
اند که یکی از ایشان کراو ماثور رشد و دست بوثاق و نیز مرویست که رسول صلی الله علیه و
سلم روزی امیر المؤمنین علی را گفت که من اشقی الاولین علی گفت اشقی الاولین کسی ست که عقر
ناقه صالح کرد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود راست گفتی باز فرمود که اشقی الآخرین کیست امیر المؤمنین
علی فرمود عالم بآن نیستم یا رسول الله آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الذی یضربک یا علی
هذه یعنی اشقی الآخرین کسی ست که ضربت رساند بفرق سر مبارک تو این حدیث بود که
امیر المؤمنین علی وقتیکه از اعمال و افعال اهل کوفه متنفر و دلتنگ می شد میفرمود وددت انه
قد انبعث اشقاکم فخضب هذه من هذه دوست میدارم که اشقی ترین
شمارا برانگیخته شود و رنگین سازد محاسن مرا بخون سر من لعنت رسید که عبد الله بن سلام علی
ابن ابی طالب را گفت ای امیر المؤمنین بجانب کوفه قدم رنجه نفرما بتحقیق که من میترسم که ذباب
سیف یعنی ضرب شمشیر ایشان بتو رسد علی در جواب گفت والله لقد اخبرنی به رسول الله
صلی الله علیه وسلم بخدای سوگند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم مرا از آن امر که تو میگوئی خبر کرده ست و
ابو الاسود میگوید که گزشتم از امام و مردی محاربی ندیدم که تفنتا از خود خبر دهد حدیث بیست و
سیوم روایت کرد حاکم و گفت صحیح ست از ابی سعید خدری رض که گفت شکایت کردند مردم از امیر المؤمنین
علی بخشکوه کردند رسول صلی الله علیه وسلم برخاست و خطبه خواند و بعد از فراغ خطبه فرمود

نسخه بابی مبارک و نسخه بابی انت

لا تشکوا علیا فوالله انه لأخیشن فی ذات الله او فی سبیل الله شکوه از حضرت علی مکنید
بخدا سوگند او اخیشن است در ذات خدا یا در راه خدای تعالی و اخیشن تصغیر اخشن است از خشن بمعنی کذا
فی النهایة حدیث بیست و چهارم مرویست بروایت احمد و ضیا از زید بن ارقم که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود انی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی فقال فیه قائلکم
وانی والله ما سددت شیئا ولا فتحته ولکنی امرت بشیء فاتبعته بدرستیکه
من امر کرده شده ام ببستن این درها که مفتوح بود در مسجد غیر باب علی پس بعضی از شما درین سخن گفت و بخدا که
من و الله که نبستم و نگشادم لیکن بچیزی مامور شدم متابعت آن نمودم و مشکل میشود این حدیث
بحدیثی که در باب خلافت ابوبکر رضی الله عنه گذشت که ببندید همه خوخهائی یعنی دریچهائی کوچک امر
فرمود و غیر خوخه ابوبکر رضی زیرا که در آن حدیث تصریح امر ببستن است و در ایام موت مرض بوده
و درین حدیث تصریح آن نیست پس حمل این حدیث بر امری میکنیم که بر مرض مقدم باشد و ازین جهت
است که حدیث سابق در ایام مرض الموت بوده و علما گفته اند در آن اشارت است بخلافت ابوبکر
با آنکه آن حدیث اصح و اشهر است ازین حدیث حدیث بیست و پنجم روایت کردند ترمذی و حاکم از
عمران بن حصین که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه
وهو ولی کل مومن بعدی چه میخواهید از علی سه نوبت تکرار این لفظ کرده گفت بدرستیکه
علی از من است و من از وی ام و او ولی هر مومن است بعد از من بیان معنی این حدیث و آنچه در دوستی در
یازدهم مذکور ساختیم حدیث بیست و ششم روایت کرد طبرانی از ابن مسعود رضی که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله امرنی ان ازوج فاطمة من علی بدرستیکه خدای تعالی امر
ساخت مرا که تزویج فاطمة الزهرا بعلی ابن ابیطالب کنم حدیث بیست و هفتم روایت کرد
طبرانی از جابر و خطیب از ابن عباس رضی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی جعل
ذریة کل نبی فی صلبه وجعل ذریتی فی صلب علی ابن ابیطالب بدرستیکه خدای تعالی گردانید
ذریت هر پیغمبرے را در صلب او و گردانید ذریت مرا در صلب علی ابن ابیطالب حدیث بیست
و هشتم روایت کرد دیلمی از عایشه رضی که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم خیر اخوتی علی و خیر
اعمامی حمزة وذکر علی عبادة بهترین برادران من علی است و بهترین اعمام من حمزه است
و ذکر علی عبادت حدیث بیست و نهم مرویست بروایت دیلمی از عایشه رضی و ابن مردویه
از ابن عباس رضی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود السبق ثلاثة فالسابق الی موسی یوشع
بن نون والسابق الی عیسی صاحب یٰس والسابق الی محمد علی بن ابیطالب
سبقت گیرندگان سه اند یکی یوشع بن نون که پیشتر از همه کس بجانب موسی علیه السلام سابق شد

دوم صاحب آل یاسین یعنی حبیب نجار که بجانب رسل عیسی علیه السلام سابق شد سیوم علی بن ابی
طالب که بجانب محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم سبقت نمود بایمان و تصدیق حدیث سی و دوم مرویست
بروایت بخاری از ابن عباس رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم الصدیقون ثلاثة حزقیل
مؤمن آل فرعون وحبیب النجار صاحب آل یاسین وعلی ابن ابی طالب رضی الله عنه
حدیث سی و سیوم مرویست بروایت ابونعیم وابن عساکر از ابی لیلی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود صدیقان
سه کس اند یکی حبیب نجار که مؤمن آل یس است که یا قوم اتبعوا المرسلین ای قوم متابعت کنید
یا رسولان ایشان کنید از ابن عباس وکعب الاحبار و وهب بن منبه مرویست که حبیب مردی
نجار یا قصار بود و در غاری که نزدیک بقریه انطاکیه است عبادت میکرد و مردی کثیر الصدقه
بود چون شنید که قوم قصد قتل رسل که عیسی یحیی و یونس و شمعون باشند کرده اند از آن غار بیرون
آمد و قوم خود را نصیحت کرد و نصرت عیسی و رسولان نمود و ملک آن قریه و اکثر مردم او بعیسی ایمان
آوردند بعد از ظهور دوم حزقیل مؤمن آل فرعون الذی قال اتقتلون رجلا ان
یقول ربی الله یعنی بغفلت فرعون و قوم او کرد و نصرت موسی نمود و از جمله نصایح او یکی این بود
که چون فرعون با قوم خود خطاب کرده گفت بگذارید مرا موسی را بقتل رسانم او گفت میکشید مردی را
که میگوید که پروردگار من خداوند است و آن سیوم علی ابن ابی طالب حدیث سی و دوم
روایت کرد خطیب از انس رض که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود عنوان صحیفة المؤمن حب علی
ابن ابی طالب حدیث سی و سیوم مرویست از عائشه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود علی
امام البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله یعنی علی پیشوای ابرار است
و کشنده کفار است هر کس که او را یاری کند و نصرت داد او را یاری کرده شد و هر کس که ترک نصرت
و اعانت او کرد مخذول و متروک گشت حدیث سی و چهارم روایت کرد طبرانی
و دارقطنی در افراد از ابن عباس که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم علی باب حطة من دخل
منه کان مؤمنا ومن خرج منه کان کافرا یعنی علی باب مغفرت و حطه ذنوب است هر کس
که از این در درآمد و متابعت او کرد مؤمن است و هر کس که از وی بیرون رفت و پشت گردانید
و عصیان ورزید کافر است حدیث سی و پنجم مرویست بروایت بیهقی و دیلمی از انس
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود علی منی بمنزلة الرأس من بدنی یعنی علی بمنزله سر است از بدن
من حدیث سی و ششم مرویست بروایت بیهقی و دیلمی از انس که پیغامبر فرمود صلی الله علیه
وسلم که علی نور افزای جنت خواهد بود در بهشت مثل ستاره صبح از برای اهل دنیا حدیث سی
و هفتم مرویست بروایت عقیلی از علی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود علی یعسوب المؤمنین

دلالت یعسوب المنافقین علی یعنی پیشوای مومنان ست و مال پیشوای منافقان ست یعنی تمام مت
ایشان آنست که متبع مال اتباع ایشان میشوند و مال را بر همه چیز و بر همه کس مقدم میدارند و پرستش آن میکنند و زبان حال
ایشان ناطق است بانکه مال هرگز زوال نخواهد یافت هر چه گویند بلکه صاحب کشاف در تفسیر آیه قال
ما اظن ان تبید هذه ابدا آورده اند که اکثر اغنیای اهل اسلام اگر چه لسان ایشان بعدم
فنا و زوال مال ناطق نیست لیکن حال ایشان بآن ست و منادی میزند بر آن حدیث سی و هشتم
مرویست بروایت بزار از انس که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود علی یقضی دینی علی قضاء از
دین من است و خواهد کرد حدیث سی و نهم بروایت ترمذی و نسائی و حاکم مرویست که
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الجنة تشتاق الی ثلاثة علی و عمار و سلمان بدرستی که
بهشت مشتاق دیدار سه کس ست علی و عمار و سلمان فارسی و بخاری و مسلم روایت کرده اند از
سهل که رسول صلی الله علیه و سلم علی را در مسجد دید که در مسجد بخواب رفته بود و ردای او یک طرف
رفته و بعضی از اعضای او بخاک آلوده شده بود آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم آن خاک را از
اعضای وی پاک کرده گفت قم یا ابا تراب برخیز ای ابو تراب و این کنیت بود که علی این کنیت
از جمیع کنیتها دوستر داشت بواسطه آنکه از جانب رسول صلی الله علیه و سلم مکنی باین کنیت شده بود
و قبل ازین مذکور ساختم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که چهار کس اند که مجتمع نمیشود دوستی ایشان
در دل منافق و دوست نمیدارد ایشان را مگر مومن ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیهم الرضوان و
حاکم از علی سفر روایت کرده که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر پیغامبرے را هفت رفیق به
حبیب عطا کردند علی و فاطمه و حسنین و حسن و جعفر و حمزه و ابوبکر و عمر و ابن الدنیا از ابو سعید خدری
روایت کرد که رسول صلی الله علیه و سلم در ایام مرض وفاة روزی بیرون آمد و فرمود در حالیکه
ما در نماز صبح بودیم گفت انی ترکت فیکم کتاب الله و سنتی فاستنطقوا القرآن
بسنتی فانه لن تعمی ابصارکم و لن تزل اقدامکم و لن تقصر ایدیکم ما اخذتم بهما ثم قال
اوصیکم بهذین خیرا و اشار الی علی و العباس لا یکف عنهما احد و لا یحفظ
علی الا اعطاه الله نورا حتی یرد به علی یوم القیامة بدرستیکه من از دنیا انتقال
کرده میگذارم در میان شما قرآن و سنت خود پس طلب نطق نمائید از قرآن بسنت من یعنی تا وارد
تفسیر قرآن از احادیث من بجوئید بتحقیق که چشمهای بصیرت شما نابینا نخواهد شد و قدمهاے
شما نخواهد لغزید و دستهای شما کوتاه نخواهد شد مادامیکه دست بقرآن و سنت من زنید
و فرا گیرید تا ابدالآباد آن فرمود بیکی وصیت میکنم شما را در حق این دو کس یعنی علی و عباس دست
و زبان خود را باز ندارد از ایشان و حفظ حیرت و حرمت من نکند احدی مگر آنکه حق سبحانه

وتعالی او را نوری عطای فرماید که بآن نور نزد من آید روز قیامت و ابن ابی شیبه از عبدالرحمن
بن عوف روایت کرده که چون رسول صلی الله علیه وسلم فتح مکه نمود بجانب طایف عنان عزیمت
منعطف گردانید آنگاه خطبه بلیغ کرده حمد وثنای خدایتعالی بجا آورده وگفت اوصیکم بعترتی
خیرا وان موعدکم الحوض والذی نفسی بیده لتقیمن الصلوة ولتؤتن الزکوة
اولابعثن الیکم رجلا منی اوکنفسی یضرب اعناقکم ثم اخذ بید علی
ثم قال هو هذا وصیت میکنم شما را بنیکی با اهل بیت و ذریت من و وعده شما در حوض است
که نزد من بیاید به آن خدائیکه نفس من در ید قدرت اوست که هر آینه اقامت صلوة و ادای زکوة
خواهید کرد و یا آنکه مردی از من یا همچون نفس من بر شما مسلط میسازم تا شما را گردن زند بعد از آن
دست علی را گرفته فرمود آنمرد که گفتم اینست و رجال این حدیث جمیعا از ثقات اند مگر یکی از ایشان
که علما در تضعیف او اختلاف کرده اند و در دیگر روایت آمده که رسول صلی الله علیه وسلم در مرض موت تضعیف
گفت یا ایها الناس نزدیک است آن رسید که مقبوض میشوم و از میان شما بیرون روم و قبل ازین نیز
با شما گفته بودم این زمان نیز میگویم تا عذر نیارید بدانید که من کتاب پروردگار و اهل بیت خود
را در میان شما خواهم گذاشت آنگاه دست علی را گرفته بلند ساخت و فرمود هذا علی
مع القرآن والقرآن مع علی لایفترقان حتی یردا علی الحوض فاسئلهما کیف
خلفت فیهما این علی بقرآن است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نخواهند بود تا وقتیکه وارد
شوند بر من بر حوض پس از حال خواهم پرسید که با ایشان چگونه سلوک کردید بعد از من و امام
احمد در مناقب از علی ابن ابیطالب روایت کرده که گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم مرا حجت در
حائطی و پای مبارک بر من زد و گفت قم فوالله لارضینک انت اخی و ابو ولدی
تقاتل علی سنتی من مات علی عهدی فهو فی کنز الجنة ومن مات علی عهدک
فقد قضی نحبه ومن مات بحبک بعد موتک ختم الله له بالامن و
الایمان ما طلعت الشمس او غربت برخیز بخدا سوگند که ترا خوشنود خواهم گردانید یعنی
باینحدیث که تو برادر منی در دنیا و آخرت و پدر فرزندان منی یعنی حسن و حسین و بر سنت من مقاتله
خواهی کرد و هر کس که بر عهد من بمیرد یعنی ایمان بر رسالت من آورده و وصیت مرا قبول کند
او در بهشت خواهد بود و هر کس بر عهد تو بمیرد بدرستیکه در عهد خود نموده باشد و هر کس که بعد از
موت تو محبت و دوستی تو میورزد خدایتعالی ختم کار او با امن و ایمان خواهد کرد تا روز قیامت و بردار
دار قطنی مرویست که علی با شش تن که از اهل شوری بودند حدیثی طویل گفت و از آنجمله بود که فرمود
از شما سوال میکنم آیا در میان شما غیر من کسی هست که رسول صلی الله علیه وسلم در حق او گفته باشد

انت قسیم النار یوم القیامة تو قسمت کنندهٔ دوزخ باشی در قیامت آنجماعت گفتند غیر تو
کسی نیست در میان ما که باین صفت موصوف باشد و مراد از قسمت نار آنست که انسان دو فرقه
خواهد شد فرقه که با تو دوستی کنند و همراه تو اند ایشان بر هدایت اند و فرقه که دشمن تو اند از تو و برادر
ایشان بر ضلالت اند پس نصفی با تو در بهشت خواهد بود و آن نصف دیگر که با تو دشمن اند دمعا از خواهند بود
یعنی خوارج و نجات و امثال ایشان در دوزخ خواهند بود کذا قال فی النهایه و در معنی این حدیث
ست حدیثی که از علی ابن موسی الکاظم امام الجن والانس مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم علی
را گفت انت قسیم الجنة والنار یوم القیامة یقول النار هذا لی وهذا لک
تو قسمت کننده بهشت و دوزخی و دوزخ با تو خواهد گفت در روز قیامت که این گروه یعنی
اهل دوزخ حصهٔ من اند و آن گروه یعنی اهل بهشت حصهٔ تو مرویست از ابن سماک که ابوبکر به علی گفت
از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدیم که میگفت لا یجوز احد الصراط الا من کتب له علی الجواز
بر صراط نمیگذرد دیگر کسی که علی ابن ابیطالب او را بنویسد مترجم میگوید در فصل الخطاب و غیر آن
از کتب در نظر رسید از قیس ابن حازم که گفت ابوبکر و علی با یکدیگر تلاقی شدند و علی با ابوبکر گفت
باعث آمدن تو در روی من چیست ابوبکر گفت باعث آنست که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم
که میگفت مرور بر صراط نکند کسی که علی ابن ابیطالب او را بنویسد آنگاه علی خندید و گفت که بشارت
دهم ترا ای ابوبکر که رسول صلی الله علیه وسلم مرا گفت که مرور بر صراط منویس مگر از برای کسی که ابوبکر
را دوست دارد و اینچنین بروایت بخاری از علی منقولست که گفت انا اول من یقعد علی رکبتیه
بین یدی الرحمن للخصومة یوم القیامة من اول کسی خواهم بود که روز قیامت بدو زانو
بیایم نزد خدا تعالی الخصم خود خصومت کنم قیس گوید هذان خصمان اختصموا فی ربهم
در شان علی و حمزه و عبیده ابن الحارث که در روز بدر با شیبه بن ربیعه و ولید بن عتبه مبارزت
نمودند نازل شد فصل سیوم در بیان صحابه سلف بر علی اسد الله المرتضی رضی الله عنه روایت
کرد ابن سعید از ابو هریره که عمر رضی الله عنه روایت کرد که گفت علی اقضانا یعنی علی رضی الله عنه عالم ترین ماست
بعلم قضا و حاکم از ابن مسعود رضی روایت کرد که گفت اعلم اهل المدینة بعلم قضا علی است روایت کرد ابن
سعد از ابن عباس رضی که گفت هرگاه که شخصی ثقه در مسئله فتوی علی را نزد ما نقل میکرد از آن تجاوز
نمیکردیم و از سعید بن المسیب روایت کرده که گفت عمر بن الخطاب رضی بخدای پناه میگیرم از مشکلی که
ابو الحسن یعنی علی المرتضی بر آن حاضر نباشد ایضاً از سعد بن المسیب روایت کرده که گفت هیچکدام
از اصحاب سلونی نگفتند که از ما سوال کنید هر چه خواهید مگر علی ابن عساکر از ابن مسعود رضی روایت
کرده که گفت اعلم اهل المدینة بعلم فرائض و علم قضا علی رضی یعنی عالم ترین اهل مدینه

بعلم فرایض و قضا علی است رضی الله عنه و ذکر عند العایشة رضی الله عنها فقالت انه اعلم من بقی بالسنة و قال مسروق انتهی
علم اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم الی عمر و علی و ابن مسعود رضی الله عنه و گفت عبدالله ابن عباس و ابن حجر
کرم الله وجهه علی رضی الله عنه ضرسی قاطع بود در علم — هر چند که خواسته یعنی بواسطه تقوی و مهارت او در
مسائل قطع و فیصل مهمات مینماید و اگر او نا قدیمست ضرس اسم یکی از دندانهاست که بسبیل استعاره
درینمقام استعمال کرده اند کذا فی النهایه و مر او را قدم در اسلام و دامادی رسول صلی الله علیه وسلم
بنسبت آنحضرت و شجاعت در حروب و جود و سخاوت در اموال حاصلست و روایت کرده اند طبرانی
و ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنه که گفت نازل نشد هیچ آیت یا ایها الذین آمنوا مگر آنکه علی امیر و شریف آن
بود که خدا تعالی در چند مکان اصحاب محمد را صلی الله علیه وسلم معاتب ساخته و ذکر علی نکرده مگر
بخیر و خوبی و ابن عساکر از ابن عباس رضی الله عنه ایضا روایت کرده که قرآن نازل نشد در هیچکس اینمقدار که
در شان علی نازل شد ایضا ابن عساکر از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که گفت سیصد آیت در شان
علی نازل شده و ایضا بروایت طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که گفت علی رضی الله عنه را هژده منقبت
بود که هیچکس را از این امت نبود و ایضا بروایت ابو یعلی از ابوهریره رضی الله عنه مرویست که گفت عمر بن الخطاب علی
را سه خصلت است که حاصل شدند او را اگر یکی از آنها من میداشتم احب الی من ان اعطی حمر النعم
یعنی دوست تر بود نزد من از اشتران سرخ موی بین و هند و این مثل است که در بیان
نفاست ایشان میگویند زیرا که عرب را شتر سرخ بهترین اموال است از ابوهریره رضی الله عنه پرسیدند
کدام خصلت چیست گفت یکی تزویج دختر رسول صلی الله علیه وسلم دوم ساکن شدن در مسجد
چنانچه حلال نیست بر من آنچه بروی حلال است یعنی با جنب در آمدن سیوم عطای لوای روز خیبر
و امام احمد حنبل از زوائد ... از ابن عمر مانند این حدیث روایت کرده و ایضا امام احمد رحمه الله و
ابو یعلی بسندی صحیح از علی روایت کرده اند که گفت از آنروز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا
مسح فرموده و آب دهن مبارک خود بچشم من مالیده در وقت عطای لوای خیبر درد چشم نه
دیده ام و نیفتاده و ایضا مرویست که علی رضی الله عنه وقتیکه در کوفه نزول اجلال نمود حکیمی از عرب
نزد وی آمد و گفت و الله ای امیرالمؤمنین خلافت زینت از تو یافته نه آنکه ترا زینت کرده و
آنکه از وی یافتی و احتیاج خلافت بتو بیشتر بود از احتیاج تو بخلافت ایضا مرویست بروایت
سلفی در طیوریات خود از عبیدالله بن احمد بن حنبل که گفت از حال علی رضی الله عنه و معاویه از پدر
خود سوال کردم گفت اعلم ان علیا کان کثیر الاعداء ففتش له اعداؤه
شیئا فلم یجدوا فجاؤا الی رجل قد حاربه و قاتله فاطروه کیدا منهم له
یعنی آنکه علی رضی الله عنه کثیر الاعدا بود و اعدای او تفتیش کردند شاید که خطا و عیبی یا منقصتی در وی

آورا بیافتند آنگاه ترددی آمدند که با او محاربه کرده بود و مبالغه در مدح آن مرد کردند بحدیکه در حق وی تبرو فصل چهارم در بعضی کرامات علی ولی صاحب کرم مولای امیر الامم و فضایل و قف آیات وی و کلماتی که دلالت میکنند بر قدر و علم و حکمت و معرفت وی بخدای تبارک و تعالی ابن سعد روایت کرده از علی رضی الله عنه که گفت والله هیچ آیت نازل نشده مگر آنکه دانستم که درچه باب نازل شده و در کجا نازل شده و بر که نازل شد بدرستیکه خدای تعالی مرا قلبی سلیم و عقول و لسانی ناطق بخشیده است ایضاً ابن سعد و غیر او از ابوطفیل روایت کرده که گفت علی ابن ابیطالب رضی الله عنه فرمود سوال کنید مرا از کتاب الله بدرستیکه هیچ آیتی نیست مگر آنکه میدانستم که در شب نازل شده یا در روز یا در سهل نازل شده یا در جبل ایضاً ابن داؤد از محمد بن سیرین روایت کرده که گفت وقتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از دنیا رحلت فرمود علی رضی الله عنه از بیعت ابوبکر رضی الله عنه واقعشد و چون ابوبکر رضی الله عنه ملاقی شد گفت آیا امارت مرا مکروه داشتی علی رضی الله عنه گفت مکروه نپنداشتم ولیکن سوگند بخدای کرده ام که رداء بر دوش نگیرم مگر برای صلوة تا وقتیکه قرآن را جمع کنم و از جهت آن زعم کرده اند که قرآن را بر وفق تنزیل نوشت ایضاً محمد بن سیرین گوید که اگر آن کتاب الله می رسید هر آینه علم در آن بود و از جمله کرامات ظاهره علی رضی الله عنه آنست که وقتیکه سر مبارک حضرت رسالت پناه در کنار او بود و بر آن حضرت وحی نازل شد و علی رضی الله عنه نماز عصر نگذارده بود و از خدمت پیغمبر فارغ نشد تا وقتیکه آفتاب غروب کرد آنگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم انکان علی فی طاعتک وطاعة رسولك فاردد علیه الشمس فطلعت بعد ما غربت بار خدایا علی اگر فرمان برداری تو بوده و در فرمان برداری رسول تو بوده آفتاب را از برای او باز گردان آنگاه آفتاب طلوع کرد بعد از آنکه غروب کرده بود ایضاً طحاوی و قاضی در شفا گوید که حدیث ردّ آفتاب صحیح است و شیخ الاسلام ابو ذر غفاری گوید حدیث حسن است و غیر او از علما متابعت او نموده انکار کرده اند قول جمعی که گفته اند این حدیث موضوع است زیرا که وقت فوت شد بغروب آفتاب در محل صلوة مانع شد فایده در رد آن نیست مصنف گوید بلکه جواب قول آن جماعت میدهیم چنانکه از خصوصیتی و کرامتی است ادراک عصر در ینوقت نیز خصوصیتی و کرامتی است با آنکه در همین یعنی در آنکه غروب کند یا نه عود کند آیا با عادت آفتاب وقت باز میگردد یا نی تردوی است بیان آنچه بر آن متوجه میشود در شرح عباب در اوایل کتاب الصلوة ایضاً سبط ابن جوزی گوید در ین باب حکایتی عجیب است که بعضی از مشایخ مرا خبر داده اند در عراق که ایشان ابو منصور مظفر ابن اردشیر عبادی واعظ را دیدند که بعد از عصر این حدیث را مذکور ساخت و بالفاظ تنمیق و تزیین میداد و در فضایل اهل البیت مینمود در ین اثنا قطعه ابر ظاهر شد و حایل آفتاب گشت چنانچه مردم

مکن غروب آفتاب کردند پس تمام شد بر منبر این شعر انشا کرد شعر لا تغربی یا شمس
حتی ینتهی مدحی لآل المصطفی ولنجله * واثنی عنانک ان اردت ثنائهم
انسیت اذ کان الوقوف لاجله * ان کان للمولی وقوفک فلیکن * هذا الوقوف
لخیله ولرجله * خطاب بآفتاب کرده میگوید غروب مکن ای شمس تا زمانی که مدح از برای آل
مصطفی و اولاد تمام شود عنان خود را باز گردان اگر ثنای ایشان خواهی شنید مگر فراموش
کرده که توقف و رجوع تو در آن وقت از برای چه کس بود اگر در آن روز وقت باز گشتن و
ایستادن تو از جهت مولی بود و باید که در این وقت از برای دوستان و یک جهتان او توقف
کنی بود در روغ منامی راوی گوید بعد از اتمام انشاء شعر آفتاب از تحت سحاب برون آمد و دیر وقت
کرد و عبید الله و عبد الرزاق از حجر مدری که گفت علی صلعم چگونه خواهی بود در وقتیکه ترا امور
سازند باینکه بر من لعنت بکنی گفتم آیا این امر بوقوع خواهد آمد سید علی صلعم گفت بلی واقع خواهد شد
گفتم علاج کار من در آن وقت چیست گفت لعنت کن لیکن تبرا از من مکن بعد از آن در
وقتیکه محمد بن یوسف برادر حجاج بر یمن امیر شد مرا امر بلعن علی صلعم فرمود من گفتم ان الامیر
امرنی ان العن علیا فالعنوه بدرستیکه امیر یعنی محمد بن یوسف امر کرد مرا باینکه علی صلعم
را لعن کنم پس لعن کنید او را یعنی امیر را لعنة الله راوی گوید هیچکس از حضار مجلس یعنی
باینکه من امیر را لعن کردم و علی صلعم را نکردم متفطن نشد مگر یکی از آنها و این از کرامات علی بود که از
امور آینده خبر داد و ایضا از جمله کرامات علی صلعم آنکه وقتی سخن گفت و شخصی وی را تکذیب کرد امیر
المومنین گفت اگر دروغ میگفته باشی بر تو دعای کنم گفت بلی دعا کن چون علی صلعم دعای کرد
از جای خود نجنبید تا وقتیکه کور شد و این معنی از مجمع روایت کرده که گفت علی صلعم بیت المال
را پاک میساخت و در آنجا نماز میگذارد تا گواهی دهد به آنکه در جمیع اموال مسلمانان نگرد
تغافلت کرده و هر دو با یکدیگر طعام میخوردند با یکی از آن دو کس پنج گرده نان بود و با دیگر سه عدد
در اثنای خوردن مردی دیگر ثالث ایشان شد و از هشت عدد نان باتفاق تناول کردند
هر سه با یکدیگر و وقت رفتن آن مرد ثالث هشت درم نزد این دو کس انداخت بعوض طعامی که خورده
بود آنگاه میان این دو کس نزاع شد صاحب پنج عدد نان گفت پنج درم از من است و سه درم
از صاحب سه عدد نان و او میگفت که نصف هشت درم که چهار عدد است میرسد چون این محاکمه
نزد علی صلعم بردند صاحب سه عدد را فرمود که سه درم که میدهد بگیر قسمت نسبت بجای تو خوبست
او گفت راضی نمیشوم مگر آنچه حق من باشد از روی حساب بگو گفت حق تو غیر یکدرم نیست
از روی حساب آن شخص از بیان آن سوال کرد فرمود که بیست هشت عدد نان را ثلث ثلث خورده

بیست و چهار ثلث است و چون زیاده و کم خوردن شما معلوم نیست حمل بر تساوی میکنیم چنانچه
تو هشت ثلث خورده باشی و حال آنکه نه ثلث حق تو در میان است و صاحب پنج دو نیز هشت
ثلث خورده است و حق او پانزده ثلث است پس او در هفت باقی مانده درهم عوض آن هفت گرد و
و ترا یک ثلث باقی مانده یکدرهم عوض آن بگیر چنانچه این هشت درهم یکدرهم حق تو باشد و هفت درهم
دیگر حق صاحب تو آنگاه آن شخص گفت این زمان راضی شدم قرولیت که دو کس نزد علی بیامدند
یکی گفت این مرد زعم آن دارد که با در من محتلم شده در باره او چه حکم میفرمائی علی گفت او را در آفتاب
بازدار و سایه او را بزن و این جمله کلام علی است آنکه الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا یعنی مردمان
در خواب غفلت اند در هیچ فکر آخرت و احوال قیامت نمیکنند پس چون مرند عذاب و نکال
غفلت دنیا بایشان رسید از آن خواب بیدار میشوند و میدانند تشبیه فرموده است مشغول دنیا
را بخفته و وجه تشبیه آنکه همچنانکه حواس خفتگان از درک مدرکات ظاهری در ونیست عقول دنیا
پرستان از معرفت حقایق اشیا مهجور است و فرموده الناس بزمانهم اشبه منهم بابائهم
مردمان بروزگار شبیه تر اند از ایشان به پدران خود یعنی مردمان بی روزها اند و روزگار میگذارند
واز متابعت آبا ابامی نمایند فرموده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی چندان
معرفت خدایتعالی و علم بحقایق اشیا مرا حاصل است که اگر پرده از روی چیزها دور شود زیاده
نمیشوم از روی دانش یا زیاده نشاز مرد انش را و مضمون لم اعبد ربا لم اره و سالونی
مادون العرش و فوقها که از حضرت علی کرم الله وجهه مرویست و و شاهد اند برای
این معنی و فرموده ما هلک امرء عرف قدره یعنی هلاک نشد یا هلاک مباد آنکه اندازه خود را
بشناخت و جاوید از هلاک صوری نجات یافت و نجات جاوید یافت و فرموده قیمة کل
امرء ما یحسنه ای شی یحسن معرفته از باب فعل یفعل بد و معنی آمده بمعنی دانستن و بمعنی نیکو
دانستن یعنی بهای هر مرد آن چیزیست که آنرا میداند اعم از آنکه نیک باشد یا بد چیزیست که آنرا نیکو
میداند و فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه هر کس که شناخت نفس خود را شناخت
پروردگار خود را یعنی که بعد از آنکه بوجود پیدا شد شناخت شناختن پیدا کننده ذات جلت
عظمته لازم آید بکلام را نسبت بعلی میداده اند لیکن مشهور آنست که کلام یحیی بن معاذ رازی است
والله اعلم و فرموده المرء مخبوء تحت لسانه مرد پوشیده شده است در زیر زبان خود
بیت تا مرد سخن نگفته باشد * عیب و هنرش نهفته باشد * و فرموده من عذب لسانه
کثر اخوانه هر کس که خوش شد زبان او بسیار گشت برادران او یعنی هر کس که قول
و فعال نیکو شد و از روی تواضع و تملق با خلق خدا سلوک نماید خلایق و برا نیز دوست دارند

ما احسن من عرف نفسه فلم یضیعها دائما

وبادمی برادر را بد معاش کنند بیت بشیرین زبانی و لطف و خوشی * توانی که پیلے بموی کشی *
وفرمود بالبر یستعبد الحر اگر بصیغه مجهول خوانیم معنی کلام آنست که بسبب نیکوی وبندگے
گرفته میشود آزاد و تواند بود که معروف بخوانیم پس معنی کلام آنست که به بندگی بنده میگردد آزاد
مرد یعنی بهو سلت بیچ و شرار مردم را باحسان ملازم خود میسازد و فرمود بشر مال البخیل بحادث
او ظلما او وارث مژده رسان مال بخیل را بحادثات جهان مثل نهب و غارت وظلم و ستم
وسرقه و غیر فلک و یا بمیراث خواران و درینجا که فعل بشارت را واقع گردانیده اشارت ست
که مال از صحبت بخیل ملول و پشیمان است واز مفارقت او خرم و شادان و فرمود لا تنظر الی
من قال وانظر الی ما قال لا تنظر نهی حاضرست وانظر صیغه امر حاضرست و نظر بمعنی
نگریستن و بمعنی فکر نیز آمده وممکن ست که درینمقام در صیغه نهی وامر هر دو بمعنی نگریستن باشد و شاید
که هر دو بمعنی فکر باشند و شاید که در نهی مراد نگریستن باشد و در امر بمعنی فکر یا عکس این لیکن قسم سوم
اقرب است چنانچه در مثل وارد است منگر که گوید بنگر که چه میگوید و فرمود الجزع عند البلاء
تمام المحنة جزع یعنی بی صبری کردن در وقت آزمایش حق تعالی بنده خود را تمام محنت است
چرا که بر بلای را ثوابے مقررست وبر بی صبری را عقابی پس اگر مبتلا صبور نباشد بآن عقوبت
نزدیک شود و فرمود لا ظفر مع البغی فیروزی نخواهد یافت کسیکه ظلم و ستم کرده از حد خود
درگذشت بیت هر که او از حد خود پا میکشد * بیند و بر جانبش پا میکشد * و فرمود لا
ثناء مع الکبر این کلمه دو احتمال دارد یکی آنکه متکبر ثنای مردم بر زبان نمیراند و غیر خود را قابل
ستایش نمیداند و معنی دیگر آنکه مردم متکبر را ثنا نمیگویند و از صحبت او کناره میکنند لا خیر مع
الشح یعنی نیست نیکوی با بخیل حریص که درم نکند و صرف ننماید در راه خدای تعالی بلکه تمام
همت او جمع اموال است و همیشه طلب زیادتی میکند الی غیر النهایه بیت گفت چشم تنگ دنیا
دار را * یا قناعت پر کند یا خاک گور * و فرمود لا صحة مع النهم و التخم و لا شرف مع
سوء الادب یعنی نیست تندرستی با بسیار خوردن طعام و بسیار خوردن نعمت و بلندی با بی
ادبی نیست بلکه هر کس آنچه یافته از ادب یافته بیت بے ادب مردکے شود محترم * گرچه
او را جلالت و نسب ست * و فرمود لا راحة مع الحسد لا سود مع لا انتقام
لا زیادة مع زغادة یعنی آسایش در حسد بردن بر خلق نیست بلکه در اکثر اوقات
حسد منجر بجدل و منازعات عظیمه میشود و هیچ بزرگے در کینه کشیدن نیست نزد عیسی صلوات
الله علیه و علی نبینا منقولست که فرمود که احسان آنست که نیکی کنی در حق کسیکه بدی کند در حق تو
ونعم ما قال الشاعر ما از سر جرایم خلقان گذشته ایم * در عفو لذتیست که در انتقام نیست *

وزیادة الشر تشدید را بدخوئی و تندی ست یعنی زیاده کردن نباشد با بدخوئی و هیچگاه اشارت
ست بآنکه این زشت خوئی و تلخ گوئی با همهان نباید کرد تا ویرا افسردگی و آزردگی حاصل نشود و
وفرمود لا صواب مع ترك المشورة خلاصی از خطائیست با ترک مشورت یعنی در هر امرے
که اراده وقوع آن دارد باید که با دوستان خود کسانیکه امانت و دیانت داشته باشند مصلحت
و مشاورت نماید و خود رائے و خود بینی نسازد که بالآخرت از آن ضرر می بیند چنانچه خدا تعالی
بهترین خلق خود محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم امر فرمود که با اصحاب در امور مشاورت نماید قال
الله تعالی وشاورهم فی الامر و چون آنحضرت صلعم با علو مرتبه مخاطب باین خطاب شد در امور مشورت
نمود باید که ما متابعت آنحضرت نمائیم و بسنت آنحضرت عمل نمائیم تا از خطائی در عمل خلاصی یابیم وفرمود
لا مروة لکذوب یعنی نیست مروت مر دروغگوی را و مذمت دروغگو در دروغگوئی در قرآن و
احادیث بسیارست و درین مختصر جای آن نیست که بیان کنم الا کرم اعز من التقی هیچ جوا
مردی ارجمند و پایدارتر از پرهیزگاری نیست چنانچه خدا تعالی فرمود ان اکرمکم عند الله
اتقیکم بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا تعالی پرهیزگار ترین شماست وفرمود لا شرف
اعلی من الاسلام هیچ بزرگے برتر از اسلام و اطاعت امر خدائے تعالی نیست وفرمود
لا شفیع انجح من التوبة خوشگری فیروز و شادمان کننده تر از بازگشتن به خدائے
تعالی نیست وفرمود لا لباس اجمل من السلامة پوشیدنی خوبتر از سلامتی نیست
هر کس که لباس از تندرستی یابد که از تنگدستی نالد لا داء اعیا من الجهل دردی دشوارتر
و نومیدناک کننده تر از جهل و نادانے نیست وفرمود لا مرض اضنا من قلة العقل بیماری
لاغر کننده تر از کم خردی نیست فرمود المرء عدو لما جهله مرد دشمن است مر چیزیرا که نمیداند و
فرمود رحم الله امرء عرف قدره ولم یتعد طوره ببخشاید خدا تعالی مر ویرا که شناخت
اندازه خود را و از حد خود تجاوز نکند اعادة الاعتذار تذکیر الذنوب معذرت خواستن
یاد دادن گناه است النصح بین الملاء تقریع پند دادن در میان مردم سرزنش
ست نعمة الجاهل کروضة علی مزبلة مال نادان چون مرغزاری ست که بر سرگین
یعنی نعمت و مال بے معرفت کمال و بال است الجزع اتعب من الصبر بی صبری
رنجاننده تر است از صبر بیت گر صبر کنے بعبر بینے + دولت نو آید اندک اندک فاصبر
کما صبر اولوا العزم من الرسل وفرمود المسؤل حر حتی یعد کسیکه از وی چیزے
میخواهد آزادست تا نوید نه داده است و چون وعده داد مرهونست بر خود نهاد و سائل را در طمع
انداخت و در ذمه خود حق ثابت ساخت وفرمود اکبر الاعداء اخفاهم مکیدة بزرگترین

اعدا دشمنی است که کرا او پوشیده تر باشد و فرمود الحکمة ضالة المؤمن حکمت بکسر حا یعنی عدل
است و علم و سنت و قرآن و انجیل یعنی عدل یا علم یا حلم یا قرآن گم کرده شده آن کس است که خدا
تعالی گرویده یعنی همچنانکه کسی که چیزی گم کرده است بجان در طلب آنست مومن نیز بجان در طلب
عدل و علم و قرآن و انجیل است و در بعضی نسخ الشره البخل جامع المساوی و العیوب یعنی حرص
بسیاری تمام عیبهای بدنست یا یعنی که همه حرص مند جهت اذا حلت التقادیر ضلت التدابیر
و تحقیق فرود آید آنچه خدا تعالی تقدیر کرده است گم شود تدبیر مخلوقات فرو قضای فلک چون فرود
هشت سر همه عاقلان می شوند کور و کر + عبد الشهوة اذل من عبد الرق بنده لذت
خوارتر است از بنده بندگی یعنی از زر خریده الحاسد مغتاظ علی من لا ذنب له اسم فاعل است
مشتق از اغتیاظ بمعنی خشم گرفتن و در بعضی نسخ غضبان واقع شده است که مشتق از غضب یعنی
بدخواه و حاسد و خشم گیرنده است بر کسی که بی گناه است کفی بالذم شفیعا للمذنب
بنده است بذم شفیع مر گناهکار را یعنی چون بر بدکننده خود فیروزی یابی باید که از وی درگذری
و در انتقام کشیدن نشتابی السعید من وعظ بغیره نیک بخت آن کسی است که پند گرفته
باشد بسبب غیر خود الاحسان یقطع اللسان هر که با نیکان مروت کند و با ایشان احسان
کند زبان ایشان را ببرد یعنی به بسط مروت و احسان زبان خود را از مذمت نگاه میدارد
افقر الفقر الحمق اوحش الوحشة العجب اغنی الغنی العقل العاقل فی وثاق
الذل بزرگترین درویشی حماقت است و نادانی و بدترین وحشتها عجب است و بهترین توانگری
عقل است بیت عقل و دولت قرین یکدگرند + هر که را عقل نیست دولت نیست + و مرد بی عقل
در بند خواری است یسر العجب ممن هلك كيف هلك العجب ممن نجا كيف نجا
بشگفت نمی آورد کسی را از آن کسی که در مهلکه و بلیتی واقع میشود بلکه از خلاص یافتن کسی از آن مهلکه
بشگفت خلاصی او مردم را در شگفت می آرد چنانچه بجای دیگر میفرماید **شعر** لیس البلیة
فی ایامنا عجب + بل السلامة فیها اعجب العجب + احذروا نفار النعم فما کل
شارد بمردود بپرهیزید از رمیدن دولت عنان بر تابد نیز نیابد اکثر مصارع
العقول تحت بروق الاطماع یعنی عقل چون ... طمع برق زدن
گرفته او را سر بزدن ننهد اگرچه بروشنائی برق طمع ... چون آن ننهد افتاده خسر
بسر در می آید و فرمود اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة
الشکر و اذا قدرت علی عدوك فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه
چون بشما رسد طرفهای نعمت پس مرانید نهایت آن نعمت را بقلت شکر یعنی اگر شکر کنید

منت با آن نعمت زیاده خواهد شد از برای شما هر گاه بر دشمن قدرت یافتی پس بگردان در گذشتن را از گناه او شکرانه آنکه بر وی قوت یافتی و فرمود ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و علی صفحات وجهه یعنی در دل خود پنهان نکرد هیچکس چیزی را مگر آنکه ظاهر شد در پاشانی آنکه سخنان بی اندیشه بر زبان میرانند و علامت از روی وی ظاهر گشت آنجا که زبان ضرب عشق ست از چهره او چون نور پدید هست و فرمود البخیل یستعجل الفقر و یعیش فی الدنیا عیش الفقراء و یحاسب فی الاخرة حساب الاغنیاء بل اشد الاغنیاء یعنی بخیل شتابنده است به درویشی زیستن او در دنیا مثل زیستن درویشان است لیکن در آخرت در شمار توانگران است و حساب و عقاب مثل ایشان خواهد بود بلکه سخت از آن بواسطه بخیلی که ورزیده است لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه زبان خردمند پس دل است و دل بیخرد در پس زبان ست یعنی هر کس بهوش و خرد ست در اول تامل در سخنان میکند و بعد از آن بر زبان می آرد و بیخرد و نادان عکس آنست که تامل ناکرده سخن میگوید بیت سخندان پرورده پیر کهن ٭ بیندیشد آنگه بگوید سخن العلم یرفع الوضیع والجهل یضع الرفیع العلم خیر من المال لان العلم یحرسك و انت تحرس المال العلم حاکم و المال محکوم علیه علم پست را بلند بسازد و جهل نادان بلند را پست بسازد و علم از مال بهتر است زیرا که علم محافظت میکند مر ترا و تو محافظت مال میکنی و علم حکم کننده است و مال محکوم علیه است و فرمود قصم ظهری عالم متهتك و جاهل متنسك هذا یفتن و ینفر الناس عن التعلم بتهتکه و هذا یضل الناس بتنسکه شکست پشت مرا دو کس یکی عالم بی باک و نادانی متعبد زان یکی بواسطه تهتك یعنی پرده دری مردم را در فتنه می اندازد و متنفر میسازد و این بسبب جهل در عبادت مردم را بی باک و گمراه میگرداند و فرمود اقل الناس قیمة اقلهم علما الوقیمة کل امرء ما یحسنه یعنی کسیکه علم او کمتر باشد از مردم بهای او نیز کم خواهد بود از مردم زیرا که بهای هر مردی چیزیست که نزد میدانند و کلام حضرت علی کرم الله وجهه در بدیع اسلوب بیشتر است از حرف طاقت اختصار نبود و فرمود کلام علی رضی الله عنه است که فرمود کونوا بین الناس کالنحلة فی الطیر و انه لیس فی الطیر شیئ الا و هو مستضعفها و لو یعلم الطیور ما فی اجوافها من البرکة لم یفعلوا ذلك بها باشید در میان مردم همچون زنبور نحل در میان مرغان که مرغان او را ضعیف و حقیر میدانند و این بواسطه آنست که خیر و برکتی که در جوف آنست مرغان نمیدانند و اگر میدانستند تحقیر او نمیکردند و فرمود خالطوا الناس بالسنتکم و اجسادکم و زایلوهم باعمالکم و قلوبکم فان للمرء ما اکتسب وهو

[illegible]

یوم القیمة مع من احب با مردم ملاقات و اختلاط کنید نه با بنا و جسدها خود و مفارقت ایشان
کنید باعمال و نیات خود یعنی اگر از مصاحب و مجالس کسی بیا و رشود که خدا و رسول خدا بآن راضی
نباشد اگر قدرت دارید منع و زجر کنید تا از آن عمل باز آید و اگر بر منع قادر نباشید باید که با وشان
مخالفت کنید در عمل و در باطن خود بدرستیکه مردم را آنچه میکنند خواهد یافت و آنچه دوست
میدارد در قیامت مصاحب او خواهد بود و فرمود کونوا بقبول العمل اشد اهتماما منکم
بالعمل فانه لن یقل عمل مع التقوی فکیف یقل عمل متقبل باید که اهتمام شما بقبول
عمل زیاده باشد از عمل بدرستیکه تقوی قبول قلت نمیکند یعنی در کیفیت عمل بکوشید تا بدرجه
قبول رسد و فرمود یا حملة القرآن اعملوا به فانما العالم من عمل بما علم و وافق علمه
عمله وسیکون اقوام یحملون العلم لا یجاوز تراقیهم یخالف سریرتهم علانیتهم
و یخالف عملهم علمهم یجلسون خلقا فیباهی بعضهم بعضا حتی ان الرجل
یغضب علی جلیسه ان یجلس الی غیره و یدعه اولئک لا تصعد اعمالهم
فی مجالسهم تلک الی الله تعالی ای حاملان قرآن بقرآن عمل کنید چرا که عالم کسی است که بعلم
خود عمل کند و عملش بعلم موافق باشد و بعد ازین قومی خواهد بود که حامل علم باشند و لیکن علم از اعالی
صدور ایشان تجاوز نکند و مخالف باشد سر ایشان با علانیه و عمل ایشان موافق علم نباشد و حلقه زده
بنشینند پس با یکدیگر تفاخر و مباهات کنند و گاه باشد که مردی غضب کند بر همنشین خود اگر او را
گذاشته با یکدیگری نشیند آن گروهی که باین صفت باشند عمل ایشان که در آن مجلس کرده باشند
نزد خدا تعالی نخواهد رفت یعنی احباط عمل ایشان خواهد شد و ثواب و جزای آن نخواهد شد
بواسطه حسد و مباهات با یکدیگر و از آنجمله اگر فرمود لا یخاف احد منکم الا ذنبه ولا یرجو
الا ربه ولا یستحیی من لا یعلم ان یتعلم ولا یستحیی من یعلم اذا سئل عما لا یعلم ان
یقول الله اعلم الصبر من الایمان بمنزلة الراس من الجسد نترسید هیچ از شما
از کسی مگر از گناه خود و امید ندارد کسی مگر از پروردگار خود و هر یکه از شما علم نخوانده باشد از آموختن
علم شرمگین نشود و هر کس از شما که عالم باشد و او را از چیزی پرسند که آنرا نداند شرم نکند از آنکه
گوید الله اعلم و صبر از ایمان بمنزله سر است از جسد و فرمود الفقیه کل الفقیه من لا یقنط
الناس من رحمة الله تعالی ولم یرخص لهم فی معاصی الله تعالی ولم یؤمنهم
من عذاب الله تعالی ولم یدع القرآن رغبة عنه الی غیره لا خیر فی عبادة
لا علم فیها ولا خیر فی علم لا فهم معه ولا فی قراءة لا تدبر فیها عالم کامل کسی است
که مردم را از رحمت الهی نا امید نسازد و در معصیت رخصت ندهد و مردم را ایمن نکند از غضب الهی تعالی

امین نماز و قرآن را از دست نگذارد که بهیچ چیزی میل نکند که تحقیق خیری در عبادت نیست که
آن علم نباشد و همچنین خیری در علم نیست که با آن فهم معانی نباشد و خیری در قرائت نیست که قاری
تدبر و تفکر در آن بکند و فرمود ابرد الکلام علی کبدی اذا سئلت عما لا اعلم ان اقول
الله اعلم یعنی دوست ترین اقوال بر کبد من یعنی نزد من وقتیکه سوال کنند مرا از چیزی که ندانم و گویم
الله اعلم و فرمود ومن اراد ان ینصف الناس من نفسه فلیحب لهم ما یحب لنفسه
هر کس که خواهد انصاف دهد مردم را از نفس خود باید که دوست دارد برای ایشان آنچه از برای نفس
خود دوست میدارد و فرمود سبع من الشیطان شدة الغضب وشدة العطاس
وشدة التثاؤب والقیء والرعاف والنجوی والنوم عند الذکر هفت چیز است که از
شیطان است یکی شدت غضب دوم شدت تشنگی بمرتبه که هر چند آب می آشامد سیر نمیشود و اگر صحرا
سیوم شدت خمیازه و خمیازه فترة و کسالتی است که در اعضا پدید می آید بوسیله کثرت اکل چهارم
کثرت قی پنجم خون بینی ششم راز دل گفتن هفتم خواب در وقت ذکر و فرمود الحزم سوء الظن
معنی حدیث گذشت و لفظ این حدیث ان من الحزم سوء الظن احتیاط کردن بدگمانی است
التوفیق خیر قائد وحسن الخلق خیر قرین والعقل خیر صاحب والادب خیر
میراث ولا وحشة اشد من العجب توفیق یعنی بودن اسباب موافق مطلوب بهترین
راه بر است و خوش خلقی بهترین رفیق است و عقل بهترین مصاحب است و ادب بهترین ارثی است
و هیچ وحشت سخت تر از عجب نیست مرویست که شخصی از امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه از
مسئله قدر پرسید در جواب فرمود طریق مظلم لا تسلکه وبحر عمیق لا تلجه وسر الله تعالی
قد خفی علیک فلا تفتشه ایها السائل ان الله تعالی خلقك لما شاء او لما شئت
قال بل لما یشاء قال فیستعملك کما یشاء الله راهی بزرگ تاریک است آن راه و
دریای بی پایان است در آن غوطه مخور و سر خدای بر تو پوشیده است افشای آن مکن ای
سائل خود خدای تعالی ترا مخلوق ساخته است از برای آنچه خود خواهد یا برای آنچه تو خواهی گفت بلکه از
برای آنچه خود خواهد پس میشود آنچه میخواهد فرمود پس ترا بعمل میدارد چنانچه خود خواهد و فرمود حوادث
و مصائبات را نهایتی است اگر کسی را حادثه پیش آید البته منتهی خواهد شد پس سزاوار است
که عاقل وقتیکه او را نکبتی و حادثه روی دهد صبر نماید و بهمان باقی ماند تا وقتیکه مدت او بسر آید
و اگر قبل از انقضاء مدت در دفع آن کوشش نماید سودی ندهد بلکه زحمت آن زیاده میگردد
در روایت از امیر المؤمنین حضرت علی [illegible] فرمود [illegible]
[illegible]

و در آن شد از جهان از گریست و تعالت ... الیهودی که علی ع ... زمانی گفت ... و در

بحو دار ... کرد امیرالمؤمنین در جواب او گفت او را ست کما فعلت ولا تعرف ما

فی ذهنک سخن و در آن ... که تو بزبان میرانی و بغنجی زیاده و از آن امر که در دل خود مخفی

در خود جزاء المعصیة الوهن فی العبادة والضیق فی المعیشة والنقص فی اللذة

جزای گناه یعنی ... وهن ضعف و سستی بدن در عبادت و تنگی در معاش و نقص لذ

پرسیدند نقص در لذت چیست فرمود نقص در لذت آنست که بشهوتی حلال نرسد مگر آنکه چیزی

ظاهر گردد و آنرا منغص گرداند و از آن شهوتی مطلوب حلال باز دارد و نقلست که یکی از دشمنان

امیرالمؤمنین علی ع دید گفت ثبتک الله علی ... در جواب فرمود علی صدرک مترجم گوید از

این عدو عداوه الله و غضب علیه اراده این لفظ با حقیقت ثبات است ... ظاهر ... بنظر

چون نزد وی ع متحقق بود که آن شخص دشمن ویست و این سخن بنا بر فریب میگوید از جهت رد جواب

او گفت که خدا تعالی مرا بنسبت تو ثابت دارد تا انتقام از تو بکشم یا آنکه مراد او کنایت بوده است

از دعای بد نسبت بعلی ع زیرا که ثبات در لغت عرب بمعنی مرگی که عاجز کسازد و از حس و حرکت آمده است

چنانچه در قاموس آورده و ثبات بالضم معجز عن الحرکة و ثبت ککرم الذی یقال ...

بنابرین امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه این دعا از وی رد کرد و گفت علی صدرک والله اعلم

مرویست که چون ابن ملجم قاتله الله وی را زخم شمشیر رسانید در آنوقت امام حسن گریه کنان نزد

پدر خود رفت امیرالمؤمنین علی ع فرمود ای پسر چهار چیز از من یاد بدار و چهار چیز دیگر امام

حسن ع گفت آن چهار چیز اول کدام است گفت بهترین غنا عقل است و بدترین فقر حمق است و

بدترین وحشتها عجب و تکبر است و نیکوترین صفات کریمه حسن خلق است باز امام حسن فرمود

چهار چیز دیگر کدام است فرمود بپرهیز از دوستی و مصاحبت دروغگوئی چرا که او نزدیک را از

تو دور میگرداند و دور را بتو نزدیک میسازد و بپرهیز از دوستی و اختلاط بخیل زیرا که او منقطع

میسازد از چیزی که احتیاج باو زیاده از همه کس است و همچنین بپرهیز از مصادقت فاجر زیرا که او ترا

خواهد فروخت بچیزی که حقیر و خسیس است و از مصاحبت او ترا ندامت حاصل خواهد شد و مرویست

که یهودی از حضرت امیرالمؤمنین علی ع پرسید که پروردگار ما در چه زمان بود و در کجا بود و امیر

المؤمنین متغیر شد و گفت لم یکن فکان وهو کان ولا کینونة کان بلا کیف لیس له مکان

قبل ولا غایة انقطعت الغایات دونه فهو غایة کل غایة فاسلم الیهودی

او را امکانی نبود و او بود بی کینونتی و بی کیفیتی و بی قبلیتی و غایتی او را ابتدا و انتها نیست و غایات

و نهایات نزد او منقطع است پس او نهایت هر نهایت است و بدایت هر بدایت است یهودی

چون اهتمام امام حیدر تمام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب نمود فی الحال مسلمان شد نقلست که درع مغفر
زرهی از علی کرم الله وجهه گم شده بود و آنرا نزد یهودی یافت و محاکمه آن بجانب قاضی شریح که از
جانب علی رضه بامر قضا منسوب بود بردند و علی رضه در محکمه بپهلوی قاضی بنشست و گفت اگر خصم من
یهودی نبودی برابر خصم می نشستم ولیکن از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود لا تساووا
بینهم فی المجالس یعنی یهود برابر منشینید با یهود و در روایتی دیگر فرمود اصغروهم من حیث
اصغرهم الله تعالی ذلیل و خوار سازید ایشانرا از جهت که خدای تعالی ایشانرا ذلیل و خوار گردانید
راوی گوید بعد از آنکه بامر دعوی قیام نمود یهودی منکر شد قاضی گواه طلبید امیر المؤمنین علی رضه امام
حسن و قنبر را گواه آورد و قاضی شریح گفت گواهی پسر برای پدر رد و گواهی بنده برای مولی جایز نیست
آنگاه یهودی گفت امیر المؤمنین مرا نزد قاضی خود آورد و بر من دعوی کرد و قاضی بر حق بود و هر چه
قاضی گوید قبول دارم قاضی بر وی حکم کرد اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
عبده و رسوله و اقرار نمود که زره مال امیر المؤمنین است و واقدی از ابن عباس رض روایت
کرده که گفت چهار درم نزد امیر المؤمنین علی رضه بوده غیر ازین چیزی دیگر نداشت یک درم در شب
تصدق نمود و یک درم در روز و یک در سر و یک در علانیه این آیت نازل شد که الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة کسانیکه انفاق می کنند در راه خدای
تعالی مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکارا فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف
علیهم ولا هم یحزنون مر ایشانراست مزد انفاق ایشان نزد پروردگار ایشان یعنی ایشانراست
بهشت با آنچه درو از نعمت جاوید و هیچ خوفی و اندوهی نباشد ایشانرا نقلست که رسول صلی الله علیه
وسلم از امیر المؤمنین علی رضه پرسید که ترا برین چه چیز داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که
طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع آنها را التزام کردم تمنای آنکه یکی ازانها
قبول یافته بمواقع رضا رسد مرویست که معاویه رضه ضرار بن حمزه را گفت که علی ابن ابی طالب را از برای
من وصف کن ضرار گفت که ازین درگذر و عفو فرما باز معاویه او را سوگند داد که علی رضه را وصف کن
گفت والله امیر المؤمنین علی مرتضی غایت عز و تقوی داشت شدید القوی بود قول او فصل بود و
حکم او عدل بود و علم از اطراف وی منفجر میشد و حکمت از لسان وی ناطق می گشت و متوحش و متنفر بود
از دنیا و زینت آن و موانس بود بلیالی و وحشت آن و بسیار اشک بسیار از چشمان میریخت فتش
و تفکر و تدبر می نمود و بطعام و لباس خویش قناعت بقدر میسر بود و خود را یکی از ما میدانست اگر می پرسیدیم
جواب میداد و اگر میخواندیم اجابت میفرمود و مثل ما بود والله با وجود قربتی که با وی داشتیم نزدیک آن بود
که از هیبت او سخن نگوئیم اهل دین را تعظیم میداشت و مساکین نزدیک میشد قول باطل گوی را

اطاعت میکرد و ضعیف انعدل او بازین میگشت دشمن و بعضی از مردمان که در مجلس حاضر بودند در
شبی تاریک ملاحظه کردمی که در دست محاسن مبارک خود میمالید و گریه حزین میفرمود و میگفت
ای دنیا من بتو مغرور نخواهم شد و فریب از تو نخواهم خورد فریب غیر مرا مغرور گردان تو بمن شوق
داری و من از تو بیزارم هیهات هیهات محبت تو از من دور است و ترا سه طلاق دادم بطلاق باین
که رجعی ندارد و عمر تو کوتاه است و خطر تو بسیار آه آه از قلت زاد و دوری سفر و وحشت راه آنگاه
معاویه را گریه دست داد و گفت خدای تعالی رحمت کناد بر ابوالحسن والله که او باین صفت موصوف بود
و آنچه گفتی بیان واقعست آورده اند که علی رضی الله عنه برادر خود عقیل را هر روز مقداری جو که قوت عیال
و اطفال وی باو وفا کند میداد اتفاقا اولاد او حرص طعامی داشت که از ثرید و خرما میسازند آرزو
مینمودند بنابرین هر روز قلیلی از جو ذخیره کردند تا بمقداری جمع شد که خرما در روغن بآن خرید نموده طعام
مهیا کردند امیر المؤمنین رض را نیز طلب نمودند که از آن تناول فرماید چون طعام حاضر کردند علی رض فرمود که این
طعام از کجا بهم رسیده گفتند از قوت خود هر روز مقداری ذخیره میکردیم تا قیمت این طعام جمع شد
علی رض فرمود که بهمقدار که از قوت خود باز گرفتید بآن صبر توانستید نمود گفتند بلی آنگاه بهمقدار
جو از آنچه هر روز میداد کم کرد و گفت چون شما باین مقدار می توانید کرد حلال نیست که من زیاده ازین
بشما دهم چندان هم زیاده کرده بود عقیل ازین معنی در خشم شد روزی علی رض قطعه از آهن گرم کرده
در وقتی که عقیل بخواب غفلت بود به پیشانی وی نزدیک ساخت عقیل چون بیدار شد امیر المؤمنین علی
رض گفت باین مقدار چیزی جزع می کنی و حال آنکه میخواهی که مرا باتش جهنم گرفتار سازی باینکه حق
دیگران بتو دهم عقیل گفت اگر تو نزد کسی میروم که مرا طبق طلا و نقره غیر مسکوک دهد و مرا بخورانند
این بگفت و بمعاویه ملحق شد نقلست که روزی معاویه رض گفت اگر عقیل عمر عالم نبودی
باینکه من از برادر او بهترم میگذاشت امیر المؤمنین علی را که نزد من آید عقیل گفت برادر من در دین
بهتر بود از برای من و تو در دنیا بهتری از برادر من و الحال من اختیار دنیا کردم به پروردگار خود
جلت عظمته نواله امید میدارم که ختم کار من بخیر میگردانند مرویست بروایت ابن عساکر که عقیل با علی رض
گفت من فقیرم و محتاجم ازین اموال مرا چیزی عطا کن علی رض گفت صبر کن تا وقتیکه عطای
مسلمانان از بیت المال بیرون آید همراه ایشان ترا نیز عطا کنم عقیل صبر نکرد و الحاح نمود امیر المؤمنین
علی رض مردی را فرمود که عقیل را بیازار ببر تا قفل دکانهای بازار بشکند و آنچه در دکانها نهاده
باشد بگیرد عقیل گفت میخواهی که مرا دزد سازی علی رض فرمود و همچنین است اگر مال مسلمانان
بتو دهم و ایشان را ندهم عقیل گفت من نزد معاویه خواهم رفت علی گفت تو میدانی آنگاه
نزد معاویه آمد و از وی طلب عطا نمود معاویه صد هزار درهم بوی عطا کرد و گفت بالای

منبر برد و نظر بیفکند که علی بنو با تو ملوک نمود و آنچه من نسبت بتو نقل آورده‌ام بر ود بیان کن عقیل چون منبر
بر آمد بعد از حمد و ثنای خدایتعالی گفت ایها الناس بدانید که من خواستم که علی مرا بر دین خود اختیار
کند او مرا بگذاشت و خود خواستم که معاویه مرا بر دین خود اختیار کند او مرا اختیار کرد و بر دین خود نقلست
که معاویه خالد بن معمر را گفت سبب محبت تو با علی کرم الله وجهه چیست گفت بواسطهٔ سه خصلت علی را
دوست میدارم بحلم او در وقت غضب و بصدق او در تکلم و بعدل او در وقت حکم مرویست
وقتی معاویه بر علی کرم الله وجهه تفاخر کرده بود چون این بعلی کرم الله وجهه رسید بغلام خود گفت
که جواب او بنویس و در همان وقت این ابیات انشا فرمود و در آن کتاب مندرج نمود شعر

محمد النبی اخی وصهری + وحمزة سید الشهداء عمی
وجعفر الذی یمسی ویضحی + یطیر مع الملائکة ابن امی
وبنت محمد سکنی وعرسی + منوط لحمها بدمی ولحمی
وسبطا احمد ابنای منها + فایکم له سهم کسهمی
سبقتکم الی الاسلام طرا + غلاما ما بلغت اوان حلمی
فاوجب لی رسول الله + ولایته عند الا غدیر خم
واوصانی النبی علی اختیار + لامته رضی منکم بحکمی
الا من شاء فلیؤمن بهذا + والا فلیمت کمدا بغمی
انا البطل الذی لم تنکروه + لیوم کریهة ولیوم سلمی

یعنی ترا نمیرسد که تفاخر کنی بر من و اگر من فخر کنم بر تو مرا میرسد و جای آن دارد چرا که بهترین خلق خدا
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برادر دینی و پدر زن من است و حمزه بن عبدالمطلب که سید شهداست
عم من است و جعفر بن ابیطالب که چون شهید شد خدایتعالی عوض دو دست او که کفار قطع نموده بودند
دو جناح بدو عطا فرمود تا با ملائکه پرواز میکند و از اینجهت بجعفر طیار موسوم و مشهور است برادر من است
و فاطمه بنت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم حلیلهٔ من است و حسن و حسین رضی الله عنهما که سبطین رسول الله‌اند
هر دو پسران من اند از فاطمة الزهرا پس انصاف دهید که نسبت کدام کس از شما است چون
مثل نسبت من که بر من فخر میکنید اینکه من گفتم از همه نسبت بود و اما از رهگذر حسب با وجود کثرت فضایل
سبقت اسلام بر تمام دارم و اسلام من قبل از اوان بلوغ بود که هنوز طفل معصوم بودم و هرگز بعبادت
عبادت اوثان مبتلا نگشتم بیهقی گوید که حفظ این اشعار واجب است بر هر کسی که در اعتقاد او
قصوری و فتوری نسبت علی کرم الله وجهه باشد تا مفاخر و مآثر وی را در اسلام بداند و اعتقادش در حق
وی قوی گردد انتهی فضایل و مناقب علی زیاده از آنست که عد و حصر آن توان کرد و امام شافعی
رحمة الله علیه در مناقب امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه سخنان بسیار آورده و این ابیات از آنجمله
شعر اذا نحن فضلنا علیا فاننا + روافض بالتفضیل عند ذوی الجهل
وفضل ابی بکر اذا ما ذکرته + رمیت بنصب عند ذکر المفضل

فلا زلت ذا رفض و نصب کلاهما + بحبهما او سد بالرمل + یعنی هرگاه بیان
فضل و مفاخر امیر المومنین علی کرم الله وجهه میکنیم جهال مرا رفضی میخوانند و هرگاه که آثار و فضایل امیر المومنین
ابوبکر صدیق رضی الله عنهم را القدا و مینمائیم مرا ناصبی می نامند پس من بسبب دوستی امیر المومنین علی و ابوبکر
همیشه برفض و نصب متهم میگویم و خلاص ندارم تا وقتیکه از عالم رحلت کنم و زیر تیرگاه من گردد چرا که دوستی
ایشان هرگز از دل من بیرون نخواهد رفت **ایضا** از کلام شافعی رحمة الله علیه آنکه گفت **شعر**

قالوا ترفضت قلت کلا + ما الرفض دینی و لا اعتقادی + لکن تولیت غیر شک
خیر امام و خیر هادی + ان کان حب الولی رفضا + فانی ارفض العباد

یعنی مردم مرا میگویند که تو رفضی شدی من در جواب ایشان گویم معاذ الله که من رفضی نیستم یعنی
دین من رفض نیست و اعتقاد رفض ندارم لیکن دوستی کرده ام و گرفته ام بهترین امام و بهترین راه نمای اگر دوستی این
نوع کسی رفض است پس تحقیق رفض من از همه بندگان خدا زیاده تر است و در قصیده دیگر گفته است

شعر یا راکبا قف بالمحصب من منی + واهتف بساکن خیفها و الناهض + سحرا
اذا فاض الحجیج الی منی + فیضا کملتطم الفرات الفایض + ان کان حب آل محمد رفضا
فلیشهد الثقلان انی رافض + اگر رفض دوستی آل محمد است صلی الله علیه و سلم باید که جن و انس
بر رفض من گواه باشند بیهقی گوید که شافعی انشا این ابیات در وقتی نمود که خوارج از وی حسد
و بغی نسبت رفض باو دادند و مردی باو گفت که تو محبت اهل بیت داری اگر درین باب چند بیت
گوئی خوب خواهد بود بعد ازین انشا این شعر فرمود **شعر** و ما زال کتمانیک حتی کانتی
برد جواب السائلین لاعجم + و اکتم ودی مع صفاء مودتی + لتسلم من
قول الوشاة و اسلم + همیشه سخنان خود را در فضایل اهل بیت و دوستی ایشان از تو
پنهان میداشتم با آنکه کمال محبت و خلاص اهل بیت داشتم و این کتمان من از جهت بود که من از تو
برود و از زبان بدگویان سالم مانیم **فصل پنجم** در وفات امیر المومنین علی بن ابی طالب
و سبب او آن بود که چون نزاع میان وی کرم الله وجهه و معاویه بطول انجامید سه کس از
خوارج عبد الرحمن بن ملجم و مبارک و عمرو تمیمی که در مکه مجتمع شدند و با یکدیگر عهد نمودند که امیر المومنین
علی و معاویه و عمرو بن العاص را بقتل رسانیم و مقرر داشتند ابن ملجم گفت من امیر المومنین را
بقتل میرسانم و عمرو گفت من عمرو بن العاص را بقتل رسانم و مبارک گفت من معاویه را
رسانم و مقرر داشتند که این قضیه در شب بیست و یکم ماه رمضان بوقوع آید و مبارک متصدی قتل و بعد
آن هر دو متوجه شام و بصره شدند و ابن ملجم لعنه الله بجانب کوفه توجه نمود و با همه اصحاب خود خفیه
ملاقات کرد و این داعیه در خاطر ... خود انجا ... ساخت ...

ابن ملجم و اشجعی را او رصاحب شرح و گر دانید و با خود موافق ساخت و چون شب جمعه هفدهم رمضان سنه اربعین از هجرت نبوی رسید علی کرم الله وجهه در وقت سحر از خواب بیدار شد و با پسر خود حسن گفت امشب رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم و از آنچه از امت بمن رسیده بود گفتم فرمود بر ایشان دعای کن اللهم ابدلنی بهم خیرا لی منهم و ابدلهم بی شرا لهم منی بار خدایا بدل ایشان چیزی بمن بده که از ایشان بهتر باشد و بدل من کسی بر ایشان گماشت گردان که از من بدتر باشد بنسبت ایشان و در آن وقت بطها بر روی مبارک وی صیحه زدند فرمود که بگذارید ایشان را که ایشان نوحه میکنند و موذن نزد وی رفته اخبار بوقت صلوة نمود چون از خانه بیرون آمد در خانه منادی کرد ایها الناس الصلوة الصلوة درین اثنا شبیب خارجی شمشیر بروی انداخت شمشیر او بدر و طاق خانه خورد آنگاه ابن ملجم خذله الله شمشیر بر پیشانی و سر مبارک آنحضرت زد چنانچه بمغز رسید چون این قضیه واقع شد شبیب خارجی لعنه الله بمنزل گریخته رفت و یکی از بنی امیه از پی او رفته او را بقتل رسانید و ابن ملجم مردم او را در میان گرفتند و مردی از همدان قطیفه او را بر روی انداخت و او را بر زمین زد و شمشیر از دست او گرفت او را نزد علی المرتضی آورد امیر المومنین چون او را دید فرمود ان النفس بالنفس اگر من فوت شوم او را مقتول سازید و اگر حیات من باقی ماند آنچه رای من تقاضا کند در باب وی عمل خواهم نمود و در دیگر روایت آنست که فرمود الجروح قصاص پس او را محکم نگاه داشتند و مرویست که امیر المومنین علی روز جمعه و شنبه حیات بود و در شب یک شنبه از عالم رحلت فرمود و حسن و حسین رضی الله عنهما و عبد الله بن جعفر بامر غسل قیام نمودند و محمد بن الحنفیه آب میریخت و در سه اثواب که در آن قمیص نبود وی را کفن کردند و امام حسن بر وی نماز گذارد و هفت تکبیر گفت و بشب در دار الاماره در کوفه یا در قریه که موضعی است نزد نجف که الحال مردم زیارت می کنند و یا در مابین منزل وی و مسجد جامع اعظم علی اختلاف الاقوال مدفون گشت بعد از آن اطراف ابن ملجم را مقطوع ساخته او را در قوصره کردند و سوختند و بعضی گفته اند امر فرمود تا گردن او زدند و ام الهیثم بنت الاسود لاشه او را بسوخت نقلست که امیر المومنین علی کرم الله وجهه در ماه رمضان المبارک که شهید شد یک شب نزد امام حسن افطار فرمود و شبی نزد عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما و زیاده از سه لقمه تناول نمی نمود و میگفت دوست میدارم که بخدای تعالی واصل شوم در حالت جوع و در شبی که صبح آن شب زخم بوی رسید و خون بسیار بیرون آمد نظر بجانب آسمان میکرد و گفت والله ما کذبت ولا کذبت و هذا اللیلة التی وعدت بخدای سوگند که دروغ نگفتم و با من دروغ نگفته اند امشب شبی است که وعده قتل من است و چون قریب بصبح شد ابن ملجم زخم موعود رسانید چنانچه گذشت در بیان

فضایل و فرودی سلام ظاهر نساختند از خوف آنکه مبادا خوارج وی را از قبر بیرون آورند و از مشهد یک
منقول است که امام حسن رضی الله عنه پدر خود را کرم الله وجهه بمدینه طیبه نقل نمود و مرویست از ابن
عساکر که چون علی رضی الله عنه شهید شد وی را بر شتری بار کردند که بمدینه آورده نزدیک رسول صلی الله علیه
وسلم دفن نمایند در اثنای راه شتر غایب شد و ندانستند که بکدام طرف رفت بعضی برآن رفته اند که آن شتر را
نیافتند بنابرین است که اهل عراق میگویند که او در سحاب است و بعضی دیگر میگویند که آن شتر
ببلاد طی رفت و در آن بلاد وی را رضی الله عنه مدفون ساختند و در سن شصت و سه سالگی بود که نوبت
شهادت چشید و بعضی گفته اند شصت و پنج سال بود و بعضی پنجاه و هفت و هشت نیز گفته اند مرویست
که در وقتیکه بر منبر کوفه از آیه من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم
من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا از وی سوال کردند در جواب فرمود
که بار خدایا این است را بیامرز این آیت نازل شده است در شان من و در شان عم من حمزه و ابن
عم من عبیده بن الحارث بن عبد المطلب اما عبیده مدت او بسر آمد و بعهد خود وفا کرد و در بدر
شهید شد روز احد و حمزه رضی الله عنه نیز روز احد شهید شد و من منتظر اشقی الآخرینم یعنی ابن ملجم لعنه
الله که سر و محاسن مرا بخون تر خواهد کرد و چنانچه حبیب من ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و
سلم مرا ازین معنی خبر داده است **نقلست** که چون ابوالحسن رضی الله عنه از زخم ... پسران خود حسن و حسین
شباب اهل الجنة را طلبیده گفت وصیت میکنم شما را بتقوی و طاعت خدای تعالی و آنکه دنیا طلب نکنید اگر
چه شما را طلبد و گریه وزاری مکنید بچیزیکه باز گرفتند و قبض نمودند از شما و سخن حق گویید و بر یتیمان
رحم کنید و مدد حال ضعیفان نمایید و کار آخرت را بسازید و بر ظالم خصومت نمایید و مظلوم را یاری
دهید و آنچه خالص لوجه الله کنید و در راه خدای تعالی از هیچ ملامت کننده نترسید باز بجانب محمد بن حنفیه
التفات نموده فرمود که حفظ کردی آنچه برادران ترا گفتم گفت بلی باز فرمود که ترا وصیت میکنم بمثل
آنچه برادران ترا وصیت کردم و بآنکه تعظیم و توقیر برادران خود نمایی بواسطه آنکه حقوق عظیمت بر تو
دارند و بآنکه اعتماد در هیچ امری بر کسی که غیر ایشان باشد باز بجانب حسن و حسین رضی الله عنهما التفات
نموده گفت وصیت میکنم شما را بوی زیرا که او برادر و پسر پدر شماست و میدانید که پدر شما وی را
دوست میداشت و بعد ازین وصیت تکلم نکرد مگر بلا اله الا الله تا وقتیکه جان تسلیم نمود رضی الله
وجهه علی حده انا لله وانا الیه راجعون مرویست که ابن ملجم ... نزد ابوالحسن ...
طلبید که حل احتیاج خود نماید ابوالحسن کرم الله وجهه جانب وی ... این بیت انشا
فرمود **شعر** ارید حیاته ویرید قتلی ٭ عذیرک من خلیلک من مراد
من حیات او را میخواهم و او قتل من میخواهد و من نزد خلیل عذر خواه من است ...

این شخص قایل بن خوارج بود شخصی از موالیان نزد ابو الحسن علی کرم الله وجهه بود گفت ای امیر المؤمنین
چرا نکشی او مرا ان النیغر مالی تا او را بقتل آورم گفت آیا او را بقتل آورم کیست که او را بقتل آورد و درمیان دوستان گ
از سدی منقولست که گفت ابن ملجم لعنة الله علیه بر زنی از خوارج که نام او قطام بود لعنة الله علیهما
عاشق بود و او را نکاح کرد و بمهر سه هزار درم و قتل ابو تراب علی الله وجهه و در این باب فرزدق چند
بیتی گفته است **شعر** فلما ادعمهرا ساقه ذو سماحة ـ کمهر قطام بین عرب
با عجم ـ ثلاثة الاف وعبد وقینة + وضرب علی بالحسام المصمم +
فلا مهر اعلی من علی وان علا + ولا فتك الا دون فتك ابن ملجم + یعنی
ندیدیم مهر هیچکس مثل مهر قطام در میان عرب و عجم و ابن ملجم که سه هزار درم و غلامی و کنیزک خوانده
بود و قتل علی ابو الحسن بشمشیر برنده یا شمشیر زهر آلوده چرا که در یکی روایت بالسیف المسموم بالسین
المهمله وارد شده پس هیچ مهر گران تر از علی اولی نیست هر چند که گران بها باشد و هیچ گناهی بزرگتر
از گناه ابن ملجم نیست **باب نهم** در خلافت امیر المؤمنین امام الجن والانس امام حسن مجتبی و فضایل و مآثر و
کرامات وی و درین باب چند فصلست **فصل اول** در خلافت امام حسن و آن آخر خلفای
الراشدین است بنص جد وی رسول صلی الله علیه وسلم و بعد از شهادت پدرش بمبایعت اهل کوفه والی
امر خلافت گشت و مدت شش ماه و چند روز بآن امر قیام نموده خلیفه برحق و امام صدق و اعدل
بود و تحقیقا بدلیل قول جد وی رسول صلی الله علیه وسلم **هو الصادق المصدوق لقوله**
الخلافة من بعدی ثلثون سنة خلافت حق بعد از من سی سال خواهد بود پس چون خلافت
وی شش ماه متمم و مکمل سی سال بود منصوص علیه بود و اجماع جمع مذکوره نیز بر آن قایم شده و
در حقیقت آن هیچ شک نیست بنابرین معاویه نه نایب بود از وی و معاویه با این معنی اقرار
نموده بود چنانچه بعد ازین خواهی دانست در خطبه حضرت امام حسن رضی الله عنه که فرمود معاویه
نزاع میکند با من در حقی که از من است و وی را در آن دخلی نیست معاویه و درین امر ساکت
شد و نیز در صلحنامه که نوشت و از خلافت تارک گشت و بمعاویه سپرد معلوم تو خواهد شد
بعد از آن که شش ماه در امر خلافت قیام نمود با چهل هزار کس بجانب معاویه توجه نمود و معاویه
نیز با لشکری تمام از شام بیرون آمد و چون تلاقی فریقین دست داد امام حسن رضی الله عنه
دانست که ازین دو فرقه هیچیکی غالب نمیشود مگر آنکه اکثر آن فرقه دیگر بقتل آیند و فتنه عظیم در
میان واقع شود بنابرین بمعاویه نامه نوشت و وی را خبر داد از آنکه امر خلافت و امارت بمعاویه
باز گذارد بشرطیکه بعد ازین خواهد آمد در صلحنامه و شرط دیگر آنکه دیون وی را تمام ادا کنند
و اهل عراق و حجاز مطالبه هیچ چیز ننماید معاویه در جواب نوشت که مطالبتی غیر عشر از ایشان

و امام حسن رضی الله عنه مدعای خود بگیرد تا وقتیکه معاویه را رسالتی شد و ورق ابیض را نزد امام حسن رضی الله عنه فرستاد
که هرچه مدعا داری در صلحنامه بنویس که من قبول دارم و التزام آن بتمامه آمین، روایت که بیان کردیم در
کتب سیر مذکور است و اما روایتی که در صحیح بخاری از حسن بصری رضی الله عنه ایراد کرده شد
آنست که گفت امام حسن رضی الله عنه با لشکری تمام انبوه مثل کوه در مقابل معاویه در آمد آنگاه عمرو بن
العاص بمعاویه گفت لشکری می بینم که پشت نخواهند داد تا وقتیکه امثال و اقران خود را
بقتل آرند معاویه با او گفت و او بعینه عمرو و الله که خیر الرجلین بود که اگر این دو گروه یکدیگر
را بقتل آرند کسی نخواهد ماند که با امر مسلمانان قیام نماید و محافظت نسا و صغار ایشان کند
بنابرین دو کس را از قبیله قریش از قبیله بنی عبد الشمس یکی عبد الرحمن بن سمره و دیگری
عبد الرحمن بن عامر نزد امام حسن رضی الله عنه فرستاد و گفت بروید و آنچه من میگویم برین مرد عرض کنید
و مر او را سخنان نیکو گوئید و طلب حاجت من از وی نمائید و او را رغبت دهید در صلح
چون آمدند و شخص آمدند و از هر باب سخنان گفتند و عرض حاجت نمودند امام حسن رضی الله عنه در جواب
ایشان گفت که ما بنو عبد المطلب ازین مال فرا گرفته ایم و در میان این امت خونها و
فسادها واقع شده ازین نوع سخنان عذر آمیز گفت آن دو شخص گفتند معاویه چنین و چنین
بر شما عرض میکند و حاجت خود بشما القا مینماید و از شما سوال میکند آنچه گوئید قبول ما
امام حسن رضی الله عنه گفت کیست که از عهده این اختلاط و شروط وی بیرون آید گفتند ما از عهده آنچه
گوئیم بیرون آئیم و قبول داریم و از عهده آنچه گوئیم بیرون خواهیم آمد بعد از آن امام حسن رضی الله عنه هیچ چیز
از ایشان طلب نکرد مگر آنکه گفتند قبول داریم و از عهده همه بیرون خواهیم آمد و برین نهج مصالحه
قرار یافت انتهی و ممکن است که جمع میان روایت کتب سیر و روایت بخاری باین طریق کنیم که معاویه
در اول حال رسولان خود را نزد حضرت امام حسن رضی الله عنه فرستاده باشد بعد از آن حضرت امام
حسن رضی الله عنه کتابت بمعاویه نوشته مدعیات خود را از وی طلبیده باشد والله اعلم و چون مصالحت
قرار یافت حسن رضی الله عنه صلحنامه نوشت باین عبارت بسم الله الرحمن الرحیم هذا
ما صالح علیه الحسن بن علی رضی الله عنهما معاویة بن ابی سفیان صالحه علی ان
یسلم الیه ولایة المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب الله وسنة رسول الله وسیرة
الخلفاء الراشدین المهدیین ولیس لمعاویة بن ابی سفیان ان یعهد الی احد من
بعده عهدا بل یکون الامر شوری بین المسلمین وعلی ان الناس امنوا حیث
کانوا من ارض الله تعالی فی شامهم وعراقهم وحجازهم ویمنهم وعلی ان اصحاب
علی وشیعته امنوا علی انفسهم واموالهم ونسائهم واولادهم حیث کانوا

وعلی معاویة بن ابی سفیان بذلک عهد الله ومیثاقه وان لا یبتغی الحسن بن
علی ولا لاخیه الحسین رضی الله عنهما ولا لاحد من اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم غائلة سرا ولا جهرا ولا یخیف احدا منهم فی افق من الافاق
اشهد علیه فلان بن فلان وکفی بالله شهیدا یعنی این صلحنامه ایست میان حسن
بن علی رض و معاویه بن ابی سفیان مصالحت نمودند برانکه ولایت امر مسلمانان بمعاویه تسلیم کنند بشرط آنکه
عمل نماید در میان ایشان بکتاب الله و سنة رسول الله و سیرت خلفاء الراشدین و بشرط دیگر
آنکه معاویه را نمیرسد که بعد از وی کسی را ولی عهد خود سازد بلکه امارت مفوض برای مشورت مسلمانان
بوده باشد هر کس را که خواهند بر خود امیر گردانند و بشرط دیگر آنکه امین باشند از وی مردم در هر مکانی
که باشند از ارض الله تعالی در شام و عراق و حجاز و یمن و اصحاب و شیعه علی رض در هر جا که باشند
بر نفس و مال و اولاد خود ایمن باشند و بر معاویه بن ابی سفیان عهد و میثاق خدا تعالی هست برین
نهج که نسبت بحسن بن علی رضی الله عنه و برادر وی حسین بن علی رض و هیچ کس از اهلبیت رسول الله صلی الله
علیه وسلم غائله و کدورتی نه در سر و نه در جهر داشته باشد و ظلم نرسانند احدی از ایشانرا در هر ناحیه
و نواحی که بوده باشند بشهادة فلان بن فلان و کافی ست بشهادت حق سبحانه و تعالی و بعد
از اتمام صلح معاویه از حسن رض التماس نمود که در حضور جمعی از مردم بگوید که امر امارت بمعاویه تسلیم کردم
و با او بیعت نمودم حسن رض التماس او را اجابت نموده بر منبر برآمد و بعد از ثنای حق تعالی و درود
بر محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ایها الناس بدانید که عاقلترین مردم کسی ست که تقوی و پرهیزگاری
دارد و احمق ترین مردم کسی است که فجور و معاصی میکند و بسیاری از مواعظ و حکم بیان فرمود تا سخن
باینمقام رسانید که گفت بدانید که خدا تعالی شما را هدایت داد و از گمراهی و جهالت آزاد گردانید
بسبب جد من محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعد از ذلت و خواری شما را عزیز گردانید و بعد از قلت
شما را کثرت گردانید بدانید که معاویه نزاع کرد با من در چیزیکه حق من بود نه او و من در صلاح امت
نظر کردم و فتنه را منقطع ساختم و حال آنکه شما با من بیعت کرده بودید که صلح کنید با کسی که من با او
صلح نمایم و حرب نمائید با کسی که من حرب نمایم با او حالیا رای من باین قرار یافته است که با
معاویه صلح کنم و جنگی که میان من و او واقع است برطرف نمایم زیرا که مردم از کشتن خلاص یابند
و محافظت خون ایشان نمودن بهتر است از خون ایشان ریختن و اراده نکردم باین صلح مگر
صلاح و بقای شما وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین و نمیدانم که شاید
ازین صلح آزمایشی شد شما را و شاید که برخورداری باشد شما را تا هنگام اجل موعود و بیاید و نسبت
که انشراح صدر امام حسن رض کرده بود صلی الله علیه وسلم ان ابنی هذا سید وسیصلح الله به

بین فئتین عظیمتین من المسلمین رواه البخاری. تحقیق این پسر من سید است
و زود باشد که خدا تعالی بسبب او صلح دهد میان دو لشکر عظیم از مسلمانان خواهند تتمه جمه بود و در نهایت جزری
آورده که بعضی از علما گفته اند که سید درینجا بحیثیت معنی حلیم است بالقرینه تتمه حدیث که اصلاح ما بین الفئتین
کرد بنا بر آن حلم و وقار امام حسن بود رض و فیه بعد من حیث اللفظ والله اعلم. و دولابی
روایت کرده از امام حسن رض که فرمود جمال العرب بیدی صالحون من صالحت ویحاربون
من حاربت فترکتها ابتغاء لوجه الله تعالی وحقن دماء المسلمین یعنی سادات و اشراف
عرب در حکم من بودند صلح میکردند با کسی که من صلح کنم و حرب مینمودند با کسی که من حرب نمایم لیکن ترک
امارت کردم از برای طلب رضای حق تعالی و از جهت نگاهداشت خون مسلمانان و نزول امام
حسن رضی الله عنه از امر خلافت در سال چهل و یک از هجرت بود در ماه ربیع الاول و بعضی گفته اند در روز
ربیع الآخر و جمادی الاولی نیز گفته اند و اصحاب نبی رضی الله عنهم گاه گاه میگفتند یا عار المسلمین
حضرت امام حسن در جواب ایشان میفرمود العار خیر من النار یعنی عار بهتر است از آتش دوزخ
مرویست که مردی امام حسن رض را گفت السلام علیک یا مذل المؤمنین در جواب او فرمود که مذل
مؤمنان نیستم ولیکن مکروه داشتم که بر سر ملک شما را بکشتن آورم و بعد از وقوع صلح از کوفه رحلت
فرموده بمدینه رفت و در آنجا اقامت فرمود. فصل دوم در فضائل امام حسن رض و درین فصل دوازده
حدیث مذکور خواهد شد. حدیث اول مرویست بروایت بخاری و مسلم از براء بن عازب که گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم در حالتیکه حسن رض بر گردن مبارک آنحضرت بود و فرمود اللهم انی
احبه فاحبه بار خدایا من حسن رض را دوست میدارم پس تو نیز او را دوست دار. حدیث دوم
مرویست بروایت بخاری از ابوبکره رض که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالتیکه بر منبر بود
و امام حسن رض در پهلوی آنحضرت نشسته بود یکبار بسوی مردم نظر میکرد و یکبار بسوی او و میگفت ان
ابنی هذا سید ولعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین. ترجمه
این حدیث گذشت. حدیث سیوم مرویست بروایت بخاری از ابن عمر رض که گفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود هما ریحانتای من الدنیا یعنی حسن رض و حسین رض دو گل خوشبوی من اند
از دنیا و ریحان بمعنی رزق نیز آمده است چنانکه گویند سبحان الله و ریحانه ای [illegible] و استرزاقه
حدیث چهارم بروایت ترمذی و حاکم از ابوسعید خدری رض مرویست که گفت رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین سردار
جوانان اهل بهشت خواهند بود. حدیث پنجم روایت کرده اسامه بن زید که گفت رسول الله صلی الله
علیه وسلم را دیدم که حسن و حسین رض بر سینه آنحضرت بودند و فرمود هذان ابنای و ابنا

بنتی اللهم انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما این هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند بار خدایا دوست میدارم ایشان را پس تو ایشان را دوست دار و دوست کسی را که ایشان را دوست دارد حدیث ششم روایت کرد ترمذی از انس رضه که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدند که کدام یک از اهلبیت تو دوست میداری گفت حسین و حسن را دوست میدارم حدیث هفتم روایت کرد حاکم از ابن عباس رضه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم می آمد در حالتیکه حسن رضه را بر گردن خود سوار کرده بود در ین اثنا مردی ملاقی آنحضرت شد گفت نیکو مرکبی ست ای غلام که بران سواری میکنی پس رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و نعم الراکب هو ای این پسر نیکو سواری هست حدیث هشتم روایت کرد ابن سعد از عبد الله بن زبیر که گفت شبیه ترین اهلبیت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با و حسن رضه بود دیدم که در آمد در حالتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مسجد بود و بر گردن مبارک آنحضرت یا بر پشت آنحضرت سوار شد و آنحضرت او را پائین نیاورد تا وقتیکه خود پائین آمد و بتحقیق رسول الله صلی الله علیه وسلم در رکوع بود و پایهای مبارک کشاده گردانید تا حسن رضه از میان آنحضرت به بیرون رفت حدیث نهم مرویست بروایت ابن سعد از ابی سلمه بن عبد الرحمن که گفت رسول صلی الله علیه وسلم زبان مبارک خود را حسن بن علی می نمود و چون آن کودک سرخی زبان را مشاهده میکرد نشاطی و خوشحالی میکرد حدیث دهم روایت کرد حاکم از زید بن ارقم که گفت حسن بن علی رضی الله عنهما برخاست که خطبه بخواند در ین اثنای مردی از ازدو شنوه برخاست و گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که حسن رضه را بر داشته بود در حالتیکه میفرمود من احبنی فلیحبه و لیبلغ الشاهد الغائب هر کسیکه مرا دوست دارد و باید که حسن رضه را دوست دارد و باید که این خبر حاضر بغائب برساند راوی گوید اگر نه کرامت پیغامبر بودے اینحدیث را نزد هیچکس نقل نمیکردم حدیث یازدهم روایت کرد ابو نعیم در حلیه از ابو بکره رضی الله عنه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم با ما نماز میگذارد و وقتیکه بسجده رفت حسن رضه چون طفل بود آمد و بر پشت آنحضرت نشست آنگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را برفق و آهستگی بر داشت و چون از نماز فارغ شد اصحاب گفتند یا رسول الله سلوک باین کودک که میکنی با هیچکس نمیکنی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان هذا ریحانتی وان هذا ابنی سید و عسی ان یصلح الله تعالی به بین فئتین من المسلمین بتحقیق این کودک مثل ریحان من است که او را می بویند و این پسر من سید است و نزدیک شده است که آشتی دهد خدا تعالی بسبب وی میان دو لشکر عظیم اهل اسلام حدیث دوازدهم مرویست بروایت بخاری و مسلم از ابو هریره رضه که گفت که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم انی احبه فاحبه واحب من یحبه

یعنی حسن را دوست میدارم بار خدایا تو هم او را دوست دار و کسے که او را دوست دارد دوست دار
و ابو هریره گفت بعد از آنکه این سخن را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم هرگز هیچ کس نزد من دوست‌تر
از حسن نبود و در حدیث ابو هریره ایضا بروایت بغوی وارد است که گفت هرگز حسن بن علی را ندیدم مگر
اشک در دو چشم من بهم رسید و سبب آن بود که روزی رسول صلی الله علیه وسلم قدم مبارک
برون فرمود و من در مسجد بودم آنگاه دست مرا گرفت و تکیه بر من داشت تا رفتیم در بازار
قینقاع و در آن بازار نظر فرمود باز گشت و در مسجد نشست و گفت پسر مرا طلب کن آنگاه حسن بن علی
رضی الله عنهما دوید و آمد و در کنار آنحضرت نشست و رسول صلی الله علیه وسلم دهان وی را گشود
و بعد از آن دهان مبارک خود را در دهان وی کرد و گفت اللهم انی احبه واحب من
یحبه واحب من احبه ثلاث مرات یعنی سه نوبت فرمود بار خدایا من او را دوست میدارم
تو او را دوست دار و کسے که او را دوست دارد دوست دار سه بار فرمود و امام محمد روایت
کرد که رسول صلی الله علیه وسلم حسن حسین را گفت احبنی واحب هذین وابا هما وامهما کان معی فی
درجتی یوم القیامة هر کس که مرا دوست میدارد و دوست دارد حسن و حسین را و پدر و مادر
ایشان را در درجه من خواهد بود در روز قیامت و ترمذی باین لفظ روایت کرد وکان معی فی
الجنة و گفته اند که این حدیث غریب ست و مراد این معیت معیت من حیث المقام نیست
بلکه معیت از جهت رفع حجاب ست میان ایشان نظیر قول خدا تعالی ومن یطع الله
ورسوله فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا حاصل این حدیث آنکه هر که امروز کسی را
دوست دارد فردا با او خواهد بود المرء مع من احب **فصل سیوم** در بعضی از
مآثر و مناقب امام حسن رضی الله عنه بدانکه امام حسن رضی الله عنه سید و حلیم و کریم و زاهد بود با سکینه و
وقار صاحب حشمت و جودت و ممدوح خلایق بود چنانچه بسط این خواهد آمد گر دیست بروایت
ابو نعیم در ضیاء که حسن رضی الله عنه فرمود که مرا شرم می آید از آنکه بپروردگار خود برسم و پیاده بخانه او
نرفته باشم بنابرین بیست حج پیاده گزارد و حاکم از عبد الله بن عمران روایت کرد که حسن سه نوبت از
مال خود بیرون رفت و تصدق فرمود و سه نوبت مال خود را قسمت نموده براه خدا تعالی
چنانکه اگر دو نعلین بود یکی را بفقیر میداد و دیگرے نگاه میداشت و اگر دو موزه بود یکے
یکے میداد و یکی نگاه میداشت **نقلست** از ابو نعیم که حسن شنید که مردی از خدا تعالی
ده هزار درهم طلب مینماید فی الحال همین مبلغ جهت وی فرستاد و مردی دیگر نزد وے
آمد و از حال خود و فقر و فاقه چیزے شکوه کرد و بعد از آن که صاحب دل بود حسن در جواب او

گفت ای فلان حق سوال تو عظیم گردانید نزد من معرفت آنچه ترا واجب ست از نفقات و دست
من عاجزست از رسانیدن چیزے که تو اهل آنی و کثیر در ذات حق سبحانه و تعالی قلیل ست و من
مالک این قدر نیستم که بشکر گذاری تو وفا کنم اگر آنچه میسر باشد قبول سکنی و مؤنت اهتمام و تکلف از من
بیندازی با حضری خوالیم رسانید آنمرد گفت ای پسر دختر رسول صلے الله علیه وسلم من قلیل را قبول دارم
و عطا را شکر گذارم و بر منع عطا عذر میگویم آنگاه حسن رضه وکیل خود را طلب نمود و حساب ازو کرد و
بعد از حساب پنجاه هزار درهم فاضل شد گفت این فاضل را حاضر سازد وکیل چون پنجاه هزار درهم
نقره حاضر گردانید و حسن رضه گفت آن پانصد دینار طلا که نزد تو بود کجاست گفت نزد من است
آنگاه باحضار آن امر فرمود چون بحضور آورد آنرا با پنجاه هزار درهم منضم ساخته بآن مرد داد
نقلست که عجوزی مهمانی کرد حسن و حسین و عبد الله بن جعفر طیار را رضی الله عنهم حسن هزار
دینار طلا و هزار گوسفند نیز بآن عجوزه داد و امام حسین مثل همین عطا فرمود و عبد الله بن جعفر طیار
دو هزار دینار و دو هزار گوسفند عطائی نمود و مروی است بروایت برار و غیر او که چون امام حسن رضه بامر
خلافت قیام نمود در اثنای ادای صلوة وقتیکه بسجده رفت مردی زخم خنجر لوی زد و بعد ازان بر جای
و خطبه خوانده گفت ای اهل عراق بترسید از خدا تعالی در حق ما که امرا و ضیفهای شمائیم و ما از اهل بیتیم که
خدا تعالی در حق ایشان فرمود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا و امثال این سخنان میگفت تا هیچکس از اهل مسجد نماند مگر آنکه گریه افتاد و
ابن سعد از عمر بن اسحاق روایت کرد که گفت هرگز کلمه فحش از امام حسن رضه نشنیدام مگر یکنوبت
که میان وی و عمرو بن عثمان بن عفان بواسطه زمینی خصومت واقع شد گفت لیس له عندنا
الا ما رغم انفه یعنے عمر را چیزے نزد ما نیست مگر مذلت و خواری و این کلمه مروان عامل مدینه بود رسولی
نزد وی فرستاد که وی را سب کرد و هر جمعه امیر المؤمنین شیر پروردگار علی کرم الله وجهه را بر منبر
سب میکرد و حسن رضه گفت که ای رسول مروان را بگو که من ترا سب نمیکنم که گناهی را از تو محو کنم و لیکن وعده
ما و تو روز قیامت ست نزد خدا تعالی اگر آنچه میگوئی راست خواهد بود خدا تعالی جزاء صدق تو
خواهد داد و اگر دروغ گفته عذاب و لعنت خدا تعالی سخت ترست از همه چیز روزی مروان
بینی خود را بدست راست خود پاک کرد حسن رضه او را سرزنش کرد و گفت اُف لک اینقدر
نمیدانی که دست راست از برای وجه است و دست چپ از برای فرج ست چون مروان
را جوابی نبود ساکت شد **نقلست** که حسن رضه زنان را بسیار طلاق میداد و هیچ زن را مفارقت
نمود مگر آنکه حسن رضی الله عنه را دوست داشتی و نبود زن رسیده بود و ابن سعد از علی کرم الله وجهه
روایت کرده که گفت که ای اهل کوفه عقد و مزوجت با حسن مکنید که او کثیر الطلاق ست آنگاه

انگاه مردی از اهل همدان حاضر بود گفت ما دختران را بوی تزویج میکنیم اگر زنان راضی است نگاه
میدارد و اگر مکروه طبع است طلاق میدهد نقلست که مروان بعد از فوت حسن رض میگریست و تنگ
در جنازه او برفت حسین رض گفت ای مروان بروی گریه کنی و حال آنکه در ایام حیات چه مقدار آزار
وی کردی و چندان بجزع عضض مینمود از تو مروان گفت اینها که من کردم بکسی میکردم که
حلیم‌تر ازین کوه بود و اشارت کرد بدست خود بسوی کوه و ابن عساکر روایت کرده کسی
را گفتند که ابو ذر رحمة الله علیه میگوید فقر نزدیک من دوست‌تر است از غنا و مرض نزد من دوست
تر است از صحت حسن رض گفت رحم الله اباذر اما من میگویم هر کس که توکل کند بر حسن اختیار خدا تعالی
برای او تمنا نمیکند بدرستیکه او در غیر حالتی هست که خدا تعالی برای او اختیار فرمود نقل
ست که عطائیکه از بیت المال بحسن رض میرسید هر سال صد هزار درم بود در بعضی سال معاویه
آنرا منع نمود و حسن رض ازین ممر سختی و تنگی می کشید وی گفت خواستم قلم و دوات طلبیدم که رقعه در عتاب
بمعاویه می نویسم باز خود را نگاه داشتم و آن داعیه بر طرف کردم چون خواب در ربودم رسول الله
صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که مرا گفت ای حسن چه حال داری گفتم ای پدر حال من بخیر است
و شکوه تاخیر مال با آنحضرت کردم فرمود آیا دوات طلب نمودی که بمخلوقی مثل خود در عتاب بنویسی
گفتم بلی یا رسول الله من چه کار کنم فرمود که این دعا بخوان اللهم اقذف فی قلبی رجائک
واقطع رجائی عمن سواک حتی لا ارجو احدا غیرک اللهم وما ضعفت عنه
قوتی وقصر عنه عملی ولم تنته الیه رغبتی ولم تبلغه مسئلتی ولم یجر علی لسانی
مما اعطیت احدا من الاولین والاخرین من الیقین فخصنی به یا ارحم
الراحمین حسن رض گوید والله که هفت روز باین دعا الحاح نمود که معاویه هزار
هزار و پانصد هزار درم جهت من فرستاد من گفتم الحمد لله الذی لا ینسی من ذکره
ولا یحرم من دعاه حمد و ثنای مر خدای را که فراموش نکند کسی را که یاد میکند او را و نیز نگرداند
محروم نمیسازد کسی را که او را بخواند و در همان شب رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم
فرمود ای حسن چونی گفتم بخیریت مقرونم است یا رسول الله و حکایت زر فرستادن معاویه
با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفتم آنحضرت فرمود یا بنی هکذا من رجی الخالق ولم یرج
المخلوق ای پسر من همچنین است کار کسیکه امید از خالق دارد و از مخلوق تمنا نمیکند و در روایت
آمده که چون حسن رض بحالت نزع رسید برادر خود حسین رض را گفت ای برادر پدر تو امر خلافت را تشرف
شده بود خدای تعالی از وی صرف نمود و ابوبکر رض والی آن امر شده و مشرف بآن گشت
و صرف شد از وی بسوی عمر رض و بعد از عمر در قضیه شوری شک نشست در آنکه از وی تجاوز نخواهد

کرد آخر از وی درگذشت به عثمان رضی الله عنه در رسید و بعد از قتل عثمان با پدر تو بیعت کردند و بعد از بیعت مردم با وی نزاع کردند و منجر آن شد که شمشیر از غلاف بیرون آوردند چندانکه سعی فرمود از کدورت صاف نگشتند تا آنکه شربت شهادت چشید و من والله گمان ندارم که خدای تعالی جمع کند در ما نبوت و خلافت و هر آینه میدانم که سفهای کوفه استخفاف تو خواهند نمود و ترا بیرون خواهند برد و دیگر آنکه قبل ازین از عایشه صدیقه رضی الله عنها طلب کرده بودم که با رسول الله مدفون شوم او قبول اینمعنی از من کرده بود باید که بعد فوت من باز از آن اعاده کنی چرا که گمان اینست که قوم ترا منع خواهند ازین امر اگر منع کنند مبالغه درین امر مکن و چون رحلت فرمود حسین رض نزد عایشه رضی الله عنها آمد عایشه رض گفت نعم و امر کرد بیارید ویرا و لیکن مروان منع کرد حسین رضی الله عنه با کسانیکه اتباع وی بودند سلاح پوشیدند که با مروان قتال نمایند انکه ابو هریره رضی الله عنه درمیان افتاد و بنا بر صلاح وقت ویرا در بقیع پهلوی مادرش دفن کردند رضی الله عنهما و سبب وفات حسن رضی الله عنه آن بود که یزید پلید بی رحم و بی حیا با زوجه وی جعده بنت اشعث بن قیس کندی قرار قرار داد که حسن رض را مسموم سازد که من ترا بزنی خواهم کرد و صد هزار درهم بتو خواهم داد و چون زهر در طعام وی کرد حسن رض چهل روز بیمار بود و بعد از چهل روز بعالم بقا رحلت نمود و آن زن کسی نزد یزید فرستاد که بشرط خود وفا کند یزید گفت من ترا از جهت آزمایش گفته بودم ورنه بقتل حسن رضی نبودم پس رضی نشوم ترا از بهر نفس خود بصحبت حسن تو که بزهر مقتول سازی و از بسیاری از متقدمین منقولست مثل قتاده و ابوبکر بن حفص از متاخرین مثل زین العراقی که در مقدمه شرح تقریب آورده یا که وفات وی رضی الله عنه در سنه احدی و خمسین بوده و درین قولها بسیار ست و اکثر بقول ثانی رفته اند چنانچه جمعی باینمعنی قایل شده اند و غلط کرده است و اوراواقدی که قول اول را ترجیح داده و خصوص کسیکه به ثلث و خمسین و کسیکه بسبع و خمسین قایل شده باشد **نقلست** که برادرش حسین رض جهد و سعی بسیار نمود که ویرا اخبار کند که چه کس است که ویرا زهر داده است حسن رض قبول اینمعنی ننمود و ویرا خبر نکرد و گفت اگر آن شخص است که ظن من در حق وی است عقاب خدای تعالی سخت ترست از عقاب شما و او را بخدای تعالی گذاشتم و اگر آن شخص نباشد بسبب من کسیکه بیگناه است چرا کشته شود و در دیگر روایت قول اینست که فرمود ای برادر من ایام وفات من رسیده است که از تو مفارقت نمایم و به پدر و بزرگوار خود و مادر وصال شوم و می یابم که جگر من بریده شد و بتحقیق میدانم که از کجا آمده است لیکن نزد خدای تعالی با او مخاصمت خواهم کرد پس بحقی که مرا بر تو ثابت است درین باب تکلم مکن چون رحلت کنم غسل و تکفین من بکن و بر سریر من حمل کرده بقبر جدم رسول الله صلی الله علیه و سلم نزدیک گردان تا تجدید عهد کنم انگاه مرا بقبرستان خود فاطمه بنت اسد نقل کن و در همان مقام مدفون سازی

و سوگند میدهم ترا بخدایتعالی که در امر من یکسانچه خون نریزی و دیگر روایت از عبدالله اکرامی برادر
سه نوبت زهر بمن داده اند و این نوبت از همه سخت تر است حسین گفت کیست آنکه ترا زهر داده است
گفت مگر میخواهی که با ایشان مقاتله کنی من امر ایشان را بخدایتعالی باز گذاشتم و در روایت دیگر گفت
چند دفعت مرا زهر داده اند هرگز مثل این دفعت نداده اند گویا که پاره پاره جگر مرا انداخته اند چنانچه بطشت
میرسد که بچوب وی را باز گردانم حسین گفت ای برادر کیست که ترا زهر داده است گفت مگر میخواهی
که او را بقتل آری گفت بلی حسن گفت اگر آنکس است که گمان من در حق اوست او را بخدای گذاشتم که
عذاب خدایتعالی سخت تر است و اگر غیر او باشد بیگناهی را بسبب من قتل مساز **نقلست** که حسن
در خواب دید که در پیشانی او قل هو الله نوشته اند باین خواب خود و اهلبیت خوشحال شدند و مردم
را بشارت دادند و چون نزد ابن مسیب این نقل کردند وی گفت اگر رؤیا صادق است از اجل وی بسیار
قلیلی مانده است بعد از چند روز دیگر از این حکایت از عالم رحلت فرمود و سعید بن العاص که در آن
ولا از جانب معاویه والی مدینه بود بر وی نماز گذارد و بنزدیک فاطمه بنت اسد در قبه مشهور است
مدفون گشت و عمر وی چهل و هفت سال بود و از آنجمله هفت سال با رسول الله بود و سی سال با پدرش علی
کرم الله وجهه بود و شش ماه خلیفه بود و نه سال و نیم در مدینه طیبه اوقات گذرانیده رضی الله عنه
و شیعته

باب دهم در فضائل و مآثر اهلبیت نبوی صلی الله علیه وسلم

و در آن چند فصلست

فصل اول در آیات قرآنی که در شان ایشان وارد شده اند

آیت اول انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا ترجمه اینست که میخواهد خدایتعالی تا ببرد از شما گناه را ای اهلبیت و پاک کرده خدایتعالی
شما را از معاصی پاک کردنی اکثر مفسرین بر این رفته اند که این آیت نازل شده در شان امیر المؤمنین
علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و بعضی گفته اند که این آیت نازل شده در شان ازواج مطهرات
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدلیل قوله تعالی واذکرن ما یتلی فی بیوتکن و این قول را
نسبت با ابن عباس داده اند و از این جهت بود که مولای ابن عباس عکرمه در بازار منادی میزد با آنکه
این آیت در شان زنان رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است و بعضی گفته اند مراد رسول الله
صلی الله علیه وسلم است تنها و جمعی دیگر گفته اند که در شان زنان پیغامبر است زیرا که در بیت سکنی
رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند بدلیل خطاب واذکرن ما یتلی فی بیوتکن و در شان اهلبیت
بنسبت آنحضرت و آن کسی که صدقه بر وی حرام است بعضی مفسرین بر این قول اعتماد کرده اند و ترجیح این مذهب
داده اند و ابن کثیر تقویت این قول کرده بکه ایشان سبب نزول اند و رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل
جز ما تنها است بقول اول و غیر ایشان بالقول الاصح و احادیث بسیار در این قول وارد شده بعضی احادیث

آن وارد که دلیل اول شود و بعضی صلاحیت دلیل ثانی دارد و این اکثر است بنا برین
معتمد علیه هست چنانچه مقرر شد و باید که بعضی ازین احادیث را مذکور سازیم روایت اول
مرویست بروایت احمد از ابو سعید خدری که این آیت در شان پنج کس نازل شد پیغامبر صلی الله علیه وسلم
و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و ابن جریر مرفوعاً باین لفظ روایت کرده است نزلت هذه
الآیة فی خمسة فی النبی صلی الله علیه وسلم و فاطمة و فی علی و حسن و حسین و
طبرانی نیز روایت کرده و مسلم باین طریق روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم ایشانرا در زیر کسائی
یعنی عبائی که بروی بود در آورد و این آیت برخواند و بصحت رسید که رسول صلی الله علیه وسلم
عبا را برین چهار کس پوشانید و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی وحامتی و خاصتی
اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا بارخدایا این جماعت اهل بیت من اند ببر از ایشان
گناه را و پاک گردان پاک گردانیدنی آنگاه ام سلمه رضی الله عنها گفت من نیز با ایشانم ای رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود انک علی خیر یعنی تو نیز بر جای خود نیکو هستی و در روایت دیگر آنکه بعد
از تطهیر گفت انا حرب لمن حاربهم و صلح من صالحهم و سالم لمن سالمهم
وعدو لمن عاداهم من جنگ میکنم با کسیکه با ایشان جنگ کند و صلح میکنم با کسیکه با ایشان صلح می
کند و دشمن خواهم شد با کسیکه با ایشان دشمنی میکند و در روایت دیگر عبا بر ایشان انداخت و دست
خود بر ایشان نهاد و گفت اللهم ان هؤلاء آل محمد فاجعل صلوتک و برکاتک
علی آل محمد انک حمید مجید و در روایت دیگر آنکه این آیت در خانه ام سلمه رضی الله عنها
نازل شد و رسول صلی الله علیه وسلم ایشانرا طلبید و عبا بر ایشان پوشانید و دعا کرد در حق ایشان
بچیزی که مذکور شد و در روایتی دیگر آنکه چون ایشان آمدند و مجتمع شدند این آیت نازل شد
پس این روایت هر دو صحیح باشد محمول برین است که دو بار این آیت نازل شده است و در
روایتی هست که سه نوبت فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم
تطهیرا آنگاه ام سلمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله آیا من اهل بیت تو نیستم فرمود بلی و او را در عبا
داخل کرد بعد از آنکه دعا برایشان کرده بود و در روایتی صحیح وارد شده که واثله گفت من
نیز داخل در اهل بیت توام یا رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم انت من اهلی تو از اهل منی واثله
میگوید امید بانچه میخواهم این همه چیز زیاده دارم و بیهقی گوید که واثله را در حکم اهل گردانیده بنا بر تشبیه
بلکه مستحق باین اسم هست و این اطلاق نه از روی تحقیق فرمود و در روایتی مقدم دیگر آنکه
چون ایشانرا جمع کرد دعائی طولانی تر از آنچه گذشت در حق ایشان فرمود و آنگاه گفت و علی
یا رسول الله پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود و علیک یعنی بر تو نیز و محب طبری اشارت کرد

از این فعل از رسول الله صلی الله علیه وسلم مکرر واقع شده در خانه ام سلمه رضی الله عنها و در خانه فاطمة الزهرا
رضی الله عنها و در غیر این دو موضع نیست و باین قول جمع در میان روایات مختلفه در هیئت اجتماع ایشان
و ملجأ لهم و ما دعا به لهم و جواب دادن ام سلمه میتوان کرد و تموید این است روایت دیگر که
رسول صلی الله علیه وسلم در خانه حضرت بی بی فاطمة الزهرا مثل همین دعا از برای این جماعت کرد الخ و مثله
و در روایتی صحیح آنکه بقیه دختران و اقارب و ازواج خود را با چهار کس منتظم ساخته و بصحت رسیده
از ام سلمه رضی الله عنها که گفت رسول صلی الله علیه وسلم را گفتم که من از جمله اهل بیتم فرمود بلی انشاء الله تعالی
و ثعلبی برین رفته که مراد از اهل بیت درین آیت جمیع بنی هاشم است و تموید او ست حدیث حسن مقم
که رسول صلی الله علیه وسلم عباس و پسران او را ثوبی پوشانید و گفت ای پروردگار این عم
من است و این فرزندان او و از اهل بیت من اند مستور دار ایشان را از آتش دوزخ همچنانکه مستور ساختم
من ایشان را باین ثوب آنگاه چوبهای آستانه و دیوارهای خانه آمین گفتند سه نوبت و در روایت
که از جمله رواة او کسی است که ابن معین او را ثقه دانسته و غیر ابن معین او را ضعیف دانسته آنست
که ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا فذلک قوله تعالی انما ولیکم الله و
رسوله الی آخره باز قبایل را بیوت ساخت و گردانید مرا در بهترین بیوت ایشان و زینت
قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا
و حاصل کلام آنکه اهل بیت سکنی داخل اند درین آیت زیرا که ایشان مخاطب اند و چون مخفی بود اراده
اهل بیت نسبت از آیت بنابرین رسول صلی الله علیه وسلم مبین ساخت آنرا بفعل و قول خود با آنکه
قولی که گذشت که مراد باهل بیت درین مقام عام است میان اهل سکنی مثل ازواج و میان اهل بیت
نسبت جمیع بنی هاشم و بنی مطلب اند از حسن بن [illegible] از چند طریق اسناد که بعضی از آنها حسن است و [illegible]
شده که فرمود انا من اهل البیت الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا
و من از جمله اهل بیتم که خدا تعالی برده است از ایشان گناه را و پاک گردانیده است ایشان را پاک
کردنی پس اهل بیت نسبت مراد است درین آیت همچون اهل سکنی و مسلم از زید بن ارقم روایت کرده
که چون از وی پرسیدند که آیا ازواج پیغامبر صلی الله علیه وسلم اهل بیت وی اند گفت که ازواج پیغامبر
صلی الله علیه وسلم اهل بیت اند بلکه اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی است که صدقه بروی حرام است آن
اشارت کرد بآنکه نساء آنحضرت از اهل بیت نسب نیستند و اهل بیت نسب کسی است که صدقه بروی حرام است
بدانکه این آیت منبع فضائل اهل بیت نبوی است بوجه آنکه مشتمل است بر غرر [illegible]
ایشان ازین حیثیت که ابتدا کرد آنها را بکلمه حصر [illegible]
که آن حکم است با شک [illegible]

احوال

مذمومه نزدیک است که خواهد آمد و در بعضی طرق تحریم اهل‌البیت بر آتش و این فایده غایت تطهیر است
زیرا که الهام ثابت بحق سبحانه و تعالی و ادامت احوال و اعمال صالحه از جمله تطهیر است و ازین جهت بود
که چون خلافت ظاهره از دست اهل‌البیت رفت بواسطه آنکه ملک انتقال یافت لهذا احسن صنع باتمام رسانیدند
و عوض آن خلافت ظاهره بایشان خلافت باطنه دادند چنانچه قومی برین رفته‌اند که قطب الاولیاء در
زمان نباشد مگر از اهل‌بیت و بعضی رفته‌اند که قطب الاولیاء از غیر میتواند که باشد استاذ ابوالعباس مرسی
ست چنانچه شاگرد وی تاج بن عطا نقل از وی کرده از جمله اهل تطهیر اهل‌البیت تحریم صدقه فرض است
بلکه صدقه نفل نیز نزدیک مالک بر ایشان زیرا که صدقه چرکهای مردم است و گرفتن آن بحال
ایشان لائق نیست بآنکه دال است بر ذلت کسی که آن را گیرد و بر عزت کسیکه میدهد عوض صدقه خمس
و غنیمت که دال است بر عزت گیرنده و بر ذلت دهنده بایشان عطا کردند و ازین جهت معتمد در
دخول اهل‌بیت نسب است و بنا برین اختصاص یافته‌اند بشارکت رسول صلی الله علیه و سلم در تحریم صدقه
فرض و نذر و کفارت و غیر اینها و بعضی از متاخرین مخالفت کرده گفته‌اند که نذر حکم نفل دارد
لیکن تحقیق این است که ایشان گفته‌اند بلکه حکمش حکم فرض است و رسول صلی الله علیه و سلم ممتاز است بتحریم
سیوم | صدقه نفل ایضا اگرچه بر وجه تعمیم باشد یا بخصوص تقدم بر مذهب اصح و ماوردی اختیار کرده است حلیت
صلوة بآنحضرت صلوة الله علیه و علیهم السلام در مساجد و شرب از سقایه زمزم و بیر رومه و استدلال
کرده است شافعی بحکایت نقل نزد ابن اهل‌بیت قبول اموال [illegible] و قتیکه معاتب شده بشراب
از سقایاهایی که در راه مکه و مدینه طیبه واقع است حرام نشده بر ایشان [illegible] و بعضی گفته
بقول وی استدلال نموده و چنانچه مثل امام محمد باقر رضی الله عنه منقول است گفت که [illegible] خود
این مسئله [illegible] زیرا که این مسئله بخصوص تعلق دارد و پس حدیث [illegible] اگر
امام محمد باقر [illegible] از تابعین بوده تا آنکه مرسل و بعضی علمای اهل علم نیز توثیق یافته است و این
تحریم عام است میان بنی هاشم و بنی مطلب و موالی ایشان و بعضی گفته‌اند ازواج پیغامبر و آن ضعیف
است اگرچه عبدالبر حکایت اجماع کرده و لزوم نفقه ازواج مطهرات بعد از وفات آنحضرت و حرمت
نکاح ایشان نه از جهت صدقه مگر از جهت [illegible] بخلافت خدا است و نیز مثل [illegible] و یا سفری بهمچنانکه مقرر
در فقه و در حدیث آمده که صدقه حلال است که بنی هاشم از یکدیگر گرفته باشند لیکن آن حدیث ضعیف و
مرسل است پس در خصوصیت حجتی نباشد و آب شرب رسول الله صلی الله علیه و سلم از سقایه زمزم احتمال
دارد که آبی پیش از آن بوده رسول صلی الله علیه و سلم بیرون آورده باشد پس متحقق نیست که از صدقه
عامه بوده رخصت در ختم آیت بتطهیر مبالغه است در رسیدن اهل‌بیت به مرتبه اعلی از تطهیر و رفع
تجوز و توهین تطهیر نه برای تفهیم و تعبیر و عجایب است فایده بخشی میکند که این تطهیر از جنس متعارف

و مولف میان مردم نیست باز تاکید کرد رسول صلی الله علیه وسلم آنچه درین حدیث ست تمام آن و مکرر ساخت
بقول خود اللهم هولاء اهل بیتی تا آخر حدیث و نفس خود را در تحت عبا در آورده و داخل ساخت
تا برکت اندراج آنحضرت با ایشان عاید گردد بلکه و در روایتی دیگر چنین وارد شده که جبرئیل و میکائیل
علیهما السلام را با اهل بیت مندرج ساخت تا اشارت باشد بعلو قدر ایشان و ایضا موکد ساخت
بطلب صلوة بر ایشان بقول خود فاجعل صلوتک تا آخر حدیث و بقول خود انا حرب لمن
حاربهم تا آخر حدیث و در روایتی دیگر وارد شده که بعد از آن فرمود الا من اذی قرابتی
فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله تعالی آگاه باشید هر که رنجانید قرابت مرا بتحقیق
مرا رنجانیده و هر کس که مرا رنجانید خدا تعالی را رنجانیده و در روایتی فرمود والذی نفسی بیده لا
یومن عبد حتی یحبنی ولا یحبنی حتی یحب ذوی قرابتی فاقامهم مقام نفسه
بآنخدا اینکه نفس من بید قدرت اوست مومن نیست هیچ بنده تا آنکه مرا دوست دارد و دوست ندارد
مرا تا آنکه دوست دارد ذوی القربی اهل بیت مرا پس ایشان را قایم مقام نفس خود ساخت و ازینجا
ست که بصحت رسیده از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود انی تارک فیکم ما ان تمسکتم
لن تضلوا کتاب الله وعترتی بدرستی و راستی که من میگذارم میان شما چیزی که اگر دست
بآن زنید گمراه نخواهید شد و آن چیز قرآن مجید ست و اهل بیت من و در قضیه مباهله فقل تعالوا
ندع ابناءنا و ابناءکم الی آخره که رسول صلی الله علیه وسلم حسن را در بر گرفت و دست حسین گرفت
و فاطمه از عقب رسول الله می آمد و علی از عقب فاطمه رضی الله عنها می آمد مراد از جماعت اند اهل بیت
چنانچه از جمله کسانیکه مراد آیت انما یرید الله الخ است پس مراد باهل بیت درین آیت و هر جا که ذکر
فضل ایشان و فضل آل ذوی القربی شده باشد جمیع آل پیغامبر صلعم ست که مومنان بنی هاشم و بنی
عبدالمطلب اند و اما حدیث آل کل مومن تقی ضعیف است و اگر بصحت رسیده موید قول کسی ست که جمع
میان احادیث کرده باینطریق که در دعای و مثل صلوة شامل هر مومن تقی است و در تحریم صدقه بر
ایشان مخصوص است بمیان بنی هاشم و بنی مطلب فایده داده اند این شمول را بحدیثی که بخاری روایت
کرده که فرمود ما شبع آل محمد من خبز مادوم ثلثا اللهم ارزق آل محمد قوتا یعنی
سد رمق و در قول این ست که مراد با آل ازواج و ذریت است فقط والله اعلم آیت دوم از آیات
فضائل البیت ان الله وملئکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا
صلوا علیه وسلموا تسلیما بدرستیکه خدا تعالی درود میفرستد و فرشتگان نیز درود میفرستند
بر پیغامبر ای آنکسانیکه بخدا و رسول او صلی الله علیه وسلم ایمان آورده اید صلوة فرستید برو و سلام گوئید
یا انقیاد کنید مر او را انقیاد کردنی صلوة از حق تعالی رحمت ست و از غیر وی طلب رحمت یعنی

از کعب بن عجره که گفت چون این آیت نازل شد گفتیم یا رسول الله کیفیت سلام بر تو سید انیم اما نمیدانیم که
صلوة چگونه بر تو فرستیم کیفیت آن بیان فرماے رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم صل علی
محمد وعلی آل محمد الی آخره و در روایت حاکم آنست که گفتیم یا رسول الله صلوة بر شما و
اہل بیت تو چگونه بگوئیم گفت بگوئید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد الی آخره پس چون سوال
ایشان بعد از نزول آیت بوده وجواب ایشان اللهم صل علی محمد الخ دلیل ظاہر است بر آنکه
امر بصلوة با اہل بیت وبقیه آل رسول الله صلی الله علیه وسلم مراد است درین آیت سوال از صلوة بر اہل
بیت وبقیه آل رسول الله مراد است درین آیه واگر سوال از صلوة بر اہل بیت وآل نمیکردند بعد نزول
آیت رسول صلی الله علیه وسلم نیز جواب نمیداد با آنچه مذکور شد پس جواب ایشان از جانب رسول الله
برین نهج دلیل است بر آنکه صلوة بر اہل بیت از جمله مامور بہا است وآنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان را درینجا
قایم مقام نفس خود ساخته است زیرا که غرض از صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم مزید تعظیم آنحضرت است
وتعظیم اہل بیت نیز از جمله تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم است واز ینجهت وقتی که ایشان را در عبا آورد
گفت لا تصلوا علی الصلوة البتراء صلوة بتیرا بر من نفرستید گفتند بتیرا کدام است گفت
آنست که میگوئید که اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد واثبات آل در حدیث صلوة
منافات ندارد با حذف آل چنانچه در حدیث صحیحین مقرر شد که گفتند یا رسول الله چگونه بر تو صلوة
فرستیم گفت بگوئید که اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وعلی ازواجه وذریته کما صلیت
علی ابراہیم الی آخره زیرا که ذکر آل در روایت دیگر ثابت شده ودر حدیث صحیح وغیر آن معلوم شده
که رسول صلی الله علیه وسلم ذکر جمیع این کلمات مثل ازواج وذریته وغیر ذلک کرده لیکن ہر یک راوی از حفاظ
چیزے حفظ کرده اند که دیگرے آنرا حفظ نکرده با زعطف ازواج وذریت بر آل در اکثر از روایات
اقتضا میکند این را که تحقیق ازواج وذریت از آل نباشند واین در ازواج واضح است بنا بر مذہب
اصح در اول که ایشان بنو ہاشم وبنو مطلب اند واما ذریت از جمله آل است بر سایر اقوال پس ذکر ذریت
بعد از آل اشارتست بعظم وشرف ایشان وبروایت ابو داؤد وارد است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فرمود من سره ان یکتال بالمکیال الاوفی اذا صلی علینا واہل البیت فلیقل اللهم
صل علی محمد ن النبی وازواجه وامہات المومنین وذریته واہل بیته کما
صلیت علی ابراہیم انک حمید مجید یعنی کسیکه او را محبت ثواب بسیار باشد و
که بر اہل بیت نبوت را صلوة فرستد باید که باین طریق صلوة فرستد اللهم صل علی
محمد الی آخره واما آنچه اصحاب گفته اند که کیفیت سلام بر تو دانستیم اشاره کرده اند بآن سلام
که در تشہد بر تو می فرستند چنانچه بیہقی وغیر او گفته اند واو لالت برین معنی میکند خبر مسلم که در وقایت

کرده که صحابه گفتند یا رسول الله مامور شده ایم که صلوة بر تو فرستیم کیفیت آن بیان فرما آنگاه رسول صلعم
ساکت شد تا آنکه گفتیم کاشکی سوال نکرده بودیم بعد از آن فرمود قولوا اللهم صل علی محمد
وعلی آل محمد الخ وزیاده در آخر حدیث آنکه گفت والسلام کما قد علمتم ای من العلم
یعنی کیفیت سلام بر من همچنان ست که میدانید اگر از نماز بگیریم و اما اگر از تعلیم بگیریم پس معنی این ست که
کیفیت سلام بر من چنان است که تعلیم شما کردم و این روایت نیز وارد شده است زیرا که رسول صلی الله
علیه وسلم تشهد را تعلیم صحابه میکرد همچنانکه سورت قرآن را تعلیم میکرد و بصحت رسیده که مردی گفت یا
رسول الله بر تو سلام میدانیم لیکن بیان فرما که صلوة بر تو چگونه فرستیم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم سکوت
اختیار فرمود چنانچه صحابه گفتند کاشکی اینمرد سوال نکرده بودی بعد از آن فرمود اذا انتم صلیتم
علی فقولوا هرگاه که شما بر من صلوة فرستید بگوئید اللهم صل علی محمد ن النبی الامی و
وعلی آل محمد الحدیث کسی نگوید که ابن اسحاق باین حدیث منفرد است و مسلم حدیث او را روایت کرده
مگر در متابعت زیرا که میگوئیم ائمه حدیث او را ثقه دانسته اند و او نیز و دیگر مدلس فقط وعلت تدلیس
از وی ظاهر شده بتصریح او در تدلیس حدیث پس با آنچه مذکور ساختیم واضح شد که در ورود این حدیث
در محل بنا بود چه آنکه در روایت امر بصلوة وارد شده چون صیغه امر است و امر از برای وجوب است
موافق است با امر در آیت و موافق است ایضا با روایت و موافق است با روایتی که از ابن مسعود و مغ
بصحت رسیده یتشهد الرجل فی الصلوة ثم یصلی علی النبی صلی الله علیه
وسلم ثم یدعو لنفسه یعنی باید که در نماز یعنی در وقت نشستن و اول کلمه شهادتین بگوید
با صلوة بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرستد باز برای نفس خود دعا کند و حدیث بسند ابن
مسعود از جانب خود نیست و در حکم حدیث مرفوع است و ایضا بصحت رسیده که رسول
صلی الله علیه وسلم شنید که مردی در نماز دعا کرد و حمد و ثنای خدا تعالی نگفت و صلوة بر پیغامبر صلی
الله علیه وسلم نفرستاد آنگاه فرمود عجل هذا اینمرد شتاب کرده بعد از آن فرمود کرده او
و با غیر وی گفت اذا صلی احدکم فلیبدا بالتحمید والثناء علی الله ثم یصلی
علی النبی ثم یدعو بعد بما شاء هرگاه که یکی از شما نماز کند باید که بحمد و ثنای حق
تعالی کند یعنی در وقت جلوس در تشهد بعد از آن صلوة بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم بفرستد
و دعا کند بآنچه خواهد مصنف گوید بآنچه ما درینمقام ذکر کردیم وضعف قول ثابت شد
صلوة بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است بصلوة وی در تشهد نیز
پس قول شافعی به در وجوب صلوة بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم حق است و موافق صریح سنت و
صلوتیین و در شرح ارشاد و در شرح عباب استیعاب مباحث درین باب ذکر کرده بیان

از تشنیع بر شافعی رحمة الله علیه کرده و اقتضا بیان این معنی کرده ایم که شافعی رحمه الله باین قول منفرد است و شافعی
نیست بلکه قبل از وی جماعتی از صحابه مثل ابن مسعود رضی الله عنه و ابن عمر و جابر و ابی مسعود البدری و غیر ایشان
مثل اسحاق بن راهویه و امام احمد حنبل بوجوب صلوة و یک قول امام مالک موافق قول شافعی و جمعی از
اصحاب مالک ترجیح این قول کرده اند بلکه شیخ الاعظم خاتمة الحفاظ شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که ندیدم کسی
از صحابه و تابعین که تصریح بعدم وجوب صلوة کرده باشد مگر نقلی که از ابراهیم نخعی کرده اند که اشعار
باین معنی کرده که غیر او قائل است بوجوب انتهی و چون ظاهر شد که قول شافعی رحمه الله موافق قول صحابه و تابعین و
علماء سلف است زعم آنکه شافعی باین قول منفرد است و مخالفت فقهای امصار کرده زعم باطل و دعوی
فاسد است ملتفت الیه و معتمد علیه نیست و از جهت آنکه ابن قیم گفته که اجماع است بر مشروعیت صلوة بر محمد
الرسول الله صلی الله علیه و سلم در تشهد و اختلافی نیست مگر در وجوب و استحباب و کسیکه واجب نمیداند بدلیل
سلف متمسک میشود و درین تمسک نظر است زیرا که در نماز صلوة بر رسول صلی الله علیه و سلم میفرستادند
و اگر اراده کرده شود بعمل سلف و اعتقاد ایشان احتیاج میشود بجانب نقل صریح بعدم وجوب صلوة
که وارد شده باشد از ایشان و آن نقل هرگز یافته نخواهد شد و اما آنچه قاضی عیاض گفته که مردم درینباب
یعنی درین مسئله بر امام شافعی تشنیع کرده اند این گفتن معنی ندارد چراکه امام شافعی رحمه الله درینمعنی مخالفت نصی
یا اجماعی یا قیاسی یا مصلحت راجحی نکرده که موجب تشنیع بوده باشد بلکه منقول از محاسن بسیار وست و
چنانکه گفته است شاعر درینباب شعر و اذا محاسن اللاتی ادل بها + صارت ذنوبا
فقل لی کیف اعتذر + یعنی زمانیکه نیکیهای من که بآن استدلال میکردم گناه باشد با من بگو که چگونه
عذر خواهی کنم از گناهان خود و بدانکه امام نووی رحمة الله علیه از علماء نقل کرده که مکروه است جدا
ساختن صلوة از سلام و برعکس و یحیی از حفاظ حدیث گفته که کتابت حدیث میکردم و چون در نوشتن بر نام
رسول صلی الله علیه و سلم میرسیدم صلوة فقط می نوشتم و سلام نمی نوشتم آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم را
در خواب دیدم گفت ای فلان چرا صلوة بر من تمام نمیکنی بعد از آن هرگز صلوة را بی سلام ننوشتم
و اما آنکه سابقا مذکور شد که رسول صلی الله علیه و سلم کیفیت صلوة تعلیم اصحاب فرمود بغیر از سلام آن
حجت نمیشود بواسطه آنکه چون کیفیت سلام در تشهد بیان فرمود پس افراد صلوة در آن حدیث حجت
نباشد و ذکر صلوة مقرون بسیده و بسیاری از مواضع آمده و از آنجمله در وقت سوار شدن براه
چنانچه طبرانی از ام غوغا روایت کرده و غیر آن و در بعضی مواضع بنابر اختصار حذف کرده چنانچه
حذف آل بنابر اختصار است و دیلمی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که دعا محجوب است
تا وقتیکه صلوة بر پیغامبر و اهل بیت او نفرستند اللهم صل علی محمد و آله و ظاهر احادیث
[illegible] تشهد میکنند چنانکه نیست قول شافعی رحمه الله بخلاف کلام [illegible] اصل

آن بعضی از اصحاب شافعیه آنقول را ترجیح داده اند و بیهقی بآن قول شده و کسیکه دعوی اجماع بر عدم وجوب کرده بتحقیق سهو از وی واقع شده لیکن بقیهٔ اصحاب شافعی چون دیدند که اختلاف این روایات ازین جهت ست که وقایع متعدد ست بنابرین وجوب ندانستند مگر از آنچه طرق روایتش متفق ست و آن جز صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و زاید بر آن از قبیل اکمل شمرده اند و بنا بر همین استدلال کرده بر عدم وجوب کما صلیت علی ابراهیم با آنکه در بعضی طرق ثابت شده و امام شافعی را درین مقام قطعه ایست شعر یا اهل بیت رسول الله حبکم + فرض من الله فی القران انزله + کفاکم من عظیم القدر انکم + من لم یصل علیکم لا صلوٰة له + یعنی ای اهلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم دوستی شما فرض شده است از جانب خدا تعالی و در قرآن مجید نازل شده است از حق جل و علا و بزرگی از رفعت شما اینقدر بس است که هر کسیکه بر شما صلوٰة نفرستد نماز او صحیح نیست و این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه هر کس که بر شما صلوٰة نفرستد نماز او صحیح نیست و این معنی موافق یک قول است در وجوب صلوٰة بر آل و معنی دیگر آنکه نماز او کامل نیست و درین هنگام موافق است با قول اظهر او در عدم وجوب آیت سیوم سلام علی آل یاسین جمعی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند که مراد از آل یسین سلام بر آل محمد است و همچنین کلبی و جمعی دیگر ... نیز گفته اند ... یسین رسول الله صلی الله علیه وسلم و سلام بر آل وی ست بطریق اولی یا بنص ... لمحمد ... علی آل محمد و صل علی آل ابی اوفی لیکن اکثر مفسرین برین رفته اند که مراد ... الیاس است بحکم سیاق کلام تنبیه ... سلام در مثل این جمله خبر ست ... و طلب بر مذهب صحیح و مستدعی مطلوب منه است و طلب خدا تعالی از غیر محال است پس مراد ... بآنها ... ایشان ... حقیقت ... بیان از نفس خود زیرا که سلام ... و تعالی ... محال نیست که طلب از نفس خود متضمن ... سلامتی ... آن ... پس حاصل کلام آنکه خدا تعالی از نفس خود سلامتی ... و ... متعلق میشود ... و ... خدا تعالی اراده تفضیل ... ایشان کند ... متعلق ... قدیم ... امام فخر الدین رازی آورده که اهلبیت رسول الله صلی الله علیه ... در پنج چیز ... سلام خدا تعالی که در حق رسول فرموده السلام علیک ایها النبی و در حق اهلبیت ... آل یسین ... در صلوٰة بر آنحضرت و بر اهلبیت ... در حق ... فرموده ... طاهر و در باب اهلبیت فرموده ... و یطهرکم تطهیرا ... و تحریم صدقه ... علیه وسلم و بر اهلبیت ... در محبت ... لله تعالی ... فاتبعونی یحببکم الله ...

قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی آیت چهارم از آیات فضائل اهل بیت و
قفوهم انهم مسئولون چون اهل دوزخ را بدوزخ آرند گویند باز دارید ایشان را در موقف یا
در موی پل که از ایشان سوال کرده شود گمان خواسته بود یعنی عقاید و اعمال از ایشان خواهند پرسید
از برای زیادتی توبیخ و سرزنش ایشان از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود وقفوهم انهم مسئولون یعنی از ولایت علی و همچنین است مراد واحدی که درین
آیت گفته از ولایت و اهل بیت سوال کرده شده خواهند بود زیرا که خدا تعالی پیغمبر را امر فرمود که خلق
را بگوید که به تبلیغ رسالت اجری و مزدی از شما نمیخواهم مگر مودت و دوستی خویشان من بنابرین از ایشان
خواهند پرسید که آیا حق مودت و دوستی چنانکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم ایشان را وصیت کرده بود بجا
آوردند تا بصواب آن رسند یا آنکه او را ضائع کردند و در آن اهمال نمودند تا عقاب و وبال آن
اهمال و تضییع با ایشان عاید شود انتهی و در قول واحدی یعنی در آنچه گفت چنانچه پیغامبر صلی الله علیه وسلم
ایشان را وصیت کرده اشارتست باحادیثی که درین باب وارد شده و در فصل ثانی خواهد آمد از انجمله
حدیث مسلم است که از زید بن ارقم روایت کرده که گفت رسول صلی الله علیه وسلم برخاست در میان ما
و سخن بخطبه کرد بعد از حمد و ثنای باری تبارک و تعالی گفت اما بعد ای مردمان جز این نیست که
من مثل شما بشر ام و نزدیک است شده که رسول پروردگار بطلب من آید و من اجابت کنم
تحقیق که من در میان شما میگذارم ثقلین یعنی دو چیز نفیس عظیم در میان شما میگذارم یکی کتاب الله
که نور و هدایت درانست باید که بآن تمسک جوئید و قرار گیرید و دیگری اهل بیت من اهل
اذکرکم الله فی اهل بیتی ثلث مرات یعنی می ترسانم شما را باید که اجابت تعالی ناخوش نکنید
در باب اهل بیت من و این لفظ را سه نوبت تکرار فرمود نقلست که زید رضی الله عنه را گفتند
اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کیست آیا ازواج آنحضرت از اهل بیت نیستند گفت بلی آن نساؤه
من اهل بیته من حرم علیهم الصدقة بعده یعنی زنان اهل بیت نیستند لیکن اهل بیت
آن کسانست که صدقه بر ایشان حرام است بعد از وی گفت و آن آل علی و آل جعفر و آل عباس و آل عقیل اند
پرسیده گفت صدقه بر جمیع ایشان حرام است گفت بلی روایت کرد ترمذی و گفت حدیث
حسن است از رسول صلی الله علیه وسلم فرمود تحقیق میگذارم در میان شما دو چیز که اگر بآن تمسک
کنید بعد از من گمراه نخواهید شد یکی از آن دو اعظم است از دیگری و آن کتاب الله عز وجل است
که حبل ممدود است از آسمان تا زمین و دیگری عترت و اهل بیت من اند هرگز ایشان از یکدیگر جدا
نخواهند بود تا وقتیکه وارد شوند بر حوض من پس نظر کنید که بعد از من در تعظیم و تکریم ایشان چگونه عمل
میکنید و نیز امام احمد در مسند خود بهمین معنی روایت کرده و لفظ آن اینست انی اوشک

ان ادعى فاجيب وانى تارك فيكم الثقلين كتاب الله عز وجل حبل ممدود من السماء
الى الارض وعترتى اهل بيتى وان اللطيف الخبير اخبرنى انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض
فانظروا بم تخلفونى فيهما ودر سند این حدیث قصوری نیست ودیگر روایت آنست که این
حدیث در حجة الوداع از مشکوة نبوت صادر شد ودر روایت دیگر آنست که فرمود مثل کتاب الله
همچون سفینه نوح است هر کس که بر آن سوار شد نجات یافت ومثل اهل بیت من مثل باب حطه است
هر کس که در آن باب داخل شد گناه وی آمرزیده گشت وابن جوزی در علل متناهیه ذکر وهم اغفلت از
استحضار بقیه طرق این حدیث کرده بلکه [illegible] در مسلم از زید بن ارقم روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم
این حدیث در روز خم غدیر که موضعی است در جحفه فرمود وچنانکه قبل از این گذشت وزیاده کرده که صلعم
فرمود اذکرکم الله فی اهل بیتی وانکه زید را گفتند که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کیست و
زنان آنحضرت اهل بیت اند گفت لا وایم الله یعنی زنان اهل بیت نیستند زن با مرد چندگاه است که
میباشد بعد از آن او را طلاق میدهد وبقوم خود ملحق میشود واهل بیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسانی
اند که صدقه برایشان حرام است بعد از وی ودر روایتی دیگر صحیح وارد شده که فرمود [illegible] میان شما
میدارم اگر متابعت آن دو امر کنید گمراه نخواهید شد وآن دو امر یکی کتاب الله [illegible] است و
دیگر اهل بیت وعترت من وطبرانی زیاده کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] که تحقیق
[illegible] سوال کردم این را از پروردگار ایشان پس پیشی [illegible] سبقت مگیرید برایشان [illegible] اهل بیت
ترک منید ایشان را که در هلاکت افتید وتعلیم ایشان مکنید چرا که ایشان [illegible]
ودر دیگر روایت آنست که فرمود میگذارم در میان شما کتاب الله وسنت خود [illegible]
[illegible] اطلاق میکنند ودر شرح حدیث [illegible] قرآن عزیز [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] القرآن وسنت [illegible]
حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

صلی الله علیه وسلم ... ابن کثیر ... واقع شده و در روایتی نزد طبرانی از ابن عمر مرفوعا وارد شده که آخر چیزی
که رسول صلی الله علیه وسلم بآن تکلم کرد این بود که فرمود محافظت و رعایت جانب من کنید در باب اهل بیت
من ... و در روایتی نزد طبرانی و ابن شیخ آنکه فرمود خدا تعالی عز و جل را سه حرمت است هر کس محافظت این
حرمات کند محافظت دینی و دنیاوی خود کرده باشد گفتم آن چیست گفت حرمت اسلام و حرمت من
و حرمت اهل رحم من و در یک روایت بخاری از قول صدیق رضی الله عنه مرویست که گفت ای مردمان مراقبت
کنید محمد صلی الله علیه وسلم را در اهل بیت آنحضرت و ایشان را مرنجانید و ابن سعد و ملا در سیرت او مرویست
که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم یکدیگر را چنین وصیت کنید با اهل بیت من بتحقیق که فردا من از جانب ایشان
با شما خصومت خواهم کرد و هر کس که من خصم او شدم و با او خصومت کردم به دوزخ خواهد رفت و هر کس
نگهبانی من در حق اهل بیت من کرد او بتحقیق فرا گرفته است عهدی از خدای تعالی و ابن سعد روایت کرد
از رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا و اهل بیتی شجرة فی الجنة واغصانها فی الدنیا فمن شاء
ان یتخذ الی ربه سبیلا ... من و اهل بیت من یک شجره ایم در بهشت و شاخهای آن شجره در دنیا ست پس
هر کس که خواهد فرا گیرد و تقرب آفریدگار خود راهی بخیر و طاعت گو فرا گیرد دامن اهل بیت مرا و ملا در سیرت
روایت کرد آنکه فرمود صلی الله علیه وسلم فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی ینفون
عن هذا الدین تحریف الضالین وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین الا وان ائمتکم
وفدکم الی الله عز وجل فانظروا من توفدون در هر عقبی از امت من عدول از اهل بیت من خواهند بود
که دور سازند ازین دین تحریف و تبدیل گمراهان و نسبت بخود دادن مبطلان و تفسیر و تاویل جاهلان را
و آگاه باشید که امامان شما نمایندگان شما بسوی خدای عز وجل پس ببینید که در حال وفد خود نظر کنید و تعظیم و
تکریم ایشان بجا آورید و با ایشان تمسک جوئید امام احمد روایت کرد این حدیث که الحمد لله الذی
جعل فینا الحکمة اهل البیت ثنای و ستایش مر خدای راست که علم و حکمت را در ما اهل البیت نهاد و امام طبرانی
فرموده و در حدیثی که حسن وارد شده الا ان عیبتی و کرشی اهل بیتی والانصار فاقبلوا من
محسنهم وتجاوزوا عن مسیئهم بدانید که موضع سر و چشمه من خواص من اهل بیت اند و انصار من
پس باید که اقوال نیکان ایشان قبول کنید و از بدیهای ایشان درگذرید **تنبیه**
باید دانست که رسول صلی الله علیه وسلم قرآن و عترت خود را که بمعنی اهل نسل و رهط است ثقلین خوانده زیرا که
هر چیزی نفیس عظیم الشأن محفوظ است و عترت طاهره همچنین حال دارند زیرا که هر یک از ایشان
... معدن علوم دینی و منبع اسرار و حکمت عملی و احکام شرعیه اند بنابرین ترغیب فرموده و اقتدا و تمسک
... بایشان گفت الحمد لله الذی جعل فینا الحکمة اهل البیت و بعضی گفته اند
... نامیده شده اند بواسطه وجوب رعایت حقوق ایشان زیرا که ... ترغیب باقتدا و تمسک

بایشان واقع شده از اهل البیت نیستند مگر آنها که عالم اند و عارف اند بکتاب الله و سنت رسول [illegible]
صلی الله علیه وسلم و همین جماعت مخصوص اند که تا [illegible] ترکت [illegible] بر حوض از کتاب الله [illegible]
و حدیث سابق که فرمود ولا تعلموهم فانهم اعلم منکم مؤید این است [illegible]
از بقیه علما ممتاز اند زیرا که خدای تعالی رجس و گناه از ایشان بر داشته است [illegible]
ایشان را و تشریف داده است بکرامات باهره و مزایای متکاثره چنانچه بعضی از [illegible]
از آن این حدیث در شان قریش خواهد بود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود تعلموا منهم [illegible]
اعلم منکم از قریش علم فرا گیرید که ایشان اعلم اند از شما هرگاه که این اهلیت برای [illegible]
شد پس اهل البیت از ایشان اولی اند در آن که اهل بیت بخصوصیات کثیره ممتاز اند از بقیه [illegible]
بهمه کلام از ایشان در آن با اهل البیت شریک نیست و در احادیث ترغیب تمسک با اهل بیت [illegible]
است بآن که همیشه کسی که اهلیت آن دارد که بوی تمسک شوند از اهل بیت هست و خواهد بود تا روز
قیامت چنانکه قرآن انقطاع نمی‌یابد که اهل بیت امان اهل زمین اند چنانچه خواهد آمد [illegible]
که وفی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی و بر همین شاهد است [illegible]
ترین کسی که با وی تمسک جویند امام و عالم ایشان علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه است [illegible]
استنباط وی چنانچه گذشت و از این جهت است که ابوبکر رضی الله عنه عترت [illegible] صلی الله علیه
وسلم فرموده است که بآن متمسک شوید پس تخصیص [illegible] علی را باین صفت [illegible]
علیه وسلم در روز غدیر خم مخصوص ساخته و مراد بعیبه و کرش در حدیث سابق آنست [illegible]
سر و امانت و معدن نفائس جواهر آنحضرت اند زیرا که هر یک از عیبه و کرش [illegible]
قوام و صلاح بآنست اول موضع حرز متاع نفیس است و ثانی مستقر غذا است [illegible]
بآن است و بعضی گفته اند که عیبه و کرش مثلی است از برای اختصاص اهل بیت [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که مظروف کرش باطن است و مظروف عیبه [illegible]
از این حدیث بغایت تعطف و مهربانی اهل بیت ظاهر میشود و معنی تجاوزوا عن مسیئهم [illegible]
حدود و حقوق مردم و در روایتی الا الحدود وارد شده و این محمل خبر صحیح [illegible]
ذوی الهیئات عثراتهم قبول کنید از ذوی الهیئات عثرت ایشان [illegible]
الهیئات کسانی اند که هیئت و حالت حسنه ایشان لازم ایشان است [illegible]
دیگر انتقال نمی‌یابد و دایم بیک طریق اند کذا فی نهایة الجزری و شافعی رحمة الله علیه [illegible]
ایشان را کسانی که بشر نمی‌شناسند و قریب باین قولست آنچه دیگران گفته اند [illegible]
صغایر اند نه کبایر و بعضی گفته اند کسی است که چون گناه کرد توبه کند [illegible]

آیت پنجم از آیات فضائل اهل البیت قوله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا چنگ در زنید
ای مهاجر و انصار تمام شما بدین خدایتعالی یا بعهد خدایتعالی یا بقرآن یا بمتابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
یا باهل بیت چنانچه ثعلبی در تفسیر خود از امام الحسن والاثر امام جعفر الصادق نقل کرده و قبلکه آیت یا
ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین بسیار دعا طولانی که مشتمل بود بر طلب توفیق
بر در صادقین بخواند و ذکر افعال و اقوال و اعمال اهل بدعت که بمفارقت ائمه دین و شجره نبویه نمودند کرد
آنگاه دیگران نیز تغییر کردند در امر ما و متشابهات قرآن را حجت خود ساختند و برای خود تاویل کردند و اخبار
ماثوره متهم ساختند تا سخن باینجا رسید که گفت پس نیست برای من کسی این است بعد ازین با متفرع
شوند و حال آنکه اعلام ملت مندرس شدند و تفرقه و اختلاف در میان امت افتاد و یکدیگر را تکفیر کردند
با آنکه حق سبحانه و تعالی می فرماید ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءتهم
البینات و مباشید ای مسلمانان مانند آنکه متفرق شدند بعداوت یکدیگر چون یهود و نصاری
که در هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامریه و موشکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه و یعقوبیه
از نصاری و دشمن یکدیگر اند واختلفوا و اختلاف کردند در دین یهود بعد از با انفصال از موسی
علیه السلام و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام من بعد ما جاءتهم البینات
بعد از آنکه حجتهای روشن بایشان در کتابهای ایشان آمده بود و گفت پس کیست که موثوق به باشد
بر ابلاغ حجت و تاویل حکمت الا اهل قرآن و ابناء ائمه هدی و مصابیح دجی که خدایتعالی ایشان را بر بندگان
حجت ساخته و خلق را مهمل و بی حجت نگذاشته و نیستند مگر از فروع شجره مبارکه و خلاصه ایشان
و صفوت اهل البیت که خدایتعالی برده است از ایشان رجس و گناه و پاکیزه گردانیده است ایشان را
و مبرا ساخته است از آفت عذاب و فرض گردانیده دوستی و مودت ایشان را در کتاب آیت
ششم از آیات فضائل اهل البیت قوله تعالی ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله
من فضله آیا حسد می برند یهود و ان بر مردمان یعنی بر جمیع قبائل عرب بر آنچه خدایتعالی داده است
ایشان را از فضل خود که آن بعثت رسول الله صلی الله علیه و سلم است یا مراد از ناس رسول الله صلی الله علیه و سلم
و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و مراد از عطا فضل نبوت و کتاب و نصرت و اعزاز است
چنانچه در تفسیر سیف و در جامع البیان آورده است یعنی حسد می برند بر نبوت رسول الله صلی الله علیه
و سلم و بر اعزاز و نصرت صحابه رضی الله عنهم و ابوالحسن منازلی از امام محمد باقر رضی الله عنه روایت کرده
که گفت والله مراد از ناس درین آیت مائیم که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم ایم آیت هفتم از آیات
فضائل اهل البیت وما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و نیست که خدایتعالی عذاب
کند و استیصال نماید ایشان را یعنی قریش را و انت فیهم و حال آنکه تو پیغامبری در میان ایشانی

اگرچه عذاب را سرعت نمی‌کنند و استعجال نمی‌نمایند چرا که سنت الهی بر آن جاری شده که تا اصل نرسانند قومی
را که پیغامبر ایشان در میان ایشان است خصوصاً که تو رحمة للعالمین هستی و در بسیاری از احادیث وارد است
که از رسول صلی الله علیه وسلم اشارت باین معنی است که همچنانکه رسول صلی الله علیه وسلم امان اهل ارض است
اهلبیت آنحضرت نیز امان اهل ارض اند و از جمله احادیث وارد است اگرچه اکثر آنها پیش ایشان به سندی
ضعیف مد بیت کرده که نجوم امان اهل آسمان اند و اهلبیت امان امت اند و ایضا در روایتی ضعیف
وارد شده که اهلبیت من امان ارض اند زمانی که اهلبیت من هلاک شوند خواهند رسید آنچه که اهل
ارض بآن وعده کرده شده اند و در دیگر روایت از احمد چنین وارد شده که زمانیکه نجوم رفت اهل آسمان
نیز خواهند رفت و هرگاه که اهلبیت رفت اهل زمین خواهند رفت و در روایتی که حاکم از اثر بر شرط بخاری
وسلم صحیح کرده آنست که نجوم امان اهل ارض اند از غرق و اهلبیت من امان امت اند از اختلاف نیز
هرگاه که قبیله از عرب مخالفت اهلبیت کرد اختلافی در میان است واقع شده و از جمله لشکر ابلیس گشتند
و از جمله طرق متعدده که بعضی از آن تقوی بعضی است حدیث وارد شده که مثل اهلبیت من در میان
شما مثل کشتی نوح علیه السلام است هر کسی که بر آن سوار شد نجات یافت و در روایت مسلم آمده است
ومن تخلف عنها غرق و هر کسیکه تخلف کرد غرق شد و در روایتی دیگر هر که ابا کرد هلاک شد
و جز این روایت که مثل اهلبیت در میان شما مثل باب حطه است در میان بنی اسرائیل که هر کس در آن
باب رفت آمرزیده شود و بعضی از علمای گفته اند که احتمال دارد که مراد با اهلبیتی که امان اهل ارض
اند علمای ایشان باشند زیرا که علمای ایشان هادیان راه حق اند که مثل نجوم مردم بایشان هدایت
می یابند و زمانی که مفقود شوند علاماتی که موعود اهل ارض است ظاهر خواهد شد و این در وقت
نزول مهدی خواهد بود چنانچه در احادیث مهدی خواهد آمد که عیسی علیه السلام بوی اقتدا کند و نیز
و دجال در آن وقت کشته شود و بعد از آن علامات قیامت پی در پی ظاهر گردد و در مسلم روایت کرده
بعد از آنکه عیسی دجال را مقتول سازد مردم هفت سال دیگر سکونت کنند بعد از آن حق تعالی باد
سرد از جانب شام بفرستد و در روی زمین احدی که در دل او مقدار حبه از خیر یا ایمان باشد
نگذارد و همه را قبض کند و هم در مسلم است که باقی مانند بعضی از اشرار ناس در منازل طیور و ساکن
سباع که اصلا امر بمعروف نکنند و ندانند و انکار منکر نه نمایند و احتمال دیگر که اظهر نزد من است
آنست که مراد سائر اهل بیت باشند و چون حق سبحانه و تعالی دنیا بطفیل حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم آفرید دوام دنیا را به دوام آنحضرت و اهلبیت آنحضرت قرار داد نیز اهلبیت در
چند چیز یکی از امام رازی بعضی از آن روایت کرده مساوی آنحضرت نزد من یعنی و دیگر اهلبیت در حق
ایشان فرمود اللهم انهم منی و انا منهم بار خدایا اهلبیت از من اند و من از ایشان

ہشتم ودیگر آنکہ چون فاطمہ رضی اللہ عنہا از ایشان ست بتحقیق معنی یعنی جزوے از رسول صلی اللہ
علیہ وسلم ہست ایشان نیز جزوی از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بنا برین قایمقام آنحضرت اند در اتمام
نعمتے وادا وبہ تشبیہ اہلبیت بکشتی نوح آنست کہ ہر کس کہ اہلبیت پیغمبر را دوست دارد وتعظیم ایشان کند وپیروی
علماء ایشان نماید دستگاہ نعمت خدا ورسول اورا بجا آرد واز ظلمت مخالفت نجات خواہد یافت و
ہر کس کہ ازین معنی تخلف کند در بحر کفران نعمت غرق خواہد شد ودر بیابان طغیان ہلاک خواہد گشت
بدلیل حدیثی کہ قبل ازین مذکور شد ہر کس کہ محافظت حرمت اسلام وحرمت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
وحرمت رحم آنحضرت کند خدا تعالی در دین ودنیا او را محافظت خواہد کرد وہر کس کہ محافظت
ایشان نمیکند خدا تعالی محافظت دین ودنیا او نکند وحدیثی دیگر کہ وارد ست کہ اہلبیت من ودوستان
ایشان بر حوض کوثر وارد خواہند شد مثل این دو سبابہ وآنکہ وجہ تشبیہ اہلبیت بباب حطہ آنست
کہ خدا تعالی دخول باب اریحا یا بیت المقدس با تواضع واستغفار سبب مغفرت بنی اسرائیل ساخت
ہمچنانکہ مودت ہست دوستی ایشان سبب آمرزش ایشان گردانید چنانچہ عنقریب خواہد آمد آیت
ہشتم از آیات فضایل اہلبیت وانی لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم اہتدی
وبدرستیکہ آنکہ من آمرزندہ ام مر کسے را کہ توبہ کرد وایمان آورد وعمل نیک کرد یعنی فرایض الٰہی او
بجا آورد وتعالی اوامر نمود ثم اہتدی پس راہ راست یافت ودر تفسیر حسینی آوردہ است کہ بر سنت پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم مواظبت نمود یا طریق سنت وجماعت رباعی راہ سنت گیر گر خواہی ہم طریق مستقیم
کز سنن راہی بود سوی رضا، ذو المنن + ہر مژہ در چشم وی ہمچون سنان نیزہ باد + زندگی ہر کس
خواہد یک زمانے بی سنن + ثابت بنیانی گفتہ یعنی اہتدیٰ بولایت اہلبیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم یافت وآنرا ابوجعفر باقر نیز روایت وارد شدہ ودیلمی مرفوعا روایت کردہ کہ فرمود خدای
تعالی نام دختر من فاطمہ نہادہ است بواسطہ آنکہ خدا تعالی او را و دوستان او را از آتش منقطع
وجدا ساختہ وفطم بمعنے قطع ست در لغت میگویند فطم الصبی یعنی او را از شیر باز گرفتہ اند وشیر وے
منقطع ساختہ اند واحمد روایت کردہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم دست امام حسن و امام حسین را گرفتہ
فرمود کہ ہر کس کہ مرا دوست دارد واین دو فرزند مرا وپدر ومادر ایشان را دوست دارد او با من
در درجہ من خواہد بود روز قیامت وترمذی باین لفظ روایت کردہ وکان معی فی الجنۃ وگفت
حدیثے حسن غریب ست ومعنے معیت قرب وشہود است نہ معیت مکان ومنزل واللہ اعلم
وابن سعد از علی کرم اللہ وجہہ روایت کردہ کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم مرا خبر دادہ است کہ اول
کسیکہ در بہشت داخل شود من خواہم بود وبعدہ فاطمہ وحسن وحسین رضی اللہ عنہم آنگاہ گفت پس دوستان
من در بہشت خواہند بود وقبل ازین در فضایل ابوبکر مذکور شد کہ او اول کسے است کہ در بہشت

وجہ تسمیہ فاطمہ

داخل نخواهد شد

دو حدیث عمر رضی الله عنه همین مذکور شد طریق جمع میان این احادیث همان است که قبل ازین در احیاء فضائل عمر رضی الله عنه گفتیم یعنی اولیت نسبتی ست والله اعلم و در روافض و شیعه توهم نکنند ازین حدیث که ایشان از محبان اهل بیت اند زیرا که ایشان افراط کرده اند و در محبت بمرتبه که منجر شده اند بتکفیر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و تضلیل امت و اهل بیت نبوت ازین محبت با افراط بیزارند و موجب هلاک ایشان است چنانچه علی کرم الله وجهه فرمود که هلاک خواهند شد در باب من کسی که دوستی و محبت با افراط با من داشته باشد و وصف کنند مرا به چیزی که در من نباشد ایضاً فرمود که جمع نشود محبت من با بغض ابوبکر و عمر در دل هیچ مومن و لفظ این حدیث قبل ازین مذکور شد و این گروه گمراهان و احمقان افراط کردند در محبت او و در محبت اهل بیت او پس گردید محبت ایشان عار بر ایشان و هلاکت پس هلاک کنند ایشان را خدای تعالی از جهنم گردانیده شوند و طبرانی بسندی ضعیف روایت کرده که در روز جنگ بصره زری و سیمی چند نزد علی رضی الله عنه آوردند پس علی با آن زر و سیم خطاب کرده گفت ای درهم و دینار سرخ و سفید فریفته شوید و در نظر تو اهل شام ایشان را مغرور سازد مرا که من بتو مغرور نشوم چون اصحاب و این سخنان شنیدند و شوار آمد این قول او بر ایشان و این حال نزد علی رضی الله عنه مذکور شد پس ایشان را طلبید گفت به درستیکه خلیل من صلوات الله علیه و علیه السلام مرا گفت که ای علی زود باشد که نزد خدای تعالی خواهی [illegible] شیعه [illegible] و مرضی باشید و دشمنان تو مغضوب باشند و ممتنع [illegible] ایشان [illegible] باشند از تنگی غل علی رضی الله عنه دستهای خود را بر گردن خود جمع [illegible] شیعه علی اهل سنت و جماعت اند زیرا که ایشان علی را دوست [illegible] و محبت [illegible] و رسول او بآن امر کرده و اما غیر اهل سنت و جماعت [illegible] محب علی [illegible] و حقیقت دشمن او [illegible] اند زیرا که محبتی که خارج ست از شرع و دخل نیست در سنت [illegible] نیست و حقیقت آن عداوت اکبر ست و لهذا [illegible] محبت با فراط [illegible] ست چنانچه اکنون حدیث از پیغامبر صلی الله علیه وسلم در [illegible] مذکور شد [illegible] فرموده که دو کس در باب من هلاک خواهند شد [illegible] دوست [illegible] در من نباشد و یکی دشمنی که عداوت من [illegible] مذکور شد از امام زین العابدین ابن الحسین [illegible] و این دوستی با فراط از شما بمرتبه رسید [illegible] عار است [illegible] بما بستید در باره اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

از اہل شام چون معاویه و امثال او و از اصحاب زبیر اگر ایشان را تاریکی بدست بود و چون در اجتهاد از ایشان خطا واقع شد برای ایشان یک اجرست اما علی کرم الله وجهه در اجتهاد دو اجرست زیرا که در اجتهاد مصیب بودند که حق بجانب وی بود و موید آنچه مذکور شد که روافض و امثال ایشان از شیعه علی و ذریت وی نیستند بلکه اعادی ایشان اند حدیثی ست که صاحب مطالب عالیه از علی رض روایت کرده از آنجمله آنست که علی رض بر قومی گذشت و ایشان چون واقف شدند برخاستند بخدمت وی شتافتند و آن قوم بهم آمده السلام علیکم کردند علی کرم الله وجهه بعد از رد سلام سوال کرد که این قوم چه کسانند گفتند ما از شیعیان شمائیم ای امیر المؤمنین آنگاه با ایشان تواضع کرد و مرحمت فرمود و نیکو گفت و بعد از آن فرمود القوم چه حالت است که علامت محبان و حلیه شیعیان خود در شما نمی بینیم آن قوم ساکت شدند و حیا مانع ایشان شد که در جواب چیزی بگویند پس گفت او را کسی که همراه او بود و سوال میکنیم ترا بآن ذات که بزرگ کرد ترا ای اہل بیت و خاص کرد شما را و برگزید شما را خبر ده ای امیر المؤمنین که علامات شیعه شما چیست علی فرمود که شیعه ما عارفان اند بخدا و مطیعان اند امر او را عز و جل اهل فضائل و کمالات بلا ارتیاب صفت ایشان است نطق بصواب می کنند ماکول ایشان قوتی است حلال و ملبوس ایشان لباس اعتدال و مشی ایشان بتواضع و ابتهال و خشوع و متابعت پیغامبر علیه الصلوة والسلام میکنند از برای خدا تعالی در طاعت و خضوع و تذلیل می نمایند از برای او در عبادت و چشم می پوشند از محرمات خداوند آمرزگار و گوش مینهند بر علم پروردگار نازل شده است از آن انفسها و شان در بلا همچنان که نازل شده از ایشان در آسانی اند در رضا داده اند بقضاء حق جل و علا و گر نه اجل ایشان مقرر بودی یک لحظه ارواح ایشان در جسد قرار نیافتی بنا بر شوق لقاء حق و ثواب و بنا بر خوف و بیم از الیم عذاب که خدای خالق نزد ایشان عظیم است و ما سوای او در نظر ایشان صغیر و حقیر است و ایشان در جنت باشند مثل چنان کسی که آن را دیده پس ایشان بر تختهای آن تکیه کنان باشند و دشمنان ایشان در دوزخ مثل آن کسی باشند که آن را دیده پس ایشان در آن عذاب داده شوند صبر کرده اند در محنت دنیا ایامی قلیل پس متعاقب خواهد رسید ایشان را راحتی طویل دنیا ایشان را خواست و ایشان وی را نخواستند و آن را مجرد ترک گذاشتند شب گاهی در مقام عبودیت استاده تلاوت قرآن بترتیل می کنند و نفس خود را بآیات قرآن پند داده شفای درد از آن میجویند و گاه پیشانی و زانوی خود را فراش ساخته اشک از چشمهای میریزند و تمجید جبار عظیم کرده بوی می نالند و برای فک رقاب خود تضرع و زاری میکنند و اما در روز پس ایشان حلیم اند و علیم و نیکوکار و پرهیزگار کرده اند خوف باری تعالی ضعیف و نحیف شده اند چنانچه مریض می پندارد ایشان را و حال آنکه مرض ندارند و گاها می پندارد که در عقل ایشان اختلاطی پدید آمده و حال آنکه چنین نیست بلکه عظمت پروردگار و شدت

سلطان او جل و علا ایشان را بیهوش ساخته و بنا بر خوف اشتغال بعبادت کرده اند باعمال صالحه و دعوی
زاکیه و از آن راضی نمیشوند بقلیل و جزیل آن را امید نیند گیرند که نفسهای خود متهم بسیار ند و از اعمال خود
همیشه خایف اند می بینی که هر یک از ایشان راست قوة در دین و حزم در لین و ایمان در یقین و حرص
در علم و فهم در فقه و حلم در علم و کیاست در عمل میانه روی در اقتصاد و در غنا تجمل در فاقه و صبر در شدت
شفقت و خشوع در عبادت و رحمت بر ناتوان و بخشش در راه یزدان و رفق در کسب و
طلب حلال و نشاط در هدایت و اعتصام در شهوت نفرت پیدا او را آنچه دشمن است از او میگذارد و مرور
آنچه عمل کرده است از استبطا نمیکند نفس خود را در عمل نیک چرا که از اعمال صالحه خود اندیشه میدارد
و در صبح شغل او در ذکر است و در شام همت او شکر و شب در بیم است از خواب غفلت و صبح
خوشحال با نگاه او رسیده است از فضل و رحمت رغبت او در روا لقا است و زهادت او
در دار فنا است متقرون ساخته است عمل را با علم و حلم را با علم دایم است نشاط او و بعید است کسل او
قریب است امل او و قلیل است زلل او و متوقع است اجل او عاشق است قلب او و او بذکر پروردگار
است و شکر میکند و نفس خود را منع میکند و دین خود را محفوظ میدارد و خشم و غیظ خود فرو برده
و همسایه او از او مامون است و تکبر و عجب از و بعید و معدوم ظاهر است صبر او بسیار است ذکر او چیزی
را از اعمال و افعال خیر بریا نمیکند و ترک خیر از روی حیا نمینماید آنگاه شیعه و دوستان ما که و
از ما و با مااند و لایق اند که از ما باشند این نوع کسانند که شوق دیدار ایشان ما را حیران ساخته اند آنگاه
همام بن عماد ابن خیثم که از جمله متعبدان بود صیحه زده و بر زمین بیهوش افتاد چون او را متحرک
ساختند از دنیا رحلت کرده بود او را غسل کردند آنگاه امیر المؤمنین با اصحاب خود بروی نماز گذارد
پس تامل کن وفقک الله تعالی بطاعته و دین او صاف جلیله رفیعه باهره کامله شیعه تا بدانی که آن صفات
یافته نمیشود مگر در اکابرین عارفین و همه وارثین و ایشانند که شیعه علی و اهلبیت وی اند رضی الله عنهم
و اما روافض شیعه و امثال ایشان که اخوان شیاطین اند و اعدای دین و سفهای عقول
و مخالفان فروع و اصول و مستحلان ضلال و مستحقان عظیم عذاب و نکال اند پس ایشان شیعه ابلیس یعنی
که تبرا از رجس و تطهیر از نوائب نقص و تدنس اند نیستند زیرا که ایشان افراط و تفریط کرده اند در
امر خدا تعالی و بنا برین مستحق آن شده اند که در مهالک ضلال و اشباه متحیر و سرگردان باشند بلکه ایشان
شیعه ابلیس لعین و خلفا و اولاد و اعوان متمردین وی اند پس بر ایشان باد لعنت خدا و فرشتگان و
مردمان همه و چگونه دعوی محبت کسانی می کنند که هرگز بخلقی از اخلاق ایشان متخلق نشده اند
و در جمیع عمر خود بقولی از اقوال ایشان عمل نکرده اند و نسبت فعلی از افعال ایشان در زمانه خود
نموده اند و چگونه توانسته اند که فهم چیزی از حالات ایشان کنند و بجوی نیز مجتبی که از ند و حقیقت

محبت منافیت بلکه ملازمت است نزد ائمه شریعت و طریقت زیرا که حقیقت محبت اطاعت محبوب است
و ایثار محاب و مرضات خود بر محاب و مرضات او و تادیب بآداب و اخلاق او و در آن قوم که گذشت
ازیشانیست و از نجاست که علی المرتضی رضی الله عنه فرموده که محبت من با عداوت ابوبکر و عمر رض نقیض یکدیگر
اند و اجتماع نقیضین محال است آیت ششم از آیات فضائل اهل بیت قوله تعالی فمن حاجک فیه
من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و
انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین پس هر که خصومت و مجادله
نماید با تو ای محمد صلی الله علیه وسلم در حق عیسی علیه السلام بعد از آنکه معلوم تو شده که عیسی علیه السلام رسول
و بنده است پس بگو ایشان را بیائید از مباهله بخوانیم پسران از ما و پسران از شما و زنان ما و زنان شما
را و نزدیکان ما را و نزدیکان شما را پس بگوییم لعنت خدا بر دروغگویان یعنی نفرین بر اهل کذب کنیم مترجم
گوید در تفسیر جامع البیان آورده که مراد با انفسنا رسول الله است صلی الله علیه وسلم و علی بن ابی طالب
زیرا که عرب ابن عم خود را نفس میگویند و مراد با ابناءنا حسن و حسین و مراد از نساءنا فاطمه رض و سبب
نزول این آیت آن بود که وفد نجران در باب عیسی ع مجادله کردند بعضی گفتند که او خدا تعالی است
و بعضی گفتند که پسر خدا تعالی است و بعضی گفتند از قوم نصاری که ثالث ثلاثه است آنگاه حق تعالی
صدر این سورت تا هشتاد و چند آیت نازل ساخته و رسول صلی الله علیه وسلم بیرون آمد و علی و فاطمه
و حسن و حسین رض با آنحضرت بودند و نصاری را مباهله خواندند و ایشان گفتند ما را مهلت ده تا
مشورت کنیم و چون با بزرگ قوم مشورت کردند او گفت هیچ قوم با پیغامبری مباهله نکردند مگر آنکه
هلاک شدند و من بعد ازین اگر از خدا تعالی در بخواهید کوهها از موضع خود زایل گرداند آنگاه صلاح
کار خود در صلح دیدند و بخدمت آمده جزیه قبول کردند که در هر سال دو هزار حدید رقعه و سی زره
تسلیم مسلمانان کنند صاحب کشاف گوید هیچ دلیلی قوی ازین دلیل نیست بر فضل اصحاب عبا
یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین رض زیرا که چون این آیت نازل شد رسول صلی الله علیه وسلم این چهار کس را طلب
فرمود و حسین رض را در بر گرفت و دست حسن بر گرفت و فاطمه رض از عقب آنحضرت می آمد و علی رض از
عقب فاطمه میآمد پس ازینجا معلوم شد که ایشان مراد اند ازین آیت و ایضا معلوم شد که اولاد
فاطمه و ذریت ایشان فرزندان پیغامبر اند و بآنحضرت منسوب اند به نسبت تام صحیحه نافعه در دنیا و
آخرت و از جهت تتمیم فائده حدیثی چند مذکور خواهیم ساخت با متعلقان آن حدیث اول بصحت
رسیده که رسول صلی الله علیه وسلم بر منبر فرمود چیست حال قومی که میگویند رحم و قرابت رسول
الله سود نمیدهد قوم او را روز قیامت بلی والله که رحم و قرابت من متصل و پیوند شده است در
دنیا و آخرت و من یا ایها الناس پیش از شما خواهم بود بر حوض و در روایتی ضعیف اگرچه صحیح نیز

از احوال اولاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] که آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

از شما جمیع اولاد [illegible] خدا تعالی [illegible] آنحضرت خطبه خواند و بعد حمد و ثنا خدا تعالی گفت [illegible]

[illegible] مگر قرابت من [illegible]

[illegible] شفاعت ایشان [illegible]

آن کسی که من از برای او شفاعت کنم [illegible] خواهد بود حتی [illegible]

[illegible] شفاعت خواهد داشت و دار قطنی روایت کرد که علی رضی الله عنه در روز شوری بحث با اهل شوری گرفته گفت که شما را سوگند میدهم بخدا تعالی و رسول او که آیا کدام از شما بر رسول صلی الله علیه وسلم از روی نزدیکتر از من هستند و غیر از من کسی دیگر در شما هست که گردانید او را رسول صلی الله علیه وسلم نفس خود و اولاد او را اولاد خود و زنان او را زنان خود گفتند که هیچ کدام از ما این منزلت ندارد و طبرانی روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خدا تعالی ذریت هر پیغامبری را در صلب وی نهاده و ذریت مرا در صلب علی بن ابی طالب نهاده و ابو الخیر الحاکمی و صاحب کنوز المطالب در ذکر پسران ابو طالب آورده که علی رضی الله عنه نزد پیغامبر صلی الله علیه وسلم نشسته بود در زمانی که عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت آمد و چون سلام کرد رسول صلی الله علیه وسلم جواب سلام داده برخاست و با علی رضی الله عنه معانقه کرد و پیشانی وی را بوسه داد و بر دست راست خود نشانید آنگاه عباس رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که علی را دوست میداری ای رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای عم بزرگوار قسم بخدا که محبت خدا تعالی با او بیشتر از محبت من است و بدرستیکه خدا تعالی ذریت هر پیغامبری را در صلب وی نهاده و ذریت من در صلب این نهاده یعنی علی رضی الله عنه راوی ثانی در روایت خود زیادت کرده که گفت در روز قیامت هر کس خوانده میشود بنام مادر ایشان یعنی نسبت هر کس با در میشود تا اولاد الزنا که فضیحت و رسوا نشوند مگر علی رضی الله عنه و ذریت وی که ایشان را باسم خود خوانند بنا بر صحت ولادت ایشان و در روایت ابو یعلی و طبرانی وارد شده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کس از اولاد آدم بعصبه پدر خود منسوب میشوند مگر اولاد فاطمه رضی الله عنها که من ولی و عصبه ایشانم و عصبه بقرابت پدر و مطلق قرابت اطلاق می کنند و در فرائض کسی را میگویند که در کتاب الله سهم او معین ندارد و اگر بعد از فرائض چیزی باقی ماند میگیرد کذا فی القاموس و این حدیث را چند طرق اسناد است که بعضی اصحاب از آن تقویت بعضی می کنند و اما آنچه ابن جوزی گفته که این حدیث صحیح نیست بعد از آنکه در طرق آن تتبع کرده نیکو نیست زیرا که کثرت طرق این حدیث او را بمرتبه حسن رسانیده بلکه بصحت رسیده از عمر رضی الله عنه روایت که ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب را خواستگاری کرد علی رضی الله عنه در اول جواب داد که دختر من صغیره است از برای پسر برادر خود جعفر نگاهداشته ام عمر رضی الله عنه گفت غرض من [illegible] نفس شهوت

ولیکن از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که هر سببی و نسبی در روز قیامت انقطاع می‌یابد بغیر سبب
و نسب من و صهر من و بنت را عصبیت به پدر خود میرسد بغیر ولد فاطمه رضی الله عنها که من پدر
و عصبهٔ ایشانم و در روایتی که از بیهقی و دار قطنی مرویست بسندی که رجال آن اکابر اهلبیت اند
که علی رضه بنات خود را از جهت اولاد برادر خود جعفر نگاهداشته بود عمر با وی ملاقات نموده گفت
ای ابوالحسن نکاح کن بمن دختر خود ام کلثوم که از فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است علی رضه
گفت همه دختران خود را از برای اولاد جعفر طیار رضه نگاهداشته ام عمر گفت والله در روی زمین
هیچکس اینقدر انتظار حسن صحبت آن نکشیده که من کشیده ام پس بمن نکاح کن او را ای اباالحسن پس
گفت علی رضه که بدرستیکه من او را بتو نکاح بستم پس باز آمد عمر رضه بسوی مجلس خود در روضه مجلس مهاجرین
و انصار و ایشان را گفت زفونی یعنی جهت تزویج من بگوئید بالرفاه والبنین و عادت عرب
این بود که چون یکی از ایشان تزویج میکرد بالرفاه والبنین می‌گفتند یعنی صاحب جمعیت خاطر و ذکور
و اولاد باش گفتند ای عمر رضه که را خواسته گفت ام کلثوم بنت علی را رضه آنگاه بیان این حدیث نمود که از
رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام که فرمود کل صهر و سبب و نسب ینقطع یوم القیامة الا
صهری و سببی و نسبی هر سبب و نسبت و صهریت انقطاع خواهد یافت در روز قیامت مگر
سبب و نسب و صهریت نیز بوده باشد **مصنف** گوید باین حدیث که از اکابر اهلبیت مرویست
زیاده تعجب میکنم از انکار جماعتی از جاهلان اهلبیت زمان ما که انکار تزویج عمر رضه با ام کلثوم رضه می‌کنند ولیکن
عجبی نیست از ایشان چرا که این جماعت با علماء اختلاط نکرده اند و مع ذلک جهل زده و رفض بر عقل ایشان
استیلا یافته در رفض آورده اند پس پیروی ایشان کرده اند و نیافته اند که انکار این تزویج دروغ است
چرا که هر کس که با علمای مجاورت کرده باشد و مطالعه کتب احادیث و سنن کرده باشد بالضرورت
میداند که علی رضه تزویج ام کلثوم با عمر رضه کرد و انکار این تزویج جهل و عناد است و انکار چنین از نقصان
عقل و فساد در دین ست نعوذ بالله منها روایت بیهقی چنین آورده شد که چون عمر رضه گفت که دوست
میدارم که سببی و نسبی از رسول صلی الله علیه وسلم بوده باشد علی با حسنین رضی الله عنهما گفت که خواهر خود
را با تزویج کنید ایشان گفتند او زنی ست از زنان جهت خود هر کس را که خواهد اختیار کند آنگاه علی
غضب نموده از پیش حسنین رضه برخاست حسین پدر خود را ملاحظه نموده دامنش بگرفت و گفت ای
پدر ما را طاقت هجران شما نیست آنچه فرمائی بر آن عمل کنیم آنگاه عقد تزویج بوقوع انجامید و در روایت
دیگر آنکه عمر رضه بر منبر آمد و گفت یا ایها الناس والله که الحاح بر علی بن ابیطالب جهت خواستگاری
دختر وی نمی‌کنم مگر جهت آنکه از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود هر سبب و نسب
و صهریت منقطع شود در روز قیامت مگر سبب من و نسب من و صهر من و بدرستیکه سبب و نسب

من روز قیامت خواهد آمد و از برای صاحب خود شفاعت خواهد کرد و در روایتی دیگر آمده که چون
تزوج عمر بعلی رضی الله عنهما در میان آمد بسیار شد حیدر کرار اسد الله الغالب علی رضی الله عنه عذر خواهی بسیار کرد
و فرمود که این دختر من صغیره است عمر جواب داد که کثرت تزوج من درین باب نیست مگر جهت آنکه
از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که میگفت هر سبب و نسب و صهریت منقطع میشود در روز
قیامت مگر حسب و نسب و صهریت من آنگاه علی رضی الله عنه فرمود تا دختر او ام کلثوم زینت کرده نزد
عمر رضی الله عنه فرستاده شد چون عمر رضی الله عنه او را دید برخاست و تعظیم بجا آورد و او را در کنار گرفت و نشانید
بوسه داد و دعا برو کرد چون برخاست که بخانه خود متوجه شود عمر رضی الله عنه ساق او را گرفته باو
گفت که به پدر خود را بگو قد رضیت قد رضیت یعنی عمر گفت من راضی و خوشنود شدم بدین
تزویج [illegible] صغیره است چون ام کلثوم بخانه خود رفت علی رضی الله عنه پرسید که عمر با تو چه گفت ام کلثوم
بیان کرد آنچه عمر کرده بود از تعظیم و تکریم او و آنچه گفته بود تمام نزد پدر خود تقریر کرد و بعد از ان نکاح
کردند و زید بن عمر رضی الله عنه ازوی متولد شد و بعد از انکه مردی بزرگ شده بود وفات [illegible]
دیگر آنکه عمر رضی الله عنه چون ام کلثوم را از علی رضی الله عنه خواستگاری کرد علی کرم الله گفت تا مشورت [illegible]
کنم و بعد از ان ایشان نکاح کرد و در روایتی آنکه چون از حسن و حسین طلب اذن نمود حسین
سکوت [illegible] فرمود و حسن تکلم نمود و بعد از حمد و ثنای عز وجل گفت یا ابتاه من بعد
عمر صحب رسول الله و توفی وهو راض ثم ولی الخلافة فعدل [illegible]
یعنی بعد از عمر که مدتی مصاحبت رسول صلی الله علیه وسلم نمود و آنحضرت [illegible]
نمود و تا آنکه وفات صلی الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه راضی بود و والی امر خلافت شد و شرط [illegible]
بجا آورد [illegible] صدقت ولکن کرهت ان اقطع امرا دونکم [illegible]
الحق [illegible] کرده داشتم که نزد [illegible]
عمر رضی الله عنه [illegible] اسلام [illegible]
شما [illegible] چون ام کلثوم آمد و آن پیغام رسانید عمر رضی الله عنه [illegible] ساخت [illegible]
مجلس کرد [illegible] تزویج [illegible] گفتند که این بسبب صغیره است [illegible] تزویج [illegible]
سابق بیان نمود که غرض من [illegible] رسول صلی الله علیه وسلم بسبب صهریت [illegible]
و [illegible] عمر رضی الله عنه و منضم ساختن [illegible] ام کلثوم [illegible]
[illegible] حرام باشد و اگر صغیر بود [illegible] علی کرم الله وجهه [illegible]
این حدیث که از عمر رضی الله عنه روایت کرده ایم از جمیع [illegible] اصحاب [illegible]
عمر [illegible] شده [illegible] که اسناد این حدیث [illegible]

و احادیث و غیر آن پیغامبر صلی الله علیه وسلم ترتیب اهل بیت کرده بخشیت خدا تعالی و اطاعت او عز وجل
و آنکه قربت حضرت حق تعالی حاصل نمیشود مگر بتقوی و از آنجمله است حدیث صحیح که چون آیت وانذر
عشیرتك الاقربین نازل شد رسول صلی الله علیه وسلم قریش را طلب فرمود و چون نزد آنحضرت
مجتمع شدند بر سبیل عموم و خصوص با ایشان گفت که نفسهای خود را از آتش دوزخ دور سازید
و ایشان را پند داد و نصایح فرمود تا سخن باینجا رسانید که گفت یا فاطمة بنت محمد یا صفیة
بنت عبد المطلب یا بنی عبد المطلب لا املك لكم من الله شيئا غير ان لكم رحما
سابلها ببلالها ای فلان بن فلان من مالك نمیشوم برای شما یعنی منع نمیکنم از شما حکم خدا تعالی چیزی را
غیر آنکه شما راست قرابتی با من و من در دنیا صله رحم نگاه میدارم و قطع آن نمیکنم و بلال جمع بلل است و
عرب اطلاق می‌کنند بلل و نداوت را که تریست بر وصله و یبس را که خشکی است بر قطع بر سبیل
استعاره بوجهیکه قطع بعضی اشیا واقع میشود بسبب یبوست کذا فی النهایة الجزری و
روایت کرد ابو الشیخ بن عساکر از ابن حبان که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا بنی هاشم
لا یاتین الناس یوم القیامة بالآخرة یحملونها علی ظهورهم و تاتون بالدنیا
علی ظهورکم لا اغنی عنکم من الله شیئا ای بنو هاشم نیاید که مردم بیایند روز قیامت
با عمل آخرت بار کرده باشند بر پشتهای خود و شما آئید در حالتیکه دنیا بر پشتهای شما باشد
این چنین نسبت یعنی نهی ... در روز قیامت باین طریق در موقف حساب حاضر شوند که مردم
اعمال خود را وسیله نجات خود ساخته باشند و شما خواهید که نسبت قرابتی که در دنیاست
آنرا وسیله خلاصی خود سازید بلکه در دنیا عمل آخرت کرده باشید و حال آنکه من منع نمیکنم از شما
چیزی از حکم خدا تعالی را و بخاری در ادب مفرد روایت کرده ان اولیاء الله یوم القیامة
للمتقون و ان کان نسب اقرب من نسب لا یاتین الناس بالاعمال و یاتون بالدنیا
وتحملونها علی رقابکم فتقولون یا محمد فاقول هکذا و اعرض فی کلا عطفیه
بدرستیکه دوستان خدا در روز قیامت پرهیزگارانند اگرچه نسبتی نزدیکتر از نسبتی دیگر بوده باشد
چنین نباشد که مردم بیایند بعملهای خود و شما بیایید به نسب دنیا کنید و بر گردنها
خود بار کرده پس شما گویید یا محمد من چنین خواهم گفت آنحضرت اعراض نمود در هر جانب خود
و طبرانی روایت کرد که فرمود ان اهل بیتی هولاء یرون انهم اولی الناس بی
و لیس کذلك ان اولیائی منکم المتقون من کانوا و حیث کانوا بدرستیکه این
اهل بیت من میبینند که اقرب و لاحق باشند بمن از دیگران و حال آنکه این چنین نیست اولیاء من
پرهیزگارانند هر کسی که باشند و هر جا که باشند و بخاری و مسلم روایت کردند از عمرو بن العاص

که گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم آشکارا نه پنهان که گفت ان آل بنی فلان لیسوا
باولیائی انما ولی الله وصالح المؤمنین بدرستیکه آل بنی فلان که عمری قرابتی من هستند
ولی من نیستند چرا این نیست که ولی من خدا تعالی است ومومنان صالح‌اند ثابت گردانیدند لکن
لهم رحم سابلها ببلاها یعنی لیکن ایشانرا هست خویشی وقرابتی با من ومن صله رحم وقرابتی ایشانرا
خواهم داشت وقطع نخواهم کرد ووجه عدم منافات احادیثی که دال هست بر انکه نسبت برسول صلی
الله علیه وسلم نفع میدهد با حدیثی که دال بر عدم نفع است بطریقی که محب طبری وغیر او از علما گفته
اند اینست که رسول صلی الله علیه وسلم مالک نیست که چیزی از نفع وضر بکسی رساند لکن خدای عز وجل
مالک گردانید اورا بر اینکه نفع اقارب وی بلکه برای جمیع امت وی بشفاعت عامه وخاصه پس
آنحضرت مالک نمی شود مگر باذن خدا تعالی چنانچه اشارت کرد بقول خود وغیر آن لکم رحما سابلها و
همچنین است قول رسول الله صلی الله علیه وسلم لا اغنی عنکم من الله شیئا یعنی بمجرد نفس خود
مغنی نمیباشم از شما از حکم خدا تعالی چیزی را غیر از شفاعت ومغفرت که مرا بآن گرامی داشته است
واقارب خود را در اول این حدیث مخاطب ساخت بنابر رعایت مقام تخویف وترغیب بر حل وحرص
بر آنکه ایشان بتقوی وترس از خدا تعالی از باقی امت اولی وانسب والیق اند ودر ثانی الحال وصیت
فرمود بحقوق رحم ونفع انتساب تا ایشانرا نوعی از اطمینان قلب حاصل گردد وبعضی از علما
گفته اند که صدور احادیث تخویف وعدم نفع از رسول صلی الله علیه وسلم قبل از علم بنفع انتساب
بود وقبل از علم باینکه قومی از امت بی حساب بشفاعت آنحضرت داخل میشوند در جنت ونزد دیگر
درجات ومراتب ایشان بلند میشود وقومی دیگر را از دوزخ بیرون خواهند آورد وبعد از آنکه
عالم شد بنور مذکوره نفع انتساب بیان فرمود وچون طریق جمع بین الاحادیث مذکور شد
بعضی از علما بنابرین حمل حدیث کل نسب وسبب برین کرده‌اند که مراد اینست که امت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم در روز قیامت بآنحضرت منسوب خواهد بود بخلاف امت باقی انبیا که منسوب بایشان
نمیشود وآن حمل بعید است اگرچه در روضه وجهی ایراد کرده که بهمین معنی دلالت میکند زیرا که
حرص عمر بر تزویج ام کلثوم بسبب سماع این حدیث واقرار علی منه وجمیع مهاجر وانصار باین حدیث و
قبول ایشان وذکر صهر وحسب یا سبب ونسب وغضب رسول صلی الله علیه وسلم بجهت
گفته بود که قرابت آنحضرت نفع نمیدهد جمیع این مذکور است وقول بعضی می شنید نبوده ودر حدیث
بخاری وغیر آن وارد شده که نوح علیه السلام با امت خواهد آمد در روز قیامت انگاه حق سبحانه و
تعالی نوح علیه السلام را گوید هل بلغت یعنی رسالت رسانیدی نوح علیه السلام گوید یا رب نعم
ای پروردگار ادای رسالت کردم باز امت وی را سوال نماید هل بلغکم لی حتی بحده بیت

و اینمعنی مقتضی آنست که بقیه امم را نیز با انبیاء خود نسبت و مانند پس توجیه آن بعضی بعید باشد بدانکه از حدیث پیغامبر صلی الله علیه وسلم که سابقا مذکور شده اولیای من متقیان اند و جز این نیست که ولی من خدا تعالی و صلحای مومنان اند مستفاد میشود که نفع رحم و قرابت رسول صلی الله علیه وسلم و شفاعت آن حضرت اگرچه منتفی نیست لیکن منتفی میگردد از ایشان بسبب عصیان ایشان و کفران نعمت نسبت با مکاسب فعلی که رسول صلی الله علیه وسلم اعراض خواهد کرد و از کسی که در روز قیامت خواهد گفت از اقربای آنحضرت مرا یا محمد چنانچه در حدیث سابق مذکور شد نقلست که حسن بن حسن سبط رضی الله عنهما با بعضی از غلاة شیعه گفت ویحکم احبونا لله فان اطعنا الله فاحبونا وان عصینا الله فابغضونا ویحکم لو کان الله نافعا بقرابة من رسول الله صلی الله علیه وسلم بغیر عمل بطاعته لنفع ذلك من هو اقرب الیه منا والله انی اخاف ان یضاعف للعاصی منا العذاب ضعفین وان یؤتی المحسن منا اجره مرتین ویح کلمه ترحم است بکسی میگویند که در مهلکه افتاده شده باشد و مستحق آن نیست یعنی ای مردمان شما طریق محبت ما که اهل بیتیم نمیدانید جای آنست که ترحم کند خدا تعالی بحال شما دوست دارید مایان را خالصا لله پس اگر ما اطاعت خدا تعالی کنیم با ما دوستی کنید و اگر عصیان ورزیم بخدا تعالی با ما دشمنی کنید اگر خدا تعالی نفع رساند بقرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم بغیر عمل و اطاعت هر آینه کسی را میرساند که نزدیکتر بود با آنحضرت از ما و الله من می ترسم از آنکه عاصی و بدکرداری که از ما بوده باشد عذاب او دوچند دیگران باشد و نیکوکار که از ما باشد اجر او دو بار خواهد بود گویا که اینمعنی را از آیت یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین فهمیده

خاتمه بدانکه از احادیث سابقه معلوم شد که آنچه صاحب تلخیص از اصحاب گفته که از جمله خصائص پیغامبر ست که اولاد بنات آنحضرت منسوب اند باو در کفارة و غیر آن اما اولاد بنات دیگران با جداد مادری منسوب نمیشوند در کفارة و غیر ذلک قول او موجه است و قفال رحمة الله علیه انکار این معنی کرده میگوید که هیچ خصوصیتی درین مقام نیست بلکه اولاد بنات هر کسی منتسب بجد مادری میشود و لیکن حدیث سابق که فرمود هر بنی آدم منسوب بعصبه خود میشود مگر اولاد فاطمه رضی الله عنها که من پدر و عصبه ایشانم رد قول قفال میکند و معنی انتساب برسول الله صلی الله علیه وسلم که از خصوصیات آنحضرت است که میتوانند گفت که آنحضرت پدر ایشان است و ایشان پسران آنحضرت اند تا در کفارة معتبر باشد چنانچه هاشمیه کفو مردی غیر شریف نیست و اما آنچه گفته که هاشمی و مطلبی کفو یکدیگر اند محل آن غیر اینصورت است چنانچه بیان او منظری که در آن ست در فتاوی مسطور است و فائده دیگر از ... انتساب بنوت و ابوت آنحضرت وقف بر اولاد آنحضرت ... و در وصیت داخل شوند بخلاف اولاد بنات

غیر از این احکام در ایشان نسبت بجد مادری جاری نیست بل جد مادری و پدری در انتساب از رهگذر
مطلق ذریت و نسل و عصبه مساوی اند پس مراد صاحب تلخیص خصوصیت احکام سابقه هست و مراد از فعال
بعدم خصوصیت این حکم مطلق هست چنانچه حقیقةً خلافی میان ایشان نیست و از جمله فواید این انتساب
آنست که بتوان گفت که حسن و حسین پسران رسول الله صلی الله علیه وسلم و آنحضرت پدر ایشان است
اتفاقاً و جاری در هیچ حکم قول ضعیفی که گفته اند جایز نیست آنکه گویند رسول الله صلی الله علیه وسلم پدر مومنان است
و هیچ اعتباری نیست لیکن بعضی از بنی امیه که منع این اطلاق کرده اند حتی در باب حسین و دلیل ضعف عدم
اعتبار ایشان حدیث صحیح را که در باب حسن فرمود که این پسر من سید هست و اما معاویه اگرچه این نقل عدم
جواز اطلاق از وے کرده اند لیکن نقلی دیگر هست از وی که مقتضی آنست که او رجوع از منقول کرده و اما
آیت ما کان محمد الآیة اصح قولها آنست که سوق این آیت جهت انقطاع حکم تبنی ست یعنی در زمان جاهلیت
پسر خوانده را حکم پسر اصلی میدادند در احکام شرع خدا تعالی این آیت آن حکم را منقطع ساخت نه آنکه سوق
آیت جهت منع این اطلاق ست زیرا که مراد از نفی اطلاق آنست که توان گفت که رسول الله صلی الله علیه و
سلم پدر مومنان هست در احترام آیت و هم از آیات فضائل اهل بیت قوله تعالی ولسوف
یعطیک ربک فترضی زود باشد که عطا کند ترا آفریدگار تو ای محمد مرتبه شفاعت درباره
گنهگاران هست فترضی پس تو خوشنود شوی یعنی چندان بتو بخشد که گوئی بس ست و راضی شدم
و از ابن عباس رض بروایت ابی جریر و ابن ابی حاتم مرویست که خدا تعالی هزار قصر در بهشت بآنحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عطا فرمود که در هر یک ازین قصور از ازواج و خدم باشد چندان که باید
کذا فی التفسیر جامع البیان و قرطبی از ابن عباس رض روایت کرده که از جمله رضای محمد صلی الله علیه وسلم
آنست که هیچکس از اهل بیت او در دوزخ نرود و سدی نیز همین نقل کرده و حاکم نیز روایت کرده هست بعد
از حکم بصحت حدیث که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود وعده کرده هست مرا پروردگار من که هر کس
که از اهل بیت من اقرار کند بوحدانیت خدا تعالی و باداء رسالت من وی را عذاب نکند و ملا روایت
کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت درخواستم از پروردگار خود که هیچکس از اهل بیت من در دوزخ
نرود پس درخواست مرا قبول فرمود و احمد بن حنبل رحمة الله علیه در مناقب آورده که رسول الله صلعم
فرمود ای معشر بنی هاشم بآنخدای که مرا بحق بخلق فرستاده که وقتیکه حلقه در بهشت گیرم ابتدا بجز شما
نکنم و طبرانی از علی مرتضی روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که مے
گفت اول کسی که وارد میشود بر حوض اهل بیت من خواهند بود و کسیکه دوست دارد ایشان را باشد
از امت من و این حدیث ضعیف ست و آنچه بصحت رسیده آنست که اول کسیکه بر حوض وارد شود
فقرای مهاجر خواهند بود و اگر حدیث اول نیز بصحت رسد حمل بر آن نموده بعد از فقرای مهاجرین شوند

اول کسیکه ... از امت من ... و طبرانی روایت کرده که اول کسی که شفاعت
او خواهم کرد اهل بیت من اند پس هر که نزدیکتر باشد از قریش پس انصار باز
کسی که ایمان آورده و اتباع من شده از اهل یمن بعد از آن سایر عرب بعد از آن اهل عجم و هر کس
اول من اهل شفاعت او کنم او افضل است و در روایت بزار و طبرانی آنکه اول کسیکه شفیع او خواهم شد
از امت من اهل مدینه خواهند بود و بعد از ایشان اهل مکه باز اهل طائف و جمع میان این دو حدیث
باین طریق است که ترتیب در اول از حیثیت قبائل است و در ثانی از حیثیت بلدان است پس
احتمال دارد که مراد باشد در قریش هر چند از اهل مدینه باشد باز مکه باز طائف و همین قیاس است
در انصار و کسانیکه بعد از ایشان اند و احتمال دارد که مراد آن کسان باشد از اهل مدینه بقریش کنند باز انصار
باز کسانیکه بعد از ایشان اند و از اهل مکه همچنین بهمین ترتیب و از اهل طائف کذلک و در روایت
تمام و بزار و طبرانی و ابونعیم مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ان فاطمة احصنت
فرجها فحرمها الله ذریتها علی النار یعنی بدرستیکه حضرت فاطمه رضی الله عنها حرام ساخت خدا
تعالی ذریت او را بر آتش دوزخ و در دیگر روایت آنکه فرمود حرام ساخت او را و ذریت او را بر
آتش و حافظ ابوالقاسم دمشقی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای فاطمه میدانی
که بچه سبب نام تو فاطمه کرده ام علی گفت یا رسول الله بیان کن فرمود ان الله قد فطمها
و ذریتها من النار از برای آنکه خدا تعالی دور ساخته است او را و ذریت او را از آتش
دوزخ و طبرانی روایت کرده که فرمود ابنتی فاطمة حوراء آدمیة لم تحض ولم تطمث
انما سماها فاطمة لان الله تعالی فطمها و محبیها عن النار فاطمه رضی الله عنها سفید رو
مائل برنگ گندم گون مبرا است از حیض و خون و وجه تسمیه او بفاطمه که خدا تعالی او را و دوستان
او را از آتش دوزخ دور ساخته است و طبرانی روایت کرده که رجال او ثقات اند که رسول صلی الله علیه وسلم
فاطمه را گفت که خدا تعالی هیچکس را از اولاد تو عذاب نخواهد کرد و در روایت دیگر آنکه عباس را گفت
تحقیق خدا تعالی ترا و هیچکس را از اولاد ترا عذاب نخواهد کرد و بصحت رسیده که فرمود ای بنی مطلب
و در روایتی ای بنی هاشم بدرستیکه از خدا تعالی درخواست نمودم که شما را مهربان و شفیق سازد
و فاضل و نجیب گرداند و درخواستم که گمراه شما را هدایت دهد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که سادات
اهل بهشت خواهیم بود من و حمزه و علی و جعفر ابن ابی طالب و حسن و حسین و مهدی که بنو عبد المطلب ایم
و در حدیث ضعیف از علی مرویست که گفت شکوه کردم نزد رسول صلی الله علیه وسلم از
حسد مردم بمن رسول صلی الله علیه وسلم مرا گفت آیا راضی نیستی که ان تکون رابع اربعة
باشی یعنی از چهار کس که در آیند در بهشت من خواهم بود و تو و حسن و حسین و ذریات ما از عقب

ازواج من است وحبیب با اشند واحمد حمید الله روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی را گفت
یا علی می دانی که ما من با انی در بهشت وحسن وحسین و ذریات ما از عقب با شند وازواج از عقب
ذریات ما باشند وشیعیان ما از چپ و راست ما باشند بیان صفات علی که شیعه در حدیث عشر از علی
روایت کرده اند که حج کنی الا امری مهم ضروری است و این حدیث ظاهر شد که فرق امر در ذکر شیعه
می باشند که شیعیان کسی که از جهت اینان آن محبی باشد ایشان را از او ساخته شود باید که حسن
از طبرانی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم علی مرتضی را گفت که اول کسی که در بهشت درآید
من و تو و حسن و حسین و ذریات ما از عقب باشند و ازواج از عقب ذریات و شیعیان از چپ
و راست ما باشند و سند این حدیث ضعیف لیکن شاید حدیث صحیح است که از ابن عباس صحت رسیده
از خدا تعالی اینست که ذریت مومن را اگر چه کمتر از وی در عمل باشد الحاق او کند والذین امنوا
واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التنٰهم الآیة و دیلمی روایت کرده با سند
ضعیف که فرمود که ای علی بدرستیکه خدا تعالی ترا و ذریت ترا و اهل و اولاد ترا و محبان ترا آمرزیده
است بشارت باد ترا بدرستیکه تو انزع و البطین انزع کسی را میگویند که مقدم سر او ساقط شده باشد
و بطین کسی است که شکم او اندک بزرگ باشد و بعضی علما گفته اند که معنی این کلام اینست که تو انزع
از شرک و بطین تو مملو است از علم و ایمان کذا فی نهایة الجزری و همچنین ضعیف است حدیثی که
روایت کرده اند گفت ای علی تو و شیعه تو بر حوض کوثر وارد خواهید شد بحالی که سیراب باشید و
رویهای شما سفید باشد و اعدای شما وارد خواهند شد بحالی که تشنه باشند و غلهای در گردن
ایشان باشند و بر تقدیر صحت این حدیث قبل ازین بیان صفات شیعه کردیم پس باید که حذر کنی از غرور
اهل ضلال و جحود اهل انکار از روافض و شیعه و امثال ایشان آیت یازدهم از آیات فضائل
اهل بیت قوله تعالی ان الذین امنوا وعملوا الصلحت اولئک هم خیر البریة بدرستی
کسانیکه گرویدند و اعمال صالحه پسندیده کردند آن گروه ایشان بهترین آفریدگان اند مرویست
بروایت حافظ جمال الدین زرندی از ابن عباس که چون این آیت نازل شد رسول الله صلعم علی
را گفت تو و گروه تو خواهید آمد در روز قیامت راضین مرضیین و یأتی عدوک غضابا
مقمحین در حالیکه خشنود کنندگان و خوشنود شدگان باشند و اعدای تو خواهند آمد
خشمناک اقمحام کنند. پس علی گفت اعدای من چه کسانند فرمود اعدای تو کسی است که تبرا کنند
از تو و لعن کنند ترا خذلهم الله تعالی فی الدنیا والاخرة و حدیث دیگر مرویست رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود بهتر و سابقان ما بظل عرش در روز قیامت خوشحال شوند ایشان گفتند آنان چه
کسانند فرمود دوستان تو ای علی لیکن در سند این کذابی است و باید

از صفات شیعه وی رضی الله عنه که سابقا مذکور ساختم و درین باب مستحضر باش تا معرفت بشان ایشان
از ان حاصل کنی **وایضا** باید که اخبار سابقه در اول کتاب در باب رفض بذکر نمالی تا فرق میان
فریقین بر تو آسان گردد **فریق فی الجنة وفریق فی السعیر** و دار قطنی روایت کرده که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا ابا الحسن اما تو با شیعه خود در بهشت خواهی بود و تحقیق قومی خواهند بود
که زعم ایشان این ست که ترا دوست میدارند و حال آنکه ایشان اسلام را خوار داشته بینداز ند آنرا
و بیرون روند از اسلام همچنانکه تیر از صید بیرون میرود و لقب آن قوم رافضی ست اگر ادراک
نمائی ایشانرا بقتل آر که ایشان مشرکانند و دار قطنی گوید این حدیث نزد ما طرق بسیار دارد و از ام سلمه
روایت کرده در شبی که نوبت من بود و رسول صلی الله علیه وسلم نزد من بود و در آن وقت فاطمه
بحجره من آمد و علی هم از عقب وی آمد آنگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ای علی تو با اصحاب خود
در بهشت خواهید بود و تو با شیعه خود در بهشت خواهید بود ولیکن قومی خواهند بود که زعم دوستی تو
داشته باشند ایشان اسلام خوار و حقیر شمرده اند و بینداز ند آنرا و قرآن خوانند اما از سینه های ایشان
تجاوز نمیکنند یعنی بآن عمل نکنند لقب ایشان رافضه ست اگر ادراک کنی مقاتله کن با ایشان که ایشان
مشرکانند گفتم یا رسول الله علامت ایشان چیست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنماز جمعه
و جماعت حاضر نمیشوند و طعن بر سلف می کنند و بنا بر آنکه اینقوم شیعه علی نیستند موسی بن علی
ابن الحسین رضی الله عنهم که بنهایت فضل و کمالات داشت از پدر خود و از جد خود روایت کرد که فرمود
انما شیعتنا من اطاع الله وعمل مثل اعمالنا جز این نیست که شیعه ما و پیرو ما کسی ست
که اطاعت خدا تعالی کند و عمل وی مثل عمل ما باشد آیت دوازدهم از آیات فضایل اهلبیت
قوله تعالی **وانه لعلم للساعة فلا تمترن بها واتبعون هذا صراط مستقیم**
بدرستیکه عیسی علیه السلام علامتیست مر ساعت را یعنی باد دهند که قیامت نزدیک ست چرا که
نزول عیسی علیه السلام علامت قیامت ست که بعد از تسلط دجال بر روی زمین آنحضرت از
آسمان فرود آید نزد ایک مناره بیضا در طرف شرقی دمشق و جامه رنگین پوشیده باشد
و کف دست خود را با بالهای دو فرشته نهاده و در خسارهٔ مبارکش عرق کرده چون سر در پیش
افگند قطرات از روی ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطرات بر روی وی چون مروارید
روان شود و نفس وی بهر کافر میرسد بمیرد و هر جا که چشم وی برسد نفس وی برسد پس بطلب دجال
روان گردد و در باب لد که موضعیست از ولایت شام بدو در رسد و او را بکشد آنگه یاجوج و ماجوج
بیرون آیند و عیسی علیه السلام مومنان را بکوه طور برد و آنجا متحصن گردد الی آخر الحدیث الذی
رواه مسلم بطوله و چون معلوم شد که عیسی علیه السلام آخر الزمان ست فلا تمترن بها پس شک

کمان آن

مکنید و جدل ننمائید با آمدن قیامت واتبعون و پیروی می کنید مر شرع رسول مرا هذا صراط
مستقیم اینست راه راست صراطی که کسی گمراه نمیشود. مقاتل بن سلیمان و اتباع او از مفسرین گفته اند
که این آیت در شان مهدی نازل شده و بعد ازین احادیث مصرح خواهد آمد که مهدی از اهلبیت نبوی خواهد بود
و این هنگام این آیت دلالت بر برکت و کثرة در نسل فاطمه و علی رضی الله عنهما و دلالت بر آنکه نسل ایشان
مفتاح حکمت و معدن رحمت است وسر اینمعنی آنست که رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه و ذریت او را
در پناه خدایتعالی داشته است از شر شیطان رجیم و از جهت علی رض مثل همین دعا کرده است چنانچه شرح
این از سیاق احادیث آینده معلوم خواهد شد مرویست بروایت نسائی باسنادی صحیح که جمعی از انصار
علی رض را گفتند که اگر فاطمه نزد تو باشد با یکدیگر النکاح کنی خوب خواهد بود انگاه علی نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد
تا خواستگاری کند چون سلام کرد رسول صلی الله علیه وسلم بعد از رد سلام فرمود که حاجت ابن ابیطالب
چیست علی گوید نام فاطمه رض بردم انگاه رسول صلعم فرمود مرحبا و اهلا چون از خدمت رسول صلی الله علیه وسلم
بیرون آمد انصار که در بیرون انتظار میکشیدند پرسیدند که رسول صلی الله علیه وسلم در جواب چه گفت
علی رض گفت ندانستم که چه گفت الا همین قدر فرمود مرحبا و اهلا انصار گفتند اینقدر کافی است ترا
از رسول صلی الله علیه وسلم که عطا کرد یکی ازین دو و لفظ تحقیق داد و ترا اهل داد و ترا رحب یعنی فراخی بعد از آنکه تزویج
کردند فرمود ای علی در عرس ناچار است که ولیمه باشد سعد حاضر بود گفت نزد من قوچی است و بعضی از
انصار چند صاع ارزن آوردند از آن ولیمه نمودند و در شب عروسی رسول صلی الله علیه وسلم فرموده بود
علی شتاب مکن تا وقتیکه من ملاقات تو کنم بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم نزد ایشان رفت و آب طلب
نموده وضو ساخت و آب وضو بر علی و فاطمه پاشید و گفت اللهم بارک فیهما و بارک علیهما
و بارک لهما فی نسلهما و در دیگر روایت فی شبلهما وارد شده و شبل بتحریک یعنی جماعت و در دیگر روایت
بشبلیهما آمده و بعضی گفته اند که این روایت تصحیف است اگر بصحت رسیده شبل ولد اسد است و بنابرین
از جمله مکاشفات و اطلاعات آنحضرت بوده باشد که از علی رض حسنین رض متولد خواهند شد و حال آنکه ایشان
شبلین بودند و ابو علی حسن بن شاذان روایت کرده که جبرئیل علیه السلام نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد
و گفت که خدایتعالی امر ساخته است بآنکه فاطمه را با علی رض تزویج کنی انگاه رسول صلی الله علیه وسلم
جمعی از صحاب را طلب فرمود و خطبه که مشهور است خواند بعد از آن تزویج علی کرد و او رض غائب بود
چون حاضر شد آنحضرت تبسمی فرمود و گفت خدایتعالی امر ساخت مرا که تزویج کنم فاطمه را بتو بمهر چهار
صد مثقال نقره انگاه علی رض گفت راضی شدم باین یا رسول الله بعد از آن سر مبارک بر زمین نهاد و
سجده شکر بتقدیم رسانید چون سر از سجده برداشت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بارک الله
لکما و بارک فیکما و اعز جدکما انس رض گوید والله که اخراج کثیر از نسل ایشان کرد یعنی ذریت کثیر

قزوینی الحاکمی روایت کرده و عقد نکاح با آنکه علی کرم الله وجهه غائب بود احتمال دارد که وکیلی از وی حاضر بوده
باشد و احتمال دارد که رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را اعلام کرده باشد بچیزی که خواهد کرد و قول علی
رضیت یعنی راضی شدم احتمال دارد که بطریق اداء باشد از آنکه وی راضی شده است بعقد سابق که
وکیل وی کرده بود و ابوداود سجستانی روایت کرده که ابوبکر خواستگاری فاطمه کرده بود و رسول
صلی الله علیه وسلم از وی اعراض کرد باز عمر رضی الله عنه خواستگاری نمود همچنین اعراض نمود آنگاه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
هر دو نزد علی کرم الله وجهه آمدند و وی را تنبیه نمودند که خواستگاری فاطمه کند بعد از آن علی رضی الله عنه نزد
رسول صلی الله علیه وسلم آمده وی را خواستگاری نمود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که با تو چیزی هست
گفت اسپ و زره من است گفت که اسپ برای تو ضروریست ولیکن زره خود را بفروش و
قیمت آن نزد من آور آنگاه زره بچهار صد و هشتاد درهم بفروخت و در پیش رسول صلی الله علیه
وسلم ریخت آنحضرت مشتی از آن ببلال داد تا خوشبوئی خرید نماید و امر فرمود که جهاز فاطمه رضی الله عنها مهیا جهاز فاطمه
کنند بعد از آن سریری و وساده از پوست که حشو او از لیف بود از جهت وی راست کردند
و یک و خانه را ترتیب داد که ام ایمن را فرمود که برای فاطمه رضی الله عنها و علی رضی الله عنه را گفت تعجیل مکن
تا وقتیکه من نزد تو آیم چون نزد ایشان رفت ام ایمن را گفت برادر من اینجا هست ام ایمن گفت
برادر شما ست و حال آنکه دختر خود بوی داده اید رسول صلی الله علیه وسلم فرمود آنگاه نزد فاطمه
بایستاد و آب طلب نمود فاطمه رضی الله عنها قدحی پر از آب آورد رسول صلی الله علیه وسلم آب در دهن مبارک
در آن انداخت و از آن آب بر سر او کرد و میان ثدیین فاطمه پاشید و گفت اللهم انی اعیذها
بک و ذریتها من الشیطان الرجیم بعد از آن علی رضی الله عنه را گفت آب بیار علی رضی الله عنه گوید دانستم که مراد
آنحضرت چیست آن قدح را پر آب کردم و نزد آنحضرت آوردم و آنحضرت از آن آب بر سر و میان
کتفین من پاشید و گفت اللهم انی اعیذه بک و من ذریته من الشیطان الرجیم
بعد از آن فرمود این زمان نزد اهل خود رو بنام خدا تعالی و برکت او و احمد و ابو حاتم نیز همین حدیث
روایت کرده که برکت دعای آنحضرت در نسل ایشان برکت ظاهر شد از آنها که گذشتند و آنها که
بعد ازین خواهند بود اگر چه از آینده گان کسی دیگر نباشد مگر امام محمد مهدی و بیاید در فصل ثانی بعضی
از احادیث که در آنها اشارتی باین معنی باشد از آنجمله حدیثی است که مسلم و ابوداود و نسائی و ابن
ماجه و بیهقی و غیر ایشان روایت کرده اند که مهدی از عترت من خواهد بود از ولد فاطمه رضی الله عنها و روایت
کرده اند ابوداود و ترمذی و ابن ماجه که فرمود اگر باقی نماند از دهر مگر یکروز هر آینه برانگیزد خدا
تعالی مردی را از عترت من و در دیگر روایت آنکه فرمود مردی از اهلبیت من دنیا را از عدل مملو سازد
همچنانکه از ظلم و جور مملو شده باشد و در دیگر روایت از احمد و ابوداود و ترمذی آنست که دنیا نخواهد

ونقطع نخواهد شد تا زمانیکه مالک دنیا نشود مردی از اهل بیت من که اسم او موافق اسم من باشد و در
روایتی از ابو داود و ترمذی آنکه فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا تعالی آن روز را دراز گرداند
و برانگیزاند مردی را در آن روز از اهلبیت من که اسم او موافق اسم من باشد و اسم پدر او موافق اسم پدر من
باشد زمین را پر از عدل سازد چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد و احمد و غیر او روایت کرده اند که فرمود
مهدی از اهلبیت است خدا تعالی اصلاح او کند در یک شب و طبرانی روایت کرده که مهدی از ما
خواهد بود ختم دین بما شود همچنانکه فتح دین بما شده و در صحیح خود آورده که فرمود بر امت من فرود آید
در آخر الزمان بلای سخت از سلطان ایشان که سخت تر از آن بلائی نباشد چنانچه هیچکس را ملجای نباشد
آنگاه حقتعالی برانگیزاند مردی را از اهلبیت من که روی زمین را مملو سازد از عدل و انصاف همچنانکه
مملو باشد از ظلم و جور دوست دارند او را ساکنان ارض و ساکنان آسمان و در زمان او آسمان
باران ببارد و زمین گیاه برویاند و هیچ چیز در نفس خود نگه ندارد و او هفت سال یا هشت سال یا نه
سال در میان ایشان زیست نماید بنوعی که زندگان مردگان را تمنا کنند بسبب خیریکه با اهل زمین
رساند و طبرانی و بزار روایت کرده اند که بماند در ایشان هفت سال یا هشت سال و اگر زیاده
بماند نه سال و در دیگر روایت از ابو داود و حاکم آنست که هفت سال خواهد بود و در دیگر روایت ترمذی
آنکه در امت من مهدی خروج خواهد کرد و هفت سال یا هشت سال یا نه سال زنده خواهد بود و در آن ایام
عدل و فراخی و وسعت چنان باشد که مردی آید و گوید ای مهدی مرا عطا بخش مهدی آنقدر
که تواند بر داشتن از مال بدامن او ریزد و در دیگر روایت آنکه در ملک کند در دنیا شش سال یا هفت
سال یا هشت سال یا نه سال و بعد از این خواهد آمد که آنچه احادیث بر آن متفق است هفت سال است
بلاشک و در روایت احمد و مسلم آنست که آخر الزمان کسی خلیفه خواهد بود که مال نزد مردم بیشمار
ریخته باشد بی آنکه بشمار در آرد و ابن ماجه مرفوعا روایت کرده که بعضی مردم از جانب مشرق خروج
خواهند نمود پس مهدی را سلطان خواهند ساخت و بصحت رسیده که اسم مهدی موافق اسم نبی
صلی الله علیه و سلم و اسم پدرش موافق اسم پدر آنحضرت است و ابن ماجه روایت کرده که وقتی اصحاب
نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند در این اثنای بعضی از جوانان بنی هاشم آمدند چون رسول صلعم
ایشان را دید اشک از چشمان مبارک بریخت و رنگ آنحضرت تغیر یافت راوی گوید گفتند
یا رسول الله چه حال است که بر روی مبارک تو چیزی می بینیم که آن را مکروه میداریم رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود که ما اهل بیت ایم اختیار کرده است خدا تعالی برای ما آخرت را بر دنیا
و بدرستیکه اهلبیت من در بلای سخت و پراگندگی خواهند فتاد تا آن که قومی از جانب مشرق
بیایند و با ایشان علمهای سیاه باشند آنگاه طلب خیر کنند و کسی ایشان را چیزی ندهد بعد

ازان مقاتله کنند و نصرت یابند آنگاه داده شوند آنچه سوال کرده بودند و ایشان قبول نکنند تا آنکه امر خلافت بمردی از اهلبیت من بسپارند که روی زمین پر سازد از عدل و انصاف همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم پس هر که از شما آنزمان را دریابد باید که نزد ایشان بشتابد اگرچه بدست و زانو نشیند بر برف و در سند این حدیث کسی که ا سوء الحفظی هست با آنکه در آخر عمر عقل او مختلط شده بود و احمد از ثوبان مرفوعًا روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که زمانیکه علمهای سیاه بینید که از جانب خراسان بیرون آمده باشند نزد ایشان روید اگرچه بسینهها خود بر برف رفته باشد بدرستیکه خلیفة الله مهدی در میان ایشان خواهد بود و در سند این حدیث ضعیفی و منکری است و بر فرض صحت در این حدیث و حدیثی که قبل از وی است حجت کسانیکه زعم کرده اند که مهدی سیوم خلفای عباسی ست نیست و دلالتی بر آن ندارد و نعیم ابن حماد روایت کرده مرفوعًا که مهدی مردی از اهلبیت من خواهد بود که مقاتله کند بر سنت من همچنانکه مقاتله کرده ام بر وحی و ابو نعیم روایت کرده که فرمود خدا تعالی بر انگیزاند مردی را که از عترت من افرق الثنایا و اجلی الجبهة یعنی دندان های پیشین او متفارق و مساوی یکدیگر باشند و موهای پیشانی و صدغین او خفیف و تنک باشند کذا فی النهایة و مملو سازد زمین را از عدل و مال را بسیار گرداند و رویانی و طبرانی وغیر ایشان روایت کرده اند که فرمود مهدی از ولد من خواهد بود و در روی او مثل کوکب درخشنده باشد و رنگ او رنگ عربی باشد و جسم او جسم اسرائیلی پر سازد زمین را از عدل همچنانکه پر شده است از جور و ظلم راضی باشند از خلافت او اهل زمین و اهل آسمان و مرغان در هوا بیست سال مالک شود بر روی زمین و طبرانی مرفوعًا روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که مهدی نظر کند عیسی را ببیند که نازل شده از آسمان بایندوضع که عرق از روی و موی وی می چکیده باشد آنگاه مهدی عیسی علیه السلام گوید که پیش شوید تا نماز بگذاریم عیسی علیه السلام گوید شما پیش شوید که اقامت صلوة از برای شما گفته اند پس عیسی علیه السلام پس مردی از اولاد من نماز گذارد و در روایت ابن حبان در امامت مهدی مانند این حدیث مرفوعًا روایت کرده که عیسی علیه السلام بن مریم علیهما السلام نازل شود آنگاه امیر ایشان مهدی گوید امامت نماز کن تا اقتدای کنیم عیسی علیه السلام گوید که من امامت نمیکنم که خدا تعالی این امت را گرامی داشته است که بعضی از ایشان امامت بعضی دیگر میکنند و اما آنچه ابن حاکم روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که زیاده نمیشود در دنیا مگر ادبار و در مردم زیاده نمیشود مگر بخل و قیامت قائم نمیشود مگر بر اشرار ناس و هیچ مهدی نیست غیر عیسی علیه السلام زیرا که آنحضرت وضع جزیه خواهد کرد و محو الملتین ملت هر اهلاک خواهد نمود چنانچه احادیث صحیحه وارد است بدینمعنی با آنکه تاویل این نظیر میکنیم که مهدی معصوم نیست مگر عیسی علیه السلام مرویست که ابراهیم ابن میسره طاوس را گفت که عمر بن عبد العزیز مهدی است طاوس گفت نه او مهدی نیست زیرا که او کامل نکرده همه عدل را

پس او مهدی آخر الزمان که موعود است نیست بلی از جمله مهدیین است چنانچه احمد و غیر او تصریح کرده اند بآنکه عمر بن عبد
العزیز از مذکورین است در قول رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین
المهدیین من بعدی یعنی بر شما باد که بسنت من و سنت خلفاء الراشدین مهدیین که بعد از من اند عمل کنید
بآن زیرا که تاویل حدیث لا مهدی الا عیسی نمیکنیم مگر بر تقدیر ثبوت این حدیث و الا حاکم چنین گفته اند که
این حدیث مجهول است و در اسناد خود مختلف عنه است و بنابر تعجب این حدیث آورده مر او را از برای حجت و
بیهقی گفت که محمد بن خالد باین حدیث منفرد است و نسائی تصریح کرده بآنکه آن منکر است و غیر ایشان از حفاظ
حدیث جزم کرده اند بآنکه احادیث منصوص علیه بآنکه مهدی از ولد فاطمه است اصح اسناد اند ازین حدیث
و ابن عساکر از علی کرم الله وجهه روایت کرده که وقتیکه بر پا شود قائم آل محمد صلی الله علیه وسلم بر خیزاند
خدا تعالی اهل مشرق و مغرب را جمع کنند اما رفقاء از اهل کوفه باشند و اما ابدال از اهل شام یعنی جماعتی
از اهل کوفه زهاد و عباد و اهل شام با وی بیعت کنند چنانچه بصحت رسیده که رسول صلی الله علیه وسلم
در وقتیکه خلیفه از خلفاء بمیرد اختلافی در میان مردم پدید آید آنگاه مردی از مدینه بیرون آمده بجانب
مکه گریزد و پس جمعی از اهل مکه او را بیرون آرند در میان مقام با وی بیعت کنند و او مر بیعت را کاره
بود و بعد از آن از جانب شام لشکری بر وی نامزد کنند و چون آن لشکر بموضع بیدا که در میان
مکه و مدینه واقعست برسند خدا تعالی جبرائیل علیه السلام را بفرستد و ایشان را هلاک گرداند و چون
مردم این حال را مشاهده کنند ابدال اهل شام و عصائب اهل عراق یعنی جماعتی از زهاد و عباد از
اهل شام و عراق و عرب با وی بیعت کنند بعد از مردی از قریش که خشم و اتباع او از قبیله بنی کلب باشد
ظاهر شود و لشکری از آن قبیله بر سر وی فرستند و آخر و اول که عبارت از مهدی بوده باشد
برین قبیله غالب شود و غنیمت بسیار بدست آید پس نصرت یابد آنکس که در غنیمت بنی کلب حاضر
شود و آنگاه اموال را قسمت کند در میان ایشان عمل کند بسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم
و در آن وقت اسلام بر روی زمین قرار یابد طبرانی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم
با فاطمه رضی الله عنها گفت که پیغمبر ما بهترین پیغامبران است و آن پدر تو است و بهترین شهیدان
شهید ماست و آن عم پدر تو است حمزه و از ماست آنکس که دو جناح دارد و در بهشت پرواز میکند
بهر جا که خواهد و آن ابن عم پدر تو است جعفر طیار و از ماست سبطین رضی الله عنهما و آنها دو پسران
تو اند و از ماست آنکه در شان او لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و آن برادر پدر
تو است و شوهر تست و از ماست مهدی و ابن ماجه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه
وسلم گفت که از دنیا باقی نماند مگر روزی که در آن خدا تعالی مردی از ما نامزد کند از اهل بیت من
خلیفه میشود و مالک جبل دیلم و قسطنطنیه گردد و نزد حاکم بصحت رسیده از ابن عباس

که گفت از ما یعنی از اهل بیت چهار کس خواهند بود سفاح از ما خواهد بود و منذر از ما خواهد بود و منصور از ما خواهد بود
و مهدی از ما خواهد بود پس اگر اراده کرده است اهل بیت معین که شامل جمیع بنو هاشم است و سه کس اول از
نسل عباس اند و چهارمی از نسل فاطمه ست رضی الله عنها و درین صورت هیچ اشکال نیست و اگر اراده آن کرده که این
چهار کس هم از نسل عباس رضی الله عنه خواهند بود ممکن است که حمل کنیم مهدی را در کلام او بخلیفه سوم از خلفای بنی عباس
زیراکه او در ایشان مثل عمر ابن عبد العزیز است در بنی امیه بواسطه عدل تام و سیرت خوب و اخلاق نیکو
که داشت و از برای آنکه در حدیث صحیح نیز وارد است که اسم مهدی موافق اسم من است و اسم پدرش موافق
اسم پدر من است و این تعریف بمهدی عباسی صادق است زیراکه اسم او محمد بن عبد الله بود و خبر ابن عدی
المهدی من ولد العباس عمی مؤید و مقوی این قول است لیکن ذهبی گفته که این حدیث محمد بن ولید
مولی بنی هاشم منفرد است و او وضع حدیث می نمود و منافی این حمل نیست کلام ابن عباس رضی الله عنه در صفت
مهدی که زمین را مملو سازد از عدل همچنانکه از جور مملو شده باشد بهایم و سباع در زمان او ایمن باشند
و زمین گنجهای خود را امثال استونهای طلا و نقره بیرون اندازد زیراکه این اوصاف ممکن است
که تطبیق بهند او را به مهدی عباسی و چون ممکن است حمل کلام ابن عباس رضی الله عنه برآنچه مذکور ساختیم منافاتی
ندارد این حدیث با احادیث صحیحه سابقه که مهدی از ولد فاطمه رضی الله عنها باشد زیراکه مراد بمهدی درین احادیث
مهدی آخر الزمان است که عیسی علیه السلام بوی اقتدا خواهد کرد نه مهدی عباسی و آثار روایت کرده اند
که بعد از مهدی دوازده کس امیر خلافت خواهند شد شش کس از اولاد حسن رضی الله عنه و پنج کس از اولاد حسین رضی الله عنه
و یکی دیگر غیر از ایشان و این آثار روایت واهی ست چنانچه شیخ الاسلام و حافظ مثل شیخ ابن حجر عسقلانی
رحمه الله تعالی گفت یعنی با آنکه مخالف احادیث صحیحه است که او در آخر الزمان خواهد بود و عیسی علیه السلام
بوی اقتدا خواهد نمود بدلیل حدیثی که طبرانی آن را روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که زود باشد که
بعد از من خلفا خواهند بود و بعد از آن امرا خواهند بود و بعد از امرا ملوک خواهند بود و بعد از آن
ملوک جبابره خواهند بود باز مردی از اهل بیت من خروج خواهد نمود که روی زمین را پر از عدل سازد
همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم الی آخر الحدیث و در ثانی کلام ابن عباس رضی الله عنه بر آن حمل کنیم که مراد از آن مهدی
مهدی عباسی است بنابرین ممکن است که حدیثی که از پیغامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که هلاک نخواهد
شد امتی که من اول آن باشم و عیسی بن مریم آخر آن باشد و مهدی در وسط آن بر آن حمل کنیم برآنکه مراد ازین
مهدی نیز مهدی عباسی است زیراکه موعود آخر الزمان است نه در وسط و بعضی از علما گفته اند که مراد از
وسط درین حدیث وسط ما قبل آخر است مترجم میگوید از احادیث سابقه چنین ظاهر شد که اول مهدی خروج
خواهد کرد و نزول عیسی بعد از خروج مهدی خواهد بود و مصنف نیز در تنبیه آینده تصریح این معنی کرده
که ظاهر است و چون چنین باشد احتیاج نیست که حدیث را تاویل نمائیم یا حمل بر مهدی عباسی

[illegible]

لیکن زیرا که صحیح است آنکه گوییم خروج مهدی در وسط بعثت پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم و نزول عیسی
علیه السلام و حدیث بر ظاهر خود است بلا تکلیف و احمد و ماوردی روایت کرده اند که رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود بشارت باد شما را بمهدی که مردی باشد از قریش از عترت من خروج خواهد کرد
در وقت اختلاف و زلزله پس مملو سازد روی زمین را از عدل و انصاف چنانچه از ظلم و ستم مملو شده
باشد و راضی و خوشنود باشد از وی اهل آسمان و زمین و مال را قسمت نماید بسویه و دلهای امت محمد
صلی الله علیه وسلم اغنیا سازد و عدل او همه ایشان را فرا گیرد چنانچه منادی را امر فرماید تا ندا کند
کیست کسی که احتیاج بمن دارد و نزدیک آید پس هیچکس را احتیاج نباشد و نیاید نزد او مگر یک مرد آید نزد او و سوال
کند او را مهدی گوید نزد خادم خازن رو و آنچه خواهی بگیر چون نزد خادم آید بگو که مرا یک تو فرستاده
که مالی بمن دهی خادم گوید بگیر و چندان در دامن او ریزد که نتواند بر داشت بواسطه ثقل پس بعضی را از آن انداخته
ترک کند بر روی خادم مهدی گوید ما چیزی را که عطا کردیم باز نمیگیریم پس مهدی شش سال یا هفت سال
یا هشت سال یا نه سال زیست نماید بعد از آن فوت شود و بعد از وی هیچ چیز را خوشی در زندگانی
نباشد **تنبیه** بدانکه اظهر آنست که خروج مهدی پیش از عیسی علیه السلام خواهد بود و بعضی از علمای
گفته اند که خروج مهدی بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود و ابو الحسن آبری می گوید که اخبار بتواتر رسیده
از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که مهدی خروج خواهد کرد و اینکه او از اهل بیت من است و اینکه او بادشاهی
کند هفت سال و اینکه او پر کند زمین را بعدل و اینکه او خروج کند همراه عیسی علیه السلام یاری دهد او را بر
قتل دجال بباب لد در زمین فلسطین و امامت این امت خواهد کرد و عیسی علیه السلام پس او ایستد و
احادیث صحیحه بر همین معنی دلالت میکنند چنانچه دانستی و اما آنچه علامه تفتازانی تصحیح کرده که عیسی علیه السلام
افضل است از وی و امامت افضل اولی است پس شاید که بر همین مدار و زیرا که قصد بامامت مهدی
از بهر عیسی علیه السلام نیست مگر از جهت آنکه ظاهر شود که نزول او بسبیل تبعیت پیغامبر ماست صلی الله علیه وسلم
و حکم بشریعت پیغامبر ما میکند و چیزی از شریعت خودش مستقل نیست و اقتدا بآنحضرت بعضی
از این جهت است با آنکه افضل است بامامی که اقتدا میکنند از جهت ازعت و اظهار است که مخفی نیست
بلکه ممکن است که جمع بنمائیم قولین را بایی طریق که عیسی علیه السلام در اول حال از جهت اظهار این غرض اقتدا
کند بمهدی پس بعد ازان مهدی بآنحضرت اقتدا کند بنا بر قاعده اقتدا مفضول بفاضل و باین جمع
شوند هر دو قول و ابو داود در سنن خود روایت کرده که مهدی از اولاد حسن خواهد بود و سر این معنی
آنست که حسن ترک خلافت نمود لله و بنابر شفقت بر این امت پس از جهت خدا تعالی در وقت
حاجت قایم مقام بامر خلافت حقه باولاد وی بگردانید که از عدل او روی زمین مملو شود و آنچه
روایت کرده اند که از اولاد حسین رضی الله عنه خواهد بود آن روایت واهی است و مع هذا زعم

روافض ست که مهدی امام ابوالقاسم محمد حجت بن الحسن العسکری ست راست است و راست نمیشود چرا که صحت رسیده از رسول صلی الله علیه وسلم که اسم پدر مهدی موافق است باسم پدر رسول الله صلی الله علیه وسلم و حال آنکه اسم پدر محمد حجت موافق اسم پدر رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست و ایضاً قول امیر المؤمنین علی مولد المهدی بالمدینة یعنی ولادت مهدی در مدینه خواهد بود رد زعم ایشان میکند زیرا که مولد محمد حجت بنود مگر در سُرّ من رأی در سن مئتین و خمس و مائتین پس زعم ایشان که وی مهدی خواهد بود فاسد باشد و از جمله جهالات بعضی از روافض ست که زعم کرده اند به روایتی که مهدی از اولاد حسن خواهد بود و در روایتی که اسم جدش موافق اسم پدر رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد هر دو وهم است ایضاً زعم کرده اند که اجماع امت شده برانکه مهدی از اولاد حسین خواهد بود و حال آنکه محض کذب و بهتان ست و از کجا ایشان را میرسد که توهم رد آن می کنند و نقل اجماع بمجرد گمان و تخمین مینمایند عافانا الله منها و جمعی از روافض گمان اند که محمد حجت ابن حسن عسکری مهدی خواهد بود و میگویند که از پدر او غیر این پسر نمانده و در وقتیکه پدر او فوت شد عمر او پنجساله بود و خدا تعالی ورا فهم و حکمت ارزانی داشت همچنانکه یحیی علیه السلام را فهم و حکمت ارزانی فرمود و در حالت طفولیت وی را امام ساخت در صغر سن همچنانکه عیسی علیه السلام را امام و نبی ساخت در سن صغر و پدرش در سُرّ من رأی وفات یافت و خوف در مدینه پنهان شد و او را دو غیبت است یکی صغری که از زمان ولادت ست تا انقطاع سفارت میان او و میان شیعه او و دیگری کبری و در آخر آن خواهد برخاست و غائب شدن او در روز جمعه سنه ست و ستین و مائتین بود که بنفس خود ترسیده در همان روز غائب شد و کس ندانست که کجا رفت و این غلط گمان که شیعه همچنین محمد حجت را امام منتظر و مهدی میدانند و نزد ایشان او صاحب سرداب ست و سخنان ایشان درین باب بسیار است انتظار خروج او می کنند در آخر الزمان از سردابی که در سُرّ من رأی ست میگویند در خانه پدرش بران سرداب رفت در سنه خمس و ستین و مائتین در حالتی که مادرش وی را دید و از آن سرداب بیرون نیامد و در آن وقت چهار ساله بود و بعضی دیگر گفته اند که پنجسال داشت و بعضی گفته اند هفده سال داشت انتهی ملخصاً و بسیاری از شیعه برین رفته اند که عسکری ولد نداشت زیرا که جعفر الثانی برادر وی طلب میراث از ترکه وی کرد و این طلب او دلیل ست بر عدم ولد اگر ولد میداشت میراث باو نمیرسید و سبکی حکایت کرده از جمهور روافضه که ایشان قائلند بانکه عسکری را فرزند نمانده و از نسل وی کسی نیست و بعضا قومی دیگر از ایشان از روی تعصب اثبات فرزند از برای او میکنند قائل اند بانکه جعفر میراث او گرفته و فرقه از شیعه تضلیل جعفر می کنند و نسبت کذب بوی میدهند در دعوی او میراث برادر خود را و باین سبب او را بکذاب گفتند و فرقه دیگر طرفدار شده اثبات امامت از برای او میکنند

حاصل سخن آنکه شیعه بعد از وفات عسکری به بیست فرقه متفرق گشته‌اند باید طرز نزاع دارند در امام منتظر
وجمهور غیر امامیه برین رفته‌اند که مهدی غیر محمد حجت است زیرا که مدتے مدید زندگی شخصی بوده باشد خرق
عادت است دیگر آنکه اگر او مهدی بودی پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را باین صفت که طول مدت است
وصف میکرد نه بغیر این زیرا که وصف او باین صفت اظهر بود از وصف او بصفات دیگر که قبل
ازین مذکور شد در صفت مهدی دیگر آنکه در شریعت مطهره مقرر است که ولایت صغیر صحیح نیست
پس چگونه امامت احمق غافل تجویز امامت کسی کرده‌اند که پنجساله بوده باشد تا آنکه او را اعطای حکمت
کردند و حالت کودکی با آنکه نبی صلی الله علیه وسلم ازین معنی خبر نداده است و این اقوال و افعال
ایشان غیر خرافات و جرأت بر شریعت غرا چیزے دیگر نیست بعض از اهل بیت نبوت گفته
کاشکے میدانستم که مخبر باین خبر کیست و از کجا این خبر بایشان رسیده و منشاء این چیست بینید
ایشان باین خبر و بر ایستادن ایشان پاسبان بدین سرداب بانگ زدن ایشان بر او که بیرون
آید خود را مضحکه عقلا ساخته و چه نیکو گفته است شاعر درین باب شعر ما آن للسرداب ان
یلد الذی • کلمتموه بجهلکم ما آنا • فعلی عقولکم العفاء فانکم • ثلثتم العنقاء و
الغیلانا • یعنی مر این سرداب را وقت آن نرسید که بزاید آنکس را که شما میگوئید و اثبات آن میکنید بسبب
جهل و عنادی که دارید پس بدانید که عقلهای شما محو و مندرس گشته است که در اثبات این نوع
مهدی که اصلا بوجود نیاید یقین پیدا کرده‌اید والله اعلم و فرقه دیگر از شیعه زعم کرده‌اند
که مهدی ابو القاسم محمد بن علی بن عمر بن حسین سبط است معتصم که یکے از سایر خلفاء عباسیه بود
او را محبوس ساخته بود و شیعه و اتباع او تعب زده او را از حبس خلاص کردند و او را بردند و معلوم
نشد که کجا بردند و کجا رفت و فرقه دیگر زعم کرده‌اند که امام مهدی محمد ابن حنفیه است و بعضی میگویند
بعد از برادر خود حسن و حسین رضی الله عنهما کشته شد و بعضی دیگر میگویند قبل از ایشان و میگویند که او
زنده است در جبال رضوی و روافض زید بن علی بن الحسین را که امامی جلیل بود و از طبقه سیوم از
تابعین از ائمه اهل بیت بود و از جمله ائمه بنی هاشم بود اما آنکه دعوی امامت کرد و پنجهزار کس از اهل کوفه با او بیعت
کردند و در وقت بیعت بعضے از بنی عباس با وی گفتند که ای پسر عم مغرور نشوی باین جماعت که
ایشان با تو وفاداری نخواهند کرد و باید که عبرت گیری از آنچه که ایشان با پدرانت در اهل بیت
شما کردند و ترک نصرت ایشان کردند همان ترا کافی است که با تو نیز همچنین خواهند کرد و زید
از آن سخن ابا و امتناع نمود و خروج کرد و درین اثنای روافض با او گفتند که تو از ابوبکر و عمر رضی الله
عنهما تبرا کن تا ترا نصرت دهیم زید گفت من از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما تبرا نمیکنم بلکه ایشان را
دوست میدارم و بدوستی فرا گرفته‌ام روافض گفتند اذا لم ترفضهما پس به

بیان زیدیه

درفضناک ترک تو خواهیم کرد زید گفت اذهبوا فانتم الرافضة برویدکه شما رافضه خواهید بود
وازآن روز ایشانرا رفضه میگویند ورفض بمعنی ترک است پس چون ایشان ترک دین وپیمان
خود کردند ایشانرا رفضه خواندند بعد از آن جمیع دیگر که بیعت کرده بودند ایشان نیز از خدمت وی
تقاعد جستند وگفتند جعفر الصادق که برادرزاده اوست امام است وبا وهیچکس نماند مگر دویست
ودویست کس آنگاه حجاج بن یوسف بالشکرے در مقابل وی آمد وچون زید رضی الله عنه قوت
مقاومت نداشت منهزم شد ودر اثنای جنگ تیر بر پیشانی مبارک وی زدند بهمان تیر شربت
شهادت چشید انا لله وانا الیه راجعون ودر زمین نهروان ویرا دفن کردند وآب بر قبر
آن جاری کردند که علامت قبر زایل شود وآنگاه حجاج ازین معنی خبر یافت وآن قبر را پیدا کرده او را
بیرون آورد وسر او را بریده نزد هشام بن عبد الملک که والی او بود فرستاد وجثه او را بر دار
آویخت در سنه احدی یا اثنین وعشرین ومائة همچنین مدتی مدید آویخته بود تا زمانیکه هشام بن عبد الملک
وولید بن یزید بن عبد الملک بمرد ووُلید بن یزید بن عبد الملک بجای او نشست جثه زید
شهید را دفن کرد وبعضی گفته اند که ولید بعامل خود نوشت عَدُوٌّ لی فاقصده واذهب
الی عجل اهل العراق فحرقه ثم انسفه فی الیم نسفا وشن مرست پس قصد نبش او
کن وبرو بجانب گوساله کوفه وبسوزان او را ودر دریای پراگنده ساز آن عامل همین عمل کرد
ونقلست که در زمانیکه زید را نعش آویخته بودند رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدند که بر ساق
نخلے که ویرا آویخته بودند تکیه زده نشسته بود وبا مردم میگفت هکذا یفعلون بولدی یعنی این
[illegible] وجمعی از روات روایت کرده اند که زید را برهنه ساخته آویخته بودند ودر بیان
[illegible] بر عورت او پرده تنید تا نظر مردم در آن نیفتد ودر روض ایضا اسحاق بن امام
جعفر الصادق [illegible] بود در رفعت وبمرتبه بود که سفیان بن عیینه فقیه که
از وی روایت [illegible] وفرقه از شیعه بامامت وی قایل شده اند واز
عجایبات تناقض ورفض [illegible] که هر کس که از اهلبیت دعوی امامت کند وخوارق عادات
از وی سر زند که بر صدق او [illegible] از برای وی ثابت است واین مسئله از قواعد ایشان است
ومع هذا زید واسحاق را [illegible] باآنکه دعوی امامت کرد ومحمد بن حجت را امام منتظر
[illegible] دعوی [illegible] ند و برعم ایشان بسبب غیبت او از پدر خود در صغر یا بسبب مخفی
[illegible] انگر بر پیش کردند روایت او را تکذیب کردا ایشانرا غیر ایشان ودران
[illegible] همچنانکه بیان کردیم پس تامل کن که بمجرد امکان وجود دیگری او را امام
[illegible] باب عقاید کافی است باز بر تقدیریکه موجود باشد باید که تصور تامی کرده

در اثبات امامت از برای کسیکه عاجز باشد از آن امامت بآن چه چیز است و با نیطرف یا ثبت
چیست اگر امامت بمعنی ولایت خلق است که هر یک از ائمه مذکورین دعوی اهلبیت این را نستند
و اظهار خوارق می نمودند بر این تا آنکه کلمات ثابت از ایشان دلیست بر آنکه ایشان از آن دوری
میجستند اگر چه اهل آن بودند و دعوی آن نمیکردند بیان آنچنین که ما کردیم بعضی از اهلبیت بنوی فکر
کرده اند که خدا تعالی قلوب ایشانرا تقیح و ضلال پاک ساخته است و عقول ایشانرا از سفاهت
و نافهمی محفوظ داشته است زبان ایشانرا از کذب و بهتان فعلیهم الرحمة والغفران آیت سیزدهم
از آیات فضائل اهلبیت قوله تعالی وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم و بر اعراف که حجاب ستا
مثل حصار شهر در میان اهل بهشت و دوزخ و بقول امام زاهدی باشد از مشک سفید رجال یعرفون کلا
بسیماهم مردان باشند مشرف شده به بهشت و دوزخ که بشناسند همه اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای
ایشان چه بهشتیان روسفید و دوزخیان سیاه رو باشند و آن موضع را اعراف میگویند بواسطه
آنکه ساکنان او عارف اند باحوال فریقین و آن رجال انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملائکه
بر صورت مردان و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از انجا مسنازل خود
در بهشت می بینند و از آن متلذذ میشوند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و شکر خلاصی از آن [illegible]
می باشند یا طائفه از موحدان باشند که در عمل تقصیر کرده بنا بر این محبوس شده اند در میان بهشت
و دوزخ تا خدا تعالی در ماده ایشان آنچه خواهد حکم فرماید کذا فی تفسیر البیضاوی و در تفسیر جامع البیان
آورده که اصح بلکه صحیح آنست که آن رجال قومی باشند که حسنات و سیآت ایشان [illegible]
باشند و در تفسیر ثعلبی از ابن عباس نقل کرده که اعراف موضع بلند است از صراط که [illegible]
عباس و علی بن ابیطالب و جعفر طیار رضی الله عنهم می باشند [illegible] خود [illegible]
می شناسند و دشمنان خود را بسیاه روئی [illegible]
بی اسنادی که علی کرم الله وجهه گفت که رسول صلی الله علیه وسلم [illegible]
واعداء اهلبیتی کثرة المال والعیال کفاهم بذالك ان یکثر مالهم [illegible]
وان یکثر عیالهم فیکثر شیاطینهم بار خدایا روزی گردان مر دشمنان مرا [illegible]
مرا بسیاری مال و عیال که کفایت است باین عداوت تا که مال ایشان بسیار گردد [illegible] قیامت
حساب ایشان بطول انجامد و اولاد بسیار گردد تا شیاطین ایشان بسیار باشند [illegible]
بر ایشان بکثرت مال و عیال آنست که اعدای پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اعدای اهل بیت [illegible]
هیچ با عنی بر عداوت نیست غیر محبت مال و اولاد و عیال و میل دنیا که همه [illegible]
پس از محبت آنحضرت بهمین کثرت مال و عیال بر ایشان [illegible]

وعیال از برای ایشان نعمت نباشد بلکه نعمت و وبال باشد بواسطه کفران نعمت کسی بدست او دیده آیت یافته اند یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم بخلاف کسیکه آنحضرت از برای او دعا کرد مثل آل عیال مثل ابن عباس رضی الله عنه چه قصد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که این آل وعیال وسیله امور اخرویه و امور دنیویه نفع سازد آیت چهاردهم از آیات فضائل اهل البیت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا الی قوله تعالی وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفوا عن السیئات ویعلم ما تفعلون در تبیان از ابن عباس نقل کرده که چون رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت آمده گفتند شما پسر خواهر ما ئید و در راه دین رهبر ما ئید اخراجات شما بسیار است و دخل ما کم است اگر فرمائی قدری از اموال طیب النفس جمع کرده بیاریم تا خدام تو در ضروریات خرج کنند انگاه این آیت نازل شد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم یعنی بر رسانیدن پیغام اجر یعنی مزدوری مگر آنکه دوست دارید مرا در حق خویشی من با شما یا آنکه دوست دارید قرابت خویشان مرا ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و هر کس که کسب کند نیکی یعنی طاعتی را زیاده کنیم مر او را در آن نیکی نیکوئی یعنی تضاعف سازیم ثواب آن نیکی را ان الله غفور شکور بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است مر گناهگاران را و شکر پذیرنده است اطاعت فرمانبرداری را ثعلبی در تفسیر خود آورده از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شد در شان قومی که در دل تهمتی افتاده شد که آنحضرت اراده نکرده است ازین آیت مگر آنکه ترغیب کند ما را بدوستی خویشان خود و بعد از آن جبرئیل علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه وسلم را خبر داد که ایشان ترا متهم داشتند بعد از آن این آیت نازل شد ام یقولون افتری علی الله کذبا یا بلکه میگویند کافران بر می بافد و بر می بندد محمد دروغ را بر خدای تعالی در دعوی نبوت یا نزول قرآن فان یشاء الله یختم علی قلبک پس اگر خواهد خدای تعالی مهر نهد بر دل تو تا افترا میکنی و قرآن را بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبائی و بدهد تا از ایذائی و جفائی کفار متضرر نگردی و یمح الله الباطل ومحو کند خدای تعالی بحق و نا رزتی را ویحق الحق بکلماته و آشکارا کند حق را بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس و قرآن نتواند رد انه علیم بذات الصدور بدرستیکه خدای تعالی دانا است بهر چیزیکه در دلها است و ضمیر تو و ضمیر ایشان نا امید اند بعد نزول آیت ام یقولون الخ آن قوم توبه کردند آنگاه این آیت نازل شد وهو الذی یقبل التوبة عن عباده و اوست آنکس که بمحض کرم قبول میکند توبه را از بندگان خود یعنی تفضلا او بازمیگردند آن بازگشت را در پذیرد و یعفوا عن السیئات و فرو گذارد بدیهای ایشان ویعلم ما تفعلون و میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه و بدانکه این آیت قل لا اسئلکم علیه اجرا تا آخر آیات ثلثه مشتملست بر چند مقصد و چند تابع مقصد و اول در تفسیر این آیات

این آیت مرویست روایت امام احمد و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم از ابن عباس رض که چون این آیت
نازل شد اصحاب گفتند یا رسول الله خویشان تو که واجب است بر ما دوستی ایشان چه کسانند رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود که علی و فاطمه و هر دو پسران ایشان یعنی حسن و حسین رضی الله عنهم و در سند این حدیث
شیعه غالی است لیکن راستگوی است و ابو الشیخ وغیر از علی رض روایت کرده اند که فرمود در شان ما آل
حم آیتی نازل شده و حفظ مودت ما نکند مگر مومنی بعد از آن این آیت خواند قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی و نیز طبرانی از حسن رض روایت کرد از چند طریق اسناد که بعضی
از آن اسناد حسن است که وی رضی الله عنه خطبه خوانده و از آنجمله این بود که گفت من عرفنی فقد
عرفنی و من لم یعرفنی فانا الحسن بن محمد صلی الله علیه و سلم هر کس که مرا می شناسد
میشناسد و هر کس نمی شناسد پس من حسن بن محمدم صلی الله علیه و سلم بعد ازین این آیت بر خواند و
اتبعت ملة آبائی ابراهیم الآیة و گفت انا ابن البشیر و انا ابن النذیر من پسر آن کسم که بشارت
دهنده و بیم کننده بود و من از آن اهل بیتم که خدا تعالی فرض ساخته است مودت و موالات
ایشان را زیرا آنچه بر محمد نازل شده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و در دیگر روایت آنکه گفت من از آن
اهل بیتم که خدای عز و جل فرض ساخته است مودت ایشان بر هر مسلمانی و در شان ایشان نازل
گردانیده است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و اقتراف
حسنات دوستی با اهلبیت اسلام است و طبرانی از امام سجاده سادات امام زین العابدین رض روایت
کرده که چون بعد از واقعه پدرش حسین رض وی را اسیر کرده بجانب شام بردند شخصی از اخلاف شام در شهر با وی
ملاقات کرده گفت الحمد لله که خدا تعالی شما را مقتول و مستاصل گردانید و قطع فتنه نمود امام زین العابدین
مر آن شخص را گفت آیا نخوانده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی آن شخص گفت قربی درین آیت شمااید
گفت بلی مراد ازین قربی ما ایم و ثعلبی از ابن عباس رض روایت کرده از تفسیر ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا
گفت اکتساب حسنه درین آیت مودت آل محمد است صلی الله علیه و سلم و قرطبی وغیره از سدی نقل کرده
اند در تفسیر قوله تعالی ان الله غفور شکور گفت غفور است مر گناهان آل محمد را شکور است مر حسنات
ایشان را و ابن عباس رض قربی را در آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا حمل بر عموم کرده چنانچه در بخاری وغیر آن
مرویست که سعید بن جبیر چون تفسیر قربی به آل محمد کرد ابن عباس رض وی را گفت که شتاب کردی زیرا که
هیچ بطنی از بطون قریش نیست آنکه رسول صلی الله علیه و سلم را با ایشان قرابتی و خویشی نیست
پس ابن عباس رض تفسیر چنین کرد که آنچه شما را دعوت میکنم مزدوری با و اجری نمیخواهم مگر آنکه صله رحم که میان ما
و شما است بجا آرید و در روایت دیگر از وی آنست که گفت بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم مر قوم خود را آنچه
شما را میخوانم مزدوری نمیخواهم مگر آنکه مرا دوست دارید بسبب خویشی که میان ما و شما است و محافظت

من کنید درین خویشی و در روایتی دیگر از ابن عباس رض آنکه گفت چون قریش از آن امتناع نمودند
از آنکه با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت کنند خدا تعالی عزوجل این آیت نازل گردانید آنگاه رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود یا قوم اگر شما ابا و امتناع نمائید از آنکه با من بیعت کنید باید که حفظ خویشی کرده مرا
مرنجانید و عکرمه درین تفسیر متابعت ابن عباس رض کرده گفت قریش در زمان جاهلیت قطعاً محافظت
صله رحم میکردند و چون رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را دعوت کرد خلاف عادت نموده قطع رحم کردند
بنابرین رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را مامور ساخت بصله رحمی که میان آنحضرت و ایشان بود و اگر در آنچه
شما را دعوت میکنم محافظت من نمیکنید بسبب قرابتی که مرا بر شماست محافظت من کنید و در
تفسیر قتاده و سدی و عبدالرحمن بن زید بن اسلم و غیر ایشان نیز برین نهج جاری شده و موید این قول
آنکه این آیت در مکه نازل شده و آثار روایت نزول این آیت در مدینه در وقتیکه انصار مفاخرت بر
عباس و بر پسرش میکردند آن روایت ضعیف است و بر فرض صحت میتواند بود که دو نوبت این آیت
نازل شده باشد و مع ذلک جمع این روایات منافاتی ندارد و بتخصیص قربی بآل چنانچه ابن
جبیر برین رفته زیرا که او اقتصار بر اخص افراد قربی کرده و بیان این معنی نموده که تاکید در حفظ آل و
اهلبیت مستفاد میشود که حفظ مودت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق اولی است چرا که حفظ مودت
اهلبیت بجهت آنحضرت است پس آنحضرت باین حفظ اولی و احری باشد از ایشان و همچنین تفسیر
ابن جبیر با ابن عباس رضی الله عنهما منافاتی ندارد و بنابرین ابن عباس نسبت خطا بابن جبیر نکرده
بلکه نسبت سرعت در تفسیر بوی کرده و گفته که در قصد شمول [illegible] آن مودت آنحضرت م
اولاً بالذات اهم است از مودت اهلبیت و موید این آنکه میان تفسیر ابن عباس رض یکنوبت تفسیر
باین طریق کرده و نوبتی دیگر بآن طریق تفسیر کرده و ازین فهم میشود که هر دو تفسیر صحیح است و در روایت
دیگر موافق تفسیر ابن جبیر است که قبل ازین مذکور شد و در حدیثی که نقل کرده در سند آن شیعه غالی است ایضاً
جمیع این تفاسیر منافاتی ندارد بآنچه از ابن عباس رض بعض [illegible] روایت کرده اند مرفوعاً تفسیر
چنین کرده که بگو ای محمد من بآنچه پیش شما آورده‌ام از بینات و هدی مزدی نمیخواهم مگر آنکه خدا تعالی را دوست
دارید و بطاعت قربت با وجوی جوئید و وجه عدم منافات آنست که از جمله مودت رسول صلی الله علیه وسلم
واهلبیت وی و ذکر بعضی از معانی لفظی نفی چیزی که ضد او نباشد از آن معنی نمیکند خصوصاً با
آنکه در آن بعضی اشارتی و ایمائی بر بقیه معانی بوده باشد و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ
است زیرا که آیت در مکه نازل شد و در آن وقت مشرکان ایذای رسول صلی الله علیه وسلم میکردند
بنابرین خدا تعالی فرمود ایشان را بدوستی آنحضرت و صله رحم و چون بمدینه هجرت نمود و انصار
آنحضرت را جای دادند و نصرت نمودند خدا تعالی آنحضرت را باخوان خود از انبیا ملحق ساخت

این آیت فرستاد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی هیچ مزدی نمیخواهم از
شما برادای رسالت پس شما رست یعنی هر مزدی که برادای رسالت میخواستم آن مزد شما رست مثل
میگویند اگر عطائی بمن کرده باشی بگیر آنرا پس مراد نفی سوال ست یعنی هیچ مزدی نمیخواهم نیست مزد
و دعوت من مگر بر خدای عز و جل و بغوی سه قول قائلین بنسخ رد کرده است باین طریق که مودت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و باز داشتن آزار و ایذا از آنحضرت و مودت اقارب آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و قرب خدایتعالی باطاعت و عمل صالح از فرائض دین است و باقی ست ابدا پس جایز نیست
نسخ آن و آنکه دال است برین معنی فالا المودة فی القربی استثنا منقطع ست یعنی لیکن یاد میدهم شما
را که دوست دارید قرابتی که میان من و شما است پس این مزدی نشد که در مقابلهٔ ادای رسالت
باشد با آیت مذکوره که آن استدلال بنسخ کرده اند و ثعلبی مبالغه کرده است در رد قائلین به نسخ
و گفته که در قبح قول ایشان کافی ست که میگویند که تقرب بخدایتعالی باطاعت فرموده پیغامبر صلی الله
علیه وسلم و اهلبیت پیغامبر صلعم منسوخ است انتهی و صحیح است آنکه گویند الا المودة فی القربی استثنا
متصل ست بدلیل حدیثی که ملا در سیرت آورده که پیغامبر فرموده بتحقیق که خدایتعالی گردانید اجر
مرا برایشان یعنی بر امت مودت در قربی و من خواهم پرسید حوال شما را از اهلبیت و اقارب
من بلوکی که با شما کرده اند از ایشان در روز قیامت و تسمیه این مودت با جر برین تقدیر مجاز
مقصود دوم این آیت متضمن امت بر طلب مهر اهلبیت نبوت و آنکه این محبت از کمال ایمان
ست و باید که افتتاح این مقصد باتیی دیگر کنیم و بعد ذلک احادیثی که درین باب وارد
ایراد نمائیم قال الله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمان ودا
بدرستیکه کسانیکه ایمان آوردند و عمل پسندیده کرده اند زود است که پدید آرد از برای ایشان
خدایتعالی دوستی در دل خلق یعنی محبت ایشان در دلها افگند بی اسباب و وسایط چنانچه در
صحیح مسلم آورده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میفرمائید هرگاه که خدایتعالی بنده را
از بندگان خود دوست دارد جبرئیل را گوید که من فلان را دوست میدارم تو نیز او را دوست دار
پس جبرئیل علیه السلام او را دوست دارد و منادی کند در میان اهل آسمان آنگاه محبت او را
کنند اهل زمین نیز او را دوست دارند و روایت کرده حافظ سلفی از محمد بن حنفیه که در تفسیر این
آیت گفته که باقی نماند مومنی یعنی هیچ مومن نیست مگر آنکه در دل او دوستی علی و اهلبیت رضی الله
عنهم ست و بصحت رسیده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دوست دارید خدایتعالی را بسبب
نعمتی که بشما داده است و مرا دوست دارید بدرستیکه خدایتعالی فلان را دوست دارد شما هم
او را دوست دارید پس اهل آسمان او را دوست دارند بجانب دوستی خدا عز و جل [illegible]

اهلبیت مرا بر اے دوستی من وایراد ابن جوزی این حدیث را در علل متناهیه وهم است و بیهقی
و ابوالشیخ و دیلمی روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت مومن نیست هیچ بنده تا آنکه من
دوست تر باشم نزد او از نفس وی و عترت من دوستر باشد نزد وی از عترت وی و اهل بیت من
دوستر باشد نزد وی از اهل بیت او و باشد ذات من دوستر نزد او از ذات او و دیلمی روایت
کرده که آنحضرت فرمود تا دیب کنید اولاد خود را بر خصلت اول بر دوستی پیغمبر خود و دوم دوستی
اهلبیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوم بقرات قرآن بصحت رسیده که عباس شکوه کرد از قریش
در وقتیکه ملاقی ایشان میشود روی ترش از وی در هم میکشند و چون سخن میگویند وقتیکه او میرسد ترک
سخن میکنند رسول صلی الله علیه وسلم از استماع این سخن غضب فرمود غضبی شدید چنانچه رنگ آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سرخ شد و رگ پیشانی آنحضرت برآمده گشت و گفت بدان خدائی که جان من
بید قدرت اوست که داخل نمیشود ایمان در دل هیچ مومنی تا زمانیکه دوست دارد شما را
بجهت خدا و رسول وی و در روایتی دیگر که آن بصحت رسیده وارد شده که فرمود چیست
حال قومی که سخن میکنند و چون شخصی از اهلبیت رسد قطع سخن مینمایند والله که ایمان در دل هیچ
مومن داخل نمیشود تا وقتیکه دوست دارد خویشان مرا از جهت خدا تعالی و از جهت خویشی و قرابت
که با من دارند و در روایت دیگر آنست که فرمود بآن خدائیکه جان من بید قدرت اوست در بهشت
در نیایند یعنی هست وقتی که ایمان آورند و ایمان نیارند تا وقتیکه دوست دارند شما را یعنی اهلبیت
را بجهت خدا و رسول او آیا شما امید شفاعت من چنان دارید که بنو عبد المطلب هم امید آن ندارند
و در روایت دیگر آنکه فرمود که ایشان بخیر نخواهند رسید تا وقتیکه دوست دارند شما را برای
خویشی من و در روایت دیگر آنکه فرمود مومن نیست احدی از ایشان تا وقتیکه دوست دارند شما را
بجهت دوستی من آیا شما امید دخول بهشت دارید بشفاعت من که بنو عبد المطلب امید ندارند
و طرق این حدیث بسیار است تمام آنها را بیان نکردیم **نقلست** که دختر ابو لهب هجرت کرده
بمدینه آمد بعضی از مردم وی را گفتند که این هجرت تو بتو فائده ندارد زیرا که تو بنت حطب ناری
آنگاه دختر این سخن را بعرض حضرت رسانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم از استماع این سخن غضبناک
شده در زمانی که بر منبر بود گفت چه قصه واقع شده است قومی را که مرا میرنجانید در باب خویشان و
قرابتان من بدانید که هر کس که خویشان و قرابتان مرا رنجانیده است گویا که مرا رنجانیده است و هر کس
که مرا رنجانیده خدا تعالی را رنجانیده روایت این حدیث ابن ابی عاصم و طبرانی و ابن منده و
بیهقی بالفاظ متقاربه کرده اند و نام این دختر در یک روایت درّه وارد شده و در روایت دیگر
سبیعه پس باید دانست که هر دو اسم یک شخص است یا آنکه یکی از این دو لقب است و دیگرے

یا یک سہم روز نان باشد کہ این قضیہ متعدد باشد و مروی است بروایت احمد و ابن عبد البر از
عمرو اسلمی کہ از اصحاب حدیبیہ بود برفاقت علی بجانب یمن رفتند و از وی غلطی دیدہ و چون بمدینہ
آمد شکوہ او فاش کرد نزد مردم آنگاہ پیغمبر با وی گفت کہ واللہ تو مرا رنجانیدی گفت عمرو اسلمی کہ پناہ
بخدا میگیرم از آنکہ ترا برنجانم یا رسول اللہ فرمود بلے ہر کس کہ علی را ایذا دہد پس مرا ایذا رسانید و ہر کہ ایذا
دہد مرا پس بتحقیق ایذا رسانید خدا تعالی را و زیادہ کرد ابن عبد البر و گفت کہ ہر کہ علی را دوست دارد
او مرا دوست داشتہ است و ہر کس کہ علی را رنجانید مرا رنجانیدہ و ہر کس کہ مرا رنجانیدہ است پس خدا
تعالی را رنجانیدہ است و ہمچنین بریدہ را این قضیہ واقع شد کہ در یمن رفیق علی بود و چون بمدینہ آمد
بر علی غضبناک بود و میخواست کہ شکوہ او ظاہر سازد و سبب کنیزکے کہ از خمس گرفتہ بود و
بعضے دیگر گفتند کہ این حکایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را خبر کن و غرض ایشان بود کہ علی
از چشم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بیفتد اتفاقا رسول اللہ از ورای باب این حکایت شنید و
غضبناک بیرون آمد و گفت چہ حالت است قومی را کہ تنقیص علی می کنند ہر کس کہ تنقیص علی
کردہ است مرا تنقیص کردہ است و ہر کس کہ مفارقت علی کند مفارقت کردہ است کہ بتحقیق
علی از من است و من از علی ام و علی از من مخلوق شدہ است و من از طینت ابراہیم مخلوق
شدہ ام و من افضلم از ابراہیم قولہ تعالی ذریۃ بعضہا من بعض واللہ سمیع علیم
یعنی برگزیدہ اولاد پیغامبران را از آبای برگزیدہ ایشان بعضے از بعضے و خدای شنوا است
است باقوال ایشان و دانا است باعمال ایشان اے بریدہ نمیدانی کہ تقسیم علی بیشتر از این
کنیزک بود کہ گرفتہ است الی آخر الحدیث الذی رواہ الطبرانی و در سند این حدیث حسین اشقر
است و قبل از این گذشتہ است کہ وی شیعی است غلو دارد و در حدیث ضعیف وارد شدہ
کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت کہ لازم دارید بر خود مودت ما اہل بیت نبوت را ہمہ ہر آئینہ کہ ہر
کہ بخدای وصل شود و حال آنکہ دوست ما بودہ باشد در بہشت داخل خواہد شد
بشفاعت ما آن خدای کہ جان من بید قدرت اوست کہ عمل بندہ وی را سود نمیدہد مگر آنکہ
بمعرفت حق ما و موافق این حدیث است آنچہ گفت کعب الاحبار و عمر بن عبد العزیز یافتہ اند کہ ہیچ
یک از اہل بیت نیست مگر آنکہ او را شفاعتی ہست و ابو الشیخ و دیلمی روایت کردہ کہ رسول صلی اللہ
علیہ وسلم فرمود کہ ہر کس کہ حق عشیرت من و حق انصار و عرب ندانند پس او یکی از سہ چیز است یا
منافق یا ولد الزنا یا مروی است کہ مادر وی بغیر طہر بوے حاملہ شدہ است و دیلمی روایت کردہ
است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ہر کس کہ خدا تعالی را دوست دارد قرآن را دوست
دارد و ہر کس کہ قرآن را دوست دارد مرا دوست دارد و ہر کس کہ مرا دوست دارد اصحاب و

وقرابت مرا دوست دارد و در روایت هشتم بسیاری از احادیث که تعلق باین بحث دارد و گذشته
باید که رجوع کنی بآن آیت و ابوبکر خوارزمی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم روزی بیرون
آمد و روی مبارک آنحضرت نورانی بود مثل دایره قمر یعنی متبشر و خوشحال بود آنگاه عبدالرحمن بن عوف
از سبب آن پرسید رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بشارتی بمن رسیده است از جانب
پروردگار من در باب برادرم و ابن عم من و در باب دختر من که خدا تعالی عز و جل تزویج فرمود علی
را بفاطمه رضی الله عنهما و رضوان خازن جنان را امر فرمود تا درخت طوبی را جنبانید آنگاه درخت
طوبی خوشه چند بار آورد بعدد دوستان اهلبیت و در زیر آن درخت فرشتهائی از نور
آفریده و بدست هر فرشته یکی از آن نوشتها داد پس چون قیامت قائم شود آن فرشتها
در میان خلائق منادی کنند هیچکس از دوستان اهلبیت نماند مگر آنکه آن نامه آزادی از آتش دوزخ
بدست او بدهند پس برادر من و ابن عم من و دختر من باعث خلاصی بسیار از خلائق مردان و زنان
امت من خواهند بود از آتش دوزخ و روایت کرده ملا که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که دوست ندارد
مرا و اهل بیت نبوت مرا مگر مومنی متقی و دشمن ندارد مرا مگر منافق شقی و در حدیث احمد و ترمذی قبل
ازین مذکور شد که فرمود هر کس که مرا دوست دارد و این دو کس را یعنی حسن و حسین و پدر و مادر
ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در بهشت و در دیگر روایت در درجه من خواهد بود و زیاده
کرد ابوداؤد آنکه فرمود و تابع سنت من باشد بدانکه ازین روایت معلوم میشود که مجرد محبت اهلبیت
بی آنکه تابع سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد و اجتناب از معاصی نماید چنانکه شیعه و روافض زعم
محبت دارند و از سنت آنحضرت اجتناب مینمایند این نوع محبتی است که فایده بر آن مترتب نمی
شود بلکه موجب عذاب جلیل و نکال الیم است در دنیا و آخرت و در آیت ششم از آیات فضائل اهلبیت
در صفات شیعه آمده که محبت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و اهلبیت ایشان راسخ و رسیده بیان کردیم
باید که رجوع بآن اوصاف کنی تا معلوم گردد که آنکه این جماعت که دوستی اهلبیت را بخود نسبت مینمایند
و مخالف سیرت ایشان مینمایند بنهایت غباوت و شقاوت و جهالت و حماقت دارند رزقنا
الله تعالی دوام محبتهم واتباع هدیهم آمین یا رب العلمین اما آنحدیث که نقل
کرده اند از علی رضی الله عنه ان اهل شیعتنا یخرجون من قبورهم یوم القیامة علی
ما فیهم من الذنوب والعیوب وجوههم کالقمر لیلة البدر حدیثی موضوع
است و بسیاری از امثال این حدیث ابن جوزی در موضوعات شمرده و ثعلبی در تفسیر قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی حدیثی طویل باین طریق بیان کرده شیخ الاسلام والحافظ
ابن حجر میگوید که آثار وضع بر این حدیث ظاهر و هویداست و باز دارد از ما حدیث دیگر که ثابت

کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده هر کس که بدل ما را دوست دارد و بلسان دوست اعانت میکند او با من در علیین خواهد بود و هر کس که دوست دارد ما را بدل و اعانت کند بزبان و دوست دارد و پس او در درجه که نزدیک علیین است خواهد بود و هر کس که دوست دارد ما را بدل و بلسان و دست خود را باز دارد از ما آن کس در درجه که نزدیک بآن درجه است خواهد بود و در سند این حدیث مرد رافضی است که در رفض غلو دارد و مردی دیگر که متروک است در روایت مقصد سیوم آنچه درین آیه اشارت است بآن از تحذیر و تخویف دشمنی اهلبیت چنانچه بصحت رسیده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود آنخدائی که نفس من بید قدرت اوست که دشمن ندارد ما را اهلبیت را هیچکس مگر آنکه خدای تعالی ویرا در دوزخ درآورد و امام احمد مرفوعا روایت کرده که گفت دشمنی نمیکند اهلبیت را مگر منافق و روایت کرد امام احمد و ترمذی از جابر رضی الله عنه که گفت منافقان را نمیشناختیم مگر بدشمنی ایشان با علی رضی الله عنه و حدیث من ابغض احدا من اهل بیتی فقد حرم علیه شفاعتی موضوع است و همچنین حدیث من ابغض اهل البیت حشره الله یوم القیامة یهودیا وان شهد ان لا اله الا الله موضوع است چنانچه ابن جوزی و عقیلی گفته اند و احادیثی که قبل ازین گذشته و بعد ازین خواهد آمد مستغنی میسازد ما را ازین دو حدیث موضوع و طبرانی بسندی ضعیف از حسن رضی الله عنه مرفوعا روایت کرده که دشمن ندارد ما را و حسد نبرد با ما هیچکس مگر آنکه روز قیامت او را منع کنند از حوض کوثر بتازیانه های که از آتش دوزخ باشند و در روایت ضعیفه از وی از جمله قصه طویله آنکه شخصی لعنت کرد که تو علی رضی الله عنه را سب میکنی والله اگر بر حوض وارد شوی و همیداینم ندارم که وارد شوی علی رضی الله عنه را بیابی که دامن بر میان زده باشد و در دستهای بالای برده منع کفار و منافقین میکرده باشد از حوض رسول صلی الله علیه وسلم و اینقول صادق و مصدوق محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم است

و طبرانی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود

یا علی روز قیامت با تو عصائی از عصاهای بهشت بوده باشد و بآن عصا منافقان را از حوض کوثر منع میکرده باشی و امام احمد بن حنبل روایت کرد که آنحضرت فرمود عطا کرده شدم در باب تو پنج چیز که نزد من دوست تر است از دنیا و ما فیها یکی آنکه او نزد خدای تعالی باشد روز قیامت تا وقتیکه از حساب فارغ شوم یعنی در موقف حساب از اول تا آخر حاضر خواهد بود دوم آنکه لوای حمد در دست او باشد آدم و اولاد او همه در زیر او باشند سیوم آنکه نزد حوض خواهد ایستاد که هر کس که از امت مرا شناسد ویرا آب دهد الحدیث و حدیثی که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت شد تو که بر حوض وارد شوند حال آنکه تشنه باشند و غل در گردن و دستهای ایشان باشد قبل ازین مذکور شد و دیلمی مرفوعا روایت کرده که فرمود بغض بنی هاشم و انصار کفر است و بغض عرب

تعالی است و بصحت رسیده نزد حاکم که رسول صلی الله علیه وسلم گفت ای بنی هاشم در خواستم از خدای
تعالی از برای شما سه چیز یکی آنکه قایم شما را ثابت دارد دوم آنکه گمراه شما را هدایت دهد سیوم جاهل شما را
عالم گرداند و در خواستم از خدای تعالی که جلیل شما را جواد کند و در دیگر روایت آنکه شجاع و شدید الباس و
نجیب و رحیم گرداند پس اگر مردے قدمین خود را جمع سازد میان رکن و مقام و صلوات و صیام بجا
آرد و آنگاه بخدای تعالی واصل شود و حال آنکه اهلبیت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را دشمن
دارد در دوزخ خواهد رفت و بصحت رسیده ایضا که رسول صلی الله علیه وسلم گفت شش کس اند
که ایشان را لعنت کردم و خدای تعالی ایشان را لعنت کرد و پیغامبران این لعنت اول کسیکه زیاده
کند در کتاب الله تعالی چیزی را دوم کسیکه اعتقاد در قدر نداشته باشد و تکذیب آن کند سیوم
آنکه تسلیط یابد بر امت من بجبروت تا ذلیل گرداند کسی را که خدای تعالی او را عزیز ساخته است و عزیز
سازد کسی را که خدای تعالی او را ذلیل گردانیده چهارم کسیکه حلال انگارد چیزی را که خدای تعالی او را حرام
ساخته است و در دیگر روایت والمستحل لحرم الله پنجم کسیکه حلال داند از عترت من آنچه خدای تعالی بروی
حرام ساخته است ششم کسیکه ترک سنت من میکند و در دیگر روایت هفتم آنکه در غنیمت کسی را
منفرد سازد و تسویه تقسیم نکند و امام احمد از ابو سعید نقل کرده که … اهلبیت
والبیت میکند بدرستیکه در حسے از همسایه از کوزه آمد و آن …
را که خدای تعالی او را گشته و مراد … حسن بن علی … بود … خدای تعالی …
وی اند خبث وبصر او را محو و مندرس ساخت **تنبیه** قاضی عیاض رحمه الله تعالی در شفا عبارتی
ایراد فرموده حاصل آن عبارت اینست که سب پدر یکی از ذریت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
اند و قرینه بر آن نصب نکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن بیرون رود که آن فسقست و از
احادیث سابقه وجوب محبت اهلبیت و تحریم بغض و عداوت ایشان معلوم شد بیهقی و بغوی
تصریح بلزوم محبت اهلبیت کرده اند چنانچه قبل ازین مذکور شد که محبت ایشان از فرائض دین است
و شافعی بنص بر معنی کرده است که از وے منقولست **شعر** یا اهل بیت رسول
الله حبکم ـ فرض من الله فی القرآن انزله + و در توثیق عری الایمان للبارزی
الامام المحی کلامے نقل کرده که حاصل آن کلام اینست که خواص علما در دل خود ترتیبی تام از جهت محبت پیغامبر
صلی الله علیه وسلم می یابند باز از جهت محبت ذریت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بواسطه علم ایشان بانکه
نطفه کریمه آنحضرت باز از جهت اولاد عشره مبشره باز اولاد بقیه اصحاب رضی الله عنهم و امر و زنان آنها
چنان مے بینند که قبل ازین پدران ایشان را می دیدند و سزاوار آنست که چشم بپوشند از افعال
ایشان مگر یکی از اهلبیت بواسطه بدعتی یا غیر آن فاسق بوده باشد افعال او را دشمن دارند نه ذات او

اوراز برای غضب رسول الله است صلی الله علیه وسلم اگرچه چند وسط بوده باشد و ابو سعید در شرف
النبوت وابن مثنی روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت یا فاطمه بدرستیکه خدای تعالی
غضب میفرماید برای غضب تو و خوشنود میشود برای خوشنودی تو پس اگر ایذای یکی از اولاد
فاطمه رضی الله عنها کنند متعرض خطری عظیم که بسبب غضب اوست شده باشد و هرکس که دوست دارد
ایشانرا متعرض رضای او شده باشد و دیگر آنکه هرگاه که علما تصریح کرده اند که سزاوار آنست که اکرام کنند ساکنان
بلده رسول الله صلی الله علیه وسلم کنند اگرچه از ایشان بدعتی یا مثل آن چیزے صادر شده باشد بنا بر
رعایت حرمت جوار شریف آنحضرت پس اکرام و محبت ذریت آنحضرت که جگر گوشه آنحضرت
اند بطریق اولی خواهد بود و مرویست که در قوله تعالی وکان ابوهما صالحا میان غلامین یتیمین میان
پدر صالح ایشان که محافظت آن کرده هفت پدر یا نه پدر بوده و از حضرت جعفر الصادق منقول است که فرمود
احفظوا فینا ما حفظ للعبد الصالح فی الیتیمین وما انقذ ذریة محمد صلی الله علیه وسلم
مقصد چهارم در آنچه اشارت است بآن از ترغیب بصلة اهل بیت و مسرور ساختن ایشان
ودیلمی مرفوعا روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هرکس که میخواهد که بمن متوسل شود و در وی [illegible]
نعمتے نزد من باشد که بسبب آن در روز قیامت از برای او شفاعت کنم باید که با اهل بیت من
پیوند دو ایشانرا خوشحال سازد و ابن عمر رضی الله عنه از چند طریق اسناد وارد شده که زبیر [illegible] گفت بیا تا [illegible]
یکدیگرے بعیادت حسن بن علی رضی الله عنه برویم و زبیر درنگی در آمدن واقع شد [illegible] گفت ابا عبد الله
که عیادت بنی هاشم فرض است و زیارت ایشان نافله یعنی تاکید بعضے و [illegible] ایشان زیاده است از
غیر ایشان و حقیقت فرضیت اراده نکرده است پس این قول از وی بر حد قول رسول صلی الله علیه
وسلم است که فرمود غسل جمعه واجب است خطیب مرفوعا روایت کرده که مردم از [illegible] [illegible]
بنی هاشم که ایشان بهیچ چیز نیاز برای کسی و طبرانی مرفوعا روایت کرده که هرکس که دستی نزد [illegible]
یکے از اولاد عبد المطلب کرده باشد و در دنیا جزای او مکافات نیافته است بر من است که در روز
قیامت وی را مکافات دهم زمانیکه ملاقی من شود و ثعلبی یاد کرده گفت [illegible] حرام است بهشت بر
کسیکه ظلم کرد بر من و در باب اهل بیت من و رنجانید مرا در باب عترت من لیکن در سند [illegible] روایت
کرده که [illegible] است و در حدیثی ضعیف وارد شده که گفت پیغمبر [illegible] در روز قیامت من
شفیع ایشان خواهم بود اول کسیکه ذریت مرا گرامی دارد دوم کسیکه حب ایشان برآورد سیوم
کسیکه سعی در امور ایشان کند وقتیکه مضطر باشند چهارم کسیکه دل و زبان محب ایشان باشد
وملا روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم ابوذر را فرستاد بطلب علی [illegible]
میگردد و با آن هیچکس نبود چون بیرون آمد رسول صلی الله علیه وسلم [illegible]

رسول صلی الله علیه وسلم فرمود آیا نمیدانی ای ابوذر که خدایتعالی را فرشتگان اند که سیاحت میکنند
در روی زمین و موکل اند بر حرمت آل محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و ابو الشیخ روایت کرده از جمله حدیثی
طویل که یا ایها الناس بدرستیکه شرف و منزلت و ولایت مر رسول الله راست و ذریت آنحضرت صلعم را پس
شما سخنان باطل ترا زده نروید مقصد پنجم در آنچه اشارتست بآن از مزید توقیر و تعظیم و ثنای اهل بیت
و از نجهت ست که سلف تعظیم و توقیر اهلبیت بسیار میکردند بنا بر قیت دای بر رسول الله صلی الله علیه وسلم
که بنوهاشم را بسیار اکرام مینمودند چنانچه گذشت و خلفاء راشدین و کسانیکه بعد از ایشان بوده اند برین نهج
عمل نموده اند چنانچه بخاری در صحیح خود آورده و از ابوبکر رضی الله عنه روایت کرده که گفت بآن خدای
که جان من بید قدرت اوست که خویشان رسول الله صلی الله علیه وسلم دوستتر اند نزد من از آنکه خویشان
خود پیوندم و در دیگر روایت دوستتر اند نزد من از قرابتان و در دیگر روایتست که گفت والله که اگر بر شما پیوندم
واحسان در حق شما کنم دوستترست نزد من چرا که قرابت و اهلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم اید
و از جهت آنکه حقی هست عظیم که خدایتعالی ثابت و لازم گردانیده است از برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر
هر مسلمانی و اینکلام از ابوبکر رضی الله عنه وقتی صادر شده که فاطمه رضی الله عنها میراث خواست که از ترکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم منع
کند یعنی بنا بر حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة چنانچه در ذکر شبهات
مبسوط سخن درینباب مذکور شد و بخاری ایضا از ابوبکر رضی الله عنه روایت کرد که گفت محافظت کنید محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم را در باب اهلبیت آنحضرت و بصحت رسیده بروایت بخاری از ابوبکر رضی الله عنه
که او برداشت حسن را بر گردن خود و بمزاح علی بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی و علی یضحک
یعنی پدرم فدای تو باد که مطلقا مشابهت برسول دارد و مشابهت بپدر خود نداری و علی تبسم میکرد و
موافق اینحدیث است قول انس رضی الله عنه چنانچه در بخاری از وی روایت کرده که گفت هیچکس شبیه تر از
حسن رضی الله عنه برسول صلی الله علیه وسلم نبود ولیکن آنچه منقول از انس در باب حسین رضی الله عنه چنانچه ترمذی و ابن حبان از وی
روایت کرده اند که گفت حسن از جانب سر تا سینه شبیه بسرور انبیاء است و در حسین با اعضای که
از سینه اند باو شبیه است و ایضا وارد شده در باب جماعتی از بنی هاشم و غیر آن که ایشان برسول شبیه
بودند و در شرح شمایل و ترمذی که از مصنف اند در آنجا نوشته است تعداد جماعتی و دارقطنی روایت
کرده در وقتیکه ابوبکر رضی الله عنه بر منبر رسول بود حسن رضی الله عنه آمد و گفت فرود آ از جای پدر من ابوبکر گفت راست
گفتی والله که این جای پدر تو است تا آنکه ابو الحسن آمد و گفت والله که صدور این سخن برای من و
قرار من نبود بلکه بخاطرش چنین رسیده و من گفته بودم او را ابوبکر گفت ای ابو الحسن والله که من متهم
نساختم در این امر لیکن جماعه مسلمانان چنین پسندیده اند یعنی پس نظر کن در محبت ابوبکر و تعظیم
و توقیر وی حسن را و حسین را که در کنار خود نشانید و گریه کرد و حسین را همین واقع باعمر واقع شده

الله امام حسین آمد ایشان هم چنین سخن ادا فرمود بر دو برادران ابوبکر آنرا از منبر پائین آوردند پس گرفت او را در کنار خود و گریه کرده

و دیگر بر منبر بود عمر بیرون رفت و گفت والله که امانی [illegible] ابوبکر [illegible] بود و از او خواهد
[illegible] باشند و درین اثنا علی بیامد و در حجره [illegible] بود و میان [illegible] و طلبش [illegible] گفت
واعلم که شما [illegible] ابن [illegible] و روایت است از ابن سعد که عمر [illegible] آمد و گفت ای [illegible]
و گفت ای ابو موسی [illegible] است [illegible] شما یعنی رحمت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و [illegible] از انس روایت کرده که گفت زمانی از رسول صلی الله علیه وسلم در مسجد بودیم و درین
اثنا علی آمد و چون سلام کرد [illegible] و جای [illegible] نشستند رسول صلی الله علیه وسلم در چهره اصحاب نظر
میفرمود تا ببیند که کدام یک از ایشان جای وی را بدهد آنگاه ابوبکر رضی الله عنه از دست راست آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نشسته بود از جای خود دور شده گفت یا ابا الحسن بیا اینجا بنشین آنگاه علی در میان آنحضرت
و میان ابوبکر نشست و رسول الله صلی الله علیه وسلم از [illegible] مسرور و خوشحال گشت و گفت ای ابوبکر
فضیلت اهل فضل میدانند اهل فضل و ابن شاذان روایت کرده از عایشه صدیقه که ابوبکر [illegible]
از برای عباس [illegible] آورد و درین پیروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرد چنانچه بغوی از عایشه نقل
کرده که گفت امر عجب از آنحضرت در باب تعظیم [illegible] عباس رضی الله عنه مشاهده کردم و دارقطنی روایت کرده
که رسول صلعم هرگاه که می نشست ابوبکر جانب یمین آنحضرت می نشست و عمر رضی الله عنه از جانب یسار و عثمان
که کاتب آنحضرت بود جانب مقابل آنحضرت می نشست و هرگاه که عباس بن عبد المطلب می آمد ابوبکر رضی الله عنه
عباس را بجای خود می نشانید و ابن عبد البر روایت کرده که اصحاب رضی الله عنهم فضل عباس میدانستند
بنابرین وی را مقدم میداشتند و در مشورت از وی سؤال میکردند و ابوبکر رضی الله عنه نظر بر روی علی رضی الله عنه بسیار میکرد
وقتیکه عایشه از سبب این سؤال کرد ابوبکر رضی الله عنه گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که میگفت نظر
بر روی علی کردن عبادت است و قبل ازین این حدیث گذشت و مذکور شد که حدیث حسن است و در روایت
ابن سمان مرویست که چون ابوبکر و علی رضی الله عنه شش روز بعد از وفات آنحضرت بجهت زیارت قبر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آمدند علی گفت ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش شو ابوبکر رضی الله عنه گفت تقدم نمی
کنم بر مردی که شنیدم از رسول صلی الله علیه وسلم که در حق وی گفت منزلت علی منزلت من است
همچون منزلت من است نزد پروردگار من و دارقطنی از شعبی روایت کرده که گفت در اثنایی که ابوبکر نشسته
بود علی رضی الله عنه از دور پیدا شد و چون ابوبکر وی را دید گفت ای مردمان هر کس که خوشحال میشود از آنکه کسی را
ببیند که منزلت او از جمیع مردم زیاده و قرابت او و حالت او و فضل او از همه نزد رسول صلعم زیاده
باشد باید که نظر کند باین شخص که می آید و آیضا دارقطنی روایت کرده که عمر رضی الله عنه مردی را دید که مذمت علی رضی الله عنه
نمود و آنگاه با وی گفت ویحک اتعرف علیا هذا ابن عمه واشار الی قبره صلی الله علیه
وسلم ما اذیت الا هذا فی قبره چه شده است ترا که درین هلاکت افتاده آیا علی را نشناسی و

واشارت بقبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرد که این پسر عم ویست والله که این مذمت نمی رنجانی مگر پیغامبر
را که درین قبرست و در دیگر روایت آنکه گفت اگر علی رضی الله عنه را دشمن میدارید ایذا پیغامبر صلی الله علیه وسلم کرده باشید
و ثبوت سند این روایت ضعیف ست و ابن عبید بسند روایت کرده که عمر رضی گفت باید که محبت و
مودت اشراف داشته باشید و بپرهیزید از مجالست سفله و از ایشان اعراض کنید و بدانید که شرف
تمام نمیشود مگر بولایت و محبت علی رضی و در بخاری آورده که عمر رضی وقتیکه قحط و کم بارانی میشد بعباس توجه
مینمود و میگفت اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا محمد اذا قحطنا فتسقینا والان انا
نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا فیسقون بار خدایا قبل ازین پیغامبر محمد رسول الله را توسل
میساختیم در ایام قحط بسبب شفاعت آنحضرت باران عطا فرمودی بما والحال عم پیغامبر خود عباس را وسیله
میسازیم و امید عطای باران بدرگاه تو داریم بعد ازان خدا تعالی رحمت بی نهایت میفرمود و در
تاریخ دمشقی آورده که در سال هفدهم از هجرت در مدینه طیبه قحط و کم بارانی واقع شد و مردم مکرر بدعای
استسقا بیرون رفتند و باران نیامد عمر رضی گفت فردا بسببی استسقا خواهم نمود که خدا تعالی
دعای او را قبول میفرماید و باران رحمت نازل میشود چون وقت صبح شد عمر بخانه عباس رفت و گفت
التماس آنست که همراه ما بنماز استسقا بیرون آئی عباس گفت بنشین و کسی را نزد بنی هاشم فرستاد
که طهارت کرده جامهای پاک بپوشند و بیایند چون آمدند عباس رضی خوشبوی طلب فرموده
خود را طیب کرد و بیرون آمد و علی رضی پیشاپیش وی میرفت و حسن رضی از جانب راست و حسین رضی
از جانب چپ و باقی بنوهاشم از عقب وی همه بودند و گفت ای عمر دیگر ان را با ما مخلوط مساز چون
بنماز آمد با ایشان و حمد و ثنای خدا تعالی بجا آورد و این دعا بر خواند اللهم انک خلقتنا ولم
تؤامرنا و علمت ما نحن عاملون قبل ان تخلقنا فلم یمنع علمک فینا رزقنا
اللهم فکما تفضلت علینا فی اوله فتفضل علینا فی اخره بار خدایا ما را از کتم عدم
بوجود آوردی بی آنکه ما را دران تصرفی و قدرتی بوده باشد و تو باعمال ما عالم بودی پیش از آنکه
ما را بیافریدی و این علم تو باعمال ما منع رزق ما نکرد خدایا چنانچه در ابتدای خلقت ابر ما تفضل فرمودی
در آخر آن نیز بر ما تفضل فرما جابر گفت هنوز نرفته بودیم که باران بزار بخت چنانچه بمنازل خود
در میان آب میرفتیم از آنگاه عباس رضی گفت انا المستسقی ابن المستسقی ابن المستسقی ابن
المستسقی . . . . . . خمس مرات یعنی من خود دعای باران کردم و خدا تعالی دعای
مرا قبول فرموده باران فرو فرستاد پسر آنکسم که وی را همین صفت بود و اینکلام اشارت
است بآنکه مرویست که عبد المطلب پنج نوبت دعای استسقا کرد و با جابت مقرون شد و هاشم
رضی نیز که چون بشهر عباس رضی استسقا نمود خطبه خواند و گفت یا ایها الناس ... شنیده

رسول صلی الله علیه وسلم عباس را چنان میدید که ولد والد خود را می بیند و تعظیم و توقیر می نمود و سوگند
او را میداد است ای مردمان باید که شما اقتدا کنید برسول صلی الله علیه وسلم درشان عم آنحضرت عباس رض
و وی را وسیله خود سازید درین مصیبتی که بشما نازل شده است و ابن عبد البر چند وجه از عمر رض روایت کرده که
چون عباس استسقا نمود گفت بار خدایا ما بسبب عم پیغمبر تو بتو تقرب میجوئیم و وی را شفیع خود میسازیم پس
محافظت وی فرما بسبب پیغمبر خود چنانکه حفظ غلامین یتیمین فرمودی بسبب صلاح پدران ایشان
و ما روی در درگاه تو آورده ایم و طلب آمرزش میکنیم بیامرز ما را و در روایت ابن قتیبه آمده است و قول تو
حق است که گفت ای بار خدایا ما تقرب بتو میجوئیم و میجوئیم بوسیله عم پیغمبر تو و بقیه پدران او و کبر
رجال وی چرا که تو در قرآن مجید فرموده واما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة
وکان تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحا پس چنانچه حفظ غلامین بسبب صلاح پدر ایشان
فرمودی محافظت فرمای عم پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم و ما آورده ایم عم پیغمبر ترا آنحضرت را شفیع خود
ساخته رو بدرگاه تو آورده ایم و ابن سعد روایت کرده که کعب الاحبار بعمر رض گفت بنی اسرائیل چون
که در میان ایشان قحط می افتاد وی بقرابت پیغامبر از برای خود را دعا استسقا میکردند
عمر رض گفت عباس حاضر است بیائید تا نزد وی رویم آنگاه عمر رض نزد عباس رض آمد و گفت ای ابو الفضل
می بینی که مردم بچه بلیتی گرفتار شده اند و دست عباس رض گرفته او را پهلوی خود بر منبر نشانید و
گفت بار خدایا بسوی تو متوجه شده ایم بوسیله عم پیغمبر تو باز عباس رض دعا کرد و مروی است که
ابن عبد البر که عباس رض میگذشت بر عمر و عثمان رض و حالیکه سوار میبودند مگر آنکه فرود می آمدند تا بگذرد
از پیش ایشان می گذشت بعد از آن سوار میشدند بنا بر آنکه مکروه میداشتند که عم رسول پیاده
باشد و ایشان سوار روند و زبیر ابن بکار از ابن شهاب روایت کرده که ابو بکر و عمر رض در زمان
خلافت هیچکدام از ایشان سوار در راهی ملاقی بعباس رض نشدند مگر فرود می آمدند و مرکوب خود را
بکسی داده که میکشید اسب را و خود همراه عباس رض می آمدند تا منزل وی یا مجلس وی و بعد از آن مفارقت
مینمودند و ابن ابی الزناد روایت کرده که وقتیکه عمر رض اراده تقسیم غنایم و تعیینات مردم میکرد گفتند
که ابتدا بنفس خود کن عمر رض ابا و امتناع نمود و ابتدا باقرب پس اقرب برسول الله صلعم نمود و بشمار قبیله
خود نمیکرد مگر بعد از پنجاه قبیله و از برای هر یک از بدریان پنج هزار درهم مقرر داشت و از برای کسانیکه در اسلام
مساوی ایشان بودند و در جنگ بدر حاضر نبودند چهار هزار درهم مقرر داشت و از برای عباس رض
دوازده هزار قرار داد و از برای حسنین رض همان مقرر نمود که از جهت پدر ایشان علی رض تعیین کرده
بود و ازین جهت است که ابن عباس رض گفته که عمر رض حسنین را دوست میداشت زیرا که در تعیین
عطا و اموال ایشان برابر اولاد خود تفضیل داد و دار قطنی روایت کرده که عمر فاطمه رض را گفت که از

از فلان تیکسے باد وست تر از پدر تو نشنیده ام و بعد از پدر تو نزد ما دوست تر کسیست الا تو ایضا
دار قطنی روایت کرده که روزی عمر رضه پرسید که علی رضه کجاست گفتند بجانب صحرا رفته است بزمینی که ملک
ویست عمر گفت بیائید که بجانب او توجه نمائیم چون رفتند دیدند که علی دران زمین کار میکند ایشان
نیز موافقت نمودند و ساعتی آن کار کردند بعد ازان نشستند و از هر جای سخنان میگفتند علی گفت ای امیر
المومنین اگر قومی از بنی اسرائیل نزد شما آیند و یکے از ایشان گوید که من پسر موسی ام آیا او را بر باقی
اصحاب اختیار کنید در تعظیم و تکریم وی از جمیع ایشان بیشتر نمائید عمر گفت بلی علی رضه گفت پس من والله
که برادر رسول صلی الله علیه وسلم و پسر عم آنحضرت ام راوی گوید آنگاه عمر رضه ردا را از دوش خود برداشته
گسترانید و بتکلیف تمام علی را بر ردا نشانید و گفت والله که درین مقام خواهی نشست تا وقتیکه
از یکدیگر جدا شویم و علی رضه بر بالا ردا نشسته بود تا وقتیکه متفرق شدند و بدانکه علی رضه ذکر اینکلام از جهت
حجت کرد که بحضار مجلس اعلام کرده باشد که این آمدن عمر رضه نزد وی دران زمین و کار کردن در زمین به
اتفاق علی رضه با آنکه خلیفه و امیر مومنان بود و جمیع اینها بواسطه قرابتے ست که با رسول دارد لهذا عمر رضه
چون این سخن از علی رضه شنید در تعظیم و تکریم وی بیفزود و وی را بر ردای خود نشانید ایضا دار قطنی روایت
کرده که وقتی عمر رضه از علی رضه سوال کرد و ویرا جواب داد آنگاه گفت پناه بخدا میگیرم از آنکه من زنده باشم
در میان قومی که ابوالحسن در میان نباشد ایضا دار قطنی روایت کرده که عمر را رضه گفتند که تو با علی رضه سلوکے
میکنی که با باقی اصحاب این نوع سلوک نمی نمائی عمر رضه گفت بدرستیکه علی رضه مولای من است چنانچه
قبل ازین گذشت ایضا دار قطنی روایت کرده که روزے امام حسن نزد عمر رضه رفته اذن دخول خواست
و هنوز اذن حاصل نشده بود که عبد الله بن عمر رسید و اذن خواست و هنوز اذن وی حاصل
نشد آنگاه امام حسن باز رفت و بعد از آنکه عمر را بمعنے واقف شد که امام حسن میخواست که اندرون داخل
شوم چون عبد الله را اذن دخول نشد از جهت باز رفت که اذن بر من نیست دیگر برای کسے اذن
نخواهد شد عمر امام حسن را طلبید چون آمد عمر از سبب باز رفتن پرسید حسن گفت ای امیر المومنین چون
دیدم که عبد الله را اذن حاصل نشد با خود گفتم که ما را نیز اذن نخواهد شد از جهت رفتم عمر گفت تو سزاوار
تری با اذن از عبد الله که پسر من است و آیا روئیده موے در سر خود بعد از خدا تعالی کسے دیگر
غیر از شما یعنی رفعت یافته ایم بعد از خدا تعالی مگر از شما و در روایت دیگر از دار قطنی آنکه گفت ای
حسن وقتیکه مے آئید اذن مخواهید که شما را احتیاج با اذن نیست ایضا دار قطنی روایت کرده که دو اعرابی
با یکدیگر منازعت میداشتند و مرافعت آن نزد عمر رضه کردند عمر رضه علی رضه را اذن داد که میان ایشان
حکم کن چون حکم کرد یکے ازان دو کس گفت اینمرد میان ما حکم میکند با حکم وے قبول نداریم
آنگاه عمر از جای خود برجست و ردائے او از هر طرف او در گردن او مے شد و مے گفت

۶ [illegible]

و بجلک بمیدانی که این گفت این مولائی من و مولای هر مؤمنی است و هر کس که او مولای وی نباشد مؤمن نیست
و امام احمد روایت کرده که مردی از معاویه مسئله پرسید معاویه گفت از امیرالمؤمنین علی رض بپرس که اعلم
است از من آن مرد گفت ای امیر جواب ترا دوست تر میدارم از جواب علی معاویه گفت بد چیزی گفتی
آیا مکروه میداری مردی را که رسول صلی الله علیه وسلم عزیز گردانیده او را بعلم و در شان او گفت انت
منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و عمر رض هرگاه که بروی کاری مشکل میشد از
علی فرا میگرفت و غیر از امام احمد دیگران نیز مثل همین روایت کرده اند لیکن بعضی از رواة زیاده کرده اند
که معاویه آن مرد گفت برخیز از این مجلس لا اقام الله رجلیک و نام او از دیوان محو کرد و گفت عمر
از وی سوال میکرد و مسائل فرا میگرفت از وی و من حاضر بودم وقتیکه مسئله بر عمر مشکل شده بودی می
پرسید که آیا علی در اینجا حاضر هست یا نه **نقلست** که زید بن ثابت رض نماز میکرد بر جنازه
مادر خود همچنانکه ابن عبد البر روایت کرده و بعد از نماز استر وی نزدیک آوردند که سوار شود
ابن عباس رض حاضر بود رکاب وی میگرفت زید گفت بگذار ای پسر عم رسول صلی الله علیه وسلم ابن عباس
گفت همچنین امر کرده اند مارا که نسبت باهل علم بفعل آریم و ابن عباس از زید بن ثابت علم میگرفت آنگاه
زید بن ثابت دست وی را بوسه داد و گفت ما نیز همچنین مامور شده ایم که نسبت با اهل بیت پیغمبر خود
صلی الله علیه وسلم باین طریق عمل نمائیم و بصحت رسیده از ابن عباس که وقتی از برای اخذ حدیث بخانه
از بعضی صحابه رفت و چون مشاهده نمود وی را که او مشغول است و یا با وی کسی سخن میگوید بر در خانه
او ماند خفته متکیه بر آن کرد وی چنانچه بواسطه کثرت ریاح گرد و خاک بسیار بر روی وی نشسته بود
و چون آن صحابی بیرون آمدی وی را دیده گفتی ای پسر عم رسول صلی الله علیه وسلم بچه مهم تشریف
ارزانی داشته اید چرا کسی را نفرستادید که من بخدمت آیم ابن عباس گفت من آمدن بنزد شما
سزاوارترم یعنی بواسطه آنکه میخواهم که علم از شما فرا گیرم **نقلست** که ابن عباس رض با معاویه بسفر حج می
رفت و معاویه را موکب و جماعت علیحده بود و ابن عباس رض را جماعت خود و نیز از طلبه علم جدا بود
مرویست که چون عمر بن عبد العزیز بر مدینه والی بود و عبد الله بن حسن رض را گفت که اگر شما را حاجتی بود به
رقعه بمن نویسید بواسطه آنکه شرم می آید از خدا تعالی که شما را بر در خانه من ببینند و چون فاطمه بنت
علی رض نزد وی رفتی هر کس که در خانه وی بودی بیرون کردی و گفتی که بر روی زمین دوست تر نزد من
از شما نیست و شما نزد من دوست تر اید از اهل بیت من و در شفا از ابوبکر بن عیاش نقل کرده
که وی گفت اگر ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم بحاجتی نزد من آیند ابتدا بقضای حاجت علی رض
میکنم قبل از حاجت ابوبکر و عمر رض بواسطه خویشی او بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و اگر از آسمان بر
زمین افتم مرا آن دوست تر است نزد من از آنکه مقدم دارم ابوبکر و عمر رضی الله عنهم

نقلست که جعفر بن سلیمان عباسی که والی مدینه بود از جانب ابو جعفر منصور عباسی مالک رضی الله
عنه را چندان تازیانه زد چنانچه بیهوش شد او را برداشتند از مجلس چون باز بهوش آمد گفت شما را
گواه ساختم که من زننده خود را حلال کردم بعد از آن از وی سوال کردند سبب چه بود که جعفر را
حلال کردی با آنکه آزار بسیار از وی بتو رسید مالک رضی الله عنه گفت ترسیدم که بمیرم مرا
شرم می آید که بخدمت پیغامبر صلی الله علیه وسلم آیم بطریقی که بعضی از اهلبیت آنحضرت صلعم بسبب من
بدوزخ روند چون منصور خلیفه بمدینه آمد با وی گفت که قصاص خود را از جعفر بگیر مالک گفت
پناه بخدا میگیرم از آنکه از وی قصاص طلبم هیچ تازیانه بر من بلند نساخت مگر آنکه حلال کرده ام او را
از جهت قرابت وی برسول صلی الله علیه وسلم و مرویست که عبد الله بن حسن مثنی ابن حسن ابن علی
رضی الله عنهم که در عهد صغر سن بود و مادر او قره بود یعنی موی وی تا بناگوش رسیده بود نزد عمر
ابن عبد العزیز آمد عمر چون وی را دید مجلس خود را بهم زده استقبال وی نمود آنگاه قوم وی را ملامت
کردند بسبب حسد و راستی این فعل از وی عمر ابن عبد العزیز در جواب قوم گفت یکی از
ثقات روات مرا خبر داده چنانچه گویا از زبان رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که انما فاطمة
بضعة منی یسرنی ما یسرها جز این نیست که فاطمه عضوی است از من خوشحال
میسازد مرا آنچه وی را شاد از تعظیم و تکریم که نسبت به پسر وی آوردم و خطیب روایت کرده که امام
احمد حنبل گفت هرگاه که پسری یا جوانی از قریش یا از اشراف سادات نزد وی رحمه الله آمدی
ایشان را پیش خود ساخته بیرون می آمدی امام ابو حنیفه رضی الله عنه تعظیم و توقیر سادات و
اهل بیت بسیار مینمودی و انفاق بسیار بایشان که مخفی بود و کسانیکه ظاهر بودند میکردی چنانکه
مرویست که نوبتی دوازده هزار درهم بیکی از اهلبیت که مخفی بود فرستاد و اصحاب خود را
بدین امر ترغیب و تحریص مینمودی و امام شافعی را رضی الله عنه بنابر مبالغه در تعظیم و توقیر
و دوستی اهلبیت مردم نسبت به نقض تشیع بوی کردندی بنابرین در جواب ایشان اکثر اشعار
انشا کرده که قبل ازین مذکور ساختیم در فضایل علی کرم الله وجهه ابن ابی طالب این شعر نیز از شافعی
ست در مدح اهلبیت رضی الله عنهم آل النبی ذریعتی ۔ وهم الیه وسیلتی ۔ ارجوا
بهم اعطی غدا ۔ بید الیمین صحیفتی ۔ یعنی اهلبیت پیغامبر صلی الله علیه وسلم باعث
و وسیله من خواهند بود نزد وی صلی الله علیه وسلم و امیدوارم که بسبب ایشان در روز قیامت
نامه اعمال مرا بدست راست من دهند و حساب من آسان گیرند ۔ نقلست که زهری
رحمة الله علیه از وی گناهی صادر شد بواسطه ترک آن خود کرده حیران میگشت آنگاه زین
العابدین وی را گفت که نا امید شدن تو از رحمت واسعه الهی که بزرگتر است از گناه تو خوفی

فائده امام ابو حنیفه رضی الله عنه

نداد و زهری گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته خدای داناتر است آنجا که بنهد پیغامهای
خویش را بعد از آن رجوع باهل و مال خود نمود **خاتمه** و آنچه پیغامبر صلی الله علیه و سلم از آن
خبر داده است که آل و اهل بیت حسن بعد من بکشند در دنیا و آخرت بسزاے خود خواهد رسید و بوده
آداب چند غیر آن قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اهل بیتی سیلقون بعدی
من امتی قتلا و تشریدا وان اشد قومنا لنا بغضا بنو امیة و بنو المغیرة و
بنو مخزوم پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود بدرستیکه اهل بیت من خواهد رسید از امت پس من کشتن و
نافرمان برداری بتحقیق که دشمن ترین قوم ما برای ما از روی بغض بنو امیه و بنو مغیره و بنو مخزوم اند
و حاکم گوید این حدیث صحیح است لیکن در اسناد این حدیث یعنی یکے از راویان این حدیث اسماعیل
کذاب است و جمهور بر آنند که روایت وی ضعیف است زیرا که قوت حافظه نداشت و از آن کس است
که او را بسیاری ثقه دانسته است و ترمذی نقل کرده است که اسماعیل ثقه و مقارب الحدیث است
و حدیثی دیگر قبل ازین در احادیث مهدی ایراد کرده ایم که رسول صلی الله علیه و سلم بعضے
از جوانان بنی هاشم را دید اشک از چشمان مبارکش ریخت و متغیر شده بود بعد از آن گفت ما
که اهل بیتیم که خدا تعالی اختیار کرده است آخرت را برای ما بر دنیا و بدرستیکه اهل من بعد من زود
بلا و تفرقه خواهند رسید و ابن عساکر روایت کرده که فرمود اول کسیکه از مردم هلاک است
امت اهل بیت من خواهند بود و طبرانے و ابو یعلی باسناد خود روایت کرده اند که تاکید وارد
در حق اهل بیت بر جمیل خصوص که رعایت چند امر نمایند اول آنکه اهتمام بتحصیل علوم شرعیه نمایند
زیرا که نسبت بمن که بغیر علم بوده باشد نفعی نکند . و دلایل و منقولات بر اهتمام ایشان بعلوم و ترغیب
بر آن و آداب آن و آداب عالمان و متعلمان و جمیع تفضیلات آن در کتب آئمه معروف و مشهور است
و تفصیل همینا نمی گنجد دوم ترک افتخار بپدران و عدم اعتماد بر آن نسبت و ترغیب بر کسب علم و عمل
باعمال محمد صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم و در بخاری
و غیر آن از کتب حدیث مذکور است که پرسیدند از رسول صلی الله علیه و سلم که کدام کس بیشتر است فرمود
که کرامت مند ترین مردمان نزد خدا تعالی کسی است که اتقی باشد و ابن جریر نیز آن روایت کرده که رسول صلی الله علیه
و سلم فرمود بدرستیکه خدا تعالی نخواهد پرسید شما را از حسب و نسبها شما در روز قیامت لیکن از اعمال شما
پرسد ان اکرمکم عند الله اتقاکم و امام احمد رحمة الله علیه روایت کرده که رسول صلی
الله علیه و سلم فرمود انظر فانک لست بخیر من احمر ولا اسود الا ان تفضله بتقوی
در حاشیه خود نظر کن و ببین که تو بهتر نیستی از سرخ و سیاه مگر آنکه پرهیزگاری بر دیگران نمایی و ابن ماجه روایت
کرده است که از جمله خطبه آنحضرت که در مناحر فرموده این بود که فرمود یا ایها الناس ان ربکم واحد

وان اباکم واحد لا فضل لعربی علی عجمی ولا لاحمر علی اسود الا بالتقوی ان خیرکم عند الله اتقیکم. بدرستیکه پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است یعنی از نسل آدم علیه السلام آمده‌اید عربی را بر عجمی هیچ زیادتی نداد مگر بتقوی و پرهیزگاری بهترین شما نزد خدا تعالی پرهیزگارترین شماست بتقوی و قضاعی و در غیر آن روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من ابطات به عمله لم یسرع به نسبه یعنی هرکه پس اندخت او را عمل سیئه یعنی آنکه تاخیر کرد در عمل نیک در روز قیامت شرافت بنسب نفعی باو نخواهد رسانید و او را پیش نخواهند انداخت و در مسلم این حدیث از جمله حدیثی است که طولانی ایراد کرده و در همین فصل ازین مذکور ساختیم که پیغامبر صلی الله علیه وسلم تخصیص داد اهل بیت خود را بترغیب بتقوی و خشیت خدا تعالی و تحذیر فرمود ایشان را که هیچ یک از ایشان در روز قیامت با آنحضرت نخواهد بود مگر بتقوی و آنکه اختیار نکنند دنیا را برای آخرت بغرور نسب خود و آنکه اولیاء آنحضرت متقیانند هر کس که باشند و هر کجا که باشند و در کتب سیر آمده که زید بن حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه بر مامون که یکی از خلفای بنی عباس بود خروج کرد و مامون بروی ظفر یافته او را گرفته نزد برادرش علی ابن موسی الرضا فرستاد و علی ابن موسی وی را توبیخ و سرزنش کرد که از جمله این بود که گفت که آیا اگر تو خون مردم بریزی و راههارا مخوف سازی و مال مردم بناحق بگیری فردا قیامت پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم چه جواب خواهی داد مگر احمقان اهل کوفه ترا مغرور ساختند دیگر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه را گفت ان فاطمة احصنت فرجها فحرمها الله ذریتها علی النار یعنی بواسطه عصمت و پاکدامنی فاطمه خدا تعالی حرام گردانید ذریت وی را بر آتش و این در باب حضرت امامین شریفین طیبین حسن و حسین است که از بطن مبارک وی بیرون آمده اند و مخصوص بایشان تنهاست نه از برای من و تو بخدا سوگند که ایشان مرتبه نیافتند مگر بطاعت خدا تعالی و اگر تو چنان خواهی که بمعصیت حاصل کنی آنچه ایشان بطاعت حاصل کردند پس تو هم بکدام وجه نزد خدا تعالی از ایشان گرامی تر باشد انتهی پس تامل کن درین کلام عظیم الموقع که از بندگان اهلبیت که رضا در شده تا مغرور نشوی بر نسب و باز گردی بخدا تعالی از آنچه پدران و بزرگان اهلبیت بر آن بوده اند از زهد و تقوی و عبادت و تحصیل علوم سینه و تزکیه نفس و احوال و خوارق جلیه اقتدا بآنها کن تا نجات یابی اللهم احشرنا فی زمرة المتعلقین باخلاقهم والمتادبین باد ابهم آمین یا رب العلمین و ابونعیم از محمد جواد ابن موسی علی الرضا رضی الله عنهما روایت کرده اند که وی را سوال کردند از حدیث ان فاطمة احصنت فرجها الخ که حالا مذکور شد گفت از پدر خود شنیدم که گفت این حدیث مخصوص بحضرت امام حسن و حسین رضی الله عنهماست و مرویست که زید بن علی بن الحسین زمانی که اراده خروج داشت به پدر خود علی زین العابدین

مشورت کرد و پدر وی را نهی کرده گفت اگر پسرم کشته شوی دور نیست که فتنه ها بر پا شود آیا نه گفته
که پسر یک از ولد فاطمه خروج کند بر یکی از سلاطین قبل از خروج سفیانی مگر آنکه کشته شود و آخر الامر چنان
شد که پدرش گفته بود چنانچه در همین باب قصه او را بیان کردیم و امام احمد و غیر آن روایت کرده اند
حدیثی که حاصل آن حدیث آنست که پیغامبر صلی الله علیه وسلم وقتیکه از سفری آمد بخانه حضرت فاطمه تشریف
می برد و مکثی تمام نزد وی می نمود و ندا کرد بی فاطمه را دو دست برنجن از نقره و گردن بند و دو گوشواره
ساخته بود و پرده بر در خانه آویخته بود چون رسول صلی الله علیه وسلم از سفر آمد نزد فاطمه رفت باز بیرون
آمد و آثار غضب بر ناصیه مبارکش مشاهده شد تا وقتیکه بر منبر نشست آنگاه فاطمه دریافت که غضب
آنحضرت بواسطه حلیه است بنا برین جمیع آنها را نزد آنحضرت فرستاد که در راه خدا تعالی جل و علا صرف
کند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود کرد آنچه می بایست کرد پدر و مادر فدای او باد و سه مرتبه این لفظ را
مکرر ساخته پس گفت دنیا از محمد و آل محمد نیست اگر دنیا در خیر برابری با جناح پشه میکرد نزد خدا تعالی
شربتی از آب کافری نمی آشامید آنگاه برخاست و نزد فاطمه آمد و ایضا امام احمد در روایت
خود یاد کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم ثوبان را امر فرمود که این حلیه را بدست بعضی از اصحاب دهد و قلاده
از عصب و دو دست آبرنجن از عاج جهت فاطمه خریده نماید و فرمود که اینجماعت اهل البیت من اند نمی
خواهم که ایشان طیبات خود را در حیات دنیا بخورند مترجم گوید که در لفظ عصب که درین حدیث واقع
شده چند قول است و در نهایه جزری نقل آنها کرده میگوید که خطابی در معالم آورده که اگر عصب
برد یمانی نباشد دیگر نمیدانم که چه خواهد بود و گمان آن ندارم که قلاده از برد یمانی کرده باشند و ابو موسی
گفته که نزد من آنست که روایت عصب است بفتح صاد و آن اطناب مفاصل حیوانات است احتمال
دارد که عصب از بعضی حیوانات طاهره قطع کرده متشابه جواهر ساخته باشند بعد از آنکه خشک شده
قلاده از آن میکرده باشند و هرگاه که جایز میدارند که از استخوان سلحفاة که دابه ایست اسود ره می ساخته
باشند ممکن است که از عصب امثال آن قلاده سازند باز ابو موسی گفته که بعضی از اهل یمن گفته اند
که عصب از دابه بحری است که آنرا فرس فرعون میگویند آنرا مشابه جواهر ساخته در قلاده میکنند و
کارد و غیره از آن میسازند و رنگ آن سفید است والله تعالی اعلم بالحقیقة پس تامل کن در حدیث
مذکور تا بر تو روشن گردد که این کمالات و حالات کسی را میسر نمیشود مگر آنکه متحلی گردد بزهد و ورع و
تقوی و تعب و مشقت در طاعت و عبادت و متخلی شود از سایر رذالات و زلات و در جمیع
احوال و محبت دنیا و ترفع بدان فایده و خیست که نهایت متاعب نقائص و لهذا قبل ازین از
علی رضی الله عنه روایت کرده ایم که وی دنیا را سه طلاق داده بود بی آنکه ویرا رجعت نماید چنانچه از وی
رضی الله عنه مرویست که گفت این ردا که پوشیده ام رقعه بر رقعه چندان دوخته ام که مرا از

فضائلی که باید و ز روشن‌تر می‌آید که دیگر امر به دشمنی آن تمام گروه عظیم و تحقیر صحابه پیغمبر است صلعم
زیرا که آنحضرت بهترین امم سابقه‌اند بشهادت قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس بهترین
این امت بشهادت قول خیر القرون قرنی و در اوایل این کتاب احادیث واله بر فضل و کمال
و وجوب محبت ایشان از جمیع نقائص و جهالات مذکور شد و اگر خدایتعالی اراده توفیق هدایت کسی
دارد به بطلان آن احادیث چشمهای او در ارد و این ساخته اعتقاد فاسد و او در باب اصحاب کبار رضی
بعبث و سداد و مبدل میگرداند و متابعت سواد اعظم این امت که اهل سنت و جماعت اند
و مخالفت اهل بدع و اهوای و حمق و جهالت بر خود لازم و واجب میداند چهارم آنچه در روز
عاشورا بحسین بن علی رضی الله عنه رسید چنانچه تفصیل آن بعد ازین خواهد آمد بنوع دیگر شهادتی است که از اسباب
برمزید رتبت و رفع درجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد پروردگار و لحاق وی به درجه آبا و اهل بیت
مطهر خود پس باید که اگر کسی آن روز مصیبت را و یاد نماید سزاوار آنست که دران روز مشغول نشود
مگر بصوم و طاعت و عبادت و استرجاع بنابر امتثال اوامر و طاعت الهی تا مترتب شود بران
مغفرت و رحمت نامتناهی کما قال الله تعالی وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم
مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة
واولئک هم المهتدون و بشارت ده صبر کنندگان را تا که چون برسد ایشان را حادثه و
بلیتی از جوع و خوف و نقص اموال و انفس قالوا انا لله وانا الیه راجعون آن صابران وقت وقوع
مصیبت گویند ما بنده از آن خداوند جهانیم و ما بسوی حق گروندگانیم و این اقرار است بانقیاد حکم
قضا و اعتراف است بمصیبت روز جزا اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک
هم المهتدون آن گروه که در مصیبت رجوع بکلمه استرجاع نمایند بر ایشان است مغفرتها از
پروردگار ایشان و رحمتهای که بهشت و نعیم بهشت است واولئک هم المهتدون و آن
کسان ایشانند نه غیر ایشان راه یافتگان بر نعماء و تسلیم تا که استرجاع موجب ثواب عظیم است
از عمر رضی الله عنه مرویست که در وقت خواندن این آیت نعم العدلان ونعم العلاوة
یعنی صلوة و رحمت نیکو و هم شکیب و هدایت نیکو باریست انتهی و ایضا سزاوار آنست که
حذر نماید و پرهیز داناکه روز عاشوره مشغول شود به نیاحت و حزن و اندوه که بدعت روافض و
امثال ایشان است زیرا که این شیوه اخلاص مومنان نیست والا روز وفات پیغامبر صلی الله
علیه وسلم اولی و انسب بودی باین اعمال و باید که پرهیز و حذر کنند از آنکه در آن روز مشغول شود
به بدعت نواصب و متعصب به اهلبیت نبوت و جهال که مقابله کنند فاسد را بفاسد و بدعت
را ببدعت و اظهار فرحت و سرور مینمایند و آن روز عید خود میسازند و اظهار زینت مینمایند

و جامه‌های نو می‌پوشند و خضاب می‌کنند و سرمه می‌کشند و توسع در نفقات و طبخ اطعمه و حبوب از خارج
از عادات یومیه ایشان است نصب می‌نمایند و اعتقاد ایشان این است که سنت عمل می‌نمایند و حال آنکه
سنت ترک جمیع اینها است زیرا که درین باب از چیزی معتمد علیه حدیثی صحیح اصلا وارد نشده چنانچه سؤال
کردند از بعضی ائمه حدیث و فقه که در باب کحل و غسل و حنا و طبخ حبوب و لبس حریر و اظهار سرور در
روز عاشورا چه می‌گویید جواب دادند که درین باب اصلا حدیثی وارد نشده از رسول صلی الله علیه و سلم
و از هیچ یک اصحاب آنحضرت صلعم نیز چیزی به نظر نرسیده و هیچ یک از ائمه مسلمین و نه ائمه اربعه
و نه از غیر ایشان این اعمال مستحب داشتند و در کتب معتبر نیز حدیثی صحیح و نه ضعیف اصلا ایراد نکرده
اند و آنچه روایت کرده اند که هر که روز عاشورا سرمه کشد تا سال آینده درد نخواهد دید و اگر غسل کند
مریض نخواهد شد تا تمام سال و اگر توسع بر عیال کند خدای تعالی بر وی توسع فرماید و امثال این مثل فضل نماز
درین روز و آنکه توبه آدم علیه السلام درین روز بود و استوای کشتی نوح علیه السلام بر جودی و نجات
ابراهیم از آتش و قربانی اسماعیل به گوسپند و رد یوسف بر یعقوب علیهما السلام و علی جمیع الانبیاء
والمرسلین و علی نبینا محمد و آله و صحابه اجمعین درین روز بود و جمیع اینها که مذکور ساختیم موضوع است الا
توسع بر عیال لیکن در سند این حدیث کسی هست که علماء در باب او سخن دارند پس جماعت نواصب
بواسطه جهل و تعصب این روز را عیدی و موسمی دانسته اند و جماعت روافض بسبب رفض و مکابره
و عناد این روز را ماتم می‌سازند و حال آنکه هر دو فرقه مخطی اند و مخالف سنت اند کذا ذکره بعض
الحفاظ و حاکم تصریح کرده است که سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعت است باآنکه راوی
من اکتحل بالاثمد یوم عاشوراء لم یرمد عینه ابدا روایت کرده لیکن گفته که این حدیث منکر
است و لهذا ابن جوزی از غیر این طریق در موضوعات شمرده مجد الدین لغوی از حاکم روایت کرده
است که سائر احادیث در فضل عاشورا مثل فضل صلوة درآن روز و انفاق و حنا نهادن و روغن مالیدن
و سرمه کشیدن و طبخ حبوب و غیر ذلک تمام موضوع است و مفتری الا غیر حدیث نفس صوم ایضا ابن تیمیه
تصریح کرده است با آنکه حدیث سرمه کشیدن و روغن مالیدن و خوشبو بکار بردن .. روز عاشورا از
وضع کذابین است و کلام در باب کسی ست که این روز را از روزها مخصوص سازد به سرمه کشیدن
و غیر ذلک و آنچه قبل ازین گفتیم که حدیث توسع در روز عاشورا اصلی دارد و واقعی است زیرا که
شیخ الاسلام زین الدین عراقی در امالی از طریق بیهقی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت
هر کسی توسع بر اهل و عیال خود کند در روز عاشورا خدای تعالی در تمام سال او را توسعه و فراخی در
رزق کرامت فرماید و عراقی بعد از روایت حدیث گفت این حدیثی است که در اسناد آن لین است
لیکن آن حسن است بر رای ابن حبان و تمام این حدیث را طرق دیگر هست که حافظ ابوالفضل محمد بن

اتنا تصحیح کرده لیکن بر روایت او زیاده منکره است وظاهر کلام بیهقی دلالت بر آنکه حدیث توسع حسن
است برای غیر ابن حبان نیز زیرا که از چند طریق از جماعتی از اصحاب مرفوعاً روایت کرده بعد از آن
گفته که این اسانید اگرچه ضعیف اند لیکن هرگاه بعضی ازین اسانید با بعضی دیگر منضم سازیم احداث
قوتی میکند اما انکار ابن قیم که در باب توسعه روز عاشورا خبر از پیغامبر صلی الله علیه وسلم وارد نشده
وهم است چنانکه دانستی وآنچه امام احمد گفته که این حدیث ضعیف است یعنی لذاته صحیح نیست پس نفی
اینمعنی نمیکند بغیره حسن باشد وحسن لغیره صلاحیت دارد که حجت باشد چنانکه در علم حدیث مبین شده است
سزاوار آنست که هر کس را به نسب شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیرتی بوده باشد بقدر وسع
وطاقت ضبط آن نماید تا مردم بغیر حق خود را بآنحضرت صلی الله علیه وسلم منسوب نسازند اگرچه انساب اهل
بیت نبوی علیه السلام همیشه مضبوط بوده است بتطاول ایام انساب ایشان که بآن متمیز اند از
عوام الناس محفوظ بوده است از آنکه دعوی کنند جهال ولئام وخدعه سیالی در هر زمانی کسی را بالهم ساخته
از برای ایشان که امر تصحیح انساب وتفاصیل آن قیام نماید خصوصاً انساب طالبین ومطلبین ولهذا
اصطلاح چنین واقع شده است که مخصوص سازند ذریت فاطمه طاهره را از میان اشراف مثل عباسین و
جعافره بآنکه لباس سبزی پوشیده باشند از جهت اظهار مزید شرف ایشان بر باقی اشراف وسبب
این چنانچه بعضی از علما گفته اند که مامون عباسی خواست که امر خلافت را بر بنی فاطمه مقرر دارد وچند گاه
بعد ازین در ذکر علی خواهد آمد که مامون اراده آن داشت که علی جواد رضا را والی عهد خود سازد وبنا بر
علامت سبز از برای ایشان قرار داد ولباسی سبز از برای ایشان قرار داد ولباسی سبز بر ایشان
پوشانید زیرا که لباس سیاه شعار بنی عباس بود ولباس سفید شعار دیگر مسلمانان بود که در ایام
جهالت در جمعات واعیاد آن می پوشیدند ولباس سرخ در تحریم آن اختلاف بود ودر اواخر لباس
زرد شعار یهود شده بود باز مامون ازین عزیمت خود را بر طرف ساخته وخلافت بر بنی عباس مقرر
کرد وعلامات سادات فاطمیه بحال خود باقی ماند لیکن اختصار کردند از پوشیدن سبز بقطعه از توجامه
سبز که بر عمامه خود می بستند باز آن بر طرف شد تا اواخر قرن هشتم ودر سنه ثلاث وسبعین وسبعمایة
سلطان اشرف شعبان بن حسن بن ناصر بن محمد بن قلاوون باز امر کرد که سادات ممتاز باشند از
مردم بآنکه عصائب سبز بندند بر عمامه پس کرده شد این را در اکثر شهرها مانند مصر وشام وغیرهما وابن
جابر اندلسی در ینباب شعر گفته شعر جعلوا لابناء الرسول علامة + ان العلامة
شان من لم یشتهر + نور النبوة فی کریم وجوههم + یغنی الشریف عن الطراز
الاخضر + یعنی قرار نشانه وعلامتی جهت فرزندان پیغامبر صلی الله علیه وسلم نهاده اند که بآن
از سایر ناس ممتاز باشند وحال آنکه علامت از برای کسی ضرور است که مشهور نبوده باشد واولاد

پیغامبر را بہیچ علامتے احتیاجے نیست و نہ باین علامتے سبز زیرا کہ بواسطہ نور نبوت کہ در روی ایشان ہست از ہمہ کس متغیر و ممتاز اند و ہمین علامت ایشانرا کافی ہست باز بدانکہ در حدیث نبوی صلے اللہ علیہ وسلم تحذیر عظیم از انتساب بغیر آبا و اجداد خود وارد شدہ و اگر کسے این عمل کند کافر و ملعون ہست چنانچہ در صحیح بخاری مذکور ہست از ابن عباس رضی اللہ عنہ کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمودہ من انتسب الی غیر ابیہ او تولی غیر موالیہ فعلیہ لعنۃ اللہ والملئکۃ والناس اجمعین ہر کس کہ خود را نسبت دہد بغیر پدر خود یا آنکہ بندہ فرگیرد مولائی غیر مولائی خود پس بروی لعنت خدا تعالی و ملائکہ و جمیع مردم و در ینباب احادیث بسیار و مشہور ہست و اگر ذکر آنہا کنم سخن بطول انجامد خدا تعالی ہمہ را در پناہ خود نگہدارد و از کذب بر خدا تعالی و بر جمیع انبیا و اولیاء و محشور کناد و ما را از زمرہ این اہلبیت معظم و مکرم زیرا کہ از دوستان آن ہستیم و ہر کس کہ قومی را دوست دارد امید آن ہست کہ حشر او با ایشان باشد بنص حدیث صحیح اللہم اجعلنا منہم بحق محمد و آلہ الکرام واصحابہ العظام کما انعمت علینا بمزید الانعام فصل دوم در ذکر احادیثی کہ در فضل اہلبیت وارد شدہ واکثر این احادیث در فصل اول بتقریب آیات مذکور شدہ لیکن مقصود ہست کہ احادیث فضائل اہلبیت و یکجا پاپے ایراد نماید تا حفظ و استحضار آن آسان گردد بنابرین بر سبیل تتابع و توالی درین فصل ایراد و اعادت می نماید حدیث اول مرویست بروایت دیلمی از ابو سعید رضی کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود اشتد غضب اللہ تعالی علی من اذانی فی عترتی سخت تر خواہد شد عذاب خدا تعالی بر کسیکہ مرا برنجاند در باب اہلبیت و اقارب من وایضا وارد شدہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہر کس کہ دوست دارد درازی عمر را و خواہد کہ بر خورداری یابد از نعمتی کہ خدا تعالی بوی عطا کرد باید کہ بعد از من در باب اہلبیت من سلوک نیکو کند و ایشانرا دوست دارد چنانچہ من ایشانرا دوست میدارم و اگر در باب ایشان بعد از من سلوک نیکو نکند و سخن من نشنود عمر او کوتاہ گردد و از عقب او ہیچ نماند و در روز قیامت خوار شود بر حال من گوی کہ روئی او سیاہ باشد حدیث دوم مرویست بروایت حاکم از ابو ذر رضی اللہ عنہما کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود ان مثل اہل بیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجا ومن تخلف عنہا ہلک مثل و شان اہل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح ہست علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام کہ ہر کہ بران کشتی سوار شد نجات یافت و ہر کس کہ تخلف ورزید و تقاعد جست از آن ہلاک شد و در روایت حاکم از ابو ذر نیز وارد شدہ بانیطرق کہ مثل اہلبیت مثل کشتی نوح ہست ہر کہ بر آن سوار شد نجات یافت و ہر کس تخلف ورزید غرق شد حدیث سیوم طبرانی از ابن عمر رضی روایت کردہ کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اول من اشفع

له یوم القیمة من امتی اهل بیتی ثم الاقرب فالاقرب من قریش ثم الانصار
ثم من آمن بی واتبعنی من اهل الیمن ثم من سائر العرب ثم الاعاجم
ومن اشفع له اولا افضل اول کسیکه شفاعت ایشان کنم روز قیامت اهلبیت من اند
پس کسانیکه نزدیک تر اند بمن از قریش باز انصار باز آنکسانیکه ایمان بمن آورده اند و تابع من شده
اند از اهل یمن باز از سائر عرب باز اهل عجم و هر کس که اول شفاعت از برائی وی کنم او افضل است
حدیث چهارم روایت کرد حاکم از ابوهریره رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود خیرکم
خیرکم لاهلی من بعدی بهترین شما کسی است که بهتر باشد با اهل من بعد از من
حدیث پنجم طبرانی و حاکم از عبدالله بن ابی اوفی روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه
وسلم فرمود سألت ربی ان لا اتزوج الی احد من امتی ولا یتزوج الی احد من
امتی الا کان معی فی الجنة فاعطانی ذلک طلب کردم از پروردگار خود که جفت
نشوم با یکی از امت خود و جفت نشود بایکی از امت من مگر آنکه با من در بهشت باشد پس
خدا تعالی آنرا عطا فرمود بمن و دعای من باجابت مقرون گشت حدیث ششم
بروایت شیرازی در القاب از ابن عباس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
سألت ربی ان لا ازوج الا من اهل الجنة ولا اتزوج الا من اهل الجنة
درخواستم از پروردگار خود که جفت نگیرم کسی را مگر آنکه از اهل بهشت باشد و با کسی جفت نه
شوم مگر کسیکه اهل بهشت باشد حدیث هفتم مرویست بروایت ابوالقاسم بن بشران
در امالی خود از عمران بن حصین که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سألت ربی ان لا یدخل
احد من اهل بیتی النار فاعطانی درخواستم از پروردگار خود که هیچکس از اهلبیت من
باتش دوزخ نرود پس دعائی مرا استجابت فرمود وداد مرا آنچه درخواسته بودم حدیث
هشتم مرویست بروایت ترمذی و حاکم از ابن عباس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود احبوا
الله لما یغذوکم به من نعمته واحبونی لحب الله واحبوا اهل بیتی لحبی
دوست دارید خدا را از جهة نعمتی که بر شما ارزانی فرموده و دوست دارید مرا از جهة دوستی
خدا تعالی و دوست دارید اهلبیت مرا بدوستی من حدیث نهم بروایت ترمذی و
حاکم از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من صنع الی اهل بیتی یدا
کافاته علیها یوم القیامة هر کس بنسبت اهلبیت من احسان و عطائی کند در روز
قیامت من جزا آن بآنکس خواهم رسانید حدیث دهم مرویست بروایت خطیب
از عثمان رضی الله عنه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من صنع صنیعة الی احد

من خلف عبد المطلب في الدنيا فعليّ مكافاته اذا لقيني هر کس که عطائی و احسان
بسوی یکی از اولاد عبد المطلب کند پس منزلت که جزاء احسان او میدهم وقتیکه ملاقی من شود
روز قیامت حدیث یازدهم مرویست که روایت کرد ابن عساکر از علی رضی الله عنه که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من اذی شعرة اهل بیتی فقد اذانی ومن اذانی فقد
اذی الله هر کس که برنجاند کسی را که بمن نسبت دارد حتی که سر موی بمن داشته باشد بتحقیق مرا رنجانیده
و هر کس که مرا رنجانیده است خدا را رنجانیده است حدیث دوازدهم روایت کرد ابو یعلی بن
الاکوع که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود النجوم امان لاهل السماء واهل بیتی امان لامتی
ستارها امان و حافظ اهل آسمان اند و اهلبیت من حافظ امت من اند حدیث سیزدهم
روایت کرد حاکم از انس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود وعدنی ربی فی اهل بیتی
من اقر منهم بالتوحید ولی بالبلاغ ان لا یعذبهم وعده کرد پروردگار من مرا
در باب اهلبیت من که هر کس که ازیشان اقرار بوحدانیت الهی و برسالت من نماید عذاب
نفرماید حدیث چهاردهم ابن عدی و دیلمی از علی رض روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فرمود اثبتکم علی الصراط اشدکم حبا لاهل بیتی ولاصحابی ثابت ترین شما بر صراط
کسی است که اهل بیت و اصحاب مرا دوست دارد حدیث پانزدهم مرویست بروایت
ترمذی از حذیفه رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان هذا ملک لم ینزل الارض
قط قبل هذه اللیلة استاذن ربه ان یسلم علی ویبشرنی بان فاطمة سیدة
نساء اهل الجنة وان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة این فرشته
ایست که پیش ازین گاهی از آسمان بروی زمین نازل نشده از پروردگار خود اذن حاصل کرده
آمد که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا بانکه فاطمه رض سیده زنان اهل بهشت است و حسن و
حسین هر دو سید جوانان اهل بهشت اند حدیث شانزدهم مرویست بروایت ترمذی
و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا حرب لمن حاربهم وسلم
لمن سالمهم من جنگ خواهم کرد با کسیکه با اهلبیت من جنگ کند وصلح خواهم کرد با کسیکه
من صلح کند حدیث هفدهم ابن ماجه از عباس بن عبد المطلب [illegible]
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما بال اقوام اذا جلس الیهم احد من اهل بیتی قطعوا
حدیثهم والذی نفسی بیده لا یدخل فی قلب امرء الایمان حتی یحبهم لله و
لقرابتی چیست قومی را که چون یکی از اهلبیت من با ایشان می نشیند قطع سخن
خود می کنند بآن خدای که جان من بید قدرت اوست که [illegible]

داخل نمیشود تا وقتیکه اهلبیت مرا دوست دارد از جهت خدا و از جهت قرابت من
حدیث هژدهم احمد و ترمذی از علی رض روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود
من احبنی واحب هذین وأباهما وأمهما کان معی فی درجتی یوم القیامة
هر کس که مرا دوست دارد و این دو کس را یعنی حسن و حسین را دوست دارد و پدر و مادر ایشان
را دوست دارد باشد با من در درجه من در روز قیامت حدیث نوزدهم ابن ماجه از انس
روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود نحن ولد عبد المطلب سادات اهل الجنة
انا وحمزة وعلی وجعفر والحسن والحسین والمهدی حدیث بیستم طبرانی از فاطمه رض
روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود لکل بنی انثی عصبة ینتمون الی عصبة الا
ولد فاطمة فانی انا ولیهم وانا عصبتهم وانا ابوهم هر کس را از پیغامبر عصبه است که نسبت او
با و درست میکند مگر ولد فاطمه که ولی ایشان و عصبه ایشان منم حدیث بیست و یکم
ایضا طبرانی روایت کرد از ابن عمر رض که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود لکل بنی انثی فان
عصبتهم لابیهم ما خلا ولد فاطمة فانی انا عصبتهم وانا ابوهم حدیث بیست
و دوم مرویست بروایت احمد و حاکم از مسور که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود فاطمة
بضعة منی یقبضنی من یقبضها ویبسطنی من یبسطها وان الانساب تنقطع
یوم القیمة غیر نسبی وسببی وصهری فاطمه عضوی و جزویست از من مرا دشمن داشته
است هر کس که او را دشمن دارد و مرا خوشحال ساخته است آنکه او را خوشحال ساخته است و جمیع نسب
و سبب انقطاع میابد در روز قیامت مگر نسب و سبب من حدیث بیست و
سوم بروایت ابو یعلی و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه و
سلم فرمود ان فاطمة احصنت فرجها فحرمها الله وذریتها علی النار بتحقیق که فاطمه
پرهیزگار و پاکدامن است پس حرام گردانید خدا تعالی او را و ذریت او را بر آتش دوزخ و اما
احادیثی که در باب قریش وارد شده شامل اهلبیت و جمیع خلفا اربعه است که ذکر ایشان
گذشت زیرا که تمام ایشان از اولاد نضر بن کنانه اند و آنچه از برای اعم ثابت است از برای
اخص نیز ثابت است بنا برین آن احادیث را موخر داشته درین مقام ذکر کردم و بنا بر آن
برین تعداد نهاده گفتم حدیث بیست و چهارم مرویست بروایت شافعی و احمد از
عبد الله بن حنطب رضی الله عنهم که گفت روز جمعه رسول صلی الله علیه و سلم خطبه خواند و گفت
یا ایها الناس قدموا قریشا ولا تقدموها وتعلموا منها ولا تعلموها ای مردمان مقدم دارید
قریش را و بر ایشان تقدم مکنید بیاموزید از ایشان بگیرید و ایشان را تعلیم مکنید

حدیث بیست و پنجم بیهقی از جبیر بن مطعم روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود
یا ایها الناس لا تتقدموا قریشا فتهلکوا ولا تخلفوا عنها فتضلوا ولا تعلموها
وتعلموا منها فانهم اعلم منکم لولا ان تبطر قریش لاخبرتها بالذی لها عند الله
تعالی ای مردمان تقدیم بر قریش مکنید که هلاک خواهید شد باین سبب و مخالفت با ایشان مکنید
که باین سبب گمراه شوید و تعلیم ایشان مکنید بلکه از ایشان تعلیم بگیرید چرا که ایشان اعلم اند از
شما و اگر خوف این نبودی که قریش تکبر و تفاخر کنند هر آینه خبر میدادم از آن مرتبه که ایشان را
نزد خدا تعالی است حدیث بیست و ششم بخاری و مسلم از جابر رضی الله عنه روایت کرده که پیغامبر
صلی الله علیه وسلم فرمود الناس تبع لقریش فی هذا الشان مسلمهم تبع لمسلمهم و
کافرهم تبع لکافرهم والناس معادن خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام
اذا فقهوا مردمان تابع قریش اند در دین مسلمانان تابع مسلمانان قریش اند زیرا که قریش در
اسلام بر همه کس مقدم اند و کفار تابع کفار قریش اند زیرا که قریش اول کسے است که بر دین حق
گرو و حقیقت وجود انسان مثل کانهای طلا و نقره است یعنی چنانچه کانها اگرچه بسبب ظاهر است
یکسان نمایند اما از یکے یاقوت و از یکے لعل و از یکے آهن بیرون آید همچنین اصل افراد
نیز همچنین صندوق اسرار ربوبیت اند لیکن هر چه جسم است مظهر سر نیست و هر شخص مظهر یکے
است که در وجای عدل بگنجد و نه میزان عقل آنرا بسنجد یعنی بند و نفس و اسیر هوا و بعضے در بند
وهم و دانه و دنیا و بعضے فریفته نعیم عقبے یکے بقید خدا آن مقید و یکے در عرفان مولی
امید که همین قبال این حقیر را بپارگاه عز و جل ساند بمنه و جوده حدیث بیست و هفتم
بخاری روایت کرد از معاویه رضی الله عنه که پیغامبر فرمود ان هذا الامر فی قریش لا یعادیهم
احد الا اکبه الله علی وجهه فی النار بدرستیکه این امر خلافت در میان قریش است
عداوت با ایشان نکند هیچکس مگر آنکه خدا تعالی او را بروی در دوزخ اندازد حدیث بیست
و هشتم طبرانی از ابن عباس روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود امان لاهل
الارض من الغرق القوس وامان لاهل الارض من الاختلاف الموالات
لقریش قریش اهل الله فاذا خالفتها قبیلة من العرب صاروا حزب ابلیس
امانے برای اهل زمین از غرق قوس است و امان دیگر از برای زمین از اختلاف موالات
و دوستی قریش است و قریش اهل الله اند پس زمانیکه قبیلة از عرب مخالفت ایشان کند قبیله لشکر
شیطان خواهد بود و قوس مشهور بقوس قزح است و وجه تسمیه بقوس قزح آنست که
اول چیزے بود در جاهلیت که بر قزح از ارتفاع جبلے بمزدلفه دیده شد یا آنکه قزح مشتق از

تزیین بمعنی تحسین و یا سمیست از اسمای شیطان زیرا که شیطان معاندین را تحسین و تزیین
میدهد در نظر مردم و از نیجاست که علی رضی الله عنه گفت قوس قزح مگوئید زیرا که قزح شیطانست
ولیکن بگوئید قوس الله و این قوس علامتیست میان خدای تعالی و میان نوح علیه السلام
و این امان اهل زمین است از غرق حدیث بیست و نهم ابن عرفة العبدی روایت
کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود احبوا قریشا فان من احبهم احبه الله دوست دارید
قریش را بدرستیکه هر که ایشان را دوست دارد خدای تعالی او را دوست دارد حدیث سی ام
روایت کردند مسلم و ترمذی و غیر ایشان از واثله که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله اصطفی
کنانة من بنی اسماعیل و اصطفی کنانة قریشا و اصطفی من قریش بنی هاشم
و اصطفانی من بنی هاشم و فی روایة ان الله اصطفی من ولد آدم ابراهیم و اتخذه
خلیلا و اصطفی من ولد ابراهیم اسماعیل ثم اصطفی من ولد اسمعیل نزار مضر
ثم اصطفی من مضر کنانة ثم اصطفی من کنانة قریشا ثم اصطفی من قریش
بنی هاشم ثم اصطفی من بنی هاشم بنی عبد المطلب ثم اصطفانی من بنی عبد المطلب
بدرستیکه خدای تعالی برگزید کنانه را از اولاد اسمعیل
و برگزید قریش را از بنی کنانه و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید مرا از بنی هاشم و در روایتی دیگر
آنکه فرمود بدرستیکه خدای تعالی برگزید از اولاد آدم ابراهیم را و او را خلیل خود ساخت و برگزید
از اولاد ابراهیم اسمعیل را باز از اولاد اسماعیل برگزید نزار را باز از قبیله نزار برگزید مضر را باز
از مضر کنانه را برگزید باز از کنانه قریش را برگزید باز از قریش بنی هاشم را برگزید باز از بنی هاشم
عبد المطلب را برگزید باز برگزید مرا از بنی عبد المطلب حدیث سی و یکم روایت کرد احمد
بسند صحیح از عباس رضی الله عنه که گفت سخنی از مردم بسمع شریف صلی الله علیه وسلم رسید پس برآمد
بر منبر و گفت کیستم من گفتند تو رسول خدای باز فرمود منم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیر خلقه و جعلهم فرقتین فجعلنی فی خیر
فرقة و خلق القبائل فجعلنی فی خیر قبیلة و جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم
بیتا فانا خیرکم بیتا و انا خیرکم نسبا بدرستیکه خدای تعالی آفرید خلق را و مرا بهترین خلق خود
ساخت و گردانید ایشان را دو فرقه و مرا در نیک فرقه گردانید و ایشان را ساخت قبیله ها
و مرا در نیک قبیله گردانید و گردانید ایشان را در بیتهای و مرا در نیک بیت بیافرید پس من بهترین
شما یا شما از روی بیت و از روی نسب حدیث سی و دوم احمد و محاملی و مخلص
ذهبی و غیر ایشان از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت رسول صلی الله علیه وسلم

از جبرئیل آمده قلبت مشارق الارض ومغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمد
وقلبت الارض مشارقها ومغاربها فلم اجد بنی اب افضل من بنی هاشم شرق و
مغرب عالم را بهم بر زدم وتفحص نمودم پس نیافتم در روی زمین مردی افضل از محمد صلی الله علیه وسلم و
همچنین مشرق ومغرب را تقلیب کردم نیافتم اولاد هیچ پدری افضل از بنی هاشم در روی زمین
حدیث سی وسیوم احمد وترمذی وحاکم از سعد روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فرمود من یرد اهان قریش اهانه الله سبحانه وتعالی هر کس که اهانت وخواری قریش
خواهد خدا تعالی او را اهانت فرماید حدیث سی وچهارم احمد ومسلم از جابر رضی روایت کرده اند
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود الناس تبع لقریش فی الخیر والشر مردمان تابع قریش اند در خیر وشر
حدیث سی وپنجم احمد از ابن مسعود روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود اما بعد
یا معشر قریش فانکم اهل هذا الامر ما لم تعصوا الله فاذا عصیتموه بعث الله
علیکم من یلحیکم کما یلحی هذا القضیب من هذه الشجرة ای گروه قریش
شما اهل امر خلافت وریاست اید مادام که عصیان نورزید بخدا تعالی وهرگاه که عصیان ورزید
پس بر انگیزاند خدا تعالی بر شما کسی را که پوست از عصای شما جدا کند چنانچه پوست ازین شاخ
جدا شده یعنی مخاصمت ومجادله کند با شما وملک انتزاع نماید از دست شما حدیث سی وششم
احمد ومسلم روایت کرده اند از معاویه که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان هذا الامر فی قریش
لا یعادیهم احد الا اکبه الله ما اقاموا الدین بدرستیکه این امر خلافت در میان
قریش خواهد بود وهیچکس با ایشان عداوت نورزد مگر آنکه خدا تعالی او را نگونسار بدوزخ اندازد
مادامیکه قریش دین خود را برپا دارند حدیث سی وهفتم احمد ونسائی و
ضیا از انس رض روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود الائمة من قریش ولهم
علیکم حق ولکم مثل ذلک ما ان استرحموا رحموا وان استحکموا عدلوا
وان عاهدوا وفوا فمن لم یفعل ذلک منهم فعلیه لعنة الله والملئکة والناس
اجمعین ولا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا امامان از قریش اند وایشان راست بر شما
حقی ومر شما راست مثل این مادامیکه طلب رحم از ایشان کنید رحم آرند واگر حکم از ایشان طلب کنید
عدل نمایند واگر عهد کنند بعهد خود وفا کنند پس اگر کسی از ایشان باین امور عمل نکند
بر وی لعنت خدا تعالی وفرشتگان وآدمیان جمیعا خدا تعالی از وی فریضه ونافله قبول نخواهد
کرد حدیث سی وهشتم مرویست بروایت طبرانی از جابر بن سمره که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود یکون من بعدی اثنا عشر امیرا کلهم من قریش بعد از من دوازده امیر

خواهند بود که همه ایشان از قریش باشند حدیث سی ونهم مرویست بروایت حسن بن سفیان
وابونعیم که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم اعطیت قریش ما لم یعطوا الناس اعطوا ما
امطرت به السماء وما جرت به الانهار وما سالت به السیول این حدیث
مجملست وتفصیل وترجمه آن در حدیث چهل وچهارم بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی حدیث
چهلم خطیب وابن عساکر از ابوهریره مرفوع روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود
اللهم اهد قریشا فان عالمها یملاء طباق الارض علما اللهم کما اذقتهم
عذابا فاذقهم نوالا خدایا هدایت ده قریش را بدرستیکه عالم قریش پر سازد روی زمین را
از علم بار خدایا همچنانکه عذاب خود چشانیدی ایشان را نعمتهای خود با ایشان بچشان واین عالم
شافعی است چنانچه احمد وغیر او از علمای گفته اند زیرا که کسی یاد ندارد که علم دیگر کسی از قریش مثل
علم شافعی در آفاق منتشر شده حدیث چهل ویکم مرویست بروایت بیهقی وحاکم که پیغامبر
صلی الله علیه وسلم فرمود الائمة من قریش ابرارها امراء ابرارها وفجارها امراء فجارها
وان امرت علیکم قریش عبدا حبشیا مجدعا فاسمعوا له واطیعوا ما لم
یخیر احدکم بین اسلامه وضرب عنقه فان خیر بین اسلامه ای
ترکه وضرب عنقه فلیقدم عنقه امامان از قریش نزدیکان قریش امیران اند بر
نیکان ایشان وبدان قریش امیران اند بر بدان ایشان واگر امیر سازند بر شما عبدی
حبشی مقطوع الاطراف را باید که سخن او بشنوید واطاعت او نمائید ما دامیکه مخیر نسازد یکی را
از شما در میان ترک اسلام وگردن زدن خود پس اگر اختیار کند ترک اسلام وگردن زدن
خود پس باید که گردن خود را پیش دارد حدیث چهل ودوم مرویست بروایت احمد
وغیر او که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود انظروا قریشا فخذوا من قولهم وذروا
من فعلهم مراقبت جانب قریش کنید پس فرا گیرید از قول ایشان وبگذارید از فعل
ایشان یعنی اگر موافق شرع نباشد حدیث چهل وسیوم مرویست بروایت بخاری
وحاکم وبیهقی از ام هانی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود فضل الله تعالی قریشا بسبع
خصال لم یعطها احد قبلهم ولا یعطها احد بعدهم فضل الله قریشا انی
منهم وان النبوة فیهم وان الحجابة فیهم وان السقایة فیهم ونصرهم علی الفیل
وعبدوا الله عشر سنین لا یعبده غیرهم وانزل فیهم سورة من القرآن
لم یذکر فیها احد من غیرهم وهی لایلاف قریش تفضیل داد خدای تعالی قریش را
بر دیگران بهفت خصلت که هیچکس را پیش از ایشان وبعد از ایشان نداده تفضیل قریش

باین داد که من از ایشانم و نبوت در میان ایشان هست و حجابت حرم کعبه و سقایه چاه زمزم
در میان ایشان هست و نصرت داد ایشان را بر اصحاب فیل و ده سال بندگی خدا تعالی کردند و در
شان ایشان سورتی از قرآن مجید نازل ساخت که ذکر کسی دیگر در آن سورت نفرمود یعنی
سورة لایلاف قریش و در روایت طبرانی آنست که خدا تعالی تفضیل قریش را بر دیگران بهفت
خصلت داد باآنکه ده سال عبادة خدا تعالی کردند و غیر ایشان درین سال کسی دیگر عبادت نکرد
و باآنکه نصرت ایشان داد روز فیل در حالیکه مشرکان بودند و باآنکه سورتی از قرآن مجید در
شان ایشان نازل ساخت که هیچکس از عالمیان داخل نبود در آن و آن سورت لایلاف
قریش هست و باآنکه نبوت و خلافت و حجابت و سقایه در میان ایشان هست **فصل سیوم**
در احادیثی که وارد شده اند در شان بعضی از اهلبیت مثل فاطمه و اولاد وی رضوان الله علیهم
و چون اکثر احادیث مذکوره درین فصل قبل ازین مذکور شد اکتفا بترجمه نمود **حدیث اول**
روایت کرد ابو بکر از غیلانیات از ابی ایوب که پیغمبر فرمود که زمانیکه قیامت قائم شود منادی
ندا کند از بطنان عرش یعنی از وسط عرش که ای اهل قیامت تمام جمیع سرهای خود در پیش اندازید
و چشمها هم بندید تا که فاطمه بنت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بر صراط گذر کند انگاه و همراه او
هزار جاریه از حور العین بگذرند مثل برق درخشنده **حدیث دوم** ایضا از ابو هریره مرویست که پیغمبر
فرمود که در روز قیامت منادی ندا کند از وسط عرش که یا ایها الناس چشم هم کنید تا فاطمه بنت
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بگذرد و سوی بهشت رود **حدیث سیوم** مرویست بروایت
احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و دیگر محدثین از مسور بن مخرمه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنی هاشم
ابن مغیره اذن از من طلبیدند که دختر خود را بعلی بن ابی طالب نکاح کنند و حالانکه من این اذن نمیدهم
و هم هرگز مگر آنکه ابن ابیطالب اراده آن کند که دختر مرا طلاق دهد و نکاح دختر ایشان کند بدرستیکه
فاطمه بضعه از من هست در ذات من به شبهه می اندازد مرا آنچه او را به شبهه می اندازد و می رنجاند
مرا آنچه او را می رنجاند **حدیث چهارم** مرویست بروایت بخاری و مسلم از فاطمه که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرئیل علیه السلام هر سال یکبار معارضه و مقابله قرآن با من میکرد
و درین سال دو بار مقابله قرآن با من کرد و گمان نمیدارم این را مگر آنکه اجل من رسیده است و بدرستیکه
تو اول کسی از اهل بیت من بمن ملحق خواهی شد پس بپرهیز و جانب خدا را محکم دار و صبر کن
که من نیکو سلف خواهم بود از برای تو **حدیث پنجم** احمد و ترمذی و حاکم از ابن زبیر روایت
کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که فاطمه بضعه ایست از من ایذا میرساند مرا آنچه او را
ایذا میرساند و در تعب می اندازد مرا آنچه او را در تعب می اندازد **حدیث ششم** بخاری و مسلم

روایت کرده اند از فاطمه رضی الله عنها که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم برای او ای فاطمه چرا راضی نمی‌شوی
بآنکه خواهی شد سردار زنان مومنان حدیث
هفتم مرویست بروایت ترمذی و حاکم از اسامه بن زید رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
دوست ترین من بسوی من از اهل من فاطمه است حدیث هشتم مرویست بروایت حاکم
از ابو سعید که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم فاطمه سیده زنان جنت است الا مریم بنت عمران
حدیث نهم مرویست از ابی هریره رضی الله عنه که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود علی را نعم که فاطمه دوست
تر است نزد من از تو و تو اعزی بر من از وی حدیث دهم مرویست بروایة احمد و
ترمذی از ابو سعید و بروایت طبرانی از عمر و از علی و از جابر و از ابو هریره و از اسامه
بن زید و از براء بن عازب و بروایة ابن عدی و ابن مسعود رضوان الله عنهم که پیغامبر فرمود
صلی الله علیه و سلم که حسن و حسین سیدان جوانان اهل جنت اند و خواهند بود حدیث یازدهم
مرویست بروایت ابن عساکر از علی و از ابن عمر و بروایة ابن ماجه و حاکم از ابن عمر و بروایت
طبرانی از قره و از مالک بن حویرث و حاکم از ابن مسعود که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم
که این دو پسر حسن و حسین سیدان جوانان اهل جنت اند و پدر ایشان بهتر از ایشان است
حدیث دوازدهم مرویست بروایت احمد و ترمذی و نسائی و ابن حبان از حذیفه رضی الله عنه
که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود برای او که آیا ندیدی آن شخص را که قبل از این عارض من شد فرشته
بود از فرشتگان که قبل از این شب هرگز بر زمین نیامده بود از پروردگار خود خواسته
بود که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا بآنکه حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت اند و آنکه فاطمه
سیده زنان اهل بهشت است حدیث سیزدهم طبرانی از فاطمه رضی الله عنها روایت کرد که پیغامبر فرمود
صلی الله علیه و سلم که اما حسن پس مر او راست هیبت من و سروری من و اما حسین پس مر او راست
جرأت من و جود من حدیث چهاردهم ترمذی از ابن عمر رضی الله عنه روایت کرد که نبی محمد رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود که حسن و حسین دو ریحان من اند در دنیا حدیث پانزدهم روایت
کرد ابن عدی و ابن عساکر از ابی بکر رضی الله عنه که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم این دو پسر من دو ریحان اند
از دنیا حدیث شانزدهم مرویست بروایت ترمذی و طبرانی از اسامه بن زید که فرمود پیغمبر صلی الله
علیه و سلم هذان یعنی حسن و حسین پسران من اند و پسران دختر من اند بار خدایا من ایشان را دوست
دارم پس دوست دار ایشان را و دوست دار کسی را که ایشان را دوست دارد حدیث هفدهم مرویست
بروایت احمد و اصحاب سنن اربعه و ابن حبان و حاکم از بریده که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم صدق
الله انما اموالکم و اولادکم فتنة خدای تعالی راست گفته که جز این نیست که اموال و اولاد شما فتنه

حسن نظر کردم باین دو صبیان یعنی حسن و حسین که می آیند و پاهای ایشان می لغزد پس صبر نتوانستم کرد تا
آنکه حدیث خود را قطع نموده برداشتم ایشان را حدیث شانزدهم ابوداود از مقدام بن معدیکرب روایت
کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود هذا منی یعنی الحسن والحسین من علی یعنی حسن از منست
و حسین از علی حدیث نوزدهم مرویست بروایت بخاری و ابویعلی و ابن حبان و طبرانی و حاکم
از ابوسعید که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم که حسن و حسین سیدا شباب اهل جنت اند مگر دو کس که پسران
خاله یکدیگر اند عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا علیهما السلام و فاطمه سیدة نساء اهل جنت است الا مریم
حدیث بیستم احمد و ابن عساکر از مقدام بن معدیکرب روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود که حسن از منست و حسین از علی حدیث بیست و یکم مرویست بروایت طبرانی از عقبة بن
عامر که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم حسن و حسین دو گوشواره عرش اند و معلق نیستند حدیث بیست و دوم
مرویست بروایت احمد و بخاری و ابوداود و ترمذی و نسائی از ابی بکره که پیغامبر صلعم گفت این پسر من حسن سید
است و امید آن است که خدا تعالی بسبب او صلح اندازد میان دو لشکر عظیم از مسلمانان حدیث
بیست و سیوم مرویست بروایت بخاری در ادب مفرد و ترمذی و ابن ماجه از یعلی بن مرة
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که حسین از منست و من از ویم دوست دارد خدا دوست داشته است هر کس
که حسین را دوست داشته است حسن و حسین دو سبط اند از اسباط قال فی النهایة سبط من الاسباط
ای امة من الامم است در خیر و در حدیثی دیگر حسن و حسین دو سبط رسول صلی الله علیه وسلم اند یعنی دو طایفه
اند و دو قطعه اند از آنحضرت و بعضی گفته اند که اولاد بنات است حدیث بیست و چهارم
ترمذی از انس روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود دوست ترین اهل بیت نزد من حسن و حسین
است حدیث بیست و پنجم مرویست بروایت احمد و حاکم و ابن ماجه از ابوهریره که پیغامبر فرمود
صلی الله علیه وسلم که هر کس حسن و حسین را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر کس ایشان را
دشمن دارد مرا دشمن داشته است حدیث بیست و ششم روایت کرد ابویعلی از جابر که سید
صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس که خوشحال میباشد و دوست دارد که نظر کند بسید جوانان اهل جنت پس باید که نظر کند
بحسین حدیث بیست و هفتم مرویست بروایت البغوی و عبد الغنی در ایضاح از سلمان که پیغمبر
فرمود صلی الله علیه وسلم هارون دو پسران خود را شبر و شبیر نام کرد و من دو پسران خود را حسن و حسین
نام کردم چنانچه هارون علیه السلام پسران خود را نام کرد و ابن سعد از عمران بن سلیمان روایت کرد
که حسن و حسین دو اسم اند از اسمای اهل بهشت و عرب در زمان جاهلیت این دو اسم نمی شناختند
حدیث بیست و هشتم مرویست بروایت ابوداود و حاکم از ام الفضل بنت حارث که پیغامبر
فرمود صلی الله علیه وسلم که جبرائیل علیه السلام خبر داد مرا که پسر من حسین کشته خواهد شد در زمین

تر. عقت بعد از آن خاک آن زمین نزد من آورد و خبر داد مرا که در آن زمین خوابگاه او خواهد گشت،
حدیث ثالث ونهم مرویست بروایت ابو داؤد و حاکم از ام فضل بنت حارث که پیغامبر فرمود
صلی الله علیه وسلم جبرائیل نزد من آمد و خبر داد مرا که امت من پسر من حسین را خواهند کشت و خاک سرخ
از آن زمین که مقتل حسین است نزد من آورد و احمد روایت کرده که پیغامبر فرمود فرشته درین شب
نزد من آمد که قبل ازین نزد من نیامده بود و گفت که این پسر تو حسین کشته خواهد شد و اگر خواهی
که خاک آن زمین که مقتل ویست بشما بنمایم راوی گوید بعد از آن خاک سرخ بیرون آورد حدیث
سی ام بغوی در معجم خود از حدیث انس رض روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که فرشته
که موکل باران است از خدای تعالی اذن خواست که بزیارت پیغمبر ع بیاید و در آن روز نوبت ام سلمه بود و آنحضرت
گفته بود که در وازه خانه بر من محافظت کنید که هیچکس در میان ما نیاید پس ام سلمه هنوز بر در وازه بود
که حسین ع آمد و خود را بزور در جسته بر رسول الله صلی الله علیه وسلم انداخت و آنحضرت او را نشانیده بسر و رقبه
او را بوسه داد آنگاه فرشته گفت یا رسول الله دوست داری حسین را آنحضرت فرمود بلی او را دوست
میدارم آن فرشته موکل گفت که زود است که امت تو او را خواهند کشت و اگر میخواهی ترا مکان مقتل
او بنمایم و بعد از آن آن مکان را بنمود و مشتی رمل یا خاک سرخ آورد و ام سلمه آنرا در جامه خود بست
پس ثابت گوید که ما آنوقت میگفتیم که آن زمین کربلاست **ایضا** ابو حاتم حدیث در صحیح خود
روایت کرده و عبید الله بن حمید و ابن احمد نیز حدیث مثل این روایت کرده اند لیکن درین روایت مذکور
است که آن فرشته جبرائیل بود پس اگر بصحت رسد محتمل است که در واقعه بوده باشد که آن فرشته بوده
و یکی خاک آورده بآنحضرت داده و در روایتی ایضا مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن خاک را
بوئید و گفت ریح کربلا ازین خاک می آید و در روایت ملا و ابن احمد در زیادات مسند آورده که ام
سلمه گفت پس کفی از تراب احمر بمن داد و گفت که این خاک آن زمین است که در آن کشته خواهد شد
و گفت هرگاه که این خاک بخون منقلب شود بدانکه او کشته شده است ام سلمه گفت آن خاک را
در قاروره کردم و نزد خود نگاه داشتم و با خود گفتم روزی که این خاک منقلب بخون میشود روزی
عظیم خواهد بود و در دیگر روایت است که ام سلمه گفت روز قتل حسین ع آن خاک را یافتم که بخون منقلب شده بود و در روایت
دیگر آنکه جبرئیل گفت خاک مقتل حسین را بنمایم ترا پس گفتم بلی آنگاه سنگریزه چند آورد و در رسول صلی الله علیه
وسلم او را در قاروره کرد و چون شب قتل حسین در رسید شنیدم که قائلی میگفت **شعر**

ایها القاتلون جهلا حسینا + ابشروا بالعذاب والتذلیل + قد لعنتم
علی لسان ابن داود و موسی و حامل الانجیل + یعنی ای کسانیکه از روی جهل و عناد حسین را
مقتول ساختید بشارت باد شما را بعذاب و عقاب الیم و ملعون گشتید بر لسان ابن داود و عیسی

سلیمان و موسی و عیسی ع پس برگشتیم نگاه کردم و آن قاروره را گشادم ناگاه دیدم که سنگریزه ها خون شده
بود و ابن سعد از شعبی روایت کرده که حضرت علی کرم الله وجهه بسفر صفین میرفت بزمین کربلا در گذشت و چون
محاذی نینوی که دیهی است بر لب فرات رسید بایستاد و از نام زمین پرسید گفتند این کربلاست
آنگاه گریه بسیار کرد چنانچه زمین از اشک چشمان آنحضرت تر شد و بعد از آن گفت وقتی که نزد رسول
الله صلی الله علیه وسلم رفتم دیدم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گریه میکرد گفتم گریه از چیست یا رسول الله فرمود
که جبرئیل علیه السلام حالا نزد من آمده خبر داد مرا که ولد من حسین رض در حوالی فرات در موضعی که آنرا کربلا گویند
کشته خواهد شد و جبرئیل قبضهٔ خاک از آن زمین گرفته بمن داد که بویم بعد از آن او را بوئیدم بی اختیار اشک
از چشم من بریخت و احمد مختصراً از علی رض آورده گفت که داخل شدم بر نبی صلی الله علیه وسلم تا آخر حدیث و
روایت کرده ملا که علی رض بموضع قبر حسین رض گذشت و گفت لشکری از آل محمد درین عرصه کشته خواهند شد
که آسمان و زمین بر ایشان گریند و اصحاب خود را نمود که همین موضع جای خوابیدن شتران ایشان
خواهد بود و اینمقام جای رحال ایشان است و همینمقام جای ریختن خون ایشان است و ایضاً ملا روایت
کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حجره عایشه رض غرفه داشت که وقت ملاقات جبرئیل بآن غرفه تشریف
میفرمود چون بآن غرفه تشریف برد عایشه رض را امر فرمود که هیچکس را نگذارد که نزد آنحضرت رود آنگاه
حسین رض آمد بی آنکه کس خبردار سازد بآن موضع رفت جبرئیل گفت این شخص کیست آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم
که این پسر من است پس او را گرفته بر ران نشانید جبرئیل گفت زود باشد که امت تو این را بقتل آرند
پس آنحضرت فرموده است من جبرئیل گفت بلی و اگر خواهی آن زمین که مقتل وی است بنمایم ترا پس جبرئیل
اشارت بزمین طف کرد یعنی کربلا که در کوفه واقع است دست دراز کرده مشتی خاک سرخ از آن زمین
گرفت و بآنحضرت صلی الله علیه وسلم نمود و گفت این خاک آن زمین است که مکان قتل وی خواهد بود
و ترمذی روایت کرده که ام سلمه پیغامبر را صلی الله علیه وسلم در خواب دید که سر مبارک و لحیهٔ مبارک خاک آلوده
است پرسید که سبب چیست آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که الحال حسین را کشتند و همچنین ابن عباس رض
آنحضرت را در نیم روز در خواب دید که سر و روی آنحضرت خاک آلوده است و قاروره در دست
دارد که پر از خون است آنگاه ابن عباس رض سوال کرد که درین قاروره چیست فرمود که خون حسین رض و
اصحاب وی است راوی گوید بعد از آن تفحص کردند در همان روز شهید شده بود و احمد روایت کرده
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که ملکی امشب نزد من آمده که قبل ازین نیامده بود نزد من و گفت پسر تو
حسین کشته خواهد شد و اگر میخواهی خاک زمین مقتل وی بنمایم ترا و قبضهٔ خاک سرخ بیرون آورد
و نمود پس حسین رض همچنان که از آن پیغامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده بود در کربلا زمین عراق در نواحی
کوفه که بطف نیز مشهور است شهید شد بدست سنان بن انس نخعی خذله الله تعالی و بعضی گفته اند که قاتل وی

عایشه رض را خبر نشود

عراق

غیر سنان ابن انس لعنة الله علیه بود در روز جمعه دهم محرم سنه احدی وستین از هجرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم سن عمر مبارکش به پنجاه وشش سال وچند ماه رسیده بود وچون رضی الله عنه
را شهید کردند لعنهم کرده سر مبارکش نزد یزید فرستادند ومرویست بروایت منصور بن عمار
که در راه شام جمعی که سر حسین را می بردند در مرحلهٔ اول که نزول کردند وبودند که خمر نوشی میکردند
سر مبارک از دیوار دستی بیرون آمد وقلمی از آهن بآن دست بود وانگاه بخون سطری نوشت
اترجوا امة قتلت حسینا + شفاعة جده یوم الحساب یعنی آیا امتی که حسین را
مقتول ساختید در روز قیامت شفاعت جد وی پیغامبر صلی الله علیه وسلم امید میدارید
چون مشاهده این حال نمودند سر را گذاشته روی بگریز نهادند ومرویست که این بیت سیصد سال
قبل از بعثت حضرت رسالت پناه در زمین روم در کنیسه بر سنگ نوشته شده بود وکاتب
آن را کسی نمی دانست که کیست وابونعیم حافظ در کتاب دلائل النبوة از نضره ازدیه روایت کرده که
گفت در وقت شهادت امام حسین بن علی رضی الله عنه از آسمان خون بارید وچون وقت صبح رسید
دیدیم که خمها وسبوها وکوزها وهرجای آب پر از خون بود وهمچنین در احادیث دیگر غیر این حدیث
وارد شده که از جملهٔ علامتها که در روز شهادت حسین اظهار شد آنکه در آسمان سیاهی عظیم پدید آمد چنانچه در
روز ستارها دیدند وهیچ سنگی را بر نداشتند که مگر در زیر آن سنگ خون تازه پدید آمد
وابو الشیخ روایت کرده که قافله از زمین در آن وقت بجانب عراق میرفت وچون لشکر یزید علیه ما علیه
آنجانب میرفت بایشان موافقت نمود وبجهت همین ناقه بعضی از شتران اهل قافله که ورس در بار داشتند
میکشتند انتهی آنجا خاکستر منقلب گشت وابن عیینه از جد خود روایت کرده که بعضی از شتر داران
که ورس ایشان در آن قافله خاکستر شده بود وبر از این معنی خبر دادند ودر آن لشکر شتری کشتند
گوشت آن تغیر یافته بود وبعد از آنکه پختند تلخ بود ومثل علقم که گیاهیست در غایت تلخی وآسمان
در آن روز سرخ شده بود وآفتاب منکسف شده چنانچه در وقت ظهر ستارها دیدند ومردم
ظن آن کردند که قیامت قایم شده ودر شام هیچ سنگی بر نداشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه
بود وعثمان بن ابی شیبه روایت کرده که بعد از قتل حسین رضی الله عنه هفت روز آسمان گریه کرد وگریه او سرخ
بود بمرتبه که از شدت سرخی آسمان دیوارها عمارت در زمین شبیه ملحفهای معصفر شده بود
واشهب کواکب از آسمان چندان نازل میشدند که بیکدیگر می افتادند وابن جوزی
از ابن سیرین روایت کرده که گفت دنیا سه روز تاریک بود وبعد از آن سرخی در آسمان ظاهر شد
وابو سعید گفت که در دنیا هیچ سنگی بر نداشتند در ایام قتل حسین رض مگر آنکه در زیر آن سنگ خون
تازه بود ودر آن روز از آسمان خون بارید واثر آن خون در جامها باقی ماند مدتی تا انقطاع

یافت روایت کرد و ثعلبی و ابونعیم چنانچه قبل ازین مذکور ساختیم که خون بارید و ابونعیم زیاده کرد که گفت چون
وقت صبح بیدار شدیم دیدیم که جامها و ظروف پر خون بود و در روایتی دیگر گفت باران بارید بر خانها
و دیوارها در خراسان و شام و کوفه از خانها مانند خون روان و ایضاً ثعلبی گوید آسمان گریست
گریه او سرخ بود و آن غیر از دم و مرویست که بعد از قتل حسین رضی الله عنه افق آسمان شش ماه سرخ بود و همان سرخی
ست که الحال اثرش باقیست بر طرف میشود و ابن سیرین میگوید که خبر با چنین رسید که سرخی آسمان که
بشفق میباشد قبل ازین نبود تا وقتیکه حسین رض را شهید کردند بعد از آن ظاهر شد و ابن سعد گور ساخته
که این سرخی قبل از قتل حسین رضی الله عنه نبود و ابن جوزی میگوید حکمت درین آنست که از اثر غضب با
از سرخی وجه ظاهر میشود و چون خدا تعالی منزه است از جسمیت اثر غضب خود بر قاتلان حسین در سرخی
افق ظاهر ساخت از جهت اظهار کردن اینکه ارتکاب این امر خیانتی عظیم و گناهی بزرگست و گفت
ازینجا که قیاس کنید که روزی عباس را نیز اسیر کرده بردند در جنگ بدر ناله او منع خواب پیغمبر کرد
پس چگونه باشد حال آنحضرت بنا بر حسین رض و دیگر آنکه وحشی که قاتل حمزه بود رض چون مسلمان شد با آنکه اسلام
قطع ذنوب ایام کفر میکند پیغامبر صلی الله علیه وسلم ویرا گفت که مقابل من میا که دیدن قاتلان دوستان
دوست نمیدارم پس چگونه باشد دل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ببیند کسی را که ذبح حسین رضی الله عنه کرده باشد
و کسی را که امر بقتل وی کرده باشد و اهلبیت او را خوار کرده باشند و باسیری برده باشد نعوذ بالله من
هذه الافعال بدانکه قبل ازین روایت کرده ایم که در شام سنگی نبرداشتند مگر در زیر آن سنگ
خون تازه بود در روز قتل علی کرم الله وجهه شده بود چنانچه بیهقی از زهری روایت کرده که چون بجانب
شام رفت باراده آنکه بغزا رود نزد عبدالملک ویرا گفت که در روز قتل علی رض هیچ حجری در بیت المقدس
نکردند مگر آنکه خون در زیر آن یافتند بعد از آن گفت کسی باقی نماند که این معنی را داند غیر از من و تو
باید که این خبر بکسی نگوئی زهری گوید کسی را از آن خبر ندادم مگر بعد از موت عبدالملک و ایضاً
از زهری روایت کردند که غیر عبدالملک ویرا خبر داده بود ازین معنی بیهقی گوید آنچه از وی بصحت رسیده
آنست که وقوع این امر در حین قتل حسین رض بوده و شاید که نزد قتل ایشان هر دو این امر واقع شده باشد
انتهی کلامه و ابوالشیخ روایت کرده که جمعی با یکدیگر گفتند که هیچکس بر قتل امام حسین رض اعانت نکرده
مگر آنکه خدا تعالی او را ببلائی مبتلا ساخت قبل از موت اتفاقا پیری در میان آن جماعت بود
گفت من اعانت بر قتل او کردم و هیچ بلا بمن نرسید درین اثنا برخاست که اصلاح چراغ کند
در حال آتش در وی افتاد هر چند فریاد میکرد و میسوخت نداشت آنگاه خود را در آب فرات انداخت
و مع ذلک از آن خلاصی نیافت تا وقتیکه مرد و منصور بن عمار روایت کرده که بتحقیق بعضی از
معاونان قتل حسین رض بودند که بمرض تشنگی گرفتار شدند بمرتبه که هر چند که آب میخوردند سیر نمیشدند

و بعضی گفتند گرگ از ایشان و برادر شد بطریقیکه در وقت سواری مثل ریسمان بر گردن خود می بستند و سبط
ابن الجوزی از سدی نقل کرده که مردی در کربلا ویرا ضیافت کرد و جمعی در آنخانه بودند می گفتند که هیچکس در
خون حسین شریک نشد مگر آنکه بافتیح وجهی بمرد آنشخص مهمان دار انکار این معنی کرده آنجماعت را
تکذیب نمود و گفت من از آنجمله در آن لشکر حاضر بودم انگاه آخر شب برخاست که اصلاح چراغ کند
فی الحال آتش در جسد او افتاد و سوخت سدی رحمة الله علیه گوید والله که جسد او را دیدم مثل فحم شده بود
و از زهری مرویست که گفت از قاتلان حسین هیچکس باقی نماند مگر در آنکه در دنیا خدایتعالی ایشانرا
عقاب کرد قبل از عقاب آخرت بقتل یا نابینائی یا سیاه روئی یا بزوال ملک در اندک روزها
چنانچه سبط ابن الجوزی از واقدی روایت کرده که مرد پیری در قتل حسین رضی الله عنه حاضر بود
بی آنکه معاونت بر قتل وی کند یا دخلی در آن داشته باشد بمجرد همین حضور در این ایام نابینا شد انگاه
محروم از سبب آن پرسیدند گفت پیغامبر را در خواب دیدم که دستهای مبارک خود را بالا برده بود
بود و شمشیر در دست داشت و نزدیک وی نطعی افتاده بود و ده کس بر آن از قاتلان حسین مقتول
ساخت که نزد آنحضرت افتاده بودند چون نظرش بر من افتاد مرا سب و لعن کرد و بواسطه آنکه جماعت
بر قاتلان حسین جمع شده بودم میل از خون حسین در چشم من کشید چون روز شد اعمی گشته از خواب
برخاستم و ایضاً روایت کرده اند که شخصی از قتله حسین سر مبارک او را در پالان اسپ خود
آویخته بود بعد از چند روزی روی او سیاه شد مثل قیر با وی گفتند تو در میان عرب نیکو روی و
تازه منظر بودی ترا چه واقع شد گفت از آن روز که سر حسین را بر داشتم هیچ شب بر من نگذشت
مگر آنکه دو کس آمده بازوی مرا میگیرند و بر آتش نگون در میان آتش افروخته می اندازند باز بیرون می آرند
با اینحالی که مرا می بینید بعذاب و آخر آن شخص بقبیح وجهی مرد و ایضاً روایت است که مردی پیر
پیغامبر را در خواب دید که طشتی پر از خون نزد آنحضرت نهاده بود و مردمان را بر آن عرض میکردند
و ایشانرا با خون آلوده می ساخت تا وقتیکه نوبت من رسید گفتم یا رسول الله من در قتل حسین حاضر
نبودم و آنرا دوست داشتم انگاه انگشت خود اشارت بمن کرد و چون بیدار شدم نابینا گشته بودم
و قبل از این مذکور شد بروایت احمد که شخصی گفته بود که خدایتعالی فاسق بن فاسق حسین بن علی رضی الله عنه
را بکشت انگاه خدایتعالی از آسمان دو کوکب انداخته بر چشم وی زد تا او را نابینا ساخت و بار دیگر
از منصور روایت کرده که در شام مردی را دیدم که روی او مثل خنزیر بود و انگاه از سبب مسخ او
سوال کردم گفت عادت من این بود که هزار بار هر روز با فرزندان خود علی را سب میکردم و در روز
جمعه چهار هزار بار انگاه پیغامبر در خواب دیدم و خوابی طولانی ذکر ساخت از آنجمله این بود که
حسین از وی شکوه کرد نزد پیغامبر صلی الله علیه وسلم و آنحضرت آن مرد را لعنت کرد و آب مبارک

خود بر روی وی اندوخت و آنجا که آب بسینه آنحضرت رسید متغیر شد و این علامت بر روی مالید تا آخر
عمر تا وقت موت و مُلّا از ام سلمه رضی الله عنها نقل کرده که وی شنید که جنیان بر حسین رضی الله عنه نوحه میکردند
و ابن سعد آورده که ام سلمه بر حسین رضی الله عنه چندان گریه کرد که بیهوش شد و بخاری در صحیح آورده و ترمذی
از ابن عمر رضی الله عنه که مردی او را پرسید که خون پشه پاک است یا نی گفت که تو از کجائی گفت از کوفه و مرا
گفت ببینید که این مرد از خون پشه سوال میکند و حال آنکه ایشان پسر پیغمبر صلی الله علیه وسلم را کشته اند
و من از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که حسن و حسین رضی الله عنهما ریحانتین اند در دنیا و سبب خروج حسین
آن بود که یزید پلید چون در سنه شصت بمسند حکومت نشست رسول خود را نزد عامل خود که در مدینه بود
فرستاد که بیعت وی از حسین بگیرد و حسین رضی الله عنه اطلاع یافته بنفس خود ترسید و بجانب مکه توجه
نمود و اهل کوفه چون از قدوم حسین رضی الله عنه خبر یافتند کسی را نزد وی فرستادند و التماس نمودند که بجانب ما قدم
رنجه فرمائید تا امر بیعت وی تمام نمائیم و جور و خوفی که با ایشان شده همه را تلافی کنیم چون ابن عباس
از عزیمت امام حسین رضی الله عنه واقف شد او را نهی کرد و بیان غدر اهل کوفه و قتل پدرش علی رضی الله عنه و ترک نصرت
برادرش حسن رضی الله عنه نمود و چون حسین رضی الله عنه از نصیحت وی ابا کرد ابن عباس گفت پس اهل بیت خود را همراه
از آن نیز ابا نمود آنگاه ابن عباس گریست و گفت واحسیناه و ابن عمر نیز امثال این سخنان گفت
و حسین رضی الله عنه ابا کرد و ابن عمر گریه و زاری نمود و بر روی او بوسه داد و گفت شما را بخدا میسپردم از قتل
و ابن زبیر نیز از این سفر وی را نهی کرد و در جواب وی گفت پدرم خبر داده که در مکه کبشی خواهد بود
که بسبب او حلال دانند حرمت انتقام را پس دوست نمیدارم که مثل آن کبش باشم و بقول حسن رضی الله عنه که وی را
گفت بترس از سفهای کوفه که ناگاه ترا اغوا میکنند بر خروج و بقول خود وفا نکنند و موجب حسرت
و پریشانی تو گردد و از آن پشیمان شوی و نباشد آن وقت گریزگاهی قبل از این مذکور ساختیم چنانچه
حسین رضی الله عنه در شب قتل خود این سخن را تذکار نمود و گفت رحمت خدا بر برادرم حسن رضی الله عنه باد که بآنچه او
گفته بود رسیدیم و برادر او محمد بن حنفیه چون خبر توجه حسین رضی الله عنه بجانب کوفه شنید چندان گریه کرد
که طشتی که جهت وضو ساختن پیش وی نهاده بودند از آب چشم پر ساخت و در هر مجلس بود که بر رفتن
حسین رضی الله عنه محزون و غمناک نشد و بالجمله مسلم بن عقیل را قبل از خود روان کرد که از مردم بیعت بگیرد و او چون
آنجا رسید دوازده هزار کس از اهل کوفه و بقولی بیشتر بیعت با او کردند و یزید چون بر این حال
واقف شد امارت کوفه با ابن زیاد داد و او بلشکر خود بکوفه در آمد و مسلم بن عقیل را بدرجه شهادت
رسانید و سر او را نزد یزید فرستاد و او را از حسین رضی الله عنه تحذیر نمود و چون حسین رضی الله عنه از مکه بداعیه کوفه بیرون
آمد در اثنای راه ملاقی فرزدق شده که از جانب کوفه می آمد و با وی گفت خبر مردم چیست فرزدق
گفت علی الخبیر سقطت یا ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم دلهای مردم با تست و شمشیرهای

ایشان با بنی امیه هست و قضا نازل میشود از آسمانها و الله یفعل ما یشاء و چون بقادسیه نزدیک
به یک میل شد هنوز خبر قتل مسلم او را نرسیده بود که درین اثنا حر بن یزید تمیمی ملاقی وی شد گفت یا ابن
رسول الله بازگرد و هیچ خیر از جمعی که من ایشان را گذاشته‌ام ندارد و خبر آمدن ابن زیاد بکوفه و استعداد او
وی و قتل مسلم بن عقیل او را رسانید حسین ع چون ازین خبر آگاهی یافت میخواست که بازگردد پس گفت اولاد
برادران مسلم والله که باز نگردیم تا آنکه عوض خون برادر خود باز یافت نکنیم یا خود کشته شویم پس حسین
گفت مرا هم حیاتی بعد از شما در حیات نخواهد بود و روان شد عبید الله بن زیاد چون شنید که حسین ع
بحوالی کوفه رسیده هشت بیست هزار کس که اکثر مردم که کتابت بحسین ع نوشته بودند و با وی بیعت کرده بودند
لیکن دنیا را بر آخرت اختیار کرده به بیعت ابن زیاد و یزید درآمدند ایشان را جهت محاربه استقبال وی
فرستاد و حسین ع چون ملاقی اوائل لشکر ابن زیاد شد بجانب کربلا عدول نمود و هشتم محرم سنه احدی
و ستین آن جماعت تعاقب نمودند چون تلاقی فریقین دست داد آن جماعت از حسین ع التماس کردند
که بحکم ابن زیاد نزول کن بمتابعت یزید پلید علیه ما یستحقه رضا ده شو حسین ع ازین معنی ابا و امتناع نمود تا آنکه
زیاده از هفتاد و دو تن کس از اهلبیت و برادران خود همراه وی بود با آن لشکر کثیر محاربه نمودند و در آن
موقف ثبات قدم ورزیدند و از کثرت سهام و رماح ایشان اصلا اندیشه بخاطر مبارک او راه نداد و حمله
برایشان نمود و بسیاری از آن جماعت را بدوزخ فرستاد و در اثنای محاربه این شعر میخواند شعر
انا ابن علی الخیر من آل هاشم + کفانی هذا مفخرا حین افخر + وجدی رسول الله
اکرم من مشی + ونحن سراج الله فی الناس نزهر + وفاطمة امی سلالة احمد
وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر + وفینا کتاب الله انزل صادقا + وفینا
الهدی والوحی والخیر یذکر + یعنی من پسر علی بن ابیطالب بهترین آل هاشم ام بعد از رسول
الله صلی الله علیه وسلم و در وقت مفاخرت کافی است مرا این فخر و شرف که جد من رسول الله صلی الله
علیه وسلم است که بهترین خلق خدا است و ما همچو چراغ نورانی داریم در میان مردم و مادرم فاطمه است
خلاصه و زبده آل محمد صلی الله علیه وسلم و عم من جعفر طیار که ملقب به ذو الجناحین است و ما همه کس را هدایت
دادیم و راه راست نمودیم بسبب آن قرآن و وحی بر ما نازل شده از آسمان گویند اگر نه این بودی
که آن ظلمه میان حسین ع و آب حائل شده بودند و منع اشامیدن آب از وی میکردند هرگز بر وی
قدرت نمی‌یافتند بواسطه کثرت شجاعت و مردانگی که داشت نقلست که چون منع آب از
حسین ع و اصحاب او کردند در آن ایام شخصی از لشکر اعدا وی را گفت ببینید که خود را چنان میدانند
که گویا جگر گوشه آسمان است و قطره آب از آسمان نمی‌چشند تا به تشنگی خواهد مرد حسین گفت اللهم
اقتله عطشا بار خدایا او را به تشنگی بکش بعد از آن آن شخص هر چند آب میخورد از آب سیر نشد و تشنگیه

بمرد والیضاً مروی است که حسین رضه آب طلب نمود که بیاشامد آنگاه مردی حایل شد میان او و رخونه
آب پس تیر انداخت و بر حنک وی زد حسین رضه آنرا در راه خدا بدید گرد و بار خدایا او را بمرض تشنگی گرفتار ساز
آخر گراز آب سیر نشود آنگاه حرارت در شکم او پدید آمد و برودت به پشت او بمرتبه برف و یخ و باد بیزن
در پیش او و کافور در پس او نهادندی و همیشه او را چندان تبرید میساختندی که از گفت شنو و زاید
الوصف بود لیکن حرارت او را همیشه در تن اندرون و بیرون می افزود و از عقب و اقبال چون تنور
آتش بود و فریاد العطش العطش میزد و سویق و آب شیر چند مقدار نزد او آوردندی که اگر پنج کس
میخوردند ایشانرا کافی بودی این شخص تمام آن خورد و فریاد العطش میزد تا وقتیکه شکمش منشق شد
و بمرد القصه آن قوم غدار تا بکار آتش جنگ افروخت و اهل بیت حسین رضه یکی بعد از یکی شهید میکردند
تا وقتیکه زیاده از پنجاه کس از ایشان بدرجه شهادت رسیدند بعد از آن حسین رضه صیحه زد و گفت
در میان شما کسی هست که منع شر اشرار از حرم رسول الله میکند چون این سخن یزید بن حارث ریاحی
این سخن شنید از لشکر اعدا اسپ بجانب حسین رضه براگند و گفت یا ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اول کسی بودم که بجنگ تو آمده بودم والحال از جمله معاونان تو ام با شفاعت جد تو رسول
الله صلی الله علیه وسلم تا سکت نال حال من گرو و این بگفت و شروع در محاربه نموده بسیاری از لشکر اعدا
بکشت تا آنکه بدرجه شهادت رسید و تمامی اصحاب حسین رضه شهید شدند و خود تنها ماند بر آن جماعت
حمله آورد و بسیاری را از ایشان که بشجاعت مشهور بودند بقتل آورد و بعد از آن جمعی کثیر بیکدفعه حمله آوردند
و میان وی و حرم محترم وی حایل شدند امام حسین رضه باز صیحه زد و گفت سفهای خود را منع کنید و از اطفال
و نساء من دور شوید چون منع آن کردند با ایشان شروع در مقاتله فرمود تا زمانیکه از هر طرف زخم بسیار
باو رسانیدند و از اسپ بر روی زمین افتاد و سر مبارکش از تن جدا کردند انا لله و انا الیه راجعون در
روز عاشورا در ماه محرم سنه احدی و ستین و چون سر مبارکش را نزد عبید الله زیاد بردند یکی
مرتکب این فعل شنیعه شده بود این شعر انشا کرده نزد عبید الله خواند شعر املأ
رکابی فضة وذهبا + فقد قتلت الملک المحجبا + ومن یصلی القبلتین فی الصبا
وخیرهم اذ یذکرون النسبا + فقتلت خیر الناس اما و ابا + یعنی طشت من را
از طلا و نقره باز کر من ملکی معظم و مکرم را کشته ام کسی را که نماز میگذارد روی بدو قبله در حالت کودکی
بهترین مردمان است از روی نسب و حسب از روی مادر و پدر آنگاه ابن زیاد ازین سخن غضب
کرد و گفت اگر میدانستی که او را این قرب بوده چرا او را بقتل آوردی والله نه ازین خیری بتو خواهد
رسید و ترا ملحق باو خواهم ساخت آنگاه گردن او بزد مروی است که با حسین نوزده کس از برادران
و پسران و پسران برادرش حسن رضه و اولاد جعفر و عقیل شهید شدند و بعضی گفته اند بیست و یک

[illegible]

حسن بصری می‌گوید که در روی زمین مثل آنانکه در کربلا شهید شدند کسی نبود و ترمذی و غیر او روایت کرده که چون
سر حسین رض نزد ابن زیاد آوردند آنرا در طشتی نهاده و چوبی در دست داشت و دندان مبارک او را
چوب میزد و بغضب و تکبر میراند او را دیدی او میگفت نیکو روی مثل این ندیده ام چه دندان این نیکو است
و انس رض نزد وی حاضر بود او گریه کرد و گفت حسین رض شبیه ترین مردم است برسول صلی الله علیه وسلم و
ابن ابی دینار روایت کرده که زید بن ارقم رض نزد وی حاضر بود گفت ای ابن زیاد چوب خود را
بردار که بسیار اوقات دیده ام که سید الکونین میان این شفتین وی را بوسه میداد بعد از آن
گریه بسیار نمود و ابن زیاد از غضب بهم برآمده گفت ابکی الله تعالی عینیک اگر نه این بودی که
پیر شده و خرف گشته ترا گردن میزدم زید بن ارقم از مجلس برخاست و گفت ای مردمان از هر دو
شما بنده و ذلیل خواهید بود که پسر دختر رسول را کشته اید و ابن مرجانه را بر خود امیر گردانیده اید و الله
که نیکان شما را خواهد کشت و بدان شما را بنده و ذلیل خود خواهد نمود و هلاک باد کسی که باین مذلت و خواری
راضی باشد باز گفت ای ابن زیاد ترا چیزی گویم که غیظ تو ازین زیاده گردد دیدم که رسول الله صلی الله
علیه وسلم را دیدم که حسن را بر ران راست و حسین رض بر ران چپ نشانیده و دست مبارک خود بر سر ایشان
نهاده فرمود بار خدایا ایشان هر دو را بتو سپردم و بمومنان صالح پس ببین که ودیعت و امانت
رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد تو چگونه است ای ابن زیاد نقلست که در اندک زمانی خدا تعالی
انتقام او را از ابن زیاد کشید چنانچه بصحت رسیده نزد ترمذی که وقتیکه سرهای ابن زیاد و اصحاب
او در کوفه آورده در مسجد نصب کردند ماری پیدا شده در میان آن سرها رفته بسوراخ بینی سر
ابن زیاد در رفت و زمانی درنگ نمود و بیرون آمد از نوبتی دیگر آمده همان فعل بجا آورد و قاتل ابن
زیاد مختار ابن ابو عبیده بود و بیان این سخن آنکه طایفه از شیعه پشیمان شدند از ترک نصرت و معاونت
امام حسین رض و میخواستند که این عار را از خود دور سازند فرقه از ایشان متابعت مختار ابن ابی
عبیده ثقفی نمودند و مالک کوفه شدند و شش هزار کس را از مقاتلان حسین رض بقتل آوردند با قبیح وجهی
و رئیس ایشان عمر سعد خذله الله را کشتند و شمر بن ذی الجوشن را که بیک قول مباشر قتل حسین رض
شده بود مخصوص ساختند بمزید نکال و عقاب او را در پیناب و دست و پای او بسته زیر پای
اسپان انداخته هلاک گردانیدند چرا که با حسین رض همین عمل کرده بود و مردم ازین رهگذر شکر مختار ابن
ابی عبیده بسیار کردند لیکن آخر الامر عمل قبیح ازو سر زد که دعوی کرد که وحی بوی نازل میشود
آنکه محمد بن حنفیه مهدی است و ابن زیاد با سی هزار کس در موصل نزول کرده بود و لشکری عظیم از
جانب مختار بر سر او رفته او را با جمیع اصحاب او در روز عاشورا سنه ۶۹ بر کنار فرات بقتل آوردند و سرهای
ایشان را نزد مختار فرستادند و مختار همان محل که ابن زیاد سر مبارک حسین رض را نصب کرده بود

سر ابن زیاد نصب کرد و بعد از آن از آنجا نقل کرد بجایی که قبل از این گذشت و در آنجا ماری غیبی در
داخل شد و از جملهٔ اتفاقات عجیبه آنست که عبد الملک بن عمیر نقل کرده که بدار الامارت کوفه رفتم نزد ابن
زیاد و دیدم نزد او صف زده بودند و سر حسین ع بر سپر نهاده بود از دست راست او و بعد از ایامی نزد
مختار رفتم در همان موضع دیدم که سر ابن زیاد نزد وی نهاده و دیدم بهمان طریق صف زده بودند
باز بر مصعب ابن زبیر داخل شدم دیدم که سر مختار در همان موضع نهاده باز نزد عبد الملک بن مروان
رفتم سر مصعب همچنان دیدم در همان موضع آنگاه عبد الملک بن مروان را از این حال خبر دادم که دیدم
و گفت خدا تعالی نوبت پنجم ترا نشان ندهد و امر کرد که آن خانه را خراب کنند بالجمله چون سر مبارک خامس آل عبا
را نزد ابن زیاد آوردند آنرا با سبایای آل حسین جمیعاً نزد یزید فرستاد بعضی گفته اند که یزید منکر
ابن زیاد شد از این عمل قبیح که او بالفعل آورده و دعای رحمت و مغفرت کرد در حق حسین ع و سر مبارک
او را با بقیهٔ اولاد بمدینه فرستاد و سبط ابن جوزی و غیر او گفته اند که مشهور است که یزید اهل شام را جمع
نموده خبر کرده و سر حسین ع را در میان مجلس نهاده عصا از چوب خیزران که در دست داشت
در دهان می کوفت و جمع میان این دو قول باین طریق کرده اند که احتمال دارد که یزید بحسب ظاهر انکار بر ابن
زیاد و ترحم بر حسین ع کرده و اما در خلوت عمل ناشایسته از وی صادر شده بقرینهٔ آنکه مبالغهٔ تمام در تعظیم و
ترفیع ابن زیاد کرد حتی آنکه وی را باندرون خانهٔ خود که زنان می بودند طلب نمود و ابن جوزی گوید که هیچ
تعجبی از قتال ابن زیاد نیست که عجب از خذلان یزید و چوب زدن یزید ثنایای حسین ع با شاخ درخت و
بستن آل نبی صلی الله علیه و سلم مثل سبایا بر شتران و سرها و رویهای ایشان برهنه و ظاهر ساختن
و غیر ذلک از افعال قبیحهٔ ملعونه بود و سر مبارک حسین ع در خزینهٔ یزید بود زیرا که سلیمان بن عبد الملک که یکی
از ملوک بنی امیه بود پیغامبر را در خواب دید که ملاطفت و ملایمت بوی می نمود و خوشخبری بوی داد
او را و تعبیر آن خواب از حسن بصری پرسید حسن گفت شاید که احسانی در حق اهلبیت آنحضرت کرده باشی
عبد الملک گفت بلی سر حسین ع را در خزینهٔ یزید یافتم آنگاه آنرا در پنج جامه پیچیده با جمعی از اصحاب خود
بروی نماز گذاردم و دفن کردم حسن بصری رحمة الله علیه گفت این عمل تو سبب رضای پیغامبر است از تو بعد
از آن سلیمان بن عبد الملک جایزهٔ نیکو جهت حسن بصری فرستاد و نقلست که روزی یکی
یزید نسبت بسر مبارک حسین ع این بی ادبی که مذکور ساختیم بفعل آورد اتفاقاً شخصی از جانب قیصر به
نزدیک یزید آمده بود از این حال تعجب تمام کرده گفت در بعضی جزایر ما سم خر عیسی علیه السلام در
دیری مدفون است و هر سال از راههای دور بزیارت آن حاضر میشوند و نذرها می برند و
و تعظیم آن می کنیم بطریقی که شما تعظیم کعبه می کنید و شما بفرزند پیغمبر خود چنین سلوک
مینمائید گواهی میدهم که شما بر باطل اید و همچنین مرد دیگر گفت که من از نسل داود علیه السلام ام

ومیان من واو هفتاد پشت است ویهود غایت تعظیم و حرمت من بجای میآورند وشما پسر پیغمبر
وسید خود را مقتول میسازید وایضا مروی است که جماعتی که در راه محافظت سر حسین رض میکردند
چون در منزلی نزول میکردند سر را بر سر نیزه نموده پاسبانی آن میداشتند ودر بعضی از منازل راهبی
از دیر خود این معنی مشاهده نموده پرسید که این سر کیست گفتند که سر حسین بن علی ابن ابی طالب رضی
الله عنه است راهب گفت شما بد قومید اگر مسیح علیه السلام را فرزندی بودی هر آینه ما او را در چشم خود جا
میدادیم شما بد مردمان اید که فرزند رسول خود را مقتول میسازید ده هزار دینار از من بگیرید و
امشب بگذارید که این سر نزد من باشد آنجماعت قبول این معنی کردند راهب آن سر مبارک را گرفته
غسل داد و خوشبوئی مالید و در کنار خود نهاده میل بجانب آسمان داشت و تا صبح نشسته گریه
میکرد آنگاه مسلمان شد باین سبب که نوری دید از آن سر بیرون آمده بجانب آسمان ساطع شد و بعد
از اسلام از دیر بیرون آمده بقیه عمر خود بخدمت اهلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم مشغول شد نقلست
که آنجماعت سر حسین رض را بردند و دیناری چند از آن لشکر که غارت کرده بودند بدست ایشان
افتاده و در اثنای راه میخواستند که زر را قسمت نمایند چون سر کیسها کشادند تمام خزف و سفال شده
بود و در یکطرف آن نوشته بود ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و بر جانب دیگر وسیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در خاتمه کتاب خواهد آمد که لعن یزید جائز است یا ممتنع
است آورده اند که چون حرم حسین رض را میبردند بموضعی که اسیران را میبردند باین وضع بکوفه
رسیدند اهل کوفه بر حال ایشان ترحم نموده گریه میکردند آنگاه زین العابدین بن الحسین رض گفت آنجماعت
بر حال ما میگریند پس کدام گروه اند که آبا و اجداد و اهلبیت ما را بقتل آوردند و حاکم از طرق متعدده
روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرئیل علیه السلام گفت که حق سبحانه و تعالی میفرماید
که بعوض خون یحیی علیه السلام هفتاد هزار کس را کشتم و بعوض خون حسین بن علی رض هفتاد هزار کس و هفتاد هزار
کس را خواهم کشت و ابن جوزی که حکم بوضع این حدیث کرده و در موضوعات شمرده در محل مصیبت است
و قتل این عدد بسبب حسین رض مستلزم این نیست که بقدر عدد قاتلان وی باشد زیرا که فتنه مجمل وی
منجر شده بعصبات و مقاتلاتی که وفا باین عدد میکرد و امام زین العابدین بن الحسین رض
که خلف صدق آبا و اجداد خود بود از روی حلم و زهد و علم و عبادت چنانکه وقتی که وضو میساخت
از برای ادای صلوة رنگ روی مبارک وی زرد میشد و او را از سبب این سوال کردند
گفت آیا میدانید که من نزدیک خدای تعالی خواهم ایستاد نقلست که در شبانروزی
هزار رکعت نماز میگذارد و ابن احمد از زهری روایت کرده که گفت عبدالملک قید آهنین در
پای زین العابدین علی بن الحسین رض نهاد و مغلول گردانید و از مدینه بیرون آورده چند کس موکل او

ساخت وبسوی شام روانه کرد ومن نزد او رفتم از جهت وداع وچون احوال وی را مشاهده کردم مرا گریه
دست داد وگفتم کاشکی من بجای شما بودمی علی ابن حسین گفت ای زهری آیا گمان میکنی
که مرا ازین تفاوتی میکند اگر خواهم حالا همه برطرف شود ولیکن امری که واقع شده عذاب خدای تعالی
یاد من می آورد انگاه پایهای خود را از قید ودستها از غل بیرون آورد باز گفت تا دو روز از مدینه همراه
ایشان خواهم بود وچون دو روز شد موکلان او با انکه کمال محافظت میکردند در وقت طلوع صبح دیگر او را
نیافتند وندانستند که کجا رفت زهری گوید بعد از آن من نزد عبد الملک رفتم از حال وی مرا سوال کرد
ورا ازینمعنی خبر کردم گفت روزی که محافظان او را گم کرده بودند نزد من آمد گفت ما انا وانت گفتم نزد
من اقامت فرما گفت لا احب یعنی دوست نمیدارم اقامت کردن نزد تو این بگفت وبیرون
رفت والله که مملو شد دل من از ترس وخوف ازو. یعنی بنابراین بود که عبد الملک بحجاج که از
جانب او والی وحاکم بود نوشت که از خون بنی عبد المطلب اجتناب کن ودیر امر فرمود که مضمون این
کتاب را مخفی دار وکسی را ازینمعنی خبردار مکن لیکن اینمعنی بر زین العابدین علی بن الحسین کشف شد وکتابی
بعبد الملک نوشت که در فلان روز مخفیانه کتابتی در حق آل عبد المطلب بحجاج عامل خود نوشته
بودی باینمضمون که خدای تعالی ترا جزای خیر دهاد چون کتابت نزد عبد الملک رسید دید که تاریخ کتابت
است که او بحجاج نوشته بود وهمان وقتی که او رسول خود را نزد حجاج روانه کرده بود غلام امام نیز
بیرون آمده بنابرین بروی ظاهر شد که زین العابدین بن علی الحسین صاحب کشف است واینمعنی بر وی منکشف
شده انگاه وی را خوشحالی دست داد ویک بار شتری از قماش وزر همراه غلام امام کرده جهت وی
فرستاده التماس نمود که از مفاخر او را فراموش نکنند ابو نعیم وبیهقی روایت کرده که هشام بن عبد الملک
در زمان حیات پدرش یا در زمان ولید باراده گزاردن حج بمکه آمد واز غایت ازدحام نتوانست
که تقبیل حجر الاسود کند ودر جانب زمزم منبری از جهت او نصب کردند ودر آنجا نشسته تماشای
مردم میکردند وحوالی او جمعی از اکابر واعیان شام نشسته بودند ودرین اثنا زین العابدین علی بن الحسین
آمد چون نزدیک حجر رسید مردم دور شدند تا او استیلام حجر کرد اعیان شام از مشاهده اینحال
تعجب نموده از هشام پرسیدند که این شخص کیست هشام از خوف آنکه مبادا اهل شام بوی رغبت
کنند گفت این شخص را نمی شناسم فرزدق در آن مجلس حاضر بود گفت من وی را میشناسم وقصیده
انشا کرد وبعضی از آن قصیده اینست **شعر** هذا الذی تعرف البطحاء وطأته + والبیت
یعرفه والحل والحرم + هذا ابن خیر عباد الله کلهم + هذا التقی النقی الطاهر العلم
اذا رأته قریش قال قائلها + الی مکارم هذا ینتهی الکرم + له لدی حیه والعزة التی قصرت
عن نیلها عرب الاسلام والعجم + یعنی این کسی است که زمین بطحا قدم نهادن وی

بطحاء اوراهمی شناسد وخانهٔ کعبه وحل وحرم همه اورامی شناسند ومیدانند که این فرزند بهترین بندگان
خدای است این صاحب تقوی وطهارت واحسان ومروت است ودرمیان قریش معروف بمکارم اخلاق
است وگاهی که ویرامی بینند قایل اند که کرم منتهی بمکارم او میشود وعزت وبزرگی او در درجه ایست
که عرب وعجم بکلام وی نمیرسد وقاصر اند از ادراک آن واز جملهٔ همین قصیده است اگر گفت شعر
هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله + بجده انبياء الله قد ختموا + فليس قولك من
هذا بضائره + العرب تعرف من انكرت والعجم + من معشر حبهم دين وبغضهم
كفر وقربهم منجى ومعتصم + لا يستطيع جواد بعد غايتهم + ولا يدانيهم قوم
وان كرموا + بدانکه اوکسی است که ختم پیغامبران بجد او شده است واگر در معرفت او تجاهل نمائی در شناخت
او کسی نخواهد شد جمیع عرب وعجم ویرامی دانند واو از گروهی است که دوستی ایشان دین است و
دشمنی ایشان کفر است وقرب ایشان سبب نجات است وکرم ایشان بی نهایت چنانچه درینباب هیچ قومی
مثل ایشان نیست آورده اند که چون هشام این قصیده شنید امر کرد تا فرزدق را محبوس ساختند در عسفان
یعنی در مکان عسفان وامام زین العابدین دوازده هزار درم جایزه بفرزدق داد وعذر خواهی
نمود که درینوقت چیزی حاضر نبود والا زیاده ازین میدادم فرزدق در رد وحال قبول نکرد و
گفت من مدح شما از برای خدای کردم نه از برای عطا امام گفت ما اهل بیتیم که آنچه بخشیدیم باز نمی
ستانیم آنگاه فرزدق آن عطا قبول کرد ودر ایام حبس هشام را هجو کرد هشام چون واقف شد باین معنی
کسی فرستاد تا او را بیرون کردند وامام زین العابدین عفو بسیار میفرمود از کسانیکه با وی خشونت
وبی ادبی میکردند چنانچه مرویست که شخصی ویرا سب کرد او تغافل نموده او را بروی خود نیاورد
وازوی اعراض نمود آن شخص بنا بر آزار وی گفت ترا سب کردم امام فرمود من نیز از آن اعراض نمودم
واین اشاره است بقول خدای تعالی خذ العفو وأمر بالمعروف واعرض عن الجاهلين واز
سخنان ویست که گفت اگر مذلت وخواری بیابم از کسی شادی ومسرت من بیشتر است از آنکه شتران
سرخ موی بیابم **وفات** وی رضی الله عنه بود در وقتیکه پنجاه وهفت سال از سن شریف
وی گذشته بود از آنجمله دو سال با جد خود علی بن ابیطالب بود ود ه سال با عم خود حسن ویازده سال با پدر
حسین وچنین گفته اند که ولید بن عبد الملک لعنة الله علیه ویرا زهر داد ودر بقیع مدفون است نزد عم خود حسن
چهار دختر ویازده پسر از وی ماند واز جملهٔ پسران او ابوجعفر محمد باقر وارث علم وعبادت وزهد پدر
بود ونهم امامان اثنی عشر بود وباقر در لغت از بقر الارض گرفته اند یعنی شکافت زمین را ومخفیات
آنرا بیرون آورد وظاهر ساخت واو را باقر از جهت میگویند که اظهار خفیات کنوز معارف وحقایق
احکام ولطائف حکم فرمود چنانچه مخفی نیست مگر بر کسی که بصیرت وی منطمس وسریرت وی فاسد گشته باشد

واز نعهته در شان وی گفته اند که وی باقر وجامع وظاهر ورافع علم وصفاست قلب ویکاه رعلم بود و طهارت
نفس وشرافت خلقت داشت وعمر خود را در اطاعت خدایتعالی صرف نمود و در مقامات عارفین چندان
رسوخ داشت که السنه واصفین از وصف آن گنگ ولال است و در سلوک ومعارف سخنان بیان
دارد که این عجاله تاب بیان ندارد و همین شرف وی را کافی است که ابن مدینی از جابر روایت کرده
که ابو جعفر باقر را گفت در وقتیکه صغیر بود که پیغامبر ترا سلام میرساند جعفار مجلس گفتند ای جابر کیفیت
از برای او چیست جابر گفت نزد رسول صلے الله علیه وسلم نشسته بودم وحسین در کنار آنحضرت بود
مرا گفت ای جابر حسین را پسری خواهد شد که نام او علی باشد و چون روز قیامت در آید منادی ندا
کند باید که سید العابدین برخیزد و پسر حسین که نام او علی است برخیزد باز فرمود که ابن علی را پسری خواهد شد
نام او محمد خواهد بود و اگر زمان او را دریابی سلام من بدو برسانی **وفات** وی در سنه سبع عشر
ومائه از هجرت بود و سن شریفش پنجاه وهشت سال بود و وی بزرگوار و مثل پدرش و وی علوی بود
از جانب پدر و مادر هر دو و در قبه حسن وعباس که در بقیعه است مدفون شد و پسرش نیز از او
ماند و فضل و کمال ایشان امام جعفر بود نه از جهت وی را وصی خلیفه خود ساخت و در علوم ظاهر و باطن
اکمل بود و علم او در جمیع بلاد انتشار یافت و اکابر علما مثل یحیی بن سعید و ابن جریج ومالک وسفیان
وابو حنیفه وشعبه وایوب سجستانی رحمهم الله تمام ایشان نقل علم از امام جعفر صادق رضی الله عنه کرده
و مادرش فروه بنت قاسم بن محمد بن ابو بکر است چنانکه قبل ازین بیان کردیم **نقلست** که چون
منصور عباسی که یکی از خلفای بنی عباس بود بزیارت بیت الله آمد شخصی به گوش وی سخنی از جعفر صادق
نزد منصور کرد چون صادق وآن شخص هر دو در مجلس حاضر شدند صادق گفت که سوگند بخور که آنچه
گفتی راست است چون شروع در سوگند خوردن کرد و بالله العظیم گفت صادق گفت
امیر المؤمنین بطریقی که من میگویم وی را سوگند ده منصور گفت بهر نوعی که خواهی بیان کن صادق
با آن شخص گفت بگو برئت من حول الله وقوته والتجأت الی حولی وقوتی لقد فعل جعفر
کذا وکذا وقال کذا وکذا یعنی بگو که بیزار شدم از حول وقوت الله تعالی والتجا بحول وقوت
خود آوردم که جعفر چنین وچنین کرد وچنین چنین گفت آن شخص در اول حال انکار دبا ز در ثانی حال
بهمین طریق قسم یاد کرد وهنوز تمام نکرده که در جای خود بیفتاد و بمرد آنگاه منصور خلیفه با امام جعفر
الصادق گفت تو مبرا ومنزه ای از آنچه در حق تو گفته اند و وی را عذر خواهی تمام کرد و در وقت
رفتن ربیع که خادم خلیفه بود خلعتی فاخره وجایزه نیکو بر داشته همراه امام جعفر الصادق آمد و سامان
وغنائم بمنزل خود تشریف آورد و این حکایت راتتمه است بنا بر خوف تطویل نیاوردیم و
نظیر این حکایت عمر یحیی بن عبد الله المحض ابن حسن المثنی ابن حسن سبط را واقع شد چنانچه

از شخصی بسیر سعایت و بدگوئی یحیی نزد هارون الرشید کرد و آنرا نوشته باو داد و یحیی خود متوالی
آن امر شد و ویرا قسم داد راوی گوید که هنوز قسم تمام نکرده بود که مضطرب شد و بیک پهلو افتاد و چون
پای او را کشیده بیرون آوردند مرده بود و هارون الرشید سر این معنی از یحیی پرسید یحیی گفت تمجید
و تعظیم خدای تعالی در قسم منع تعجیل عقوبت میکند و درین صورت چون تعالی از تعظیم نسبت عاجلا عقوبت
میفرماید و مسعودی روایت کرده که این قصه بر برادر یحیی که ملقب بموسی الجون بود واقع شد که زبیری
سعایت وی نزد هارون رشید کرد و سخن میان ایشان بطول انجامید پس طلب کرد موسی تحلیف
او را و قسم داد او را بمثل آنچه گذشت پس هرگاه قسم خورد بعد از آن موسی گفت الله اکبر خبر داد مرا پدرم
از جدم و او از پدر خود و از جد خود علی که پیغمبر فرمود که هیچکس قسم یاد نمیکند باین صیغه یعنی از حول و قوت
خدای تعالی بیرون شود و در حول و قوت خود در آید و در آن قسم کاذب باشد مگر آنکه خدای تعالی در عقوبت
او تعجیل فرماید پیشتر از سه روز والله که من دروغ نمیگویم و دروغ با من نگفته اند درین نقل ای امیر
المؤمنین کسی را بر من موکل ساز اگر سه روز نگذرد و حادثه پیش این زبیری نیاید خون من بر تو حلال
است آنگه هارون کسی را بر وی گماشت و هنوز وقت عصر همان روز نگذشته بود که زبیری بمرض
جذام گرفتار شد و اعضای او ورم کرد مثل مشکی که پر از باد کرده باشد و در اندک وقتی فوت شد
چون او را در قبر نهادند قبر او فرو رفت و آنچه مفرط النتن از آن بیرون می آمد آنگاه چند
خروار از خس و خاشاک آورده در آن قبر انداختند باز و مرتبه ثانی فرو رفت چون این خبر
به هارون رشید رسید تعجب وی زیاده شد و هزار دینار طلا بجهت موسی فرستاد و از سر آن سوگند
پرسید موسی بن عبد الله حدیثی از جد خود علی مرتضی از پیغمبر نقل کرد فرمود ما من احد یحلف بیمین
تمجید الله فیها الا استحیی من عقوبته وما من احد یحلف بیمین کاذبة نازع الله
فیها بحوله وقوته الا عجل الله له العقوبة قبل ثلاث یعنی نیست کسی که سوگند یاد کند
و در آن سوگند تمجید و تعظیم خدای تعالی نماید مگر آنکه شرم دارد که ویرا عذاب نماید و هیچکس نیست که
سوگندی دروغ بخورد و در آن سوگند مر حول و قوت خدای تعالی را مگر آنکه خدای تعالی او را عقاب
فرماید قبل از سه روز **نقلست** که یکی از طایفان مولای امام جعفر را بقتل رسانید امام
تمام شب نماز گذارده در وقت سحر بروی دعا کرد و همان لحظه فریاد برآوردند که آن شخص وفات
یافت هرگاه رسید او را قول و حکم ابن عباس کلبی در شان عم وی زید بن علی رضی این شعر گفته بود
شعر صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة + ولم نر مهدیا علی الجذع یصلب
چون امام جعفر الصادق شنید گفت اللهم سلط علیه کلبا من کلابک بارخدایا
سگی از سگان خود بر وی مسلط گردان بعد از آن در همان روز شیری او را دو پاره کرد

وازجمله مکاشفات امام جعفر الصادق است آنکه ابن عم وی عبد الله بن الحسن را پسری بود
داشت محمد نام ملقب بنفس زکیه و در اواخر دولت بنی امیه و ضعف ایشان بنو هاشم میخواستند که با محمد
و برادر وی بیعت کنند و از جعفر الصادق التماس بیعت کردند او از بیعت ایشان اباکرد و مردم
تهمت بوی کردند که از روی حسد بیعت نمیکند امام جعفر الصادق گفت والله که خلافت نه بمن خواهد بود
ونه بایشان بلکه خلافت برای صاحب قبای زرد خواهد بود که صبیان و غلامان ایشان بآن بازی
میکرده باشند و منصور عباسی در آن زمان حاضر بود و قبای زرد پوشیده بود و چون این از امام جعفر الصادق
شنید همیشه این معنی در خاطرش بود تا وقتیکه خلافت بایشان رسید و از امام جعفر امام محمد باقر رضی الله
عنهما نیز قبل از وی این معنی خبر داده بود که منصور عباسی مالک شرق و غرب زمین خواهد شد و مدت
او بطول خواهد انجامید منصور گفت که قبل از شما ملک خواهیم شد گفت بلی باز منصور گفت که کسی از اولاد
من مالک خواهد شد گفت بلی باز پرسید که مدت بنی امیه زیاده باشد یا مدت ما گفت مدت شما و
صبیان شما باین ملک خواهند بازید چنانکه بگره می بازند و این سخنی است که از پدر خود یاد دارم
راوی گوید چون نوبت خلافت بمنصور عباسی رسید از قول محمد باقر تعجب کرد ابو القاسم طبرانی
از طریق ابی وهب روایت کرده که از لیث بن سعد شنیدم گفت در سنه ثلاث و عشر و
مائة از هجرت باراده گزاردن حج بمکه معظمه رفتم روزی نماز عصر در مسجد گزارده بکوه ابو قبیس بالا رفتم
دیدم که شخصی نشسته بدعا مشغول گشت و یارب یارب چندان گفت که نفس وی منقطع گشت
باز یا حی یا حی یا قیوم چندان گفت که نفس وی انقطاع یافت باز گفت الهی مشتهای انگور دارم
بخوران مرا و این دو برد که پوشیده ام هر دو کهنه شده بپوشان مرا لیث گوید که هنوز کلام وی
تمام نشده بود که سله پر انگور شد با آنکه در روی زمین در آن روز انگور نبود و دو برد دیگر دیدم که مثل
آن در دنیا ندیده بودم بعد از آن شروع در خوردن انگور کرد گفتم من شریک توام گفت
بچه جهت گفتم برای آنکه تو دعا کردی من آمین کردم گفت پیش آی و تناول کن چون پیش
رفتم انگوری بی دانه دیدم که هرگز بلذت آن انگور نخورده بودم من و او هر دو سیر شدیم و هنوز سله همچنان
خود بود گویا من گفت چیزی از این ذخیره مکن و پنهان مساز آنگاه آن یک برد را گرفت و یکی از آنها
بمن داد من گفتم احتیاجی باین ندارم بعد از آن یکی را ازار خود ساخت و دیگری را ردا و آن دو
کهنه که پوشیده بود برداشت و از آن کوه فرود آمد و آنها در دست او بود چون
بمسعی رسید مردی ملاقی وی شده گفت بپوشان مرا یا ابن رسول الله از آنچه خدای تعالی ترا پوشانیده
چه اگر برهنه و عریانم آنگاه هر دو را بوی داد و من سوال کردم از آنمرد که این کیست گفت امام
جعفر الصادق است باز چون آن شخص وی را نمودم که چیزی بشنوم قدرت بر وی نیافتم

وفات وی بغداد در سن اربع وثمانین ومایه بود واو را رضی الله عنه نیز مسموم ساختند مثل پدر روضهٔ شریف
چنانچه از آن حکایت کرده اند وسن مبارکش شصت وهشت سال بود ودر قبهٔ مذکور نزد آبای خود
مدفون گشت از وی دختری وشش پسر ماند از انجمله امام موسی الکاظم بود که وارث علم وفضل وکمالات
پدر خود گشته ووی را کاظم از جهت خوانده اند وگفته اند که علم بسیار داشت وخشم فرو میبرد وازمردم
تجاوز وعفو می نمود ونزد اهل عراق مشهور بود در باب قضاء حوایج نزد خدا تعالی وعبد واعلم اهل زمان
خود بود وسخاوت نیز از همه ایشان زیاده بود ونقلست که هارون الرشید وی را گفت چگونه شما میگویید
که ما ذریت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ایم وحالانکه شما اولاد علی ابن ابیطالب اید امام موسی الکاظم
این آیت برخواند ومن ذریته داود وسلیمان الی قوله تعالی وعیسی چون بنام عیسی
علیه السلام رسید گفت عیسی علیه السلام را پدر نبود وحالانکه خدا تعالی او را از ذریت ابراهیم خواند وایضا خدای
تعالی فرمود فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم
ونساءنا ونساءکم الآیة یعنی در وقتیکه خدا تعالی امر کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم با نصاری مباهله
کنند آنحضرت علی ع وفاطمه ع وحسن وحسین ع را برخواند پس حسن وحسین ع پسران رسول صلی الله علیه وسلم اند پس ما هم
اگر گفتیم ما از اولاد حسینیم وازجملهٔ بدایع کرامات ظاهرهٔ امام موسی الکاظم آنست که ابن جوزی وزهری
وغیرهما از شقیق بلخی روایت کرده اند که گفت در تاریخ تسعه واربعین ومایه از هجرت بعزیمت گذاردن حج
بیرون آمدم چون بقادسیه رسیدم او را دیدم که از مردم جدا شده گوشهٔ گرفته هست با خود گفتم که این
شخص یکی از صوفیه خواهد بود ومیخواستم که وبال مردم شود ودرین راه بر دوم واو را سرزنش نمایم تا بازگردد
چون نزد وی رفتم قبل ازین که من حکایتی گویم با من گفت ای شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان
بعض الظن اثم یعنی پرهیز کنید بسیاری از گمانها را که در بعضی از گمان بزه کاریست وگناهی
بر آن مترتب شود شقیق گفت چون این آیت از وی شنیدم وی را شناختم میخواستم که عذر خواهی کنم
وعفو از وی طلبم فی الحال از نظر من غائب شد ووی را ندیدم مگر در منزل دیگر که او را واقصه گویند وحالتیکه
نماز میگذارد واعضای او مضطرب بود واشک از چشمان مبارک میریخت چون یافت که با عندا
آمدم تخفیف صلوة نموده این آیت خواند وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی یعنی
آمرزنده ام کسی را که توبه کرد وایمان آورد وعمل ستوده کرد وبراه راست مستقیم وثابت ماند شقیق
گوید باز در منزل دیگر که آنرا زباله گویند وی را بر سر چاهی دیدم که رکوهٔ او در چاه افتاده بود وآنگاه دعا
کرد وآب بالا برآمد رکوهٔ خود را بر داشت ووضو ساخت وچهار رکعت نماز کرد وآنگاه بجانب تودهٔ
از ریگ میل نمود وقدری از آن گرفته در رکوه انداخت وآشامید من گفتم از رزقی که خدا تعالی ترا داده
مرا نیز نصیبی ده امام موسی کاظم فرمود ای شقیق همیشه خدا تعالی نعم ظاهری وباطنی بر ما ارزانی فرموده

[illegible] ... بعد از آن ... نوشت ... در زندان [illegible]

شکر او گذارد و خوش بوی ... ما ساختیم و هر چه از آن ... شدیم و چند روز دیگر مثل طعام و شراب کردیم و در آن راه دیگر با ما در اندیم ... چند ... و لذیذ طعام همراه بود نکات و ضعفی که از راه ... نقلست که چون هارون رشید بحج آمد بعضی از مردم سعایت و بدگوئی امام موسی کاظم نزد وے کردند و گفتند که از جانب اطراف زر بجهت او می آورند چنانچه کالا بسی هزار دینار طلا خرید نموده بنابرین هارون الرشید او را از امیر خود عیسی ابن جعفر بن منصور که والی بصره بود فرستاد و یکسال در حبس بود آنگاه هارون رشید بدو نوشت که قتل وے کند عیسی به اهل بصره نوشت او را ... گفت او خطائی ندارد او بحال خود هست و هارون رشید اعلام نمود که کسے را بفرستد تا امام موسی الکاظم را تسلیم وی کنم و اگر کسے را نفرستاد او را خواهم گذاشت هر جا که خواهد رفت هارون الرشید چون این کتابت رسید بدو نوشت بسوے سندی بن شاهک تا امام موسی کاظم را تسلیم او نماید و سندی ... او کرده بود که با وی چیزے کند بعد از آن سم در طعام وے کردند و بعضے برآنند که سم در رطب کرده دادند بعد از سه روز وفات یافت مدت عمرش شصت و پنجسال بود و مسعودی آورده که هارون رشید علی را در خواب دید که در دست او حربه بود و گفت اگر کاظم را نفرستی با این حربه ترا خواهم کشت هارون فزع ناک از خواب برخاست یکی را از اعوان خود جهت او فرستاد و سی هزار درم جهت وی فرستاد و گفت او را مخیر سازید اگر خواهد در اینجا مقام کند تا تعظیم و تکریم او کرده باشم و اگر خواهد بمدینه رود و چون امام موسی الکاظم نزد هارون رشید آمد هارون با وے گفت چیزے عجیبے از تو دیدم سر انجامے را با من بگو حضرت موسی کاظم فرمود پیغامبر را در خواب دیدم و این چند کلمه تعلیم من کرد و هنوز از خواندن آن کلمات فارغ نشده بودم که خلاص شد و بعضے گفته اند که موسی بن مهدی که ملقب بهادی بود در اول حال حضرت امام کاظم را محبوس ساخت آنگاه حضرت علی را در خواب دید که این آیت بروی خواند فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم یعنے آیا امید و توقع از شما اگر بجز دگر امور مردمان یعنی حاکم خلق شوید و آنکه فساد کنید در زمین از روی تجبر و تعظیم و قطع رحم نمائید بنابر تجبر وظلم او وی چون از خواب بیدار شد و دانست که مراد حضرت امام موسی کاظم است پس او را رها کرد شب باز چون هارون رشید وی را دید که نزد کعبه نشسته با او گفت که توئی که در سر مردم از مردم بیعت میگیرے گفت تو امام جسومی و من امام قلوبم و چون در مدینه مقابل روضه شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو حاضر شدند هارون رشید باواز بلند گفت السلام علیک یا ابن عم

کاظم رضی الله عنه گفت السلام علیک یا پدر من و هارون از این سخن در هم شد و بهمین سبب او را همراه خود
ببغداد آورد و در آنجا محبوس ساخت و بیرون نیاورد تا وقتیکه وفات یافت و در همان قید گران بود
او را در جانب غربی بغداد مدفون ساختند بدانکه ظاهر این حکایت با یکدیگر منافات دارد و دیگر آنکه
برتند و جمیع حمل کنیم را اولاد او ذکور و اناث او در آن وقت سی و هفت بودند از جمله امام ابوالحسن
علی الرضا اعلم و اکمل و اجل قدر بود از باقی اولاد و ازین جهت بود که مامون خلیفه تعظیم و اجلال او
بسیار نمود و او را دوست میداشت و دختر خود را در نکاح وی آورده در مملکت خود
شریک ساخت و تفویض امر خلافت بوی کرد چنانچه در سنه احدی و مائتین بدست خود عهد نامه
نوشت که علی الرضا ولی عهد من است و شهادت جمعی کثیر بر آن نوشت لیکن قبل از مامون
وفات یافت و مامون تاسف بسیار خورد و از بعضی نقلست که قبل از فوت خود خبر داد
که انگور و انار زهر آلوده خواهد خورد و بهمان فوت شود و ایضا خبر داد که مامون میخواهد که او را
در عقب هارون رشید دفن کنند لیکن استطاعت آن ندارد آخر از جمیع آنچه خبر داده بود
آنچنان شد و معروف کرخی که استاد سری سقطی است بدست او مسلمان شد و از جمله موالی او بود و حاکم
روایت کرده که با مردی گفت ای بنده راضی شو بآنچه اراده خدای است و مستعد شو که از آن ناچار است
و بعد از سه روز آن مرد وفات یافت ایضا حاکم روایت کرده از محمد بن عیسی از ابی حبیب که گفت
پیغامبر را در خواب دیدم در منزلی در بلده که حجاج در آنجا نزول میکردند آنگاه بآنحضرت سلام کردم
طبقی دیدم که از برگ نخل مدینه ساخته بودند پیش آنحضرت نهاده خرمای صیحانی در آن بودند ای
آنحضرت صلعم هژده خرما از آن بمن داد و من آنرا تاویل کردم که بعد از این هژده سال زنده خواهم ماند چون
بیست روز از این حکایت گذشت ابوالحسن علی الرضا از مدینه آمد و در همان منزل نزول فرمود
و مردم شتاب روی می نمودند و بسلام وی می آمدند چون بخدمت وی رفتم دیدم که در همان
موضع که رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب دیده بودم نشسته و آن طبق مذکور بهمان نوع از خرما
نزد وی نهاده و چون سلام کردم مشتی از آن خرما بمن داد و شمار کردم همان قدر بود که رسول صلی
الله علیه وسلم در خواب بمن داده بود گفتم زیاده کن ازین امام علی الرضا گفت اگر رسول صلی الله علیه
وسلم زیاده کرده بودی من نیز زیاده میکردم در تاریخ نیشاپوری آورده که حضرت امام علی بن موسی
الرضا چون بنیشاپور آمد جمیع خلایق بزیارت وی بیرون آمدند و امام جهت رفع آفتاب پرده
برکشیده بود که هیچکس وی را ندید و از جمله اکابر علما و محدثین دو حافظ ابو زرعه رازی و محمد بن
اسلم طوسی در آن شهر بودند با خلقی بی نهایت از طلبه علم و اهل حدیث بحضرت آنحضرت شتافته
التماس نمودند که روی مبارک خود را بایشان نماید و حدیثی از آبا و اجداد خود جهت

ایشان روایت کنند بعد از تضرع بسیار امام قبول التماس فرموده استری که بر آن سوار بود باز داشت
و غلامان را امر فرمود تا پرده از روی مبارکش بر داشتند و چشم خلایق از رویت طلعت مبارک خود
روشن ساخت و نظر مردم چون بر گیسوی وی افتاد که بر دوشهای خود انداخته بود تضرع و زاری
در آمدند بعضی گریه و فریادی نمودند و بعضی خود را در خاک انداخته بودند و بعضی سم استرش را بوسیدند
آنگاه علما فریاد بر آورده گفتند ای معاشر ناس زمانی ساکت باشید چون ساکت شدند شیخ ابو زرعه
و محمد بن اسلم باز التماس نمودند امام گفت خبر داد مرا پدر خود موسی الکاظم از جعفر الصادق از پدر
خود محمد باقر از پدر خود زین العابدین علی بن حسین از پدر خود حسین ع او از پدر خود علی بن ابی طالب که رسول
صلی الله علیه وسلم گفت خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام گفت از رب العزت جل جلاله شنیدم که
میگفت لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی
لا اله الا الله کلمه توحید است بمنزله حصاریست از جانب من هر کس که این کلمه را بر زبان گفت در حصار
من داخل شد و هر کس که در حصار من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد از آن امر فرمود تا پرده بر
انداختند و روان شد مرویست که عدد جمعی که قلم و دوات آورده این حدیث را نوشتند زیاده از
بیست هزار شد و در روایتی آنکه حدیثی که در آن وقت روایت کرد این حدیث بود الایمان معرفة
بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان و احتمال دارد که دو واقع بوده باشد و از احمد حنبل
منقول است که گفت اگر این اسناد بر مجنونی بخوانند هر آینه از آن مرض خلاص می شد و در آن عصر
و بعضی از ثقات حدیث روایت کرده اند که زنی در ایام متوکل عباسی دعوی کرد که من سیده ام
متوکل گفت بنی هاشم که کسی تحقیق اینمعنی از وی کند آنگاه که او را دلالت کردند بامام رضا رضی الله عنه
چون وی را در مجلس خلیفه حاضر کردند خلیفه وی را بر تخت نشانید بپهلوی خود و التماس نمود که از این
زن سوال کند امام فرمود که خدای تعالی حرام ساخته است گوشت اولاد حسین بر سباع اگر راست
میگوید بملاقات سبع کند چون اینمعنی بآن زن عرض کردند فی الحال بکذب خود اعتراف نمود
و بعد از آن چند روز با خلیفه گفتند که تجربه این امر باید نمود خلیفه امر کرد تا سه سبع آورده در صحن
وی رها کردند و کسی بطلب امام رضا فرستاد چون امام تشریف آورد و در آن قصر داخل شد
دروازه قصر را بستند و آن سباع قبل از آمدن امام فریادی که میزدند گوش مردم را کر ساخته و چون
امام آمد نزدیک وی رفتند و خود را در روی مالیدند از آن نعره و فریاد وی ساکت شدند و
حضرت امام با آستین خود ایشان را مسح نموده بالا رفته ساعتی تا متوکل خلیفه نشست و
گفت ساعتی چون پایین آمد بهمان طریق اول ایشان عمل نمود تا بیرون رفت و متوکل جایزه بسیار نیکو
بجهت وی فرستاد آنگاه بعضی از حضار مجلس با متوکل گفتند که همچنانکه ابن عمه تو نشست تو نیز

بغضب آمد و باید که تو نیز بقتل آوری متوکل بر آن امر جرأت نمود و گفت اگر تیر نا امید کرم الفضل آید و
امر کرد که این راز با کس مگویید و مسعودی نقل کرده که صاحب این قصه پسر علی رضا بود که علی عسکری
باشد و علما قول او را صواب دانسته اند چرا که علی رضا در ایام خلافت مامون فوت شده بود و
نکاح دخترش با او اتفاقاً شده بود و زمان متوکل را در نیافت و سن مبارکش پنجاه و پنج سال شد
و پنج پسر و دو دختر از وی ماند و اول اولاد او محمد جواد بود و لیکن حیات او بطول نینجامید آورده اند بعد از
یک سال از فوت پدرش و بعد نه سالگی و بعضی از کوچهای بغداد ایستاده بود و اطفال بازی میکردند
در این اثنا مامون خلیفه از آن کوچه گذشت جمیع اطفال چون شوکت او دیدند گریختند و جواد در جای
خود ایستاد خدای تعالی محبت او در دل مامون انداخته بوی نزدیک شد و گفت ای پسر باعث چه چیز
بود که همراه کودکان نرفتی جواد فی الحال بی تامل گفت ای امیر المومنین راه فراخ نه چنان تنگ بود
که من از راه بیرون روم تا کشاده گردد و گناهی نداشتم که ترسم و خود را بکناره کشم و ظن شما نیکو
میدانستم که بیگناه کسی را ضرر نمیرساند مامون از حسن کلام و حسن صورت او تعجب نمود گفت
نام تو چیست و نام پدرت چیست گفت نام من محمد است و نام پدرم علی الرضا مامون گفت رحمت
خدای بر پدرت باد و اسپ رانده از شهر بیرون رفت و باز چند از جهت شکار همراه او بود
اتفاقاً بازی را بر وی تاجی انداخت و از نظر غائب شد چون باز آمد از میانه آسمان ماهی کوچک
که حیاتش باقی بود در منقار داشت مامون از دیدن ماهی تعجب تمام کرد و بازگشت چو بهمان
موضع باز رسید کودکان را بحال خود دید که می بازند و محمد جواد نزد ایشان ایستاده است
چون مامون را دیدند گریختند مگر جواد که بجای خود بود مامون نزد وی آمد و گفت ای محمد این چیست
که در دست من است گفت ای امیر المومنین خدای تعالی در بحر بقدرت خود ماهیان کوچک
آفریده که [illegible] از آن ملوک و خلفا صید میکرده باشند و آل مصطفی را بآن امتحان می نموده
باشند مامون گفت هستی تو پسر علی الرضا حقاً و یقیناً و او را همراه خود بخانه برد و در تعظیم و تکریم او
مبالغه بسیار نمود و باوجود صغر سن هر روز مزید علم و فضل و کیاست و عقل او بر مامون ظاهر میشد
و عده اشفاق او می افزود تا آنکه عزیمت نمود که دختر خود ام الفضل را در نکاح وی درآورد و لیکن عباسیان
او را منع میکردند از ترس آنکه شاید که او را ولیعهد خود ساخته باشد مامون هر چند میگفت که من
او را بانتواسطه اختیار کرده ام که علم و حلم و معرفت او از جمیع اهل فضایل زیاده تر است ایشان قبول
نمیکردند آخر مقرر برین شد که شخصی از علما با او بحث کند و امتحان او نماید و عباسیان یحیی بن
اکثم را پیدا کرده و عده اموال بسیار نمودند که او را ملزم سازد و بعد از آن جمیع اکابر و اعیان
در مجلس حاضر شدند و خلیفه امر فرمود تا فرشهای نیکو از جهت محمد جواد بسط انداختند و او را

تعظیم نشانیدند و در آغاز بحث یحیی بن اکثم چند مسئله از جواد پرسید و جواد به بیانی که حقیقه
واضح جواب جمیع مسائل داد و خلیفه ازین معنی بسی نکو خوشحال شد گفت احسنت احسنت یا ابا جعفر اگر
تو نیز سوالی از یحیی کنی اگرچه یک مسئله باشد بسی خوب خواهد بود امام محمد جواد گفت ای یحیی چه
میگوئی در حق مردی که نظر کرد در زنی نامحرم در اول روز باز این زن در وقت ارتفاع
آفتاب بروی حلال شود باز هنگام ظهر همان روز بروی حرام شود باز هم وقت عصر حلال شود باز
هنگام مغرب بروی حرام گردد باز در عشا بروی حلال گردد باز در نصف شب حرام شود و باز در
وقت صبح حلال گردد بروی یحیی بن اکثم گفت نمیدانم آنگاه محمد جواد گفت تصویر این مسئله چنان است
که مردی اجنبی نظر بکنیزکی کند بشهوت نظر بروی حرام است باز در وقت ارتفاع آفتاب
او را خرید و در وقت ظهر او را آزاد کرده تزویج با خود نمود و در وقت عصر و در وقت مغرب ظهار کرد
با او و در عشا کفارت داد و در نصف شب او را طلاق رجعی داد باز در وقت صبح او را رجعت
نمود مامون خلیفه را ازین تقریر وی اعتقاد زیاده شد با عباسیان گفت آیا دانستید آنچه انکار
آن میکردید و در همان مجلس دختر خود ام الفضل را در نکاح وی آورد و همراه وی بمدینه طیبه
فرستاد و بعد از مدتی زوجه وی خطی نزد پدر خود فرستاد و شکوه کرد از جواد که او سریه
کرده است بر سر من پدرش در جواب گفت که تزویج تو با وی از برای آن نکرده ام که حلال خدا
بروی حرام سازیم باید که دیگر امثال اینچنین سخنان نگوئی بار جواد در سنه عشرین و مائتین که بیست
و هشتم محرم در زمان معتصم به بغداد آمد و از وی مطالبه مینمود و در آخر ذی القعده در همان سال وفات
یافت و در مقابر قریش عقب جد خود موسی کاظم مدفون گشت سن مبارکش بیست و پنج سال
بود و بعضی گفته اند او را نیز زهر داده اند و از وی دو پسر و دو دختر مانده اجل اولاد وی علی نقی است
و وی وارث علم و سخاوت پدر شده وجه تسمیه عسکری آن است که او را از مدینه …
بردند بامر متوکل عباسی و در آنجا ساکن شد و آن شهر بعسکر معروف بود …
نقلست که عربی از اعراب کوفه نزد وی آمد و گفت من از جمله …
جد تو بسته اند و دینی بر گردن من سوار شد گفت دین تو چند است جواب داد که ده هزار درم
عسکری گفت اندیشه مکن و نفس خود را خوش بدار که قضی دین تو خواهد شد …
بعد از آن تمسکی نوشته بدست اعرابی داد که این مبلغ از آن اعرابی در ذمه و است
اعرابی را گفت که در مجلس من بیا و این مبلغ از من طلب نما و غلظت و شدت بمن بیکرده
باش اعرابی اینچنین کرد و عسکری سه روز از وی مهلت خواست چون این خبر
بمتوکل رسید سی هزار درم از جهت او فرستاد و عسکری تمام آن زر را باعرابی داد …

باران حاصل آمد و چون این زیاده و آنده مزار در حضرت ابی الحسن علی حضرت جمال اهل [illegible]
الرضا اگر ... زیر رسم چیزی از دعا ابنا نماند گاه عرب ... جمع آن بزرگ رفت حضرت [illegible]
اهل الحمد حضرت حاصل تمام شد و قبل از این بیان کردیم و در غضب ... معصوب ...
از قبل عسکری بود که متوکل او را امتحان کرد و قبل سوی الرضا ... ابنا ... که سباع در زیر ...
وی رفتند بلکه چون وی را دیدند خشوع و خضوع نمودند و ساکن شدند از فریادی که میکردند و ...
این روایت آنچه مسعودی و غیر او روایت کرده اند که یحیی بن عبد الله محض بن الحسن المثنی بن الحسن السبط
چون فرار نمود و بجانب دیلم از هرون رشید او را آورد و امر بقتل او کرد و اعمال وی یحیی را زنده در برکه
سباع و جانوران گرسنه و در آنجا گرد آمده بودند انداختند و آن جانوران هیچ او را نخوردند
و متعرض او نشدند و ترسیدند از آنکه نزدیک وی روند بعد از آن بنائی از گچ و سنگ بر وی ساختند
همانکه زنده بود وفات وی رضی الله عنه در جمادی الآخر در سنه اربع و خمسین و مائتین بود
در شهر سر من رای در خانه خود دفن گشت و عمرش چهل سال بود و متوکل او را از مدینه بسر من رای
فرستاده بود و پس اقامت داشت در آن تا وفات یافت و دو ختری و چهار پسر از وی
بماند و فضل و اعلی و اعلم و اهل ایشان ابو محمد حسن بود خالص و ابن خلکان آورده عسکری اورا گفتند
ولادت در سنه اثنین و ثلاثین و مائتین بود مرویست که در سن طفولیت روزی گریه میکرد و بعضی
دیگر از اطفال بازی میکردند درین اثنا بهلول رسید و گمانش این بود که حسن عسکری خالص گریه
از جهت چیزی که در دست باقی اطفال است میکند او گفت اگر خواهی مثل این از برای
تو خرید نمایم تا آنرا لعبه خود سازی حسن عسکری نیز گفت یا قلیل العقل ما للعب خلقنا ای کم
عقل ما را از جهت علم و عبادت آفریده اند بهلول گفت از کجا این معنی میگوئی و دلیل قول تو چیست
گفت قال الله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون آیا
می پندارید شما از فرط غفلت که آفریده ایم شما را ببازی و یا از برای بازی و گمان شما آن
بود که بسوی ما باز نگردید بجزای اعمال یعنی شما را از برای عبادت آفریده ایم و مکافات
شما مقرر کرده ایم بهلول گفت مرا پندی ده حسن عسکری بیتی چند موعظه آمیز خواند تا وقتیکه
از پا در افتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد بهلول گفت تو در صغر سنی و هنوز گناهی از تو صادر
نشده باعث این بیهوشی چیست گفت ای بهلول دست از من بدار که مادر خود را دیدم که آتش
می افروخت هیزم بزرگ و نیک افروخته نمی شد مگر هیزم کوچک و من میترسم که از هیزم
کوچک جهنم باشم نقلست که سالی در سر من رای قحط افتاد و بواسطه کم باران و معتمد ابن
متوکل که خلیفه بود امر کرد که مردم جهت دعای استسقا بیرون روند اتفاقا سه روز متعاقب

بیرون رفتند و دعا کردند باران نیامد بعد از آن نصارا که از شهر رها بیرون رفتند و راهبی
همراه ایشان بود که چون بجانب آسمان دست بر داشتی باران فرو ریختی باز مردم در دعا عجز
عمل نمودند بنابرین شکی در دل بعضی جهلا افتاد و بعضی از دین مرتد شدند و این امر بر خلیفه دشوار آمد
کسی را بطلب حسن خالص فرستاد و گفت امت جد خود را دریاب پیش از آنکه هلاک شوند حسن
گفت انشاء الله تعالی صباح بیرون خواهم رفت و ازالهٔ این شک از مردم خواهد شد و خلیفه را
گفت که اصحاب وی را از حبس بیرون آر و خلیفه تمام ایشان را از حبس آزاد کرد و از جهت استسقا
بیرون رفت چون راهب بطرز معهود دست بجانب آسمان بر داشت ابری در آسمان
پیدا آمد و درین اثنا حسن خالص فرمود گفت تا دست راهب بگیرند و آنچه در دست وی دارد از وی بگیرند
بیارند چون او را آوردند دیدند که استخوان آدمی است آنگاه راهب را گفتند و تعالی چون دست
بر داشت ابر آسمان بر طرف شد و آفتاب طلوع شد مردم را ازینحال تعجبی تمام دست داد خلیفه
از حسن خالص پرسید که کیفیت این قضیه چیست حسن فرمود این استخوان پیغامبری است که بدست
این راهب افتاده و مقرر است که هر گاه استخوان یکی از پیغامبران در زیر آسمان برارند باران باریدن گیرد
چون امتحان این استخوان کردند چنان شد که وی گفته بود و شبههٔ مردم زایل شد و حسن خالص با
عز تمام بخانهٔ خود تشریف آورد و از آن تاریخ صلوة و عطایای خلیفه در هر وقت بوی میرسید
تا زمانیکه در همان شهر سر من رأی وفات یافت و نزد پدر خود علی النقی مدفون گشت عمرش بیست و
هشت سال بود و هیچ فرزند نداشت غیر ابو القاسم محمد حجت که در وقت وفات پدرش پنجساله
بود لیکن در آن سن خدا تعالی حکمت بوی ارزانی داشت و او را قائم و منتظر نیز میگویند بعضی گویند
بواسطهٔ آنکه در آن شهر غایب شد و کس ندانست که کجا رفت و قول شیعه که درین باب گفته اند که مهدی
است و رد قول روافض و جواب از آن مبسوطا در تحت دوازدهم از آیات داله بر فضائل
اهلبیت مذکور ساختیم باید که رجوع کنی تا بر امری اهم ضروریست **خاتمه** در عقائد اهل
سنت و جماعت در شان اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین و در قتال معاویه با امیر المؤمنین
حضرت علی رض و در حقیقت خلافت معاویه بعد از آنکه امام حسن رض تفویض امر خلافت بوی نمود و
با او صلح کرد و در **بیان** اختلاف در کفر یزید و اختلاف در جواز لعن و در تتمهٔ آنکه متعلق
است بآن و ابتدای این کتاب و ختم این کتاب به بیان اصحاب رضی الله عنهم کردیم تا اشارت
بآنکه مقصود بالذات ازین تالیف تنزیه و تبریهٔ اصحاب از مفتریاتی است که اهل عناد و شقاوت که
از دین بیرون رفته تابع مائده شده اند و بنابرین مستحق عذاب عظیم و نکال عقاب الیم گشته
در چاه وبال و ضلال افتاده اند و اماتنا الله علی محبة الاسلام و الاصحاب و حشرنا فی زمرتهم